

بررسی

فضائل
امیرالمؤمنین
علیه السلام

در منابع معتبر اهل تسنن

دفتر ششم

روایت ۱۶۳۳-۲۱۸۰

صلوات
مهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برسی

فَضَائِلُ

امیر المؤمنین علیه السلام

در منابع معتبر اهل تسنن

دفتر ششم

روایت ۱۶۱۳-۲۱۸۰

صلوات
مبارک

شناسنامه

۷

تشکیک در روایات

از جمله واکنش‌های مخالفان برای مقابله با روایات فضائل، ایجاد شک و تردید در آن است. گاهی برای تضعیف حدیثی می‌گویند: چرا در صحیحین نیامده؟ یا می‌گویند: چرا فقط مسلم آن را نقل کرده؟! پذیرفتن این حدیث مشکل است و ...!

اشاره‌ای به شیوة ابن تیمیه در تشکیک

ابن تیمیه بارها قاطعانه به انکار حقائق پرداخته و امور واضح را باطل شمرده و گاهی بر آن ادعای اجماع نیز نموده، ولی درباره روایت: «تَقْتُلُ عَمَّارَ الْفِئَةِ الْبَاغِيَّةِ» با توجه به اقوال دانشمندان اهل تسنن، نتوانسته آن را صریحاً انکار کند؛ لذا از روش دیگری استفاده و با آن برخورد کرده است.

تأسی به احبار یهود و الگو گرفتن از آنان!

ذیل آیه مبارکه: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَآكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» [آل عمران (۳): ۷۲]^۱ و آیه شریفه:

۱. و جماعتی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شد، ایمان بیاورید، و در پایان [روز] انکار کنید شاید آنان [از اسلام] برگردند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾ [النساء (۴): ۱۳۷]^۱ در تفاسیر فریقین آمده است که گروهی از اهل کتاب تصمیم گرفتند یاران پیامبر را به شک و تردید بیندازند، لذا نزد آنان اظهار ایمان نموده سپس می‌گفتند: برای ما در پیامبری او شبهه‌ای پیش آمده و اظهار کفر می‌کردند. و بنابر روایتی ۱۲ نفر از دانشمندان یهود تصمیم گرفتند با اظهار ایمان در ابتدای روز و انکار و کفر در پایان همان روز مردم را به تردید بیندازند و به آنها بگویند: ما در کتاب‌ها تأمل و با دانشمندان مشورت نمودیم نتیجه آن شد که محمد صلی الله علیه و آله (آن) پیامبر (موعودی که ما انتظارش را می‌کشیدیم) نیست.^۲

۱. کسانی که ایمان آورده سپس کافر شدند و باز ایمان آورده سپس کافر شدند آن‌گاه بر کفر خود افزودند، خدا آنان را نمی‌آمرزد و به راهی هدایتشان نخواهد نمود.

۲. أظهروا الايمان لهم في أول النهار وارجعوا عنه في آخره ، فإنه أحرى أن يتقلبوا عن دينهم ... [وهذا] قول أكثر أهل العلم . (التبيان ۲ / ۴۹۹)

انه عنی به طائفة من أهل الكتاب أرادوا تشكيك نفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فكانوا يظهرون الإيمان بحضرتهم ، ثم يقولون : قد عرضت لنا شبهة في أمره ونبوته ، فيظهرون الكفر . (مجمع البيان ۳ / ۲۱۶ ، بحار الأنوار ۲۲ / ۲۴ - ۲۵)

هم طائفة من أهل الكتاب قصدت تشكيك أهل الاسلام . (أحكام القرآن للجصاص ۲ / ۳۵۸) كتبت يهود خيبر إلى يهود المدينة أن آمنوا بمحمد أول النهار ، واكفروا آخره ؛ أي : اجحدوا آخره ، ولبسوا على ضعفة أصحابه حتى تشككوهم في دينهم . (تفسير ابن أبي الزمين ۱ / ۲۹۵ - ۲۹۶) والمعنى أظهروا الإيمان بما أنزل على المسلمين في أول النهار واكفروا به في آخره لعلهم يشككون في دينهم ويقولون : ما رجعوا وهم أهل كتاب وعلم إلا لأمر قد تبين لهم فيرجعون برجوعكم . وقيل : تواطأ اثنا عشر من أحبار يهود خيبر . وقال بعضهم لبعض : ادخلوا في دين محمد أول النهار من غير اعتقاد واكفروا به آخر النهار ، وقولوا : إنا نظرنا في كتبنا وشاورنا علماءنا فوجدنا محمداً ليس بذلك المنعوت وظهر لنا كذبه وبطلان دينه ، فإذا فعلتم ذلك شك أصحابه في دينه . (مجمع البيان ۲ / ۳۲۲ ، الكشاف ۱ / ۴۳۶)

واکنش ۷ / تشکیک در روایات / ۲۱۹۳

ابن تیمیه از این روش دقیقاً استفاده نموده و بارها تصریح کرده که در نبرد صفین علی علیه السلام اولی به حق است ولی باز به تشکیک در حقانیت آن حضرت پرداخته است. گذشت که او درباره روایت: «تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» می نویسد:

- [۱] این روایت دلالت بر صحت امامت و وجوب اطاعت علی علیه السلام دارد. دعوت به او دعوت به بهشت و دعوت به جنگ با او دعوت به آتش است گرچه از روی اجتهاد باشد، پس جنگ با او جایز نیست.
- [۲] بین اهل تسنن دو نظریه وجود دارد، قول صحیح تر همین است: کسی که با علی علیه السلام بجنگد خطا کرده خواه از روی تأویل باشد یا نه.
- [۳] پیشوایان اهل تسنن هیچ تردیدی ندارند که کسی اولی و اقرب به حق از علی علیه السلام نیست.

سپس به طرح شبهات می پردازد که:

- [۴] البته در اتصاف لشکر شام به ظلم و بغی - به جهت حدیث گذشته تردید شده که آنها اجتهاد نموده و از روی تأویل جنگیده اند!
- [۵] اشکال آن است که جماعتی از صحابه دست از جنگ کشیدند.
- [۶] و به روایات قعود از جنگ در زمان فتنه تمسک کردند.
- [۷] موضع نزاع همین است که آیا یاری علی علیه السلام واجب بوده یا آن که

→ وقال ابن الجوزي - بعد نقله ما مرّ أخيراً -: والى هذا المعنى ذهب الجمهور . (زاد المسير في علم التفسير ۱ / ۳۴۴)

و نیز رجوع شود به: تفسیر جوامع الجامع ۱ / ۲۹۸، جامع البیان للطبری ۳ / ۴۲۳، تفسیر السمرقندی ۱ / ۲۴۸، تفسیر الرازی ۱۱ / ۷۸، تفسیر البیضاوی ۲ / ۲۳ (چاپ دیگر ۲ / ۵۲ - ۵۳). در منابع متعدد آمده است: «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» یعنی: لعلهم یشکون. (جامع البیان ۳ / ۴۲۵، تفسیر السمرقندی ۱ / ۲۴۸، تفسیر الثعلبی ۳ / ۹۱، تفسیر ابن ابی حاتم الرازی ۲ / ۶۸۰)

در زمان فتنه ترک قتال مشروع بوده است ؟

[۸] عموم اهل حدیث و پیشوایان اهل تسنن این نظر را پذیرفته و گفته‌اند که : اگر علی (ع) نمی‌جنگید بهتر بود .

تا آن که می‌گوید :

[۱۲] به جهت این روایات - روایات مشروعیت ترک قتال در زمان فتنه - اهل تسنن بدون هیچ اختلافی معتقدند که اگر علی (ع) نمی‌جنگید بهتر بود .

[۱۳] او فرمانی برای اقدام به جنگ نداشت !

پس او در مطلب شماره ۱ و ۳ مدلول مطابقی روایت و نظریه پیشوایان اهل تسنن را بیان کرده و این اعتراف را مقدمه‌ای برای طرح شبهات آینده قرار می‌دهد تا به مخاطب القا کند : من از مفاد روایت و نظریه علما کاملاً اطلاع دارم و با اعتقاد به آن ، نظریه خویش را بیان می‌نمایم! سپس به ایجاد شک و تردید می‌پردازد . و پاسخ مطالب او به تفصیل گذشت .^۱

و گذشت که او در جایی دیگر مستقیم به تشکیک پرداخته و می‌گوید :^۲
اگر کسی از علی دفاع کند که کسانی که با آنها جنگید باغی بودند که در روایت صحیح آمده: «تقتلك الفئة الباغية» .

(گوییم :) بعضی در این حدیث مناقشه کرده‌اند [!!] و بعضی آن را تأویل نموده‌اند. بیشتر سلف و پیشوایان می‌گویند : شرط قتال با گروه متجاوز در آنان وجود نداشت ... شامیان ابتدای به جنگ نکرده

۱. دفتر سوم ، صفحه ۱۳۱۴ - ۱۳۴۳ .

۲. دفتر سوم ، صفحه ۱۳۱۲ .

بودند؛ لذا نزد احمد، مالک، و دیگران این جنگ فتنه بوده است.

۱. و اشکال آن گذشت که در برابر حدیث صریح و صحیح متفق علیه که اعتراف به صحت آن نموده، ذکر مناقشه و تأویل دیگران هیچ ارزشی ندارد.

۲. مطلبی که به پیشوایان نسبت داده پاسخ از استدلال به آیه: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» [الحجرات (۴۹): ۹] است نه پاسخ استدلال به حدیث گذشته.

۳. اگر تمام باشد، اجتهاد در برابر نص صحیح و صریح گذشته است!

۴. برخلاف آنچه اظهار کرده امیرمؤمنان علیه السلام آغازگر جنگ نبوده است.

۵. مطالبی که به سلف و پیشوایان: احمد بن حنبل، مالک، ابوحنیفه و ... نسبت داده اساسی ندارد به تفصیلی که گذشت. عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱ یا ۴۷۴) نقل می‌کند که فقهای حجاز و عراق - هم آنهایی که گرایش حدیثی دارند و هم اهل رأی و نظر مانند مالک، شافعی، ابوحنیفه و اوزاعی - و جمهور اعظم متکلمین و مسلمانان اتفاق نظر دارند که امیرمؤمنان علیه السلام در مبارزه با اهل جمل و صفین بر حق و صواب بوده و کسانی که با آن حضرت جنگیده‌اند باغی، متجاوز و ستمگر هستند.

نمونه‌هایی از تشکیک در روایات در دفترهای پیشین

مواردی از واکنش تشکیک در روایات فضائل پیش از این گذشت مانند :

صفحه ۱۰۰ ابن کثیر دمشقی پس از نقل بسیاری از طرق حدیث طبر - که فقط روایت انس را خودش از حدود ۱۰۰ نفر نقل کرده! - می‌گوید:

مردم در (جمع‌آوری اسناد) این حدیث کتاب‌های مستنقل به رشته تحریر درآورده‌اند ... گرچه این حدیث با اسناد فراوان نقل شده ولی در دل من نسبت به صحت این حدیث شک وجود دارد!

صفحه ۲۴۶ و ۴۱۲ محب طبری که اعتبار روایت: «عَلِيٍّ وَلِيَّكُمْ بَعْدِي» - یعنی: علی پس از من ولی و سرپرست شماست - را پذیرفته، در دلالت آن و نیز در دلالت حدیث غدیر بر خلافت تردید نموده و می‌گوید:

خلافت امر مهم دینی است، نمی‌شود در آن به الفاظ و عباراتی که دارای معانی متعدد است اکتفا نمود بلکه باید لفظ، ظهور یا صراحت در مراد داشته باشد.

در حالی که الفاظ این روایات صریح در مطلوب است.

صفحه ۲۵۲ تشکیک محدث دهلوی در حدیث: «وَهُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِّنْ بَعْدِي» .

صفحه‌های ۳۵۷، ۳۵۹ - ۳۶۰، ۳۷۶، ۳۷۹ - ۳۸۰، ۴۰۵، ۴۲۲ ایجاد تشکیک و تردیدهای گوناگون در استدلال به حدیث غدیر .

صفحه ۴۳۲ - ۴۳۳ تردید رازی در نزول آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» [المائدة (۵): ۶۷] در عید غدیر و در فضل امیرمؤمنان (ع) .

واکنش ۷ / تشکیک در روایات / ۲۱۹۷

در حالی که رازی خودش با تعبیر: (هذه الروایات وإن كثرت) اعتراف به ورود روایات فراوان در نزول این آیه در غدیر و در فضل امیر مؤمنان علیه السلام نموده است. دفتر دوم، صفحه ۵۶۵ - ۵۶۶ تردید در ولادت امیر مؤمنان علیه السلام هنگام بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله برای ایجاد تشکیک در تقدّم اسلام آن حضرت. صفحه ۶۰۰ - ۶۰۲ ایجاد تردید در روایت اولین دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام.

صفحه ۷۲۰ ایجاد تردید در مفاد روایت: برترین ما در قضاوت علی است. صفحه ۷۶۲ - ۷۶۳ تشکیک در قاتل مرحب خیبری. صفحه‌های ۷۸۹، ۷۹۱ تردید در حدیث ردّ الشمس. صفحه ۸۲۶ تردید در علت برگرداندن ابوبکر از ابلاغ سوره توبه و فرستادن امیر مؤمنان علیه السلام. صفحه ۹۲۲ تردید در استفاده برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران از روایات تزویج حضرت فاطمه علیها السلام.

دفتر سوم،

صفحه ۱۱۸۲ القای شبهه در اعتبار روایت: «ویح عمار، تقتله الفئة الباغية». صفحه ۱۱۹۳ شک و تردید ابن تیمیه در حقانیت و مصیب بودن امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ با معاویه و نیز متجاوز بودن معاویه بلکه انکار آن! صفحه ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ اشکال در دلالت روایت: «خیر الخلق والخلیفة» - که در مدح قاتلان خوارج وارد شده - بر برتری امیرالمؤمنین علیه السلام.

دفتر چهارم ، صفحه ۱۳۷۳ در روایت شماره ۸۵۹ گذشت : «هر کس به علی علیه السلام ناسزا و دشنام گوید، مرا دشنام گفته است». مدافعان شجره خبیثه گفته‌اند :
مراد آن است که کسی از جهت نَسَب به علی ناسزا گوید .
با آن که روایت اطلاق دارد .

صفحه ۱۳۹۱ ابن تیمیه در حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام : «انه لعهد النبی الأمی صلی الله علیه و آله إلی أن لا یحبّنی إلا مؤمن ، ولا یبغضنی إلا منافق». اشکال کرده است که :
فقط مسلم آن را نقل کرده (و بخاری از آن اعراض نموده) ، گذشته از آن که مورد شک و تردید برخی نیز واقع شده است .

صفحه ۱۴۱۵ در روایت معتبر ۸۸۲ گذشت که : «علی علیه السلام سید و سالار دنیا و آخرت است و دشمن علی علیه السلام دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله و دشمن خداست» ، جرجانی و عسقلانی - با اعتراف به راستگویی عبدالرزاق ، با درماندگی تمام ! - گفته‌اند :
عبدالرزاق را به تشییع نسبت داده‌اند ، شاید مطلب بر او مشتبه شده!
صفحه ۱۴۲۱ ذهبی درباره روایت گذشته گوید : شبیه احادیث جعلی است .
صفحه ۱۴۳۱ دکتر صاعدی برای تضعیف حدیث شماره ۸۹۲ : «... أنت أخی ...» ، آیه : ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات (۴۹) : ۱۰] و حدیث : «المؤمن أخو المؤمن» را مطرح کرده است !

صفحه ۱۴۳۴ در روایت معتبر ۸۹۵ گذشت که : امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در عالم رؤیا به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کردم که من از دست این امت چقدر سختی کشیده و کجی و کینه‌توزی دیدم! این را گفتم و به گریه افتادم. آن حضرت به من فرمود: «یا علی گریه مکن ، آنجا را نگاه کن» ! (و به سمتی اشاره فرمود) دیدم دو نفر را عذاب می‌کنند و با سنگ صخره‌ها بر سرشان می‌کوبند به گونه‌ای که سرشان متلاشی می‌شد ولی باز به حالت اول برمی‌گشت (و عذابشان از سر گرفته می‌شد).

واکنش ۷ / تشکیک در روایات / ۲۱۹۹

مخالفتان گفته‌اند: شاید راوی این خواب را برای امیرالمؤمنین علیه السلام دیده!

صفحه ۱۴۹۵ - ۱۴۹۶ توجیه روایات وصی و وارث بودن امیر مؤمنان علیه السلام

صفحه ۱۶۱۶ رازی در برابر استدلال شیعه به مباحله مکابره نموده و می‌گوید:

ما نمی‌پذیریم که پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباحله از امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت کرده باشد، ابن اسحاق در سیره‌اش چنین مطلبی را نیاورده است .

پس با آن‌که مطلب در صحیح مسلم موجود است بلکه در تفسیر رازی آمده: گویا مطلب بین اهل تفسیر و حدیث اتفاقی است باز رازی به بهانه عدم نقل ابن اسحاق در آن تشکیک نموده است!!

صفحه ۱۶۳۷ صاعدی در حدیث شماره ۱۰۹۸ اشکال کرده و گفته :

جمله : «کسی را به میدان می‌فرستم که خدا هرگز او را خوار نخواهد کرد» ، و جمله: «تو در دنیا و آخرت ولیّ (و عهده‌دار امور) من هستی» فقط به این سند نقل شده است !

صفحه ۱۶۶۱ ابن تیمیه در مورد حدیث ثقلین نوشته:

مسلم به نقل آن متفرد است و بخاری آن را نقل نکرده !

در همین دفتر صفحه ۲۶۹۹ خواهد آمد که برخی از معاصرین در قضیه مباحله اشکال کرده‌اند :

ابن هشام که قضیه هیئت اعزامی نصارای نجران را نقل کرده ، مهیا شدن پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباحله و دعوت از [حضرات] علی ، فاطمه علیها السلام، [امام] حسن و [امام] حسین علیهم السلام را ذکر نکرده است .

و گذشت که مطلب در صحیح مسلم موجود است و بین اهل تفسیر و حدیث اتفاقی است .



تلاش در کم‌رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل

تلاش مخالفان در کم‌رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل اهل بیت علیهم‌السلام امری غیر قابل انکار است. آنها برای رسیدن به اهدافشان از روش‌های مختلفی - مانند واکنش‌های گذشته و آینده - استفاده کرده و گاهی با تصریح به اهمیت نداشتن و ناچیز دانستن مناقب آن حضرت، از ارزش فضائل و کمالات امیرالمؤمنین علیه‌السلام کاسته‌اند.

یک بام و دو هوا!

اظهار نظر بخاری در تاریخ کبیر و تاریخ صغیر درباره روایات مناقب صحابه و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام کاملاً متفاوت است که حاکی از انحراف او از اهل بیت علیهم‌السلام و تمایل شدید او به دشمنان آنان است و تلاش او را در کم‌رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل به خوبی نشان می‌دهد.

او در مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام از مجموع ۴۹ حدیث، متن ۱۱ روایت را نیآورده و به ذکر سند اکتفا کرده، ۴ روایت را ناقص نقل نموده و در ۱۱ مورد تضعیف و مناقشه‌سندی داشته است.^۱

۱. رجوع شود به کتاب الجمع و التوضیح لمرویات الإمام البخاری و احکامه فی غیر الجامع الصحیح ۴ / ۵۴ - ۷۱.

در موارد متعدد فضائل اهل بیت (ع) را نیاورده و فقط به ذکر سند اکتفا کرده، مانند روایت: ان فاطمة (ع) [أحصنت فرجها، فحرّم الله ذريتها على النَّار،^۱ من أحبّ الحسن و الحسين (ع) [فقد أحبّني و من أبغضهما فقد أبغضني،^۲ هذان ابناي و ابنا بنتي، اللهم إني أحبّهما، فأحبّهما و أحبّ من يحبّهما.^۳ و گاهی به نقل قسمتی که حاکی از فضیلت و منقبت نیست پرداخته، مانند اکتفا به نقل جمله: «إنكم واردون عليّ الحوض» از حدیث ثقلین و غدیر.^۴ بلکه در جای دیگر بیشتر مانده حدیث ثقلین را - که همه بر نقل آن اتفاق دارند - حدیثی منکر (و غیر قابل قبول) دانسته و آنجا هم حاضر نشده تمام حدیث را نقل کند و به ذکر قسمت: «ترکت فیکم الثقلین» اکتفا کرده است!^۵ او از روایت معروف ابن عباس در محبت اهل بیت (ع) نیز فقط قسمت: «أحبّوا الله لما يغذوكم من نعمه» را نقل کرده است.^۶

۱. همان ۸۴ به نقل از تاریخ کبیر ۶ / ۱۸۵.

۲. همان ۷۹ به نقل از تاریخ کبیر ۴ / ۱۵۹.

۳. همان ۸۱ به نقل از تاریخ کبیر ۲ / ۲۸۶ - ۲۸۷.

۴. همان ۸۳ به نقل از تاریخ کبیر ۳ / ۹۳ [رجوع شود به تاریخ کبیر: ۳ / ۹۶].

۵. قال في التاريخ الصغير ۱ / ۳۰۲ - عند ذكر عطية -: قال أحمد - في حديث عبد الملك، عن عطية، عن أبي سعيد: قال النبي (ص) : «تركت فيكم الثقلين» -: أحاديث الكوفيين هذه مناكير . نگارنده گوید: ابن سعد در ترجمه عطیه بن سعد می نویسد: كان ثقة إن شاء الله، وله أحاديث صالحة، و من الناس من لا يحتجّ به . (الطبقات الكبرى لابن سعد ۶ / ۳۰۴)

وقال البزار: روى عنه جلة الناس . وقال الساجي: ليس بحجة، وكان يقدم علياً (ع) [على الكل . (تهذيب التهذيب ۷ / ۲۰۲)

۶. تاریخ کبیر ۱ / ۱۸۳.

متن کامل روایت: «أحبّوا الله لما يغذوكم من نعمه، و أحبّوني لحبّ الله، و أحبّوا أهل بيتي لحبّني». (حاكم در المستدرک ۳ / ۱۵۰ حکم به صحت آن کرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده است)

این واکنش او بود نسبت به فضائل اهل بیت علیهم‌السلام؛ ولی در نقطه مقابل برخورداری که با روایات مربوط به دشمنان آنان دارد چگونه است؟! او برای عایشه ۵ حدیث نقل و هیچ کدام را تضعیف نکرده^۱ و از مجموع روایاتی که برای خلفا نقل کرده - ۶۳ روایت - تعداد بسیار کمی را مناقشه نموده است.^۲

او برای معاویه متن ۹ روایت را به صورت کامل نقل کرده و در هیچ یک مناقشه‌ای ننموده^۳ این در حالی است که شارحین بخاری در شرح «باب ذکر معاویه» گفته‌اند: این که بخاری گفته: «باب ذکر معاویه» و نگفته: «باب فضل معاویه» یا «باب مناقب معاویه» به جهت آن است که هیچ روایت صحیحی در این باره وجود ندارد.^۴

ممکن است هواداران بخاری به دفاع از او بگویند: روش او در این دو کتاب - تاریخ کبیر و تاریخ صغیر - چنین بوده است. او بنا نداشته که متون روایات را به صورت کامل نقل کند، پس اشکال بر او وارد نیست.

پاسخ آن است که: یک بام و دو هوا؟! پس چرا روایات مربوط به معاویه را به صورت کامل نقل کرده؟! چرا با وجود آن که اسنادش بی اعتبار و متونش ساختگی است، در هیچ یک مناقشه‌ای نکرده است؟!

→ ضیاء مقدسی آن را به این کیفیت نقل کرده: «أحبوا الله عزّ وجلّ لما يغذوكم به من نعمه، وأحبوني بحبّ ربّي، وأحبوا أهل بيتي بحبّي». (الأحاديث المختارة ۳۴۸/۱۲ محقق کتاب در تعلیقه اش حکم به حُسن و اعتبار آن کرده است)

مقربزی (در إمتاع الأسماع ۱۱ / ۱۷۸) و ابن حجر هیتمی مکی نیز حکم به صحت آن نموده‌اند. (المنح المکیة ۵۲۶، الصواعق المحرقة ۱۷۲)

۱. الجمع و التوضیح لمرویات الإمام البخاری و احکامه فی غیر الجامع الصحیح ۱۲۷ - ۱۳۰.

۲. همان ۴ / ۳۵ - ۵۴.

۳. همان ۱۰۸ - ۱۱۱.

۴. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۴۷۰.

نمونه‌ای دیگر از رفتار بخاری و ...

در موارد متعدد عمر حکم به سنگسار کردن زنان داد: زن دیوانه، زن باردار، و زنی که ششماهه زایمان نمود، این دستورها حاکی از جهل او به احکام بود. امیرمؤمنان علیه السلام اشتباه او را تذکر داده و عمر می‌گفت:

اگر علی نبود عمر هلاک می‌گردید.^۱

ولی این مطلب در منابع متعدد به صورت واضح نقل نشده است.

مثلاً بخاری برای کم‌رنگ کردن فضیلت علم و دانش امیرالمؤمنین علیه السلام و پنهان کردن جهل عمر از بیان تفصیل مطلب امتناع کرده و فقط گفته است:

[۱ / ۱۶۱۳] وقال علي عليه السلام: أُمّ تعلم أن القلم رفع عن ثلاثة: عن

المجنون حتى يفيق، وعن الصبي حتى يدرك، وعن النائم حتى يستيقظ؟!^۲

[۲ / ۱۶۱۴] وقال علي عليه السلام: لعمر: أما علمت أن القلم رفع عن المجنون

حتى يفيق، وعن الصبي حتى يدرك، وعن النائم حتى يستيقظ؟!^۳

او حاضر نشده قضاوت و حکم جاهلانه خلیفه را که سبب بیان این مطلب

۱. مراجعه شود به سنن سعید بن منصور ۶۸/۲، مسند أحمد ۱/۱۴۰، مسند أبي يعلى ۱/۴۴۰، سنن أبي داود ۲/۳۳۹، المستدرک ۱/۲۵۸ و ۲/۵۹، السنن الكبرى للبيهقي ۴/۲۶۹ و ۸/۲۶۴، تأویل مختلف الحديث لابن قتيبة ۱۵۲، الفائق زمخشری ۲/۳۷۵، ذخائر العقبی ۸۲، العسل المصفی من تهذیب زین الفتی ۱/۳۰۳-۳۰۴، تفسیر الرازی ۲۱/۱۸، تفسیر السمعی ۵/۱۵۴، فتح الباری ۱۲/۱۰۷، سمط النجوم العوالی ۲/۳۵۹، العواصم من القواصم ۱/۲۰۲، المفصل ۱/۴۳۲، المغرب ۲/۴۴۰، مختصر المعانی ۹۵، شرح ابن أبي الحديد ۱/۱۸، ۱۴۱ و ۱۷۹/۱۲، ۲۰۵، فتح الملك العلی ۷۱، کنز العمال ۱۰/۳۰۰، ۱/۲۱۶، ۲۲۷ و ۳/۱۴۷. قال ابن عبد البر: قال له: إن الله رفع القلم عن المجنون... إلى آخر الحديث، فكان عمر يقول: لولا علي لهلك عمر. (الاستيعاب ۳/۱۱۰۳)

۲. صحيح البخاري ۶/۱۶۹.

۳. صحيح البخاري ۸/۲۱.

واکنش ۸ / تلاش در کم‌رنگ کردن و ... / ۲۲۰۵

توسط حضرت بود و اعترافش به لولا علی لهلك عمر را ذکر نماید و البته همین اندازه که نقل کرده برای اثبات دانش امیرمؤمنان علیه السلام و جهل خلیفه کافی است که حضرت به او فرمود: «مگر نمی‌دانی که تکلیف از سه گروه برداشته شده ...».

دیگران هم خوب جنگیدند!

[۱ / ۱۶۱۵] مخالفان برای کم‌رنگ کردن نقش امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ‌ها حاضر شده‌اند به پیامبر صلی الله علیه و آله افترا بسته و بگویند: پس از نبرد احد، هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام به همسرش فرمود: این شمشیر را بگیر که با آن جنگ نمایانی کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تو خوب جنگیدی عاصم بن ثابت، سهل بن حنیف و حارث بن صمة هم خوب جنگیدند. و مطالبی دیگر مشابه آن^۱.

[۲ / ۱۶۱۶] شگفت آن‌که از ابن عباس نقل شده که روز احد جز چهار نفر با پیامبر صلی الله علیه و آله نماندند که یکی از آنها ابن مسعود بود^۲ و نامی از امیرمؤمنان علیه السلام برده نشده لذا در برخی از منابع افزوده شده که یحیی بن سلمه - که روایت را از پدرش نقل کرده از پدرش پرسید: پس علی علیه السلام کجا بود؟ پاسخ داد: او پرچمدار مهاجران بود.^۳

-
۱. رجوع شود به مجمع الزوائد ۶ / ۱۲۲ - ۱۲۳. ولی در روایات شیعه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در تأیید کلام امیرمؤمنان علیه السلام، خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «فقد أدی بعلک ما علیه، وقد قتل الله بسيفه صناديد قريش» یعنی شوهرت وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد و خدا با شمشیر او شجاعان قریش را به هلاکت رساند. (الإرشاد ۱ / ۹۰) و روشن است که این روایت با اخلاق و سجایای پیامبر صلی الله علیه و آله سازگار است نه آنچه مخالفان به دروغ به آن حضرت نسبت داده‌اند. (رجوع شود به الصحيح من سيرة الإمام علي علیه السلام للسید جعفر مرتضی العاملي ۳ / ۲۷۶ - ۲۷۷)
 ۲. المعجم الأوسط للطبرانی ۸ / ۹۶، المعجم الكبير ۹ / ۹۵، تاریخ مدینه دمشق ۳۳ / ۸۰، مختصر تاریخ دمشق ۱۴ / ۴۸، جامع الأحادیث الكبير (جمع الجوامع) ۲۰ / ۷۳۴ (چاپ دیگر ۲۰ / ۱۷۰)، كنز العمال ۱۰ / ۴۳۶، سبل الهدی والرشاد ۱۱ / ۴۰۲.
 ۳. یحیی بن سلمه، عن أبيه، عن عكرمة، عن ابن عباس ... (رجوع شود به مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر ۲ / ۵۱، كشف الأستار للهيثمی ۲ / ۳۲۴، مجمع الزوائد ۶ / ۱۱۴ و ۹ / ۲۹۰)

برخی از واکنش‌های نَسَفی

برخورد متفاوت نسبت به نقل فضائل حضرت و فضائل دروغین خلفا

میمون نَسَفی (متوفی ۵۰۸) - در مبحث خلافت کتاب اعتقاداتش - برای هر یک از خلفا مطالب بی‌اساسی را به عنوان فضائل نقل می‌کند ولی هنگامی که از امیرالمؤمنین علیه السلام یاد می‌کند از نقل فضائل حضرت امتناع نموده و می‌گوید:

[۱۶۱۷ / ۳] کسی را سراغ ندارم که از خرد و دانش بهره‌ای داشته باشد و نپذیرد که علی در زمان خلافتش از همه برتر بوده است، زیرا صفاتی که در او وجود داشته - از دانش، ورع، کوشش و اجتهاد در راه دین و شجاعت - در هیچ کس دیگری نبوده، و غرض ما شرح و بیان فضائل صحابه نیست، تا به نقل آن پردازیم.^۱

ملاحظه فرمودید که اولاً: از نقل فضائل آن حضرت امتناع نموده، و ثانیاً: برتری علی علیه السلام بر دیگران را مخصوص زمان خلافت آن حضرت دانسته است. خطیب تبریزی نیز در ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام به نصف صفحه اکتفا کرده ولی در ترجمه عمر نزدیک به دو صفحه مطالب ساختگی نقل کرده است!^۲

واکنش نسبت به علم امیرالمؤمنین علیه السلام

نَسَفی اعلمیت امیرمؤمنان علیه السلام را انکار کرده و برای کم‌رنگ کردن فضیلت دانش آن حضرت مقایسه‌ای بیجا نموده و گفته:

۱. تبصرة الأدلة في اصول الدين ۲ / ۵۳۲.

۲. رجوع شود به الإكمال في أسماء الرجال (المشكاة) ۶ / ۲۵۵۲ - ۲۵۵۴.

واکنش ۸ / تلاش در کم‌رنگ کردن و ... / ۲۲۰۷

[۴ / ۱۶۱۸] این مطلب - یعنی اعلمیت امیرمؤمنان (ع) - ممنوع است ؛ زیرا ابوبکر هم عالم بود ... در طول مدت خلافت خطایی در قضاوت از او نقل نشده و کسی نگفته که او نیازی به دیگران داشته.^۱

پاسخ

بنابر روایات عامه خطا از او صادر شده و نیاز به دیگران نیز داشته است.^۲ گذشت که ابن الجوزی (متوفی ۵۹۷) درباره امیرالمؤمنین (ع) می‌نویسد: ابوبکر و عمر با علی (ع) مشورت و به رأی و نظر او رجوع می‌کردند . همه صحابه نیازمند علم و دانش او بودند و عمر به خدا پناه می‌برد از این که مشکلی برای او پیش آید و علی (ع) برای حل آن نباشد!^۳

[۵ / ۱۶۱۹] ابن تیمیه - و به تبع او ذهبی - می‌گوید :

صحابه هیچ‌گاه در امور دینی به علی (ع) رجوع نکرده‌اند و ابن عباس پیش از علی (ع) پاسخ مشکلات دیگران را داده است .^۴

پاسخ

کلام گذشته ابن الجوزی و کلمات علمای اهل تسنن در نقطه مقابل این سخن قرار دارد .^۵

اما مقایسه ابن عباس با آن حضرت کاملاً غلط است ، گذشته از آن که ابن عباس خود اعتراف می‌کند که شاگرد امیرالمؤمنین (ع) است ، و اهل تسنن

۱ . تبصرة الأدلة في اصول الدين ۲ / ۵۲۳ .

۲ . مواردی از جهل او به احکام شرعی و... را بنگرید در تشييد المطاعن ۳ / ۲۸۷ - ۴۰۲ .

۳ . المنتظم ۵ / ۶۸ .

۴ . ما رجع الصحابة إليه في شيء من أمر دينهم . (المنتقى من منهاج الاعتدال ۵۰۹)

۵ . رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۶۹۸ - ۶۹۹ ، ۷۰۷ - ۷۱۲ .

نقل کرده‌اند که او دانش خود و دیگران را در برابر دانش آن حضرت مانند نسبت قطره به اقیانوس یا هفت دریا دانسته است.^۱

واکنش نسبت به قضیه لیلۃ المبیث

[۱۶۲۰ / ۶] نَسَفَى دَرِبَارَةَ لَيْلَةِ الْمَبِيثِ مِي گويد :

آنها گمان می‌کنند علی (ع) بی‌واهمه به جای پیامبر (ص) خوابید، با آن‌که می‌دانست کفار قصد جان آن حضرت را کرده‌اند .
ما می‌گوییم: او ترس و واهمه‌ای نداشت چون پیامبر (ص) به او خبر داده بود که جان سالم بدر می‌برد، اگر به ما هم چنین اطلاع داده می‌شد ترس نداشتیم.^۲

پاسخ

نخستین اشکال این سخن آن است که او اذیت و آزارهایی را که مشرکین به آن حضرت رساندند نادیده گرفته است. در روایات اهل تسنن آمده است: مشرکان چنان سنگ پرتاب می‌کردند که امیرمؤمنان (ع) از شدت درد به خود می‌پیچید.^۳ و علاوه بر آن، باید با دلیل معتبر اثبات نماید که پیامبر (ص) به آن

۱. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۶۹۱ روایات شماره ۵۰۴ - ۵۰۵ .

۲. تبصرة الادلة في اصول الدين ۲ / ۵۲۶ .

ابن تیمیه و به تبع او ذهبی نیز قریب به مطلب فوق را ذکر نموده و ادعا کرده‌اند که آنها آزاری به علی نرساندند. (المنتقى من منهاج الاعتدال ۴۳۵ - ۴۳۷)

وقال ابن تیمية: وأيضاً فإن النبي (ص) قد قال: اتشح ببردي هذا الأخضر، فتم فيه فإنه لن يخلص إليك منهم رجل بشيء تكرهه. فوعده - وهو الصادق - أنه لا يخلص إليه مكروه، وكان طمأنينته بوعد الرسول (ص). (منهاج السنة ۱۱۶ / ۷)

۳. و كان المشركون يرمون علياً (ع) و هو يتضوّر. (شواهد التنزيل ۱ / ۱۲۵)

حضرت خبر داده بود که جان سالم بدر می‌برد.^۱

بنابر روایت حاکم نیشابوری امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن اشعاری در این باره فرموده: من خود را برای کشته شدن و اسارت آماده کرده بودم:

وَبِتُّ أَرَاعِيهِمْ وَلَمْ يَتَّهَمُونِي وَقَدْ وَطَّنتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ^۲

و روشن است که به جهت آن که امیرمؤمنان علیه السلام باعث شده بود که آنها به هدف خویش نرسند و دسترسی به پیامبر صلی الله علیه و آله نداشته باشند، خوف آن بود که آتش کینه و دشمنی آنها شعله‌ور شده و رفتاری فجیع تر و سخت تر از آنچه برای پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر داشتند با امیرمؤمنان علیه السلام داشته باشند.^۳ موضوع فقط زنده ماندن نیست، امکان داشت آسیبی جدی بر آن حضرت وارد شود که تا آخر عمر با نقص عضو دست به گریبان باشد. اگر آن حضرت همیشه و همه جا از هر آسیبی در امان بود چرا در جنگ‌ها از زره و کلاه خود استفاده می‌کرد؟^۴

گذشته از آن که در حقیقت این اشکال بر خدا در آیه شریفه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَغَاءً مَّرَضَاتٍ اللَّهُ﴾ [البقرة (۲): ۲۰۷] و بر کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است!^۵

۱. نگارنده گوید: بر این فرض هم ممکن است از باب الزام گفته شود: این امتثال، حاکی از کمال اعتقاد و قوت ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است، برخلاف دیگران که با فرار از میدان نبرد و نافرمانی دستورات آن حضرت و ... عدم ایمان خود را به نمایش گذاشتند!

۲. المستدرک للحاکم النیسابوری ۴/۳. گذشت که مصرع اول در مصادر دیگر مختلف نقل شده:

وَبِتُّ أَرَاعِيهِمْ وَمَا يُتَّبُونِي (شواهد التنزیل ۱/ ۱۳۱)

وَبِتُّ أَرَاعِيهِمْ وَهُمْ يُتَّبُونِي (بحار الأنوار ۳۶/ ۴۶)

وَبِتُّ أَرَاعِيهِمْ مَتَى يَنْشُرُونِي (دیوان الإمام علی علیه السلام ۲۱۵، بحار الأنوار ۱۹/ ۶۳ و ۳۴/ ۴۱۳)

وَبِتُّ أَرَاعِيهِمْ مَتَى يَأْسِرُونِي (كشف الغمة ۱/ ۴۰۶)

۳. رجوع شود به کلام شیخ مفید رحمته الله در الفصول المختارة ۶۳، بحار الأنوار ۳۶/ ۵۰.

۴. یکی از متأخرین اهل تسنن کلام مفصلی دارد که مناسب است مراجعه شود. (النصائح الكافية

للسید محمد بن عقیل ۲۳۴)

۵. رجوع شود به شواهد التنزیل ۱/ ۱۲۳ - ۱۳۱.

پوستین وارونه

با آنکه کثرت اسناد و تعدد طرق روایت، باعث تقویت آن می‌شود ولی در خصوص فضائل آن حضرت بر عکس حکم کرده و می‌گویند: هر چه اسنادش بیشتر باشد جز ضعف بهره‌ای نصیب آن روایت نمی‌شود!

برخی با نادیده گرفتن روایات صحیح و معتبر و تکیه بر روایاتی که سند آن ضعیف شمرده شده گفته‌اند:

[۱۶۲۱ / ۷] چه بسا روایتی را راویان فراوان نقل کنند و اسناد متعدد داشته باشد ولی باز ضعیف باشد مانند حدیث طیر، و غدیر، بلکه گاهی کثرت اسناد موجب تأکید سستی و ضعف حدیث می‌شود!^۱

پاسخ

از آنچه گذشت معلوم شد که این دو حدیث گذشته از تواترش با اسناد معتبر و صحیح نقل شده و چنین نیست که فقط با اسناد ضعیف روایت شده باشد.

واکنش ابن تیمیه درباره حدیث کساء

[۱۶۲۲ / ۸] ابن تیمیه درباره حدیث کساء می‌گوید:

[۱] این حدیث صحیح است ولی از ویژگی‌های علی (ع) نیست چون [حضرت] فاطمه و [امام] حسن و [امام] حسین (ع) نیز در این فضیلت با او شریک هستند.

۱. وکم من حدیث کثرت رواه و تعددت طرقه، وهو حدیث ضعیف کحدیث الطیر... و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، بل قد لا یزید الحدیث کثرة الطرق إلا ضعفاً. (تحفة الأحوذی ۱۵۴/۱۰)

[۲.] از جهت آن‌که زن نمی‌تواند امام (و خلیفه) بر مردم باشد پس این فضیلت مختصّ امامان نیست و مشترک است .

[۳.] این حدیث دلالت دارد که پیامبر ﷺ دعا نمود که پلیدی از آنان برطرف گردد، یعنی از متقین باشند، پس دعا برای توفیق انجام واجبات و ترک محرمات است، و دعای آن حضرت مستجاب است، ولی این بخشی از اوصاف صحابه سابقین اولین است که اهل بیت به آن دست یافته‌اند (پس فضیلت ویژه‌ای برای آنان بشمار نمی‌آید)!

اشکال

۱. حدیث کساء - که در آن نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت ﷺ آمده - دلالت بر عصمت و پاکی آنان دارد و این ویژگی به آنان اختصاص دارد و دیگران از آن بی‌بهره‌اند .^۲

۲. از این روی که عصمت و پاکی اختصاص به آنان دارد فقط آنها صلاحیت امامت و خلافت دارند . لازمه و شرط امامت و خلافت عصمت هست ولی لازم نیست که هر معصومی امام و خلیفه بر مردم باشد، همان‌گونه که ما فرشتگان را معصوم می‌دانیم ولی آنها خلیفه بر مردم نیستند .

۳. دعای پیامبر ﷺ به فعل خدا تعلق گرفته که اذهاب رجس و وقوع تطهیر یعنی دور کردن پلیدی و پاکیزه قرار دادن باشد و استجاب این دعا به تحقق طهارت ذاتی و عصمت اهل بیت ﷺ است ولی او مغالطه نموده و می‌گوید:

۱. وهذا الحديث قد شرکه فيه فاطمة وحسن وحسين [ﷺ] فليس من خصائصه، ومعلوم أن المرأة لا تصلح للإمامة فَعَلِمَ أن هذه الفضيلة لا تختص بالأئمة بل يشركهم فيها غيرهم ... (منهاج السنة ۵/ ۱۳ - ۱۴)

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۱۷، ۱۶۲۶، ۱۶۷۴ - ۱۶۸۰ .

(دعاء لهم بفعل المأمور وترك المحذور) دعا نمود که فرمان الهی را انجام داده و نهی او را ترک نمایند .

تلاش‌های گوناگون مخالفان در مورد آیه نجوا

آیه شریفه نجوا

بنابر آنچه در منابع و تفاسیر اهل تسنن آمده است، ثروتمندان در گفتگوی محرمانه و اطالۀ کلام با پیامبر صلی الله علیه و آله زیاده‌روی نموده و بر فقرا غالب آمدند و عده‌ای برای ریاکاری دست به این کار می‌زدند تا جایی که خاطر شریف آن حضرت را آزرده‌اند . خداوند تعالی فرمان داد : کسانی که تمکن مالی دارند پیش از گفتگوی محرمانه با پیامبر صلی الله علیه و آله صدقه بدهند،^۱ چنان‌که می‌فرماید : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمَا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المجادلة (۵۸) : ۱۲]^۲ . ولی اغنیا از پرداخت صدقه بخل ورزیده و حطام دنیا را بر گفتگوی با پیامبر صلی الله علیه و آله ترجیح دادند،

۱ . ففي تفسير مقاتل بن سليمان ۳ / ۳۳۴ : وذلك أن الأغنياء كانوا يكثرون مناجاة النبي صلی الله علیه و آله ويغلبون الفقراء على مجالس النبي صلی الله علیه و آله ، وكان النبي صلی الله علیه و آله يكره طول مجالستهم وكثرة نجواهم ، فلما أمرهم بالصدقة عند المناجاة انتهوا عند ذلك . و به عنوان نمونه رجوع شود به تفسیر السمرقندی ۳ / ۳۹۷ ، تفسیر الثعلبی ۹ / ۲۶۱ - ۲۶۲ ، أسباب نزول الآيات للواحدی ۲۷۶ - ۲۷۷ . وفي تفسیر السمعاني ۵ / ۳۹۰ : وذكر بعضهم : أن المنافقين كانوا يأتون النبي صلی الله علیه و آله [ويتناجون] معه طويلاً تصنعاً ورياءً ، فأنزل الله تعالى هذه الآية ، فبخلوا بأموالهم وكفوا عن النجوى !! وقال الشوكاني : فأنزل الله هذه الآية فانتهى أهل الباطل عن النجوى لأنهم لم يقدموا بين يدي نجواهم صدقة . (فتح القدير ۵ / ۱۹۰)

۲ . ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوا (و گفتگوی محرمانه) داشتید پیش از گفتگوی محرمانه خویش صدقه‌ای تقدیم دارید ، این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است . و اگر چیزی نیافتید خدا غفور (بسیار آمرزنده) و رحیم (مهربان) است .

وازدحامی که اطراف حضرت به وجود آمده بود برطرف شد! هیچ کس جز امیرالمؤمنین علیه السلام به این آیه عمل نکرد، پس از آن آیه‌ای دیگر نازل گردید و باران ملامت بر آنان بارید و پس از آن وجوب تقدیم صدقه نسخ شد.

[۱۶۲۳ / ۹] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در کتاب خدا آیه‌ای است که کسی پیش از من به آن عمل ننمود و پس از من نیز هیچ کس به آن عمل نخواهد کرد و آن آیه نجوا است. و پس از قرائت آیه فرمود: من دیناری داشتم^۱ آن را به ۱۰ درهم فروختم و هر مرتبه که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتگوی محرمانه داشتم درهمی را (به عنوان صدقه) تقدیم کردم. پس از آن، این حکم نسخ شد و آیه بعد نازل شد که: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا ...﴾ [المجادلة (۵۸): ۱۳].^۲

اعتبار و اهمیت این فضیلت

حاکم در مستدرک به سند صحیح روایت گذشته را نقل نموده و ذهبی در آن هیچ اشکالی نکرده است. بنابر نقل سیوطی و متقی هندی، عده‌ای از حافظان حدیث نیز آن را به کیفیت گذشته روایت نموده‌اند.^۳

۱. و ما كان يملك غيره. یعنی حضرت آن زمان جز آن دینار چیزی نداشت. (بحار الأنوار ۳۵/۳۸۰)

۲. آیا (از فقر) ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه‌هایی تقدیم دارید ...

۳. وأخرج سعيد بن منصور، وابن راهويه، وابن أبي شيبة، وعبد بن حميد، وابن المنذر وابن أبي حاتم، وابن مردويه، والحاكم - وصححه -، عن علي عليه السلام قال: إن في كتاب الله لآية ما عمل بها أحد قبلي ولا يعمل بها أحد بعدي: آية النجوى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً﴾، كان عندي دينار فبعته بعشرة دراهم، فكنتم كلما ناجيت النبي صلی الله علیه و آله و سلم قدّمت بين يدي درهماً، ثم نسخت، فلم يعمل بها أحد، فنزلت: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ

اختصاص این فضیلت به امیرالمؤمنین (ع) در غالب کتب تفسیر اهل تسنن نقل شده است .

[۱۰ / ۱۶۲۴] ابن کثیر متعصب می گوید: عده ای نقل کرده اند که جز علی (ع) کسی به این آیه عمل نکرده است .^۱
و اعتبار و اشتها آن به گونه ای است که متعصبی مانند ابن تیمیه نموده :

[۱۱ / ۱۶۲۵] این مطلب ثابت است که علی (ع) صدقه داد و با پیامبر (ص) مناجات نمود و پیش از آن که کسی دیگر به آیه شریفه عمل نماید این حکم نسخ شد .^۲

[۱۲ / ۱۶۲۶] برخی آن را مطلبی مشهور یا مطابق اکثر روایات دانسته اند .^۳

[۱۳ / ۱۶۲۷] فضل بن روزهان متعصب می گوید: این فضیلت در روایات صحیح آمده، اختصاص به امیرالمؤمنین (ع) دارد و کسی با آن حضرت در آن شریک نیست .^۴ و نیز گفته: زبان از بیان عظمت این فضیلت عاجز است!^۵

→ نَجُواكُمْ صَدَقَاتٍ ... ﴿ إلى آخر الآية . (رجوع شود به الدر المثور ۶ / ۱۸۵ ، کنز العمال ۲ / ۵۲۱ ، المستدرک للحاکم ۲ / ۴۸۲)

۱ . قد ذکر غیر واحد أنه لم يعمل بها أحد إلا علي (ع) . (تفسیر ابن کثیر ۲ / ۴)
۲ . ثبت أن علياً (ع) تصدق وناجى ، ثم نسخت الآية قبل أن يعمل بها غيره . (منهاج السنة ۷ / ۱۶۰)
۳ . ولم يعمل بها على المشهور غيره (ع) . (تفسیر آلوسی ۳۱ / ۲۸ ، التفسیر الوسيط ۱۴ / ۲۶۶)
قال القاضي: والأكثر في الروايات: أنه (ع) تفرد بالتصدق قبل مناجاته . (تفسیر الرازي ۲۹ / ۲۷۲)
۴ . قد ذكرنا أن هذا من فضائل أمير المؤمنين (ع) ، ولم يشاركه أحد في هذه الفضيلة ، وهي مذكورة في الصحاح ، ولكن لا تدل على النص المدعى . (ملحقات إحقاق الحق ۷ / ۴۲۶ ، دلائل الصدق ۶ / ۷۲ به نقل از ابطال الباطل)
۵ . ان آية النجوى لم يعمل به إلا علي (ع) ، ولا كلام في أن هذا من فضائله التي عجزت الألسن عن الإحاطة بها . (ملحقات إحقاق الحق ۳ / ۱۴۰ ، دلائل الصدق ۵ / ۳۰ به نقل از ابطال الباطل)

واکنش ۸ / تلاش در کم‌رنگ کردن و ... / ۲۲۱۵

[۱۴ / ۱۶۲۸] خازن (متوفی ۷۴۱) نیز در تفسیر پذیرفته که این فضیلت عظیمی برای امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۱

[۱۵ / ۱۶۲۹] سخاوی (متوفی ۹۰۴)، دانشمند نامی اهل تسنن، می‌نویسد: اگر بگویی: چه فایده‌ای داشت که فرمان به این صدقه داده شود و پیش از عمل (عموم مردم) به آن نسخ شود؟! در پاسخ می‌گویم: خدا با این کار رحمتش را به آنان نشان داد و بر آنان منت نهاد و یکی از اولیای خویش را با این فضیلت - که برای هیچ کس دیگری قرار نداده - مشخص نمود و او علی علیه السلام بود.^۲

تلاش در بی‌رنگ کردن این فضیلت

[۱۶ / ۱۶۳۰] ابن تیمیه - که اصل مطلب را ثابت دانسته - می‌گوید:

امر به صدقه که برای همه واجب نبود. هر کسی که می‌خواست با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحبت محرمانه کند باید صدقه می‌داد، و اتفاقاً کسی در آن زمان جز علی علیه السلام نمی‌خواست صحبت محرمانه نماید.^۳

او با وقاحت تمام گفته:

آیا هر کسی که کار مستحبی انجام داد برترین امت می‌شود.^۴

۱. وقال الخازن: فإن قلت: في هذه الآية متقبة عظيمة لعلی بن أبي طالب علیه السلام، إذ لم يعمل بها أحدٌ

غيره. قلت: هو كما قلت ... (تفسیر خازن ۴ / ۲۶۳)

۲. أسانید فضائل أمير المؤمنين علي علیه السلام للشيخ باسم الحلبي ۲ / ۳۲۷ به نقل از جمال القراء للسخاوي ۲ / ۸۵۹.

۳. إنما أمر به من أراد النجوى، واتفق أنه لم يرد النجوى إذ ذاك إلا علي علیه السلام وهذا كأمره بالهدى لمن تمتع بالعمرة الى الحج. (منهاج السنة ۵ / ۱۶ - ۱۷)

۴. أفكل من أدّى مستجباً يكون أفضل الإمامة؟! (المنتقى من منهاج الاعتدال ۴۴۴)

اشکال

با رجوع به آیه شریفه روشن است که اصحاب با وجود تمکن مالی، از انفاق بخل ورزیده و از گفتگوی محرمانه با پیامبر صلی الله علیه و آله صرف نظر نمودند لذا در آیه شریفه بعد، مورد نکوهش واقع شدند هر چند خدا آنان را بخشید.^۱

صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا امری اتفاقی نبود، بلکه به جهت اشتیاق به گفتگوی محرمانه با پیامبر صلی الله علیه و آله بود که دیگران به جهت بخل ورزیدن از آن اعراض نمودند. پس عمل به آیه فضیلت واضح و ترک آن منقصتی روشن است، - به شرحی که در کلمات اهل تسنن گذشت - ولی ابن تیمیه می خواهد با مغالطه از ارزش آن بکاهد و از نادیده گرفتن عتاب الهی - یعنی: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ...﴾ - نیز باکی ندارد!

بنابر روایات اهل تسنن، امیرالمؤمنین علیه السلام در مناشده روز شورا به این نکته اشاره فرموده که: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَفِيكُمْ أَحَدٌ قَدَّمَ بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاهُ صَدَقَةٌ غَيْرِي حَتَّى رَفَعَ اللَّهُ ذَلِكَ الْحَكْمَ؟ قَالُوا: اللَّهُ لَا.^۲

وفي رواية: أفیکم أحد ناجاه رسول الله صلی الله علیه و آله [ثنتي عشر مرة غیري حين قال الله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ﴾؟ قَالُوا: اللَّهُ لَا.^۳

۱. قالوا: في قوله تعالى: ﴿فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾: بأن رخص لكم أن لا تفعلوه، وفيه إشعار بأن إشفاقهم ذنب تجاوز الله عنه. (تفسير البيضاوي ۵ / ۳۱۳) چاپ دیگر: ۵ / ۱۹۵، تفسير أبي السعود ۸ / ۲۲۱، و رجوع شود به تفسير الألوسي ۲۸ / ۳۱

در تفسير الرازي ۲۹ / ۷۳ نیز این پرسش را مطرح کرده که سه بخش آیه دلالت بر کوتاهی دیگران در عمل به این تکلیف دارد: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ...﴾، ﴿فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا...﴾، ﴿وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾ و پاسخ قانع کننده ای برای آن ذکر نکرده است.

۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۳۱ - ۴۳۳.

۳. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۳۷، کنز العمال ۵ / ۷۲۶.

واکنش ۸ / تلاش در کم‌رنگ کردن و ... / ۲۲۱۷

وفي رواية أخرى : قال : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَجَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ [عشر
مرّات يقدم بين يدي نجواه - صدقة قبلي ؟ قالوا : اللهم لا .^۱

و روشن است که اگر امر به این سادگی بود که ابن تیمیه مطرح کرده آنها
پاسخ می‌دادند : این که فضیلت نیست .

و نیز اهمیت مطلب از کلام پسر عمر ظاهر است که گفته : علی بن ابی طالب
سه ویژگی دارد که اگر یکی از آنها برای من بود از شتران سرخ موی (که ثروت
مهمّ عرب است) نزد من محبوب‌تر و ارزشمندتر بود . همسری دختر
پیامبر ﷺ (فاطمه رضی الله عنها) و فرزنددار شدن از او ؛ به دست گرفتن پرچم در روز
خیبر و آیه نجوا.^۲

[۱۶۳۱ / ۱۷] یکی از متعصبین معاصرین با تجاهل از مفاد آیه می‌گوید :
به نظر ما کوتاهی‌های مالی و جهادی که در قرآن به صحابه نسبت
داده شده مربوط به تازه‌مسلمانان است نه صحابه‌ای که از سابقین
اولین بشمار می‌آمدند .^۳

نگارنده گوید : از آنچه گذشت، پاسخ این مطلب روشن است ؛ زیرا هیچ کس
به آیه عمل نکرد چه سابقین چه تازه‌مسلمانان ؛ از این روی هیچ یک از
متکلمان یا مفسران چنین مطلب سستی را ذکر نکرده‌اند .

[۱۶۳۲ / ۱۸] عده‌ای از مخالفان با آن‌که روایات تفرّد امیرالمؤمنین رضی الله عنه به این
فضیلت را نقل کرده‌اند ولی در ادامه گفته‌اند :

۱ . مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه لابن المغازلي ۱۱۵ - ۱۲۰ (چاپ اسلامیة ۱۱۲ - ۱۱۸) .

۲ . دفتر چهارم صفحه ۱۶۴۱ : «ویژگی‌های علی رضی الله عنه از زبان عمر و ابن عمر» .

۳ . التفسیر الحدیث لمحمد عزة دروزة ۸ / ۴۹۰ .

این خدشه‌ای برای دیگر صحابه نیست؛ زیرا (آنها فرصت را از دست دادند و با توجه به نسخ این حکم) وقتی برای انجام آن باقی نماند.^۱

پاسخ

آیا ممکن است خدای حکیم تکلیفی برای مردم تعیین کند که آنها فرصت انجام آن را ندارند سپس آنها را ملامت نماید؟! شگفتا که خدا صحابه را ملامت فرماید که: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا ...﴾^۲ ولی در برابر آیه شریفه گفته شود: آنها وقت برای انجام آن نداشتند! این کثیر می‌گوید:

[۱۹ / ۱۶۳۳] این که این خطاب، سرزنش و نکوهش باشد جای تأمل

است؛ زیرا گفته شده که امر (به تقدیم صدقه) مستحب بود.^۳

پاسخ

گرچه بین مفسران اختلاف است ولی برخی از آنان تصریح کرده‌اند که این امر برای وجوب بوده،^۴ و اشاره به قرائن دیگر در پاسخ از ابن تیمیه گذشت.^۵

۱. قال الخازن: ... وليس فيها طعن على غيره من الصحابة ووجه ذلك أن الوقت لم يتسع ليعملوا بهذه الآية! (تفسير خازن ۴ / ۲۶۳) وقال القاضي: وإن ثبت أنه عليه السلام اختص بذلك فلأن الوقت لم يتسع لهذا الغرض، وإلا فلا شبهة أن أكابر الصحابة لا يقعدون عن مثله. (تفسير الرازي ۲۹ / ۲۷۲)

۲. آیا (از فقر) ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه‌هایی تقدیم دارید ...

۳. وفي كون هذا عتاباً نظراً؛ فإنه قد قيل: إن الأمر كان ندباً لا إيجاباً. (تفسير ابن كثير ۲ / ۴)

۴. عبارت خودش در تفسیر ابن کثیر ۴ / ۳۴۹: وجوب الصدقة قبل مناجاة الرسول عليه السلام ...
في أحكام القرآن للجصاص ۳ / ۵۷۲: وجوب الصدقة أمام المسألة ...

وفي تفسير الرازي ۲۹ / ۲۷۱: ظاهر الآية يدل على أن تقديم الصدقة كان واجباً.

وفي تفسير البغوي ۴ / ۳۱۰ واشتد ذلك على أصحاب النبي عليه السلام فنزلت الرخصة.

وفي التفسير الحديث ۸ / ۴۸۹: أن فرض الصدقة على المناجاة كان شديداً الوقع والأثر ...

۵. رجوع شود به صفحه ۲۲۱۶ پاورقی ۱.

اما انکار ظهور بلکه صراحت آیه شریفه در سرزنش و نکوهش ؛ یاوه‌ای
بیش نیست.^۱

[۲۰ / ۱۶۳۴] در تفسیر رازی بیش‌رمی به نهایت رسیده و چنین آمده است:

بر فرض که بزرگان صحابه با وجود فرصت عمل به آن ، آن را ترک
کرده باشند باز طعن متوجه آنان نخواهد شد ؛ زیرا انجام این کار
باعث دلشکستگی فقیری می‌شد که توانایی انجام آن را نداشت
و تنفر ثروتمندی که اقدام به آن نکرده بود؛ از آن روی که صدقه دادن
بعضی طعن بر دیگران است که صدقه نداده‌اند، پس کاری که باعث
دلشکستگی فقرا و تنفر ثروتمندان گردد ترک آن ضرر چندانی ندارد؛
چون موجب الفت بر آنچه ایجاد تنفر می‌کند ترجیح دارد .

علاوه بر آن‌که این مناجات (و گفتگوی با پیامبر ﷺ) نه از واجبات بود
نه از مستحبات ، بلکه به شرحی که پیش از این گذشت تکلیف به
صدقه دادن قبل از مناجات برای آن بود که مناجات را ترک کنند
(وباعت آزدگی ملال خاطر شریف آن حضرت به جهت گفتگوهای
طولانی نگردند) ، پس اگر ترک مناجات بهتر بوده ، نمی‌شود ترک
صدقه برای مناجات را طعن بر صحابه دانست .^۲

۱ . ظاهر الآیة يدل على تقصير المؤمنين في ذلك . (تفسیر الرازی ۲۹ / ۲۷۳) عبارة الآیة أيضاً واضحة ، وقد تضمنت سؤالاً إنكارياً منطوياً على عتاب موجه للمسلمين على ما كان من إشفاقهم أو استئثارهم للصدقة التي فرضتها الآیة السابقة لها على مناجاة النبي ﷺ ثم من عدم تنفيذهم الأمر ... وفي الآیة صورة لما كان يظهر من المسلمين من مواقف اللجاج والتلكؤ إزاء بعض التشریعات والتكلیفات المالية والجهادية . (التفسیر الحديث ۸ / ۴۸۹ - ۴۹۰)

۲ . على تقدير أن أفاضل الصحابة وجدوا الوقت وما فعلوا ذلك ، فهذا لا يجر إليهم طعناً ، وذلك الإقدام على هذا العمل مما يضيق قلب الفقير ، فإنه لا يقدر على مثله فيضيق قلبه ، ويوحش قلب الغني فإنه لما لم يفعل الغني ذلك وفعله غيره صار ذلك الفعل سبباً للطعن فيمن لم يفعل ، فهذا

پاسخ

برای ما اعتراف او به این که : (صار ذلك الفعل سبباً للطعن فيمن لم يفعل یعنی: صدقه دادن بعضی ، طعن بر دیگران است که صدقه نداده‌اند) کافی است و روایات فریقین حاکی از آن است که فقط امیرمؤمنان علیه السلام به این آیه عمل نمود! اما مغالطه‌هایی که کرده پاسخ روشن است ؛ زیرا وظیفه عبد در برابر پرودگار امثال فرمان اوست نه استنباط ملاکات از پیش خود و گرنه هر کسی می‌تواند برای ترک واجبات و انجام محرمات به اموری روشن‌تر از آنچه در کلام او آمده استناد نماید.

با وجود فرمان صریح خداوند در قرآن به تقدیم صدقه قبل از مناجات و گفتگوی با پیامبر صلی الله علیه و آله ، مطالب او اجتهاد در برابر نص قرآنی و اعتراض و مناقشه صریح در فرمان خداوند تعالی است ،^۱ كما قال إبليس : ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ [الأعراف (۷): ۱۲] ، وقال : ﴿لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ [الحجر (۱۵): ۳۳] !!

→ الفعل لما كان سبباً لحزن الفقراء ووحشة الأغنياء ، لم يكن في تركه كبير مضرّة ، لأن الذي يكون سبباً للألفة أولى مما يكون سبباً للوحشة ، وأيضاً فهذه المناجاة ليست من الواجبات ولا من الطاعات المندوبة ، بل قد بينا أنهم إنما كلّفوا بهذه الصدقة لتركوا هذه المناجاة ، ولما كان الأولى بهذه المناجاة أن تكون متروكة لم يكن تركها سبباً للطعن . (تفسير الرازي ۲۹ / ۲۷۱ - ۲۷۲ و رجوع شود به تفسیر الخازن ۴ / ۲۶۳)

۱ . او بر خلاف وجدان خویش به دفاع از موالیانش پرداخته و گرنه خودش پیش از این گفته: هذا التكليف يشتمل على أنواع من الفوائد : أولها : إعظام الرسول صلی الله علیه و آله وإعظام مناجاته فإن الإنسان إذا وجد الشيء مع المشقة استعظمه ، وإن وجده بالسهولة استحققه .
و ثانیها : نفع كثير من الفقراء بتلك الصدقة المقدمة قبل المناجاة ... إلى أن قال : وسادسها : أنه يتميّز به محبّ الآخرة عن محبّ الدنيا ، فإن المال محك الدواعي . (تفسیر الرازي ۲۹ / ۲۷۱)

واکنش ۸ / تلاش در کم‌رنگ کردن و ... / ۲۲۲۱

[۱۶۳۵ / ۲۱] مفسّر نامی اهل تسنن، بیضاوی (متوفی ۶۸۵) می‌گوید:

در این فرمان نکاتی وجود دارد: تعظیم و احترام پیامبر ﷺ، سودی برای نیازمندان، جلوگیری از زیاده‌روی در پرسش از پیامبر ﷺ و تشخیص مؤمن (واقعی و) مخلص از منافق و شیفته آخرت از دنیاطلب!

اما این که در تفسیر رازی آمده: (صدقه دادن قبل از مناجات برای آن بود که مناجات را ترک کنند) نیز مغالطه‌ای دیگر است؛ زیرا کثرت مناجات و گفتگوی با پیامبر ﷺ و اطاله آن باعث آزرده‌گی ملال خاطر شریف آن حضرت می‌شد،^۲

۱. تفسیر البیضاوی ۵ / ۱۹۵ و رجوع شود به تفسیر ابي السعود ۸ / ۲۲۰ - ۲۲۱، تفسیر الالوسی ۲۸ / ۳۰، تفسیر الرازی ۲۹ / ۲۷۱.

و ذکر بعضهم: أن المنافقين كانوا يأتون النبي [ويتناجون] معه طويلاً تصنعاً ورياءً، فأنزل الله تعالى هذه الآية، فدخلوا بأموالهم وكفّوا عن النجوى! (تفسیر السمعاني ۵ / ۳۹۰) وقال ابن العربي: ... فأنزل الله عز وجل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمْ...» لِيُنْتَهِيَ أَهْلُ الْبَاطِلِ عَنْ مَنَاجَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَرَفَ اللَّهُ أَنَّ أَهْلَ الْبَاطِلِ لَا يَقْدَمُونَ بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاهُمْ صَدَقَةٌ فَانْتَهَى أَهْلُ الْبَاطِلِ عَنِ النَّجْوَى. (أحكام القرآن لابن العربي ۴ / ۲۰۲ - ۲۰۳)

وقال الرازي: المسألة الخامسة: أنكر أبو مسلم وقوع النسخ وقال: إن المنافقين كانوا يمتنعون من بذل الصدقات، وإن قوماً من المنافقين تركوا النفاق وأمنوا ظاهراً وباطناً إيماناً حقيقياً، فأراد الله تعالى أن يميزهم عن المنافقين، فأمر بتقديم الصدقة على النجوى لِيَتَمَيَّزَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا حَقِيقًا عَمَّنْ بَقِيَ عَلَى نِفَاقِهِ الْأَصْلِيِّ، وَإِذَا كَانَ هَذَا التَّكْلِيفُ لِأَجْلِ هَذِهِ الْمَصْلُحَةِ الْمَقْدَرَةِ لِذَلِكَ الْوَقْتِ، لَا جَرَمَ يَقْدَرُ هَذَا التَّكْلِيفُ بِذَلِكَ الْوَقْتِ. ثم قال الرازي: وحاصل قول أبي مسلم: أن ذلك التكليف كان مقدرًا بغاية مخصوصة، فوجب انتهاؤه عند الانتهاء إلى الغاية المخصوصة، فلا يكون هذا نسخاً، وهذا الكلام حسن ما به بأس. (تفسیر الرازی ۲۹ / ۲۷۲)

نگارنده گوید: غرض از ایراد این کلام آن است که رازی تأیید کرده که این تکلیف برای شناخت و تمیز مؤمن از منافق بوده است، گرچه انکار نسخ مردود است به نص صحیح مشهور.

۲. ففي تفسیر مقاتل بن سلیمان ۴ / ۲۶۳: يكره طول مجالستهم وكثرة نجواهم . وفي تفسیر الطبري ۲۸ / ۱۵: أكثروا المسائل على رسول الله ﷺ حتى شقوا عليه .

ولی اصل مناجات ، آن هم توسط مؤمن واقعی ، مطلوب بود و گرنه
الف) فرمان خداوند به آن ،
ب) افتخار امیرالمؤمنین علیه السلام به امثال آیه شریفه ،
ج) آرزوی پسر عمر ، هیچ کدام وجهی نداشت .^۱
[۲۲ / ۱۶۳۶] نظام نیشابوری (متوفی ۷۲۸)، مفسر معروف اهل تسنن، در
اشکال بر تفسیر رازی و پاسخ شبهاتش می گوید:

این کلام خالی از تعصب نیست؛ چه لزومی دارد که اثبات کنیم علی علیه السلام در
هر کاری که انجام می دهد از دیگران پایین تر است !!؟

چرا نشود او فضیلتی داشته باشد که بزرگان صحابه فاقد آن باشند ؟!

آیا هیچ منصفی احتمال می دهد که مناجات و گفتگوی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
منقصت (و عیب) بشمار آید (که در تفسیر رازی آمده: این کار باعث
دلشکستگی فقرا و تنفر ثروتمندان می شود) ؟!

(علاوه بر آن) در قرآن از مناجات نهی نشده بلکه امر به تقدیم صدقه
بر مناجات شده ، پس کسی که این فرمان را امتثال نموده دو فضیلت
کسب کرده رفع نیاز فقرا و محبت گفتگوی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که تقرّب به
آن حضرت است و با پرسش خویش ، مسائل مشکل را حلّ نموده
و نشان داده که گفتگوی با آن حضرت را بیش از مال دوست دارد .^۲

→ وفي تفسیر السمعی ۵ / ۳۸۹: كانوا يستكثرون من السؤال على النبي صلی الله علیه و آله و سلم ، وكان الواحد منهم
يتناجى مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طويلاً ، فأراد الله أن يخفف عن نبيه ، فأنزل هذه الآية .

وفي تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي ۳ / ۴۲۹ - ۴۳۰: أكثروا مناجاة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما يريدون
حتى أملوه . ونيز رجوع شود به احكام القرآن للجصاص ۵ / ۳۱۵، تفسیر الماوردی ۵ / ۴۹۳ و ...

۱ . در همین زمینه رجوع شود به بحار الأنوار ۳۵ / ۳۸۵ .

۲ . غرائب القرآن ۶ / ۲۷۵ - ۲۷۶ .

تذکر دو نکته :

نکته اول : ادعای گزاف علاقه صحابه به پیامبر ﷺ

از رفتار صحابه و نافرمانی آنها - با وجود تمکن مالی - میزان علاقه آنها به پیامبر ﷺ و برخی از ادعاهای گزاف دیگر معلوم می‌شود: چگونه مال دنیا نزد آنها ارزشی بیش از گفتگوی با پیامبر ﷺ داشت که حاضر به امتثال فرمان خدا نشدند، پس تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!^۱

نکته دوم : تعصب بیجای رازی و تشکیک در معجزه شق القمر

تعصب بیجایی که از تفسیر رازی نقل شد امر شگفتی نیست. متعصبی مثل رازی حاضر است برای دفاع از موالیانش حتی معجزه شق القمر را زیر سؤال ببرد!!

او در پاسخ از استدلال به وجود نص بر امامت و خلافت و این که ممکن است مطلبی را جمعیت فراوان ببینند و - به هر دلیلی - مشهور و منتشر نشود، مثل نماز و زکات و ... که همه صحابه رفتار پیامبر ﷺ را در این امور مشاهده کردند ولی منتشر و مشهور نشد و در آن اختلاف نمودند و هم چنین بسیاری از

۱. رجوع شود به بحار الانوار ۳۸۴/۳۵، آسانید فضائل أمير المؤمنين ﷺ للشيخ الحلبي ۲/۳۳۰. وربما يستدل من هذا على كذب ... أن أبا بكر كان ذا مال، وأنه كان يصرف ماله في سبيل الله وذلك لأنه إذا بخل أبو بكر بدرهم أو درهمين يقدمه بين يدي نجوى النبي ﷺ ... محال أن ينفق مثل ذلك المال الذي روه! (ملحقات إحقاق الحق ۳ / ۱۴۰)

وقيل : وأنتم - أيضاً - رويتم إن الله تعالى لما أنزل آية النجوى ... لم يعمل بها إلا على بن أبي طالب [رضي الله عنه]، مع إقراركم بفقره وقلته ذات يده، وأبو بكر في الحال التي ذكرنا من السعة أمسك عن مناجاته، فعاتب الله المؤمنين في ذلك، فقال: ﴿أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تُفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾، فجعله سبحانه ذنباً يتوب عليهم منه، وهو إمساکهم عن تقديم الصدقة، فكيف سخط نفسه بإنفاق أربعين ألفاً وأمسك عن مناجاة الرسول، وإنما كان يحتاج فيها إلى إخراج درهمين. (شرح ابن أبي الحديد ۲۷۴/۱۳ به نقل از العثمانية للجاحظ ۳۱۸)

معجزات پیامبر (ص) مانند شق القمر، می نویسد:

[۱۶۳۷ / ۲۳] حلیمی اصل وقوع انشقاق قمر را منکر شده و گفته: مراد از آیه مبارکه آن است که در آینده ماه منشق می شود. بر فرض که ببذیریم شق القمر اتفاق افتاده، شاید کسانی که آن را دیده اند در حد تواتر نبوده اند؛ زیرا بیشتر مردم زیر سقف بوده اند. و نیز بقیه معجزاتی که بر دست آن حضرت ظاهر شده ممکن است کسانی که آن را دیده اند به اندازه تواتر نبوده اند.^۱

تلاش های دیگر در مخالفت با فضیلت آیه نجوا

الف) روایت منسوب به سعد بن ابی وقاص

[۱۶۳۸ / ۲۴] به سعد بن ابی وقاص روایتی نسبت داده شده که پس از نزول آیه نجوا، من شعیره ای - یعنی به اندازه یک جو طلا^۲ - تقدیم کردم، پیامبر (ص) آن را کم شمرد و آیه: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ...﴾ نازل شد.^۳

اشکال

اولاً: این فضیلتی برای سعد نیست بلکه دلالت بر بخل او دارد لذا برای او مناجاتی با پیامبر (ص) ذکر نشده؛ زیرا صدقه مطلوبی تقدیم نکرده است، پس بنابر این روایت نزول آیه: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ...﴾ برای انکار و ملامت او بوده است!^۴

۱. نهاية العقول ۴/۴۲۷.

۲. ومعنى شعيرة: أي وزن شعيرة من ذهب. (تخریج الأحادیث والآثار للزلیعی ۳ / ۴۳۰)

۳. عن سعد بن أبي وقاص، قال: ... ونزلت ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً﴾، فقدمت شعيرة، فقال رسول الله (ص): إنك لزهيد، فنزلت الآية الأخرى ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...﴾. (المعجم الكبير ۱ / ۱۴۷)

۴. قال الشيخ محمد حسن المظفر: فإن خبر سعد إنما يدل على شحّه، وعدم قيامه بالصدقة

ثانیاً: سند این روایت ضعیف است.^۱

ثالثاً: با روایات معتبر که دلالت دارد جز امیرالمؤمنین علیه السلام کسی به آیه نجوا عمل نکرد تنافی دارد مگر آن‌که گفته شود صدقه او به جهت ناچیز بودن صحت سلب داشته و اصلاً عمل به آیه نجوا بشمار نمی‌آید.

ب) تضعیف روایت صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام

قرطبی روایت صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام را ضعیف دانسته است.^۲

ج) انکار صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام

[۱۶۳۹ / ۲۵] برخی برای اثبات این مطلب که نسخ حکم شرعی قبل از انجام آن توسط مکلفین - بلکه قبل از امکان انجام آن!^۳ - ممکن است به این آیه استناد کرده و گفته‌اند: هیچ کس به آیه نجوا عمل نکرده است.^۴

پاسخ ب و ج:

روایت صحیح بلکه قول مشهور در صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت.^۵

→ المطلوبة، لا علی مناجاته، لذا نزلت الآية الأخرى بعد قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم له: «إنك لزهيد»، فكان ممن أشفق وتعلّق به اللوم والإنكار. (دلایل الصدق ۵ / ۳۴)

۱. قال السيوطي: وأخرج الطبراني وابن مردويه بسند فيه ضعف. (الدر المثور ۶ / ۱۸۵ - ۱۸۶)

۲. وما روي عن علي عليه السلام [ضعيف]. (تفسير القرطبي ۱۷ / ۳۰۳)

۳. فتح القدير للشوكاني ۵ / ۱۹۰.

۴. فقال قوم: لم يعمل بها أحد وقال قوم: عمل بها علي بن أبي طالب عليه السلام. (التسهيل لعلوم التنزيل ۲ / ۳۵۵) وقال القرطبي: وهذا يدل على جواز النسخ قبل الفعل، وما روي عن علي عليه السلام [ضعيف]؛ لأن الله تعالى قال: «فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا» وهذا يدل على أن أحداً لم يتصدّق بشيء. والله أعلم. (تفسير القرطبي ۱۷ / ۳۰۳)

۵. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۲۱۳ - ۲۲۱۴ عنوان: «اعتبار و اهمیت این فضیلت». ←

د) کتمان فضیلت امیرالمؤمنین (ع)

عده‌ای از محدّثین، مفسرین و ... از نقل این فضیلت مولا امتناع نموده و در بیان آیه و یا موضع مناسب از ذکر آن خودداری نمودند .

هـ) تحریف سیره

[۲۶ / ۱۶۴۰] شواهد حاکی از وجود برخی روایات در منابع پیشین بوده است که در چاپ فعلی ، اثری از آن دیده نمی‌شود .^۱

[۲۷ / ۱۶۴۱] بعضی به دروغ اظهار کرده‌اند که دیگران نیز به آیه عمل کرده‌اند.^۲

[۲۸ / ۱۶۴۲] بعضی عبارت را به گونه‌ای ذکر کرده‌اند که هر کس می‌خواست با پیامبر (ص) مناجات نماید صدقه می‌داد و اولین کسی که عمل به آیه نمود علی (ع) بود^۳ به گونه‌ای که از عبارت برداشت شود بقیه نیز به آیه عمل کرده‌اند.

→ قال الشوكاني : وقد استدل بهذه الآية من قال بأنه يجوز النسخ قبل إمكان الفعل ، وليس هذا الاستدلال بصحيح ، فإن النسخ لم يقع إلا بعد إمكان الفعل ، وأيضاً قد فعل ذلك البعض ، فتصدّق بين يدي نجواه ، كما سيأتي . (فتح القدير للشوكاني ۵ / ۱۹۰)

- سپس در صفحه بعد روایتی را که صفحه ۲۲۱۳ از مستدرک حاکم گذشت نقل کرده است .
۱. روایتی که الدرّ المنتور ۱۸۵/۶ از تفسیر ابن‌ابی‌حاتم نقل کرده در چاپ فعلی ۳۳۴۴/۱۰ نیست.
 ۲. وقال العوفي عن ابن عباس : المسلمون يقدمون بين يدي النجوى صدقة . (تفسیر ابن‌کثیر ۳۵۰/۴ خوارزمی آن را نپذیرفته و پس از اختصاص این فضیلت به مولا گفته: وقيل عمل بها أفاضل الصحابة منهم علي (ع) ، والأول أظهر . (المناقب للخوارزمي ۲۷۷)
 ۳. ففي فتح الباري ۱۱ / ۶۸ : وأخرج سفيان بن عيينة في جامعه عن عاصم الأحول قال : لمّا نزلت كان لا يناجي النبي (ص) أحد إلا تصدق فكان أول من ناجاه علي بن أبي طالب (ع) فتصدّق بدینار ونزلت الرخصة .
- وفي الدر المنتور ۱۸۵ / ۶ : عن مجاهد قال: كان من ناجى النبي (ص) تصدّق بدینار، وكان أول من صنع ذلك علي بن أبي طالب (ع) ثم نزلت الرخصة .

اشکال

از آنچه تحت عنوان: «اعتبار و اهمیت این فضیلت» گذشت مطلب معلوم است، ولی دقت شود که در روایاتی که در پاورقی گذشت، نسخ این حکم پس از عمل امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده، پس:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام اولین کسی بود که به آیه عمل نمود.

۲. و پس از آن، این حکم نسخ شد.

با این بیان، چگونه ممکن است کس دیگری به آن عمل کرده باشد؟! لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فکنت أول من عمل بهذه الآية، وآخر من عمل بها، ما أحد عمل بها قبلي ولا بعدي.^۱

[۱۶۴۳ / ۲۹] گفته شده: فقط علی علیه السلام صدقه داد یا یکی از انصار.^۲

[۱۶۴۴ / ۳۰] سیوطی از مقاتل نقل کرده: برخی از ثروتمندان از صدقه دادن امتناع کردند ولی عده‌ای صدقه داده و با پیامبر صلی الله علیه و آله مناجات نمودند و (بعضی) گمان می‌کنند که جز یکی از مهاجران اهل بدر کسی به این آیه عمل نکرده.^۳

اشکال

هیچ یک از دو مطلب گذشته در مصادر فریقین یافت نشد و تنافی آن با آنچه تحت عنوان: «اعتبار و اهمیت این فضیلت» گذشت کاملاً روشن است.

۱. شواهد التنزیل ۲ / ۳۱۸.

۲. ولم یناجه إلا علی علیه السلام [۳۰] أو ناجاه رجل من الأنصار بكلمات وتصدق بأصح ثم نسخت بما بعده. (تفسیر العز بن عبد السلام ۳ / ۲۹۵)

۳. وأخرج ابن أبي حاتم عن مقاتل قال ... وأما أهل الميسرة فمنع بعضهم ماله وحبس نفسه إلا طوائف منهم جعلوا يقدمون الصدقة بين يدي النجوى، ويزعمون أنه لم يفعل ذلك غير رجل من المهاجرين من أهل بدر فأنزل الله: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ...﴾ إلى آخر الآية. (الدر المنثور ۶ / ۱۸۵)

علامه مظفر پس از نقل کلام سیوطی می نویسد:

بی اعتبار بودن مقاتل بن حیّان نزد احمد بلکه تکذیب او توسط وکیع برای عدم اعتبارش کافی است. عداوت او با امیرالمؤمنین علیه السلام به گونه ای است که حاضر نیست در این فضیلت نام مبارکش را بر زبان جاری نماید و می گوید: «مردی از مهاجران از اهل بدر».

البته در (منابع دیگر مانند) اسباب النزول واحدی که کلام مقاتل بن حیّان ذکر شده، مطلبی که سیوطی از او نقل کرده موجود نیست (و شاید نسبت آن به مقاتل نیز صحیح نباشد و او چنین دروغی را نگفته باشد)!

نگارنده در تأیید فرمایش ایشان گوید: با آن که سیوطی مطلب مقاتل بن حیّان را از تفسیر ابن ابی حاتم نقل کرده، این مطلب در آن یافت نشد!

[۱۶۴۵ / ۳۱] در منابع متعدد نقل شده است که :

پیامبر صلی الله علیه و آله با امیرمؤمنان علیه السلام در مورد مقداری که مناسب است برای صدقه دادن تعیین شود مشورت فرمود و در آخر آن روایت آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا به واسطه من بر این امت تخفیف داد.^۳

۱. پاورقی دلائل الصدق ۵ / ۳۳.

۲. رجوع شود به تفسیر ابن ابی حاتم ۱۰ / ۳۳۴۴.

۳. قال علی علیه السلام: [قال لي النبي صلی الله علیه و آله: ما ترى في دينار [ديناراً]، قلت: لا يطيقونه، قال: فنصف دينار، قلت: لا يطيقونه، قال: فكم؟ قلت: شعيرة، قال: إنك لزهيد. (به عنوان نمونه رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبه ۷ / ۵۰۵، خصائص أمير المؤمنين علیه السلام للنسائي ۱۲۹، صحيح ابن حبان ۱۵ / ۳۹۱-۳۹۲، الرياض النضرة ۳ / ۲۲۲، تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي ۳ / ۴۲۹-۴۳۰، تفسير الثعلبي ۹ / ۲۶۲، كنز العمال ۲ / ۵۲۱ به نقل از ۱۱ مصدر)

اشکال

این عبارت که: «به واسطه من بر این امت تخفیف داد» با بخش گذشته روایت تناسب ندارد؛ زیرا هیچ کس به آیه نجوا عمل نکرد تا مقداری که در مشورت نقل شده صدقه داده باشند؛ از این روی به نظر می‌رسد جمله گذشته متفرع بر صدقه دادن و نجوای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده که از روایات حذف شده است. شاهد مطلب آن‌که در برخی از منابع به نقل از آن حضرت آمده:

- [۱۶۴۶ / ۳۲] ما عمل بهذه الآية غيري، وبي خفف الله تعالى عن هذه الأمة.^۱
[۱۶۴۷ / ۳۳] و در برخی از مصادر پس از روایت مشورت گذشته آمده: فبي خفف الله تعالى عن هذه الأمة فلم يعمل بها أحد قبلي ولا أحد بعدي.^۲
[۱۶۴۸ / ۳۴] و در برخی دیگر چنین نقل شده: فلم تنزل [ينزل] في أحد قبلي ولا تنزل [ينزل] في أحد بعدي.^۳

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید: در این روایات، امثال آیه توسط امیرالمؤمنین علیه السلام قبل و بعد از عبارت: (بی خفف الله) یا نزول آیه در ارتباط امثال آن حضرت وجود دارد که در منابع پیشین نیست! و معنای تخفیف آن است که به برکت امثال امیرالمؤمنین علیه السلام خدا از همه گذشت و اگر هیچ کس به آیه عمل نمی‌کرد عذاب نازل می‌شد!^۴

۱. ینابیع المودة ۱ / ۲۹۹ به نقل از الجمع بین الصحاح الستة لرزين .
۲. مطالب السؤل لمحمد بن طلحة الشافعي ۱۷۳ - ۱۷۴، معارج الوصول للزرندي الحنفي ۳۷.
۳. شواهد التنزيل ۲ / ۳۱۵، ضعفاء العقيلي ۳ / ۲۴۳.
۴. قال عليه السلام: بي خفف الله عن هذه الأمة؛ لان الله امتحن الصحابة بهذه الآية فتقاعسوا عن مناجاة الرسول صلى الله عليه وسلم، وكان قد احتجب في منزله من مناجاة كل أحد إلا من تصدق بصدقة، وكان معي دينار فتصدقت به، فكنت أنا سبب التوبة من الله على المسلمين حين عملت بالآية، ولو لم يعمل بها أحد لنزل العذاب؛ لامتناع الكل من العمل بها. (بحار الأنوار ۳۵ / ۳۸۱ - ۳۸۲)

نمونه‌هایی از تلاش در کم‌رنگ کردن فضائل در دفترهای پیشین

مواردی از واکنش تلاش در کم‌رنگ کردن فضائل پیش از این گذشت مانند:

دفتر نخست، صفحه ۴۲۰ در نقل بخاری وانمود شده که فقط فلان راوی سبب انتشار حدیث غدیر بوده است .

با آن‌که - با وجود خفقان شدید - حدیث غدیر فراوان نقل شده و عده‌ای از اعلام اهل تسنن اعتراف به تواتر آن نموده‌اند .

صفحه ۴۷۱ ابن تیمیه برای کم‌رنگ کردن فضیلت حدیث منزلت تلاش فراوان کرده تا جایی که می‌گوید: این حدیث برای طیب خاطر علی (ع) [ایراد شد که : ناراحت نباش! جانشینی که نقص نیست، حضرت موسی نیز هارون (ع) را جانشین خود قرار داد .

با آن‌که که شعبه گفته: به نصّ حدیث منزلت باید امیرمؤمنان (ع) از همه امت پیامبر (ص) برتر باشد. و عینی و مناوی گفته‌اند: این تنزیل در نبوت نیست، پس آنچه باقی می‌ماند خلافت و جانشینی است که در رتبه تالی نبوت است!

دفتر دوم ، صفحه ۵۶۲ - ۵۶۶ کم‌رنگ نشان دادن تقدّم اسلام حضرت امیر (ع) صفحه ۶۵۳ نسفی درباره حدیث : «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» به دروغ ادعا کرده : امت برخلاف آن عمل کرده ؛ نقل نشده که دانشمندان صحابه و تابعین و ... به قول علی (ع) [اخذ کرده باشند .

ورجوع صحابه ، خلفا و ... به آن حضرت به نقل از اعلام اهل تسنن گذشت.

صفحه ۷۲۰ مغیره بن مقسم سوگند یاد می‌کرد که علی (ع) در هیچ قضاوتی

واکنش ۸ / تلاش در کم‌رنگ کردن و ... / ۲۲۳۱

اشتباه نکرده . شعبی ناصبی با او مخالفت نموده و گفته : مغیره زیاده‌روی کرده.

صفحه ۷۲۰ ابن تیمیه نیز دربارهٔ روایت : برترین ما در قضاوت ، علی است نوشته : امکان دارد که آن قضاوت‌ها بر خلاف واقع باشد .

و گذشت که کلام شعبی و ابن تیمیه قطعاً بر خلاف روایات مسلم است .

صفحه ۷۲۶ ابن تیمیه دربارهٔ فضیلت ۱۲ که پیامبر ﷺ به امیر مؤمنان ﷺ فرمود : از شأنه من بالا برو ، سپس او را بلند کرد تا جایی که اگر می‌خواست دستش به افق آسمان هم می‌رسید ، می‌نویسد : برفرض که این روایت صحیح باشد ، در آن ویژگی خاصی برای امامان یا علی [ﷺ] نیست .

گذشت که یقیناً این روایت صحیح است و اهمیتش به آن است که هیچ کس به چنین جایگاهی نرسیده که به فرمان پیامبر ﷺ پا بر دوش آن حضرت بگذارد ، آن هم به گونه‌ای که اگر بخواهد دستش به افق آسمان برسد ! و روشن است که با وجود چنین کسی دیگران لایق منصب امامت نخواهند بود .

صفحه ۷۵۱ کشته شدن مرحب و فتح و ظفر خیبر در مصادر اهل‌تسنن با عباراتی بسیار کوتاه و نارسا بیان شده است .

صفحه ۷۵۲ - ۷۵۳ تلاش بیجای ابن تیمیه و دهلوی در فضیلت رایت .

صفحه ۷۵۲ ابن تیمیه در مورد اوصافی که پیامبر ﷺ در حدیث رایت برای مولا فرموده - «او خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند» - می‌نویسد : این مطلب از ویژگی‌های مخصوص علی نیست بلکه صفتی است که در هر مؤمنی که ایمانش کامل باشد وجود دارد .

با آن که شارح شهیر صحیح بخاری ، عینی و می‌گویند : حدیث خیبر فضیلتی

است برای علی علیه السلام در آخرین حدّ ممکن (که فوق آن تصور نمی شود)!!
و در شرح صحیح مسلم قرطبی (متوفی ۶۵۶) آمده: مردم حریص بودند که
به این مرتبه شریف و جایگاه بلند که بالاتر از آن تصوّر نمی شود، نایل گردند.
و کلمات دیگر اعلام اهل تسنن در اهمیت آن گذشت .

صفحه ۷۵۵ ابن تیمیه برای کم رنگ کردن نقش امیرالمؤمنین علیه السلام و شجاعت آن
حضرت می نویسد: علی مرحب را به صورت عادی کشت!

با آن که - بنابر روایت معتبر آن ضربت به قدری با صلابت و محکم بود که
لشکر اسلام صدای آن را شنید! ام سلمه تصریح کرده که خودش صدای آن
ضربت را شنیده! و روشن است که بانوان در پیشاپیش رزمگاه نبوده اند!

صفحه ۸۲۴ دهلوی درباره تبلیغ سوره براءت می نویسد: لیاقت قرائت چند
آیه به آواز بلند که هر قاری می تواند انجام داد چرا ابوبکر را ثابت نخواهد بود؟
در حالی که اگر این امر اهمیت نداشت چرا ابوبکر از عزل آن ناراحت و
نگران شد؟! چنان که تعبیر: (فرجع أبو بکر کئیباً) و (فوجد أبو بکر فی نفسه) .
اهمیت تبلیغ آن از کلام قاضی باقلانی معلوم می شود که می نویسد: از
حدیث: « لا یؤدی عتیّی إلاّ رجل منی » و فرستادن علی علیه السلام برای تبلیغ سوره توبه
روشن می شود که این امری است که عهده دار آن نمی شود مگر شخصی
شریف، ارزشمند ، بزرگوار و نام آور که شایستگی داشته باشد ...

صفحه ۸۷۲ - ۸۷۳ گفته شده: جهت باز گذاشتن درب خانه علی علیه السلام به مسجد
آن بود که فاطمه علیه السلام برای رفتن به خانه پدر نیاز داشت از راه مسجد برود!!
و بعضی دیگر گفته اند: دیگران دو درب داشتند یکی به مسجد و یکی خارج

واکنش ۸ / تلاش در کم‌رنگ کردن و ... / ۲۲۳۳

مسجد و امکان داشت با بستن یک درب از درب دیگر رفت و آمد شود برخلاف خانه علی علیه السلام که یک درب بیشتر نداشت .

و از حساسیتی که صحابه در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله نشان دادند اهمیت آن روشن است؛ لذا ابن عباس آن را از ویژگی‌هایی دانسته که هیچ کس دارای آن نیست! و عمر و پسرش آن را بر داشتن شتران سرخ موی - که سرمایه مهمی برای عرب بشمار می‌رفت - ترجیح می‌دادند! و پسر عمر گفته: درباره علی نمی‌خواهد از هیچ کس پیرسی، جایگاه او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تماشا کن که آن حضرت، درب خانه همه را به مسجد بست ولی درب خانه او را باز گذاشت!

دفتر سوم، صفحه ۹۹۶ مخالفان گفته‌اند:

این‌که شیعیان با استناد به: «حربك حربي» می‌گویند: هرکس با علی علیه السلام بجنگد کافر است از بی‌باکی و نادانی است؛ که تفاوتی نمی‌گذارند بین کسی که از روی اجتهاد با علی علیه السلام مخالفت کند یا بجنگد و بین دیگران .

گفتیم: اگر جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله از روی اجتهاد روا باشد با علی علیه السلام نیز رواست!

صفحه ۱۰۰۴ محدث دهلوی می‌نویسد:

قوله: «اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه» ... دلیل صریح است که مقصود ایجاب دوستی او و تحذیر از دشمنی اوست . (یعنی حدیث غدیر دلیل خلافت حضرت امیر علیه السلام نیست ، و ایجاب دوستی و تحذیر از دشمنی هم اختصاصی به آن حضرت ندارد) .

و گذشت که قرائن حالیه و مقالیه به روشنی حاکی از دلالت حدیث غدیر بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است .

صفحه ۱۳۰۹ گفته شده :

ممکن است دستور به مبارزه با مارقین و ناکثین و قاسطین حکمی کلی و عامّ باشد به گونه‌ای که ما هم مأمور به مبارزه با آنان هستیم، پس این امتیاز و فضیلتی برای علی (ع) نخواهد بود. و گذشت که عبارت: «أمرتُ ...» و «عهدِ إلیّ رسولِ الله (ص) ...» مفید اختصاص است و حضرت نفرمود: «أمر المسلمون» و «عهدِ إلینا». و نکته این امر خاصّ آن است که حضرت در این زمینه دستور مخصوص داشته است نه این که با اجتهاد و استنباط شخصی به مبارزه با آنان پرداخته باشد.

دفتر چهارم ، صفحه ۱۳۸۴ ذهبی می‌گوید:

حدیث صحیح مسلم - که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: پیامبر (ص) با من عهد نمود که جز مؤمن مرا دوست ندارد و جز منافق کینه مرا نخواهد داشت - مشککش از حدیث طبر و حدیث غدیر بیشتر است ؛ زیرا گروهی او را دوست دارند که نزد خدا پاداشی ندارند و گروهی از نواصب از روی نادانی کینه او را به دل دارند . خدا بهتر می‌داند!!

صفحه ۱۳۹۰ ذهبی در جای دیگر به توجیه دلالت آن پرداخته و می‌نویسد: مراد آن است که ایمان و نفاق هر یک شعبه‌هایی دارد، یکی از شعبه‌های ایمان محبت علی (ع) و یکی از شعبه‌های نفاق بغض و کینه اوست.

و پاسخ هر دو مطلب به تفصیل گذشت .

صفحه ۱۳۹۲ ابن تیمیه به مقایسه‌ای بیجا پرداخته و گفته :

احادیثی که درباره انصار آمده از روایت گذشته صحیح‌تر است؛ زیرا

واکنش ۸ / تلاش در کم‌رنگ کردن و ... / ۲۲۳۵

مورد اتفاق است و اهل علم یقین به صدور آن دارند!

با آن‌که روایتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده در نهایت اعتبار است .
و علاوه بر آن ، بین این دو روایت تنافی نیست .

صفحه ۱۳۹۳ عسقلانی درباره روایت گذشته می‌نویسد:

این مطلب در مورد همه صحابه جاری است .

پاسخ او به تفصیل گذشت که صحابه با یکدیگر کینه‌توزی داشته و در دو
جبهه موافق و مخالف امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفته و بر روی یکدیگر شمشیر
کشیده و جنگیده‌اند!! چگونه ممکن است هم عمار مؤمن باشد و هم قاتل او؟!
چگونه می‌شود که حبّ و بغض همه آنها میزان تشخیص ایمان و نفاق باشد؟!
در این صورت - العیاذ باللله -

این کلام لغو می‌شود .

صفحه ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ توجیه دیگر عسقلانی و پاسخ آن به تفصیل از زبان

حضر موتی .

همین دفتر ، صفحه ۲۳۰۰ - ۲۳۰۱ خواهد آمد که روایت لیلۃ المبیّت در کمال
اختصار نقل و سعی در کم‌رنگ نشان دادن فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام شده است .

صفحه ۲۳۳۲ - ۲۳۳۳ آب آوردن امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیبیه به اختصار

گزارش و فضیلت مولا کم‌رنگ نشان داده شده است .

تحریفات معنوی

برخی از امت‌های گذشته در آیات قرآن مذمت شده‌اند که کلام خدا و کتب آسمانی را تحریف کرده و مطابق میل خویش در آن دست برده‌اند.^۱ این تحریف گاهی به تغییر و تبدیل الفاظ کلام خدا است که از آن به تحریف لفظی یاد می‌شود؛ و گاهی با تفسیر بیجا که تحریف معنوی نامیده می‌شود. در این بخش برخی از تحریفات معنوی مخالفان در مورد آیات و احادیث فضائل را یادآور می‌شویم.

[۱ / ۱۶۴۹] ابن قتیبہ (متوفی ۲۷۶) می‌نویسد:

بسیاری از دانشمندان علم حدیث از نقل فضائل علی کرم الله وجهه امتناع ورزیدند و وظیفه خویش را در اظهار فضل او بجا نیاوردند گرچه آن احادیث توجیه صحیح دارد.

غرض ابن قتیبہ آن است که ظاهر آن احادیث که حکایت از ویژگی مخصوص امیرمؤمنان علیه السلام یا دلالت بر امامت آن حضرت دارد باید توجیه شود، سپس ادامه می‌دهد:

۱. رجوع شود به سوره البقرة (۲) آیه ۷۵، النساء (۴) آیه ۴۶، المائدة (۵) آیه‌های ۱۳، ۴۱.

اگر کسی حدیث: «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» یا روایت: «أنت منی بمنزلة هارون من موسى» و مانند آن از احادیث صحیح را نقل کند - به جهت کینه توزی با رافضی ها - برای آن توجیهاتی را دنبال می کنند که حَقّش را ضایع کرده و از ارزش آن بکاهند.^۱

تحریف به تفسیر بیجا

اگر مخالفان سخنی درباره احادیث فضائل داشته اند، غالباً تحریف معنوی و توجیه معنا و مفاد آن بوده است! ابن حبان (متوفی ۳۵۴) قبل از نقل حدیث: «إِن عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ ، وَهُوَ وَلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» عنوانی افزوده و گفته:

[۱۶۵۰ / ۲] ذكر البيان بأن علي بن أبي طالب عليه السلام [عليه السلام] ناصر لمن انتصر به من المسلمين بعد المصطفى صلى الله عليه وآله ، یعنی: بیان آن که علی عليه السلام پس از پیامبر صلى الله عليه وآله یاور هر مسلمانی است که از او یاری بخواهد .

[۱۶۵۱ / ۳] و پیش از روایت: «من كنت وليه فعلي وليه» نیز گفته:

ذكر البيان بأن علي بن أبي طالب عليه السلام [عليه السلام] كان ناصر كل ما ناصره رسول الله صلى الله عليه وآله ، یعنی: بیان آن که علی عليه السلام یاور هر کسی است که پیامبر صلى الله عليه وآله یاورش باشد!^۲

۱. و تحامی کثیر من المحدثین أن یحدثوا بفضائله کرم الله وجهه أو یظهروا ما یجب له، وکل تلك الأحادیث لها مخارج صحاح ... وإن ذکر ذاکر قول النبی صلى الله عليه وآله: «من كنت مولاہ فعلی مولاہ»، و«أنت منی بمنزلة هارون من موسى» وأشبه هذا التمسوا لتلك الأحادیث الصحاح المخارج لیتقصوه ویبخسوه حَقّه بغضاً منهم للرافضة ... (کتاب الاختلاف فی اللفظ والردّ علی الجهمیة والمشبهة ۳۴ - ۳۶)

۲. صحیح ابن حبان ۱۵ / ۳۷۲ - ۳۷۵ .

او در هر دو مورد با افزودن عنوانی پیش از حدیث، ذهن خواننده را از معنای اصلی آن - که سرپرستی امیرالمؤمنین علیه السلام است - دور می‌کند. البته از باب الزام می‌توان به او گفت: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در یاری اهل ایمان در رتبه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارد، پس در هر امری از جمله خلافت بر دیگران مقدم است! او هنگام نقل حدیث منزلت نیز پیشاپیش به داوری بیجا درباره دلالت آن پرداخته و دیگران را متهم به بیسوادی نموده و گفته است:

[۱۶۵۲ / ۴] ذکر خبر أوهم في تأويله جماعة لم يحكموا صناعة العلم.

یعنی: نقل حدیثی که عده‌ای که در صنعت دانش ضعیف و سست هستند، در تأویل (و فهم مراد) آن به اشتباه افتاده‌اند.^۱

طبرانی درباره روایت: «... فإن وصيّي، وموضع سرّي، وخير من أترك بعدي، وينجز عدتي، ويقضي ديني عليّ بن أبي طالب» می‌نویسد:

[۱۶۵۳ / ۵] قال أبو القاسم: قوله: «وصيّي» يعني أنه أوصاه في أهله

لا بالخلافة. وقوله: «خير من أترك بعدي» يعني من أهل بيته عليهم السلام.^۲

ملاحظه فرمودید که او وصیت را مخصوص به سفارشات مربوط به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برتری علی علیه السلام را نیز در سنجش با افراد خاندان آن حضرت دانسته و در هر دو مورد بدون هیچ دلیلی بر خلاف اطلاق روایت سخن گفته است.

[۱۶۵۴ / ۶] ترمذی نیز پس از نقل روایت بریده - که: محبوب‌ترین زنان

نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام و محبوب‌ترین مردان علی علیه السلام بود - از استادش نقل

۱. صحیح ابن حبان ۱۵ / ۳۷۰ - ۳۷۱.

۲. المعجم الكبير ۶ / ۲۲۱، کنز العمال ۱۱ / ۶۱۰.

می‌کند که مراد محبوب‌ترین افراد از خاندان پیامبر (ص) است (نه مطلقاً).^۱
او می‌خواهد با این تفسیر بیجا از قدر اهل بیت (ع) بکاهد و چنین وانمود کند
که در بین اصحاب کسانی هستند که از این دو نزد پیامبر (ص) محبوب‌تر باشند.

[۱۶۵۵ / ۷] در شرح: «لا یحبک إلا مؤمن» آمده:

مراد محبت مشروع است ... پس کسی که علی را دوست بدارد و کینه
شیخین را داشته باشد دوستی مشروع نداشته است.

و نیز برای کاستن از اهمیت مطلب در شرح: «ولا یبغضک إلا منافق» گفته‌اند:
یعنی یا منافق است یا در حکم منافق.^۲

[۱۶۵۶ / ۸] بخاری گفته: معاویه در تعریضی گفت که از پسر عمر و پدرش به
خلافت سزاوارتر است! عبدالله بن عمر می‌گوید: خواستم به او بگویم:
سزاوارتر به خلافت کسی است که با تو و پدرت جنگید تا مسلمان شدید ...^۳

[۱۶۵۷ / ۹] عینی (متوفای ۸۵۵) در شرح آن می‌نویسد:

زیرا علی (ع) با معاویه و ابوسفیان در جنگ اُحد و خندق مبارزه نمود
و آنها در آن زمان کافر بودند.^۴

۱. حدّثنا ابراهیم بن سعید الجوهري، أخبرنا الأسود بن عامر، عن جعفر الأحمر، عن عبد الله بن
عطاء، عن ابن بريدة، عن أبيه، قال: كان أحبّ النساء إلى رسول الله (ص) فاطمة ومن الرجال علي.

قال ابراهيم: یعنی من أهل بيته. (سنن الترمذي ۵ / ۳۵۹ - ۳۶۰)

۲. تحفة الأحمدي ۱۰ / ۱۶۴.

۳. خطب معاوية، قال: من كان يريد أن يتكلم في هذا الأمر فليطلع لنا قرنه فلنحن أحقّ به منه ومن
أبيه. قال حبيب بن مسلمة - لابن عمر -: فهلاًّ أجبتة؟! قال عبد الله: فحللت حبوتي وهممت أن
أقول: أحقّ بهذا الأمر منك من قاتلك وأباك على الإسلام، فخشيت إن أقول كلمة تفرّق بين الجمع
وتسفك الدم ... (صحيح البخاري ۵ / ۴۸)

۴. فإن علياً (ع) [ع] قاتل معاوية ووالده أباً سفیان يوم أهد و يوم الخندق وهما كانا كافرين في ←

پس مراد عبدالله بن عمر آن است که علی علیه السلام از همه به خلافت سزاوارتر است ولی عسقلانی به تحریف معنای کلام او پرداخته می‌گوید:

[۱۰ / ۱۶۵۸] علی علیه السلام و همه کسانی که در جنگ اُحُد و خندق شرکت داشتند در این عبارت داخل هستند.^۱

تحریف به تطبیق بیجا

[۱۱ / ۱۶۵۹] بخاری و مسلم نقل کرده‌اند که احنف بن قیس گفت: (در جنگ جمل) من می‌خواستم به یاری پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بروم که ابوبکره مرا دید و به من گفت: برگرد؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که: «اگر دو مسلمان به روی یکدیگر شمشیر بکشند هر دو در آتش خواهند بود». پرسیدند: مقتول چرا؟ حضرت فرمود: «او هم می‌خواست مسلمانان را بکشد».

گرچه در روایات نامی از جنگ جمل برده نشده و به کنایه گفته شده: «برای نصرت این مرد» و در یکی از سه روایت بخاری گفته: «پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله» ولی مسلم پس از لفظ: «پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله» اضافه کرده: یعنی علی علیه السلام. در یکی از روایات بخاری آمده: «من در شب‌های فتنه مسلح بیرون آمدم» و در شرح بخاری آمده است که مراد از فتنه، جنگ بین علی علیه السلام و عایشه است.^۲

→ ذلك الوقت ، وإنما أسلما يوم الفتح . (عمدة القاري ۱۷ / ۱۸۶)

۱. قوله : (من قاتلك وأباك على الإسلام) يعني يوم أحد ويوم الخندق ، ويدخل في هذه المقاتلة علي عليه السلام [وجميع من شهدا من المهاجرين ومنهم عبد الله بن عمر . (فتح الباري ۷ / ۳۱۱)]
۲. عن الأحنف بن قيس ، قال : خرجت وأنا أريد هذا الرجل فلقيني أبو بكره فقال: أين تريد يا أحنف ؟ قال : قلت : أريد نصر ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله - يعني علياً عليه السلام - قال : فقال لي : يا أحنف ، ارجع ؛ فإني سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول : «إذا تواجه المسلمان بسيفيهما فالقاتل والمقتول في

ملاحظه فرمایید در موردی که صحبت از منع یاری امیرالمؤمنین (ع) باشد حاضر شده‌اند روایتی نقل کنند که قاتل و مقتول جهنمی معرفی شوند .

کلام در صحت و سقم روایت نیست، اشکال در تطبیق بیجا و نادرست آن است ؛ زیرا با دلایل فراوان حقانیت امیرمؤمنان (ع) ثابت است و این روایت ربطی به مواردی که یاری حق و جنگ با تجاوزگران واجب باشد ندارد، بلکه مربوط به جایی است که دو مسلمان بی جهت به روی یکدیگر شمشیر بکشند . و از آن مهم‌تر، آیا اگر کسی این روایت را - که قاتل و مقتول جهنمی هستند - درباره جنگ با شیخین ذکر کرده بود ، حاضر به نقل آن می‌شدند؟!

[۱۶۶۰ / ۱۲] از موارد تطبیق بیجا و نادرست، کلامی است از معاویه که روایت: «لا تزال طائفة من أمتي على الحقّ ظاهرين [ظاهرين على الحقّ] لا يضرهم من خذلهم» را بر اهل شام تطبیق نمود.^۱

→ النار» قال : فقلت : - أو قيل : - يا رسول الله، هذا القاتل ، فما بال المقتول ؟ قال : «إنه قد أراد قتل صاحبه» . (صحيح مسلم ۸ / ۱۷۰ ، و مراجعه شود به صحيح البخاري ۱ / ۱۳ و ۳۷ / ۸ ، ۹۲ ، وفي صحيح البخاري ۸ / ۹۲ : خرجت بسلاحي ليالي الفتنة) قال ابن حجر في فتح الباري ۱۳ / ۲۷ : والمراد بالفتنة الحرب التي وقعت بين علي [ع] ومن معه وعائشة ومن معها. ثم قال : وذهب جمهور الصحابة والتابعين إلى وجوب نصر الحق وقتال الباغين ، وحمل هؤلاء الأحاديث الواردة في ذلك على من ضعف عن القتال أو قصر نظره عن معرفة صاحب الحق .

واتفق أهل السنة على وجوب منع الطعن على أحد من الصحابة بسبب ما وقع لهم من ذلك ولو عرف المحقّ منهم؛ لأنهم لم يقاتلوا في تلك الحروب إلا عن اجتهاد ، وقد عفا الله تعالى عن المخطئ في الاجتهاد، بل ثبت أنه يؤجر أجراً واحداً وأن المصيب يؤجر أجرين ... وحمل هؤلاء الوعيد المذكور في الحديث على من قاتل بغير تأويل سائغ بل بمجرد طلب المُلْك . ولا يرد على ذلك منع أبي بكره الأحنف من القتال مع علي [ع]؛ لأن ذلك وقع عن اجتهاد من أبي بكره أذاه إلى الامتناع والمنع احتياطاً لنفسه ولمن نصحه . (فتح الباري ۱۳ / ۲۸ - ۲۹) ۱ . رجوع شود به صحيح مسلم ۶ / ۵۲ - ۵۳ و ... عن أبي عبد الله الشامي ، قال : سمعت ←

[۱۳ / ۱۶۶۱] روایت شده که این مطلب را مالک بن یخامر سکسکی به معاذ بن جبل نسبت داده که مقصود از این گروه بر حق ، اهل شام هستند .^۱

[۱۴ / ۱۶۶۲] و این تحریف معاویه تا آنجا کارساز بوده که ابن تیمیه با همین تطبیق بیجا از این روایات استفاده کرده که شامیان - یعنی معاویه و یارانش - در برخی از جهات بر اصحاب علی علیه السلام ترجیح دارند !^۲ با آن که خودش در کنار همین عبارت و موارد دیگر اعتراف کرده که : روایات صحیح دلالت دارد بر

→ معاویه یخطب یقول : یا أهل الشام ، حدّثني الأنصاري - قال شعبة : یعنی زید بن أرقم - أن رسول الله ﷺ قال : « لا تزال طائفة من أمتي على الحقّ ظاهرين » ، واني لأرجو أن تكونوا هم يا أهل الشام . (مسند أحمد ۴ / ۳۶۹)

قال الهيثمي : رواه أحمد والبخاري والطبراني ، وأبو عبد الله الشامي ذكره ابن أبي حاتم ، ولم يجره أحد ، وبقية رجاله رجال الصحيح . (مجمع الزوائد ۷ / ۲۸۷)

و برخی دیگر نیز آن را بر شامیان تطبیق کرده اند . قال مطرف : قال لي عمران بن حصين [جبیر] : إني أحدثك الحديث أرجو أن ينفعك الله به ؛ فإني أراك تحبّ الجماعة ، قلت : اي والله لأنأأحرص على الجماعة من الأرملة ؛ إني إذا كانت الجماعة عرفت وجهي ، فقال عمران : قال رسول الله ﷺ : « لن تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحقّ - أو على الحقّ ظاهرين - لا يضرهم من خذلهم - أو فارقههم - حتى يأتي امر الله - أو حتى تقوم الساعة - قال : وقال : نظرت في هذه العصاة فوجدتهم أهل الشام . (رجوع شود به تاریخ مدينة دمشق ۱ / ۲۶۸ ، مسند الروياني ۱ / ۱۲۴)

۱ . قال عمير بن هاني : سمعت معاوية على هذا المنبر يقول : سمعت رسول الله ﷺ يقول : لا تزال طائفة من أمتي قائمة بأمر الله ، لا يضرهم من خذلهم أو خالفهم حتى يأتي أمر الله عزّ وجلّ وهم ظاهرون على الناس ، فقام مالك بن يخامر السكسكي فقال : يا أمير المؤمنين ، سمعت معاذ بن جبل يقول : وهم أهل الشام ، فقال معاوية - ورفع صوته - : هذا مالك يزعم أنه سمع معاذاً يقول : وهم أهل الشام . (مسند أحمد ۴ / ۱۰۱)

۲ . وَهَذَا يُبَيِّنُ رُجْحَانَ الطَّائِفَةِ الشَّامِيَّةِ مِنْ بَعْضِ الْوُجُوهِ مَعَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِمَّنْ فَارَقَهُ ، وَمَعَ أَنَّ عَمَارًا قَتَلَتْهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ ، كَمَا جَاءَتْ بِهِ التُّصُوصُ ، فَعَلَيْنَا أَنْ نُؤْمِنَ بِكُلِّ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَنُتَمِّرَ بِالْحَقِّ كُلَّهُ وَلَا يَكُونَ لَنَا هَوَى وَلَا تَتَكَلَّمُ بِغَيْرِ عِلْمٍ ؛ بَلْ نَسْأَلُكَ سُبُلَ الْعِلْمِ وَالْعَدْلِ وَذَلِكَ هُوَ اتِّبَاعُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ؛ فَأَمَّا مَنْ تَمَسَّكَ بِبَعْضِ الْحَقِّ دُونَ بَعْضٍ فَهَذَا مَنَشَأُ الْفِرْقَةِ وَالْاِخْتِلَافِ . (مجموعه الفتاوى ۴ / ۴۴۹ - ۴۵۰)

آن که علی (ع) و اصحابش به حق سزاوارتر هستند از معاویه و یارانش!^۱

[۱۵ / ۱۶۶۳] جوزقانی [جوزقانی] (متوفای ۵۴۳) نیز در ردّ و انکار روایات امر به قتال ناکثین و قاسطین و مارقین به تطبیق روایت گذشته و کلام مالک بن یخامر سکسکی بر فضیلت اهل شام استناد نموده و تأیید عمران را نیز بر آن افزوده^۲ و سپس به تطبیق روایتی دیگر پرداخته که در آن آمده: *يجيء المقتول يوم القيامة متعلقاً بقاتله فيقول الله تعالى: فيما قتلت هذا؟! فيقول: في ملك فلان!*^۳ یعنی: کشته‌ای در قیامت به قاتل خویش درآویزد پس خدای تعالی از قاتل پرسد: چرا این را کشتی؟! قاتل پاسخ می‌دهد: برای رسیدن فلانی به ریاست!^۴

در کتاب «ما استدرکه الحاكم من فضائل علی (ع)» تلاش فراوان شده که روایات فضائل به هر نحوی تضعیف یا در دلالت آن مناقشه شود.

[۱۶ / ۱۶۶۴] به عنوان مثال، درباره‌ی روایتی که حاکم نقل کرده که پیامبر (ص) به احترام حضرت زهرا (ع) بلند می‌شد و آن حضرت را می‌بوسید، اعتراف کرده که سند معتبر دارد، سپس می‌گوید: از این روایت استفاده می‌شود که مستحب

۱. *وَفِي الصَّحِيحِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «تَمَرُّقُ مَارِقَةٌ عَلَى حِينِ فُرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ تَفْتَلَهُمْ أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ» وَفِي لَفْظٍ: «أَدْنَى الطَّائِفَتَيْنِ إِلَى الْحَقِّ» فَبِهَذَا الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ نُبِتَ أَنَّ عَلِيًّا وَأَصْحَابَهُ كَانُوا أَقْرَبَ إِلَى الْحَقِّ مِنْ مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابِهِ. (الفتاوى الكبرى ۳ / ۵۳۷)*

۲. قال عمران: قال رسول الله ﷺ: لن تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق... لا يضرهم من خذلهم أو فارقههم حتى يأتي أمر الله - أو قال: حتى تقوم الساعة. وقال - يعني عمران -: نظرت في هذه العصابة فوجدتهم أهل الشام! (مسند الروياني ۱ / ۱۲۴، تاريخ مدينة دمشق ۱ / ۲۶۸)

۳. قريب به این روایت در مسند أحمد ۵ / ۳۷۳ آمده است: *يجيء المقتول يوم القيامة متعلقاً بالقاتل فيقول: يا رب سله فيم قتلني؟ فيقول: في ملك فلان ...*

۴. او در ادامه به دفاع از یزید پرداخته و وفای به بیعت او را نیز لازم دانسته است! (الأباطيل والمناكير والصحاح والمشاهير ۱۱۵ - ۱۲۵ (چاپ دارالفکر، بیروت) ۱ / ۳۹۴ - ۳۹۹ (چاپ دارالصمعي، الرياض))

است انسان به احترام دخترش بلند شود و او را ببوسد.^۱

اشکال

درباره کدام یک از دختران پیامبر ﷺ روایت شده که حضرت چنین احترامی داشته؟! آیا این تحریف معنای روایت و سرپوش گذاشتن بر حقائق نیست؟!

تطبیق بیجا و تحریف معنای: «لا یزال هذا الدین عزیزاً ما تولی اثنا عشر خلیفة»
به گونه‌های مختلف نقل شده که پیامبر ﷺ در حجّة الوداع فرمود: پس از من دوازده امام یا خلیفه یا ... خواهد بود.^۲

ابن تیمیه این روایت را بر خلفا، امیر مؤمنان علیه السلام، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان و چهار فرزندش و عمر بن عبدالعزیز تطبیق کرده و می‌گوید:

[۱۷ / ۱۶۶۵] بنی‌امیه بر تمام مملکت اسلامی سیطره یافتند و دولت آنان عزتمند بود و این تصدیق فرمایش پیامبر ﷺ است که فرمود:
«لا یزال هذا الدین عزیزاً ما تولی اثنا عشر خلیفة» .

هر کس گمان کند مقصود از این ۱۲ نفر، کسانی هستند که رافضیان آنها را امام می‌دانند در نهایت نادانی است؛ زیرا هیچ یک از آنان دست به شمشیر نبرد جز علی بن ابی‌طالب، او هم در زمان خلافتش هیچ جنگی با کفار نداشت بلکه مسلمانان گرفتار جنگ‌های داخلی شدند ... پس اسلام در زمان او چه عزتی یافت؟!^۳

۱. ما استدرکه الحاكم من فضائل علی علیه السلام ۱۸۱ - ۱۸۳ .

۲. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۵۹ - ۱۶۶۰ ، ۱۷۱۲: «آشوبی دیگر در محضر پیامبر ﷺ» .

۳. وهکذا کان ، فکان الخلفاء : أبو بکر ، وعمر ، وعثمان ، وعلی ، ثم تولی من اجتمع الناس علیه

اشکال

اولاً: ابن تیمیه کشورگشایی زمان خلفا و بنی امیه را به حساب عزّت و شوکت دین گذاشته و تمام جنایاتی را که در زمان آنان واقع شده نادیده گرفته است. تخریب دین در آن برهه از زمان بر هیچ کس مخفی نیست .

ثانیاً: کدام منصفی می پذیرد که امثال معاویه و یزید و ... امامان و خلفایی باشند که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان فرموده: «شما همیشه در خیر و نیکی هستید،^۱ کار مردم (روبراه است و) انجام می شود،^۲ و این امت بر طهارت و پاکی^۳ و هدایت است،^۴ و امور آنان بر (خیر و) صلاح خواهد بود^۵ تا ۱۲ نفر خلیفه در میان آنان باشد

→ و صار له عزّ ومنعة : معاوية ، وابنه یزید، ثم عبد الملك وأولاده الأربعة ، وبينهم عمر بن عبد العزيز . وبعد ذلك حصل في دولة الإسلام من النقص ما هو باق إلى الآن ... فإن بني أمية تولّوا على جميع أرض الإسلام ، وكانت الدولة في زمنهم عزيزة إلى أن قال : فإنهم استولوا على جميع المملكة الإسلامية ، وقهروا جميع أعداء الدين ، وكانت جيوشهم جيشاً بالأندلس يفتحه ، وجيشاً ببلاد الترك يقاتل القان الكبير ، وجيشاً ببلاد العبيد ، وجيشاً بأرض الروم ، وكان الإسلام في زيادة وقوة ، عزيزاً في جميع الأرض . وهذا تصديق ما أخبر به النبي صلی الله علیه و آله حيث قال : «يزال هذا الدين عزيزاً ما تولى اثنا عشر خليفة كلهم من قريش » . وهؤلاء الاثنا عشر خليفة هم المذكورون في التوراة ؛ حيث قال في بشارته بإسماعيل : «وسيلد اثني عشر عظيماً» . ومن ظنّ أن هؤلاء الاثني عشر هم الذين تعتقد الرافضة إمامتهم فهو في غاية الجهل ؛ فإن هؤلاء ليس فيهم من كان له سيف إلا علي بن أبي طالب ، ومع هذا فلم يتمكن في خلافته من غزو الكفار ، ولا فتح مدينة ، ولا قتل كافراً ، بل كان المسلمون قد اشتغل بعضهم بقتال بعض ... فأبى عزّ للإسلام في هذا ، والسيف يعمل في المسلمين ، وعدوهم قد طمع فيهم ونال منهم ؟! (منهاج السنة ۸ / ۲۳۸ ، ۲۴۰ - ۲۴۱)

- ۱ . «لا تبرحون بخير ما قام عليكم اثنا عشر أميراً» . (المعجم الكبير للطبراني ۲ / ۲۵۳)
- ۲ . «لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم اثنا عشر رجلاً» . (صحيح مسلم ۶ / ۳ ، فتح الباري ۱۳ / ۱۸۱)
- ۳ . «لا يزال أمر هذه الأمة طاهراً حتى يقوم اثنا عشر ...» . (كنز العمال ۱۲ / ۳۳)
- ۴ . «لا يزال أمر هذه الأمة هادياً ...» . (كنز العمال ۱۲ / ۳۳)
- ۵ . «لا يزال أمر أمّتي صالحاً حتى يمضي اثنا عشر خليفة» . التاريخ الكبير للبخاري ۸ / ۴۱۱ ،

که همه بر طبق هدایت و دین حق عمل می نمایند!!^۱

ثالثاً: این تناقض روشن است که ابتدا امیرالمؤمنین علیه السلام را از جمله ۱۲ امامی دانسته که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان فرموده: «بزال هذا الدین عزیزاً ما تولی اثنا عشر خلیفة»^۲ سپس اشکال می کند که در زمان او اسلام چه عزتی یافت؟!^۳

رابعاً: پیش از این گذشت که بزرگان اهل تسنن گفته اند: معنای روایت معلوم نیست و اشکال از ناحیه راویان است که آن را درست نقل نکرده اند،^۴ پس به اعتراف آنها روایت به صورت کامل و صحیح نقل نشده است. و مهم آن است که روایتی را که ابن تیمیه نقل کرده، تحریف معنوی نموده و مطابق میلش معنا کرده است. بیان مطلب آن که گاهی مفاد و معنای جمله خبریه انشاء است، مانند آن که در پاسخ سؤالی گفته می شود: **یفعل کذا ... یصلی هکذا یعنی: فلان کار را انجام می دهد یا این گونه نماز می گزارد.**

→ المستدرک ۳ / ۶۱۸، المعجم الأوسط ۶ / ۲۰۹، المعجم الكبير ۲۲ / ۱۲۰، فتح الباری ۱۳ / ۱۸۲، کنز العمال ۱۲ / ۳۲، سبل الهدی والرشاد ۱۰ / ۸۳، تحفة الأحوذی ۶ / ۳۹۱. قال الهیثمی: رواه الطبرانی فی الأوسط والكبير والبزار، ورجال الطبرانی رجال الصحیح. (مجمع الزوائد ۵ / ۱۹۰)

۱. «لا یهلك [تهلك] هذه الأمة حتی یكون منها [فیها] اثنا عشر خلیفة، کلهم یعمل بالهدی و دین الحق». (تاریخ بغداد ۴ / ۲۵۸، تاریخ مدینة دمشق ۴۵ / ۱۸۹، كشف المشکل ۱ / ۴۵۵، عمدة القاری ۲۴ / ۲۸۲، فتح الباری ۱۳ / ۱۸۴، البداية والنهاية ۶ / ۲۸۰، إمتاع الأسماع ۱۲ / ۳۰۶، تاریخ الخلفاء للسيوطی ۱۵، الصواعق المحرقة ۲۱، فیض القدير ۲ / ۵۸۲)

۲. قال: وهکذا کان، فكان الخلفاء: أبو بکر، وعمر، وعثمان، وعلي ... (منهاج السنة ۸ / ۲۳۸)

۳. ... فلم یتمکن فی خلافته من غزو الکفار ... فأی عز للإسلام فی هذا؟! (منهاج السنة ۸ / ۲۴۱)

۴. قال أبو الفرج ابن الجوزی: قد أطلتُ البحث عن معنی هذا الحدیث، وطلبته مظانّه، وسألته عنه فما رأیت أحداً وقع علی المقصود به وألفاظه مختلفة، ولا أشک أن التخلیط فیها من الرواة. (كشف المشکل ۱ / ۴۴۹ - ۴۵۰) وقال ابن بطال - نقلاً عن المهلب -: لم ألق أحداً یقطع فی هذا الحدیث، یعنی بشيء معین. (فتح الباری ۱۳ / ۱۸۲)

حدیث گذشته نیز با توجه به مجموع الفاظ نقل شده - مانند بخش هایی از آن که گذشت - مفادش انشائی است به لسان اخبار و مقصود آن است که زمانی دین اسلام عزیز است که این ۱۲ نفر سرکار باشند و امور مردم را برعهده گیرند، و اگر مردم فرمان خدا را گردن نهند و امامانی را که او نصب کرده بپذیرند و یاری نمایند، دین اسلام عزت، شوکت و عظمت خواهد داشت.

چگونه ابن تیمیه و امثال او به خود اجازه می دهند چنین تحریفی روشن در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشند و این روایت را اخبار از شوکت دین اسلام بگویند^۱ در حالی که بر همگان روشن است که از ابتدای خلافت خلفا تا انقراض بنی امیه چه ذلت هایی بر اسلام و مسلمین پیش آمد، از هجوم بر خانه حضرت فاطمه علیها السلام، جنایات خالد بن ولید و یارانش در کشتن صحابه ای چون مالک بن نویره، زنای با همسر مالک و ... کشتن سیدالشهدا علیه السلام و اهل بیت و اصحابش علیهم السلام، اسارت خاندانش علیهم السلام، واقعه ذلت بار حرّه، به منجیق بستن کعبه و ...

گسترش دامنه تحریف در تفسیر آیه مودت

برخی آیه شریفه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» [الشوری (۴۲): ۲۳] را به نحوی معنا کرده اند که ربطی به فضائل اهل بیت علیهم السلام نداشته باشد هرچند این معنا و تفسیر با متن آیه تطابقی نداشته باشد.

[۱۶۶۶ / ۱۸] یکی از متعصبین معاصر ادعا کرده است:

۱. قال: وكان الإسلام لا يزال عزيزاً إلى اليوم. (منهاج السنة ۸ / ۲۴۲)
و البته این مطلب با آنچه پیش از این در مورد خلافت پس از فرزندان عبدالملک گفته تناقض دارد که: وبعد ذلك حصل في دولة الإسلام من النقص ما هو باق إلى الآن.

ملاحظه آیاتی که دلالت دارد پیامبر ﷺ مطلقاً و بدون استثنا از مردم هیچ پاداشی درخواست نمی‌کند موجب می‌شود که این آیه حمل بر معنایی شود که موهم تعارض با آن آیات نباشد. خدا و پیامبر ﷺ بالاتر از آن هستند که در برابر هدایت مردم درخواستی داشته باشند.

سپس مطلب آینده - شماره ۱۶۶۷ - را که به ابن عباس و ابن جبیر نسبت داده‌اند، تأویلی وجیه و متناسب با روح قرآن و لغت عرب دانسته است!^۱

نگارنده گوید: آیا او غافل است که خدای تعالی فرموده: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [سبأ (۳۴): ۴۷]؟! و نیز فرموده: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبًّا سَبِيلًا﴾ [الفرقان (۲۵): ۵].^۳

آری؛ دوستی خاندان پیامبر ﷺ برای خود مردم و به نفع آنهاست که با آن تقرب به خدای تعالی داشته باشند و راهی به سوی او برگزینند نه این که خداوند یا پیامبر ﷺ و خاندانش نیاز به این محبت داشته باشند.

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [سورة محمد ﷺ (۴۷): ۲۴]!! ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَىٰ الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَىٰ الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [سورة الحج (۲۲): ۴۶].

۱. ان هناك آيات قرآنية عديدة أمرت النبي ﷺ بالقول إنه لا يسألهم أجراً دون أي استثناء. فملاحظة ذلك تجعل الناظر في القرآن يحمل ما جاء في آية الشورى من استثناء على محمل آخر يبعد عن القرآن وهم التعارض، وينزه الله ونبيه ﷺ عن تقاضي الأجر على هداية الناس وإيجابه بالنسبة لذريته أو أقاربه الأذنين ... (التفسير الحديث ۱ / ۲۰۰ - ۲۰۱)
۲. بگو هر پاداشی از شما خواستم برای خود شماست. مزد من جز بر عهده خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است.
۳. بگو من در برابر این [رسالت] از شما مزدی نمی‌خواهم مگر آن که کسی بخواهد به سوی پروردگارش راهی [در پیش] گیرد.

[۱۶۶۷ / ۱۹] بخاری و دیگران به ابن عباس و ابن جبیر نسبت داده‌اند - بلکه بعضی آن را نقل مشهور از او گفته‌اند - که در تفسیر این آیه گفته: إذا أبيتُم أن تبایعونی فاحفظوا قرابتی و لا تؤذونی یعنی اگر از بیعت با من امتناع می‌کنید (دست کم) به جهت قرابت و خویشاوندی که با من دارید مرا اذیت نکنید.^۱

دکتر صاعدی می‌گوید: صحیح در بیان مراد آیه همان است که بخاری از ابن عباس نقل کرده که تمام قبایل قریش از بستگان و اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده می‌شوند^۲ بنابر این معنا آن می‌شود که من پاداشی از شما نمی‌خواهم جز آن‌که مراعات خویشاوندی بین من و خودتان را بنمایید.^۳

نگارنده گوید: کدام عاقل منصفی می‌پذیرد که «اجرت رسالت» که مخاطب آن در آیه مسلمانان هستند و تعبیر: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» به روشنی بر آن دلالت دارد، قابل تطبیق بر درخواست رعایت خویشاوندی از غیر مسلمانان باشد؟! چگونه وجدان بخاری و امثال او پایمال امیال و هواهای نفسانی شده که حاضر می‌شوند برای کتمان فضائل خاندان رسالت چنین مطلب موهومی را در کتاب به اصطلاح «صحیح» خویش نقل کنند؟!^۴

۱. تفسیر الطبری ۲۵ / ۳۱، الدرّ المنثور ۶ / ۶.

و فی روایة: إلا أن تصلوا قرابة بینی و بینکم. (صحیح البخاری ۴ / ۱۵۴)

و فی روایة أخرى: إلا أن تصلوا ما بینی و بینکم من القرابة. (صحیح البخاری ۶ / ۳۷)

۲. ... قال سعید بن جبیر: قربی محمد صلی الله علیه و آله، فقال ابن عباس: إن النبی صلی الله علیه و آله لم یکن بطنٌ من قریش

إلا وله فیہ قرابة، فنزلت علیه إلا أن تصلوا قرابة بینی و بینکم. (صحیح البخاری ۴ / ۱۵۴)

و فی روایة: قال ابن عباس: إنه لم یکن بطن من بطون قریش إلا للنبی صلی الله علیه و آله فیہ قرابة فنزلت: «قُلْ

لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا أَنْ تَصَلُّوا قَرَابَتِي مِنْكُمْ». (فتح الباری ۶ / ۳۸۶)

۳. فضائل الصحابة للصاعدي ۴ / ۴۲۷.

۴. در مورد مخالفت ابن جبیر با آنچه از او نقل شد، رجوع شود به فتح الباری ۸ / ۴۳۳.

واكنش ۹ / تحريفات معنوی / ۲۲۵۱

[۱۶۶۸ / ۲۰] و نظیر آن تفسیر دیگری است منسوب به ابن عباس که: **إِلَّا أَنْ تَوَادُّوا اللَّهَ وَأَنْ تَقْرَبُوا إِلَيْهِ بِطَاعَتِهِ**.^۱

[۱۶۶۹ / ۲۱] و از این دو عجیب تر ادعای نسخ آیه شریفه است!!^۲

[۱۶۷۰ / ۲۲] در تفسیر فخر رازی آمده است:

این آیه دلالت دارد بر وجوب محبت آل پیامبر ﷺ و محبت اصحاب آن حضرت؛ زیرا مراد از «قربى» مقربان درگاه خداوند است (نه خصوص نزدیکان پیامبر ﷺ)!

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء (۲۶): ۲۲۷].

[۱۶۷۱ / ۲۳] نگارنده گوید: بنابر نقل طبرانی و دیگران، سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است: هنگامی که آیه شریفه: **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا**

۱. رجوع شود به مسند أحمد ۱ / ۲۶۸، المستدرک ۲ / ۴۴۴، المعجم الكبير للطبراني ۱۱ / ۷۵، تفسیر ابن ابی حاتم ۱۰ / ۳۲۷۷، مجمع الزوائد ۷ / ۱۰۳.

وفي تفسیر الطبري ۲۵ / ۳۴: وقال آخرون: بل معنى ذلك: قل لا أسألكم - أيها الناس - على ما جنتكم به أجراً إلا أن توددوا إلى الله وتقربوا بالعمل الصالح والطاعة.

۲. رجوع شود به المنح المكية ۵۲۵ - ۵۲۶.

قال ابن حجر الهيتمي المكي: وقد بالغ الثعلبي في الرد عليهم فقال: وكفى قبحاً بقول من زعم أن التقرب إلى الله بطاعته ومودة نبيّه وأهل بيته منسوخ. (الصواعق المحرقة ۱۷۱) وقال المباركفوري: والقول بنسخ هذه الآية غير مرضي؛ لأن مودة النبي ﷺ وكف الأذى عنه ومودة أقاربه من فرائض الدين، وهو قول السلف، فلا يجوز المسير إلى نسخ هذه الآية. (تحفة الأحوذى ۹ / ۹۱)

۳. المسألة الثانية: قوله: **﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾** فيه منصب عظيم للصحابة؛ لأنه تعالى قال: **﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾** أولئك المقربون [الواقعة (۵۶): ۱۰ - ۱۱] فكل من أطاع الله كان مقرباً عند الله تعالى فدخل تحت قوله: **﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾**، والحاصل أن هذه الآية تدل على وجوب حب آل رسول الله ﷺ وحب أصحابه، وهذا المنصب لا يسلم إلا على قول أصحابنا أهل السنة والجماعة الذين جمعوا بين حب العترة والصحابة. (تفسير الرازي ۲۷ / ۱۶۶ - ۱۶۷)

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» نازل شد، از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: نزدیکان شما که در این آیه مودتشان بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟ حضرت در پاسخ فرمود: «علی و فاطمه و فرزندانشان»^۱.

[۲۴ / ۱۶۷۲] امام مجتبی علیه السلام آیه شریفه گذشته و آیه تطهیر را مربوط به خاندان خویش دانسته و فرمود: وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَوَدَّتَهُمْ وَوَلَا يَتَّهَمُ فَقَالَ - فِيمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله [مَوَدَّتَهُمْ عَلَيَّ كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله] - : «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا» [الشوری (۴۲): ۲۳] فاقتراف الحسنة: مودتنا أهل البيت .^۲

۱. «علی و فاطمة و ابناهما»، وفي لفظ: «علی و فاطمة و ولدها»، یرددها . رجوع شود به شواهد التنزیل ۱۹۱/۲، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لابن حنبل ۲۹۴ - ۲۹۵ شماره ۲۶۳، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۳۲ شماره ۱۱۴۱ (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزی، الرياض)، المعجم الكبير للطبرانی ۳ / ۴۷ و ۱۱ / ۳۵۱ - ۳۵۲، مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام لابن المغازلی ۳۳۹، شواهد التنزیل ۱۸۹/۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۵، روایات شماره: ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۷، ۸۳۸، تفسیر ابن أبی حاتم ۱۰ / ۳۲۷۶، تفسیر النسفی ۴ / ۱۰۱، الکشاف ۳ / ۴۶۷، تفسیر الرازی ۲۷ / ۱۶۶، تفسیر ابن عربی ۲ / ۲۱۹، تفسیر البیضاوی ۵ / ۸۰ (چاپ دیگر ۵ / ۱۲۸)، تفسیر ابن کثیر ۴ / ۱۲۲، الدر المنثور ۶ / ۷، تفسیر أبی السعود ۸ / ۳۰، فتح القدير للشوكاني ۴ / ۵۳۷، إمتاع الأسماع ۱۱ / ۱۷۹ و منابع دیگر .
- قال الهيثمي: رواه الطبراني من رواية حرب بن الحسن الطحان، عن حسين الأشقر، عن قيس بن الربيع، وقد وثقوا كلهم، وضعفهم جماعة، وبقية رجاله ثقات . (مجمع الزوائد ۷ / ۱۰۳) وقال في موضع آخر: رواه الطبراني، وفيه جماعة ضعفاء، وقد وثقوا. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۶۸).
- وقيل: هذا حديث حسن لأجل الأشقر ... صحيح لغيره وله شواهد . (المسند الصحيح ۵۵)
۲. رجوع شود به الذرية الطاهرة النبوية للدولابي ۱۱۰، المستدرک ۳ / ۱۷۲، مقاتل الطالبيين ۳۳، شرح ابن أبی الحديد ۱۶ / ۳۰، ذخائر العقبی ۱۳۸، إمتاع الأسماع ۱۱ / ۱۷۹، نظم در السمطين ۱۴۸، كفاية الطالب ۹۲ - ۹۳، الصواعق المحرقة ۲۲۸، شواهد التنزیل ۲ / ۲۱۳ به نقل از شرف

واکنش ۹ / تحریفات معنوی / ۲۲۵۳

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) سند روایت گذشته را معتبر دانسته و پذیرفته که نزول آیه شریفه در مودت اهل بیت علیهم السلام است، سپس ادعای نسخ آن را مردود شمرده و برای لزوم محبت اهل بیت علیهم السلام به روایاتی استدلال کرده و گفته:

[۱۶۷۳ / ۲۵] بنا بر نقل صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا را برای نعمت هایش، مرا

به جهت دوستی خدا و خاندانم را به خاطر محبت من دوست بدارید».^۱

[۱۶۷۴ / ۲۶] و در روایت صحیح دیگر فرمود: «چرا عده‌ای با یکدیگر

سخن می‌گویند و هنگامی که یکی از خاندان مرا می‌بینند کلامشان را قطع می‌کنند؟! به خدا سوگند ایمان وارد قلب کسی نخواهد شد تا آن‌که به خاطر خدا و به

جهت خویشاوندی با من ، آنها را دوست بدارد».^۲

[۱۶۷۵ / ۲۷] ابن تیمیه که عادتش انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام است ادعا کرده:

بالاتفاق این آیه ربطی به اهل بیت علیهم السلام ندارد و اهل علم اجماع دارند که

این آیه در مکه نازل شده زیرا همه سورۃ الشوری مکی است.^۳

علامه امینی رحمته الله در پاسخ او می‌فرماید: اصلاً هیچ کس نگفته که این آیه مکی

است. عده‌ای از اعلام آیاتی از این سوره را مدنی می‌دانند .

قرطبی و نیشابوری و خازن و شوکانی و دیگران از ابن عباس و قتاده روایت

کرده‌اند که آیه شریفه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ...) مکی نیست .

→ النبی صلی الله علیه و آله ۲۶۹ (باب ۲۷ حدیث ۲۷) ، سبل الهدی والرشاد ۱۱ / ۶۷ ، ینابیع المودة ۱ / ۴۱ به نقل

از فرائد السمطين ۱۲۰ / ۲ ، ینابیع المودة ۲ / ۲۱۳ ، ۳۵۹ به نقل از جواهر العقدين ۲ / ۲۳۸ ، ینابیع

المودة ۲ / ۴۵۴ به نقل از بزار ، و طبرانی و ۳ / ۳۶۳ ، جمهرة خطب العرب ۲ / ۸ .

۱ . المنح المکیة ۵۲۶ و نیز رجوع شود به همین دفتر پاورقی صفحه ۲۲۰۲ - ۲۲۰۳ .

۲ . المنح المکیة ۵۲۶ .

۳ . منهاج السنة ۷ / ۹۹ و رجوع شود به ۴ / ۲۷ ، ۵۶۲ .

علامه امینی ۴۵ نفر از بزرگان اهل تسنن که نزول این آیه را در محبت اهل بیت علیهم السلام دانسته‌اند نام برده و مطلب را به اشعار شافعی ختم نموده است که:

یا اهل بیت رسول الله حبیبکم
فرض من الله في القرآن أنزله
كفاكم من عظیم القدر أنکم
من لم یصل علیکم لا صلاة له

یعنی: ای خاندان پیامبر! محبت شما فریضه‌ای است الهی که در قرآن نازل شده - اشاره به آیه شریفه گذشته - در عظمت مقام و منزلت شما همین بس که هر کس بر شما درود و صلوات نفرستد نمازش پذیرفته نیست و باطل است.^۱

تذکر

[۱۶۷۶ / ۲۸] عده‌ای از اعلام اهل تسنن، مانند ثعلبی (متوفی ۴۲۷)، زمخشری (متوفی ۵۳۸) و قرطبی (متوفی ۶۷۱) روایت کرده‌اند که:

قال النبي صلی الله علیه و آله: من مات علی حب آل محمد مات شهیداً ،
ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له ،
ألا ومن مات علی حب آل محمد مات تائباً ،
ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الإیمان ،
ألا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منکر و نکیر ،
ألا ومن مات علی حب آل محمد یُزفّ إلى الجنة كما تُزفّ العروس إلى بیت زوجها ،
ألا ومن مات علی حب آل محمد فُتح له في قبره بابان إلى الجنة ،
ألا ومن مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة ،

۱. الغدير ۳ / ۱۷۱ - ۱۷۲ و رجوع شود به ۲ / ۳۰۶ - ۳۱۰، اشعار شافعی در تحفه اثنا عشریه ۳۵۵ نیز نقل شده است .

ألا ومن مات علي حبّ آل محمد مات علي السُّنة والجماعة .
ألا ومن مات علي بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه آيس من رحمة الله،
ألا ومن مات علي بغض آل محمد مات كافراً ،
ألا ومن مات علي بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة .^۱
پیامبر ﷺ فرمود: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا می‌رود .
آگاه باشید : هر کس بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده از دنیا می‌رود .
آگاه باشید : هر کس بر محبت آل محمد بمیرد با توبه از دنیا می‌رود .
آگاه باشید : هر کس بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل از دنیا می‌رود .
آگاه باشید : هر کس بر محبت آل محمد بمیرد ملک الموت و پس از او منکر و
نکیر (در قبر) او را بشارت به بهشت دهند .
آگاه باشید : هر کس بر محبت آل محمد بمیرد مانند عروسی که به خانه شوهر
فرستاده می‌شود (با عزّت و جلال و احترام تمام) به بهشت فرستاده می‌شود .
آگاه باشید : هر کس بر محبت آل محمد بمیرد در قبرش دو درب به سوی
بهشت گشوده می‌شود .
آگاه باشید : هر کس بر محبت آل محمد بمیرد خدا قبر او را محل زیارت
فرشتگان رحمت قرار می‌دهد .
آگاه باشید : هر کس بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت (پیامبر ﷺ) و همراهی
با جماعت (مسلمانان) از دنیا می‌رود .
آگاه باشید : هر کس با کینه آل محمد بمیرد وارد صحرای محشر می‌گردد در
حالی که در (پیشانی و) بین دو دیده‌اش نوشته : این از رحمت خدا ناامید است .

۱ . تفسیر الثعلبی ۳۱۴ / ۸ ، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل ۴۶۷ / ۳ ، تفسیر الرازی ۱۶۵ / ۲۷ ،
تفسیر القرطبی ۲۳ / ۱۶ ، فرائد السمطین ۲ / ۲۵۵ ، ینابیع المودة ۱ / ۹۱ و ۲ / ۳۳۳ .

آگاه باشید : هر کس با کینه آل محمد بمیرد کافر از دنیا می رود .
آگاه باشید : هر کس با کینه آل محمد بمیرد (هیچ گاه) بوی بهشت را استشمام
نخواهد کرد .

[۱۶۷۷ / ۲۹] در تفسیر رازی پس از نقل روایت گذشته آمده است :

این روایت صاحب کشف است . من می گویم : آل محمد علیهم السلام کسانی
هستند که امر آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله برگردد [و مربوط باشد ؛ زیرا «آل»
گرفته شد از «أول» به معنای رجوع است] پس در هر کسی که این
ارتباط شدیدتر و کامل تر باشد آنان «آل» خواهند بود و بدون شک
وابستگی (حضرات) فاطمه ، علی ، حسن و حسین علیهم السلام به آن
حضرت محکم ترین وابستگی ها است . این مطلب از روایات متواتر
ثابت است ، پس قطعاً آنان «آل» هستند . گذشته از آن برخی گفته اند :
«آل» نزدیکان آن حضرت هستند و برخی دیگر گفته اند : امت آن
حضرت که دعوتش را اجابت نموده اند، پس بر هر تقدیر این چهار
نفر (بزرگوار) «آل» هستند ولی «آل» بودن دیگران اختلافی است .

و پس از نقل روایت شماره ۱۶۷۱ که از ابن عباس گذشت می گوید:

پس ثابت شد که این چهار نفر (بزرگوار) نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و
از این روی واجب است که احترام و تعظیم ویژه داشته باشند ، و بر
این مطلب دلایل متعدد دلالت دارد.^۱

۱ . فثبت أن هؤلاء الأربعة أقارب النبي صلی الله علیه و آله وإذا ثبت هذا وجب أن يكونوا مخصوصين بمزيد
التعظیم، ويدل عليه وجوه ... (تفسیر الرازی ۱۶۵/۲۷ - ۱۶۶ و رجوع شود به الکشف ۳/۴۶۷)

تحریف عترت

برخی - مانند شامیان - از فرهنگ اصیل اسلامی بی اطلاع بودند و حقایق برای آنان وارونه جلوه داده شده و چنان نیرنگ بنی امیه کارساز گشته بود که از الفاظ: «عترت، اهل بیت و ذوی القربی» برداشتی جز خاندان ابوسفیان نداشتند.

[۳۰ / ۱۶۷۸] گویند: هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق (آزاد کردن بنده) و حجّ سوگند خوردند که ما پیغمبر ﷺ را به غیر از یزید خویشی نمی دانستیم. و همه از [حضرت] زین العابدین [ع] عذر خواستند و زاری نمودند، و او همه را عفو فرمود.^۱

[۳۱ / ۱۶۷۹] و در منابع متعدد آمده: عده ای از شامیان نزد سفاح نیز سوگند یاد کردند که ما خویشاوند و وارثی برای پیامبر ﷺ جز بنی امیه نمی شناختیم.^۲

[۳۲ / ۱۶۸۰] راوی می گوید: از سفیان ثوری پرسیدم: آل محمد ﷺ چه کسانی هستند؟ او پاسخ داد: (همه) امت محمد ﷺ.^۳

[۳۳ / ۱۶۸۱] یکی از معاصران در مورد فضائل اهل بیت ﷺ و جایگاه رفیع آنان گوید: نماز بدون صلوات بر آنان نماز نیست ولی مراد از آل محمد ﷺ فقط خویشان آن حضرت نیست بلکه مقصود پیروان با ایمان آن حضرت است!^۴

۱. تجارب السلف ۶۹.

۲. وجه عبد الله بن علي - عمّ السفاح - مشيخة شاميين إلى السفاح ... فحلفوا له: إنهم ما علموا لرسول الله ﷺ قرابة يرثونه سوى بني أمية! (شرح ابن أبي الحديد ۷ / ۱۵۹، سير أعلام النبلاء ۷۹/۶، وفيات الأعيان ۶ / ۱۰۲، و مراجعه شود به مروج الذهب ۳ / ۳۳، الهفوات النادرة ۳۷۱)

۳. قال الحماني: سألت الثوري: من آل محمد؟ قال: أمة محمد ﷺ. (حلية الأولياء ۷ / ۱۹)

۴. أما فضائل أهل البيت رضوان الله تعالى عليهم وذكر ما لهم من عظيم المكانة، فلا يخفى عليك أنه لا صلاة لنا بدون الصلاة عليهم وعلى أتباع الرسول من المؤمنين. آل محمد؛ لا تعني قرابته وأزواجه فقط، بل تعني الأتباع المؤمنين. (الاتصاف عاملي ۹ / ۳۴۷ به نقل از اهل تسنن)

[۳۴ / ۱۶۸۲] در این زمینه حدیثی ساختگی نقل شده که: (آل محمد کل تقی)

یعنی هر شخص پرهیزگاری از آل محمد است!

نگارنده گوید: حضرت ثامن الحجج علیه السلام در مجلس مأمون به عالم نمایان عامّه پاسخی دندان شکن داده و فرمود: آیا صدقه بر آل محمد علیهم السلام حرام است؟^۱ گفتند: آری. فرمود: آیا صدقه بر امت حرام است؟ گفتند: نه. فرمود: پس این فرق آل و امت است.^۲

[۳۵ / ۱۶۸۳] عجلونی از سیوطی نقل می کند که: من چنین حدیثی را نمی شناسم (یعنی درست نیست) سپس ادعا می کند که: این متن شواهد فراوان دارد!^۳ و از جمله شواهد آن را حدیث جعلی: (آل ابي فلان ليسوا بأوليائي، إنما وليي الله وصالح المؤمنين) دانسته که ساختگی بودن آن خواهد آمد.^۴

[۳۶ / ۱۶۸۴] ابو مسلم خراسانی از همین شیوه سوء استفاده کرد، خطبه ای

در فضائل آل محمد علیهم السلام ایراد و سپس آن را بر بنی عباس تطبیق نمود!^۵

۱. «إن الصدقة لا تحلّ لي ولا لأهل بيتي»، «إن الله تعالى حرّم عليّ الصدقة وعلى أهل بيتي»، «إنا آل محمد لا تحلّ لنا الصدقة»، «... لا تحلّ لمحمد ولا لآل محمد». (کنز العمال ۶ / ۴۵۴ - ۴۵۶)

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱ / ۲۲۹ - ۲۳۰، بحار ۲۵ / ۲۲۱.

۳. كشف الخفاء ۱ / ۱۸.

۴. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۷۹، روایت شماره ۲۱۲۴.

۵. خطب أبو مسلم - بالمدينة في السنة التي حجّ فيها في خلافة السفاح - فقال: ... ألا إن آل محمد علیهم السلام أئمة الهدى، ومنار سبيل التقى، القادة الذادة السادة، بنو عمّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ومنزل جبریل بالتنزیل، کم قاصم الله بهم من جبار طاغ و فاسق باغ، شید الله بهم الهدی، وجلا بهم العمی. لم یسمع بمثل العباس! وكيف لأتخضع له الأمم لواجب حق الحرمة! أبو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد أبيه، وإحدى يديه، وجلدة بين عينيه. أمينه يوم العقبة وناصره بمكة، ورسوله إلى أهلها، وحاميه يوم حنين، عند ملتقى الفنتين، لا يخالف له رسماً، ولا يعصي له

[۱۶۸۵ / ۳۷] عبدالفتاح سرور - یکی از نویسندگان سنی معاصر - نظریات متعددی در معنای «آل محمد ﷺ» نقل کرده ، از جمله آن که مراد از آن همه پیروان پیامبر ﷺ تا روز قیامت و پرهیزگاران از امت است . نظریه ای که خودش بدان رسیده آن است که: مقصود حقیقی، واقعی و اصلی از اهل بیت پیامبر ﷺ همسران آن حضرت هستند. فرزندان پیامبر ﷺ، عموها و عموزادگانش نیز مجازاً از اهل بیت شمرده می شوند!^۱

نگارنده گوید: پیش از این در حدیث ثقلین در این زمینه صحبت شد،^۲ ولی ذکر نکته ای مناسب است ، نویسنده مذکور، عبدالفتاح سرور خودش روایت سعد بن ابی وقاص را - که هنگام نزول آیه مباهله، پیامبر ﷺ علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین ﷺ را دعوت کرد ، و عرضه داشت : «اللهم هؤلاء أهلي»، یعنی: خدایا اینها اهل (بیت) من هستند - به نقل از احمد، مسلم، حاکم، ترمذی،

→ حکماً ، الشافعی یوم نبق العقاب إلى رسول الله ﷺ [في الأحزاب، ها إن في هذا - أيها الناس -
لعبرة لأولی الأبخار! (شرح ابن أبي الحديد ۷ / ۱۶۱ - ۱۶۲)

وفي خطبة سديف بن ميمون عند أبي العباس السفاح: أيزعم الضالّ - بما حبطت أعمالهم - أن غير آل محمد أولى بالخلافة؟! فلم وبم؟! أيها الناس لكم الفضل بالصحابة دون حقّ ذوى القرابة، الشركاء في النسب، الأكفاء في الحسب، الخاصّة في الحياة، الوفاة عند الوفاة، مع ضربهم على الدين جاهلكم، وإطعامهم في الأولى جائعكم، فكم قصم الله بهم من جبارٍ باغٍ وفاسقٍ ظالم، لم يسمع بمثل العباس، لم تخضع له أمة بواجب حقّ، أبو رسول الله ﷺ بعد أبيه، وجلدة ما بين عينيه، أمينه ليلة العقبة، ورسوله إلى أهل مكة، وحاميه يوم حنين، لا يرد له رأياً، ولا يخالف له قسماً... (العقد الفريد ۵/۲۰۶ - ۲۰۷ چاپ مكتبة العصرية بيروت، جمهرة خطب العرب ۳/۱۸). و نیز رجوع شود به مطلبی که فاکهی در أخبار مكة ۳/۱۵۴ (چاپ مكتبة الاسدي) از سديف بن ميمون در حضور داود بن علي نقل کرده است .

۱. أحاديث الفضائل العامة لأهل البيت ﷺ ص ۱۳، ۱۵.

ابن حجر هيثمي مكي (متوفى ۹۷۴) نیز در بیان مراد از «اهل بيت» نظرات گوناگونی نقل کرده است . (رجوع شود به المنح المكية ۵۳۰ - ۵۳۱)

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۷۴ - ۱۶۸۰.

نَسائی و بیهقی نقل نموده و حکم به صحت آن کرده است.

سعد بن ابی وقاص درباره آن ویژگی‌ها می‌گوید: اگر یکی از آنها برای من بود از شتران سرخ‌موی (که سرمایه مهمی نزد عرب بشمار می‌رفت) و بنابر روایتی: از دنیا و آنچه در آن است بهتر بود.^۱

با توجه به این آرزو، آیا ممکن است این امر - آل، عترت و خاندان پیامبر (ص) - امری عمومی یا چیزی باشد جز فضیلت ویژه علی (ع) و خاندانش؟!

[۱۶۸۶ / ۳۸] محدث شاه عبدالعزیز دهلوی (متوفی ۱۲۳۹) در پاسخ از

استدلال شیعه می‌نویسد:

[الف] ... ام سلمه گفت که مرا نیز شریک بکن، فرمود: أنتِ علی خیر
و أنتِ علی مکانک، [این] دلیل صریح است بر آن‌که نزول آیه در حق
ازواج بود و آن حضرت این چهار کس را نیز به دعای خود در این
وعده داخل ساخت ...

[ب] [ولهذا در روایات صحیحه بیهقی مثل این معامله با ... عباس
[عموی حضرت] و پسران او نیز ثابت است.^۲

اشکال

الف) عبارت: «أنت علی مکانک، وأنت علی [إلی] خیر» اصلاً دلالت بر آن‌که آیه مربوط به همسران پیامبر (ص) است ندارد بلکه با منع او از وارد شدن و قرار گرفتن زیر عبا نشان داد که آنها از عترت نیستند و این روایت - با توجه به قرائن داخلی و خارجی به شرحی که گذشت - دلیل خروج ازواج از آیه است.^۳

۱. أحادیث الفضائل العامة لأهل البيت (ع) ۱۰۵ به نقل از صحیح مسلم ۷/ ۱۲۰ - ۱۲۱ و ...

۲. تحفه اثناعشریه ۲۰۳.

۳. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۷۵ - ۱۶۸۰.

ب) اما روایت بیهقی؛ اصلاً اعتبار ندارد چه رسد که صحیح باشد، بیهقی گفته: اگر این روایت صحیح باشد... و پس از نقل آن گفته: عبدالله بن عثمان وقاصی به نقل آن متفرد است و یحیی بن معین گفته: او ناشناس است.^۱

برخی از موارد انکار دلالت حدیث به تحریف معنوی

فراوان دیده می‌شود که مخالفان در برابر احتجاج شیعه می‌گویند: این حدیث ربطی به مدعای شما ندارد و سپس به توجیه و تحریف معنای آن می‌پردازند، که از موارد مشهور آن حدیث غدیر است به شرحی که گذشت.^۲

[۱۶۸۷ / ۳۹] محدث شاه عبدالعزیز دهلوی (متوفی ۱۲۳۹) در پاسخ از استدلال شیعه به روایت: «اللهم أدر الحقَّ معَهُ حَيْثُما دَارَ» می‌نویسد:

این حدیث را اهل سنت علی الرأس والعین قبول دارند و لکن با مدعای شیعه که امامت بلافصل است مساسی ندارد.^۳

[۱۶۸۸ / ۴۰] و در پاسخ از حدیث ثقلین گفته:

این حدیث هم... با مدعا مساس ندارد؛ زیرا که لازم نیست که مُتَمَسِّك صاحب امامت کبری باشد.^۴

اشکال

۱. قال البيهقي: إن صحّت الرواية، و قال بعد نقلها: لفظ حدیث الهروي تفرد به عبد الله بن عثمان الوقاصي هذا، وهو ممن سأل عنه عثمان الدارمي يحيى بن معين فقال: لا أعرفه. (دلائل النبوة للبيهقي ۶ / ۷۱ - ۷۲، و نیز رجوع شود به میزان الاعتدال ۳ / ۴۲۵)
۲. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۳۳۹، ۳۸۵ - ۳۹۸.
۳. تحفه اثناعشریه ۲۱۶.
۴. تحفه اثناعشریه ۲۱۹.

چگونه ممکن است حق دایر مدار امیرمؤمنان علیه السلام باشد ولی کسی که در خلافت با آن حضرت نزاع داشته نیز برحق باشد؟!

اگر تمسک به امیرمؤمنان علیه السلام باعث ایمنی از گمراهی است ، چگونه ممکن است آن حضرت کنار زده شود و دیگران - که در گفتار و رفتار با ایشان مخالفت داشته‌اند - رهبری جامعه را به دست گرفته و مقتدای مردم باشند؟!

[۱۶۸۹ / ۴۱] محدث شاه ولی الله دهلوی (متوفی ۱۱۷۶) در بیان معنای

حدیث ثقلین می نویسد:

پس قول آن حضرت: «ما إن تمسکتم به لن تضلوا» محمول است بر محبت اهل بیت و معنای «لن یتفرقا» آن است که تا وجوب عمل بر قرآن باقی است وجوب محبت اهل بیت نیز باقی است^۱.

اشکال

پیش از این گذشت که گرچه محبت اهل بیت علیهم السلام و حفظ احترام آنها واجب است ولی متفاهم از حدیث ثقلین امری است فراتر ، یعنی پیروی از قرآن و عترت علیهم السلام در کنار یکدیگر و تمسک به آن دو نه صرف محبت .

و متفاهم از «لن یتفرقا» نیز آن است که قرآن و عترت علیهم السلام از یکدیگر جدا نمی شوند و هر دو بر مدار حق و حقیقت جاودان باقی خواهند ماند و لزوم پیروی از عترت مانند پیروی از قرآن استمرار دارد و همیشگی است، و این امری است غیر از وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام .

[۱۶۹۰ / ۴۲] شاه ولی الله دهلوی در معنای حدیث غدیر می گوید :

و معنای این حدیث محبت اهل بیت است و اعتقاد فضائل ایشان

۱. قرۃ العینین ۱۶۹ .

وتعظیم و تبجیل ایشان^۱.

اشکال

از آنچه پیش از این گفته شد^۲ روشن گردید که حدیث غدیر، اعلام ولایت امیرمؤمنان^۳ است برای کسی که ولایت پیامبر^۴ را پذیرفته باشد و دلالت آن بر خلافت آن حضرت با توجه به قرائن حالیه و مقالیه قابل انکار نیست.

[۴۳ / ۱۶۹۱] دهلوی در معنای حدیث: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ، وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ، لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ، صَلَّى قَبْلَ النَّاسِ سَبْعَ سِنِينَ»^۳ می نویسد:

ومعنای این حدیث آن است که در زمان خلافت او کسی مانند او نبود!^۴

اشکال

کجای حدیث قید شده بود «زمان خلافت»؟! روشن است که این صفات همیشه برای آن حضرت بوده است، پس هیچ گاه کسی مانند آن حضرت وجود نداشته، نه در زمان خلافت آن حضرت و نه پیش از آن!

توجیه و تحریف معنوی کلام احمد بن حنبل در کثرت فضائل

پیش از این گذشت که احمد بن حنبل گفته :

فضائلی که درباره علی بن ابی طالب^۵ به سند معتبر نقل شده، درباره هیچ یک از اصحاب پیامبر^۶ روایت نشده است.

۱. قرۃ العینین ۱۱۹.

۲. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۳۱۶: «اشاره به مفاد روایات غدیر» و صفحه ۳۳۹: «چند پرسش».

۳. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۰۲، شماره ۲۷۶.

۴. قرۃ العینین ۱۱۹.

این مطلب با الفاظ مختلف از او و دیگر دانشمندان اهل تسنن نقل شده و مطلبی معروف و مشهور است.^۱ برخی از مخالفان، این مطلب را به شدت انکار کرده و دروغ دانسته‌اند، و عده‌ای دیگر آن را پذیرفته ولی به گونه‌ای توجیه کرده‌اند که از آن برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران لازم نیاید، و با تحریف معنوی، آن را از ارزش ساقط کرده‌اند.

[۴۴ / ۱۶۹۲] حافظ ابن عساکر (متوفی ۵۷۱) نقل کرده که ابوبکر بیهقی (متوفی ۴۵۸) - صاحب دلائل النبوة و سنن - در این زمینه می‌گوید:

علت کثرت نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که حضرت پس از بقیه خلفا زنده ماند و عده‌ای با او مخالفت نموده و بر او خروج کردند، لذا صحابه‌ای که در زمان آن حضرت بودند نیاز به نقل فضائل، مناقب، درجات و محاسن آن حضرت داشتند تا نسبت‌های ناروایی را که به آن حضرت داده می‌شد رد کنند. امیرمؤمنان علیه السلام شایسته هر فضیلت و منقبت و سزاوار تمام سوابق و درجات بوده و در زمان خودش هیچ کس سزاوارتر از او به خلافت نبوده است.^۲

[۴۵ / ۱۶۹۳] ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) همین مطلب را از زبان دیگران این‌گونه بیان می‌کند که:

چون خدای تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع داده بود که علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت گرفتار اختلافاتی خواهد شد، لذا خیرخواهی امت اقتضا نمود که فضائل آن جناب را اعلام نماید تا سبب نجات کسانی شود که از آن اطلاع یابند.

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۵۰-۵۳.

۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۱۸ - ۴۱۹.

پس از وقوع اختلاف و مبارزه عده‌ای با آن حضرت، صحابه‌ای که آن فضائل را شنیده بودند به جهت خیرخواهی امت به انتشار آن پرداختند.

پس از آن کار بسیار سخت‌تر شد و گروهی از بنی‌امیه به تنقیص و عیبجویی و ناسزا گفتن به آن حضرت بر منابر مشغول گردیدند و خوارج نیز با آنان همصدا شدند بلکه [العیاذ بالله] آن حضرت را تکفیر نمودند، از این رو حافظان اهل تسنن به قصد خیرخواهی امت و یاری حق به ترویج و نشر فضائل امیرالمؤمنین[ؓ] روی آوردند و همین سبب کثرت نقل فضائل آن حضرت گردید.^۱

[۱۶۹۴ / ۴۶] ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲) گفته:

سرّ مطلب آن است که علی[ؓ] (از دیگر خلفا و صحابه) متأخر واقع شد و در زمان او بین مردم اختلاف افتاد و عده‌ای به مبارزه با او پرداختند بلکه لعن و نفرین بر او را سنت قرار دادند و خوارج کار را به تکفیر او نیز کشاندند لذا اهل تسنن نیاز به نشر احادیث فضائل ایشان پیدا کردند و گرنه هر یک از خلفا فضائلی دارند که اگر عادلانه درباره آنها قضاوت شود نتیجه‌اش پذیرفتن نظریه اهل تسنن است!^۲

[۱۶۹۵ / ۴۷] و بعضی پارا از آن هم فراتر نهاده و پس از کلام گذشته نوشته‌اند:

خلفای ثلاثه مناقبی دارند بر وزان فضائل علی[ؓ] بلکه بیشتر!^۳

۱. الصواعق المحرقة ۱۲۱ و رجوع شود به الآثار المروية عن أئمة السلف في العقيدة ۸۷۲/۲.
۲. فتح الباري ۵۷/۷ و رجوع شود به التوشیح شرح صحیح بخاری ۲۳۵۳ - ۲۳۵۴، مرقاة المفاتیح ۳۹۳۱/۹، فضائل الصحابة الكرام للدكتور خليل إبراهيم ملا خاطر العزامي ۳۹۵.
۳. قال القاري في المرقاة ۳۹۳۱/۹: وإلا فالثلاثة قبله لهم من المناقب ما يوازيه ويزيد عليه، كذا ذكره السيوطي .

ملاحظه فرمودید که این توجیه گران با تکیه بر آن که :

۱. امیرالمؤمنین (ع) پس از بقیه خلفا زنده مانده .
۲. مردم در زمان آن حضرت اختلاف کرده اند، عده ای به مخالفت با خلافت امیرالمؤمنین (ع) پرداخته بلکه بر آن حضرت خروج نموده اند و کار به عیبجویی، ناسزا گفتن، لعن و تکفیر نیز کشیده شده است .
۳. صحابه باقیمانده و حافظان حدیث به قصد خیرخواهی امت و یاری حق به ترویج و نشر فضائل آن حضرت پرداخته اند .
۴. نتیجه آن شده است که فضائل آن حضرت نسبت به دیگر صحابه فراوان نیست و حضرت امتیاز بر خلفا ندارد و سخن از کثرت نقل فضائل آن حضرت است و نه کثرت فضائل !
۵. آری در خصوص آن زمان، امیرالمؤمنین (ع) از دیگران سزاواتر به خلافت بوده و از همه برتر بوده است .

اشکال

این کلام از احمد بن حنبل و دیگران در زمانی صادر شده که به شدت از نقل فضائل امیرالمؤمنین (ع) منع می شد و اهتمام حاکمان و عموم جامعه بر ترویج خلفا و دشمنان آن حضرت و نشر فضائل دروغین آنها بوده است، لذا به روشنی دلالت بر آن دارد که :

الف) آن قدر فضائل حضرت زیاد بوده که با وجود دشمنی فراوان و خفقان حاکم بر اجتماع باز هم آنها نتوانسته اند از انتشار این حجم انبوه روایات فضائل جلوگیری نمایند .

ب) تصریح شده که این فضائل با اسناد معتبر و صحیح نقل شده است .

ج) همین نکته - تصریح به اعتبار اسناد - می تواند اشاره ای باشد به عدم اعتبار

- بلکه ساختگی بودن روایات فضائل دیگران و شیوع بی‌رویه آن .
- د) کثرت فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شرایط به معنای آن است که دیگران به هیچ وجه با آن حضرت قابل مقایسه نیستند و ادعای این‌که: (دیگران مناقبی دارند بر وزان فضائل علی علیه السلام بلکه بیشتر) یا وه‌ای بیش نیست .^۱ نتیجه آن‌که :
۱. حیات آن حضرت پس از دیگران در این جهت هیچ نقشی نداشته است .
 ۲. معلوم است که مخالفت با ابوبکر در سقیفه و ... و با او در انتخاب عمر که: *ماذا تقول لربك وقد استخلفت علينا فظاً غليظاً*^۲ و مخالفت با عثمان و عیجوبی، ناسزا گفتن، لعن و تکفیر و ... او باعث نقل چیز معتبری درباره آنها نشد!
 ۳. در آن زمان، صحابه به ترویج و نشر چیزی درباره آنها نپرداختند تا دیگران را هدایت کنند، و اگر فضیلتی داشتند به سند معتبر و مورد اتفاق - نه با اسناد ساختگی! - نقل می‌شد؛ زیرا کسی با آنان مشکلی نداشت!^۳
 ۴. پس فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به دیگر صحابه فراوان است و دیگران قابل قیاس با آن حضرت نیستند و سخن احمد بن حنبل حاکی از کثرت فضائل آن حضرت است نه صرف کثرت نقل فضائل!
 ۵. و آن حضرت با توجه به فضائل فراوانش از همه برتر بوده و همیشه سزاوتر از دیگران به خلافت بوده است .

۱. ابن حجر هیتمی مکی در بحث تفضیل بین خلفا پس از اشاره به تعارض روایات اهل تسنن می‌نویسد: بل علی کرم الله وجهه ورد فيه من الأحادیث المشعرة بفضله ما لم يرد في الثلاثة. یعنی: روایاتی که اشعار به فضیلت و برتری علی علیه السلام بر دیگران دارد، حاوی مطالبی (مهم) است که درباره خلفای سه‌گانه نقل نشده است. (الفتاوی الحدیثیة ۱۵۵ (چاپ البابی الحلبي)

۲. المصنف لابن أبي شيبة ۴۸۵/۷ و ۵۷۴/۸، نوادرالأصول للترمذي ۱۳۸/۳، نهاية الأرب ۱۱۴/۱۶.

۳. ولو وجدت أحاديث في فضل غير علي علیه السلام [من الصحابة كالتي جاءت في فضل علي علیه السلام] لثقلت بطرق أكثر وأشهر لعدم الخوف من عقاب الظالمين على روايتها. (النصائح الكافية ۱۵۴)

[۱۶۹۶ / ۴۸] ابن تیمیه در این زمینه می‌نویسد:

[الف] کسانی که در موضوع فضائل تصنیف دارند گاهی در نقل روایات ضعیف تسامح می‌کنند مانند نَسائی که خصائص علی (ع) را نوشته و در آن تعدادی از احادیث ضعیف را نقل کرده است، وهمچنین ابونعیم، خیثمة بن سلیمان، ترمذی ...^۱

شاید او تحریف و توجیه کلام احمد بن حنبل را هم کارساز ندانسته، ناگزیر از راه انکار وارد شده و با بی‌شرمی تمام می‌گوید:

[ب] این که گفته شده: «فضائلی برای علی [صلوات الله علیه] در روایات صحیح آمده که برای دیگران نیست» این دروغ است. نه احمد و نه دیگر پیشوایان حدیث چنین مطلبی را نگفته‌اند.

آری، گاهی گفته می‌شود: «درباره او روایاتی نقل شده که برای دیگران نقل نشده است» ولی بیشتر این روایات از افرادی است که معلوم است دروغگو هستند یا اشتباه نقل کرده‌اند!^۲

[ج] ابن تیمیه در ادامه برای تضعیف بیشتر مطلب، تیری به تاریکی رها کرده و می‌گوید:

گذشته از آن، در نقل این مطلب از احمد بن حنبل سخنی (واشکالی) وجود دارد که اینجا محل مناسبی برای طرح آن نیست.^۳

اشکال

۱. الآثار المروية عن ائمة السلف في العقيدة ص ۸۷۲ دکتر حمید بن أحمد نعيجات، به نقل از منهاج السنة ۱۷۸ / ۷، ۳۱۲.

۲. همان ۸۷۲ - ۸۷۳، به نقل از منهاج السنة ۳۷۴ / ۷ و ۴۲۱ / ۸.

۳. مع أن في نقل هذا عن أحمد كلاماً ليس هذا موضعه. (منهاج السنة ۳۷۴/۶)

واکنش ۹ / تحریفات معنوی / ۲۲۶۹

الف) کلام اول او در نقطه مقابل کسانی است که درباره خصائص نسائی گفته‌اند: بسیاری از روایات آن سندهای معتبر دارد.

[۴۹ / ۱۶۹۷] قال العسقلانی: وتتبع النسائی ما خصّ به دون الصحابة، فجمع من ذلك شيئاً كثيراً بأسانید أكثرها جیاد ...

عسقلانی می‌نویسد: نسائی به تتبع ویژگی‌ها و فضائلی که مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام است و دیگر صحابه را از آن بهره‌ای نیست پرداخته و در این زمینه مطالب فراوانی جمع‌آوری کرده که بسیاری از آن روایات سندهای نیکو دارد.^۱

و نیز ابن حجر عسقلانی و به تبع او سندی (متوفی ۱۱۳۸) و شنقیطی (متوفی ۱۳۶۳) استاد جامع الازهر می‌نویسند:

وأوعب من جمع مناقبه من الأحادیث الجیاد النسائی فی کتاب الخصائص.^۲ یعنی: کسی که بیش از همه مناقب آن حضرت را از احادیث نیکو و معتبر جمع‌آوری کرده نسائی در خصائص است.

پس هم ارزش و اعتبار روایات و کتاب «خصائص» نسائی معلوم شد و هم امتیاز آن حضرت از دیگر صحابه در این ویژگی‌ها.^۳

۱. الإصابة ۴ / ۴۶۵.

۲. فتح الباری ۷ / ۶۱، سنن ابن ماجه بشرح السندی ۱ / ۸۶، کفایة الطالب للشنقیطی ۷۹.

۳. در همین زمینه رجوع شود به کتاب الحلی بتخریج خصائص علی علیه السلام [تصنیف ابواسحاق الحوینی الأثری که با کتاب خصائص توسط دار الکتاب العربی سنه ۱۹۹۶ به طبع رسیده. قال بعض المعاصرين - كما في المنیحة بسلسلة الأحادیث الصحیحة ۱ / ۷ - : أشهد الله أن أباً إسحاق من علماء الحدیث . . ومن أهل الحدیث الراسخین فیہ . . ولم أر شیخنا الألبانی فرحاً

ب) و در مورد کلام دوم باید گفت:

اولاً: اگر مراد از این کلام - که بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل تسنن بدان استناد نموده‌اند^۱ - صرف نقل احادیثی باشد که اعتبار ندارد و بیشترش دروغ و اشتباه باشد، صدور آن از احمد و دیگر علمای اهل تسنن کاری بیهوده، سفیهانه و احمقانه خواهد بود!!

چه نیازی بود که این همه نویسندگان اهل تسنن در بخش فضائل امیرالمؤمنین (ع) به چنین مطلب سست و بی پایه‌ای استناد نمایند؟!

ثانیاً: تصریح به صحت و اعتبار آن فضائل در نقل بزرگان عامه آمده، به عنوان مثال دانشمند بزرگ حنبلی‌ها محمد بن ابی یعلی (متوفی ۵۲۱ یا ۵۲۶) از مشایخ خودش به سند معتبر از احمد بن حنبل نقل کرده: ما روي في فضائل أحد من أصحاب رسول الله ﷺ بالأسانيد الصحاح ما روي عن علي بن أبي طالب (ع).^۲ و عبارت: «بالأسانيد الصحاح» صریح در حکم به صحت احادیث فضائل امیرالمؤمنین (ع) است و بنابر نقل ابن عبدالبر (متوفی ۴۶۳) و دیگران: لم يرو في فضائل أحد من الصحابة بالأسانيد الحسان ما روي في فضائل علي بن أبي طالب (ع).^۳ یعنی فضائلی که با اسناد معتبر و نیکو درباره علی بن ابی طالب (ع) نقل شده درباره هیچ یک از صحابه روایت نشده است.

→ بأحد كما رأيته فرحاً بقدم الشيخ أبي إسحاق . . ومجالسه مع الشيخ محفوظة تنبيء عن علم غزير . . بل عن تدقيق . . قل أن يصل إليه أحد .

۱. در دفتر نخست، صفحه ۵۰ - ۵۳ قریب به ۴۰ نفر نام برده شده‌اند.

۲. طبقات الحنابلة ۱۲۰/۲، و في مناقب الإمام أحمد لابن الجوزي ۱۶۴: قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: سمعت أبي يقول: ما لأحد من الصحابة من الفضائل بالأسانيد الصحاح مثل ما لعلي (ع).

۳. الاستيعاب ۱۱۱۵/۳، و رجوع شود به مرآة الزمان ۴۳۵/۶.

ثالثاً: این که گفته: «دیگر پیشوایان حدیث نیز چنین مطلبی نگفته‌اند» یا آن که از کلمات دانشمندان مذهب خود بی خبر است، پس لیاقت اظهار نظر ندارد؛ یا آن که می‌داند و دانسته انکار می‌کند، پس اهل انصاف نیست و کلامش بی ارزش است؛ مگر آن که بخواهد علمایی که این مطلب را گفته‌اند از جرگه پیشوایان اهل حدیث خارج نماید!

به جز احمد بن حنبل، پیشوایان دیگر اهل حدیث - مانند اسماعیل قاضی، نسائی و ابوعلی نیشابوری - تصریح به اعتبار احادیث وارد در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام کرده و عباراتی مانند: «الأسانید الجیاد، الأسانید الحسان» یعنی اسناد نیکو و معتبر را بکار برده‌اند،^۱ پس قطعاً کلام ابن تیمیه دروغ است.

آری؛ ابن تیمیه برای مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ ابایی از دروغ گفتن ندارد و تعصب چنان چشم و گوش او را بسته که اصلاً نمی‌فهمد چه می‌نویسد! قال ابن حجر الهیثمی المکی (المتوفی ۹۷۴): قال إسماعیل القاضي والنسائی وأبو علي النيسابوري: لم ترد في حق أحد من الصحابة بالأسانيد الصحاح والحسان أكثر مما ورد في حق علي علیه السلام.^۲

رابعاً: این که گفته: گاهی گفته می‌شود: «درباره او روایاتی نقل شده که برای دیگران نقل نشده است» ولی بیشتر این روایات از افرادی است که معلوم است دروغگو هستند یا اشتباه نقل کرده‌اند.

۱. به عنوان نمونه رجوع شود به مرآة الزمان ۴۳۵/۶، شواهد التنزیل ۲۷/۱، فتح الباری ۵۷/۷، الصواعق المحرقة ۱۲۰ - ۱۲۱، المنح المکیة للهیثمی ۵۷۸، التوشیح شرح البخاری للسيوطی ۲۳۵۳ - ۲۳۵۴، مرقة المفاتیح ۳۹۳۱/۹، فیض القدیر ۴۶۸ - ۴۶۹، تحفة الأحمودی ۱۴۴/۱۰، فتح الملك العلی ۲۰.

۲. المنح المکیة فی شرح الهمزیة ۵۷۸.

پاسخش آن است که امثال ابن تیمیه آن روایات را اشتباه یا جعلی می‌دانند ولی بسیاری از اهل تسنن آن را معتبر دانسته و تصریح کرده‌اند که جعلی نیست. به عنوان مثال استاد سیره‌نویسان، صالحی شامی (متوفی ۹۴۲) در کتاب سبل الهدی والرشاد - که در مقدمه تصریح کرده: من روایات ساختگی را در این کتاب نقل نمی‌کنم^۱ - روایاتی را در فضائل حضرت ذکر کرده^۲ که ابن تیمیه به شدت با آن مخالفت و اعتبار آن بلکه گاهی وجودش را نیز انکار نموده است!^۳

۱. ولم أذكر فيه شيئاً من الأحاديث الموضوعات . (سبل الهدی والرشاد ۱ / ۳)
۲. سبل الهدی والرشاد ۲۸۷/۱۱ - ۳۰۷ الباب العاشر في بعض فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام [۱].
۳. برای نمونه به ذکر برخی از آن موارد - که ابن تیمیه با آن مخالفت کرده - اکتفا می‌شود:
حدیث طبر (سبل الهدی والرشاد ۷ / ۱۹۱ و ۱۲ / ۱۰۶) معجزه ردّ شمس (۹ / ۲۳۵ - ۴۳۹)
قال رسول الله صلى الله عليه وآله: عليٌّ يعسوب المؤمنين والمال يعسوب المنافقين . (۱۱ / ۲۹۷)
إن وصيبي، وموضع سرّي، وخير من أترك بعدي، وينجز عدتي، ويقضي ديني علي . (۱۱ / ۲۹۱)
أنا وهذا حجة علي أمتي يوم القيامة . (۱۱ / ۲۹۲)
عليٌّ مع القرآن والقرآن مع علي، لئن يتفرقا حتى يرذا عليّ الحوض . (۱۱ / ۲۹۷)
ما تريدون من علي؟ [ثلاثاً] إن علياً منّي وأنا من علي، وعلي ولي كل مؤمن . (۱۱ / ۲۹۷)
يا بريدة، إن علياً وليكم بعدي، فأحبّ علياً، فإنه يفعل ما يؤمر . (۱۱ / ۲۹۵)
«وهو وليكم بعدي»: أي يلي أمركم . (۶ / ۲۳۷)
أعلم الناس بعدي علي بن أبي طالب . (۱۱ / ۲۹۱)
أنا دار الحكمة - وفي لفظ: مدينة العلم -، وعلي بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب .
وفي لفظ: فليأته من بابها . (۱۱ / ۲۹۲ و رجوع شود به ۱ / ۴۵۶ - ۴۵۷)
أنا من علي، وعلي منّي، ولا يؤدّي عني إلا أنا أو علي . (۱۱ / ۲۹۷)
النظر إلى [وجه] علي عبادة . (۱۱ / ۲۹۲)
من فارق علياً فارقني، ومن فارقني فارق الله . (۱۱ / ۲۹۴)
منكم من يقاتل علي تأويل القرآن كما قاتلت علي تنزيهه ... ولكنه خاصف النعل . (۱۰ / ۱۵۰ و
۱۱ / ۲۹۰)
- علي بن أبي طالب صاحب حوضي يوم القيامة . (۱۱ / ۲۹۰)

→ [ليت شعري] أيتكن صاحبة الجمل الأحمر الأدب ، حتى تنبجها كلاب الحوآب ، يقتل حولها قتلى كثيرة ثم تنجو بعدما كادت . (١٠ / ١٤٨ - ١٤٩ ، ١٤٤ - ١٤٥)

ذكر النبي ﷺ خروج أمهات المؤمنين فضحكت عائشة ... فقال : «انظري يا حميراء أن لا تكوني أنت» ، ثم التفت إلى علي [عليه السلام] فقال : «إن وليت من أمرها شيئاً فإرفق بها» . (١٠ / ١٤٨ ، ١٥١)

من آذى علياً فقد آذاني . (١١ / ٢٩٣)

مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي سَبَّ اللَّهَ . (١١ / ٢٥٠ ، ٢٩٤)

اللهم اهد قلبه ، وثبت لسانه . وقال ﷺ : إن الله تعالى سيهدي قلبك ويثبت لسانك .

قال [علي عليه السلام] : فما شككت في قضاء بين اثنين . (١١ / ٣٢٦ و رجوع شود به ١٠ / ٢٦)

... وأقضى أمتي علي . (١١ / ٢٤١)

اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، وأحب من أحبه ، وأبغض من أبغضه .

وفي لفظ: واخذل من خذله ، وانصر من نصره ، وأعن من أعانه . (١١ / ٢٩٤)

اللهم انصر من نصر علياً ، اللهم أكرم من أكرم علياً ، اللهم اخذل من خذل علياً .

اللهم أعنه واستعن [وأعن] به ، وارحمه وارحم به ، وانصره وانصر به . (١١ / ٢٩٥)

يا علي ، إن الله أمرني أن أذنيك ولا أقصيك ، وأن أعلمك ، وأن تعي ، وحق لك أن تعي ، سألت ربي أن يجعلها أذنك ، قال علي [عليه السلام] : ما سمعت من رسول الله ﷺ شيئاً فنسيته . زاد بريدة : فنزلت (وَوَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ) . (١١ / ٢٨٩)

أنت تبين للناس ما اختلفوا فيه من بعدي . (١١ / ٢٩٥)

... وما سألت الله شيئاً إلا سألت لك مثله . (١١ / ٢٩٨)

إنه يحل لك في المسجد ما يحل لي ... ان الله أمر موسى أن يبني مسجداً طاهراً لا يسكنه إلا هو وهارون ، وإن الله أمرني أن أبني مسجداً طاهراً لا يسكنه إلا أنا وعلي وأبناء علي . (١٠ / ٤٢٣ - ٤٢٤)

يا علي ، من فارقك فقد فارق الله ومن فارقك فقد فارقني . (١١ / ٢٩٤)

أما انك ستلقى بعدي جهداً ، قال : في سلامة من ديني ؟ قال : نعم . (١٠ / ١٥٠)

إنه سيكون بينك وبين عائشة أمر [...] فإذا كان ذلك فارددها إلى ما منها . (١٠ / ١٤٩)

أخي ... وبين علي بن أبي طالب ونفسه ﷺ ... فأنت أخي في الدنيا والآخرة ... (٣ / ٣٦٣)

قال ﷺ لفاطمة : إني زوجتك أقدم أمتي سلماً ، وأكثرهم علماً ، وأعظمهم حِلماً . (١١ / ٢٩١)

عن علي ﷺ : إني لأوّل من أسلم . (١١ / ٤٠)

ج) و در مورد کلام اخیر او می‌گوییم: اگر در نقل این مطلب از احمد اشکالی وجود داشت و او حرف حساسی داشت همین‌جا محل مناسب برای طرح آن بود. چنان‌که گذشت این مطلب به سند معتبر از احمد نقل شده و بسیاری از بزرگان اهل تسنن نیز به آن استناد کرده‌اند.^۱

→ عهد إلی رسول الله صلی الله علیه و آله أن أقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین . (۱۱ / ۲۹۰)
 ... أمرت ... و عهد إلی رسول الله صلی الله علیه و آله [بقتال الناکثین ...] . (۱۰ / ۱۵۰)
 ... الزبیر خرج یرید علیاً علیه السلام ، فقال له علی علیه السلام : أتشدک الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول : «تقاتله وأنت له ظالم [لتقاتله وأنت ظالم له ثم لینصرن علیک] ؟ فقال : لم أذکر ، ثم مضى الزبیر منصرفاً . وفي لفظ : «أما إنک ستخرج علیه وتقاتله وأنت ظالم» ، وفي لفظ آخر : انک تقاتلنی وأنت ظالم لی ؟ قال : بلی ، ولكن نسیت . (۱۰ / ۱۴۹)
 قال [الامام] الحسن علیه السلام : لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لم یسبقه الأولون ولا یدرکه الآخرون ، وقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعطیه الراية فیقاتل جبریل عن یمینه ومیکائیل عن یساره . (۱۱ / ۶۷)
 قال ابن المسیب : ما کان أحد یقول : سلونی غیر علی . قال ابن عباس : أعطی علی تسعة أعشار العلم ، والله لقد شارکهم فی العشر الباقی . پرسش صحابه و رجوع آنان به حضرت . (۱۱ / ۲۸۹)
 قال ابن عباس ، : إذا ثبت لنا الشیء عن علی لم نعدل عنه الی غیره . (۱۱ / ۲۸۹)
 قال ابن مسعود : وختمت القرآن علی خیر الناس علی بن أبی طالب علیه السلام . (۱۱ / ۴۰۳)
 وقال : ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله إلا ببغضهم علی بن أبی طالب علیه السلام . (۱۱ / ۲۹۰)
 عن أبی سعید الخدری فی قوله تعالی : «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» [محمد صلی الله علیه و آله (۴۷) : ۳۰] قال : ببغضهم : علی بن أبی طالب علیه السلام . (۱۱ / ۲۹۰)
 قال حذیفة : أتتکم الحمراء فی کتیبة تسوق بها أعلاجها . (۱۰ / ۱۴۹)
 قال أبو ایوب الانصاری : أمر رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین . (۱۰ / ۱۵۰)
 قال عمار : لو ضربونا بأسیافهم حتی نبلغ سَعَفَاتِ هَجَرَ لعلمنا أننا علی الحق وهم علی الباطل . (۱۰ / ۲۴۳)
 قال عمر : أعوذ بالله أن أعیش فی قوم لست فیهم یا أبا الحسن . (۱ / ۱۷۷)
 عن أم سلمة : فأکب علی علی علیه السلام فجعل یساره ویناجیه ، ثم قبض صلی الله علیه و آله یومه ذلك فكان أقرب الناس به عهداً . (۱۲ / ۲۵۵) قال الصالحی الشامی : ... لم یسجد لصنم قط . (۱۱ / ۲۸۸)
 ۱ . در دفتر نخست ، صفحه ۵۰ - ۵۳ قریب به ۴۰ نفر نام برده شده‌اند .

تذکر

شایان ذکر است که یکی از مهم‌ترین دستاویز تحریفات معنوی، تأکید مخالفان بر برداشت صحابه از روایات است. گذشت که تفتازانی می‌نویسد:

اگر حدیث غدیر متواتر و دلالت آن تمام بود چرا بر بزرگان صحابه مخفی ماند؟!^۱

نگارنده گوید: در کتب مخالفان فراوان گفته‌اند: این فضائل برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است ولی ربطی به خلافت آن حضرت ندارد.^۲

محقق شوشتری می‌گوید:

بستن درب همه به سوی مسجد و باز گذاشتن درب خانه مولا و برگرداندن ابوبکر و ابلاغ آیات برائت توسط آن حضرت به دستور خداوند شهادتی است الهی بر صلاح باطنی و ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام و دلیل بر شرافت، فضیلت و بزرگواری آن حضرت، و جواز عبور از مسجد در حالت جنابت دلیل طهارت و شرافت ایشان و نسل پاکش. و هیچ کس با او در این فضائل مشترک نیست پس او در این امت نظیر ندارد و پیروی از چنین کسی اولی و اقتدا به او لازم‌تر است.^۳

نگارنده گوید: برخی از مطالبی که در مناشدات امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده نیز از همین باب است.

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۳۷۶ به نقل از شرح المقاصد ۵ / ۲۷۲، ۲۷۴.

۲. برای نمونه رجوع شود به ابطال الباطل ابن روزبهان در ضمن إحقاق الحق و دلائل الصدق.

۳. ملحقات إحقاق الحق ۷ / ۴۲۶.

نمونه‌هایی از تحریفات معنوی در دفترهای پیشین

مواردی از تحریفات معنوی پیش از این گذشت مانند :

دفتر نخست، صفحه ۱۱۶ نسفی در توجیه روایت طبر - « بارالها! محبوب‌ترین خلق خویش را نزد من حاضر کن تا با من از این پرنده میل نماید» - گفته :
یعنی : محبوب‌ترین خلق تو در این‌که این غذا را با من بخورد .

صفحه ۱۳۲ در روایت معتبر شماره ۴ گذشت که : محبوب‌ترین زنان نزد پیامبر (ص) فاطمه (ع) و محبوب‌ترین مردان علی (ع) بود.
ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) گفته :

ظاهراً مراد محبوب‌ترین از بنی‌هاشم است تا با روایاتی که می‌گوید محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر (ص) ابوبکر بوده، منافات نداشته باشد.

صفحه ۲۱۹ حافظ ابوبکر کلاباذی (متوفی ۳۸۰) پس از نقل روایت نبوی :
«وإن تولّوا علیاً - ولن تفعلوا - تجدوه هادياً مهدياً ، یسلک بکم الطریق المستقیم»،
- یعنی : اگر [فرمان خدا و پیامبر (ص) را گردن نهید و] امارت و سرپرستی علی را بپذیرید - که چنین نخواهید کرد - خواهید دید که او هدایتگری هدایت‌شده است و شما را به راه راست هدایت خواهد نمود - می‌نویسد:

ممکن است معنایش آن باشد که اگر علی را به سرپرستی برگزینید، هرگاه خلافت به او رسید، و حضرت - ان شاء الله ! - منظورشان خلافت بلافاصله پس از خودشان نیست .

صفحه ۲۴۶ محب طبری می‌گوید :

مراد از «علیّ ولّیکم بعدی» خبر از آینده است و چون بلافاصله خلافت به آن حضرت نرسید، پس مراد خلافت بلافاصله نبوده است .

صفحه ۳۸۵ برخی در سبب صدور حدیث : «من كنت مولاه...» گفته‌اند:
زیدبن حارثه در ضمن گفتگویی به علی علیه السلام گفت: من تو را دوست
ندارم، یا: تو (آزادکننده و) مولای من نیستی، مولای من پیامبر صلی الله علیه و آله
است (پس مولی در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ او و به معنای دوست یا
آزادکننده بوده، یعنی علی علیه السلام در حکم آزادکننده او بشمار می‌رود).

صفحه ۳۹۵ محدث دهلوی - با نادیده گرفتن قرائن حالیه و مقالیه - می‌نویسد:
اگر «مولی» - در «من كنت مولاه فعلی مولاه» - به معنای «أولی» هم
باشد، محتمل است «أولی بالمحبة» یا «بالتعظیم» باشد و لزومی ندارد
که به معنای «أولی بالتصرف» باشد.

صفحه ۴۰۱ و در ادامه - نیز برخلاف متفاهم از حدیث - می‌گوید:
مراد از «ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم» نیز همین است که: ألست
أولی بالمؤمنین من أنفسهم فی المحبة؟ بلکه «أولی» در اینجا مشتق از
ولایت است که به معنای محبت است.

صفحه ۴۵۲ قاری (متوفی ۱۰۱۴) می‌گوید:
مراد از حدیث منزلت آن است که تو در آخرت نسبت به من مانند
هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام هستی.

صفحه ۴۵۳ محب طبری (متوفی ۶۹۴) - با قطع نظر از اطلاق حدیث منزلت و
قرائنی که گذشت - می‌گوید:

مراد از عبارت: «لا یتبعی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی» - (گرچه) خدا
دانانتر است! - آن است که خلیفتی فی أهلی یعنی سزاوار نیست که
من به مسافرت روم جز آن‌که تو جانشین من در بین خاندانم باشی.

دفتر دوم، صفحه ۶۰۳ ابن کثیر، برای منحرف کردن اذهان از جانشینی علی علیه السلام و فضائل مهم موجود در روایات فضیلت ۸ - تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت - می‌گوید:

گویا پیامبر صلی الله علیه و آله ترس از آن داشته که اگر به ابلاغ رسالت بپردازد، مشرکان عرب او را به قتل برسانند، لذا می‌خواست مطمئن شود که کسی امور خانواده‌اش را به عهده گرفته و دیونش را می‌پردازد.

صفحه ۶۴۹ برخی حدیث: «أنا مدينة العلم وعلي بابها» را توجیه کرده‌اند که: درب ورودی دانش و حکمت دری بلند و مرتفع است.

صفحه ۶۴۹ ملاعلی قاری می‌گوید:

معنای روایت آن است که یکی از درب‌های علم و دانش علی علیه السلام است. همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله درب‌های دانش آن حضرت هستند ولی تخصیص علی علیه السلام به ذکر، نوعی تعظیم و احترام است. و هر دو مطلب گذشته بر خلاف متفاهم از روایت است.

صفحه ۹۴۳ - ۹۴۴ عده‌ای گفته‌اند:

دیدن چهره علی علیه السلام مردم را به یاد خدا می‌انداخت و معنای حدیث: «النظر إلى علي عبادة» آن است که هنگامی که چشم مردم به آن حضرت می‌افتاد می‌گفتند: چه جوان شرافتمندی، لا اله الا الله! چه جوانمرد کریم و بزرگواری، لا اله الا الله! چه جوان دانشمندی، لا اله الا الله! چه جوان شجاعی، لا اله الا الله! و از دیدن آن حضرت زبانشان به کلمه توحید گویا می‌شد.

در حالی که روایت دلالت دارد که نگاه کردن مردم به آن حضرت خودش عبادت است و موضوعیت دارد نه ذکر گفتن آنان پس از دیدن حضرت.

واکنش ۹ / تحریفات معنوی / ۲۲۷۹

دفتر سوم ، صفحه ۹۶۸ بعضی درباره روایت : «يُقَاتِلُ عَلِيٌّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ» به گونه ای سخن گفته اند که ذهن مخاطب را از مقصود واقعی عبارت دور نموده و آن را مخصوص مبارزه با خوارج بدانند! ذهبی گفته:

امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج که قرآن را به جهالت و مطابق نظرشان تأویل می کردند مبارزه کرد .

و ابن کثیر دمشقی نیز به همین هدف ، پیش از آن عنوانی افزوده که:
حدیث فی مدح علی علیه السلام [علیه السلام] علی قتال الخوارج .

در حالی که روایت اطلاق دارد و همه مبارزات حضرت را شامل می شود و دلیلی بر اختصاص آن به خوارج نیست .

صفحه ۱۲۶۱ در حدیث ۸۱۸ گذشت که : «يُخْرِجُونَ عَلِيَّ خَيْرَ فِرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ»، یعنی خوارج بر بهترین گروه خروج کرده و با آنان می جنگند، بعضی گفته اند: مراد از بهترین فرقه ، صدر اول - یعنی صحابه - می باشند .

و برخی گفته اند: برترین از این دو گروه - خوارج و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام - (نه آن که مراد بهترین گروه از همه مردم!) .

و روشن است که مراد از آن فقط کسانی است که در جبهه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند نه همه صحابه .

و متفاهم از «خیر فرقه من الناس»، نیز بهترین از همه مردم است نه خصوص این دو گروه .

صفحه ۱۲۶۲ پس از کشته شدن عمار، روایت : «تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفَيْئَةَ الْبَاغِيَّةَ» عمار را گروه تجاوزگر خواهد کشت برای معاویه بازگو شد، او بلافاصله معالطه نموده و گفت : مگر ما عمار را کشتیم؟! علی و یارانش باعث کشته شدن او شدند که او را در برابر نیزه و شمشیر ما قرار دادند .

صفحه ۱۲۸۶ در روایت معتبر شماره ۱۰۱ گذشت که حذیفه گفت: هنگامی که اهل دین شما به روی یکدیگر شمشیر کشیدند چه خواهید کرد؟! از او پرسیدند: چه کنیم؟ گفت: ببینید گروهی که شما را به فرمان علی (ع) دعوت می‌کند ملازم آن باشید که آنان بر هدایت - و بنابر نقلی بر حق - هستند. ابن حجر مکی - بدون هیچ مستندی، برخلاف مدلول روایت - می‌گوید: حذیفه این مطلب را از پیامبر (ص) شنیده است و در این روایت تصریح شده که علی (ع) بر حق است، و عایشه و یارانش از روی تأویل دست به این کار زده‌اند.

صفحه ۱۲۸۷، ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ در روایت معتبر ۸۲۹ گذشت که امیرالمؤمنین (ع) کنار جنازه ذوالثدیة فرمود: «صدق الله و رسوله» یعنی خدا و پیامبرش راست گفتند که اشاره به کلامی از پیامبر (ص) دارد که حاکی از حقانیت و فضیلت خود و یارانش و خبثت خوارج بوده و این که حضرت با اطلاع از جزئیات قضیه و به دستور پیامبر (ص) اقدام به جنگ با آنان نموده است، ولی عایشه به خیال خودش می‌خواهد زرنگی کند و آن را از معنای واقعی اش دور کند لذا گفته: علی از هر چیز شگفتی خوشش می‌آمد می‌گفت: «صدق الله و رسوله»، عراقیان به او دروغ بسته و از پیش خود به کلمات او اضافه می‌کنند! و پیدا است که معنا ندارد حضرت برای هر چیز شگفت و خوشایندی - بدون آن که مطلبی درباره آن از پیامبر (ص) شنیده باشد - بفرماید: «صدق الله و رسوله»!

دفتر چهارم، صفحه ۱۶۷۲ - ۱۶۷۳ برخی در توجیه حدیث ثقلین، دایره عترت و اهل بیت را توسعه داده‌اند. شاه عبدالعزیز دهلوی می‌نویسد:

عترت در لغت عرب به معنای اقارب است، اگر دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب آن حضرت ائمه باشند .

و البانی می‌گوید:

دائرة عترت وسیع‌تر است از آنچه شیعه می‌گوید . مراد از اهل البیت، دانشمندان صالح از خاندان پیامبر ﷺ هستند که تمسک به قرآن و سنت آن حضرت می‌کنند.

در حالی که بنابر روایات صحیح و معتبر اهل تسنن پیامبر ﷺ به صورت دقیق دائره عترت و اهل بیت را تعیین و تحدید فرمود به شرحی که گذشت .

صفحه ۱۶۷۲ ابن تیمیه پس از اصرار بر انکار - افزون بر تحریف گذشته ، در معنای حدیث نیز تصرف دیگر نموده و - می‌گوید:

کسانی که آن را قبول دارند می‌گویند: مراد آن است که مجموع عترت - همه بنی‌هاشم، بنی‌عبدالمطلب ، عباس و فرزندان، ابوطالب و فرزندان و ... - اتفاق بر گمراهی نمی‌کنند.

و روشن است که : «اتفاق بر گمراهی نمی‌کنند» غیر از متفاهم از عبارت حدیث است که : «تمسک به اهل بیت ﷺ باعث ایمن شدن از گمراهی است» .

دفتر پنجم ، صفحه ۱۷۷۳ ذهبی - بر خلاف مقتضای اطلاق روایت آینده - گفته:

حدیث : «علی خیر البشر» معنایش صحیح است ، یعنی او در زمان خودش (یعنی زمان خلافت ظاهری) از همه برتر بوده و شاید منظور جابر نیز بهترین فرد در زمان خودش بوده است !

صفحه ۱۷۸۶ گذشت که ابومعاویه از اعمش نقل کرده که او - بر خلاف متفاهم

از روایت «قسیم النار» - گفته :

معنای حدیث : «قسیم النار» آن است که هر کس با من است بر حق و هر کس با معاویه باشد بر باطل است . (پس تقسیم آتش جهنم در روز قیامت واقعاً با آن حضرت نیست).
عده‌ای از پیشوایان لغت عرب نیز آن را چنین تفسیر کرده‌اند که: دوست آن حضرت اهل بهشت و دشمنش اهل دوزخ است .

صفحه ۱۷۸۷ زمخشری - با پررویی تمام !! - می‌گوید:

مقصود از روایت گذشته آن است که اصحاب من بر دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای هدایت شده و عده‌ای گمراه، پس گویا حضرت آتش را بین آنها تقسیم کرده که عده‌ای دوزخی و دیگران با او در بهشت هستند.

همین دفتر ، صفحه ۲۳۲۲ خواهد آمد که : شارحین کتب حدیثی، روایات حاکی از فرمان معاویه به ناسزا گفتن به امیرمؤمنان علیه السلام را توجیه کرده و می‌گویند: او می‌خواست بداند چرا سعد به آن حضرت ناسزا نمی‌گوید. و بر فرض که فرمان به ناسزا هم باشد ، مراد تخطئه اجتهاد اوست ، یعنی برای مردم بیان کن که نظر علی اشتباه است ، مثلاً او در رفتاری که نسبت به عثمان و قاتلین او داشته به خطا رفته، یا در جنگ و مبارزه با مسلمانان و امثال آن [!!]

صفحه ۲۵۰۸ خواهد آمد که : ابن حجر هیتمی مکی می‌گوید:

روایت : «الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة ، وأبوهما خير [أفضل] منهما» حجت است بر عقیده اهل تسنن که خلفای چهارگانه از اهل بیت علیهم السلام برتر هستند [!!]

تحریفات لفظی

از شایع‌ترین شیوه‌های مقابله با فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام سعی در تحریف احادیث به کم کردن، افزودن، تغییر الفاظ و مبهم آوردن عبارات است، مانند بکار بردن الفاظ: «کذا و کذا» و ...

در این بخش توجه شما را به نمونه‌هایی از تحریفات لفظی جلب می‌نمایم.

مواردی از حذف و تقطیع روایات

نمونه اول

[۱ / ۱۶۹۸] با مراجعه به حدیث غدیر در مسند احمد و مقایسه آن با همین روایت در سنن ابن ماجه - که هر دو آن را به یک سند نقل کرده‌اند - می‌بینید که در سنن ابن ماجه روایت به اختصار نقل شده و تهنیت عمر: *فلقیه عمر بعد ذلك* فقال له: *هنيئًا يا ابن أبي طالب، أصبحت وأمسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة* نیز به صورت کامل حذف شده است.^۱

۱. در مسند أحمد ۴ / ۲۸۱ آمده: *كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَنَزَلْنَا بِبَغْدِيرِ خَمٍّ، فَنُودِيَ فِينَا: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، وَكَسَحَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ شَجَرَتَيْنِ، فَصَلَّى الظُّهْرَ، وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ ﷺ [ع]*

نمونه دوم

در منابع فریقین با تعابیر مشابه نقل شده است که :

[۱۶۹۹ / ۲] قال رسول الله ﷺ : كمل من الرجال كثير ، ولم يكمل من النساء إلا مريم وآسية امرأة فرعون وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد .^۱

یعنی : از مردان فراوان به کمال رسیده‌اند ولی از بین بانوان فقط (چهار نفر) به سرحد کمال رسیده‌اند : حضرت مریم، جناب، آسیه حضرت خدیجه و حضرت فاطمه (که درود خدا بر آن بزرگواران باد).

[۱۷۰۰ / ۳] ولی در منابع متعدد بر آن افزوده شده : وفضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام .^۲ یعنی : فضیلت عایشه بر زنان مانند برتری آبگوشت بر غذاهاست !

[۱۷۰۱ / ۴] و در بسیاری از مصادر عامه بخش : «وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد (ع)» از روایت حذف و به همراه فضیلت ساختگی عایشه به این صورت نقل شده : كمل من الرجال كثير ولم يكمل من النساء إلا آسية امرأة فرعون ومريم بنت عمران ، وإن فضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام .^۳

→ فقال: «ألستم تعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم»؟ قالوا: بلى ، قال : «ألستم تعلمون أني أولى بكل مؤمن من نفسه»؟ قالوا: بلى ، قال : فأخذ بيد علي (ع) فقال : «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه»، قال : فلقية عمر بعد ذلك فقال له : هنيئاً يا ابن أبي طالب، أصبحت وأمست مولى كل مؤمن ومؤمنة . و مراجعه شود به سنن ابن ماجه ۱ / ۴۳ .

۱ . تفسیر الطبری ۳ / ۳۵۸ .

در تاریخ ابي الفداء ۱ / ۱۱۵ حکم به صحت آن شده است .

۲ . تخريج الأحاديث والآثار ۴ / ۶۷ ، تفسیر الکشاف للزمخشري ۴ / ۱۳۳ ، المثل السائر لضياء الدين الموصلي ۱ / ۱۴۵ ، تفسیر الثعلبي ۹ / ۳۵۳ ، تفسیر ابي السعود ۸ / ۲۷۰ ، تفسیر البيضاوي ۵ / ۳۵۹ (چاپ ديگر : ۵ / ۲۲۷) ، تفسیر الآلوسي ۲۸ / ۱۶۵ .

۳ . مسند أحمد ۴ / ۳۹۴ ، ۴۰۹ ، صحيح البخاري ۴ / ۱۳۱ ، ۱۳۹ و ۲۰۵ / ۶ ، صحيح مسلم ۷ / ۱۳۳ و ...

با آن که زیلعی آن را از حلیة الأولیاء به صورت کامل نقل کرده ولی در چاپ فعلی نیز به صورت گذشته آمده و نام حضرت خدیجه و حضرت فاطمه علیها السلام از آن حذف شده است.^۱

[۱۷۰۲ / ۵] و در تفسیر ابن کثیر فقط لفظ: «وفاطمة علیها السلام» حذف شده و گفته: عن معاوية بن قرة، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله كمل من الرجال كثير، ولم يكمل من النساء إلا ثلاث: مريم بنت عمران وآسية امرأة فرعون وخديجة بنت خويلد وفضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام.^۲

نمونه سوم

نمونه ای جامع بین کتمان و تحریف، مطلبی است که درباره تشریف فرمایی پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد در آخرین لحظات حیات شریفش از عایشه نقل شده است. [۱۷۰۳ / ۶] عایشه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه بر عباس و مرد دیگری کرده بود و پاهایش بر زمین کشیده می شد (تا وارد مسجد شد).

[۱] ابن عباس به راوی گفت: می دانی آن مرد دیگر چه کسی بود؟ او علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

۱. قال في تخريج الأحاديث والآثار ۴ / ۶۷: رواه أبو نعيم في الحلية في ترجمة عمرو بن مرة، فقال: حدّثنا سليمان بن أحمد، حدّثنا يوسف القاضي، حدّثنا عمرو بن مرزوق، حدّثنا شعبة، عن عمرو بن مرة، سمع مرة يحدث عن أبي موسى، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: كمل من الرجال كثير ولم يكمل من النساء إلا أربع... إلى آخره سواء، وبهذا السند.

نگارنده گوید: در حلیة الأولیاء ۵ / ۹۸ آمده است: حدّثنا سليمان، قال: حدّثنا يوسف القاضي، قال: حدّثنا عمرو بن مرزوق، قالوا: حدّثنا شعبة، عن عمرو بن مرة، قال: سمع مرة يحدث عن أبي موسى، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: كمل من الرجال كثير ولم يكمل من النساء إلا مريم بنت عمران وآسية امرأة فرعون، وفضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام.

۲. تفسیر ابن کثیر ۱ / ۳۷۱.

[۲] ولی عایشه خوش ندارد

[۳] که از علی یادی نماید

[۴] به خیر و نیکی

عده‌ای هر چهار بخش اخیر را حذف کرده‌اند، برخی سه قسمت آخر، و دیگران آخرین کلمه را.^۱

پس ابن عباس تصریح کرده که: عایشه خوش ندارد از امیرالمؤمنین (ع) به نیکی یادی کند، ولی این مطلب در مصادر تحریف شده است.

نمونه چهارم

[۷ / ۱۷۰۴] در روایت شماره ۱۴۵۰ آمده است: عن أم سلمة، قالت: كان

جبریل یملّ علی رسول الله ﷺ ورسول الله ﷺ یملّ علی علیّ (ع).^۲

ولی طبرانی فقط بخش: «... یملی علی النبی ﷺ» را آورده و آخر روایت را نقل نکرده است.^۳

نمونه پنجم

در روایت شماره ۱۴۵۵ گذشت که جابر می‌گوید: جاء رسول الله ﷺ ونحن مضطجعون في المسجد فضربنا بعسيب في يده، فقال: «أترقدون في المسجد؟! إنه لا يُرقد فيه»، فأجفلنا وأجفل عليّ (ع)، فقال رسول الله ﷺ: «تعال يا علي، إنه يحلّ لك في المسجد ما يحلّ لي، ألا ترضى أن تكون مني منزلة [بمنزلة] هارون من موسى إلا النبوة، والذي نفسي بيده إنك لذوّاد عن حوضي - يوم القيامة - تذود^۴ البعير

۱. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۱۸۳۸ - ۱۸۴۰.

۲. مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۲۱۴ (چاپ اسلامیة ۲۵۳).

۳. المعجم الأوسط للطبراني ۱۹۷/۷.

۴. در تاریخ مدینه دمشق، همان صفحه روایت به سندی دیگر آمده: «تذود كما يذاد البعير الضال».

الضالّ عن الماء بعضا لك من عوسج كآني أنظر إليّ مقامك من حوضي»^۱.
در منابع متعدد فقط بخش اول روایت که نهی از خوابیدن در مسجد است با
همین سند آمده و دنباله آن که فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام است حذف شده!^۲

نمونه ششم

[۱۷۰۵ / ۸] سیّد الشهداء علیه السلام در روز عاشورا با کوفیان اتمام حجت نمود و از آنها
پرسید: چرا می خواهید با من بجنگید و مرا بکشید؟ سپس حضرت خودش را
به آنها معرفی کرد و فرمود:

ارجعوا إلى أنفسكم .. فانظروا هل يصلح لكم قتلي؟! أو يحلّ لكم دمي؟!
ألست ابن بنت نبيكم ، ابن ابن عمّه ، وابن أول المؤمنين إيمانا؟! ...^۳
وفي تاريخ الطبري وغيره : فانسبوني ، فانظروا من أنا ، ثم ارجعوا إلى
أنفسكم وعاتبوها ، فانظروا هل يحلّ لكم قتلي وانتهاك حرمتي؟!
ألست ابن بنت نبيكم وابن وصيّه ، وابن عمّه ، وأول المؤمنين بالله ،
والمصدّق لرسوله بما جاء به من عند ربّه؟!^۴

این قسمت از کلام حضرت که : «(پدرم) اولین کسی است که به خدا ایمان
آورده و پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده» و هم چنین وصف «وصی» برای آن حضرت در

۱ . دفتر پنجم صفحه ۲۰۴۶ - ۲۰۴۷ به نقل از تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۳۹ - ۱۴۰ (به دو سند)،
و رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۵۳۸ ، روایت شماره ۱۰۲۶ و نیز رجوع شود به المناقب
للخوارزمي ۱۰۹ ، تاریخ المدینه لابن شبة النميري ۱ / ۳۸ (با قدری اختلاف) .
قال الذهبي وابن حجر : وهذا حديث منكر جداً ! ميزان الاعتدال ۱ / ۴۶۹ ، لسان الميزان ۲ / ۱۸۳)
۲ . المصنف لعبد الرزاق ۱ / ۴۲۲ - ۴۲۳ ، تاریخ المدینه لابن شبة ۱ / ۳۷ ، كنز العمال ۸ / ۳۲۵
(با کمی اختلاف) .

۳ . ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من طبقات ابن سعد ۷۲ .

۴ . تاریخ الطبري ۴ / ۳۲۲ ، نهاية الأرب ۲۰ / ۴۴۰ ، جمهرة خطب العرب ۲ / ۵۲ .

منابع مختلف حذف شده تا سبقت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایمان و وصایت و جانشینی آن حضرت، به دست فراموشی سپرده شود و اسناد آن از بین برود. [۱۷۰۶ / ۹] در برخی از منابع به جای: «وَأُولَ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ» عبارت: «وَأُولَى الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ» نقل شده،^۱

[۱۷۰۷ / ۱۰] و در برخی دیگر به صورت ناقص بدین صورت نقل شده:

هل يحلّ لكم قتلي وانتهاك حرمتي وأنا ابن بنت نبيكم، وابن ابن عمّه؟^۲

ألسنت ابن بنت نبيكم؟ وابن ابن عمّه؟!^۳

هل يصلح لكم قتال مثلي، وأنا ابن بنت نبيكم، وليس علي وجه الأرض

ابن بنت نبي غيري، وعلي أبي ...؟!^۴

[۱۷۰۸ / ۱۱] و نیز در مناظره ابن عباس با خوارج آمده: أخبروني ما تنقمون

علي ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله وختنه وأول من آمن به، وأصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله معه؟!^۵

ولي بعضی قسمت: (وأول من آمن به) را حذف کرده اند!^۶

۱. الكامل لابن الأثير ۶۱/۴.

۲. جواهر المطالب باعونی شافعی دمشقی ۲۸۵/۲.

۳. المنتظم لابن الجوزي ۳۳۹/۵، سير أعلام النبلاء ۳/۳۰۱.

۴. البداية والنهاية ۱۹۳/۸.

۵. المصنف لعبد الرزاق ۱۵۸/۱۰، المعجم الكبير ۲۵۸/۱۰، الأحاديث المختارة ۴۱۴/۱۰

حديث شماره ۴۳۷ (وقال محقق الكتاب: إسناده حسن)، نصب الراية للزيلعي ۳۵۸/۴،

الدر المنتور ۱۵۷/۲، سبل الهدى والرشاد ۱۱/۱۲۶. قال الهيثمي: رواه الطبراني وأحمد ببعضه،

ورجالهما رجال الصحيح. (مجمع الزوائد ۲۴۰/۶ - ۲۴۱)

۶. السنن الكبرى للنسائي ۱۶۵/۵، السنن الكبرى للبيهقي ۱۷۹/۸، جامع بيان العلم وفضله

لابن عبد البر ۲/۱۰۳، المستدرک ۲/۱۵۰ و ۴/۱۸۲، تاريخ مدينة دمشق ۴۲/۴۶۳، المنتظم

۱۲۴/۵، المناقب للخوارزمي ۲۶۱، ذخائرالعقبى ۲۳۱، الرياض النضرة ۲۲۶/۳.

حذف روایات از مصادر

مواردی از محذوفات مسند احمد

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) روایات متعددی را در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از مسند احمد بن حنبل نقل کرده که اثری از آن در مسند مطبوع فعلی نیست، گرچه برخی از آن روایات در مصادر دیگر نقل شده است، چنانکه ملاحظه می فرمایید :

[۱۲ / ۱۷۰۹] قال علیه السلام له صلى الله عليه وسلم : أنت يعسوب الدين والمال يعسوب الظلمة .

یا علی تو یعسوب (و بزرگ) دین اسلام هستی.

[۱۳ / ۱۷۱۰] وفي رواية أخرى : هذا يعسوب المؤمنين ، وقائد الغر المحجلين .

این (علی) یعسوب (و سرور) مؤمنان و پیشوای روسفیدان است.

قال ابن أبي الحديد : روى هاتين الروایتين أبو عبد الله أحمد بن حنبل الشيباني في المسند^۱.

اثری از این دو روایت در مسند احمد نیست ولی در منابع دیگر عبارات: «يعسوب المؤمنين» و «يعسوب الدين» درباره آن حضرت نقل شده که گذشت^۲.

[۱۴ / ۱۷۱۱] وقال : وفي مسند أحمد بن حنبل ، عن مسروق ، قال : قالت لي

عائشة : إنك من ولدي ومن أحبهم إليّ فهل عندك علم من المخدج؟^۳ فقلت : نعم ،

قتله علي بن أبي طالب علیه السلام [علی نهر يقال لأعلاه : تامراً ولأسفله : النهروان ، بين

لخاقيق وطرفاء ، قالت : أبغني علي ذلك بيّنة ، فأقمت رجالاً شهدوا عندها بذلك ، قال:

۱. شرح ابن أبي الحديد ۱ / ۱۲ - ۱۳ .

۲. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۶۲ - ۱۶۵، ۱۹۳، ۲۱۰، روایات شماره ۴۹ - ۵۳، ۹۸،

۱۱۴، دفتر دوم صفحه ۴۹۶ - ۴۹۸، روایات ۲۶۴ - ۲۶۶، ۲۶۸ - ۲۶۹، دفتر پنجم صفحه ۱۸۶۸.

۳. نووی گفته: مُخَدَجُ الْيَدِ: أَي نَاقِصُ الْيَدِ. (شرح صحيح مسلم للنووي ۷ / ۱۷۱)

فقلت لها : سألتك بصاحب القبر ، ما الذي سمعت من رسول الله ﷺ فيهم ؟ فقالت : نعم ، سمعته يقول : «إنهم شرّ الخلق والخلیقة ، يقتلهم خیر الخلق والخلیقة ، وأقربهم عند الله وسیلة»^۱.

این روایت - که مربوط به «ذوالثدیة» است - به شرحی که گذشت^۲، دلالت بر آن دارد که خوارج بدترین خلائق هستند که به دست بهترین خلائق و مقرب ترین بندگان نزد خدا - اشاره به امیرالمؤمنین (ع) - کشته می شوند.

روایت فوق در مسند احمد نیست ولی در منابع دیگر نقل شده است.^۳

[۱۵ / ۱۷۱۲] ابن ابی الحدید در ضمن کلامی می گوید:

پیشوایان علم حدیث (اهل تسنن) در فضائل امیرالمؤمنین (ع) روایاتی نقل کرده اند که دیگر صحابه را در آن کمترین بهره ای نیست. من مقدار کمی از آن احادیث را نقل می کنم، به نقل از کسانی که دیگران (یعنی خلفا) را بر آن حضرت ترجیح داده اند؛ زیرا از نقل آنان اطمینان بیشتری حاصل می شود .

سپس در ادامه به نقل ۲۴ روایت پرداخته که ما مواردی را - که برای استشهاد به حذف از منابع نیاز است - ذکر می کنیم .

[۱۶ / ۱۷۱۳] قال : الخبر الثاني : قال [ع] لوفد ثقیف : «لتسلمنَّ أو لأبعثنَّ إلیکم

۱ . شرح ابن ابی الحدید ۲ / ۲۶۷ .

۲ . رجوع شود به دفتر سوم ، صفحه ۱۲۵۰ - ۱۲۵۲ .

۳ . رجوع شود به مناقب علی بن ابی طالب (ع) لابن المغازلی ۶۷ ، مناقب علی بن ابی طالب (ع) لابن مردویه ۱۷۱ - ۱۷۰ : «هم شرّ الخلیقة ، يقتلهم خیر الخلق وأعظمهم عند الله تعالی يوم القيامة وسیلة» (به نقل از أرجح المطالب ۵۸۹ و مفتاح النجا ۷۴) «هم شرّ الخلیقة ، يقتلهم خیر الخلق والخلیقة ، وأقربهم عند الله وسیلة يوم القيامة» . (به نقل از أرجح المطالب ۵۹۰)

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۲۹۱

رجلاً مني - أو قال: عدیل نفسي - فليضربن أعناقكم ، وليسبين ذراريكم ، وليأخذن أموالكم» .

قال عمر : فما تمنيت الامارة إلا يومئذ ، وجعلت أنصب له صدري رجاء أن يقول : هو هذا . فالتفت ، فأخذ بيد علي ، وقال : «هو هذا» مرتين . رواه أحمد في المسند .^۱
پیامبر ﷺ به نمایندگان اعزامی از قبیلۀ ثقیف فرمودند: (دست از مخالفت بردارید و) تسلیم شوید و گرنه کسی را به مبارزه با شما می فرستم که از خودم - یا مانند خودم - باشد (در شدت عمل ، و فرمان مرا اجرا کند)، با جنگجویان شما بجنگد و نسل شما را به اسارت و امواتان را به غنیمت گیرد .

عمر گفت: من امارت (و سرلشکری) را جز در آن روز آرزو نکردم ، سینه سپر کرده (و خودم را جلو انداختم) که شاید مرا معرفی بفرماید ولی حضرت دست علی [ﷺ] را گرفت و دو بار فرمود: این همان شخص است .

این روایت در مسند احمد نیست ولی در منابع دیگر نقل شده است.^۲

[۱۷ / ۱۷۱۴] الخبر الرابع: من أراد أن ينظر إلى نوح في عزمه، وإلى آدم في علمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في فطنته، وإلى عيسى في زهده ، فلينظر إلى علي ابن أبي طالب . رواه أحمد بن حنبل في المسند، ورواه أحمد البيهقي في

۱ . شرح ابن أبي الحديد ۱۶۷ / ۹ .

۲ . رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین ﷺ لأحمد بن حنبل ۱۹۲ شماره ۱۳۰ ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۷۳۳ / ۲ شماره ۱۰۰۸ (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) ، المصنف لعبد الرزاق ۲۲۶ / ۱۱ ، أنساب الأشراف ۱۲۳ / ۲ - ۱۲۴ (تحقيق محمودي) ، الاستيعاب ۱۱۰۹ / ۳ - ۱۱۱۰ ، ذخائر العقبى ۶۴ ، الرياض النضرة ۱۱۹ / ۳ ، المناقب للخوارزمي ۱۳۶ ، جواهر المطالب ۶۰ / ۱ ، السيرة الحلبية ۷۳۴ / ۲ .

وصی الله ابن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة حکم به اعتبار آن نموده است .

صحیحه.^۱ هرکس می خواهد حضرت نوح علیه السلام را در عزم (راسخ و اراده قوی)، حضرت آدم علیه السلام را در علم و دانش، حضرت ابراهیم علیه السلام را در حلم و بردباری، حضرت موسی علیه السلام را در زیرکی و فراست، و حضرت عیسی علیه السلام را در زهد و بی رغبتی به دنیا ببیند به علی علیه السلام نگاه کند.

از این روایت - که به آن روایت تشبیه گفته می شود - نه در مسند احمد و نه در کتب بیهقی اثری نیست.

پیش از این گذشت که دیگر علمای اهل تسنن نیز آن را از بیهقی روایت کرده اند و قریب به این مضمون در روایات و منابع دیگر نیز آمده است.^۲

[۱۷۱۵ / ۱۸] الخیر السادس : والذي نفسي بيده لولا أن تقول طوائف من أمتي فيك ما قالت النصارى في ابن مريم لقلت اليوم فيك مقالاً لا نمرّ [تمرّظ] بملاً من المسلمين إلا أخذوا التراب من تحت قدميك للبركة .

ذکره أبو عبد الله أحمد بن حنبل في المسند .^۳

به خدایی که جانم در دست اوست سوگند، اگر خوف آن نبود که گروه هایی از امت درباره تو غلّو کرده و چیزی بگویند که مسیحیان درباره حضرت عیسی علیه السلام گفتند (و تو را خدا بدانند) امروز (روز فتح خیبر) درباره تو مطلبی می گفتم که از هر جا عبور کنی همه از خاک زیر پایت برای تبرک بردارند .

این روایت در مسند احمد نیست ولی در منابع دیگر نقل شده است.^۴

۱ . شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۶۸ .

۲ . رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۱۸۶۲ - ۱۸۶۷ .

۳ . شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۶۸ .

۴ . رجوع شود به المناقب للخوارزمي ۱۲۹ ، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي ۱۵۷ - ۱۵۸ شماره ۱۹۸ .

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۲۹۳

[۱۹ / ۱۷۱۶] الخبر السابع : خرج عليه السلام علي الحجيج عشية عرفة فقال لهم :
إن الله قد باهى بكم الملائكة عامة و غفر لكم عامة و باهى بعلي خاصة و غفر له
خاصة. إني قائل لكم قولاً غير محابٍ فيه لقرابتي : إن السعيد كل السعيد حقّ السعيد
من أحبّ عليّاً في حياته و بعد موته .

رواه أبو عبدالله أحمد بن حنبل في كتاب فضائل علي عليه السلام وفي المسند أيضاً.^۱
پیامبر ص - عصر یا شام عرفه به حاجیان - فرمود : خدا به شما عموماً
مباهات کرده و همه شما را آمرزید و به علی به صورت ویژه مباحات کرده و او
را به آمرزش ویژه اختصاص داد . (ای مردم) من مطلبی را برای شما می گویم
(ولی بدانید من پیام آور از جانب خدا هستم) و چنین نیست که بخواهم به ناحق
خویشان خویش را امتیاز دهم : خوشبخت کامل و واقعی که تمام سعادت را
داراست کسی است که علی را در حیات او و پس از شهادتش دوست بدارد .
این روایت در مسند احمد نیست ولی در کتب دیگر او و نیز منابع دیگر
اهل تسنن نقل شده است .^۲

[۲۰ / ۱۷۱۷] الخبر الرابع عشر : كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل قبل أن
يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام ، فلما خلق آدم قسم ذلك فيه وجعله جزأين ، فجزء أنا
وجزاء علي . رواه أحمد في المسند ، وفي كتاب فضائل علي عليه السلام .^۳

پیامبر ص فرمود : «من و علی نوری بودیم در برابر خدای عزّوجلّ، چهارده

۱ . شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۶۹ .

۲ . مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین عليه السلام لأحمد بن حنبل ۲۸۰ شماره ۲۴۳ ، فضائل الصحابة
لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۱۸ شماره ۱۱۲۱ ، المعجم الكبير ۲۲ / ۴۱۵ ، الرياض النضرة ۳ / ۱۳۷ ،
المناقب للخوارزمي ۷۹ ، الفصول المهمة ۱ / ۵۸۶ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۲ ، كنز العمال ۱۳ / ۱۴۵ .

۳ . شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۷۱

هزار سال پیش از آن که حضرت آدم آفریده شود. پس از آفرینش حضرت آدم آن نور به دو بخش تقسیم و در وجود او (به ودیعت) نهاده شد...».

این روایت در مسند احمد نیست ولی در کتاب فضائل امیرالمؤمنین (ع) و منابع دیگر نقل شده است.^۱

[۱۷۱۸ / ۲۱] الحدیث الحادی والعشرون: دعا (علیاً فی غزاة الطائف، فانتجاه، وأطال نجواه حتی کره قوم من الصحابة ذلك، فقال قائل منهم: لقد أطال الیوم نجوی ابن عمه، فبلغه (ع) ذلك فجمع منهم قوماً، ثم قال: «إن قاتلاً قال: لقد أطال الیوم نجوی ابن عمه، أما إني ما انتجيته، ولكن الله انتجاه». رواه أحمد فی المسند.^۲

روز طائف پیامبر (ص) امیرمؤمنان را صدا زده و در گوش او مطالبی فرمود. مطلب به درازا کشید تا جایی که برای گروهی از صحابه ناخوشایند بود، برخی از آنان گفتند: نجوای پیامبر (ص) (و سخن مخفیانه او) با پسرعمویش طولانی شد. حضرت فرمود: من با او نجوا نکردم، خدا با او نجوا نمود.

این روایت در مسند احمد نیست ولی قندوزی حنفی آن را از مسند او نقل کرده و در منابع دیگر اهل تسنن نیز آمده است.^۳

۱. فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۲۸۵ شماره ۲۵۱، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۸۲۳/۲ - ۸۲۴ شماره ۱۱۳۰ (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزی، الرياض)، الرياض النضرة ۳ / ۱۲۰، نظم درر السمطين ۷، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۶۷، المناقب للخوارزمي ۱۴۵، کفاية الطالب للکنجی ۳۱۴، جواهر المطالب ۱ / ۶۱، ینابیع المودة ۱ / ۴۷ و ۲ / ۳۰۷، ۴۹۰. در پاورقی مناقب ابن مردویه ۲۸۵ آن را از مناقب سیدنا علی (ع) [ع] للعینی ۲۱ نقل کرده که گفته: قال أحمد بن حنبل وابنه عبد الله: عن سلمان، وابن مردويه عن علي [ع]، والخطيب، عن ابن عباس، والعاصمي عن أنس، وابن عساكر والديلمي والطالبي عن سلمان، عن النبي (ص). و نیز رجوع شود به المناقب لابن المغازلي ۹۳ - ۹۴، فردوس الاخبار ۲ / ۳۰۵.

۲. شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۷۳.

۳. ینابیع المودة ۱ / ۱۸۳ و ۲ / ۴۹۴ و رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۴۶۹ - ۱۴۷۲.

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۲۹۵

[۲۲ / ۱۷۱۹] الحديث الثالث والعشرون: [قال عليه السلام لفاطمة عليها السلام]: [زوّجتك أقدمهم سلماً، وأعظمهم حلماً، وأكثرهم علماً! ألا تعلمين أن الله اطلع إلى الأرض اطلاعة، فاختر منها أباك، ثم اطلع إليها ثانية فاختر منها بعلك]. رواه أحمد في المسند.^۱

تو را به همسری کسی در آوردم که سابقه اش در اسلام از همه امت بیشتر، در حلم و بردباری از همه برتر و علم و دانش او از همه افزون تر است. آیا نمی دانی که خداوند تعالی توجهی به (مردم روی) زمین نمود و از بین آنها پدر تو را انتخاب نمود، و برای بار دیگر توجهی فرمود و از بین آنها همسر تو را انتخاب نمود؟!

صدر این روایت به نقل از مسند احمد گذشت^۲ ولی ذیل آن در مسند نیست ولی همین مضمون در منابع دیگر آمده است.^۳

[۲۳ / ۱۷۲۰] قال القندوزي الحنفي: أخرج أحمد في المناقب عن علي كرم الله وجهه قال: قال رسول الله ﷺ: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء، وأهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض.^۴

ثم قال القندوزي: أخرجه ابن أحمد في زيادات المسند.

این روایت نیز در زیادات مسند احمد نیست.

۱. شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۷۴.

۲. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۴۸۳ روایت شماره ۲۳۷.

۳. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۵۶ - ۱۵۸ روایت شماره ۴۲ و دفتر دوم، صفحه ۴۸۶ روایت شماره ۲۴۹.

۴. ینابیع المودة ۱ / ۷۱ و مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین عليه السلام لأحمد بن حنبل ۲۹۶ - ۲۹۸ شماره ۲۶۷ (تحقیق محقق طباطبائی).

نمونه‌هایی دیگر

[۲۴ / ۱۷۲۱] حاکم می‌نویسد: تفرّد مسلم بإخراج حدیث ابي موسى عن النبي (ص): «خير نساء العالمين أربع [مريم وآسية وخديجة وفاطمة (ع)]» .

و ذهبی هم هیچ اشکالی بر کلام حاکم نکرده است.^۱

ولی در صحیح مسلم اثری از این حدیث نیست.^۲

[۲۵ / ۱۷۲۲] ابن حجر هیتمی مکی نقل کرده که ترمذی حدیث: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها فمن أراد العلم فليأت الباب» و حدیث: «أنا دار الحكمة وعلیّ بابها» هر دو را نقل کرده است.^۳

ولی در سنن ترمذی مطبوع فقط حدیث دوم از او نقل شده است.^۴

[۲۶ / ۱۷۲۳] روایتی که سیوطی از ابن ابی حاتم در مورد آیه نجوا از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده که: «كسى جز من به آن عمل نکرد تا آنکه نسخ شد» در چاپ فعلی تفسیر ابن ابی حاتم ذیل آیه نیست.^۵

[۲۷ / ۱۷۲۴] و پیش از این گذشت که سبط بن جوزی از کتاب فضائل احمد بن حنبل نقل کرده است که روز خیبر صدای تکبیری از آسمان شنیده شد، پس از آن منادی ندا داد:

شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی نیست!

۱. المستدرک ۳ / ۱۵۴ .

۲. دلائل الصدق ۶ / ۴۴۳، الإمام علی بن ابی طالب (ع) للرحماني الهمداني ۵۶۶ .

۳. الصواعق المحرقة ۱۲۲ .

۴. عن علی (ع)، قال: قال رسول الله (ص): «أنا دار الحكمة وعلیّ بابها». (سنن الترمذی ۵ / ۳۰۱)

۵. رجوع شود به الدر المنثور ۶ / ۱۸۵، تفسیر ابن ابی حاتم ۱۰ / ۳۳۴۴ .

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۲۹۷

و حسان بن ثابت با اجازه پیامبر ﷺ اشعاری سرود که در آن ندای جبرئیل را نیز گنجانده^۱.

ولی این مطلب در کتاب فضائل احمد بن حنبل پیدا نشد.

ابن ابی الحدید بارها به ندای جبرئیل در جنگ احد اشاره کرده است.^۲
او پس از نقل فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام در مبارزه با مشرکین می نویسد:

[۲۸ / ۱۷۲۵] جبرئیل علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله، این کار علی واقعاً مواسات (فداکاری و جانفشانی) است! فرشتگان از آن به شگفت آمده‌اند. حضرت فرمود: چرا چنین نکنند؟! او از من است و من از او، جبرئیل گفت: و من هم از شما هستم.

سپس می نویسد: در روز احد مکرر این ندا از آسمان شنیده شد که:
لا سیف إلا ذو الفقار، ولا فتی إلا علی. از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن پرسیدند، حضرت فرمود: این صدای جبرئیل است.

[۲۹ / ۱۷۲۶] ابن ابی الحدید می گوید: این روایت را جماعتی از محدثین نقل کرده‌اند^۳ و مشهور است، در بعضی از نسخه‌های مغازی ابن اسحاق آمده ولی در

۱. دفتر دوم، صفحه ۷۵۰، روایت شماره ۵۷۱ به نقل از تذکرة الخواص ۱/ ۲۴۴ - ۲۴۵.

۲. شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۲۹ و ۲۱۹/ ۷ و ۱۸۲/ ۱۰ و ۲۱۷/ ۱۱ و ۲۹۳/ ۱۳ و رجوع شود به ۲/ ۲۱۱ و ۲۴۸/ ۵ و ۲۸/ ۹.

۳. برخی از روایاتش در دفتر دوم صفحه ۸۰۲ ذیل روایت شماره ۵۹۱ گذشت.
محب طبری می نویسد: ذکر اختصاصه بتنویه المَلک باسمه یوم بدر: ... نادى مَلک من السماء یوم بدر - یقال له رضوان - : «لا سیف إلا ذو الفقار، ولا فتی إلا علی». (الریاض النضرة ۳/ ۱۵۵)

بعضی دیگر نیست. از استاد شیخ عبدالوهاب درباره آن پرسیدم، گفت: این روایت صحیح است. گفتم: پس چرا در صحاح نیامده؟ گفت: آیا صحاح همه روایات صحیح را نقل کرده‌اند؟ بسیاری از روایات صحیح در صحاح نیست.^۱

نگارنده گوید: ابن هشام حمیری و برخی دیگر نیز آن را کامل به نقل از ابن اسحاق آورده‌اند^۲ ولی ابن کثیر - در تاریخ و سیره - آن را تقطیع نموده و فقط قسمت: (لا سيف إلا ذو الفقار) را نقل نموده و بخش: (لا فتى إلا علي) را از آن حذف کرده است.^۳

محققین اهل تسنن در هر دو کتاب در پاورقی تذکر داده‌اند که او مطلب را ناقص نقل کرده و مصطفی عبدالواحد در تعلیقه بر السیرة النبویة می‌نویسد:

نمی‌دانم داعی ابن کثیر برای حذف این قسمت چیست؟!^۴

→ وروی ابن المغازلی، عن أبي جعفر محمد بن علي (ع)، قال: نادى ملك من السماء يوم بدر يقال له رضوان: لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي. (مناقب علي بن أبي طالب (ع) ۱۶۶، ورجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۷۱، المناقب للخوارزمي ۱۶۷، ذخائر العقبی ۷۴، كفاية الطالب للكنجي ۲۷۷، جواهر المطالب ۱ / ۱۸۹، ینایع المودة ۲ / ۱۶۶)

و نیز مراجعه شود به المعیار والموازنة ۱۴۸، تاریخ الطبري ۲ / ۱۹۷ الكامل لابن الأثير ۲ / ۱۵۴، نظم در السمطين ۱۲۰، مجمع الزوائد ۶ / ۱۱۴، ۱۲۲ - ۱۲۳)

۱. وقد روى هذا الخبر جماعة من المحدّثين، وهو من الأخبار المشهورة، ووقفت عليه في بعض

نسخ مغازي محمد بن إسحاق، ورأيت بعضها خالياً عنه. (شرح ابن أبي الحديد ۱۴ / ۲۵۰ - ۲۵۱)

۲. ان ابن أبي نجیح قال: نادى منادٍ يوم أحد: لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي. (السیرة النبویة

لابن هشام ۳ / ۶۱۵، نظم در السمطين ۱۲۱، سبل الهدی والرشاد ۴ / ۲۲۹)

۳. البداية والنهاية ۴ / ۵۴، السیرة النبویة ۳ / ۹۴.

۴. پاورقی السیرة النبویة ۳ / ۹۴: ولا ندری لماذا أسقطها ابن کثیر!

تذکر

ساده‌لوحی است که کسی انتظار داشته باشد فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در صحیحین بدون کم و کاستی و بدون تحریف نقل شده باشد و به مناسبت‌های مختلف در این زمینه سخن گفته شد.^۱

حذف و تحریف در الصواعق المحرقة

حذف فضائل و تحریف آن در برخی از چاپ‌های کتاب الصواعق المحرقة به گونه‌ای بود که برخی اقدام به اعاده طبع آن نمودند تا خیانت در امانت مخالفان را آشکار نمایند!^۲

حذف روایت ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه

[۱۷۲۷ / ۳۰] آلوسی، نویسنده سنی و صاحب تفسیر معروف می‌نویسد: این‌که حضرت امیر علیه السلام در خانه خدا به دنیا آمده در دنیا مشهور است و در کتب فریقین آمده است. چنین شهرت و اتفاقی در مورد هیچ کس دیگری وجود ندارد. چقدر بجا و سزاوار است که امام‌الائم و پیشوای پیشوایان در قبله‌گاه مؤمنان متولد شود! منزله است خدایی که هر چیزی را در جای خود قرار داده و او بهترین حاکمان است.^۳

۱. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۱۷۴۹: «تعصبات مذهبی» و صفحه ۱۸۱۹: «برخورد بخاری و مسلم با روایات فضائل».

۲. به عنوان نمونه: کلمه «علی» از «صراط علی مستقیم» صفحه ۲۰، «ذکر علی عبادت» از صفحه ۷۴، «وكانت لعلی ثمانية عشر منقبة» از صفحه ۷۶ حذف شده. (دراسات في التاريخ ۱۶/۱ - ۱۷)

۳. قال آلوسی صاحب التفسیر الكبير في سرح الخريدة الغيبية في شرح القصيدة العينية لعبد

[۳۱ / ۱۷۲۸] حاکم نیشابوری می‌گوید: روایات متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را در میان کعبه به دنیا آورد.^۱

این مطلب از چاپ‌های متعدد مستدرک حاکم و تلخیص المستدرک ذهبی حذف شده ولی در برخی از نسخه‌های معتبر مستدرک و نسخه ابن‌الملقن (متوفی ۸۰۴) - که اختصار تلخیص مستدرک ذهبی است - وجود دارد که حاکی از وجود آن در تلخیص المستدرک و نیز نسخه مستدرک ذهبی است.^۲

حذف ، اختصار و تغییر و تبدیل عبارات

تحریف قضیه لبلة المبيت به حذف و اختصار

[۳۲ / ۱۷۲۹] ذیل آیه شریفه: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ» [الأنفال (۸) : ۳۰] در شرح

→ الباقي أفندي العمري صفحة ۱۵ عند قول الناظم :

أنت العلي الذي فوق العلي رفعا ببطن مكة عند البيت إذ وضعاً

وكون الأمير كرم الله وجهه ولد في البيت أمر مشهور في الدنيا ، وذكر في كتب الفريقين السنة والشيعه ... ولم يشتهر وضع غيره كرم الله وجهه كما اشتهر وضعه ، بل لم تتفق الكلمة [إلا] عليه ، وما أحرى بإمام الأئمة أن يكون وضعه فيما هو قبلة للمؤمنين ! وسبحان من يضع الأشياء في مواضعها وهو أحكم الحاكمين . (الغدیر ۶ / ۲۲)

۱ . فقد تواترت الأخبار أن فاطمة بنت أسد ولدت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه في جوف الكعبة . (المستدرک ۳ / ۴۸۳ ، طبعة دار المعرفة بیروت ، افست مطبعة دائرة المعارف النظامية بحیدرآباد الدکن سنة ۱۳۴۲)

۲ . مختصر استدراك الذهبی علی مستدرک الحاکم ، تألیف سراج‌الدین عمر بن علی معروف به ابن‌الملقن (متوفی ۸۰۴) ، چاپ دار العاصمة الرياض (الاولی ۱۴۱۱) ، تحقیق سعد بن عبدالله بن عبدالعزيز آل حمید ۱۳۰۹/۳ .

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۰۱

ماجرای شب هجرت، نوشته‌اند: مشرکان مکه شبانه با یکدیگر مشورت کردند که: آیا پیامبر ﷺ را در قید و بند کنند، یا بکشند، یا او را از مکه بیرون کنند. صبح هنگام علی [ع] را دیدند (و متوجه شدند که اصلاً پیامبر ﷺ در منزل نبوده است) و خدا این گونه مکر و حيله آنان را از پیامبر ﷺ دور نمود.^۱

ملاحظه می‌فرمایید که چگونه مطلب با کمال اختصار گزارش شده و سعی شده که فداکاری امیرالمؤمنین ع در لیلۃ المییت کم‌رنگ نشان داده شود.^۲

پیش از نیز اشاره شد^۳ که عبارت ابن عباس که - در روایت ۱۰۹۸ - می‌گوید:

۱. عبد الرزاق، عن مَعْمَرٍ، عن قتادة، وعن عثمان الجزري، عن مقسم - مولى ابن عباس - في قوله تعالى: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾، قال: تشاوروا فيه ليلة، وهو بمكة، فقال بعضهم: إذا أصبح فأتيتوه بالوثاق، وقال بعضهم: بل اقتلوه، وقال بعضهم: بل أخرجوه، فلما أصبحوا رأوا علياً [ع]، فردَّ الله تعالى مكرهم. (تفسير القرآن لعبد الرزاق ۲ / ۲۵۸، تفسير الطبري ۹ / ۳۰۱ و نیز رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۶۸، أسد الغابة ۴ / ۱۹)

ورواه أحمد بسنده عن ابن عباس - في قوله: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ - قال: تشاورت قريش ليلة بمكة فقال بعضهم: إذا أصبح فأتيتوه بالوثاق - يريدون النبي ﷺ - وقال بعضهم: بل اقتلوه، وقال بعضهم: بل أخرجوه؛ فاطلع الله عز وجل نبيه على ذلك، فبات علي [ع] على فراش النبي ﷺ تلك الليلة، وخرج النبي ﷺ حتى لحق بالغار، وبات المشركون يحرسون علياً [ع] يحسبونه النبي ﷺ فلما أصبحوا ثاروا إليه، فلما رأوا علياً [ع] ردَّ الله مكرهم، فقالوا: أين صاحبك هذا؟ قال: لا أدري. (مسند أحمد ۱ / ۳۴۸، ابن حجر و ابن كثير سند آن را معتبر دانسته‌اند. (فتح الباري ۷ / ۱۸۴، البداية والنهاية ۳ / ۲۲۱، السيرة النبوية ۲ / ۲۳۹) و رجوع شود به المعجم الكبير ۱۱ / ۳۲۲، تاريخ بغداد ۱۳ / ۱۹۳)

و عن ابن إسحاق، قال: وأقام رسول الله ﷺ ينتظر أمر الله حتى إذا اجتمعت قريش فمكرت به وأرادوا به ما أرادوا أتاه جبريل ﷺ فأمره أن لا يبيت في مكانه الذي كان يبيت فيه دعا رسول الله ﷺ علي بن أبي طالب [ع] فأمره أن يبيت على فراشه ويتسجى ببرده أخضر ففعل. (دلائل النبوة للبيهقي ۲ / ۴۶۹ - ۴۷۰)

۲. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به شواهد التنزيل ۱ / ۲۷۷ - ۲۸۲،

۳. دفتر چهارم صفحه ۱۶۳۳ نکته پنجم.

وشری علی (ع) [نفسه] بنفسه [بنفسه] علی (ع) با خدا معامله کرد و جانش را در معرض خطر قرار داد، اقتباسی است از آیه شریفه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [البقرة (۲): ۲۰۷] و مربوط است به همین واقعه و الفاظ روایت نیز با الفاظ آیه منطبق است.

فقط در چند منبع انگشت‌شمار از منابع عامه روایتی از سُدّی یا ابوسعید خُدّری در این زمینه نقل شده^۱ و برخی اشاره‌ای کوتاه به آن داشته‌اند^۲، و بسیاری از مورخین و مفسرین آن را نقل نکرده‌اند و شأن نزول آن را که مربوط به لیلة المبيت است کتمان کرده، بلکه برخی آن را مربوط به دیگران دانسته‌اند!!^۳

تحریف تظلم امیرالمؤمنین (ع) و حذف احقیت حضرت

امیرالمؤمنین (ع) در شکوه از غاصبان خلافت مطالبی فرموده که در منابع مختلف اهل تسنن با تحریف این گونه نقل شده است:

[۱۷۳۰ / ۳۳] روی البلاذري، عن عبد الرحمان بن أبي بكرة: أن علياً (ع) أتاهم

۱. رجوع شود به أسد الغابة ۴ / ۲۵، شواهد التنزيل ۱/ ۱۲۳، ۱۲۹، إحياء العلوم للغزالي ۴۹/۱۰،

تذكرة الخواص ۱/ ۲۷۷ - ۲۷۹، الفصول المهمة ۱ / ۲۹۴ - ۲۹۵، جواهرالمطالب ۱/ ۲۱۷ - ۲۱۸،

ينابيع المودة ۱/ ۲۷۴.

۲. قال الرازي: والرواية الثالثة: نزلت في علي بن أبي طالب (ع) بات علي فراش رسول الله (ص) ليلة

ليلة خروجه إلى الغار. (تفسير الرازي ۵ / ۲۲۳ - ۲۲۴ و نیز رجوع شود به: تفسير غرائب القرآن

۱ / ۵۷۷، تفسير القرطبي ۳/ ۲۱)

۳. عده‌ای آن را مربوط به مهاجرین و انصار و برخی خصوص ابوذر، صهيب و... را نام برده‌اند.

رجوع شود به جواهر التاريخ (السيرة النبوية) للشيخ الكوراني ۳ / ۴۳۷ ملحق رقم ۳ آية مبيت

علي (ع) علي فراش النبي (ص).

واكنش ۱۰ / تحريفات لفظی / ۲۳۰۳

عائداً ، فقال : ما لقي أحد من هذه الأمة ما لقيت ، توفي رسول الله ﷺ وأنا أحقّ الناس بهذا الأمر ، فبايع الناس أبا بكر ، فاستخلف عمر فبايعت ورضيت وسلمت ، ثم بايع الناس عثمان فبايعت وسلمت ورضيت ، وهم الآن يميلون بيني وبين معاوية !^١

[۱۷۳۱ / ۳۴] يسر احمد بن حنبل در كتاب السنة آن را اين گونه نقل کرده :

عن عبد الرحمن بن أبي بكرة : أن علياً عليه السلام [عليه السلام] أتاهم عائداً ، ومعه عمار ، فذكر شيئاً ، فقال عمار : يا أمير المؤمنين [...] فقال : اسكت ؛ فوالله لأكوننّ مع الله على من كان ، ثم قال : ما لقي أحد من هذه الأمة ما لقيت ، إن رسول الله ﷺ توفي - فذكر شيئاً - فبايع الناس أبا بكر فبايعت وسلمت ورضيت ، ثم توفي أبو بكر - وذكر كلمة - فاستخلف عمر - وذكر ذلك - فبايعت وسلمت ورضيت ، ثم توفي عمر فجعل الأمر إلى هؤلاء الرهط الستة فبايع الناس عثمان فبايعت وسلمت ورضيت ، ثم هم اليوم يميلون بيني وبين معاوية !^٢

[۱۷۳۲ / ۳۵] وروى عبد الله بن أحمد ، عن عبد الرحمن بن أبي بكرة ، قال : أتاني - وقال مرة أخرى : أتانا - علي عليه السلام [عليه السلام] عائداً ومعه عمار - فذكر كلمة - فقال علي عليه السلام [عليه السلام] : والله لأكوننّ مع الله على ما كان ، ما لقي أحد من هذه الأمة ما لقيت ، توفي رسول الله ﷺ - فذكر كلمة - فبايع الناس أبا بكر فبايعت ورضيت ، ثم توفي أبو بكر - فذكر كلمة - فاستخلف عمر فبايعت ورضيت ، ثم توفي عمر فجعلها شورى ، فبويع عثمان فبايعت ورضيت ، ثم هم الآن يميلون بيني وبين معاوية .^٣

١ . توجه شود که يسر احمد بن حنبل دقت می کند اختلاف : (أتاني) و (أتانا) را ذکر کند ولی مهم ترین مطالب روایت را حذف می کند ، در هر دو روایت

١ . أنساب الأشراف ۱۷۷ / ۲ (تحقيق المحمودي) ۴۰۲ / ۲ (چاپ دار الفكر).

٢ . السنة لعبد الله بن أحمد ۱ / ۵۶۲ شماره ۱۳۱۵ : رجاله ثقات .

٣ . السنة لعبد الله بن أحمد ۱ / ۵۶۴ شماره ۱۳۱۶ : رجاله ثقات .

کتاب السنة جمله: (وأنا أحقّ الناس بهذا الأمر) حذف و بجای آن: (فذكر كلمة) و یا: (فذكر شيئاً) آمده است.^۱

۲. در روایت اول کتاب السنة عبارت: (فذكر شيئاً، فقال عمار) حاکی از مطلبی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدای سخن فرموده و عمار چیزی گفته یا خواسته چیزی بگوید که حضرت او را ساکت کرده و به سخنش ادامه داده است. در روایت بلاذری اثری از آن مطلب نیست و در نقل پسر احمد نیز حذف و با تعبیر: (فذكر شيئاً) فقط به آن اشاره شده است.

۳. ابن ابی الحدید فقط یک جمله از آن را از عبدالرحمان بن ابی بکره نقل و گریه آن حضرت را نیز افزوده: «ما لقي أحد من الناس ما لقيت..» ثم بکی علیه السلام.^۲

نگارنده گوید: این شکوه و گلایه همراه با ذکر احقیّت آن حضرت به خلافت در روایات دیگر اهل تسنن نیز آمده، روی الطبري في التاريخ عنه علیه السلام:
إن النبي صلی الله علیه و آله قبض وما أرى أحداً أحقّ بهذا الأمر مني، فبايع الناس أبا بكر فبايعت كما بايعوا، ثم إن أبا بكر... هلك وما أرى أحداً أحقّ بهذا الأمر مني فبايع الناس عمر ابن الخطاب فبايعت كما بايعوا، ثم إن عمر... هلك وما أرى أحداً أحقّ بهذا الأمر مني فجعلني سهماً من ستة أسهم فبايع الناس عثمان فبايعت كما بايعوا، ثم سار الناس إلى عثمان... فقتلوه، ثم أتوني فبايعوني طائعين غير مكرهين، فأنا مقاتل من خالفتي بمن اتبعني حتى يحكم الله بيني وبينهم وهو خير الحاكمين.^۳

۱. در میزان الاعتدال ۳ / ۴۱۰ و لسان المیزان ۴ / ۴۸۵: از عبدالرحمان بن ابی بکره از پدرش عبارت: «ولي أبو بكر و كنت أحقّ الناس بالخلافة» نیز نقل شده است.

۲. شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۱۰۳.

۳. تاریخ الطبري ۳ / ۴۷۶، تجارب الأمم ۱ / ۴۷۳، الكامل لابن الأثير ۳ / ۲۲۳. و نیز رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۶۷۱ روایت شماره ۲۱۶۹ و با توجه به پاورقی آن، عبارت «إذا أسمع وأطيع» در آنجا نیز از موارد تحریف لفظی بشمار می رود.

تحریف حدیث بریده به حذف و تغییر الفاظ

روایت معروف بریده را بسیاری از محدثین نقل کرده‌اند .

با مراجعه به مصادر روشن می‌شود که هر کس مطابق میل خودش هرچه را خواسته نقل و هرچه را خواسته حذف ، بلکه در عبارات نیز دخل و تصرف نموده است.^۱

خلاصه مطلب آن‌که گذر بریده به مجلسی افتاد که عده‌ای مشغول جسارت کردن به امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. او اندکی مکث و برای آنان قضیه‌ای را بازگو کرد.^۲ او گفت : من از علی کینه‌ای (شدید) به دل داشتم که هیچ کس از او این‌گونه متنفر نبود، و شخصی از قریش را دوست داشتم - اشاره به خالد بن ولید - فقط برای دشمنی اش با علی . او به فرماندهی لشکری انتخاب شد و من هم فقط به جهت کینه‌ای که از علی به دل داشتم با او همراه شدم .

در آن سفر غنائمی نصیب مسلمانان گشت که در بین آنان کنیزان و غلامانی وجود داشت . فرمانده - یعنی خالد - به پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌ای نوشت که کسی را برای تقسیم غنائم و تعیین خمس آن بفرستد . حضرت برای این کار امیرالمؤمنین علیه السلام را تعیین فرمود . علی علیه السلام غنائم را تقسیم و خمس آن را مشخص نمود .

۱ . رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۲۳۶ عنوان : «شواهد قوی و معتبر با مضمونی مشترک» . در آنجا روایت بریده به چهار کیفیت با اسناد معتبر و متعدد گذشت . این روایت با اختلاف فراوان در منابع دیگر اهل تسنن نیز آمده به گونه‌ای که در متن ملاحظه خواهید فرمود . ابن حجر عسقلانی و دیگران آن را معتبر دانسته‌اند . قال ابن حجر - بعد نقل بعض اسناده - : وهذه طرق يقوّي بعضها بعضاً . (فتح الباري ۸ / ۵۳ و نیز مراجعه شود به فضائل الصحابة للدكتور خليل ابراهيم ملا خاطر العزامي ۳۹۳ - ۳۹۴)

۲ . مرّ علی مجلس وهم يتناولون من علي علیه السلام . (مسند أحمد ۵ / ۳۵۸)

در بین اسیران کنیزی ممتاز بود،^۱ او آن کنیز را به خودش اختصاص داد.^۲ این مطلب برای ما گران آمد، از علی علیه السلام سبب آن را پرسیدیم، او پاسخ داد: هنگامی که غنائم را تقسیم کردم (به قید قرعه) این کنیز در سهم خمس و سپس نصیب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان علی شد لذا آن را به خود اختصاص دادم. خالد این مطلب را در نامه‌ای به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش کرد. من از او خواستم که مرا برای تصدیق و تأیید آن بفرستد و او پذیرفت.^۳

و بنابر نقلی: خالد به من گفت: این فرصت مناسبی برای تو است؛ زیرا می‌دانست که من از علی کینه به دل دارم.^۴ من به مدینه رفتم. خدمت حضرت

۱. أبغضت علياً بغضاً لم يبغضه أحد قط، وأحبت رجلاً من قریش لم أحبّه إلاّ علي بغضه علياً. فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته ما أصحابه إلاّ علي بغضه علياً. فأصننا سبباً، فكتب إلى رسول الله صلی الله علیه و آله: ابعث إلينا من يخمسه. فبعث إلينا علياً، وفي السبي وصيفة هي أفضل من السبي، فخمس وقسم ... (مسند أحمد ۵ / ۳۵۰ - ۳۵۱ و مراجعه شود به خصائص أمير المؤمنين علیه السلام للنسائي ۱۰۲ - ۱۰۳، تاريخ مدينة دمشق ۱۹۶/۴۲)

در روایت دیگر آمده: بعث رسول الله صلی الله علیه و آله بعثين إلى اليمن علي أحدهما علي بن أبي طالب علیه السلام و علي الآخر خالد بن الوليد ... یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله دو لشکر به سوی یمن گسیل داشت، یکی به فرماندهی امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگری به فرماندهی خالد، و فرمود: هرگاه دو لشکر با هم بودند امارت و فرماندهی با امیرالمؤمنین علیه السلام است. (مسند أحمد ۵ / ۳۵۶ متن کامل آن در دفتر نخست، صفحه ۲۷۰، روایت شماره ۱۴۸ گذشت، و نیز رجوع شود به الخصائص للنسائي ۹۸ - ۹۹)

۲. فأخذ علي علیه السلام جارية من الخمس لنفسه. (مسند أحمد ۵ / ۳۵۸)

فاصطفى علي علیه السلام جارية لنفسه من السبي. (السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۳۳، الخصائص ۹۸ - ۹۹)

۳. فقلنا: يا أبا الحسن ما هذا؟ قال: ألم تروا إلى الوصيفة التي كانت في السبي فإني قسّمت وخمست فصارت في الخمس، ثم صارت في أهل بيت النبي صلی الله علیه و آله ثم صارت في آل علي ... فكتب الرجل إلى نبي الله صلی الله علیه و آله، فقلت: ابعثني، فبعثني مصدّقاً. (مسند أحمد ۵ / ۳۵۰ - ۳۵۱)

۴. فقال خالد: هذه فرصتك [فرصتك ظ]، وقد عرف خالد الذي في نفسي علي عليّ.

(المستدرک ۲ / ۱۲۹)

رسیدم و مشغول خواندن نامه شده و آن را تأیید کرده و می‌گفتم: درست است، راست می‌گوید.^۱ من سر به زیر انداخته - و در حالی که سرم را تکان می‌دادم^۲ - گرم صحبت بودم ، یک دفعه سرم را بلند کردم دیدم رنگ چهره مبارک پیامبر ﷺ دگرگون و متغیر شده^۳ و خشم و غضب در آن نمایان است ،^۴ رگ‌های گردن حضرت از شدت خشم قرمز (و پر از خون) شده بود ،^۵ تا حال چنین خشمی از آن حضرت ندیده بودم جز روز قریظه و النضیر!!^۶ (اضطراب سراسر وجودم را فرا گرفته بود) ، دوست داشتم پیش از این واقعه زمین دهان باز کرده و مرا در خود فرو برده بود!^۷

عرض کردم: پناه می‌برم به خدا از غضب خدا و پیامبر!^۸ حضرت دست مرا گرفته و نامه را از دستم گرفت و سپس [مطالبی فرمود که در منابع عامه به صورت پراکنده بخش‌هایی از آن نقل شده است] فرمود:

-
- وفي رواية أخرى : وكتب بذلك خالد بن الوليد إلى النبي ﷺ ، وأمرني أن أنال منه . (خصائص أمير المؤمنين ﷺ للنسائي ۹۸ - ۹۹)
۱. فجعلت أقرأ الكتاب وأقول : صدق ... (مسند أحمد ۵ / ۳۵۰ - ۳۵۱)
 ۲. فطأطأت رأسي . (تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۹۱)
 ۳. قال : وكنت رجلاً مكباباً ، فرفعت رأسي فإذا وجه رسول الله ﷺ قد تغير . (مسند أحمد ۵ / ۳۵۸)
 ۴. فرأيت الغضب في وجه رسول الله ﷺ . (مسند أحمد ۵ / ۳۵۶)
 ۵. فرفعت رأسي ، وأوداج رسول الله ﷺ قد احمرت . (المستدرک ۲ / ۱۲۹ - ۱۳۰)
 ۶. فرأيت رسول الله ﷺ قد غضب لم أره غضب مثله قط إلا يوم قريظة والنضير . (تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۹۱ ، المعجم الأوسط للطبراني ۵ / ۱۱۷)
 ۷. ولوددت أن الأرض ساخت بي قبل هذا ! (كنز العمال ۱۳ / ۱۴۴ - ۱۴۵)
 ۸. فلما رأيت ذلك قلت : أعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله . (تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۹۵ ، كنز العمال ۱۳ / ۱۴۴ - ۱۴۵)

- [۱۷۳۳ / ۳۶] «أنافقت بعدي يا بريدة»، ای بریده، آیا پس از (جدا شدن از) من منافق شده‌ای؟!^۱
- [۱۷۳۴ / ۳۷] «آیا از علی کینه به دل داری؟! گفتم: آری، فرمود: «از او کینه به دل نداشته باش، و اگر او را دوست داری بیشتر دوست مدار. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست نصیب خاندان علی - و بنابر نقلی بهره‌ علی - در این خمس بیش از یک کنیز است».^۲
- [۱۷۳۵ / ۳۸] سه مرتبه فرمود: ای بریده، آنچه علی از حقوقش رها می‌کند بیش از آن است که می‌پذیرد و می‌گیرد.^۳
- [۱۷۳۶ / ۳۹] علی پس از من سرپرست شماست، علی را دوست مدار که او کاری را انجام می‌دهد که (از جانب خدا و من) به آن مأمور شده باشد.^۴
- [۱۷۳۷ / ۴۰] از علی بدگویی مکن؛ زیرا علی از من است و من از او، او پس از من سرپرست شماست.^۵

۱. راوی می‌گوید: هنگامی که داستان را با ابو حرب - یکی از محدثین - در میان گذاشتم، او به من گفت: عبدالله پسر بریده یک جمله از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را از تو پنهان داشت، حضرت به او فرمود: «أنافقت بعدي يا بريدة». (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۹۱)

۲. فأمسك يدي والكتاب، وقال: «أبغض علياً» قال: قلت: نعم، قال: «فلا تبغضه وإن كنت تحبّه فازدد له حباً، فوالذي نفس محمد بيده لنصيب آل علي في الخمس أفضل من وصيفة». (مسند أحمد ۵ / ۳۵۰ - ۳۵۱)

و في رواية: فإن له في الخمس أكثر من ذلك. (مسند أحمد ۵ / ۳۵۹)

۳. أي بريدة! لما يدع عليّ من حقه أكثر مما يأتيه... ثلاث مرّات. (كنز العمال ۱۳ / ۱۴۴ - ۱۴۵ به نقل از ابن النجار)

۴. يا بريدة، إن علياً وليكم بعدي، فأحب علياً؛ فإنه [فإنما] يفعل ما يؤمر [به]. (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۹۱. و رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۳۷، روایت ۱۲۷)

۵. السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۳۳، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۸۹ - ۱۹۰.

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۰۹

[۱۷۳۸ / ۴۱] و بنا بر نقلی این جمله را تکرار فرمود: علی از من است و من از او ، او پس از من سرپرست شماست.^۱

[۱۷۳۹ / ۴۲] و بنا بر نقل دیگری تأکید فرمود: ای بریده، از علی کینه به دل نداشته باش؛ زیرا علی از من است و من از او ، او پس از من سرپرست شماست.^۲

[۱۷۴۰ / ۴۳] «ای بریده ، آیا من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم؟»
بریده عرض کرد: آری ، حضرت فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست».^۳

[۱۷۴۱ / ۴۴] هر کس من ولی و سرپرست او هستم علی نیز ولی و سرپرست اوست.^۴

۱. لا تقع في علي؛ فإنه مني وأنا منه ، وهو وليكم بعدي ، وإنه مني وأنا منه ، وهو وليكم بعدي .

(مسند أحمد ۵ / ۳۵۶ ، و رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۲۷۰ - ۲۷۱ ، روایت ۱۴۸)

۲. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي ۹۸ - ۹۹ .

۳. «يا بريدة ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم»؟ قلت: بلى يا رسول الله ، قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه» . (مسند أحمد ۵ / ۳۴۷)

قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه . (المستدرک ۳ / ۱۱۰)

وصى الله بن محمد عباس در تعليقه بر فضائل الصحابة نیز حکم به صحت آن نموده است .

و رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۲۶۰ ، روایت ۱۳۳ .

۴. من كنت وليه فعلي وليه . (مسند أحمد ۵ / ۳۶۱ ، المستدرک ۲ / ۱۲۹ - ۱۳۰ قال الحاكم: هذا

حديث صحيح على شرط الشيخين ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۸۵۷/۲ - ۸۵۸ شماره

۱۱۷۷ ، (الطبعة الثالثة ، دار ابن الجوزي ، الرياض) وصى الله بن محمد عباس نیز در تعليقه اش

حکم به صحت آن کرده است .

و رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۲۷۰ - ۲۷۲ ، ۲۷۶ - ۲۷۷ ، ۲۸۶ ، ۳۰۳ - ۳۰۴ ، روایات

شماره ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۴ - ۱۵۵ ، ۱۶۸ ، ۱۹۰ .

[۴۵ / ۱۷۴۲] و بنابر روایتی جمع بین دو عبارت نموده و فرمود: علی بن
أبي طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة، وهو وليكم بعدي^۱.

[۴۶ / ۱۷۴۳] بریده می‌گوید: پس از شنیدن این سخنان از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ
کس نزد من محبوب‌تر از علی علیه السلام نبود.

عبدالله پسر بریده می‌گفت: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، من
این حدیث را خودم بدون هیچ واسطه از پدرم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنم.^۲

* و در روایت شماره ۶۷۵ گذشت که بنابر نقل طبرانی، بریده گفته: وقتی من
وارد مدینه شده و به مسجد رسیدم هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه تشریف داشت و
عده‌ای در خانه حضرت ایستاده بودند. آنها از من پرسیدند: چه خبر؟ گفتم:
خبر خوب، خدا فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان کرد. گفتند: چرا تو (از
لشکر جدا شده و زودتر) آمده‌ای؟! گفتم: آمده‌ام تا به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع دهم که

→ این حدیث با کمی تغییر در مصادر دیگر نیز نقل شده است، رجوع شود به السنن الكبرى للنسائي
۴۵/۵، ۱۳۰، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي ۹۳-۹۴، تاريخ مدينة دمشق ۱۸۸/۴۲، ۱۹۲،
۱۹۳، ۱۹۴، كنز العمال ۶۰۲/۱۱ و ۱۳۵/۱۳ (به نقل از ابن جرير طبري).

۱. تاريخ مدينة دمشق ۱۸۹/۴۲.

۲. فما كان من الناس أحد بعد قول رسول الله صلی الله علیه و آله أحب إلي من علي عليه السلام.

قال عبد الله: فوالذي لا إله غيره ما بيني وبين النبي صلی الله علیه و آله في هذا الحديث غير أبي بريدة.
(مسند أحمد ۵ / ۳۵۰ - ۳۵۱، السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۳۶، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام
للسائي ۱۰۲، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۹۶، ذخائر العقبى ۶۸ / الرياض النضرة ۳ / ۱۲۹،
البدایة والنهایة ۵ / ۱۲۱ و ۷ / ۳۸۰، السيرة النبوية لابن كثير ۴ / ۲۰۲، جواهر المطالب ۱ / ۸۷،
سبل الهدى والرشاد ۶ / ۲۳۶)

قال الهيثمي: في الصحيح بعضه، رواه أحمد، ورجاله رجال الصحيح، غير عبد الجليل بن عطية،
وهو ثقة، وقد صرح بالسماع، وفيه لين. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۷)

حمزة أحمد زين نیز در تعلیقه‌اش بر مسند أحمد ۱۶ / ۴۸۳ شماره ۲۲۸۶۳ (طبعة دار الحديث،
القاهرة) گفته: إسناده صحيح.

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۱۱

علی کنیزی از خمس را به خود اختصاص داده. آنها گفتند: (آری) بگو تا او را از چشم پیامبر ﷺ بیندازی! حضرت سخنان مرا شنیده، خشمگین بیرون آمد و فرمود:

ما بال أقوام ينتقصون علياً؟!

من ينتقص علياً فقد انتقصني

ومن فارق علياً فقد فارقني . إن علياً مني وأنا منه .

خُلِقَ مِنْ طِينَتِي ، وَخُلِقْتُ مِنْ طِينَةِ إِبْرَاهِيمَ ، وَأَنَا أَفْضَلُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ ، ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران (۳) : ۳۴] .

چرا عده‌ای از علی عیججویی می‌کنند؟! هر کس از علی عیججویی کند از من عیججویی نموده، و هر کس از علی جدا شود از من جدا شده. علی از من است و من از او هستم. او از گل و طینت من آفریده شده و من از طینت حضرت ابراهیم ﷺ، گرچه من از حضرت ابراهیم افضل و برترم

سپس فرمود: «ای بریده، مگر نمی‌دانی که حق علی (از خمس غنائم) بیش از آن جاریه است؟! او پس از من ولی و سرپرست شما است».

بریده می‌گوید: به حضرت عرض کردم: شما را به حق صحبت و همراهی که با شما داشته‌ام سوگند می‌دهم که دستت را باز کنی تا از نو با شما بر اسلام بیعت نمایم (و اشتباه خود را با تجدید بیعت جبران نمایم) و از آن حضرت

۱. در روایات شیعه قائل این سخن تعیین شده، او خیال کرده که پیامبر ﷺ به جهت دخترش بر علی ﷺ که کنیزی را به خود اختصاص داده خشمگین می‌گردد!
فقال له عمر: امض لما جئت له؛ فإنه سيغضب لابنته مما صنع علي! (الإرشاد ۱ / ۱۶۱، كشف اليقين للعلامة الحلي ۱۵۰، بحار الأنوار ۲۱ / ۳۵۸)

جدا نشدم مگر پس از تجدید عهد و بیعت بر اسلام.^۱

چنانکه ملاحظه فرمودید، در روایات گذشته متن فرمایش پیامبر (ص) در دفاع از امیرالمؤمنین (ع) و تأیید آن حضرت به گونه‌های مختلف نقل شده، و صدر روایت که مشتمل بود بر:

* دشمنی شدید بریده با امیرالمؤمنین (ع)

* دشمنی خالد بن ولید با آن حضرت

* تعیین و فرستادن امیرالمؤمنین (ع) برای تقسیم غنائم و تعیین خمس

* بدگویی بریده از امیرالمؤمنین (ع)

* شدت خشم و غضب پیامبر (ص)

* پشیمانی و توبه بریده از دشمنی با امیرالمؤمنین (ع)

* تجدید عهد و بیعت بریده پس از فرمایش پیامبر (ص) و ...

در بسیاری از مصادر نیامده است.

در منابع فراوان داستان خلاصه شده در آنکه بریده می‌گوید: در سفر یمن با علی (ع) همراه بودم، از او بد اخلاقی و خشونت دیدم ... و از بیان تفصیل ماجرا خودداری نموده‌اند.^۲

۱. در دفتر سوم، صفحه ۹۵۹ - ۹۶۰ به نقل از المعجم الأوسط ۶ / ۱۶۲ - ۱۶۳ گذشت.

۲. با عبارتی مانند: فرأیت منه جفوة، به عنوان نمونه رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبة ۵۰۶/۷، الأحاد والمثاني ۳۲۵/۴، مسند أحمد ۳۴۷/۵، تاریخ مدینة دمشق ۱۸۷/۴۲، المستدرک ۱۱۰/۳، فضائل الصحابة للنسائي ۱۴، السنن الكبرى للنسائي ۴۵/۵، ۱۳۰ - ۱۳۱، خصائص أمير المؤمنين (ع) ۹۴ - ۹۵، البداية والنهاية ۳۷۹ / ۷، الدر المنثور ۱۸۲/۵، کنز العمال ۱۳۴/۱۳.

احمد بن حنبل روایت بریده را به اختصار به کیفیت ذیل نقل کرده است :
[۱۷۴۴ / ۴۷] حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي، حدّثنا روح، حدّثنا علي بن سويد
ابن محجوف، عن عبد الله بن بريدة، عن أبيه، قال : بعث رسول الله ﷺ علياً [۱۷۴۴]
إلى خالد بن الوليد ليقسم الخمس - وقال روح مرّة : ليقبض الخمس - قال : فأصبح
علي [۱۷۴۴] ورأسه يقطر، قال : فقال خالد لبريدة : ألا ترى إلى ما يصنع هذا؟! - لما
صنع علي [۱۷۴۴] - قال : وكنت أبغض علياً، قال : فقال : «يا بريدة أتبغض علياً»؟! قال :
قلت : نعم، قال : «فلا تبغضه» .

قال روح مرّة : «فأحبّه؛ فإن له في الخمس أكثر من ذلك»^۱.

بخاری روایت را به همین سند از محمد بن بشار چنین نقل کرده است :
[۱۷۴۵ / ۴۸] حدّثني محمد بن بشار، حدّثنا روح بن عباد، حدّثنا علي بن
سويد، عن عبد الله بن بريدة، عن أبيه، قال : بعث النبي ﷺ علياً [۱۷۴۵] إلى خالد
ليقبض الخمس، وكنت أبغض علياً، وقد اغتسل، فقلت لخالد : ألا ترى إلى هذا؟ فلمّا
قدمنا على النبي ﷺ ذكرت ذلك له، فقال : «يا بريدة أتبغض علياً»؟! قلت : نعم، قال :
«لا تبغضه؛ فإن له في الخمس أكثر من ذلك»^۲.

۱. مسند أحمد ۵ / ۳۵۹.

ورواه ابن حزم فقال : نا يوسف بن عبد الله النمري، نا عبد الوارث ابن سفيان بن جبرون، نا قاسم
ابن أصبغ، نا أحمد بن زهير ابن حرب، نا أبي، نا روح بن عباد، نا علي بن سويد بن منجوف، نا
عبد الله بن بريدة الأسلمي، عن أبيه ... ثم قال : وهذا إسناد في غاية الصحة . (المحلّى ۷ / ۳۲۸)
حمزة أحمد زين نیز در تعلیقه اش بر مسند أحمد ۱۶ / ۵۰۶ شماره ۲۲۹۳۲ (طبعة دار الحديث،
القاهرة) گفته : إسناده صحيح .

و رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین ﷺ لأحمد بن حنبل ۳۲۹ شماره ۳۰۲، فضائل الصحابة
لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۵۸ - ۸۵۹ شماره ۱۱۷۹، (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض)
وصى الله بن محمد عباس نیز در تعلیقه اش بر فضائل الصحابة حکم به صحت آن کرده است .

۲. صحيح البخاري ۵ / ۱۱۰.

ملاحظه فرمودید که در نقل بخاری گذشته از اختصار، روایت ناقص آمده و فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به محبت علی علیه السلام که: «فأحبّه» از آن حذف شده است. و عامه اعتراف کرده‌اند که در این‌گونه موارد بخاری روایت را ناقص می‌آورد!^۱

احمد بن حنبل حدیث دیگری نقل کرده که حضرت در ادامه جمع بین دو عبارت نموده - یعنی نهی از بغض و کینه و فرمان به محبت علی علیه السلام و فرمود:

[۱۷۴۶ / ۴۹] ... فلا تبغضه ، وان كنت تحبّه فازدد له حبّاً ، فوالذي نفس

محمدّ بيده لنصيب آل عليّ في الخمس أفضل من وصيفة .^۲

و در سه روایت اخیر عبارت: «من كنت وليّه فعلى وليّه»، «وهو وليكم بعدى» و تعابیر مشابه آن حذف شده، چنان‌که در روایت بزار نیز همین اتفاق افتاده!^۳

[۱۷۴۷ / ۵۰] و بنا بر نقل ابن عساکر، پیامبر صلی الله علیه و آله کینه علی علیه السلام را نفاق دانسته و

فرموده: «ای بریده، آیا پس از آن‌که از من جدا شدی منافق شده‌ای؟!»^۴

۱. رجوع شود به القول الصراح في البخاري وصحيحه الجامع لشيخ الشريعة الإصبهاني ۹۴ به نقل از حافظ ابن دحیه کلبی اندلسی معروف به ذو النسبین (متوفی ۶۳۳).

۲. مسند أحمد ۵ / ۳۵۱، مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۷، قال الهيثمي: ورجاله رجال الصحيح غير عبد الجليل بن عطية، وهو ثقة. و رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۳۳۰-۳۳۱ شماره ۳۰۳، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۵۹ شماره ۱۱۸۰، (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض) وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه‌اش گفته: حسن، صحیح غیره. و صالح أحمد الشامی نیز در جامع الأصول التسعة ۳۰۲/۱۳ شماره ۱۵۹۴۹ گفته: صحیح و اسناده حسن. ۳. كشف الأستار ۳ / ۲۰۰.

۴. عن عبد الله بن عطاء، عن عبد الله بن بريدة، عن أبيه، قال: بعث رسول الله صلی الله علیه و آله علي بن أبي طالب علیه السلام [] وخالد بن الوليد كل واحد منهما وحده وجمعهما، فقال: «إذا اجتمعتما فعليكم علي علیه السلام» قال: فأخذنا يميناً أو يساراً، قال: فأخذ علي علیه السلام [] فأبعد فأصاب سيباً، فأخذ جارية من

و پسر بریده - شاید برای حفظ آبروی پدرش! - این جمله را نقل نکرده است!

تکمیل و تأیید حدیث بریده به روایات دیگران

پیش از این با اسناد متعدد و معتبر گذشت که عمران بن حصین می‌گوید: پیامبر ﷺ لشکری را به فرماندهی علی بن ابی طالب ﷺ ترتیب داد. علی ﷺ در آن سفر کاری کرد که برخی از اصحاب از آن ناراحت شدند؛ لذا چهار نفر هم‌پیمان شدند که قضیه را به پیامبر ﷺ گزارش دهند. هنگام بازگشت از سفر خدمت حضرت رسیده و شروع به صحبت کردند، هر کدام که مطلب را نقل می‌کرد آن حضرت صورتش را از او برمی‌گرداند. هنگامی که چهارمین از آنها حرفش تمام شد، پیامبر ﷺ با چهره‌ای متغیر (و با عصبانیت) فرمود:

علی را رها کنید، (یعنی دست از بدگویی او بردارید! این جمله را دو یا سه مرتبه تکرار و پس از آن فرمود:) علی از من است و من از او

→ الخمس، قال بریده: وکنت من أشد الناس بغضاً لعلی، وقد علم ذلك خالد بن الولید، فأتی رجل خالداً فأخبره أنه أخذ جارية من الخمس، فقال: ما هذا؟! ثم جاء آخر، ثم أتى آخر، ثم تابعت الأخبار علی ذلك فدعانی خالد، فقال: یا بریده، قد عرفت الذي صنع، فانطلق بكتابي هذا إلى رسول الله ﷺ فأخبره، وكتب إليه، فانطلقت بكتابه حتى دخلت علی رسول الله ﷺ، فأخذ الكتاب فأمسكه بشماله... وکنت رجلاً إذا تكلمت طأطأت رأسي حتى أفرغ من حاجتي، فطأطأت رأسي أو تكلمت، فوقع في علي حتى فرغت ثم رفعت رأسي، فرأيت رسول الله ﷺ قد غضب، لم أره غضب مثله قط إلا يوم قريظة والنضير، فنظر إلي فقال: «یا بریده إن علیاً وليکم بعدي، فأحبب علیاً؛ فإنه يفعل ما يؤمر»، قال: فقممت وما أحد من الناس أحب إلي منه.

وقال عبدالله بن عطاء: حدثت بذلك أبا حرب بن سويد بن غفلة، فقال: كنتم عبدالله بن بریده بعض الحديث، ان رسول الله ﷺ قال له: «أنافقت بعدي یا بریده»؟! (تاریخ مدینه دمشق ۱۹۱/۴۲) - وفي كتاب سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي ﷺ برواية أهل السنة ۶۲ - ۶۳: مرتبة الحديث حسن لذاته، صحيح لغيره، رجاله موثقون.

هستم، او پس از من سرپرست هر انسان با ایمان است .
 و بنابر روایات دیگر فرمود : آنها را با علی چکار؟! علی از من است
 و من از اویم، او پس از من سرپرست هر انسان با ایمان است .
 و یا : از علی چه می خواهید؟! (بنابر نقلی این جمله را سه مرتبه
 تکرار و سپس فرمود :) علی از من است و من از علی ، او پس از من
 ولی و سرپرست هر انسان با ایمان است ^۱.

روایات صحیح و معتبر گذشته همه تأیید روایات بریده است که در آن
 ولایت و سرپرستی امیرمؤمنان علیه السلام به صراحت آمده ،^۲ ولی دیگران از نقل آن
 امتناع ورزیده اند، مثلاً روایت شماره ۳۱۲۷ در نقل طبرانی با همان سند آمده
 ولی عبارت: «إِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» از آن حذف شده است!^۴

شاید یکی از آن چهار نفر که با یکدیگر هم پیمان شدند تا قضیه را به
 پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش دهند بریده اسلمی باشد که روایاتش گذشت، و دو نفر دیگر
 یکی عمرو بن شاس اسلمی است و دیگری براء بن عازب و در روایات این دو
 نیز سخنی از ولایت مولا نیست، روایت عمرو بن شاس پیش از این گذشت^۵

۱ . رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۳۱ - ۲۳۲، روایت شماره ۱۲۶ به نقل از مسند أحمد
 ۴۳۷/۴ - ۴۳۸، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۲۰۸ - ۲۱۰ شماره ۱۵۷، فضائل
 الصحابة لابن حنبل ۲ / ۷۴۹ شماره ۱۰۳۵ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض)، تاریخ مدینة دمشق
 ۴۲ / ۱۹۷ - ۱۹۸، الرياض النضرة ۳ / ۱۲۹، البداية والنهاية ۷ / ۳۸۱.
 ۲ . مانند روایات شماره های ۱۷۳۶ - ۱۷۴۲ و روایت ۶۷۵ که صفحه ۲۳۰۸ - ۲۳۱۱ گذشت .
 ۳ . رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۳۷ .
 ۴ . المعجم الأوسط للطبرانی ۱۱۷/۵ .
 ۵ . رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه: ۱۳۶۱، ۱۳۶۸، روایات شماره ۸۵۳، ۸۵۸.

روایت براء بن عازب را نیز ملاحظه فرمایید:

[۱۷۴۸ / ۵۱] ترمذی و دیگران از براء بن عازب روایتی معتبر شبیه روایت بریده نقل کرده‌اند که: پیامبر ﷺ دو لشکر فرستاد، یکی به فرماندهی علی ﷺ و دیگری به فرماندهی خالد و فرمود: هنگام جنگ، فرماندهی هر دو لشکر با علی ﷺ است. پس از فتح، علی ﷺ کنیزی به خویش اختصاص داد و خالد در سعایت از علی ﷺ نامه‌ای به پیامبر ﷺ نوشت و از من - یعنی براء بن عازب - خواست که آن را به دست حضرت برسانم. هنگامی که خدمت حضرت رسیدم و نامه را تقدیم کردم، رنگ چهره مبارک تغییر نمود و به من فرمود: «ما تقول في رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله»، چه می‌گویی درباره کسی که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند؟! عرض کردم: پناه می‌برم به خدا از غضب خدا و پیامبر! من فرستاده هستم (یعنی مأمورم و معذور) پس از آن پیامبر ﷺ سکوت اختیار فرمود.^۱

نگارنده گوید: قطعاً جمله پایانی روایت - که راوی گفته: پس از آن پیامبر ﷺ سکوت اختیار فرمود - درست نیست و براء بن عازب یا راویان دیگر نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند حقیقتی را که بریده و عمران ابن حصین نقل کرده‌اند، بیان نمایند.

۱. مراجعه شود به المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۵۰۴، سنن الترمذی ۳ / ۱۲۳ - ۱۲۴، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۹۶ - ۱۹۷، تاریخ الإسلام ۳ / ۶۲۹ (قال الذهبي: أخرجه الترمذی، وقال: حديث حسن)، كنز العمال ۱۳ / ۱۳۴.

در کتاب الصحيح المسند من فضائل الصحابة لمصطفى بن العدوی ۱۰۸ آن را از ترمذی نقل و به لحاظ شواهدش حکم به صحت آن نموده است.

بخاری اشاره‌ای به این سفر کرده ولی مطالب گذشته را نقل نکرده: عن البراء: بعثنا رسول الله ﷺ مع خالد بن الوليد إلى اليمن، ثم بعث علياً [ﷺ] بعد ذلك مكانه ... (صحيح البخاري ۵ / ۱۱۰)

تحریف به حذف و تغییر الفاظ به جهت حفظ وجهه معاویه صحابی!

حفظ وجهه صحابه نزد مخالفین از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. آنها برای رسیدن به این هدف دست به هر کاری می‌زنند. آنچه بر سر روایات فضائل و مناقب امیرمؤمنان (ع) آمده - به گونه‌های متفاوت، مانند: حذف، تقطیع، انکار، تحریف‌های لفظی و معنوی - ناشی از انگیزه‌های متعددی است که آبروداری برای صحابه از اساسی‌ترین آن انگیزه‌ها بشمار می‌رود.

نمونه‌هایی از امانت‌داری حافظان سنت نبوی را ملاحظه فرمایید:

گذشت که روایت ویژگی‌های امیرمؤمنان (ع) از زبان سعد بن ابی وقاص در منابع متعدد از جمله صحیح مسلم این‌گونه نقل شده که: **أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً^۱، و شارحان در شرح آن تصریح کرده‌اند: مراد آن است که معاویه به سعد دستور داد که علی (ع) را ناسزا گوید ولی سعد امتناع نمود^۲.** این مطلب به وضوح در روایات شماره ۱۷۵۷ - ۱۷۵۸ دیده می‌شود.

[۵۲ / ۱۷۴۹] همین روایت از همین راوی - یعنی عامر پسر سعد - در برخی از مصادر نقل شده و بخش اول آن - یعنی گفتگوی سعد با معاویه - به صورت کامل حذف شده و روایت با بیان ویژگی‌های امیرمؤمنان (ع) شروع شده است.^۳ [۵۳ / ۱۷۵۰] در برخی از منابع جمله فوق - یعنی: **أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً - از آن حذف شده و بقیه روایت آمده است!^۴**

۱. رجوع شود به دفتر چهارم ۱۳۷۲، ۱۶۰۵ به نقل از صحیح مسلم ۱۲۰/۷ - ۱۲۱ و ...
 ۲. قال الارمي الشافعي: أي أمره بسب علي (ع) فأبى سعد أن يسب. (الكوكب الوهاج ۲۳/۴۴۴)
 ابن تیمیه نیز تصریح کرده که معاویه فرمان به سب علی (ع) داد. (منهاج السنة ۵/۴۲)
 ۳. مسند أحمد ۱/۱۸۵ و رجوع شود به السنن الكبرى للنسائي ۵/۱۴۴ - ۱۴۵.
 ۴. ففي المستدرک ۳/۱۰۸: قال معاوية لسعد بن أبي وقاص: ما يمنعك أن تسب ابن أبي طالب؟!<

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۱۹

[۵۴ / ۱۷۵۱] گاهی اسم معاویه به: «رجل» تبدیل و از لفظ نکره استفاده شده و از امیر مؤمنان علیه السلام نیز با تعبیر: «أبا فلان» یاد شده تا معلوم نشود چه کسی فرمان ناسزا گفتن به امیر المؤمنین علیه السلام را صادر کرده است.^۱

[۵۵ / ۱۷۵۲] در برخی از منابع عبارت: «بعض الأمراء» بکار رفته است، یعنی یکی از امیران چنین دستوری صادر کرد.^۲

→ قال: فقال: لا أسب ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ...
وفي السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۲۲: قال معاوية لسعد بن أبي وقاص: ما منعك أن تسبّ علي بن أبي طالب؟! قال: لا أسبّه ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ ...

۱. ففي مسند سعد بن أبي وقاص للدورقي البغدادي (المتوفى ۲۴۶) صفحة ۵۱: عن عامر بن سعد بن أبي وقاص، عن أبيه، قال: دخل سعد على رجل فقال: ما يمنعك أن تسبّ أبا فلان؟ (ونیز مراجعه شود به تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۱۱۲)

در روایت مفصل دیگری آمده است: جاء سعد بن أبي وقاص فدخل على معاوية ... فقال معاوية لسعد: ... لو سمعتُ هذا من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لكنت خادماً لعليّ حتى أموت. (تاریخ مدینة دمشق ۳۶۰/۲۰ - ۳۶۱).

و همین مطلب در برخی از مصادر با تحریف «معاویه» به: «فلاناً» چنین آمده: إن فلاناً دخل المدينة حاجاً ... فقال الرجل لسعد: لو سمعتُ هذا من النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم أزل خادماً لعليّ حتى أموت. (مجمع الزوائد ۷ / ۲۳۵ - ۲۳۶ به نقل از بزار)

شایان ذکر است که نظیر همین تحریف در روایت عشره مبشره که ابوداود نقل کرده اتفاق افتاده قال: ... لما قدم فلان الكوفة أقام فلان خطيباً، فأخذ بيدي سعيد بن زيد، فقال: ألا ترى إلى هذا الظالم؟! فأشهد على التسعة إنهم في الجنة ... (سنن أبي داود ۲ / ۴۰۱)

در نقل ابوداود - گذشته از آن که ناسزا گفتن مغیره و ... حذف شده - از معاویه و مغیره با لفظ کنایه: «فلان» یاد شده تا آبروی صحابه محفوظ بماند! قال العظيم آبادي: قال في فتح الودود: ولقد أحسن أبو داود في الكناية عن اسم معاوية ومغيرة بفلان سترأ عليهما في مثل هذا المحل لكونهما صحابيين. (عون المعبود ۱۲ / ۲۶۱)

نگارنده گوید: برای اطلاع بیشتر در مورد روایات عشره مبشره رجوع شود به مصادری که در پاورقی صفحه ۲۵۲۱ - ۲۵۲۲ خواهد آمد.

۲. معارج الوصول ۴۱.

[۱۷۵۳ / ۵۶] گاهی این گونه نقل شده: معاویه ذکر علی بن ابی طالب (ع) [۱].

[۱۷۵۴ / ۵۷] برخی نقل کرده‌اند که دیگران نزد معاویه از آن حضرت بدگویی کردند و سعد معاویه را توبیخ کرد که: چرا نزد تو از آن حضرت بدگویی می‌شود؟! [۲]

[۱۷۵۵ / ۵۸] و بعضی بدون آن که نامی از معاویه ببرند گفته‌اند: عده‌ای در مجلسی از علی (ع) بدگویی و عیبجویی کردند سعد به آنان چنین گفت! [۳]

[۱۷۵۶ / ۵۹] بلکه عده‌ای از عامه فقط پاسخ سعد به معاویه یا بخشی از آن را ذکر کرده و صدر روایت را کاملاً حذف کرده‌اند! [۴]

و شگفت آن که گاهی از یک نفر مطالب گوناگون نقل شده است! [۵]

۱. السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۴۴، خصائص أمير المؤمنين (ع) ۱۱۶.

۲. ذکر علی (ع) [ع] عند معاویه وعنده سعد بن أبي وقاص فقال له سعد: أيدرك علي عندك؟! إن له لمناقب أربع لأن يكون لي واحدة منهن أحب إلي من كذا وكذا ... (السنن لابن أبي عاصم ۵۹۶)

۳. عن عبد الرحمن بن سابط، عن سعد بن أبي وقاص، قال: كنت جالسا فتنقصوا علي بن أبي طالب (ع)، فقال: لقد سمعت رسول الله (ص) يقول له خصال ثلاثة لئن تكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم ... (السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۰۸، خصائص أمير المؤمنين (ع) ۴۹ - ۵۰، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۱۵)

۴. عن ابن سابط: قدم معاوية في بعض حجّاته فأتاه سعد فقال: سمعت رسول الله (ص) يقول في علي (ع) ثلاث خصال لأن يكون لي واحدة منهن أحب إلي من الدنيا وما فيها ... (السنن لابن أبي عاصم ۵۹۶، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۱۶، البداية والنهاية ۷ / ۳۷۶)

۵. مانند دو روایت اخیر که در پاورقی‌های گذشته از عبد الرحمن بن سابط نقل شد.

ولی روایت اخیر در برخی از منابع دیگر بدون ابهام این گونه منعکس شده است: عبد الرحمن ابن سابط، عن سعد، قال: قدم معاوية في بعض حجّاته، فأتاه سعد، فذكروا علياً (ع) فقال منه معاوية فغضب سعد فقال: ... (المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۴۹۶، ورجوع شود به سنن ابن ماجه

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۲۱

[۱۷۵۷ / ۶۰] ولی محبّ طبری روایت را بدون تحریف چنین نقل کرده:
عن سعید ، قال: أمر معاوية سعداً أن يسبّ أبا تراب ، فقال : أما ما ذكرتُ ... ۱.

[۱۷۵۸ / ۶۱] و در بعضی مصادر عامه از زبان خود سعد چنین آمده است:
عن سعد بن أبي وقاص ، قال : أمرني معاوية أن أسبّ أبا التراب . ۲.

[۱۷۵۹ / ۶۲] و در مسند ابوعوانه (متوفی ۳۱۶) نیز این گونه آمده است که
معاویه به سعد گفت: «ألا تسبّ عليّاً؟! آیا تو علی را سبّ نمی کنی؟» ۳.

[۱۷۶۰ / ۶۳] ارمی هرری شافعی در شرح صحیح مسلم در توضیح:
«أمر معاوية ... سعداً» تصریح کرده است :

معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور داد که علیؑ را سبّ کرده و
ناسزا گوید ولی سعد نپذیرفت .

ولی بعداً کلام خودش را هم فراموش کرده و مانند دیگر شارحان به توجیه
آن پرداخته و عین عبارت آنان را تکرار کرده که این کار از معاویه بعید است! ۴
نظیر همین مطلب از سندی در شرح سنن ابن ماجه دیده می شود . ۵

→ ۱ / ۴۵) ملاحظه فرمودید که قسمت : (فنال منه معاوية فغضب سعد) از روایت در مصادر پیشین
- پاورقی ۳ و ۴ - حذف شده است!

۱. الرياض النضرة ۳ / ۱۵۲ .

۲. التاج الجامع للأصول ۳ / ۳۳۳ .

۳. المسند الصحيح المخرج على صحيح مسلم لأبي عوانة الاسفراييني ۱۸ / ۴۷۴ .

۴. الكوكب الوهاج ۲۳ / ۴۶۳ .

۵. قال : نال معاوية من عليؑ [] ووقع فيه وسبّه بل أمر سعداً بسبّه ... ومقتضى حسن الظنّ أن يُحمل السبّ على التخطئة ونحوها ممّا يجوز أن ينسب إلى أهل الاجتهاد لا اللعن وغيره . (سنن ابن ماجه شرح السندي ۱ / ۸۶ ، چاپ دیگر ۱ / ۵۸)

[۱۷۶۱ / ۶۴] غالب شارحین صحیح مسلم و دیگر کتب حدیثی، روایات حاکی از فرمان معاویه به ناسزا گفتن به امیرمؤمنان علیه السلام را توجیه کرده و می‌گویند: «لابدٌ و أن يتأول قول معاوية هذا» چاره‌ای نیست، باید کلام معاویه توجیه شود.

[۱۷۶۲ / ۶۵] و با وجود صراحت عبارت: «أمر» باز می‌گویند: شاید سعد در میان جمعی بود که به آن حضرت ناسزا می‌گفتند ولی او از این کار امتناع نمود. معاویه خواست علت امتناعش را جویا شود تا بداند چرا او ناسزا نمی‌گوید.^۱

[۱۷۶۳ / ۶۶] و گفته شده: بر فرض که فرمان به ناسزا هم باشد، مراد تخطئه اجتهاد اوست، یعنی برای مردم بیان کن که نظر علی اشتباه است، مثلاً او در رفتاری که نسبت به عثمان و قاتلین او داشته به خطا رفته، یا در جنگ و مبارزه با مسلمانان [!!] و امثال آن و گرنه تصریح به لعن - مانند کاری که نادانان بنی‌امیه مرتکب می‌شدند - هرگز از معاویه صادر نمی‌شود. ممکن نیست صحابی متدینِ بردبار اهل فضل و دانش [!!] چنین کاری کند.^۲

۱. قالوا: ولعل سعداً قد كان في طائفة يسبون فلم يسب معهم ... (شرح صحیح مسلم للنووي ۱۷۵/۱۵، تحفة الأحوذی ۱۰/۱۵۷)

۲. مراجعه شود به المفهم للقرطبي ۲۷۸/۶، اكمال المعلم ۴۱۵/۷، تحفة الأحوذی ۱۰/۱۵۶ - ۱۵۷، سنن ابن ماجه بشرح السندي ۱/ ۸۶.

قال النووي: قال العلماء: الأحاديث الواردة التي في ظاهرها دخل على صحابي يجب تأويلها، قالوا: ولا يقع في روايات الثقات إلا ما يمكن تأويله، فقول معاوية هذا ليس فيه تصريح بأنه أمر سعداً بسبّه، وإنما سأله عن السبب المانع له من السبّ كأنه يقول: هل امتنعت تورعاً أو خوفاً أو غير ذلك، فإن كان تورعاً وإجلالاً له عن السبّ فأنت مصيب محسن، وإن كان غير ذلك فله جواب آخر، ولعل سعداً قد كان في طائفة يسبون فلم يسب معهم، وعجز عن الإنكار وأنكر عليهم، فسأله هذا السؤال.

قالوا: ويحتمل تأويلاً آخر أن معناه: ما منعك أن تخطئه في رأيه واجتهاده، وتظهر للناس حسن رأينا واجتهادنا وأنه أخطأ؟! (شرح صحیح مسلم للنووي ۱۷۵/ ۱۵)

اشکال

واقعاً عجیب است که از سویی روایات فضائل را توجیه نموده و از معنای واقعی اش برگردانده و تحریف می‌کنند تا هدفی که خداوند و پیامبر ﷺ دنبال کرده‌اند - یعنی برتری و امتیاز امیرالمؤمنین ﷺ بر دیگران - معلوم نشود؛ و از سوی دیگر مخالفت و کینه دشمنان اهل بیت ﷺ را مخفی و توجیه می‌کنند!

کسی که به جنگ امیرالمؤمنین ﷺ آمده و می‌خواهد خون او را بریزد چگونه راضی به لعن و سب آن حضرت نباشد؟! او ریختن خون حضرت را - از روی اجتهاد!!! - روا دانسته ، سب و لعن که برایش سهل و آسان است!!

چنان‌که گذشت جنگ با امیرمؤمنان ﷺ جنگ با پیامبر ﷺ و جنگ با خداست، پس چگونه کسی که ادعای مسلمانی دارد حاضر می‌شود معاویه و منافقان گرد او همچون عمرو بن عاص و ... را صحابی متدین بردبار و اهل فضل و دانش بداند و از آنها دفاع کند؟! در حالی که امیرمؤمنان ﷺ او را از کفار دانسته و دشمنی او را با بنی‌هاشم و خاندان پیامبر ﷺ با تأکید و سوگند این‌گونه بیان می‌فرماید که: او دوست دارد برای خاموش کردن نور خدا ، احدی از بنی‌هاشم را زنده نگذارد.^۱

آری، اینان آن روز نبودند تا در جبهه باطل به یاری طلقا و نواصب بشتابند الان با قلم‌های مسمومشان از آنان دفاع کرده ، به گمراه کردن دیگران پرداخته و نفاق درونی خویش را این‌گونه آشکار می‌کنند.

۱ . والله لو دّ معاوية أنه ما بقي من [بني]هاشم نافع ضرمة إلا طعن في نيطة إطفاء لنور الله ، «وَيَأْتِي اللّٰهَ إِلَّا أَنْ يُنْمَ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» . [التوبة (۹): ۳۲] (عيون الأخبار لابن قتيبة ۱ / ۲۷۶ ، مروج الذهب ۳ / ۱۹ ، النهاية لابن الأثير ۳ / ۸۶ ، ۱۲۸ و ۱۴۱ / ۵ ، شرح ابن أبي الحديد ۵ / ۲۲۱ و ۱۹ / ۱۲۹ ، الفائق للزمخشري ۲ / ۲۸۲ ، لسان العرب ۷ / ۴۲۱ و ۱۲ / ۳۵۵ و ۱۳ / ۲۶۷)

اما توجیه معنای «سب» به «تخطئه در اجتهاد»، این دخالت در معنای لغوی است که در هیچ قومی، چنین استعمالی وجود ندارد، و هیچ کس «تخطئه» را «سب و ناسزا» نمی‌گوید.^۱

و از آن قبیح‌تر - بلکه عذر بدتر از گناه! - نسبت خطا دادن به امیر مؤمنان (ع) است که می‌گویند: آن حضرت اشتباه کرده که با مسلمانان جنگیده است.

پس روایات معتبر در امر به قتال ناکثین و قاسطین و مارقین، روایت: «عمار تقتله الفئة الباغية» و تصریح اعلام عامه به حقانیت آن حضرت چه می‌شود؟!^۲ لذا برخی از دانشمندان عامه این توجیها را به شدت انکار کرده‌اند.^۳

پیش از این در روایت صحیح شماره ۱۳۲ گذشت که:

معاویه از سفر حج برگشته بود و سعد بن ابی وقاص نزد او رفت. معاویه از علی (ع) به بدی یاد کرد، سعد خشمگین گردید و بر او اعتراض کرد و گفت: آیا چنین می‌گویی درباره کسی که خودم از پیامبر (ص) شنیدم درباره اش فرمود: «هر کس من مولی (و سرپرست) او هستم، علی (ع) ولی (و سرپرست) اوست». و فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون به موسی (ع) هستی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود».

۱. شگفت آن‌که برای تحریف حقائق از هیچ کاری ابا ندارند حتی دخالت در معنای لغات، ففي تکملة فتح الملهم بشرح صحیح مسلم ۸۱/۱۱: إن كلمة السب أصبحت اليوم تستعمل بمعنى الشتم والإقذاع في الكلام ولكنه كان ربما تستعمل في القرون الأولى بمعنى الملامة والتخطئة [!].
۲. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۹۹۹، شواهد تأیید مبارزات امیرالمؤمنین (ع)، بویژه کلمات بزرگان اهل تسنن صفحه ۱۰۰۲ - ۱۰۰۵ و ۱۰۸۷ - ۱۱۱۸.
۳. تشیید المطاعن ۱۶ / ۴۵۸ به نقل از عمر ارزنجانی در حدائق الازهار فی شرح مشارق الانوار.

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۲۵

و (در جنگ خیبر) فرمود: «امروز پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبر را دوست دارد».^۱

آیا معاویه چه گفت که سعد خشمگین شد و بر او اعتراض کرد؟!

مصادر روایت ، همه حاکی از یک قضیه است و آن هم ناسزاگویی و جسارت معاویه - که قطعاً از روی دشمنی بوده و سعد را به خشم آورده - به امیرمؤمنان علیه السلام ، و کسی که با آن حضرت دشمنی کرده و ناسزا بگوید نزد اهل تسنن محکوم به کفر است .

[۱۷۶۴ / ۶۷] شاه عبدالعزیز دهلوی در تحفه اثنا عشریه تصریح کرده که:

محارب حضرت مرتضی علیه السلام اگر از راه عداوت و بغض است ، نزد علمای اهل سنت کافر است بالاجماع ، و همین است مذهب ایشان در حق خوارج و اهل نهروان ، و حدیث : «حربك حربي ... » نزد ایشان بر همین حرب محمول است ...^۲

سپس برای حفظ آبروی امثال معاویه و عمرو بن العاص می گوید:

و در اصحاب صفین چون این امور بالقطع ثابت نشده ، توقف و سکوت لازم است نظر به عمومات آیات و احادیث دالّه بر فضائل صحابه بلکه جمیع مؤمنین ، و امید شفاعت و نجات به عفو پروردگار .

۱ . دفتر نخست ، صفحه ۲۶۰ ، روایت ۱۳۲ به نقل از المصنف ابن ابی شیبّه ۴۹۶/۷ ، سنن ابن ماجه ۴۵/۱ و ... و گفته شد که ابن کثیر دمشقی ، البانی ، دکتر صاعدی و ... آن را معتبر و صحیح دانسته اند .

۲ . البته در ادامه گفته : اما در اینجا هم لزوم کفر است نه التزام آن ... پس خوارج نزد اهل سنت در احکام اخروی کافرند ، و دعای مغفرت ایشان نباید کرد ، و نماز جنازه ایشان نباید خواند و ...

آری! اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر (ع) داشت به حدی که تکفیر آن جناب یا لعن و سب آن عالی قباب می‌کرد او را بالیقین کافر خواهیم دانست، و چون این معنا تا حال از روی روایت معتبره ثابت نشده، و اصل ایمان آنها بالیقین ثابت است، تمسک به اصل داریم.

بالجمله؛ اجماع اهل سنت است بر آن که تکفیر کننده حضرت امیر (ع)، یا منکر بهشتی بودن ایشان، یا منکر لیاقت خلافت ایشان - به اعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوا و ورع - کافر است، و چون این معنا در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت پیوست، آنها را کافر می‌گویند، و از دیگران هرگز به ثبوت نرسیده [لذا] آنها را تکفیر نمی‌کنند، این است تنقیح مذهب اهل سنت در این باب و موافق اصول ایشان؛ زیرا که اجماع دارند بر آن که منکر ضروریات دین کافر است. و علو درجه ایمان حضرت امیر (ع) و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر (ص) بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است، پس منکر این امور کافر باشد.^۱

تذکر

بعضی خواسته‌اند ناسزاگویی معاویه و یارانش به حضرت امیر (ع) را به هر نحوی شده توجیه یا انکار نمایند، ولی این مطلب از مسلمات است. ذیل عنوان: «شکستن حرمت امیرمؤمنان (ع)» برخی از آثار در این زمینه نقل شد.^۲

۱. تحفه اثنا عشریه ۳۹۴، باب دوازدهم.

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۱۹: «ناسزاگویی معاویه و بنی امیه برای حرمت شکنی».

مواردی دیگر از تحریف به تغییر و تبدیل عبارات

نمونه اول

[۶۸ / ۱۷۶۵] ذیل آیه شریفه: «هُذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» [الحج (۲۲)]:
[۱۹] روایات فراوانی نقل شده که این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت حمزه علیه السلام و عبیده بن حارث از لشکر اسلام و عتبه و شیبه - فرزندان ربیعه - و ولید بن عتبه از لشکر مشرکین نازل شده است.^۱

در این روایات تصریح به نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام شده است.^۲

[۶۹ / ۱۷۶۶] حجاج بن منهال استاد بخاری، همین روایت را با همین سند نقل کرده و گفته: «نزلت فی حمزة وصاحبيه»^۳ یعنی آیه درباره حمزه و دو رفیق همراهش نازل شد. او با نقل به معنا کردن روایت، تلاش در کتمان نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام دارد!

نمونه دوم

[۷۰ / ۱۷۶۷] ذهبی و ابن حجر از خطیب بغدادی نقل می‌کنند که ابوسعید

۱. صحیح البخاری ۶ / ۵ عن علي علیه السلام: «أنا أول من يجثو بين يدي الرحمن للخصومة يوم القيامة». وقال قيس بن عباد: وفيهم أنزلت: «هُذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ»، قال: هم الذين تبارزوا يوم بدر: حمزة وعلي علیه السلام وعبيدة بن الحرث وشيبة بن ربيعة وعتبة بن ربيعة والوليد بن عتبة.
۲. در موسوعة الإمامة في نصوص أهل السنة ۴۲۴/۱ قریب به ۲۰ روایت - روایات شماره ۹۱۳ تا ۹۳۱ - که همه به نقل از ابوذر است و نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده و فقط در روایات شماره ۹۲۱ - ۹۲۲ - به تعبیر: «حمزة وصاحبيه» آمده که هر دو به نقل از حجاج بن منهال است. با آنکه بخاری در روایات دیگر به نام آن حضرت تصریح کرده است. (رجوع شود به شماره‌های ۹۲۷ و ۹۴۲ و ۹۴۴ و ۹۴۶ در منبع گذشته)
۳. صحیح البخاری ۵ / ۲۴۲.

عدوی، حسن بن علی بن صالح می گوید: سنه ۲۲۲ هجری در بصره دیدم مردم اطراف پیرمردی جمع شده اند، پرسیدم این کیست، گفتند: خراش بن عبدالله خادم انس بن مالک، عده ای مطالب او را می نوشتند، من هم از کسی قلمی گرفتم و ۱۳ حدیث در فضائل علی (ع) از روایات او یادداشت کردم.^۱

[۱۷۶۸ / ۷۱] در برخی منابع به جای عبارت: «وکتبت هذه الثلاثة عشر حديثاً في فضل علي» آمده است:

وکتبت هذه الثلاثة عشر - أو الأربعة عشر - حديثاً في أسفل نعلي.^۲

چگونه می توان ته کفش چیزی نوشت!

آیا ته کفش جای نوشتن ۱۳ حدیث را دارد!

و آیا برای این عبارت مفهوم صحیحی می توان تصور نمود؟!^۳

نمونه سوم

پیامبر (ص) در مذمت خوارج فرموده اند: «يخرجون علي خير فرقة من الناس» یعنی: آنها بر بهترین گروه مردم خروج می کنند،^۴ چون در این روایت امیرالمؤمنین (ع) و یارانش «بهترین گروه» معرفی شده اند، سعی و اهتمام مخالفان بر آن است که روایت تحریف شود.

۱. تاریخ بغداد ۸ / ۳۷۸ - ۳۸۸ (تحقیق بشار عواد، چاپ دار الغرب الاسلامی)، میزان الاعتدال ۵۰۷ / ۱، لسان المیزان ۲ / ۲۲۹.

۲. تاریخ بغداد ۷ / ۳۹۳ (چاپ دار الکتب العلمیة، بیروت، سنة ۱۴۱۷)، الكامل لابن عدي ۷۵ / ۳، میزان الاعتدال ۱ / ۶۵۱، لسان المیزان ۲ / ۳۹۶.

۳. بشار عواد پس از نقل مطلب فوق از برخی نسخه های تاریخ بغداد می گوید: وهو تحریف قبیح. (هامش تاریخ بغداد ۸ / ۳۷۸ - ۳۸۸ چاپ دار الغرب الاسلامی)

۴. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۱۲۵۳ به نقل از بخاری، مسلم، و ...

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۲۹

[۱۷۶۹ / ۷۲] در مصادر فراوان آن را چنین نقل کرده‌اند که: «ویخرجون علی حین فرقة من الناس یعنی: آنها هنگام اختلاف و تفرقه مردم خروج می‌کنند»^۱ و برخی آن را به تعبیر: «یخرجون علی حین فترة من الناس» روایت کرده‌اند.^۲

[۱۷۷۰ / ۷۳] با آن‌که بنابر نقل عینی و ابن حجر عسقلانی در برخی از نسخه‌های بخاری فقط تعبیر: «خیر فرقة» بوده است.^۳

[۱۷۷۱ / ۷۴] و از کلام عینی شارح بخاری کاملاً روشن است که در نسخه بخاری او نیز «خیر فرقة» بوده است چون در شرح می‌نویسد: قوله: «یخرجون علی خیر فرقة من الناس»^۴ و سپس به توضیح آن می‌پردازد.

و شگفت آن‌که ناسخان یا ناشران حتی عبارت متن نسخه عمدة القاری را تغییر داده و به: «علی حین فرقة» تبدیل کرده‌اند گرچه با توجه به عبارت شرح، جای شک و تردید برای کسی باقی نمی‌ماند.

[۱۷۷۲ / ۷۵] سیوطی به نقل از قرطبی می‌نویسد: بیشتر روایان «خیر فرقة» نقل کرده‌اند^۵ و فقط سمرقندی و ابن ماهان «حین فرقة» گفته‌اند.

[۱۷۷۳ / ۷۶] در احکام القرآن ابن عربی (متوفی ۵۴۳) و تفسیر قرطبی (متوفی ۶۷۱) تصریح شده که: «خیر فرقة» صحیح‌تر است.^۶

۱. صحیح البخاری ۴ / ۱۷۹ و ۷ / ۱۱۱ و ۸ / ۵۳، صحیح مسلم ۳ / ۱۱۲ - ۱۱۳ و ...

۲. السنة لابن أبي عاصم ۴۳۶.

۳. مراد نسخه کشمیهنی است. رجوع شود به فتح الباری ۶ / ۴۵۵ - ۴۵۶ و ۱۰ / ۴۵۷ و ۱۲ / ۲۶۲ و عمدة القاری ۱۶ / ۱۴۳ و ۲۲ / ۱۹۳ و ۲۴ / ۸۹.

۴. عمدة القاری ۱۶ / ۱۴۳ و ۲۲ / ۱۹۳.

۵. در همین زمینه رجوع شود به کلام ابن حجر در فتح الباری ۱۲ / ۲۶۲.

۶. تفسیر القرطبی ۱۶ / ۳۱۷ - ۳۱۸، احکام القرآن لابن العربی ۴ / ۱۵۰.

شاید بتوان گفت: کلام ابوسعید خُدَری نیز شاهی برای تأیید نقل: «خیر فرقة» است که پس از نقل حدیث گفته: من گواهی می‌دهم که این حدیث را از پیامبر (ص) شنیدم و گواهی می‌دهم که علی (ع) با آنها مبارزه کرد - و بنابر نقلی: آنها را کشت - و من هم با او همراه بودم.^۱

یعنی ابوسعید، علی (ع) را رهبر بهترین فرقه دانسته و به همراهی خویش با آن حضرت افتخار نموده است.

[۱۷۷۴ / ۷۷] و هواداران بنی‌امیه اصرار دارند هنگام نقل این روایت، عبارت: «حین فرقة» را نقل کنند تا برتری امیرمؤمنان (ع) و اصحابش کتمان شود!^۲

نمونه چهارم

[۱۷۷۵ / ۷۸] بزار (متوفی ۲۹۲) به سند صحیح نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: «من در کنار حوض (کوثر) با عصای خویش مردم را از آن دور می‌کنم برای (آن‌که) اهل بیتم (از آن سیراب شوند) به گونه‌ای که عصایم شکسته شود!^۳

[۱۷۷۶ / ۷۹] همین روایت در مصادر فراوان از همین راوی نقل شده ولی

۱. صحیح البخاری ۱۷۹ / ۴ و ۱۱۱ / ۷ و ۵۳ / ۸، صحیح مسلم ۱۱۲ / ۳ - ۱۱۳.

۲. مانند ابن کثیر در البداية والنهاية ۴ / ۴۱۷ و ۶ / ۲۴۱ و ۷ / ۳۰۹، ۳۳۳ و ابن تیمیة در الفتاوی الکبری ۱ / ۱۹۸ و ۳ / ۴۴۴، ۵۳۷، ۵۴۷، ۵۶۰ - ۵۶۱ و مجموعة الفتاوی ۳ / ۴۰۷ و ۴ / ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۶۷، ۵۰۰ و ۶۱۸ / ۷ و ۴۹۴ / ۸ و ۹ / ۱۰ و ۱۶۷ / ۱۱ و ۱۹ / ۸۹ و ۲۵ / ۳۰۵ و ۲۸ / ۵۱۳، ۵۳۰، ۵۵۰ و ۳۵ / ۵۱، ۵۴.

۳. قال رسول الله: «حوضي أذود عنه الناس لأهل بيتي؛ إني لأضربهم بعصاي هذه حتى ترفض». قال الهيثمي: رواه البزار بإسنادين، ورجال أحدهما رجال الصحيح. (مجمع الزوائد ۱۰ / ۳۶۶)

«لأهل بيتي» تبدیل به «لأهل اليمن» شده و این گونه نقل شده است: من در کنار حوض با عصای خویش مردم را از آن دور می‌کنم برای (آن‌که) اهل یمن (از آن سیراب شوند) به گونه‌ای که عصایم شکسته شود!^۱

نمونه پنجم

[۱۷۷۷ / ۸۰] در تاریخ یعقوبی - درباره آخرین قسمتی که از قرآن نازل شده - آمده است: قد قيل: إن آخر ما نزل عليه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة (۵): ۳]، وهي الرواية الصحيحة الثابتة الصريحة، وكان نزولها يوم النصّ على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه بغدير خم.^۲

از ترجمه تاریخ یعقوبی مرحوم آیتی که بر طبق نسخه‌های متعدد و معتبر تاریخ یعقوبی انجام شده نیز این مطلب روشن است.^۳

[۱۷۷۸ / ۸۱] ولی برخی آن را تحریف و «يوم النصّ» را تبدیل به «يوم النفر» و «بغدير خم» را تبدیل به «بعد ترحم» نموده و این گونه نقل کرده‌اند:

۱. عن ثوبان ان نبي الله ﷺ قال: إني لبعقر حوضي أذود الناس لأهل اليمن أضرب بعصاي حتى يرفض عليهم. (صحيح مسلم ۷/ ۷۰، مسند أحمد ۵/ ۲۸۱ - ۲۸۲، صحيح ابن حبان ۱۴/ ۳۶۷)

۲. الإمام علي بن أبي طالب رضي الله عنه للرحماني الهمداني ۵۶۳ - ۵۶۴ به نقل از تاريخ اليعقوبي ۲ / ۳۵ چاپ الحيدرية، النجف الأشرف.

۳. آخرین قسمتی که از قرآن نازل شد ... و بقولی دیگر این آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ و روایت صحیح و ثابت و روشن همین است و نزول این آیه روز نصب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله عليه در غدیر خم بوده است. (ترجمه تاریخ یعقوبی ۱ / ۴۰۲)

وهي الرواية الصحيحة الثابتة الصريحة وكان نزولها يوم النفر على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه بعد ترحم.^۱

نمونه ششم

لشكر اسلام پس از غزوه حديبيه به جحفه رسید، در آنجا آبی نبود، پیامبر (ص) در چند نوبت متوالی، چند نفر را با شتران آبکش برای آوردن آب فرستاد، آنها از ترس دشمن برگشته و نتوانستند آبی بیاورند ولی آخرین نفر (بدون هیچ ترس و واهمه) رفت و با شتران آبکش و مشک‌های پر از آب برگشت، صدای تکبیر پیامبر (ص) بلند شد و برای او به نیکی دعا فرمود.^۲

در روایت ابن حجر عسقلانی، نفر اول سعد بن مالک (سعد بن ابی وقاص) و نفر آخر امیرالمؤمنین (ع) معرفی شده‌اند ولی مطلب با کمال اختصار در دو سطر نقل شده و سعی در کم‌رنگ نشان دادن فضیلت مولا شده است.

[۱۷۷۹ / ۸۲] قال ابن حجر: نزل النبي (ص) الجحفة في غزوة الحديبية فلم يجد بها ماء فبعث سعد بن مالك فرجع بالروايا واعتذر فبعث النبي (ص) علياً (ع) فلم يرجع حتى ملأها.^۳

در روایت واقدی مطلب با تفصیل بیشتری نقل شده ولی هیچ یک از آن افراد را نام نبرده و با تعبیر: «رجلاً» از آنان یاد شده است.

۱. تاریخ اليعقوبي ۲ / ۴۳، چاپ دار صادر بیروت.

۲. رجوع شود به: الإرشاد للشيخ المفيد ۱ / ۱۲۱ - ۱۲۲، بحار الأنوار ۲۰ / ۳۵۹ - ۳۶۰.

۳. الإصابة ۵ / ۲۶۹.

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۳۳

پس گذشته از کتمان نام امیرالمؤمنین علیه السلام، دیگران را - که از دشمن ترسیده‌اند و ... - نیز نام نبرده که به نظر می‌رسد غیر از سعد بن ابی وقاص، دیگران از خلفا بوده‌اند.^۱

ولی تحریف به این جا ختم نمی‌شود بلکه در ادامه برای کم‌رنگ نشان دادن این فضیلت مولا مطلب به گونه‌ای بیان شده که دیگران هم در آوردن آب با نفر سوم شریک بوده‌اند، با آن که سیاق روایتش به روشنی دلالت بر فضیلت و شجاعت نفر سوم (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام) و ترس همراهانش دارد.

[۱۷۸۰ / ۸۳] قال الواقدي : فلما نزل رسول الله ﷺ الجحفة لم يجد بها ماءً فبعث رجلاً في الروايا إلى الخرار فخرج الرجل غير بعيد فرجع بالروايا فقال : يا رسول الله ، ما أستطيع أن أمضي قدماً رعباً ! فقال رسول الله ﷺ : «اجلس» ! وبعث رجلاً آخر فخرج بالروايا حتى إذا كان بالمكان الذي أصاب الأول الرعب فرجع فقال له : رسول الله ﷺ : « ما لك » ؟! فقال : لا والذي بعثك بالحق ما أستطيع أن أمضي رعباً ! قال : « اجلس » !
ثم بعث رجلاً آخر فلما جاوز المكان الذي رجع منه الرجلان قليلاً وجد مثل ذلك الرعب فرجع .

فدعا رسول الله ﷺ رجلاً من أصحابه فأرسله بالروايا وخرج السقاء معه ، وهم لا يشكّون في الرجوع لما رأوا من رجوع النفر ، فوردوا الخرار فاستقوا ثم أقبلوا بالماء.^۲

۱ . رجوع شود به آنچه در دفتر دوم پاورقی صفحه ۷۶۷ - ۷۶۸ به نقل از شرح ابن ابی الحدید ۲۳/۱۵ گذشت .

۲ . المغازی للواقدي ۱/ ۵۷۸ .

نمونه‌هایی از تحریفات لفظی در دفترهای پیشین

مواردی از تحریفات لفظی پیش از این گذشت مانند :

صفحه ۱۱۵ بعضی از ناقلان ، الفاظ روایت طیر: «بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ» را به :
«مَنْ تَحَبَّهَ» ، «بِرَجُلٍ يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» و ... تغییر داده‌اند .

تحریف دیگر آن‌که در روایت آمده بود: ابوبکر و عمر - و بنابر نقلی: عثمان - می‌خواستند نزد پیامبر (ص) بروند و حضرت آنها را برگرداند، ولی عده‌ای این قسمت را حذف نموده و بعضی دیگر آن را به لفظ مبهم «رجل» تبدیل کرده‌اند. وجود این عبارت در روایت نقش مؤثری در فهم مراد از آن دارد بویژه در پاسخ کسانی که خلفا را برتر از امیرالمؤمنین (ع) می‌دانند .

صفحه ۱۲۹ در روایت شماره ۲ به سند صحیح گذشت که ابوبکر شنید صدای عایشه بلند شده و سر پیامبر (ص) فریاد می‌کشد: به خدا می‌دانم که علی نزد تو از پدرم [و از من] محبوب‌تر است!

همی‌تذکر داده که ابوداود در سنن این روایت را نقل کرده ولی محبوب‌تر بودن امیرالمؤمنین (ع) را نیاورده است!

صفحه ۲۴۸ در روایت عمران بن حصین آمده است: «عَلِيٌّ [إِنْ عَلِيًّا] مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ [مَنْ] بَعْدِي» ولی در نقل مستدرک حاکم ، سنن نسائی و سبل الهدی والرشاد عبارت: «مَنْ بَعْدِي» یا «بَعْدِي» حذف شده و در برخی منابع دیگر: «وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» یا «وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» کاملاً حذف شده است .

صفحه ۲۸۱ بنابر نقل همی، روایت بریده را - شماره ۱۴۸ «لَا تَقَعُ فِي عَلِيٍّ؛ فَإِنَّهُ مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي، وَإِنَّهُ مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» - ترمذی نیز به اختصار نقل کرده ولی در سنن ترمذی یافت نشد .

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۳۵

صفحه ۳۴۳-۳۴۴، ۳۸۲-۳۸۳ پیش از این - در روایت شماره ۱۸۸ - به سند صحیح از حاکم نیشابوری به نقل از زید بن ارقم گذشت که: ثم راح رسول الله ﷺ عشية فصلی، ثم قام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله أن يقول .

و گذشت که بر جمله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ» یا با اضافه: «وال من والاه و عاد من عاداه ...» خطبه صدق نمی‌کند، چه رسد خطبه‌ای عظیم که در کلام ابن کثیر آمده: فخطب خطبة عظيمة! چرا اهل تسنن قسمت‌های دیگر خطبه را نقل نکرده‌اند؟! کاملاً روشن است که وجهی نداشته جز دلالت آن بخش‌ها بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین ﷺ .

صفحه ۳۵۱-۳۵۳ کلام سعد بن ابی وقاص - در روایت شماره ۲۰۴ - در نهی از ناسزاگویی به امیرالمؤمنین ﷺ: فلا تسبّه، فلو وضع المنشار علی مفرق رأسی ما سببته أبداً بعد ما سمعت [من] رسول الله ﷺ ما سمعت: «من كنت مولاه فعلي مولاه» در منابع مختلف به سه کیفیت نقل شده و در کیفیت دوم و سوم روایت تحریف و حدیث غدیر از آن حذف شده است.

صفحه ۳۵۶ روایات متعدد در گزارش وقایع بازگشت پیامبر ﷺ از حجّ نقل شده که حدیث غدیر در آن نیامده است.

صفحه ۴۲۴ - ۴۲۵ به نظر می‌رسد افزودن جمله: «وأزواجي أمهاتهم» در حدیث غدیر برای تحت الشعاع قرار دادن امر ولایت و رهبری امیرمؤمنان ﷺ و کاستن از اهمیت آن به هم‌مطراز قرار دادن شأن همسران پیامبر ﷺ - و البته آن هم فقط عایشه! - با امیرمؤمنان ﷺ باشد. این عبارت در منابع معتبر شیعه و بسیاری از منابع عامه نیست .

صفحه ۴۴۷ بعضی بخش: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» را از حدیث منزلت حذف کرده‌اند، شاید به این خیال که بدین وسیله اطلاق «منزلت» زیر سؤال رود!

صفحه ۴۴۷ - ۴۵۲ قرائن داخلی حدیث منزلت (یعنی عبارات مهم و تعیین کننده مقصود) کتمان، حذف، و یا انکار شده است، مانند جمله‌های: «المدینة لا تصلح إلا بی أو بک»، صلاح نیست مدینه را خالی بگذاریم باید من یا تو در شهر بمانیم.

«إنه لا يد من أن أقيم أو تقیم» چاره‌ای نیست یا من باید (در مدینه) بمانم یا تو. «إِنَّهُ لَا يُبْغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي» سزاوار نیست که من بروم (و در مدینه نباشم) مگر آن که تو به عنوان جانشین من آنجا بمانی.

و عبارات مشابه آن و نیز عبارت: «وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مَوْءَمِنٍ مِنْ بَعْدِي» در ادامه حدیث منزلت که به سند صحیح گذشت، یا عباراتی چون: «وَأَنْتَ خَلِيفَتِي».

صفحه ۴۵۲ سند روایت شماره ۲۱۹ با سند روایت شماره ۱۰۹۸ یکی است و متن آن متفاوت، یعنی ناقلان حدیث در روایت ۱۰۹۸ تعبیر: «وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مَوْءَمِنٍ مِنْ بَعْدِي» در حدیث منزلت را که صریح در خلافت امیرالمؤمنین (ع) بوده نقل نکرده و به نقل عبارت: «إِنَّهُ لَا يُبْغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي» اکتفا نموده‌اند.

صفحه ۴۵۴ افزودن عبارت: (في أهلي) به روایت: «خَلَفْتَكَ أَنْ تَكُونَ خَلِيفَتِي» در برخی از چاپ‌های المعجم الأوسط تا وانمود شود امیرمؤمنان (ع) فقط عهده‌دار امور خانواده پیامبر (ص) بوده نه جانشین آن حضرت در مدینه!

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۳۷

دفتر دوم ، صفحه ۵۲۸ بخاری در تاریخ کبیر روایت عقیف را - که دلالت بر تقدّم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام دارد - ناقص نقل کرده و نامی از امیرالمؤمنین علیه السلام نبرده است !

صفحه ۵۸۱ - ۵۹۵ در مورد فضیلت ۸ - تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت - در روایات شماره ۳۷۱ تا ۳۸۷ تحریفات لفظی فراوان رخ داده حتی در نقل از یک راوی، مانند روایات عبّاد بن عبدالله اسدی ، صفحه ۵۹۲ - ۵۹۳ .

صفحه ۵۸۴ در منابع متعدد مانند سیره ابن اسحاق (متوفی ۱۵۱)، دلائل النبوة ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰) و دلائل النبوة بیهقی (متوفی ۴۵۸) اصلاً مطالبی که بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بستگانش ردّ و بدل شد نیامده و به نقل صدر روایت اکتفا شده است .

پاورقی صفحه ۵۸۴ - ۵۸۵ با مقایسه روایات شماره ۳۷۴ - ۳۷۵ معلوم می شود که روایت را احمد بن حنبل و نسائی به یک سند نقل کرده اند، ولی در نقل احمد جمله: « أنت أخي، وصاحبي، ووارثي، ووزيري » از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جمله: « فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي » از کلام امیرمؤمنان علیه السلام حذف شده است !

صفحه ۵۸۹ در منابع متعدد کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به: «أخي وكذا وكذا» تحریف و از نقل: «وصيبي وخليفتي فيكم» اجتناب شده است .

* در مورد دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بستگان خویش پس از نزول آیه شریفه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء (۲۶): ۲۱۴] - نیز تحریفات لفظی فراوان مشاهده می شود ، به شرحی که ملاحظه می فرمایید :

صفحه ۵۹۹ - ۶۰۰ بخاری با چشم پوشی از نصّ قرآن: ﴿الْأَقْرَبِينَ﴾ و روایات معتبر گذشته، روایاتی نقل کرده که آیه را مربوط به همه قبایل قریش می‌داند و اصلاً متعرض دعوت پیامبر (ص) از بستگان نزدیک خویش نشده است!

صفحه ۵۸۴ - ۵۹۳ عده‌ای دیگر این مطلب که کسی جز امیرمؤمنان (ع) دعوت را نپذیرفته و به آن پاسخ مثبت نداد را حذف کرده‌اند مانند ناقلان روایات شماره ۳۷۳، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵ و روایت تاریخ کبیر بخاری که صفحه: ۵۹۴ - ۵۹۵ گذشت و برخی دیگر آن را به گونه‌های متفاوت - با تحریف فراوان - نقل کرده‌اند، چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید:

روایت شماره ۳۷۱: من یضمن عني ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة ويكون خليفتي في أهلي؟

روایت شماره ۳۷۲: أَيْكُمْ يَقْضِي عَنِّي دِينِي؟

روایت شماره ۳۷۴: فَأَيْكُمْ يَبَايَعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي؟

روایت شماره ۳۷۵: فَأَيْكُمْ يَبَايَعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي وَوَارِثِي؟

روایت شماره ۳۷۶: مَنْ يَبَايَعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي وَوَلِيِّكُمْ مِنْ بَعْدِي؟

روایت شماره ۳۷۷: فَأَيْكُمْ يُؤَاوِرُنِي عَلِيٌّ هَذَا الْأَمْرِ عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي

وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؟

روایت شماره ۳۷۸: وَمَنْ يُوَاخِنُنِي [مَنْكُمْ] وَيُوَاوِرُنِي وَيَكُونُ وَلِيِّي وَوَصِيِّي

بَعْدِي، وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَيَقْضِي دِينِي؟

روایت شماره ۳۷۹: مَنْ يُؤَاوِرُنِي عَلِيٌّ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَيَتَابَعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي

وَلَهُ الْجَنَّةُ؟

روایت شماره ۳۸۰: فَمَنْ مِنْكُمْ يَتَابَعُنِي [يَبَايَعُنِي] عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَزِيرِي

ووصیّی وینجز عداتی وقاضی دینی؟

روایت شماره ۳۸۱: فمن يقوم منكم يباعدني على أن يكون أخي ووزيري
ووصیّی وخیفتمی فی اهلی؟

روایت شماره ۳۸۴: من یضمن عني دینی و یقضي عداتي و یكون معي فی الجنة؟

روایت شماره ۳۸۶: أیکم یقضي دینی و یكون خلیفتمی ووصیّی من بعدي؟

روایت شماره ۳۸۷: من یضمن عني دینی و مواعیدی و یكون معي فی الجنة
و یكون خلیفتمی فی اهلی؟

صفحه ۵۹۴-۵۹۵ در کتاب التاریخ الکبیر بخاری روایت تقطیع شده و مبهم
چنین آمده است: (جمع رسول الله ﷺ منهم ثلاثین رجلاً علی علی من جمعت من
أبی ... فذكر الحديث) محقق کتاب گفته: در عبارت تغییر و سقطی واقع شده و
معنای آن معلوم نیست!

صفحه ۶۰۵ طبری و ابن عساکر و ... روایت شماره ۳۷۷ را از ابن اسحاق
نقل کرده‌اند ولی در سیره ابن اسحاق به صورت کامل موجود نیست!

صفحه ۷۳۳-۷۳۴ در منابع فراوان از جمله صحیحین - هنگام نقل حدیث
رایت در نبرد خیبر - عبارات: «لیس بفرار [بفاز]»، «کراراً غیر فرار»، «لا یولّی
الدبر» که تعریض به فرار شیخین است و پس از جمله: «لأعطین الراية رجلاً
یحبّ الله ورسوله و یحبّه الله ورسوله» ایراد شده، نیامده است.

صفحه ۷۶۴-۷۶۵ در روایات تصریح شده که ابوبکر و عمر در خیبر خود را
پیش انداختند و در معرض آن قرار دادند که پیامبر ﷺ پرچم را به آنها بدهد.
ولی در روایات متعدد از ذکر نام آن دو اجتناب شده است. تعابیر روایات - در

مورد کسانی که خود را پیش انداختند - متفاوت است و گاهی آمیخته با ابهام نقل شده ، مانند ، «مردم» ، «ما» ، «اصحاب» ، «گروهی از اصحاب» «قریش» ، «مَن = کسانی» در روایات: فتشرف لها الناس، فتناول الناس لها ، فتناولنا لها ، فاستشرف لها أصحابه ... جماعة من أصحابه ، فتناولت لها قریش ، فاستشرف لها من استشرف. صفحه ۷۶۹ - ۷۷۴ روایات فرار، انهزام و شکست ابوبکر و عمر در منابع متعدد و معتبر آمده است ولی بخاری و مسلم اصلاً متعرض میدان رفتن ابوبکر و عمر نشده‌اند چه رسد به انهزام و شکست خوردن آن دو .

در روایات دیگران نیز سعی و تلاش در تحریف ، حذف، و مبهم آوردن عبارات مشهود است ؛ زیرا خواسته‌اند منقصت ابوبکر و عمر به چشم نیاید! مثلاً هنگام بیان انهزام ابوبکر با تردید و احتیاط از او یاد شده که: ... أحسبه قال: أبا بكر فرجع منهزماً ، یعنی: خیال می‌کنم که راوی گفت: پیامبر (ص) در جنگ خیبر ابوبکر را به میدان فرستاد ولی او شکست خورده بازگشت.

و در گزارشی دیگر شخص فراری به صورت مبهم: «رجلاً» ذکر شده! و در منابع متعدد تصریح شده است که پس از فرار عمر از میدان رزم و بازگشت ، او و یارانش به یکدیگر نسبت ترس و بزدلی داده و همدیگر را ترسو می‌خواندند ، ولی عده‌ای آن را نقل نکرده و بعضی دیگر آن را این‌گونه تحریف کرده‌اند: پس از بازگشت، او با مردم و مردم با او به گفتگو پرداختند! یا: پرچمدار مهاجران به یارانش نسبت کوتاهی و کندی می‌داد.

بعضی با عباراتی محترمانه بجای «فرار»، «انهزام» و «شکست» گفته‌اند: ابوبکر و عمر به میدان رفتند ولی فتح و ظفر حاصل نشد! و ...

صفحه ۷۹۳ عبارت طحاوی که درباره اعتبار دو روایت در ردّ شمس گفته:

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۴۱

«وهذان الحدیثان ثابتان، ورواهما ثقات» در مشکل الآثار مطبوع نیست، با آن که به نقل بزرگان اهل تسنن گذشت.

صفحه ۸۰۴ در مسند ابویعلی در روایت مربوط به نگهداری دختر حضرت حمزه رضی الله عنه - روایت شماره ۵۹۲ - آمده: «وَأَمَّا أَنْتَ يَا عَلِيَّ، فَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ وَصِيِّي» ولی بخش: «وَأَنْتَ وَصِيِّي» در بخاری و منابع دیگر نیامده است.

صفحه ۸۰۹ - ۸۱۳ ناقلان روایات تبلیغ برائت (آیات اول سوره توبه) توسط امیرالمؤمنین رضی الله عنه با دین خدا و سنت نبوی بازی کرده، هر کس هر مقدار را خواسته حذف کرده و هر چه خواسته افزوده و به هر کیفیتی که مایل بوده نقل کرده است!! به عنوان مثال مقایسه کنید روایات شماره ۵۹۶ - ۵۹۷ را با یکدیگر یا روایات شماره ۵۹۹ - ۶۰۰ را با آنچه عسقلانی (صفحه ۸۱۲) نقل کرده که عبارت: «ثم دعاه» از آن روی که حاکی از عزل ابوبکر بوده حذف شده است.

صفحه ۸۱۴ - ۸۱۵ در برخی از آن روایات آمده: (وَأَمْرٌ عَلِيًّا أَنْ يَنَادِيَ بِهَوَّلَاءِ الْكَلِمَاتِ) و عبارت موهم آن است که ابوبکر - که بنابر روایات ساختگی امیرالحاج شده بود - به امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمان داد که تبلیغ برائت نموده و آن کلمات را در ملا عام اعلان نماید!

تحریف‌گران به این اکتفا نکرده و - با نادیده گرفتن اختصاص این فضیلت به امیرالمؤمنین رضی الله عنه و عزل ابوبکر - در ادامه افزوده‌اند: هرگاه علی رضی الله عنه خسته می‌شد ابوبکر آن را اعلام می‌نمود.

و یا آن که هرگاه صدای آن حضرت می‌گرفت ابوهریره آن را اعلام می‌نمود. بلکه بعضی گفته‌اند: دیگران از جانب ابوبکر مأمور به این کار بودند و علی رضی الله عنه به آنها پیوسته است!

صفحه ۸۱۹ - ۸۲۰ در روایات معتبر نقل شده که: «لا یؤدّی عنّی إلاّ أنا أو علی» و «لن یؤدّی عنک إلاّ أنت أو رجل منک» یا عبارات مشابه آن .
عده‌ای آن را تحریف کرده و به: «إلاّ أنا أو رجل من أهل بیتی» یا: «من أهلی» یا: «إلاّ رجل من قومی» تغییر داده‌اند به شرحی که گذشت .

صفحه ۸۵۴ - ۸۵۸ در فضیلت سدّ الابواب فقط یکی از روایات ابن عمر بررسی شد که به کیفیت‌های گوناگون نقل و تلاش شده که چیزی واضح بیان نشود. ناقلان در چهار نقل اول، به جمله‌ای کوتاه: «این خانه اوست»، «این خانه اوست کنار خانه پیامبر (ص)» و ... اکتفا نموده و مطلبی که فوق‌العاده اهمیت داشته و در کیفیت پنجم و ششم گذشت - یعنی بستن درب خانه همه اصحاب مگر درب خانه علی (ع) - را ذکر نکرده‌اند.

صفحه ۸۸۹ بخاری در تاریخ روایت: «لا یحلّ المسجد لجنب إلاّ لمحمد (ص)» و آل محمد (ع) را این‌گونه نقل نموده: «لا یحلّ المسجد لجنب إلاّ لکذا» .

صفحه ۸۹۱ - ۸۹۲ در مسند اسحاق بن راهویه آمده: «وجّهوا هذه البيوت عن المسجد؛ فإني لا أحلّ المسجد لحائضٍ ولا جنبٍ إلاّ لمحمد وآل محمد (ع)» .
ولی در منابع متعدد بخش: «إلاّ لمحمد وآل محمد (ع)» را حذف کرده‌اند، چنان‌که در سنن بیهقی نیز بدان اشاره شده است .

صفحه ۹۲۳ - ۹۲۴ در مناشده امیرالمؤمنین (ع) - روایت شماره ۶۵۷ - آمده:
فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَةٌ مِثْلَ زَوْجَتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ (ع) سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ [هذه الأُمَّة] غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .

ولی در نقل ابن عساکر دمشقی قسمت: «سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ [هذه الأُمَّة]» حذف شده است .

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۴۳

صفحه ۹۳۱ در روایت معتبر شماره ۶۵۸ گذشت که امام مجتبی علیه السلام فرمود: «یا ایها الناس، لقد فارقکم رجل ما سبقه الأولون ولا یدرکه الآخرون»، ای مردم، کسی از شما جدا شد که کسی از گذشتگان بر او پیشی نگرفته و کسی از آیندگان نیز به رتبه او نخواهد رسید.

در صحیح ابن حبان کلمه «الأولون» را از روایت انداخته اند تا برتری امیرمؤمنان علیه السلام بر صحابه روشن نگردد و کسی به این نقل معتبر و مهم استناد ننماید.

دفتر سوم، صفحه ۹۶۸ در روایت معتبر شماره ۶۷۶ گذشت که: «از میان شما کسی بر تأویل قرآن خواهد جنگید همان‌گونه که من بر تنزیل آن جنگیدم». هر کسی خیال می‌کرد حضرت او را نام می‌برند، ابوبکر پرسید: آیا آن شخص من هستم؟ حضرت فرمود: «نه»، عمر گفت: من هستم؟ حضرت فرمود: «نه»، او کسی است که به وصله زدن نعلین من مشغول است»، یعنی علی علیه السلام.

بعضی این حدیث را از همین راوی - یعنی ابوسعید خدری - روایت کرده‌اند ولی فقط سطر اول حدیث را نقل کرده و دنباله‌اش را - که دلالت دارد این مطلب درباره امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است - حذف نموده‌اند.

صفحه ۹۷۷ - ۹۷۸ نظیر تحریف گذشته در روایتی مشابه در منابع مختلف تکرار شده، و برخی تحریف نام شیخین را به «صحابه» یا «مردم» بر آن افزوده‌اند.

صفحه ۹۹۸ بخاری در تاریخ روایت شماره ۶۹۵ را نقل نموده و ذیل آن - یعنی جمله: «فوال من والاهم، وعاد من عادهم» - را ذکر نکرده است.

پاورقی صفحه ۱۱۷۶ در روایت آمده: وقال علیه السلام -: اللهم عافني مما ابتليت به طلحة والزبير من قتل المسلمين در البداية والنهاية «من قتل المسلمين» حذف شده.

صفحه ۱۰۶۸، ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱ در روایت ۷۸۶ گذشت که: عن زرّ أنه سمع علياً يقول: أنا فقأت عين الفتنة، ولولا أنا ما قُتل [قوتل] أهل النهروان وأهل الجمل. در برخی از مصادر (أهل الجمل) حذف شده و در برخی دیگر (أهل الجمل) تبدیل به عبارت مبهم (فلان وفلان وفلان) شده است.

پاورقی صفحه ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ در منابع تاریخی آمده که در جنگ جمل هنگامی که بنی اسد و بنی طیّ پیشنهاد پیوستن به لشکر امیرالمؤمنین (ع) را دادند، آن حضرت نپذیرفت و به آنان فرمود: «الزموا قرارکم، فی المهاجرین کفایة». این عبارت دلالت بر کثرت مهاجران در لشکر آن حضرت دارد ولی در البداية والنهاية ۲۶۳/۷ «فی المهاجرین کفایة» تحریف شده به: فی من معی کفایة! و غرض از این تحریف روشن است که آنها منکر حضور معظم صحابه در لشکر امیرالمؤمنین (ع) هستند به شرحی که گذشت.

صفحه ۱۲۴۷ در روایت شماره ۸۲۲ آمده: أمر عليّ (ع) بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین. ولی برخی نام مبارک امیرالمؤمنین (ع) را از روایت حذف کرده اند.

صفحه ۱۲۴۷ در روایت شماره ۸۲۳ به نقل از عمار آمده: ان رسول الله (ص) أمر علياً (ع) بقتال الناکثین ... ولی برخی نام امیرالمؤمنین (ع) را از روایت حذف کرده و آن را این گونه نقل کرده اند که عمار گفت: أمرني رسول الله (ص) بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین یا: أمرت أن أقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین.

صفحه ۱۲۴۸ - ۱۲۴۹ نظیر تحریف گذشته درباره ابوایوب انصاری و روایت او اتفاق افتاده است.

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۴۵

صفحه ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ در روایات ، خوارج «شَرُّ الخلق و الخلیقة» و قاتلان نشان «خیر الخلق و الخلیقة» و ... معرفی شده‌اند ، در بسیاری از منابع بخش: «خیر الخلق و الخلیقة» از روایت حذف شده و کمتر کسی حاضر شده که آن را نقل نماید.

صفحه ۱۲۵۲ در روایات دیگر آمده است : «یقتل هذه العصابة خیر أمتی» و یا : «خیر أمتی [من] بعدی» ، یعنی گروه خوارج را بهترین امت من و بنابر نقلی : بهترین امت پس از من می‌کشد ، که اشاره به امیر مؤمنان علیه السلام است .

ولی برخی تعبیر : « [من] بعدی» را حذف کرده و برخی دیگر علاوه بر آن «خیر» را تبدیل به «خیار» کرده و گفته‌اند : «یقتلهم خیار أمتی» تا از اهمیت مطلب کاسته و امیر مؤمنان علیه السلام «بهترین امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» معرفی نشود بلکه «بهترین امت» وصف مجموع کسانی باشد که خوارج را می‌کشند .

صفحه ۱۲۵۴ - ۱۲۵۵ در روایت معتبر شماره ۸۱۱ ، صفحه ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ گذشت که در منابع فراوان با اسناد معتبر از عمار نقل شده که می‌گفت :

والله لو هزمونا حتی یبلغوا سَعَفَاتِ هَجْرٍ لَعَلِمْنَا أَنَا عَلِيٌّ حَقٌّ وَأَنْتُمْ عَلِيُّ بَاطِلٌ . وَفِي رِوَايَةٍ : لَعَلِمْتُ أَنَّ صَاحِبَنَا عَلِيٌّ الْحَقُّ وَهُمْ الْبَاطِلُ .

برخی همین روایت را به نقل از همین راوی تحریف نموده و به جای لفظ «صاحبنا» که مراد امیرالمؤمنین علیه السلام است لفظ «مصلحینا» بکار برده‌اند، که مفاد کلام این می‌شود که «مصلحین ما بر حق هستند» و برخی دیگر آن را به عبارت : «مصلحتنا علی الحق» تغییر داده‌اند!

صفحه ۱۲۵۵ ، ۱۲۷۵ در منابع معتبر عامه آمده : «ویح عمار تقتله الفئة الباغية ، عمار يدعوهم إلى الله - أو إلى الجنة - ويدعونهم إلى النار» بعضی دست به تحریف زده و جمله : «تقتله الفئة الباغية» را از روایت حذف کرده‌اند!

شگفت آن که عسقلانی ادعا کرده ظاهراً بخاری خودش به جهت نکته دقیقی آن را عمداً حذف کرده است!

صفحه ۱۲۵۵ بخاری در تاریخ، روایت گذشته را به گونه‌ای نقل می‌کند که از آن مطلبی استفاده نشود؛ زیرا نامی از عمار نمی‌برد و به نقل از عبدالله بن عمرو بن العاص گفته: سمعت النبي (ص) : «تقتله الفئة الباغية» .

صفحه ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ در برخی از مصادر کلام امیرالمؤمنین (ع) در مذمت لشکر جمل و خوارج این‌گونه آمده: لقد علمت عائشة بنت أبي بكر أن جيش المروة وأهل النهروان [النهر] ملعونون على لسان محمد (ص) .

که «جيش المرأة» تبدیل به: «جيش المروة» شده است .

و در روایت طبرانی به نقل «أهل النهروان» اکتفا و بقیه حذف شده است!

صفحه ۱۲۵۶ - ۱۲۵۹ روایات مربوط به «ذو الثدية» بسیار مشوش نقل شده و کاملاً روشن است که ناقلان نخواسته‌اند فضیلت امیرالمؤمنین (ع) آشکار گردد.

صفحه ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ در روایات کلاب حوآب نکات مهمی بوده که از آن حذف شده که به دو مورد اشاره می‌شود:

الف) در کلام پیامبر (ص) تصریح شده: «وهي في فئة باغية» که از آن استفاده می‌شود عایشه در گروه تجاوزگر است .

ب) عایشه می‌گوید: ثم دعا علياً فناجاه بما شاء ، یعنی: پیامبر (ص) ، امیرالمؤمنین (ع) را خواست و آهسته هرچه می‌خواست به او فرمود .

اسکافی معتزلی می‌گوید: آیا بیانی روشن‌تر از این وجود دارد که علی (ع) در تمام برنامه‌هایش فقط تابع دستور پیامبر (ص) بوده است؟!

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۴۷

پاورقی صفحه ۱۳۲۲ در روایتی از حدیفه اشاره شده که ابوموسی اشعری از منافقین لیلۃ العقبه بوده است . در برخی از منابع از ابوموسی نامی برده نشده و یا به عنوان «رجل من أهل العقبة» از او یاد شده است .

و از آن شگفت تر آن که در برخی از مصادر حدیثی «حربُ لله و لرسوله» در عبارت «أشهد بالله أن اثني عشر منهم حربٌ لله و لرسوله في الحياة الدنيا و يوم يقوم الأشهداء» تبدیل به «حزب الله و رسوله» شده است !!

دفتر چهارم ، صفحه ۱۴۶۰ - ۱۴۶۱ در روایت شماره ۹۱۵ آمده است: پیامبر ﷺ در بیماری وفات فرمود: «ادعو لي علياً» یعنی: به علی بگویید بیاید که با او کار دارم، عایشه گفت: به ابوبکر نگویم بیاید؟ حفصه گفت: به عمر نگویم بیاید، ام الفضل (زن عموی پیامبر ﷺ) گفت: به عباس نگویم بیاید، حضرت در پاسخ هر کدام فرمود: بیاید . هر سه نفر حاضر شدند، هنگامی که حضرت سر مبارک را بلند کرد و علی ﷺ را ندید سکوت اختیار کرده و حرفی نزد .
عمر رو به حاضرین کرد و گفت: بلند شوید، اگر حضرت با ما کاری داشت می گفت. این مطلب سه بار اتفاق افتاد.

در سنن ابي داود کلام اخير عمر حذف شده است !!

صفحه ۱۶۰۷ - ۱۶۰۸ در روایات شماره ۱۰۹۰ تا ۱۰۹۷ ویژگی های علی ﷺ به روایت سعد بن ابی وقاص به گونه های مختلف نقل شده است . در روایت ضیاء مقدسی - روایت شماره ۱۰۹۱ - حدیث منزلت ، حدیث رایت ، حدیث غدیر ذکر شده و راوی می گوید: مطلب چهارمی را که سعد گفت من فراموش کرده ام. مطلبی که راوی فراموش کرده - یا خود را به فراموشی زده ! - بنابر نقل ابن ابی لیلی از سعد بن ابی وقاص حدیث طیر است .

حال این پرسش پیش می‌آید که چرا در نقل صحیح مسلم و دیگران، حدیث غدیر و حدیث طبر ذکر نشده؟! آیا این از تحریفات امانت‌داران سنت نبوی نیست؟!
صفحه ۱۶۳۲ در منابع متعدد، عزل ابوبکر از ابلاغ آیات سوره توبه واضح نقل نشده و از ابوبکر با کنایه با عنوان: «فلاناً» یاد شده است!

صفحه ۱۶۶۳ - ۱۶۷۰ با آن‌که پیامبر (ص) در حجة الوداع - در ضمن خطبه‌ای که حدیث ثقلین را بیان نمود - فرمود که حاضرین مطالب را به غائبین اطلاع دهند. ولی بسیاری از ناقلان، حدیث ثقلین را کاملاً از خطبه ساقط نموده، و به نقل برخی از بخش‌های دیگر آن اکتفا کرده‌اند.

برخی از آنان لفظ «عترتی» را از آن انداخته و فقط تمسک به قرآن را این‌گونه نقل کرده‌اند: وقد ترکت فیکم ما لن تضلّوا بعده إن اعتصمتم به: کتاب الله! و گروهی دیگر لفظ «عترتی» را تبدیل به: «وسنة نبیّه» یا: «وسنة نبیکم» و ... نموده‌اند.

و شگفت آن‌که برخی نقل کرده‌اند: «إني تارك فیکم الثقلین ، أحدهما أكبر من الآخر...» و در ادامه نامی از عترت نبرده و به ذکر کتاب الله اکتفا نموده‌اند!!

در نقل صحیح مسلم و برخی دیگر منابع اهل تسنن از زید بن ارقم - گذشته از عدم نقل حدیث غدیر که در کنار حدیث ثقلین بیان شده - مطلب به گونه‌ای تحریف و نقل شده که فقط سفارش به رعایت حقوق اهل بیت (ع) از آن فهمیده شود نه تمسک به آنان!

دفتر پنجم، صفحه ۱۷۷۵ برخی برای حفظ قانون اشتراک دست به تحریف لفظی روایت جابر: «عليّ خیر البشر» زده و با افزودن لفظ «من» قبل از «خیر

واکنش ۱۰ / تحریفات لفظی / ۲۳۴۹

البشر» و نامود کرده‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از بهترین انسان‌هاست نه این که بهترین انسان باشد. با آن که روایات معتبر به نقل از جابر فاقد لفظ «من» است. آنان روایت تحریف شده را از اعمش از عطیه از جابر نقل کرده‌اند، و در برخی از منابع، روایت به همین سند از جابر نقل شده و فاقد لفظ «من» است! و به جابر نسبت داده شده که گفته است: **كُنَّا نَعُدُّ عَلِيًّا مِنْ خَيْرِنَا.**

اما این مطلب که به جابر نسبت داده شده، گذشته از منافاتش با روایات دیگر، چون مطلب روشنی بوده، جابر نیازی به گفتن آن نداشته است.

صفحه ۱۷۷۵ - ۱۷۷۶ گذشت که حاکم حدیث: «عليٌّ خير البشر» را در مستدرک نقل نموده و دیگران بر او انکار کرده‌اند که چرا چنین حدیثی را روایت کرده، این حدیث نظیر حدیث طبر سبب تقویت عقیده شیعه است! ولی در مستدرک موجود اثری از این حدیث نیست!!

صفحه ۱۸۳۶ عمر ادعا کرده پیامبر صلی الله علیه و آله آیه شریفه ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد (۱۳): ۴۳] را - که از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بشمار می‌رود - این‌گونه قرائت نموده: (و من عنده علم الكتاب) یعنی: دانش کتاب از جانب خداست!

صفحه ۱۹۱۶ ترمذی درباره حدیث معتبر شماره ۱۲۸۴: «هر کس مرا و این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد روز قیامت در درجه من خواهد بود» گفته: هذا حدیث حسن غریب، لا نعرفه من حدیث جعفر بن محمد علیه السلام [إلا من هذا الوجه]. در نقل ذهبی عبارت: (حدیث حسن غریب) از آن افتاده و این‌گونه نقل شده: قال الترمذی: لا يعرف إلا من هذا الوجه.

در همین دفتر ، صفحه ۲۲۲۶ امتناع عده‌ای از محدّثین، مفسرین و ... از نقل شأن نزول آیه شریفه نجوا و نقل فضیلت مولا گذشت .

صفحه ۲۲۲۷ نقل شده که ...: (عده‌ای صدقه داده و با پیامبر (ص) مناجات نمودند و (برخی) گمان می‌کنند که جز یکی از مهاجران اهل بدر کسی به آیه نجوا عمل نکرده است) که گذشته از دروغی که در عمل دیگران به آیه گفته شده، از بردن نام مبارک امیرالمؤمنین (ع) امتناع و با تعبیر: «یکی از مهاجران اهل بدر» از آن حضرت یاد شده است.

پاورقی صفحه ۲۳۹۳ خواهد آمد که روایت: «مکتوب علی العرش: لا إله إلا أنا وحدي، لا شريك لي، محمد عبدي ورسولي، أئدته بعلي، وذلك قوله: ﴿هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَيَا لِمُؤْمِنِينَ﴾ علي وحده» بنابر نقل کنجی شافعی در تفسیر ابن جریر طبری وجود داشته ولی در نسخه مطبوع یافت نشد .

و در تفسیر الدر المنثور نیز بخش اخیر آن - یعنی: «علي وحده» - حذف شده با آن‌که روایت را از تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر نقل کرده است .

پاورقی صفحه ۲۴۱۵ جمله «أئدته بعلي» - در روایت گذشته - در برخی از منابع به: أئدته بعلمي! تحریف شده است .

پاورقی صفحه ۲۵۹۵: در المعجم الكبير طبرانی بخش اخیر کلام امام مجتبی (ع) که فرمود: «وإنما كان يذكره - يعني النبي (ص) كان يذكر علياً (ع) - بغاية الجلالة والعظمة» حذف و این‌گونه ذکر شده: قال: ... وذكر الحديث .

لزوم سنجش با مسلمات و ...!

برخورد مخالفان با روایات فضائل به گونه‌ای است که اگر روایتی از واکنش‌های دیگر جان سالم بدر برد، می‌گویند: گرچه ظاهر روایت با مدّعی شیعه سازگار است ولی باید آن را با مسلمات - یعنی آنچه نزد خودشان مسلم است - سنجید. یعنی باید آن را با فضائل دروغین و ساختگی که برای صحابه روایت کرده‌اند، مقایسه کرد.

و فراوان گفته‌اند: نهایت آن است که این خبر واحدی است در برابر اجماع.

سنجش با اجماع و اتفاق صحابه

[۱ / ۱۷۸۱] زیدانی در شرح مصابیح السنّة پس از نقل برخی از فضائل

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نویسد:

فضائل علی علیه السلام [علیه السلام] بیش از آن است که بشمار آید و این احادیث بر آن شهادت می‌دهد اما دلیل تقدّم ابوبکر از آن قوی‌تر است؛ چون دلیل آن اجماع و اتفاق صحابه است که حکم آیه قرآن را دارد ولی روایات فضائل علی علیه السلام در حکم اخبار آحاد است.^۱

۱. المفاتیح ۳۱۵/۶ و رجوع شود به الإمامة والردّ علی الرافضة لأبي نعیم الإصبهانی ۲۴۱، ۲۷۱.

اشکال

اولاً: روایات فضائل آن حضرت فراوان است و اخبار آحاد نیست، چنان‌که خودش گفت: فضائل علی (ع) [بیش از آن است که بشمار آید].
و ثانیاً: چنان‌که گذشت در مورد تقدّم ابوبکر، اجماعی در کار نیست.

[۱۷۸۲ / ۲] محبّ طبری می‌گوید:

روایاتی که در خلافت ابوبکر وارد شده بالاتفاق صحیح است، اما روایاتی که درباره‌ی علی (ع) نقل شده نهایت آن که حسنه است و بر فرض که نزد بعضی صحیح باشد، قابل مقایسه با روایاتی که بالاتفاق صحیح است، نیست.^۱

اشکال

اولاً: روایات مربوط به ابوبکر ساختگی است و مورد اتفاق هم نیست.
و ثانیاً: به اعتراف مخالفان، فضائل امیرالمؤمنین (ع) بشمار و صحیح است.
و نتیجه آن‌که: روایات صحیح با روایات ساختگی قابل قیاس نیست.

→ قال سفیان الثوري: من زعم أن علياً (ع) كان أحقّ بالولاية منهما فقد خطأ أبابكر وعمر والمهاجرين والأنصار، وما أراه يرتفع له مع هذا عمل إلى السماء. (سنن أبي داود ۲ / ۳۹۷) قال الألباني: رواه أبو داود بسند صحيح. (السنة لابن أبي عاصم ۴۶۷)

وقال ابن حجر المكي: وحكى النووي بأسانيد صحيحة ... (الصواعق المحرقة ۱۶)
وقال ابن تيمية: لو كان الحقّ كما تقوله الرافضة لكان أبو بكر وعمر والسابقون الأولون من شرار أهل الأرض وأعظمهم جهلاً وظلماً، حيث عمدوا عقب موت نبيهم (ص) فبدّلوا وغيروا وظلموا الوصي، وفعلوا بنبوّة محمد (ص) ما لم تفعله اليهود والنصارى عقب موت موسى والمسيح (ص). (منهاج السنة ۴ / ۳۶۳)

۱. ان الأحاديث المعتمد عليها في خلافة أبي بكر متفق على صحتها، وهذه الأحاديث غايتها أن تكون حسنة وإن صحّ منها شيء عند بعضهم فلا يصحّ معارضاً لما اتفق عليه. (الرياض النظرة

[۱۷۸۳ / ۳] در کلام ابن قتیبہ دینوری (متوفی ۲۷۶) آمده است :

سلامتی (دین) تو در آن است که نه به دوستی علی و نه به دشمنی علی خود را هلاک نگردانی ... به جایگاه او نسبت به پیامبر ﷺ، تربیت او بر دست آن حضرت، برادر و داماد آن حضرت بودن، صبر و استقامت او در مبارزه با دشمنان، از خودگذشتگی در جنگ‌ها، جایگاه رفیع او در دانش، دین، شجاعت و فضیلت، به همه این امور معترف باشی و او را محترم شماری ولی با شنیدن فضائل بسیارش او را از مرتبه‌ای که بهترین گذشتگان (صحابه و تابعین) برای او قائل بوده‌اند بالاتر نبوی (و او را بر دیگر صحابه ترجیح ندهی) چون:

[الف] گذشتگان، علی و دیگر صحابه را بهتر (از ما) شناخته‌اند .

[ب] مطالبی که مورد اتفاق آنها باشد جای شک و تردید نیست .

[ج] گاهی در نقل احادیث تحریف روی می‌دهد .^۱

اشکال

الف) گرچه آنها امیرالمؤمنین ﷺ را بهتر از ما شناخته‌اند ولی حاضر به پذیرفتن آن نبوده‌اند، ﴿وَجَادُوا بِهَا وَأَسْتَيْقَتَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل (۲۷)]:^{۱۴}، بلکه گاهی در عین اعتراف به حقیقت - به جهت اقتضای شرایط خاص! -

۱. والسلامة لك أن لا تهلك ببعضه وأن لا تحتمل ضعفاً عليه بجناية غيره، فإن فعلت فأنت جاهل مفرط في بغضه، وأن تعرف له مكانه من رسول الله ﷺ بالتربية والأخوة والصبر والصبر في مجاهدة أعدائه وبذل مهجته في الحروب بين يديه، مع مكانه في العلم والدين والبأس والفضل من غير أن تتجاوز به الموضع الذي وضعه به خيار السلف لما تسمعه من كثير من فضائله، فهم كانوا أعلم به وبغيره، ولأن ما أجمعوا عليه هو العيان الذي لا يشك فيه والأحاديث المنقولة قد يدخلها تحريف وشوب. (الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشيبة ۳۴ - ۳۶)

۲. آیه شریفه مربوط به برخی از منکران پیامبران ﷺ است که خداوند درباره آنان فرموده: با آن که به آیات روشنگر ما یقین داشتند از روی ستم و (تکبر و) برتری جویی آن را انکار نمودند.

از التزام به آن ابا داشته و یا آن را توجیه می‌کنند .

به عنوان نمونه رجوع شود به گفتگوی سعد بن ابی وقاص و معاویه، سعد گفت: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول لعلي: «أنت مع الحق، والحق معك حيث ما دار»، معاویه پاسخ داد: چقدر سزاوار ملامت هستی! تو این کلام را از پیامبر شنیدی و دست از یاری علی برداشتی؟! اگر من این سخن را شنیده بودم تا جان در بدن داشتم خدمتکار علی بودم!

ب) چنان‌که مکرر گذشت هیچ اجماعی در کار نیست .

ج) با احادیثی که اعتراف دارید بدون تحریف نقل شده چه کرده‌اید!!! آری؛ شما از پذیرفتن مسلمات هم امتناع می‌نمایید و ادعای وقوع تحریف بهانه‌ای بیش نیست.^۲

تفتازانی در پاسخ از استدلال شیعه به نصوص واضح و روشن می‌نویسد:
[۱۷۸۴ / ۴] اگر حدیث غدیر و منزلت متواتر و دلالت آن تمام بوده چرا بر بزرگان صحابه مخفی ماند؟! چرا به آن استدلال نکردند؟!
چرا کار به توقف (نزاع، تشاجر و اختلاف در امر خلافت) کشید؟^۳

و پاسخ او گذشت.^۴

۱. لوسمعتُ هذا من رسول الله صلی الله علیه و آله لکنتم خادماً لعلي حتى أموت. (تاریخ مدینه دمشق ۲۰ / ۳۶۰ - ۳۶۱) این مطلب با تفصیل بیشتر صفحه ۲۶۵۴ - ۲۶۵۵ خواهد آمد .
۲. گذشت که ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) گفته: اگر کسی حدیث غدیر، منزلت و مانند آن از احادیث صحیح را نقل کند - به جهت کینه‌توزی با رافضی‌ها - برای آن توجیهاتی را دنبال می‌کنند که حَقَّش را ضایع کرده و از ارزش آن بکاهند . (کتاب الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة ۳۴ - ۳۶) در حالی که خودش از کسانی است که احادیث صحیح را توجیه می‌کند!
۳. رجوع شود به شرح المقاصد ۵ / ۲۷۲ ، ۲۷۴ .
۴. رجوع شود دفتر نخست ، صفحه ۳۷۶ - ۳۷۷ .

تذکر

مطلب به روایات فضائل و دلائل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام ختم نمی‌شود بلکه برخی ادعا کرده‌اند که هر آیه و روایتی که با عقاید و افکارشان سازگار نیست باید تأویل شود یا حکم به منسوخ بودن آن می‌شود!

قال الکرخي^۱: كل آية أو حديث يخالف ما عليه أصحابنا فهو مؤول أو منسوخ^۲.

سنجش با آیاتی که ادعا شده مربوط به خلفا است!

محدث دهلوی (متوفی ۱۲۳۹) در پاسخ از استدلال شیعه به آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة (۵): ۵۵] می‌نویسد:

[۱۷۸۵ / ۵] اگر این آیت دلیل حصر امامت حضرت امیر باشد، آیات دیگر معارض او [آن ظ] خواهند بود ... و آیات ناصه بر خلافت خلفای ثلاثه [!!] سابق تحریر شد^۳.

اشکال

شگفتا که آیات قرآن نصّ بر خلافت خلفای ثلاثه باشد و خود خلفا از آن اطلاعی نداشته و بی‌خبر باشند و بدان احتجاج نکنند و یاران و هواداران ایشان نیز از آن غافل باشند ولی پس از سالیانی دراز دیگران آن نصوص را کشف نموده و به تبیین و تحریر آن بپردازند، آیا چنین چیزی ممکن است؟! ﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ [یونس (۱۰): ۳۵]؟!

۱. هو عبد الله الكرخي المتوفى ۳۴۰ من علماء الحنفية. (الانحرافات الكبرى لسعيد أيوب ۴۴۹)

۲. فقه السنة للشيخ سيد سابق ۱/ ۱۳.

۳. تحفه اثنا عشریه ۲۰۰.

او در پاسخ از استدلال شیعه به روایات اهل تسنن در تفسیر آیه شریفه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری (۴۲): ۲۳] گفته:

[۱۷۸۶ / ۶] چون شیعه را در این مقام الزام اهل سنت منظور است بدون ملاحظهٔ جمیع روایات ایشان ، این مقصود حاصل نمی‌شود و به یک روایت ایشان الزام نمی‌خورند و اگر شیعه اهل سنت را تنگ نمایند از کتاب الله و اقوال عترت و جوب محبت خلفای ثلاثه ثابت می‌توانند کرد. قوله تعالی: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة (۵): ۵۴] بالاجماع این لفظ در حق مقاتلین مرتدین واقع است و اینها [یعنی خلفای ثلاثه] سرکردهٔ مقاتلین مرتدین بودند و کسی را که خدا دوست دارد واجب المحبة است و علی هذا القیاس.^۱

اشکال

ملاحظه فرمودید که با دو ادعای بیجا - یکی اجماع و دیگری تطبیق آیه بر مصادیق دلخواه و بر طبق تمایلات نفسانی - شاد از محکمه برگشته! حال آن که اجماعی در کار نیست و اصلاً آیه ربطی به خلفا و پیروانشان ندارد .

دهلوی درباره: «من ناصب علیاً الخلافة بعدی فهو کافر»^۲ گفته:

[۱۷۸۷ / ۷] سلّمنا ، لكن حق تعالی منکر خلفای ثلاثه را نیز در آیهٔ استخلاف کافر فرموده و بدان آیه شریفه را ختم فرموده ، قوله تعالی: ﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۳ أي من أنکر خلافة

۱ . تحفه اثنا عشریه ۲۰۵ .

۲ . قال رسول الله ﷺ: «من ناصب علیاً الخلافة بعدی فهو کافر ، وقد حارب الله ورسوله ، ومن

شک فی علیّ فهو کافر» . (مناقب علی بن ابی طالب (ع) لابن المغازلی ۵۸)

۳ . ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ

واکنش ۱۱ / لزوم سنجش با مسلمات و ... / ۲۳۵۷

الخلفاء بعد ذلك - أي بعد سماع هذه الآية والعلم باستخلاف الله تعالى
أيّاهم - فأولئك هم الكاملون في الفسق.^۱

اشکال

او اول آیه را مطابق میل خویش معنا نموده سپس حدیث گذشته را با آن
سنجیده است. و در پاسخ از حدیث رایت نیز همین گونه رفتار نموده و گفته:

[۱۷۸۸ / ۸] اثبات این دو صفت - یعنی: «يحبّ الله ورسوله، ويحبّه
الله ورسوله» - برای شخصی در کلامی، نفی آن دو از دیگران
نمی‌کند، کیف وقد قال الله تعالى في حق أبي بكر ورفقائه: ﴿يُحِبُّهُمْ
وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة (۵): ۵۴].^۲

سنجش با روایات ساختگی!

[۱۷۸۹ / ۹] فضل بن رزبهان به عنوان جمع بین روایات مختلف می‌گوید:
اهل تسنن همان‌گونه که روایات صحیح فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام
وفضائل اهل بیت علیهم السلام را می‌پذیرند، روایات فضائل خلفای راشدین را
صحیح می‌دانند و بین این دو گروه از روایات صحیح جمع نموده و
برای هرکسی جایگاهی را که خدا قرار داده قائل هستند و حاضر به
تنقیص کسی که روایات صحیح درباره‌اش نقل شده نمی‌شوند.^۳

→ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي
لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿النور (۲۴): ۵۵﴾.

۱. تحفه اثناعشریه ۲۱۵.

۲. تحفه اثناعشریه ۲۱۵.

۳. وأما ما ذكره: أن أمثال هذه الأخبار يروها السنة، وهي في صحاح الأخبار عندهم، والآيات
أيضا موافقة لها، ثم يتركونها... فإن أهل السنة يعملون بكلّ حديث وخبر صحیح بشرائطها.

اشکال

روایات فضائل خلفا ساختگی و از درجه اعتبار ساقط است .

[۱۷۹۰ / ۱۰] دهلوی در پاسخ از استدلال شیعه به حدیث طیر می نویسد :

بر تقدیری که [حدیث طیر] دلالت بر مدعا می‌کرد مقاوم اخبار صحاح که صریح دلالت بر خلافت ابوبکر و عمر دارد نمی‌توانست شد ، مثل : اقتدوا باللذین من بعدي أبا بکر و عمر و غیر ذلك .^۱

اشکال

آن روایات ساختگی است و روایت مذکور نزد هم‌کیشان خودش از درجه اعتبار ساقط است،^۲ و گذشت که آنان می‌گویند: در خلافت نصی نیست.^۳

او در پاسخ از استدلال به : «أنا مدينة العلم وعلي بابها» می نویسد :

[۱۷۹۱ / ۱۱] با وصف آن که ... زیاده از آن ... در دیگران هم به روایت اهل سنت ثابت شده باشد مثل : ما صب الله شيئاً في صدري إلا صبته في صدر أبي بکر و مثل : لو كان بعدي نبياً لكان عمر .

اگر الزام اهل سنت را اعتبار است در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ایشان نباید نمود که به یک روایت الزام نمی‌خورند .^۴

→ و لكن كما صحَّ عندهم الأحاديث الدالة على فضل علي بن أبي طالب وأهل بيت رسول الله ﷺ، كذلك صحَّ عندهم الأحاديث الدالة على فضائل الخلفاء الراشدين ، فهم يجمعون بين الأحاديث الصحاح ، وينزلون كلاً منزله الذي أنزله الله ، ولا ينقصون أحداً ممن صحَّ فيه هذا الحديث . (إحقاق الحق ۲۱۰ - ۲۱۱ ، دلائل الصدق ۶ / ۴۸۳ - ۴۸۴ به نقل از ابطال الباطل)

۱ . تحفه اثنا عشریه ۲۱۲ .

۲ . قال ابن حزم: وأما الرواية: (اقتدوا باللذین من بعدي) فحدیث لا یصح . (الاحکام ۶ / ۸۰۹)

۳ . رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۹۵ .

۴ . تحفه اثنا عشریه ۲۱۲ .

اشکال

اولاً: مکرر گفته شد که ما به موارد اعتراف اهل تسنن بر آنان احتجاج می‌کنیم ولی ادعای آنان را بدون دلیل نمی‌پذیریم.^۱

ثانیاً: این روایات ساختگی است، چنان‌که ابن الجوزی و قاری در مورد روایت اول تصریح کرده‌اند^۲ و روایت دوم نیز از درجه اعتبار ساقط است.^۳

[۱۲ / ۱۷۹۲] ابن تیمیه - در برابر استدلال شیعه - مکرر به حدیث جعلی: (لو لم أبعث فيكم لبعث عمر) استناد نموده بلکه به دروغ آن را به ترمذی نسبت داده،^۴

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۷۲۳، پیوست هشتم: «تفکیک در حجیت».

۲. قال ابن الجوزي: وما أزال أسمع العوام يقولون عن رسول الله ﷺ أنه قال: ما صبَّ الله في صدري شيئاً إلاَّ وصبَّته في صدر أبي بكر، وإذا اشتقت إلى الجنة قبلت شبيهة أبي بكر، وكنت أنا وأبو بكر كفرسي رهان، سبقته فاتبعني ولو سبقني لاتبعته [!!!] في أشياء ما رأينا لها أثراً في الصحيح ولا في الموضوع [!]. ولا فائدة في الإطالة بمثل هذه الأشياء. (الموضوعات ۱ / ۳۱۹) وقال القاري: ومما وضعه جهلة المنتسبين إلى السنة في فضل الصديق ... وحديث: ما صبَّ الله في صدري شيئاً إلاَّ صبَّته في صدر أبي بكر ... (الأسرار المرفوعة ۴۵۴، و رجوع شود به تذكرة الموضوعات ۹۳)

۳. قال مولانا ابو جعفر الجواد: كتاب الله أصدق من هذا الحديث، يقول الله في كتابه: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ ...» [الأحزاب (۳۳): ۷] فقد أخذ الله ميثاق النبيين فكيف يمكن أن يبدل ميثاقه، وكل الأنبياء ﷺ لم يشركوا بالله طرفة عين، فكيف يبعث بالنبوة من أشرك وكان أكثر أيامه مع الشرك بالله، وقال رسول الله ﷺ: «نبتت وأدم بين الروح والجسد». (الاحتجاج ۲/ ۲۴۸، بحار الأنوار ۵۰ / ۸۲)

در عدم اعتبار روایت: (لو لم أبعث فيكم لبعث عمر. لو كان بعدي نبي لكانت) رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۴/ ۱۱۶، الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۲۰، كنز العمال ۱۱ / ۵۸۱ و ۱۲ / ۵۹۷، تذكرة الموضوعات للفتني ۹۴.

و در عدم اعتبار روایت: (لو كان بعدي نبي لكان عمر) رجوع شود به الصحيح من سيرة الإمام علي ﷺ للسيد جعفر مرتضى العاملي ۱۵ / ۳۱۶.

۴. رجوع شود به منهاج السنة ۶ / ۵۴، ۶۹.

در حالی که این روایت در سنن ترمذی نیست و در حاشیه کتابش نیز به این نکته تذکر داده شده است!

[۱۳ / ۱۷۹۳] دهلوی در پاسخ از استدلال شیعه به روایت: «اللهم أدِرِ الحقَّ معه حیثُ دار» به روایتی جعلی استناد نموده و گفته:

و در حق عمر نیز صحیح بلکه مشهور شده: الحق بعدی مع عمر حیث کان، بلکه در حق عمر اخبار است به ملازمت حق با عمر و در حدیث حضرت امیر دعاست به اداره حق با او و در اخبار و دعا فرقی است غیر خفی... چون شیعه در این مقام تمسک به روایات اهل سنت و الزام ایشان منظور دارند لابد جمیع روایات ایشان را قبول باید کرد.^۱

اشکال

این روایت نیز صحیح نیست بلکه ساختگی است و برخی از دانشمندان اهل تسنن اعتراف به ساختگی بودن آن نموده‌اند.^۲

اما این که مکرر به تعبیر مختلف گفته: شیعه در صورتی حق دارد به روایات اهل تسنن استناد و احتجاج نماید که مجموع اخبار و آثار آنها را بپذیرد.

پاسخش آن است که: پیش از این تحت عنوان تفکیک در حجیت گفته شد: آنان که از نعمت خرد بهره‌مندند اعتراف و اقرار هر کسی را علیه خودش می‌پذیرند؛ لیکن در آن جا که در جهت منافع خود سخن و ادعایی داشته باشد، بدون دلیل نخواهند پذیرفت. پس ما به روایات اهل تسنن که - بر خلاف عقیده خودشان - باور شیعه را بازگو می‌دارد، استدلال می‌کنیم بدون این که لازم باشد

۱. تحفه اثنا عشریه ۲۱۷.

۲. تذکره الموضوعات ۹۴، کشف الخفاء ۱ / ۳۶۴.

واکنش ۱۱ / لزوم سنجش با مسلم‌ات و ... / ۲۳۶۱

بقیه روایات آنها را بپذیریم.^۱

محدث دهلوی در پاسخ از استدلال شیعه به حدیث ثقلین - گذشته از تحریف معنوی حدیث به تعمیم عترت به غیر معصومین علیهم‌السلام - چند حدیث ساختگی ذکر کرده از جمله گفته:

[۱۴ / ۱۷۹۴] این حدیث هم صحیح است: علیکم بسنتی و سنة الخلفاء

الراشدين المهديين من بعدي تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ .

[۱۵ / ۱۷۹۵] و در ادامه گفته:

در حدیث صحیح وارد است: خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء یعنی

بگیرید نصف دین خود را از این حمیرا و اشاره به عایشه فرمود .

واهدتوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد ابن امّ عبد : روش آموزید به روش

عمار و محکم گیرید وصیت ابن مسعود را .

وأعلمکم بالحلال والحرام معاذ بن جبل .

وأمثال ذلك كثيرة خصوصاً قوله : اقتدوا باللذین من بعدی أبا بکر و عمر .

پیروی کنید به آن دو شخص که پس از من باشند ابوبکر و عمر. که به

درجه شهرت و تواتر معنوی رسیده.^۲

اشکال

این روایات جعلی است و ساختگی بودن برخی از این احادیث را خود عامه

نیز تذکر داده‌اند.^۳

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۷۲۳، پیوست هشتم: «تفکیک در حجیت».

۲. تحفه اثناعشریه ۲۱۹.

۳. قال الفتني: (خذوا شطر دینکم عن الحمیراء) قال شیخنا: لا أعرف له إسناداً، ولا رأیته فی شیء

من كتب الحدیث إلا فی نهاية ابن الأثیر والأ فی الفردوس بغیر إسناد. ولفظه: (خذوا ثلث دینکم

شگفتا که دهلوی برای مقابله با شیعه از راه تدلیس وارد شده و از رسوایی نزد اهل دانش هم باکی ندارد، حدیث بی سند مربوط به عایشه را - که مزنی و ذهبی گفته‌اند: ما چنین حدیثی سراغ نداریم - حدیث صحیح، و نیز حدیث باطل و جعلی اقتدا به شیخین را مشهور و متواتر معرفی می‌نماید!

[۱۶ / ۱۷۹۶] دهلوی در ردّ حدیث تشبیه امیرالمؤمنین (ع) به انبیا (ع) می‌نویسد:

در احادیث صحیح اهل سنت تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی (ع) و تشبیه عمر به نوح و موسی (ع) مروی شده ... بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آن قدر احادیث دالّه بر تشبیه با [به ظ] انبیا (ع) که در حق شیخین مروی و ثابت است در حق هیچ یک از معاصرین ایشان ثابت نیست.^۱

و گذشت که ابن تیمیه در برابر حدیث منزلت گفته:

تشبیه علی (ع) به هارون (ع) بالاتر از تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی (ع) و عمر به نوح و موسی (ع) نیست؛ زیرا این چهار پیغمبر از هارون (ع) برترند، بلکه هر یک از ابوبکر و عمر به دو پیغمبر تشبیه شده‌اند نه به یکی!^۲

اشکال

عامّه به نقل این روایات متفردند و ما آن را جعلی می‌دانیم بلکه برخی از آن

→ من بیت الحمیراء، وسئل المزنّی والذهبی فلم یعرفاه. (تذکره الموضوعات ۱۰۰)

قال ابن حزم: وأما الروایة: (اقتدوا باللذین من بعدی) فحدیث لا یصحّ. (الاحکام ۸۰۹/۶)

۱. تحفه اثنا عشریه ۲۱۳ - ۲۱۴.

۲. وتشبیه بهارون لیس بأعظم من تشبیه أبي بكر وعمر: هذا بإبراهيم و عيسى (ع) وهذا بنوح

وموسی (ع) ... (منهاج السنة ۵ / ۴۳)

واکنش ۱۱ / لزوم سنجش با مسلمات و ... / ۲۳۶۳

روایات نزد خودشان هم اعتباری ندارد چه رسد که قابل قیاس با حدیث متواتر، ثابت و مسلم ثقلین باشد.^۱

دهلوی در ادامه - پاسخ از استدلال شیعه به حدیث تشبیه - ادعا نموده که: (شیخین حامل کمالات نبوت بوده‌اند) و برای اثبات این مدعا روایتی را به شیعه نسبت داده و گفته:

[۱۷ / ۱۷۹۷] و در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده‌اند - و هو قوله ﷺ: إنك يا علي، تقاتل علي تأويل القرآن كما قاتلتم علي تنزيلة - اشاره به این ... امتیاز است؛ زیرا که مقاتلات شیخین همه بر تنزیل قرآن بود، پس گویا زمان شیخین بقیه زمان نبوت بود.^۲

اشکال

اولاً: در منابع فریقین چنین حدیثی با عبارت یاد شده: (قاتلتم) وجود ندارد. ثانیاً: بر فرض که چنین عبارتی وجود داشت مربوط به جنگ‌های گذشته مخاطبین - یعنی صحابه - می‌شد؛ زیرا (قاتلتم) فعل ماضی است.

ثالثاً: آنچه در برخی از روایات - قریب به عبارتی که دهلوی ذکر کرده - وجود دارد، دلالت بر مذمت مخاطبین دارد؛ از آن روی که حاکی از آن است که با آنها بر تنزیل قرآن مبارزه شده است، در روایات اهل تسنن آمده است:

إن منكم رجلاً يقاتل الناس على تأويل القرآن كما قاتلتم علي تنزيلة.^۳

ليضربنكم رجل من بعدي على تأويل القرآن كما ضربتم علي تنزيلة.^۴

۱. رجوع شود به الکامل لابن عدی ۳ / ۱۷۱.

۲. تحفه اثنا عشریه ۲۱۴.

۳. المصنف لابن ابی شیبہ ۷ / ۴۹۷ - ۴۹۸، کنز العمال ۱۳ / ۱۰۷.

۴. مناقب علی بن ابی طالب ﷺ لابن مردویه ۱۶۲.

نگارنده گوید: شایان ذکر است که دهلوی در ردّ حدیث: «لعن الله من تخلف عن جيش أسامة» می نویسد:

اعتبار حدیث نزد اهل سنت به یافتن حدیث در کتب مسنده محدثین است مع الحكم بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهار است که اصلاً گوش به آن نمی نهند.^۱

در حالی که بسیاری از روایاتی که او بدان استناد کرده نزد اهل تسنن هیچ اعتباری ندارد چه رسد به دیگران!

اشتراک با صحابه در فضیلتها از امور مسلم!

عدالت صحابه نزد مخالفان از امور مسلم و غیر قابل مناقشه بشمار می رود، افزون بر آن، در بخش آینده اصرار و اهتمام مخالفان بر اثبات اشتراک صحابه با امیرالمؤمنین (ع) در فضیلتها نیز خواهد آمد. آنها این مطلب را به گونه ای مسلم دانسته اند که هر روایتی را که حاکی از برتری آن حضرت بر دیگران یا طعن بر آنان باشد از اعتبار ساقط و به هر نحوی که شده در آن اشکال می کنند. اگر از تحریفات لفظی و معنوی و ... جان سالم بدر برد می گویند: ما را با آن کاری نیست، وظیفه ما سکوت است و ...

گذشت که فضل بن روزبهان گفته: ما روایات فضائل امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت (ع) را می پذیریم تا جایی که طعن بر فضلی صحابه نباشد.^۲

۱. تحفه اثنا عشریه ۲۶۶.

۲. إحقاق الحق ۲۱۰ - ۲۱۱، دلائل الصدق ۶ / ۴۸۳ - ۴۸۴ به نقل از ابطال الباطل.

واکنش ۱۱ / لزوم سنجش با مسلمات و ... / ۲۳۶۵

[۱۸ / ۱۷۹۸] در ضمن روایتی معتبر آمده است که: امام مجتبی علیه السلام به معاویه بن حُدیج [خدیج] - که به امیرالمؤمنین علیه السلام جسارت و بی ادبی کرده بود - فرمود: گرچه گمان ندارم در قیامت پدرم را ملاقات نمایی، ولی اگر او را ببینی، در کنار حوض پیامبر صلی الله علیه و آله با عصایی خاردار می ایستد و کفار و منافقین را از آن دور می نماید.^۱

[۱۹ / ۱۷۹۹] ذهبی از مفاد کلام امام مجتبی علیه السلام غفلت یا تغافل نموده

و می نویسد:

معاویه بن حُدیج [خدیج] عثمانی بوده و بین او و اهل بیت جنگ واقع شده و به روی یکدیگر شمشیر کشیده اند. اگر این روایت صحیح باشد باز وظیفه ما سکوت و استغفار برای صحابه است.^۲

آیا او توجه ندارد که حضرت با استناد به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله به همین صحابی می فرماید: تو بر حوض کوثر وارد نمی شوی تا پدرم را ببینی! و بر فرض که او را ببینی امثال تو را با چوبدستی از نوشیدن از کوثر منع می نماید.

أرى حبَّ الشيءِ يعمي ويصمّ؛

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحجّ (۲۲): ۴۶].

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۵۳۶، شماره ۱۰۱۹.

۲. کان هذا - یعنی معاویه بن حُدیج [خدیج] - عثمانیاً، وقد كان بين الطائفتين من أهل صفين ما هو أبلغ من السب: السيف، فإن صحَّ شيء، فسيبنا الكف والاستغفار للصحابة، ولا نحب ما سجر بينهم، ونعوذ بالله منه، وتولّى أمير المؤمنين علياً علیه السلام. (سير أعلام النبلاء ۳ / ۳۹)

ادعای بیجای تعارض با روایات معتبر

[۲۰ / ۱۸۰۰] بعضی کلام عایشه را که: ما رأیت أحداً كان أصدق لهجة من فاطمة^۱ پس از تضعیف سندی، معارض با حدیث معروف: «ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء من ذي لهجة أصدق من أبي ذر» پنداشته‌اند.^۲

اشکال

اولاً: صحت سند آن به اعتراف عامه ثابت است.

و ثانیاً: روشن است که عایشه نمی‌خواهد با این سخن با کلام پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نماید، بلکه صدق و راستی حضرت فاطمه علیها السلام را ستوده و ایشان را بر دیگران ترجیح داده و این سنجش نسبی و اضافی است و در محاورات بین همه مردم متعارف است.

و ثالثاً: سنجش بین کلام عایشه و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله معنا ندارد جز آن‌که بخواهد او را دروغگو معرفی کند.

۱. اعتبار آن را بنگرید در: مجمع الزوائد ۲۰۱/۹، الاصابة ۲۶۴/۸، سبل الهدی والرشاد ۴۶/۱۱ (با قدری اختلاف).

۲. ما استدرکه الحاكم من فضائل علی علیه السلام ۲۰۳.

واکنش ۱۱ / لزوم سنجش با مسلمات و ... / ۲۳۶۷

نمونه‌هایی از واکنش ادعای لزوم سنجش با مسلمات در دفترهای پیشین

مواردی از ادعای لزوم سنجش با مسلمات و ... پیش از این گذشت مانند:

دفتر نخست ، صفحه ۱۰۳ دکتر صاعدی در حدیث طیر اشکال کرده که :

در این حدیث عیبی برای انس ذکر شده که او از آن منزّه است.

و در پاسخ او گفتیم : در کتاب و سنت فراوان خطاهای صحابه دیده می‌شود!

سپس برتری ابوبکر را مسلم گرفته و می‌گوید :

آنچه سستی و منکر بودن روایت گذشته را تأیید می‌نماید آن است

که برترین مردم پس از پیامبر ﷺ و پیامبران ﷺ ابوبکر است!

و همین مطلب را از ابن تیمیه و ابن حجر و ... نیز نقل کرده و پاسخ او گذشت.

صفحه ۱۱۸ ابوبکر سجستانی گفته :

اگر این حدیث صحیح باشد نبوت پیامبر ﷺ زیر سؤال می‌رود ؛ زیرا

در آن آمده که حاجب و دربان حضرت خائن بوده است .

صفحه ۱۲۰ طیبی می‌گوید :

[الف] نمی‌شود با حدیث طیر در خلافت ابوبکر طعنه زد. خلافت

ابوبکر اولین مطلبی است که مسلمانان بر آن اتفاق کرده‌اند و

محکم‌ترین ستون دین پس از پیامبر ﷺ بشمار می‌رود.

[ب] روایات صحیحی که دلالت بر افضلیت ابوبکر دارد به ضمیمه

اجماع، بر حدیث طیر مقدم است .

صفحه ۱۳۴ در روایت شماره ۴ آمده : محبوب‌ترین زنان نزد پیامبر ﷺ

فاطمه ﷺ و محبوب‌ترین مردان علی ﷺ بود. البانی گفته :

من این حدیث را باطل می‌دانم ؛ زیرا مخالف مطلبی است که از

پیامبر (ص) ثابت است (که محبوب‌ترین زن و مرد نزد آن حضرت ، عایشه و پدرش هستند) .

صفحه ۲۴۴ ، ۴۲۲ محب طبری که اعتبار روایت : «علی و لیکم بعدی» را پذیرفته در اشکال بر آن و اشکال بر حدیث غدیر و ... می‌گوید:

روایات خلافت ابوبکر نزد همه صحیح است، و این روایات (که شیعه به آن استدلال می‌کند) اگر معتبر باشد و بعضی آن را صحیح بدانند نمی‌تواند با آن روایات که مورد اتفاق است (برابری و) معارضه نماید (زیرا همه آن را صحیح نمی‌دانند)

صفحه ۲۴۶ و ۳۷۵ و نیز می‌گوید:

پذیرفتن آن مستلزم مفسده عظیم و طعن بر امت است که بر گمراهی اجتماع کرده و در پذیرفتن خلافت ابوبکر به خطا رفته‌اند !

صفحه ۳۶۴ بعضی گفته‌اند :

بر فرض که دلالت حدیث غدیر تمام باشد، این خبر واحد است و نمی‌تواند در مقابل اجماع قرار گیرد.

صفحه ۳۷۰ ابن تیمیه می‌گوید :

دلیل ساختگی بودن عبارت : «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» آن است که حق دائر مدار هیچ کس جز پیامبر (ص) نیست.

اگر این مطلب تمام باشد باید همه همیشه از علی پیروی کنند .

صحابه در مواردی با او نزاع کرده و نظریه‌ای بر خلاف او دارند .

قرآن دلالت بر آن دارد که مؤمنان با یکدیگر برادرند حتی اگر با هم بجنگند و به یکدیگر ستم کنند .

واکنش ۱۱ / لزوم سنجش با مسلمات و ... / ۲۳۶۹

صفحه ۳۷۳ و نیز ابن تیمیه می گوید:

«اللهم انصر من نصره» نیز خلاف واقع است؛ زیرا عده‌ای در جنگ صفین به یاری علی [ع] شتافتند ولی یاری نشدند و عده‌ای او را یاری نکردند ولی خوار نگشتند (و خدا آنها را یاری کرد) ...

صفحه ۳۸۲، ۴۶۳ برخی به ادعای شهادت تاریخ بر مقصود از حدیث غدیر و منزلت گفته‌اند:

اگر پیامبر ﷺ در حدیث غدیر و غیر آن فرموده بود: «علی خلیفه من است» باید واقع می‌شد؛ زیرا آنچه او بفرماید وحی الهی است و خدا خُلف وعده نمی‌فرماید. و همین مطلب در حدیث منزلت جاری است، اگر مراد از آن جانشینی بلافصل پس از پیامبر ﷺ بود باید واقع می‌شد پس معلوم شد مراد از حدیث، خلافت و جانشینی نیست.

صفحه ۳۸۷ با توجه به این‌که ظهور حدیث غدیر در ولایت فعلی امیرالمؤمنین ﷺ است، ابن تیمیه می گوید:

با وجود پیامبر ﷺ که علی [ع] خلیفه نبوده است تا به مردم از خودشان سزاوارتر باشد!

و محدث دهلوی می نویسد:

شرکت [حضرت] امیر [ع] با آن حضرت ﷺ در تصرف، در حین حیات آن حضرت ممتنع بود، پس این ادلّ دلیل است بر آن که مراد وجوب محبت اوست. در اجتماع تصرفین محذورات بسیار است.

دفتر دوم، صفحه ۵۵۰ ابن الجوزی در برخی از روایات تقدّم اسلام امیرمؤمنان ﷺ اشکال کرده که:

با روایات تقدّم اسلام حضرت خدیجه (ع)، ابوبکر و زید سازگار نیست.

صفحه ۵۵۹ بعضی برای اشکال در تقدّم اسلام امیرمؤمنان (ع) ادعا کرده‌اند :
تقدّم اسلام ابوبکر مشهور یا اجماعی است .

صفحه ۶۲۶ ابن کثیر دمشقی در احادیث اخوت اشکال کرده که :
در متن برخی آمده : «تو برادر، وارث، جانشین و بهترین امیر پس از من هستی» این با روایات مسلم و بخاری و بقیه منابع مخالف است .

صفحه ۷۹۱ - ۷۹۲ و دفتر چهارم صفحه ۱۶۹۸ ملاعلی قاری می‌نویسد :
از علائم ساختگی بودن روایت آن است که ادعا شود امری ظاهر از پیامبر (ص) در حضور همه اتفاق افتاده ولی آنها بر کتمان آن اتفاق نموده‌اند ... مانند ادعای آن‌که پیامبر (ص) هنگام بازگشت از حجة الوداع دست علی (ع) را گرفت و فرمود: «این وصی من، برادر من، و جانشین پس از من است، به سخن او گوش دهید و فرمانبردار او باشید» ... و آن‌که خورشید برای علی (ع) بعد از نماز برگشت و همه مردم دیدند؛ در حالی که این مطلب شهرت عظیمی ندارد و جز اسماء بنت عمیس کسی آن را نقل نکرده است .

صفحه ۸۸۹ - ۸۹۰ بخاری روایت شماره ۶۳۴ را - که در آن آمده : «لا یحلّ المسجد لجنب إلاّ لمحمد (ص) و آل محمد (ع)» - با روایت مربوط به باز گذاشتن درب خانه ابوبکر معارض دانسته و روایت اخیر را بر آن ترجیح داده است .

دفتر سوم،

مسلم دانستن عدالت صحابه و معیار قرار دادن آن برای سنجش اخبار و آثار صفحه ۱۱۶۶ گفته‌اند: سکوت از مشاجرات صحابه بهتر یا لازم است، خدا دست ما را به خون آنان آلوده نکرده پس ما زبان خویش را به آن آلوده نسازیم! ما باید امر آنان را به خدا واگذار نماییم. اصلاً چه ربطی به دیگران دارد که بخواهند در نزاع‌های صحابه دخالت کنند!؟

صفحه ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ در روایات قتال ناکثین و قاسطین اشکال نموده و فقط بخش مربوط به خوارج نهروان را پذیرفته‌اند.

صفحه ۱۱۸۷ گفته‌اند: جنگ‌های صحابه از روی هوی و هوس نبوده بلکه برای اصلاح و از روی تأویل و استنباط بوده، گرچه در این اجتهاد خطا کرده باشند (پس آنچه در مذمت آنها نقل شده درست نیست و اگر صحیح و معتبر هم باشد باید توجیه شود).

به عنوان مثال، گفته‌اند: در قضیه نبرد جمل، سران تصمیم جنگیدن نداشتند، قصد اصلاح داشتند ولی کودکان دو لشکر به یکدیگر ناسزا گفتند، و سپس ... برده‌هایی که در دو لشکر بودند پی آن را گرفتند و نادانان به آنان پیوستند در نتیجه آتش جنگ شعله‌ور شد. (صفحه ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰)

و برخی گفته‌اند: هر گروهی خیال می‌کرد که گروه دیگر می‌خواهد به او نیرنگ بزند و ناگهان بین آنها جنگ درگرفت. (صفحه ۱۱۲۰)

و بر این اساس، برخی مسئولیت جنگ را بر عهده دیگران انداخته‌اند: برعهده پیروان عبدالله بن سبا یا بنوضبه و بنوالازد، (صفحه ۱۱۲۹ - ۱۱۳۱)

یا اصلاً مسئولیت آن را برعهده قضا و قدر دانسته‌اند! (صفحه ۱۱۵۵)

صفحه ۱۲۲۶ انکار حضور معظم صحابه در جبهه امیرالمؤمنین (ع)، یعنی میزان حق و باطل عمل صحابه است و برای صحابه مسلم نبوده که حق به جانب امیرالمؤمنین (ع) است تا او را یاری نمایند، در نتیجه ما هم نمی‌توانیم حق را مطلقاً و به صورت کامل در جانب آن حضرت بدانیم! و پاسخ آن گذشت .

دفتر پنجم ، صفحه ۱۷۵۰ گذشت که ابن کثیر گفته :

هرکس چنین گمانی باشد که پیامبر (ص) وصیت به جانشینی علی (ع) [نموده و صحابه با آن مخالفت کرده‌اند ، به آنان نسبت (خیانت ، فسق و) فجور و توطئه بر دشمنی با پیامبر (ص) و مخالفت صریح و ضدیت با فرمان و نص صریح آن حضرت داده، کسی که کارش بدین‌جا کشید - به اتفاق پیشوایان و بزرگان - از اسلام خارج و ریختن خون او از ریختن شراب حلال‌تر است !

در واکنش ۱۲ خواهد آمد که مخالفان فراوان در پاسخ از دلایل محکم شیعه و روایات مورد اتفاق فریقین ، روایات ساختگی مربوط به خلفا و صحابه را مطرح کرده و مدعی تعارض آن با دلایل شیعه شده‌اند.^۱

۱ . به عنوان نمونه : قال الرازي : وأما سائر الأحاديث التي ذكرها فهي من باب الأحاد الغربية لا تفيد الظن فضلاً عن العلم، ثم إنها معارضة بالفضائل المشهورة الواردة في أبي بكر وعمر . (نهاية العقول ۴ / ۵۳۶)

تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک

از مهم‌ترین واکنش‌های مخالفین در برابر روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، تبلیغات وسیع آنها مبتنی بر اشتراک دیگر صحابه با آن حضرت در فضیلت‌ها است. آنها تلاش فراوان کرده‌اند که به هر وسیله‌ای - بویژه با روایات ساختگی! - امیرالمؤمنین علیه السلام را برابر و مساوی با دیگر صحابه معرفی کنند و هرگونه امتیازی را از آن حضرت سلب نمایند.

نمونه‌هایی از این موارد را در چند عنوان ذکر می‌کنیم:

الف) انکار فضائل ویژه با روایات ساختگی یا غیر آن

ب) روایات ساختگی در سرقت و انتقال فضائل به دیگران

ج) فضیلت تراشی برای صحابه، و هم‌درجه قرار دادن آنها با حضرت

د) تأکید بر لزوم احترام دیگران هنگام نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

روشن است که شیوع و اشتهار این روایات جعلی در بین مردم تأثیر فراوان داشته و تبلیغات مذکور به قدری کارساز بوده که فضائل اهل بیت علیهم السلام را منکر، غیر قابل قبول و ساختگی دانستند و به دست فراموشی سپردند و ادعا کردند که روایات مربوط به خلفا و صحابه درست است^۱ و در مقام استدلال و پاسخ از

۱. مانند روایات سدالابواب رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۸۴۱-۸۴۲.

دلایل شیعه، آن روایات ساختگی مربوط به خلفا و صحابه را مطرح کرده و مدعی تعارض آن با دلایل شیعه شدند.

به عنوان نمونه جوزقانی [جوزقانی] (متوفای ۵۴۳) در ردّ و انکار روایات فضائل امیرالمؤمنین (ع) به روایات جعلی مربوط به خلافت ابوبکر استدلال کرده، و در انکار تقدّم ایمان آن حضرت به روایات ساختگی در تقدّم اسلام ابوبکر، و در انکار روایت برتری آن حضرت به روایات جعلی برتری شیخین و یا کلام بیجای ابن عمر،^۱

و در انکار روایت لزوم همراهی با امیرالمؤمنین (ع) در قتال ناکثین و قاسطین و مارقین و ... به روایات جعلی عشره مبشره، روایات ساختگی در فضائل معاویه و عمرو بن العاص و صحابه و ...

و در تکذیب روایات امر به قتال ناکثین و قاسطین و مارقین به روایت جعلی در فضیلت اهل شام: (لا تسبوا اهل الشام فإن بها الأبدال) تمسک نموده و مواردی دیگر که مناسب است مراجعه شود.^۲

قال القاضي الجرجاني: النصوص التي تمسكوا بها في إمامة علي (ع) [ع] معارضة بالنصوص الدالة على إمامة أبي بكر.^۳

وقال ابن روزبهان: والاعخبار الدالة على الإشارة بخلافته كثيرة، وهي تعارض الأخبار الدالة على خلافة علي (ع) [ع].^۴

۱. تفصیل سخن ابن عمر صفحه ۲۵۰۲، ۲۵۵۰ خواهد آمد.

۲. الأباطيل والمناکير والصحاح والمشاهير، صفحه‌های ۷۷-۷۹، ۸۱-۸۴، ۸۸، ۹۳، ۱۱۵ (چاپ دارالفکر، بیروت) ۱/ ۲۷۶، ۲۸۹، ۳۲۸-۳۴۵، ۳۹۶-۳۹۹ (چاپ دارالضمیعی، الرياض)

۳. شرح المواقف ۸/۳۶۳ و نیز رجوع شود به شرح المواقف ۸/۳۷۲، نهاية العقول ۴/۵۳۷ و ...

۴. إحقاق الحق ۲۱۰ به نقل از ابطال الباطل.

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۳۷۵

و در کتب کلامی از این شگرد - استناد به روایات ساختگی - فراوان بهره برده‌اند.^۱

پیش از این گذشت که فخر رازی در مخالفت با شیعه می‌نویسد :

علمی که از احادیث فضائل صحابه حاصل می‌شود قوی‌تر از علم به صحت حدیث غدیر است ... ادعای شیعه که : روایاتی که بدان استدلال می‌کند متواتر است، پاسخش آن است که : مخالفان شما نیز ادعا می‌کنند که احادیث فضائل شیخین متواتر است.^۲

نگارنده گوید : اشکال این سخن روشن است ؛ زیرا روایاتی که شیعه بدان استدلال می‌کند مخالفان نیز اعتراف به تواتر آن دارند پس مورد اتفاق فریقین است، ولی مخالفان به روایاتی استناد می‌کنند که متفرّد به نقل آن هستند.

۱ . مانند ابونعیم اصفهانی در الإمامة والردّ علی الرافضة ، ابن تیمیه در سرتاسر منهاج السنه و در همین زمینه رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۴۲۲ «واکنش هفتم : جعل روایت در برابر حدیث غدیر» و همین دفتر صفحه ۲۳۵۷ عنوان : «سنجش با روایات ساختگی»!

۲ . نهاية العقول ۴ / ۴۸۱ - ۴۸۲ .

الف (انکار فضائل ویژه با انتشار روایات ساختگی یا غیر آن

واکنش در برابر تقدّم اسلام امیرالمؤمنین (ع)

[۱ / ۱۸۰۱] برخی به واقدی نسبت داده‌اند که گفته است:

علی (ع) یک سال پس از نبوت پیامبر (ص) ایمان آورد!!^۱

نگارنده گوید: گذشت که واقدی قائل به تقدم ایمان امیرالمؤمنین (ع) است.^۲
و از باب الزام گوئیم: گذشت که پیامبر (ص) روز دوشنبه به پیامبری مبعوث شد
و امیرمؤمنان (ع) روز سه‌شنبه اسلام آورده [و به همراه آن حضرت] نماز گزارد.
حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵)، ذهبی (متوفی ۷۴۸) و ابن الملقن (متوفی ۸۰۴)
در حکم به صحت این روایت اتفاق نظر دارند. این مطلب از امیرمؤمنان (ع)،
جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک، ابورافع و... نقل شده است.^۳

واکنش در برابر علم و دانش الهی امیرالمؤمنین (ع)

عده‌ای از مخالفین تلاش کرده‌اند که امیرالمؤمنین (ع) را در علم و دانش برابر
با دیگر صحابه معرفی کنند؛ لذا وانمود کرده‌اند که:
[۲ / ۱۸۰۲] همان‌گونه که صحابه اجتهاد کرده و گاهی اشتباه
می‌کنند، حضرت نیز همین‌گونه بوده است.^۴

۱. نقل عن الواقدي أنه قال: إن علياً (ع) أسلم بعد ما تنبأ رسول الله (ص) بسنة. (تاريخ الطبري

۵۸/۲، البداية والنهاية ۳/ ۳۶، السيرة النبوية لابن كثير ۱/ ۴۳۱)

۲. رجوع شود به: شرح ابن أبي الحديد ۱/ ۳۰.

۳. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۵۱۳ روایت شماره ۲۹۸ به نقل از الأوائيل للعسكري ۱۳۳
و صفحه ۵۲۳ روایت شماره ۳۲۳ به نقل از المستدرک ۱۱۲/۳، مختصر استدرک الذهبی علی
مستدرک الحاکم لابن الملقن ۱۳۲۶/۳ و منابع دیگر.

۴. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۱۲۳۸: «دروغ‌پردازی: نسبت اجتهاد، خطا و پشیمانی...».

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۳۷۷

[۳ / ۱۸۰۳] آنان در مقابل احادیث فراوان که دلالت دارد بر اختصاص امیرمؤمنان علیه السلام به علوم الهی و یا اسرار و عهدهایی از پیامبر صلی الله علیه و آله که دیگران از آن هیچ بهره و اطلاعی نداشتند، روایاتی از زبان خود حضرت جعل نمودند که: پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ سرّی را - که از مردم پنهان بدارد - با من در میان نگذاشت جز چهار کلمه ... ما جز قرآن، کتاب دیگری نداریم مگر این نوشته (که در آن چند جمله کوتاه ثبت شده است) ...^۱

اشکال

[۴ / ۱۸۰۴] ابن حجر در شرح حدیثی می نویسد: در این حدیث - به جز فوائد

۱ . به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده اند که فرمود: ما عندنا کتاب نقرؤه إلا کتاب الله غیر هذه ...

(صحیح البخاری ۴ / ۶۷ و ۸ / ۱۰)

عن أبي جحيفة، قال: قلت لعلي عليه السلام: هل عندكم كتاب؟ - وفي لفظ: هل عندكم شيء ما ليس في القرآن؟ وقال - مرة -: ما ليس عند الناس؟ ... قال عليه السلام: لا. (مراجعة شود به صحیح البخاری ۱ / ۳۶ و ۸ / ۴۵، ۴۷)

قيل لعلي عليه السلام: هل عندكم شيء من الوحي إلا ما في كتاب الله؟ قال: لا، والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما أعلمه إلا فهدماً يعطيه الله رجلاً في القرآن. (صحیح البخاری ۴ / ۳۰) وقيل له عليه السلام: هل عهد إليك رسول الله صلی الله علیه و آله شيئاً لم يعهده إلى الناس عامة؟ قال: لا إلا ما في كتابي هذا... وفي رواية: فغضب، ثم قال: ما كان يُسرُّ إليَّ شيئاً يكتمه عن الناس غير أنه حدّثني بكلمات أربع... وفي رواية أخرى: ما خصنا بشيء لم يعمّ به الناس كافة إلا ما كان في قراب سيفي هذا، فأخرج صحيفة... (فتح الباري ۴ / ۷۳)

قال ابن حجر: ... جماعة من الشيعة كانوا يزعمون أن عند أهل البيت عليهم السلام لا سيما علياً عليه السلام أشياء من الوحي خصهم النبي صلی الله علیه و آله بها لم يطلع غيرهم عليها. (فتح الباري ۱ / ۱۸۲)

وقال - في شرح حدیث: ما عندنا شيء إلا كتاب الله وهذه الصحيفة عن النبي صلی الله علیه و آله ... (صحیح البخاری ۲ / ۲۲۱) -: وفي الحديث ردّ لما تدّعيه الشيعة بأنه كان عند علي وآل بيته من النبي صلی الله علیه و آله أمور كثيرة أعلمه بها سرّاً تشتمل على كثير من قواعد الدين وأمر الإمارة. (فتح الباري ۴ / ۷۴ و نیز مراجعه شود به عمدة القاري ۲ / ۱۶۰ و ۱۰ / ۲۳۳، مرقاة المفاتيح ۹ / ۳۹۴، تحفة الأحوذی ۴ / ۵۵۶ و ۱۰ / ۱۵۹)

گذشته - مطلب دیگری نیز نهفته که منقبتی بس عظیم برای علی علیه السلام است، و آن، این که او امام حق است. علی علیه السلام با هر کسی که مبارزه نمود کارش درست بوده، در تمامی جنگ‌ها؛ چه جنگ جمل، چه صفین، چه جنگ‌های دیگر.

این حدیث به طرق گوناگون نقل شده و دلالت دارد که علی علیه السلام مطالب فراوانی مربوط به جنگ با خوارج و غیر آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله فراگرفته بود.

پس آنچه در روایات دیگر آمده که چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما نیست مراد آن است که به صورت مکتوب چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت نبوده (بلکه از محفوظات علی علیه السلام بوده است)، و این مطلب از علی علیه السلام ثابت است که خبر داده که شقی‌ترین آن قوم او را به قتل می‌رساند (اشاره به ابن ملجم) و همان‌گونه که فرموده بود اتفاق افتاد و مطالب فراوان دیگر.^۱

تذکر

بنابر روایات فراوان، شیعه معتقد است که به صورت مکتوب نیز مطالبی از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام موجود بوده است که پرداختن به آن خارج از موضوع کتاب است.^۲

۱. وفي هذا الحديث [«... يخرجون علي حين [خير] فرقة من الناس...» (صحيح البخاري ۵۲/۸ - ۵۳)] من الفوائد غير ما تقدم منقبة عظيمة لعلي علیه السلام، وأنه كان الإمام الحق، وأنه كان علي الصواب في قتال من قاتله في حروبه في الجمل وصفين وغيرهما، وأن المراد بالحصص في الصحيفة في قوله علیه السلام - في كتاب الديات - : «ما عندنا إلا القرآن والصحيفة» مقيد بالكتابة لا أنه ليس عنده عن النبي صلی الله علیه و آله شيء مما أطلع الله عليه من الأحوال الآتية إلا ما في الصحيفة؛ فقد اشتملت طرق هذا الحديث على أشياء كثيرة كان عنده عن النبي صلی الله علیه و آله علم بها مما يتعلق بقتال الخوارج وغير ذلك مما ذكر، وقد ثبت عنه أنه كان يخبر بأنه سيقتل أشقى القوم فكان ذلك في أشياء كثيرة. (فتح الباري ۱۲ / ۲۶۶)

۲. رجوع شود به بحار الأنوار ۱۱۷ / ۲۵ و ۱۸ / ۲۶، ۲۲ - ۲۳، ۲۵، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹.

جمع بین اسم و کنیه پیامبر ﷺ

[۱۸۰۵ / ۵] گویند: پیامبر ﷺ فرمود: «(در نامگذاری) بین اسم و کنیه من جمع نشود»^۱. تنها استثنایی که در این زمینه وجود داشته برای امیرالمؤمنین ﷺ بوده که برای فرزندش محمد حنفیه، هم نام و هم کنیه آن حضرت را انتخاب فرمود و این از ویژگی‌های امیرالمؤمنین ﷺ به دستور خاص پیامبر ﷺ بشمار می‌رود.^۲

[۱۸۰۶ / ۶] ولی عایشه برای انکار این فضیلت امیرالمؤمنین ﷺ در مقابل آن ایستادگی کرده و روایتی جعل نمود که پیامبر ﷺ فرمود: به چه دلیل این کار روا نباشد. او می‌گوید: آن حضرت اجازه داد و مادری این نام و کنیه را برای کودکش انتخاب نمود.^۳

بگذریم که نامی از این کودک در تاریخ و اسامی صحابه نیست، ولی با روایات صحیح و معتبر در این زمینه - مانند روایتی که در پاورقی از ترمذی گذشت - چه می‌کنند؟!

→ ۴۰ - ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۱۸۷ - ۱۸۸ و کتاب ینابیع المعاجز وأصول الدلائل

للسید هاشم البحرانی ﷺ الباب الخامس عشر والباب السادس عشر .

۱ . حَدَّثَنَا قَتِيبَةُ، أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ، عَنْ ابْنِ عَجْلَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى أَنْ يَجْمَعَ أَحَدٌ بَيْنَ اسْمِهِ وَكُنْيَتِهِ وَيُسَمَّى: مُحَمَّدًا أبا القاسم. وفي الباب عن جابر. هذا حديث حسن صحيح. حَدَّثَنَا الحسين بن حريث، أَخْبَرَنَا الفضل بن موسى، عن الحسين بن واقد، عن أبي الزبير، عن جابر، قال: قال رسول الله ﷺ: إذا تسمَّيتُم بي فلا تَكُنُوا بي . (سنن الترمذی ۴ / ۲۱۴ - ۲۱۵،

و مراجعه شود به كفاية الطالب اللبيب للسيوطي ۲ / ۲۰۰)

۲ . عن محمد - هو ابن الحنفية -، عن علي بن أبي طالب [رضي الله عنه] أنه قال: يا رسول الله، أرأيت إن ولد لي بعدك أُسمِّيه: محمداً، وأُكنَّيه بكُنيتك؟ قال: «نعم»، قال: فكانت رخصة لي .

هذا حديث حسن صحيح . (سنن الترمذی ۴ / ۲۱۵)

۳ . عن عائشة، قالت: جاءت امرأة إلى رسول الله، فقالت: يا رسول الله، إنني قد ولدت غلاماً فسَمَّيته: محمداً وكنَّيته: أبا القاسم، فذكر لي أنك تكره ذلك، فقال: ما الذي أحل اسمي وحرَّم كُنيتي؟ أو: ما الذي حرَّم كُنيتي وأحل اسمي . (سنن أبي داود ۲ / ۴۷۰)

انکار وصیت

گذشت که روایات فراوان دلالت بر وصایت امیرالمؤمنین (ع) دارد ، بلکه خاصه و عامه در وصی بودن امیرمؤمنان (ع) تألیف مستقل دارند.^۱

[۱۸۰۷ / ۷] به نقل از صحیحین و دیگر منابع عامه گذشت که عایشه گفت: پیامبر (ص) بر سینه من - یا در دامن من - جان داد، کجا به علی وصیت کرد؟!^۲

[۱۸۰۸ / ۸] به نقل از مصادر متعدد گذشت که: فمات رسول الله (ص) ولم یوص.^۳

[۱۸۰۹ / ۹] و بخاری می نویسد: کسی از ابن ابی اوفی پرسید: آیا پیامبر (ص) وصیت نمود؟ او پاسخ داد: نه. راوی گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که مردم وظیفه دارند وصیت کنند؟! او پاسخ داد: پیامبر (ص) وصیت کرد که به قرآن تمسک شود!^۴

انکار تحیت خاص برای اهل بیت (ع)

بسیاری از بزرگان اهل تسنن هنگامی که نام مبارک امیرالمؤمنین (ع) برده می شود با تحیت «کرم الله وجهه» نسبت به آن حضرت ادای احترام می کنند، گاهی برای آن حضرت، امام حسن و امام حسین (ع) از تحیت «علیه السلام» و

۱. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۴۸۹.

۲. رجوع شود به دفتر چهارم ، صفحه ۱۴۵۰.

۳. مسند أحمد ۳۵۷/۱، المعجم الكبير ۸۹/۱۲، السنن الكبرى ۸۱/۳، شرح معانی الآثار ۱/۴۰۵، تاریخ مدینه دمشق ۱۸/۸ - ۱۹، إمتاع الأسماع ۴۸۳/۱۴، دلائل النبوة للبيهقي ۲۲۷/۷.

۴. عن طلحة بن مصرف، قال: سألت عبد الله بن أبي أوفى: أوصى النبي (ص)؟ فقال: لا، فقلت: كيف كتب على الناس الوصية أو أمروا بها؟ قال: أوصى بكتاب الله. (رجوع شود به صحیح البخاری ۱۸۶/۳ و ۱۴۴/۵ و ۱۰۷/۶)

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۳۸۱

برای حضرت فاطمه از «علیها السلام» استفاده نموده و با این تحیات ادای احترام نموده و آن را امتیازی برای آن بزرگواران به حساب می‌آورند.

وجه اختصاص «کرم الله وجهه» - به امیرالمؤمنین علیه السلام بنا بر تصریح حاکم نیشابوری، ابن الجوزی و... - آن است که آن حضرت هیچ‌گاه در برابر بُتی سجده نکرده برخلاف دیگر صحابه و خلفا.^۱

ابن حجر هیتمی مکی می‌گوید: این که تعبیر «کرم الله وجهه» برای علی علیه السلام بیشتر بکار برده می‌شود به جهت آن است که سجده نکردن آن حضرت برای بت‌ها امری اجماعی است.^۲

[۱۰ / ۱۸۱۰] این مطلب برای بعضی دشوارآمده و زبان به اعتراض گشوده‌اند که:

اختصاص علی و فرزندان علیهم السلام به دعایی خاصّ وجهی ندارد، این کار نزد سلف رایج نبوده است، نباید آنها را از دیگر صحابه با این گونه دعاها امتیاز داد!^۳

[۱۱ / ۱۸۱۱] و بعضی پافراوتر نهاده و آن را بدعت و از غلو شیعه دانسته‌اند!^۴

۱. در دفتر دوم، صفحه ۵۷۲، ۵۷۵ برخی از منابع آن گذشت، رجوع شود به مرآة الزمان ۶ / ۴۳۴، الصواعق المحرقة ۱۲۰، ینابیع المودة ۲ / ۳۸۶، مناقب ۲ / ۱۷۷، بحار الأنوار ۳۸ / ۶۳.

۲. الفتاوی الحدیثیة لابن حجر الهیتمی ۵۶ (چاپ البابی الحلبي)

۳. به عنوان نمونه رجوع شود به تعلیقه دکتر حمد بن عبدالمحسن بر کتاب الإبانة لابن بطة ۱۸۹ / ۲ - ۱۹۰، ۲۰۳.

۴. تلقیب علی بن ابی طالب علیه السلام بتکریم الوجه و تخصیصه بذلك من غلو الشيعة فيه، و يقال: إنه من أجل أنه لم یطلع علی عورة أحد أصلاً، أو لأنه لم یسجد لصنم قط، وهذا ليس خاصاً به، بل یشاركه غیره فيه من الصحابة الذين ولدوا في الإسلام. (فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء لأحمد بن عبد الرزاق الدویش ۲۸۹ / ۳ و رجوع شود به ۳ / ۶۹)

وسئل ابن تیمیة: عَمَّنْ يَقُولُ: لَا أَفْضَلَ عَلَيَّا علیه السلام [عَلَى غَيْرِهِ؛ وَإِذَا ذُكِرَ عَلَيٌّ علیه السلام] صَلَّى عَلَيْهِ مُفْرَدًا،

ابن تیمیه در ضمن پاسخ از پرسشی می نویسد :

این مطلب مورد نزاع علما واقع شده ، مالک و شافعی و عده‌ای از حنبلی‌ها می‌گویند: صلوات بر کسی غیر پیامبر (ص) به صورت منفرد جایز نیست و سپس خودش چنین نظر می‌دهد که اگر این امر به صورت شعار برای کسی از صحابه یا بستگان آن حضرت در آید او مشابه پیامبر (ص) قرار داده شده و این بدعت است و جایز نیست .^۱

عسقلانی در یکی از تألیفاتش می‌نویسد : باب فضائل فاطمه صلی الله علی آبیها وعلیها.^۲

[۱۲ / ۱۸۱۲] در تعلیقه آن آمده است :

صلوات فرستادن بر غیر پیامبران جایز است مادامی که شعار برای آن کس شمرده نشود وگرنه جایز نیست!^۳

اشکال

با مراجعه به کتب قدماى اهل تسنن معلوم می‌شود که این مطلب اختصاص به شیعه ندارد و بین گذشتگان عامه هم رایج و متداول بوده است، موارد فراوان حتی در صحیح بخاری - که از متعصبین عامه است - و شرح‌های آن دیده می‌شود که پس از نام مبارک حضرت فاطمه (ع) تحیّت «علیها السلام» ذکر شده

→ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَخُصَّهُ بِالصَّلَاةِ دُونَ غَيْرِهِ؟ فَأَجَابَ: لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَخُصَّ أَحَدًا بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ دُونَ النَّبِيِّ (ص) لَا أَبَا بَكْرٍ وَلَا عُمَرَ وَلَا عَثْمَانَ وَلَا عَلِيًّا وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مُبْتَدِعٌ، بَلْ إِمَّا أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ كُلَّهُمْ أَوْ يَدْعُ الصَّلَاةَ عَلَيْهِمْ كُلَّهُمْ. (مجموعه الفتاوى لابن تیمیه ۴/۴۲۰)

۱. الفتاوى الكبرى لابن تیمیه ۱ / ۵۵.

۲. المطالب العالیه ۱۶ / ۱۵۵.

۳. تشریح الصلاة علی الأنبياء (ص) ... وأما غیرهم فيجوز أحياناً ما لم يتخذ شعاراً لمن يصلی علیه، فإن جعل شعاراً فلا يجوز.

است، و هم‌چنین نسبت به دیگر معصومین علیهم‌السلام.^۱ ناگفته پیداست که بخاری مطلب را به همین کیفیت از مشایخ و راویان اخذ کرده و گرنه او کسی نیست که تمایلی به اهل بیت علیهم‌السلام داشته باشد و از پیش خود برای ادای احترام، آن را به متن روایت افزوده باشد. و انعکاس همین موارد در شروح بخاری حاکی از صحت استناد مطلب و اعتبار نسخه‌هاست.

البته این اختصاص به بخاری ندارد و با یک جستجوی ساده «فاطمة علیها السلام»، «علی کرّم الله وجهه» و امثال آن در کتب عامه از حدیث، تفسیر، فقه و غیره به روشنی شیوع و اشتهاار آن معلوم می‌شود.

۱. همین متنی که معترض مزبور - یعنی دکتر حمد بن عبدالمحسن - بر آن تعلیقه زده و به تحقیق آن اقدام نموده، کتاب الإبانة لابن بطة، از متون قرن چهارم هجری است که مؤلف آن همیشه پس از نام‌های معصومین علیهم‌السلام به همین نحو ادای احترام کرده است. و نیز رجوع شود به نهاية العقول للرازي ۴ / ۴۳۶، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱ عبارت: فاطمة علیها السلام. صحیح بخاری ۳ / ۲۲۹ و ۴ / ۴۲، ۴۷-۴۸، ۷۱، ۲۰۸-۲۰۹ و ۲۵/۵، ۳۸، ۸۲، ۱۳۸، ۱۴۴ و ۱۰۱/۶، ۱۹۲-۱۹۳، ۱۹/۷، ۹۲، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۴۹ عبارت: فاطمة علیها السلام. صحیح بخاری ۶ / ۴۸ عبارت: علی علیه السلام. صحیح بخاری ۲ / ۴۳ عبارت: فاطمة و علیاً علیهما السلام. صحیح بخاری ۳ / ۱۳۷ و ۴ / ۱۶۴ عبارت: الحسن بن علی علیهما السلام. صحیح بخاری ۶ / ۲۲۳ عبارت: الحسن علیه السلام. صحیح بخاری ۴ / ۴۱ و ۸ / ۱۹۰ عبارت: حسین بن علی علیهما السلام. صحیح بخاری ۶ / ۲۴ عبارت: علی بن الحسین علیهما السلام.

ب) انتشار روایات ساختگی در سرقت و انتقال فضائل به دیگران^۱

دروغ‌پردازان روایات فراوانی جعل کرده و فضائلی را که پیامبر (ص) درباره اهل بیت (ع) بیان فرموده به دیگر صحابه انتقال دادند. و نیز در برابر روایات حاکی از نزول آیات فراوان در شأن امیرالمؤمنین (ع)، روایاتی ساخته شده که آن فضیلت‌ها را به دیگر صحابه منتقل یا آن‌که آنها را در آن فضیلت‌ها شریک کردند تا اختصاص آن آیات به حضرت پذیرفته نشود. ابن ابی الحدید از کتاب الأحداث مدائنی^۲ گزارشی طولانی نقل می‌کند که در ضمن آن آمده است:

[۱۳/ ۱۸۱۳] معاویه به کارگزاران خود نوشت: هر کس در فضیلت علی (ع) روایتی نقل کند، امان نخواهد داشت (و خونس هدر است). و نیز دستور داد که مردم را تشویق کنند تا درباره صحابه و خلفا فضیلت نقل کنند و هر فضیلتی که برای علی (ع) نقل شده، می‌باید درباره آنها نیز جعل گردد.

و نیز به کارگزاران خویش دستور داد این گونه افراد را اکرام کنند. از این رو انبوه فضیلت‌های دروغین برای صحابه پدید آمد و بر منابر نقل شد و انتشار یافت و معلمان مغز کودکان را از آن انباشتند و برای دست یازیدن به دنیا از هیچ دروغ و بهتانی دریغ نکردند؛ پس از آن این سخن‌ها تحت عنوان سخن پیامبر (ص) به دست کسانی افتاد که دروغ نمی‌گفتند، لیکن آنها را پذیرفته و روایت کردند.^۳

۱. در همین زمینه رجوع شود به النص علی امیرالمؤمنین (ع) للسیّد علی عاشور ۴۱۰ - ۴۱۶

(نموذج سرقة فضائل أمير المؤمنين (ع))، و پاورقی النزاع والتخاصم للمقریزی ۱۱۹ - ۱۳۱.

ولنعيم ما قيل: يروي مناقب فضلها أعداؤها أبداً ويسندها إلى أصدادها

۲. در دفتر پنجم، صفحه ۱۷۴۸ اشاره‌ای به حال او شد.

۳. ... فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الرواية في فضائل الصحابة و الخلفاء الأولين، ←

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۳۸۵

در این بخش به برخی از این فضائل سرقت شده اشاره می‌کنیم.

خلقت از طینت پیامبر ﷺ

در روایات اهل تسنن آمده است که پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ از یک گِل آفریده شده‌اند .

[۱۴ / ۱۸۱۴] رووا عن رسول الله ﷺ أنه قال : «خُلقتُ أنا وهارون بن عمران ، ويحيى بن زكريا، وعلي بن أبي طالب ، من طينة واحدة»^۱.

[۱۵ / ۱۸۱۵] وقال لعلي ﷺ : «أنا وأنت من طينة واحدة إلى آدم»^۲!

روایت ساختگی :

[۱۶ / ۱۸۱۶] در برابر آن روایتی جعل شد که : خُلقتُ أنا وأبو بكر وعمر من

طينة واحدة.^۳

→ ولا تتركوا خبراً يرويه أحد من المسلمين في أبي تراب إلا و تأتوني بمناقض له في الصحابة
فقرئت كتبه على الناس فرويت أخبار كثيرة في مناقب الصحابة مفتعلة لا حقيقة لها ، وجد الناس في رواية ما يجري هذا المجرى حتى أشادوا بذكر ذلك على المنابر وألقي إلى معلّمي الكتابيب فعلموا صبيانهم وغلماهم من ذلك الكثير الواسع حتى روهه وتعلموه كما يتعلمون القرآن وحتى علموه بناتهم ونساءهم وخدمهم وحشمهم ... فظهر حديث كثير موضوع وبهتان منتشر ومضى على ذلك الفقهاء والقضاة والولاة وكان أعظم الناس في ذلك بليّة القراء المرءون والمستضعفون الذين يظهرون الخشوع والنسك فيفتعلون الأحاديث ليحفظوا بذلك عند ولاتهم ويقربوا مجالسهم ويصيبوا به الأموال والضياع والمنازل حتى انتقلت تلك الأخبار والأحاديث إلى أيدي الديانين الذين لا يستحلّون الكذب والبهتان فقبلوها ، ورووها وهم يظنون أنها حقّ ، ولو علموا أنها باطلة لما روهها ولا تدينوا بها . (شرح ابن أبي الحديد ۱۱ / ۴۴ - ۴۶)

۱ . تاريخ بغداد ۶ / ۵۶ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۶۴ .

۲ . الفتوح لابن أعمش الكوفي ۳ / ۴۸ و در روایت شماره ۶۷۵ گذشت که : علی از گِل و طینت من آفریده شده و من از طینت حضرت ابراهیم ﷺ .

۳ . تاريخ مدينة دمشق ۴۴ / ۱۲۱ ، كنز العمال ۱۱ / ۵۶۷ ، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۲۴۶ ، ومراجعه شود به كلام ابن سيرين در عمدة القاري ۸ / ۲۲۶ وسبل الهدى والرشاد ۳ / ۳۱۶ .

تقدم آفرینش انوار عرشی

روایات فراوان در آفرینش نور اهل بیت (ع) پیش از آفرینش حضرت آدم (ع) و... در منابع فریقین آمده است، در حدیثی که از پیامبر (ص) گذشت آمده است: من و علی نوری بودیم در برابر خدای عزوجل، سالها پیش از آفرینش حضرت آدم، سپس آن نور به دو بخش تقسیم و در وجود او (به ودیعت) نهاده شد...^۱ و مانند روایات ذیل:

[۱۷ / ۱۸۱۷] خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ بِنِوَالِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ نُورٍ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ ، نَسَبَ اللَّهُ وَنَقَدَّسَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ نَقَلْنَا إِلَى أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ الطَّاهِرَاتِ ...

[۱۸ / ۱۸۱۸] لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ أَبَا الْبَشَرِ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ، انْتَفَتِ آدَمَ يَمِينَةَ الْعَرْشِ فَإِذَا فِي النُّورِ خَمْسَةَ أَشْبَاحٍ سُجِّدًا وَرُكَّعًا ، قَالَ آدَمُ : يَا رَبِّ هَلْ خَلَقْتَ أَحَدًا مِنْ طِينِ قَبْلِي ؟ قَالَ : لَا يَا آدَمَ ، قَالَ : فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الَّذِينَ أَرَاهُمْ فِي هَيْئَتِي وَصُورَتِي ؟ ! قَالَ : هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ مِنْ وَلَدِكَ ...

[۱۹ / ۱۸۱۹] كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُورًا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ...^۲

روایت ساختگی:

[۲۰ / ۱۸۲۰] در برابر آن روایتی ساخته شد که: قال النبي (ص): كنت أنا وأبو بكر وعمر وعثمان وعلي بين يدي الله تعالى [أنواراً على يمين العرش] قبل أن

۱. رجوع شود به همین دفتر، صفحه ۲۲۹۳ - ۲۲۹۴.

۲. رجوع شود به فرائد السمطين ۱/ ۳۶ - ۴۲ شماره‌های ۱، ۵، ۶. و نیز رجوع شود به غایة المرام للعلامة السيد هاشم البحراني ۱ / ۲۵ - ۴۹ الباب الأول والباب الثاني، و روایات گذشته در صفحه‌های ۲۵ - ۲۶، ۲۷، ۳۰.

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۳۸۷

یخلق آدم بألف عام، فلما خلق أسكننا ظهره ، ولم نزل ننتقل في الأصلاب الطاهرة حتى نقلني الله إلى صلب عبد الله ، ونقل أبا بكر إلى صلب أبي قحافة ، ونقل عمر إلى صلب الخطاب ، ونقل عثمان إلى صلب عفان ، ونقل علياً إلى صلب أبي طالب .^۱ ولی برای این روایت سندی ذکر نشده و در کتابی که مؤلف آن ملتزم به اعتبار روایاتش باشد نیز یافت نمی شود .

کلماتی که حضرت آدم ﷺ خدا را به آن قسم داد

در روایات فریقین آمده است : حضرت آدم ﷺ خدا را به پنج وجود مقدس سوگند داد تا توبه اش پذیرفته شد .

[۲۱ / ۱۸۲۱] بنابر نقل سیوطی ، حضرت آدم ﷺ عرض کرد : «اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد، سبحانه لا إله إلا أنت، عملتُ سوءاً وظلمتُ نفسي فُتّب عليّ إنك أنت الثواب الرحيم». فهؤلاء الكلمات التي تلقى آدم.^۲

[۲۲ / ۱۸۲۲] عن ابن عباس ، قال : سألت رسول الله ﷺ عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربّه فتاب عليه ، قال : «سأل بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلاّ تبتّ عليّ ، فتاب عليه».^۳

روایت ساختگی :

ولی آنها روایتی از انس بن مالک نقل نمودند که :

[۲۳ / ۱۸۲۳] سمعت رسول الله ﷺ يقول : أخبرني جبريل أن الله تعالى لما خلق

۱ . رجوع شود به الرياض النضرة ۱ / ۵۱ - ۵۲ ، الصواعق المحرقة ۸۳ ، تحفه اثناعشریه ۲۱۵ .

۲ . الدر المنثور ۱ / ۶۰ ، كنز العمال ۲ / ۳۵۹ .

۳ . الدر المنثور ۱ / ۶۰ - ۶۱ .

آدم وأدخل الروح في جسده أمرني أن آخذ تفاحة من الجنة فأعصرها ثم في فيه ، فعصرتها في فيه ، فخلقك من النقطة الأولى أنت يا محمد ، ومن الثانية أبا بكر ، ومن الثالثة عمر ، ومن الرابعة عثمان ، ومن الخامسة علياً ، فقال آدم : من هؤلاء الذين أكرمهم ؟ فقال الله تعالى : هؤلاء خمسة أشباح من ذريتك .

وقال : هؤلاء أكرم عندي من جميع خلقي . قال : فلما عصى آدم ربّه ، قال : ربّ بحرمة أولئك الأشباح الخمسة الذين فضلتهم إلاّ تبتّ عليّ ، فتاب الله عليه .^۱
 که خود عامّه هم آن را جعلی و ساختگی دانسته اند .^۲

مولود کعبه

چنانکه گذشت بنا بر روایات متواتر ، امیر مؤمنان (ع) درون کعبه متولد شده ،^۳ آن هم نه به صورت عادی و طبیعی بلکه دیوار کعبه شکافت برداشته تا مادر بزرگوارش وارد آن و سپس دیوار بسته شده و به هیچ وجه امکان باز کردن درب کعبه نبوده تا آن که حضرت فاطمه بنت اسد (ع) با نوزادش از آنجا خارج شده اند . این فضیلت مخصوص آن حضرت است .

روایت ساختگی :

[۱۸۲۴ / ۲۴] زبیری مسلکان ناصبی - یعنی زبیر بن بکار و مصعب - روایتی در فضیلت حکیم بن حزام - که از بنی اعمام آنان و از مؤلفه قلوبهم و از کسانی است که پس از فتح مکه اظهار اسلام نمود ! - ساختند که مادرش وارد کعبه شد ،

۱ . الرياض النضرة ۱ / ۵۱ .

۲ . قال ابن حجر الهيتمي المكي - نقلاً عن السيوطي - : كذب موضوع . (رجوع شود به كشف الخفاء ۱ / ۲۴۹ - ۲۵۰ ، الفتاوى الحديثية لابن حجر ۱۷۲ - ۱۷۳ چاپ البابي الحلبي)

۳ . رجوع شود به صفحه : ۲۲۹۹ - ۲۳۰۰ .

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۳۸۹

درد زایمان به او فشار آورد و نتوانست خارج شود لذا همان جا زایمان کرد. بلکه مصعب ناصبی ادعا کرده کسی جز او در کعبه به دنیا نیامده است!^۱

اشکال

اولاً: راویان این روایت از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند.

و ثانیاً: این روایت در برابر روایات متواتر شیعه و سنی در ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام ارزشی ندارد.^۲

و ثالثاً: بر فرض تسلیم اعتبار آن، این که به جهت فشار درد زایمان مادرش نتوانسته از آنجا خارج شود، کجا قابل مقایسه با ولادت آن حضرت در کعبه به صورت اعجازآمیز است!؟

اولین مسلمان

دلایل فراوان بر تقدّم ایمان و اسلام امیرمؤمنان علیه السلام دلالت دارد.^۳

روایت ساختگی:

روایات فراوان در تقدّم اسلام دیگران بویژه ابوبکر ساخته شد و شگفت آن که بسیاری از آن روایات از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام، صحابه، تابعین و کسانی

۱. مراجعه شود به المستدرک ۴۸۳/۳، صحیح مسلم ۱۱/۵، الإصابة ۹۸/۲، تهذیب التهذیب ۳۸۴/۲ قال مصعب: ولم یولد قبله ولا بعده فی الكعبة أحد. فقال الحاکم: وَهَمَّ مصعب فی الحرف الأخير! (المستدرک ۴۸۳/۳)

۲. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به دلایل الصدق ۳۰۳/۶ - ۳۰۵، جواهر التاریخ ۱/۱۴۶ - ۱۴۷، الصحیح من سیرة الإمام علی علیه السلام للسید جعفر مرتضی ۹۸/۱ - ۱۰۱.

۳. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۴۸۳، فضیلت ۷.

نقل شده که تقدّم اسلام امیر مؤمنان (ع) به سند صحیح از آنان ثابت شده است.^۱ گذشت که معمر می گوید: به زُهری گفتم: ابن عباس می گوید: «اولین مسلمان علی (ع) است» او پاسخ داد: ما از اسلام کسی پیش از زید بن حارثه اطلاع نداریم!^۲

البته دیگران گفته‌اند: ابن شهاب زُهری امیر مؤمنان (ع) را اولین مؤمن می داند.^۳

و نیز به عمار نسبت داده‌اند که گفته: من پیامبر (ص) را دیدم که با او جز پنج برده و دو زن و ابوبکر کسی نبود. و از سعد بن ابی وقاص نقل شده که گفته است: هیچ کس مسلمان نشد مگر در همان روزی که من مسلمان شدم!^۴

مراد از عبارت: (السَّابِقُونَ) در قرآن

گذشت که بنابر روایات متعدد در تفسیر (السَّابِقُونَ) مراد از آن، اولین مسلمان یعنی علی (ع) است، مانند روایت ابن عباس، قال - في قوله تعالى: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ...﴾ [الواقعة (۵۶): ۱۱] - : يوشع بن نون سبق إلى موسى، ومؤمن آل ياسين سبق إلى عيسى، وعلي بن أبي طالب (ع) سبق إلى محمد رسول الله (ص).^۵

روایات ساختگی:

-
۱. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۵۴.
 ۲. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۴۷.
 ۳. مراجعه شود به الاستیعاب ۳/ ۱۰۹۰، شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۱۱۶، تهذیب الکمال ۲۰/ ۴۸۰، تهذیب التهذیب ۷/ ۲۹۵، السیرة النبویة لابن سید الناس (عیون الأثر) ۱/ ۱۲۴.
 ۴. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۶۰ - ۵۶۱.
 ۵. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۴۹۲ روایت ۲۵۵.

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۳۹۱

در برابر آن روایاتی از زبان زید بن علی و ابن عباس ساخته شد که مراد از آن ابوبکر و عمر هستند!

[۲۵ / ۱۸۲۵] سأل زید بن علي بعضُ أصحابه عن قوله: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» قال: أبو بكر وعمر.^۱

[۲۶ / ۱۸۲۶] وقال القرطبي: وقيل: إنهم أربعة، منهم سابق أمة موسى، وهو حزقيل مؤمن آل فرعون، وسابق أمة عيسى، وهو حبيب النجار صاحب أنطاكية، وسابقان في أمة محمد ﷺ، وهما أبو بكر وعمر، قاله ابن عباس، حكاه الماوردي.^۲
[۲۷ / ۱۸۲۷] و برخی (السَّابِقُونَ) را به عموم صحابه تفسیر نموده‌اند!^۳

تصدیق پیامبر ﷺ

[۲۸ / ۱۸۲۸] در تفسیر آیه شریفه: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» [الزمر (۳۹): ۳۳]^۴ روایاتی وارد شده که: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ» رسول الله ﷺ، «وَصَدَّقَ بِهِ» علی بن ابي طالب ﷺ^۵ یعنی مراد از «وَصَدَّقَ بِهِ» امیرالمؤمنین ﷺ است (که پیامبر ﷺ را تصدیق نمود).
ابن عباس، مجاهد، ابوهریره و جماعتی دیگر بر این عقیده‌اند.

۱. الوافی بالوفیات ۱۵ / ۲۱، تاریخ مدینه دمشق ۱۹ / ۴۶۱.

۲. تفسیر القرطبی ۱۷ / ۱۹۹.

۳. ففی تفسیر ابن ابي الزمین ۴ / ۳۳۷: تفسیر الحسن: السابقون: أصحاب النبي ﷺ وأصحاب الأنبياء ﷺ.

۴. و کسی که سخن راست را آورد و کسی که آن را تصدیق کرده، آنان پرهیزگارانند.

۵. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۵۹ - ۳۶۰، شواهد التنزیل ۲ / ۱۷۹ - ۱۸۰، تفسیر البحر المحیط ۷ / ۴۱۲، الدر المنثور ۵ / ۳۲۸.

روایت ساختگی:

[۱۸۲۹ / ۲۹] در برابر آن از قتاده و ابوالعالیه نقل کرده اند که مراد از ﴿وَصَدَقَ بِهِ﴾ در آیه شریفه ابوبکر است.^۱

آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ درباره چه کسی نازل شد؟
گذشت که بنابر روایات شیعه و سنی آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة (۵): ۵۵]
درباره خاتم بخشی امیرالمؤمنین (ع) نازل شده است.^۲
روایت ساختگی:

[۱۸۳۰ / ۳۰] در برابر آن روایاتی ساخته شد که آیه مربوط به ابوبکر، عبادة ابن صامت، عبدالله بن سلام، عموم مهاجرین و انصار، بلکه همه مؤمنان است و شگفت آن که قاضی عبدالجبار از استادش ابوعلی نقل کرده که آیه در جماعتی از فضلاء صحابه نازل شده ولی برای این مطلب هیچ مستندی ذکر نکرده است.^۳

مراد از آیه شریفه: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾!
گذشت که مراد از شاهی که علم کتاب نزد اوست در آیه: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾ [الرعد (۱۳): ۴۳] امیرالمؤمنین (ع) است.

۱. معانی القرآن للنحاس ۶ / ۱۷۵ - ۱۷۶.

۲. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۱۸۷۲ - ۱۸۷۴.

۳. رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۵۴ / ۲۹۰، سیر اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۶، تفسیر الرازی ۱۲ / ۲۶، تفسیر ابن کثیر ۲ / ۷۴، تحفه اثناعشریه ۱۹۹. قیل: إنها نزلت في جماعة من فضلاء أصحاب النبي (ص) كانوا في الصلاة وفي الركوع. (المغني للقاضي عبد الجبار ۲۰ / ۱۳۶)

روایات ساختگی:

ولی در این زمینه نظرات گوناگون دیگری ارائه شده چنان‌که گذشت.^۱

مراد از آیه شریفه: «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ»

[۱۸۳۱ / ۳۱] بنابر روایات اهل تسنن مراد از مؤمنین در آیه شریفه: «هُوَ

الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» [الأنفال (۸) ۶۲]^۲ امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۳

[۱۸۳۲ / ۳۲] بلکه در روایت ابن عساکر دمشقی و دیگران تصریح شده‌که:

«علي وحده».^۴ یعنی مراد از تأیید به مؤمنین فقط تأیید به علی علیه السلام است.

روایات ساختگی:

[۱۸۳۳ - ۱۸۳۴ / ۳۳ - ۳۴] در برابر آن روایتی از صحابه نقل شده‌که مراد

از مؤمنین انصار هستند،^۵ و بعضی مهاجران را نیز بر آن افزوده‌اند!^۶

۱. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۱۸۳۵ - ۱۸۳۶.

۲. و خدا بود که تو را با یاری خود و به مؤمنان تأیید (وتقویت) نمود.

۳. حلیة الأولیاء ۳ / ۲۷ (عن أبی الحمراء)، شواهد التنزیل ۱ / ۲۹۲، الدر المثنور ۳ / ۱۹۹، ینابیع المودة ۱ / ۶۹ - ۷۰، ۲۸۲.

۴. تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۶۰، کفایة الطالب للکنجی ۲۳۴.

قال الکنجی: ذکره ابن جریر فی تفسیره وابن عساکر فی تاریخه.

نگارنده گوید: روایت در تفسیر طبری یافت نشد و در الدر المثنور ۳ / ۱۹۹ نیز بخش اخیر آن یعنی: «علي وحده» حذف شده با آن‌که روایت را از تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر نقل کرده است!

۵. تفسیر الطبری ۱۰ / ۴۶، تفسیر ابن ابی حاتم ۵ / ۱۷۲۶، تفسیر البغوی ۲ / ۲۶۰، المحرر الوجیز لابن عطیة ۲ / ۵۴۸، معانی القرآن للنحاس ۳ / ۱۶۸، تفسیر السمرقندی ۲ / ۲۹، تفسیر القرطبی

۸ / ۴۲، الدر المثنور ۳ / ۱۹۹، فتح القدیر ۲ / ۳۲۳، تفسیر الألوسی ۱۰ / ۲۸.

۶. تفسیر ابن کثیر ۲ / ۳۳۶، فتح القدیر ۲ / ۳۲۲، تفسیر الألوسی ۱۰ / ۲۸.

مراد از: «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» در آیه شریفه

[۱۸۳۵ / ۳۵] روایات شیعه و سنی دلالت دارد که مراد از «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» در آیه شریفه: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» [التحریم (۶۶): ۴]^۱ امیرالمؤمنین (ع) است.^۲

روایات ساختگی:

[۱۸۳۶ / ۳۶] در برابر آن روایات متعدد جعل شد که مراد پیامبران (ع) هستند، مقصود از آن فقط عمر است یا آن که عمر و ابوبکر هر دو مراد هستند!^۳

آیه تطهیر درباره چه کسانی نازل شده؟

پیش از این به تفصیل گذشت که آیه تطهیر در خصوص امیرمؤمنان، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین (ع) نازل شده است.^۴

روایات ساختگی:

[۱۸۳۷ / ۳۷] در برابر آن روایاتی ساخته شد که این آیه شامل همسران

۱. اگر شما [دو زن، اشاره به عایشه و حفصه] توبه کنید [که تنها راه باقی مانده برای شماست به سود خودتان می باشد] قطعاً دل هایتان از حق منحرف گردیده است؛ و اگر علیه پیامبر (ﷺ) یکدیگر را یاری نمایید (بدانید که) خدا خود یاور اوست (و هم چنین) جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان ... نیز پشتیبان او خواهند بود.

۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۶۱، شواهد التنزیل ۲ / ۳۴۱ - ۳۵۲ روایات شماره ۹۸۱ - ۹۹۶، زادالمسیر ۸ / ۵۲، تفسیر القرطبی ۱۸ / ۱۹۲، تفسیر الثعلبی ۹ / ۳۴۸، تفسیر ابن ابی حاتم ۱۰ / ۳۳۶۲، تفسیر البحر المحیط ۸ / ۲۸۷، عمدة القاری ۱۹ / ۲۵۳، الدر المنثور ۶ / ۲۴۴، کنز العمال ۲ / ۵۳۹.

۳. الدر المنثور ۶ / ۲۴۴.

۴. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۱۷، ۱۶۲۶، ۱۶۷۴ - ۱۶۸۰.

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۳۹۵

پیامبر ﷺ، یا عباس عموی آن حضرت و پسران او و ... نیز می‌گردد،^۱ بلکه فضل بن روزبهان (متوفی ۹۲۷) ادعا کرده که اکثر مفسرین آن را مربوط به همسران پیامبر ﷺ می‌دانند.^۲

ولی گذشته از روایات فراوان، ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) در نقطه مقابل او می‌نویسد: اکثر مفسرین بر این عقیده هستند که این آیه دربارهٔ امیرمؤمنان، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین ﷺ نازل شده است.^۳

مولای پیامبر ﷺ کیست؟

پیش از این گذشت که در برابر حدیث مسلم و متواتر غدیر، برخی به روایتی از امثال ابوهریره تمسک نموده‌اند که می‌گوید:

پیامبر ﷺ فرمود: قریش والأنصار و جهینه و مزینة و أسلم و أشجع و غفار موالی، لیس لهم مولی دون الله ورسوله.^۴ قریش، انصار و قبائل جهینه، مزینه، أسلم، أشجع و غفار مولای من هستند و آنها جز خدا و پیامبر ﷺ مولایی ندارند.

رازی گفته: عده‌ای برای بطلان غدیر به این روایت استدلال نموده‌اند.^۵

پاسخ

۱. تحفه اثنا عشریه ۲۰۲ - ۲۰۳.

۲. أكثر المفسرین علی أن الآية نزلت في شأن الأزواج. (دلائل الصدق ۴ / ۳۵۴ به نقل از ابطال الباطل)

۳. أكثر المفسرین علی أنها نزلت في علي و فاطمة والحسن والحسين [ﷺ]. (الصواعق المحرقة ۱۴۳)

۴. صحيح البخاري ۴ / ۱۵۵، ۱۵۷.

۵. نهاية العقول ۴ / ۴۸۱.

اولاً: این خبر واحد نمی‌تواند با خبر مسلّم و متواتر غدیر برابری نماید.
ثانیاً: مخالفان به نقل آن متفردند و شیعه آن را ساختگی می‌داند.
ثالثاً: آنان در بیان معنای این حدیث ساختگی به حیص و بیص افتاده و مطالب متناقضی ارائه نموده‌اند به شرحی که گذشت.^۱

محبت چه کسی مهم و لازم است؟

لزوم و اهمیت محبت اهل بیت (ع) عموماً و امیرمؤمنان (ع) به صورت ویژه - و تحذیر از دشمنی آنان - از آثار و اخبار فراوان استفاده می‌شود.^۲
روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساخته شد که:

[۳۸ / ۱۸۳۸] إن الله فرض عليكم حبّ أبي بكر وعمر وعثمان وعلي [ع] كما فرض عليكم الصلاة.^۳

[۳۹ / ۱۸۳۹] من تمسك بالسنة دخل الجنة ، قالت عائشة : ما السنة ؟ قال : حبّ أبيك وصاحبه ، يعني عمر .^۴

[۴۰ / ۱۸۴۰] حبّ أبي بكر وشكره واجب على أمتي .^۵

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۴۲۳.

۲. به عنوان نمونه رجوع شود به فضیلت‌های شماره ۳۱ تا ۳۵.

۳. تنزیه الشریعة ۱ / ۴۰۶.

۴. کنز العمال ۱۱ / ۵۷۱ - ۵۷۲ [ذکره] ابن الجوزی فی الواهیات.

۵. تاریخ بغداد ۳ / ۷۱، کنز العمال ۱۱ / ۵۵۲، قال الخطیب: تفرد به عمر بن ابراهیم ... و عمر ذاهب الحدیث.

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۳۹۷

[۴۱ / ۱۸۴۱] أتى النبي ﷺ بجنابة رجل ليصلي عليه ، فلم يصل عليه، فقيل:
يا رسول الله ، ما رأيناك تركت الصلاة على أحد قبل هذا ؟ قال : إنه كان يبغض عثمان
فأبغضه الله .^۱

[۴۲ / ۱۸۴۲] الله الله في أصحابي ، الله الله في أصحابي ، لا تتخذوهم غرضاً
بعدي ، فمن أحبهم فبحبي أحبهم ، ومن أبغضهم فببغضي أبغضهم ، ومن آذاهم فقد
آذاني ومن آذاني فقد آذى الله ، ومن آذى الله فيوشك [أوشك] أن يأخذه .^۲
و روایات دیگر که اهل تسنن نیز اعتبار آن را نپذیرفته‌اند ، چنان‌که در
پاورقی‌های گذشته بدان اشاره شد .

[۴۳ / ۱۸۴۳] و نیز در روایتی آمده است: رأيت البارحة عمي حمزة ... وأخي
جعفر ... فقلت: بأبي أنتما أي الأعمال وجدتما أفضل ؟ قالوا : فدينك بالآباء والأُمَّهات ،

→ وفي ميزان الاعتدال ۳ / ۱۸۰ ولسان الميزان ۴ / ۲۸۰ : هذا منكر جداً . قال الدارقطني: كذاب
خبث . وقال الخطيب : غير ثقة .
وفي تنزيه الشريعة ۱ / ۳۸۷ : وأورده ابن الجوزي في الواهيات .
۱ . سنن الترمذي ۵ / ۲۹۴ ، قال الترمذي: هذا حديث غريب لا نعرفه إلا من هذا الوجه . ومحمد بن
زياد هذا هو صاحب ميمون بن مهران ضعيف في الحديث جداً .
۲ . مسند أحمد ۵ / ۵۴ - ۵۵ ، ۵۷ و رجوع شود به ۴ / ۸۷ ، سنن الترمذي ۵ / ۳۵۸ ، السنة لابن
أبي عاصم ۴۶۵ ، كنز العمال ۱۱ / ۵۳۲ .
قال البخاري : في إسناده نظر . (ضعفاء العقيلي ۲ / ۲۷۲ ، الكامل لابن عدي ۴ / ۱۶۷)
قال المناوي : فيه عبد الرحمن بن زياد قال الذهبي : لا يُعرف ، وفي الميزان : في الحديث
اضطراب . (فيض القدير ۲ / ۱۲۵ ، و رجوع شود به ميزان الاعتدال ۲ / ۴۵۲)
قال الألباني في التعليق على السنة لابن أبي عاصم ۴۶۵ : إسناده ضعيف لجهالة عبد الله بن
عبد الرحمن ، ويقال : عبد الرحمن بن زياد ، وقد تكلمت عليه وخرجت حديثه في الضعيفة
(۲۹۰۱) و رجوع شود به ضعيف سنن الترمذي للألباني ۵۱۸ .

وجدنا أفضل الأعمال: الصلاة عليك وسقي الماء وحبّ علي بن أبي طالب^۱.

روایات ساختگی:

[۴۴ / ۱۸۴۴] در برابر آن روایتی بی سند ساخته شد که: اُریت حمزة وجعفرأ...
فقلت لهما: ما وجدتما أفضل الأعمال؟ قالا: قول: لا إله إلا الله، قلت: ثم ماذا؟ قالا:
الصلاة عليك يا رسول الله، قلت: ثم ماذا؟ قال: ثم حبّ أبي بكر وعمر^۲.
که برخی از اهل تسنن نیز آن را تکذیب نموده‌اند^۳.

خدا به محبت چه کسی فرمان داده است؟

[۴۵ / ۱۸۴۵] در روایات معتبر فریقین آمده است که: قال رسول الله (ﷺ): إنَّ
الله أمرني بِحُبِّ أربعة وأخبرني أَنَّهُ يَحِبُّهُمْ! قيل: يا رسول الله، من هم؟ قال: عليّ
منهم - يقول ذلك ثلاثاً - وأبو ذرٍّ وسلمان والمقداد^۴.
روایت ساختگی:

[۴۶ / ۱۸۴۶] در برابر آن روایتی نقل شده که: قال رسول الله (ﷺ): إنَّ الله
أمرني بحبِّ أربعة من أصحابي، وقال: أَحِبُّهُمْ: أبو بكر وعمر وعثمان وعليّ^۵.

۱. المناقب للخوارزمي ۷۴ و رجوع شود به شرح الأخبار للقاضي نعمان ۲ / ۳۸۱.
۲. كنز العمال ۱۱ / ۵۷۱ به نقل از ديلمی از ابن عباس .
۳. الفتاوى الحديثية لابن حجر الهيتمي ۱۷۳ (چاپ البابي الحلبي).
۴. سنن ابن ماجه ۱ / ۵۳ و رجوع شود به الكنى جزء من التاريخ الكبير للبخاري ۳۱، سنن
الترمذي ۵ / ۲۹۹ قال: هذا حديث حسن غريب، تاريخ مدينة دمشق ۶۰ / ۱۷۶، الاستيعاب
۴ / ۱۴۸۲، مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۲۳۰ - ۲۳۱، ۲۳۲، أسد الغابة ۴ / ۴۱۰،
الرياض النضرة ۳ / ۱۸۸، تهذيب الكمال ۳۳ / ۳۰۶، تهذيب التهذيب ۱۰ / ۲۵۵، الإصابة ۶ / ۱۶۱:
قال: وسنده حسن، تاريخ الخلفاء ۱۸۷، الجامع الصغير ۱ / ۲۵۸، كنز العمال ۱۱ / ۶۴۳.
۵. تاريخ مدينة دمشق ۳۹ / ۱۲۷، الكامل لابن عدي ۳ / ۲۸۹، ميزان الاعتدال ۲ / ۲۱۸، لسان
الميزان ۳ / ۹۹، كنز العمال ۱۱ / ۶۳۷. قال ابن عدي: سليمان بن عيسى السجزي يضع الحديث.

و اهل تسنن گفته‌اند: راوی آن دروغ‌پرداز است.^۱

علامت حلال‌زادگی و ...

محبّت اهل بیت علیهم‌السلام عموماً و امیرمؤمنان علیه‌السلام به صورت ویژه علامت حلال‌زادگی شمرده شده، پیش از این در روایت شماره ۶۹۳ گذشت که: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: لا یحبّهم إلاّ سعید الجَدّ، طیب المولد، ولا یبغضهم إلاّ شقیّ الجَدّ، ردیء الولادة.

و نیز در روایت شماره ۵۶۸ گذشت که: یا ایها الناس امتحنوا أولادکم بحبّه ... فمن أحبّه فهو منکم ومن أبغضه فلیس منکم.

روایات ساختگی:

در برابر روایات گذشته و احادیث مشابه آن، روایتی ساخته شد که انصار بلکه عرب عموماً در این فضیلت با اهل بیت علیهم‌السلام شریک دانسته شدند:

[۱۸۴۷ / ۴۷] من لم یعرف حق عترتی والأَنْصار والعرب فهؤلاء أحد ثلاثة: إمّا منافق وإمّا لزنیه وإمّا حملته أمّه علی غیر طهر.^۲
گرچه اهل تسنن نیز بر آن اعتماد ننموده‌اند.

میزان ایمان و نفاق

گذشت که مسلم بن حجاج نیشابوری و دیگران از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با من چنین عهد فرمود که جز مؤمن تو را دوست

۱. منابع پیشین.

۲. الکامل لابن عدی ۳/ ۲۰۳.

ندارد و جز منافق بغض و کینه تو را نخواهد داشت.^۱

روایات ساختگی:

در برابر حدیث گذشته و احادیث مشابه آن که پیش از این گذشت، روایات متعددی جعل شد که:

[۴۸ / ۱۸۴۸] حبّ أبي بكر وعمر إيمان وبغضهما نفاق.^۲

[۴۹ / ۱۸۴۹] حبّ قريش إيمان وبغضهم كفر، وحبّ العرب إيمان وبغضهم كفر.^۳

[۵۰ / ۱۸۵۰] لا يبغض العرب إلا منافق.^۴

و البته اهل تسنن نیز اعتبار این روایات را نپذیرفته اند.

[۵۱ / ۱۸۵۱] و روایات دیگری نیز نقل شد که: حبّ الأنصار إيمان وبغضهم

نفاق^۵ یا: وبغضهم كفر^۶ که اگر صحیح باشد مراد از آن دوستی و دشمنی آنان به

جهت نصرت دین است که حکم بر عنوان «انصار» مترتب شده است.^۷

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۳۷۹ فضیلت ۳۱: حبّ و بغض علی علیه السلام میزان تشخیص ایمان و نفاق.

۲. الکامل لابن عدی ۳ / ۷۳، میزان الاعتدال ۱ / ۶۲۶، فیض القدير ۳ / ۴۸۸ قال المناوي: وفيه حازم بن الحسين، قال في الميزان - عن أبي داود -: روی مناكير، وقال ابن عدی: عامّة ما يرويه لا يتابع عليه، ثم ساق له هذا الخبر.

۳. مجمع الزوائد ۱۰ / ۵۳: رواه الطبراني في الأوسط، وفيه الهيثم بن جمار، وهو متروك. وفي فيض القدير ۳ / ۴۸۸: ... وردّه الذهبي بأن الهيثمي متروك، ومعمل مضعف.

۴. مسند أحمد ۱ / ۸۱، الکامل لابن عدی ۳ / ۲۰۳، كنز العمال ۱۲ / ۴۷.

قال الهيثمي: وفيه زيد بن جيرة وهو متروك. (مجمع الزوائد ۱۰ / ۵۳)

وقال البخاري: زيد بن جيرة ... متروك ... منكر الحديث. (الکامل لابن عدی ۳ / ۲۰۲ - ۲۰۳)

۵. مسند أحمد ۳ / ۷۰.

۶. السنن الكبرى للبيهقي ۷ / ۲۴۱.

۷. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ مطلب ششم از کلام حضر موتی.

ایمان چه کسی بر ایمان همه ترجیح دارد؟

[۱۸۵۲ / ۵۲] قال رسول الله ﷺ: لو أن السماوات السبع والأرضين السبع

وضعن في كفة ميزان. ووضع إيمان علي في كفة ميزان، لرجح إيمان علي^۱.
یعنی: اگر آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه در کفه ترازویی
گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر آن، برتری با ایمان علی خواهد بود.
روایت ساختگی:

در برابر روایت گذشته روایتی ساختند که:

[۱۸۵۳ / ۵۳] لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان الناس لرجح إيمان أبي بكر^۲.

اگر ایمان ابوبکر با ایمان مردم سنجیده شود ایمان او بر همه ترجیح دارد.
که عدم اعتبار آن پیش از این معلوم گردید^۳.

برترین و محبوب‌ترین شخص نزد پیامبر ﷺ

روایات فراوان دلالت دارد که علی رضی الله عنه محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده
است و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر همه برتری دارد^۴.
روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی در برتری و محبوب‌تر بودن دیگران جعل شده، مانند:

[۱۸۵۴ / ۵۴] روایت اسامه در محبوب‌تر بودن خودش!^۵

۱. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۱۷۹۱.

۲. تذکرة الموضوعات ۹۳، كشف الخفاء ۲ / ۱۶۵.

۳. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۱۷۹۲ - ۱۷۹۳.

۴. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۸۵، فضیلت ۱: «علی رضی الله عنه بهترین خلق خدا».

۵. عن أسامة بن زيد ... قال ﷺ: فأحبّ الناس إليّ من أنعم الله عليه وأنعمت عليه: أسامة بن ←

[۱۸۵۵ / ۵۵] روایت نواده زبیر - به نقل پدرش از مروان از عثمان [!!!] - در محبوب تر بودن زبیر.^۱

[۱۸۵۶ / ۵۶] روایت ساختگی دیگر، آن هم از زبان دشمنی کینه توز چون عمرو بن عاص که گفت: از پیامبر (ص) پرسیدم: محبوب ترین مردم نزد تو کیست؟ فرمود: عایشه. گفتم: از مردان؟ فرمود: پدرش. گفتم: پس از او؟ فرمود: عمر.^۲ و نقد آن به تفصیل گذشت.^۳

آنها در برابر حدیث طبر که حکایت از برتری امیرالمؤمنین (ع) بر همه دارد، حدیثی ساختند به این مضمون که:

[۱۸۵۷ / ۵۷] پیامبر (ص) ابتدا دنبال ابوبکر و عمر فرستاد و پس از آن برای آمدن امیرالمؤمنین (ع) دعا کرد که: (اللهم سق إلینا رجلاً رابعاً محباً لك ولرسولك تحبه - اللهم - أنت ورسولك فيشركنا في طعامنا) و پس از آمدن امیرالمؤمنین (ع)،

→ زید، قالا: ثم من؟ قال: ثم علي بن أبي طالب.... (سنن الترمذي ۳۴۲/۵ - ۳۴۳، كنز العمال ۲۷۳/۱۳)

وعنه (ص): قد بلغني أنكم قلتم في أسامة، وإنه أحب الناس إلي. (صحيح البخاري ۱۴۵ / ۵)

۱. عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن مروان: ... قال عثمان: أما والذي نفسي بيده إنه خيرهم ما علمت، وإن كان لأحبهم إلى رسول الله (ص). وفي لفظ: إن كان خيرهم [لأخيرهم] ما علمت، وأحبهم إلى رسول الله (ص). (مسند أحمد ۱ / ۶۴، صحيح البخاري ۴ / ۲۱۱، المستدرک ۳ / ۳۶۳، أسد الغابة ۲ / ۱۹۷، سير أعلام النبلاء ۱ / ۵۴)

۲. حدّثني عمرو بن العاص ... فقلت: أي الناس أحب إليك؟ قال: عائشة، فقلت: من الرجال؟ فقال: أبوها، فقلت: ثم من؟ قال: ثم عمر بن الخطاب.. فعُدّ رجالاً. (صحيح البخاري ۴ / ۱۹۲، ومراجعته شود به صحيح البخاري ۵ / ۱۱۳، صحيح مسلم ۷ / ۱۰۹، مسند أحمد ۴ / ۲۰۳، فتح الباري ۷ / ۱۹)

۳. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۲۳، واکنش دهم: «جعل روایت در برابر حدیث طبر».

جابر و ابن مسعود هم وارد شده و همگی از آن غذا خوردند .

نادرست بودن این مطلب به قدری روشن بوده که فریاد ابن عساکر دمشقی هم بلند شده که : این حدیث غریب است و مشهور همان حدیث انس است.^۱

و در روایت شماره ۴۷۴ گذشت که : **كان لعلي من النبي ﷺ مدخل لم يكن لأحد من الناس** .^۲
روایات ساختگی :

[۵۸ / ۱۸۵۸] در برابر آن نیز روایتی ساخته شد که : **عن عبد الله بن أبي أوفى ، قال : كان لأبي بكر وعمر من النبي ﷺ مجلس ، هذا عن يمينه وهذا عن شماله ، فإذا غابا لم يجلس ذلك المجلس أحد** .^۳

[۵۹ / ۱۸۵۹] و در روایات متعدد آمده است که : **«أحبّ أهلي إليّ فاطمة»** و برخی حکم به صحت و اعتبار بلکه حکم به تواتر معنوی آن کرده‌اند.^۴

۱ . عن جابر بن عبد الله الأنصاري ، قال : صنعت امرأة من الأنصار لرسول الله ﷺ أربعة أرغفة وذبحت له دجاجة فطبختها فقدمته بين يدي النبي ﷺ ، فبعث رسول الله ﷺ إلى أبي بكر وعمر فأتياه ، ثم رفع رسول الله ﷺ يديه إلى السماء ثم قال : اللهم سق إلينا رجلاً رابعاً محبباً لك ولرسولك تحبه - اللهم - أنت ورسولك فيشركنا في طعامنا وبارك لنا فيه ، ثم قال ﷺ : اللهم اجعله علي بن أبي طالب ، قال : فوالله ما كان بأوشك أن طلع علي بن أبي طالب فكبر رسول الله ﷺ ، وقال : الحمد لله الذي سرى بكم جميعاً وجمعه وإياكم ، ثم قال ﷺ : انظروا هل ترون بالباب أحداً ، قال جابر : وكنت أنا وابن مسعود ، فأمر بنا رسول الله ﷺ فأدخلنا عليه فجلسنا معه ثم دعا ﷺ بتلك الأرغفة فكسرها بيده ثم غرف عليها من تلك الدجاجة ودعا بالبركة ، فأكلنا جميعاً حتى تملأنا شبعاً وبقيت فضلة لأهل البيت .

قال ابن عساکر: هذا حدیث غریب ، والمشهور حدیث أنس . (تاریخ مدینة دمشق ۲۴۵/۴۲)

۲ . تاریخ مدینة دمشق ۳۷۶ / ۴۲ .

۳ . الكامل لابن عدی ۱۴۷ / ۲ .

۴ . قال الکتانی : والحق أن فاطمة [ﷺ] لها الأحبیة المطلقة ، ثبت ذلك فی عدّة أحادیث أفاد

روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساخته شد که عایشه دیگران را محبوب تر نشان داده .
[۱۸۶۰ / ۶۰] او می گوید: گردنبندی برای پیامبر (ص) به رسم هدیه آورده شد،
حضرت فرمود: من آن را به محبوب ترین فرد خانواده ام می دهم . زنان گفتند:
دختر ابوبکر آن را تصاحب نمود! حضرت امامه دختر زینب (یعنی نوۀ
خویش) را صدا زد و آن را به گردنش آویزان نمود.^۱
[۱۸۶۱ / ۶۱] و از عایشه روایت دیگری نیز نقل شده که حضرت فرمود:
بهترین دختران من زینب است.^۲

پس از پیامبر (ص) به چه کسی باید رجوع کرد؟

گذشت که طبرانی و ابن ابی شیبہ به سند صحیح نقل کرده اند: هنگام احتضار
پیامبر (ص)، صفیه همسر آن حضرت عرض کرد: ای پیامبر خدا، هر یک از
همسران تو خانواده ای دارند که پناهنده باشد ولی شما خانواده مرا [که از
یهودیان خیبر بودند] از من دور کرده ای، اگر برای شما اتّفاقی افتاد (و از دنیا
رفتی) من چه کنم (و به چه کسی پناه برم)؟ حضرت فرمود: «به علی بن ابی طالب
(رجوع نما)».^۳

→ مجموعها التواتر المعنوي، وما عداها فعلى معنى من أو اختلاف الجهة . وقد أخرج الترمذي
وحسنه والحاكم وصححه والطبراني والديلمي وغيرهم ... : «أحب أهلي إلي فاطمة» .

قال في التيسير: إسناد صحیح . (نظم المتناثر من الحديث المتواتر ۱۹۶)

۱ . عن عائشة: أن رسول الله (ص) أهديت له هدية فيها قلادة من جزع، فقال: لأدفعنها إلى أحب
أهلي إلي، فقالت النساء: ذهبت بها ابنة أبي قحافة، فدعا النبي (ص) أمامة بنت زينب فعلقها في
عنقها . (مسند أحمد ۶ / ۱۰۱ و رجوع شود به ۲۶۱)

۲ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۷۶ .

۳ . رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۴۸۸ روایات شماره ۹۴۵ - ۹۴۶ .

روایات ساختگی:

در برابر آن روایتی جعل شد که:

[۱۸۶۲ / ۶۲] أتت امرأة النبي ﷺ فأمرها أن ترجع إليه، قالت: أرأيت إن جئت ولم أجدك - كأنها تقول الموت - قال: إن لم تجديني فأتي أبا بكر. ^۱ یعنی: زنی نزد پیامبر ﷺ آمد، حضرت به او فرمود که بعداً به آن حضرت رجوع نماید، گفت: اگر شما نبودى؟ - یعنی اگر از دنیا رفته باشى - فرمود: به ابوبکر مراجعه کن.

چه کسی دیون پیامبر ﷺ را ادا می‌کند؟

گذشت که عامه به سند صحیح نقل کرده‌اند که: علي يقضي ديني ^۲.

روایات ساختگی:

در برابر آن روایتی ساخته شد به نقل از ابوهریره و پسر عمرو بن العاص که ابوبکر و عمر پرداخت‌کننده دیون و وعده‌های پیامبر ﷺ هستند.

[۱۸۶۳ / ۶۳] اتباع النبي ﷺ من أعرابي قلائص إلى أجل، فقال: يا رسول الله، أرأيت إن أتى عليك أمر الله فمن يقضيني مالي؟ قال: أبو بكر يقضي عني ديني وينجز عدااتي، قال: فإن قبض أبو بكر فمن يقضي عنك؟ قال: عمر يحذو حذوه ويقوم مقامه، لا تأخذه في الله لومة لائم، قال: فإن مات عمر؟ قال: فإن استطعت أن تموت فمت. ^۳ البته عامه خود این روایت را قابل اعتماد ندانسته‌اند. ^۴

۱. صحیح البخاری ۴ / ۱۹۱ و رجوع شود به صحیح مسلم ۷ / ۱۱۰.

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۵۱۹: «علي يقضي ديني» .

۳. کنز العمال ۱۱ / ۲۵۳.

۴. الكامل لابن عدي ۳ / ۳۰.

بشارت به بهشت

[۱۸۶۴ / ۶۴] اهل تسنن روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) فرمود: «اولین کسی که بر شما وارد می‌شود اهل بهشت است» اصحاب چشم دوخته بودند که چه کسی از راه می‌رسد، امیرالمؤمنین (ع) نزد آنان آمد.^۱

روایات ساختگی:

به روایان متعدد نسبت داده‌اند که: همراه پیامبر (ص) بودیم، ابوبکر، عمر و عثمان - یکی پس از دیگری اجازه ورود گرفتند، حضرت درباره هر یک فرمود: او را به بهشت^۲ یا به بهشت و خلافت پس از من بشارت دهید.^۳

[۱۸۶۵ / ۶۵] قال أنس: جاء النبي (ص) فدخل إلى بستان فأتى آتٍ فدق الباب، فقال: يا أنس! قم فافتح له الباب وبشره بالجنة والخلافة من بعدي، قلت: يا رسول الله، أعلمه؟ فقال: أعلمه، فخرجت فإذا أبو بكر، قلت له: أبشر بالجنة وأبشر بالخلافة من رسول الله (ص)، ثم جاء آتٍ فدق الباب، فقال: يا أنس! قم فافتح له الباب وبشره بالجنة وبالخلافة من بعد أبي بكر، قلت: يا رسول الله، أعلمه؟ فقال: أعلمه، فخرجت فإذا عمر، فقلت: أبشر بالجنة وأبشر بالخلافة من بعد أبي بكر، ثم جاء آتٍ فدق

۱. عن أم خارجة، امرأة زيد بن ثابت قالت: أتينا رسول الله (ص) في حائط ومعه أصحابه إذ قال: «أول رجل يطلع عليكم فهو من أهل الجنة». فرفعنا أبصارنا إليه ننظر من يدخل، فقال رسول الله: «عسى أن يكون علياً». فدخل علي بن أبي طالب (ع).

وفي رواية: «أول ما يشرف عليكم من تسمعون خشخشته بهذا الوادي من أهل الجنة»، فأشرف عليهم علي بن أبي طالب (ع). (رجوع شود به معرفة الصحابة لأبي نعيم ۶ / ۳۴۹۴، ۳۵۶۷، الأحاد والمثاني ۶ / ۲۲۴، أسد الغابة ۵ / ۵۷۸، الإصابة ۸ / ۲۸۵)

۲. صحيح البخاري ۲ / ۱۹۴-۱۹۶، ۲۰۱-۲۰۲ و ۱۲۳ / ۷ و ۹۶-۹۷ / ۸، ۱۳۶.

۳. روایات فراوان به این مضمون ساخته شده به عنوان نمونه رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۴۳ - ۲۵۵۲ عنوان: «نفي خلافت و نفي فضيلت امير مؤمنان (ع)».

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۰۷

الباب، فقال: يا أنس! قم فافتح له الباب وبشّره بالجنة وبالخلافة من بعد عمر وأنه مقتول، فخرجت فإذا عثمان، قلت: أبشر بالجنة وبالخلافة من بعد عمر وأنت مقتول.^۱
خطیب بغدادی از علی بن مدینی نقل کرده که این روایت دروغ است،^۲
ذهبی و ابن حجر نیز آن را معتبر نمی‌دانند. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: اگر
این روایت صحیح بود عمر امر خلافت را به شورا واگذار نمی‌کرد و مستقیم
عثمان را انتخاب می‌نمود.^۳

شهر علم پیامبر ﷺ

قال رسول الله ﷺ: أنا مدينة العلم وعليّ بابها.^۴

روایات ساختگی:

برای مقابله با آن، روایات متعدد جعل کردند:

[۱۸۶۶ / ۶۶] أنا مدينة العلم وأبو بكر أساسها، وعمر حيطانها، وعثمان سقفها....

[۱۸۶۷ / ۶۷] ... وعلي بابها، ومعاوية حلقتها.^۵

[۱۸۶۸ / ۶۸] ... وأبو بكر وعمر وعثمان سورها، وعلي بابها.^۶

من شهر دانش هستم و ابوبکر اساس آن، عمر دیوارش و عثمان سقف آن.

۱. کنز العمال ۱۳ / ۶۶ - ۶۷.

۲. تاریخ بغداد ۹ / ۳۴۰.

۳. میزان الاعتدال ۱ / ۳۴۸، لسان المیزان ۳ / ۱۹۳ - ۱۹۴ قال: لو صح هذا لما جعل عمر الخلافة في أهل الشورى وكان يعهد إلى عثمان بلا نزاع.

۴. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۶۳۱: «عليّ ﷺ دروازه شهر علم و حکمت پیامبر ﷺ».

۵. تاریخ مدینه دمشق ۹ / ۲۰، لسان المیزان ۱ / ۴۲۳، کشف الخفاء ۱ / ۲۰۴،

۶. فتح الملك العلي ۱۵۵ - ۱۵۶.

و بنابر روایتی : ... و معاویه حلقه (درب) آن !

و بنابر روایتی دیگر : ... ابوبکر ، عمر و عثمان حصار آن .

ابن عساکر دمشقی می گوید : وقتی از راوی، سند آن را مطالبه نمودند وعده داد که بعداً سندش را برای آنها نقل خواهد کرد ولی هیچ گاه این کار را نکرد.

و بعضی دیگر برای مقابله با حدیث گذشته، روایتی مشابه آن ساختند که:

[۱۸۶۹ / ۶۹] أنا مدينة الصدق وأبو بكر بابها ، أنا مدينة العدل وعمر بابها ، أنا

مدينة الحياء و عثمان بابها.^۱

در برابر توان علمی امیرالمؤمنین (ع) و کلام آن حضرت که فرمود : لو شئت

لأوقرت سبعين بعيراً في تفسير فاتحة الكتاب .^۲

[۱۸۶۹/۱] به ابن عباس نسبت داده شد که گفته : لو فسرتُ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ﴾ [الحمد (۱): ۲] ما حملت إبل الأرض كتب تفسيرها .^۳

حق دایر مدار کیست!؟

[۱۸۷۰ / ۷۰] روایات متعدد با الفاظ گوناگون نقل شد که : «علي مع الحقّ

والحقّ مع علي»، یا : «... اللهم أدِرِ الحقّ معه حيثُ دار» .^۴

۱ . حدیقه الحقیقه سنائی غزنوی ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۹، نفحات الأزهار ۱۲ / ۱۷۱ به نقل از گنج

سعادت لمعین الدین بن خواجه خاوند محمود خوارزمی نقشبندی و الوسيلة الأحمدية والذريعة السمرمية في شرح الطريقة المحمدية للشيخ رجب بن احمد التيرى .

۲ . الاتقان للسيوطی ۲ / ۴۹۰ ، قوت القلوب ۱ / ۹۳ ، نظام الحكومة النبوية (الترتيب الادارية) للكتاني الإدريسي الفاسي ۲ / ۱۸۳ ، احياء العلوم ۳ / ۵۲۵ ، ينابيع المودة ۱ / ۲۰۵ و ۳ / ۲۰۹ ، ۴۵۶ .

۳ . مقتل الحسين (ع) للسيد المقرم (ع) ۱۶۹ به نقل از تکملة الصلة لابن الأبار ۲ / ۶۰۰ .

۴ . رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۱۸۹ ، فضیلت ۲ : «حق با علی (ع) است» .

روایت ساختگی:

در برابر آن روایتی جعل شد که:

[۱۸۷۱ / ۷۱] الحق بعدي مع عمر حيث كان.^۱

برخی از دانشمندان اهل تسنن نیز اعتراف به ساختگی بودن آن نموده‌اند.^۲

آقای عرب

به سند معتبر نقل شد که پیامبر ﷺ فرمود: «أنا سيّد ولد آدم وعليّ سيّد العرب». من سرور و آقای بنی آدم هستم و علی ﷺ سرور عرب است.^۳

روایات ساختگی:

در مقابل آن حدیثی ساختند که:

[۱۸۷۲ / ۷۲] پیامبر ﷺ به حضرت علی ﷺ و عباس فرمود: من آقای بنی آدم

هستم و شما دو نفر آقای عرب.^۴

[۱۸۷۳ / ۷۳] و حدیثی دیگر جعل کردند که ابوبکر آقای پیران عرب است!^۵

۱. التاريخ الكبير للبخاري ۷/ ۱۱۴، الجامع الصغير ۱/ ۵۹۰، كنز العمال ۱۱/ ۵۷۳.
۲. تذكرة الموضوعات ۹۴، كشف الخفاء ۱/ ۳۶۴: قال الصغاني: موضوع، وكذا عمر سراج أهل الجنة.
۳. المستدرک ۳/ ۱۲۴، قال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح الإسناد.
۴. عن العباس، قال: جئت أنا وعليّ إلى النبي ﷺ، فلما رأنا قال: بخ لكما، أنا سيّد ولد آدم، وأنتما سيّد العرب. (كنز العمال ۱۱/ ۶۱۸ و ۱۳/ ۱۰۸، ۵۲۲)
۵. إن عائشة نظرت إلى رسول الله ﷺ فقالت: يا سيّد العرب! قال: أنا سيّد ولد آدم ولا فخر، وأبوك سيّد كهول العرب. (المصنف لابن أبي شيبة ۷/ ۴۷۴ - ۴۷۵ و مراجعه شود به الرياض النضرة ۱/ ۱۳۸، تاريخ مدينة دمشق ۶۴/ ۱۹۲)

ولی پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟

احمد بن حنبل به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» یعنی: تو در دنیا و آخرت ولی (و عهده دار امور) من هستی.^۱

روایات ساختگی:

[۱۸۷۴ / ۷۴] برخی این عبارت را - بنا بر نقل طلحة بن زید شامی که نزد عامه هیچ اعتباری ندارد^۲ - برای عثمان ساختند.^۳

[۱۸۷۵ / ۷۵] و در روایتی دیگر برای عمر^۴ و البته عامه هم آن را ساختگی می دانند.^۵

[۱۸۷۶ / ۷۶] و حدیث بی سند دیگری نیز ساخته شد که: إنه صلی الله علیه و آله قال لعبد الرحمن بن عوف: أنت وليي في الدنيا والآخرة.^۶

برادر پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟

[۱۸۷۷ / ۷۷] احادیث فراوان بر اخوت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد.^۷

روایات ساختگی:

-
۱. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۲۶.
 ۲. بخاری او را منکر الحدیث و نسائی متروک الحدیث دانسته. (الکامل لابن عدی ۱۰۹/۴)
 ۳. رجوع شود به پاورقی های آینده.
 ۴. البداية والنهاية ۲۳۹ / ۷، المستدرک ۹۷ / ۳، الكامل لابن عدی ۱۰۹ / ۴.
 ۵. الموضوعات لابن الجوزی ۱ / ۳۳۴ - ۳۳۵، تذکرة الموضوعات للفتنی ۹۴.
 ۶. الرياض النضرة ۳۰۷ / ۴.
 ۷. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۶۰۷، فضیلت ۹: «تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله».

در برابر آن حدیثی جعل کردند که :

[۱۸۷۸ / ۷۸] أبو بكر أخى في الدنيا والآخرة .^۱

مناوی گفته : سیوطی این روایت را ضعیف دانسته ، ولی سزاوار بود آن را حذف می کرد؛ زیرا راوی آن عبدالرحمن بن عمرو بن جبلة دروغگو است . سپس گفته : البته سیوطی تذکر داده که رجالین او را دروغگو می دانند .^۲

و گذشت که بنابر گفته ابن ابی الحدید ، طرفداران ابوبکر حدیث جعلی : (ولو كنت متخذاً خليلاً من أمتي - أو من الناس - لاتخذت أبا بكر خليلاً) را - که در منابع عامه فراوان نقل شده^۳ - نیز در برابر حدیث اخوت ساخته اند .^۴

[۱۸۷۹ / ۷۹] ابن سعد در طبقات پس از ذکر اخوت و برادری بین مهاجرین و انصار گفته : فأخى رسول الله ﷺ بينه وبين علي بن أبي طالب .

[۱۸۸۰ / ۸۰] و روایت کرده : أن النبي ﷺ حين آخى بين أصحابه وضع يده على منكب علي ﷺ ثم قال : «أنت أخي ، ترثني وأرثك ...» .

[۱۸۸۱ / ۸۱] ولی روایتی ساختگی نیز نقل کرده که : آخى رسول الله ﷺ بين علي بن أبي طالب ﷺ وسهل بن حنيف .^۵

۱ . الجامع الصغير ۱ / ۱۵ ، كنز العمال ۱۱ / ۵۴۴ .

۲ . فيض القدير ۱ / ۱۲۰ - ۱۲۱ قال : رمز لضعفه ، وليس يكفي منه ذلك بل كان ينبغي حذفه إذ فيه عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة . قال الذهبي في الضعفاء : كذبوه . وفي الميزان عن أبي حاتم : كان يكذب . وعن الدارقطني : يضع الحديث .

ثم رأيت المؤلف نفسه تعقبه بذلك في الأصل ، فقال : فيه عبد الرحمن بن جبلة كذبوه .

۳ . صحيح البخاري ۱ / ۱۲۰ ، صحيح مسلم ۲ / ۶۸ و ۷ / ۱۰۸ - ۱۰۹ و ...

۴ . شرح ابن أبي الحديد ۱۱ / ۴۹ .

۵ . الطبقات الكبرى ۳ / ۲۲ - ۲۳ .

[۱۸۸۲ / ۸۲] ابن کثیر این قول ساختگی را اختیار نموده و از روایات معتبر و فراوان چشم‌پوشی کرده ، بلکه آن را ضعیف، رکیک و غیر قابل قبول دانسته.^۱ در حالی که در روایات تصریح شده که اخوت بین پیامبر (ص) و امیر مؤمنان (ع) انحصاری بوده و هیچ کدام با کس دیگری اخوت و برادری نداشته‌اند .

در روایت صحیح شماره ۲۷۶ - به نقل از ابن ابی شیبہ، نسائی، طبری، حاکم نیشابوری، ابن ماجه و ابونعیم از - امیر مؤمنان (ع) فرمود: **أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ ، وَأَنَا الصَّدِيقُ الْكَبِيرُ ، لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ ...**

و در روایت معتبر شماره ۳۹۸ گذشت : قال ابن عبد البر : وروينا من وجوه عن علي (ع) [ع] أنه كان يقول: «أنا عبدالله وأخو رسول الله، لا يقولها أحد غيري إلا كذاب».

و در - روایت شماره ۳۹۸/۱ - ضمن مناشدات امیر مؤمنان (ع) آمده است : قال علي (ع) : نشدتكم بالله ... أفیکم أحد آخی رسول الله (ص) غیري ؟ قالوا : اللهم لا
قال ابن عبد البر : وهذه كلها آثار ثابتة .^۲

در روایت معتبر شماره ۳۸۸ گذشت که : ... فجاء علي (ع) [ع] وعیناه تدمع ، قال : یا رسول الله ، ما لي آخیت بین أصحابك ولم تؤاخ بینی و بین أحد ؟! فقال له رسول الله (ص) : «أنت أخي في الدنيا والآخرة» .

عبارات : «لَا يَقُولُهَا ... إِلَّا كَذَّابٌ» ، «أفیکم أحد آخی رسول الله (ص) غیري»؟
«ولم تؤاخ بینی و بین أحد» صریح در انحصار اخوت است .

۱ . البداية والنهاية ۲۵۰/۷ ، پاسخ آن در دفتر دوم ، صفحه ۶۲۶ - ۶۲۷ گذشت .

۲ . الاستيعاب ۳ / ۱۰۹۸ - ۱۱۰۰ .

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۱۳

سرت ألقاب صدیق و فاروق و یعسوب

بنابر روایات فراوان پیامبر ﷺ القاب «صدیق اکبر»، «فاروق» و «یعسوب» را درباره امیرالمؤمنین ﷺ فرموده، چنانکه در روایت آمده است: وهذا [وهو] الصدیق الأكبر، وهذا فاروق هذه الأمة، یفرّق بین الحقّ والباطل، وهذا یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظالمین.^۱

روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساخته شد که:

[۱۸۸۳ / ۸۳] فجعل - أي الله تعالى - أبا بكر صدیقاً وعمر فاروقاً.^۲

[۱۸۸۴ / ۸۴] قال جبریل: إن عمر فرّق بین الحق والباطل، فقال له رسول الله ﷺ:

أنت الفاروق.^۳

[۱۸۸۵ / ۸۵] بلکه به دروغ به امیرالمؤمنین ﷺ نیز نسبت دادند که فرمود:

نام صدیق برای ابوبکر از جانب خدا نازل شده است!^۴

[۱۸۸۶ / ۸۶] و به آن حضرت نسبت دادند که ابوبکر را یعسوب نامیده.^۵

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۹۳، ۲۱۰ روایت‌های شماره: ۹۸، ۱۱۴ به نقل از البحر الزخار ۹ / ۳۴۲، المعجم الكبير للطبراني ۶ / ۲۶۹، الاستيعاب ۴ / ۱۷۴۴، أسد الغابة ۵ / ۲۸۷، الإصابة ۷ / ۲۹۴، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۴۵۰، المناقب للخوارزمي ۱۰۵، الرياض النضرة ۳ / ۱۰۶ - ۱۰۷، ذخائر العقبی ۵۶، مجمع الزوائد ۹ / ۱۰۲، السيرة الحلیبة ۲ / ۹۴، كنز العمال ۱۱ / ۶۱۲، فیض القدير للمناوي ۴ / ۴۷۲.

۲. الرياض النضرة ۱ / ۵۱ - ۵۲.

۳. تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي ۱ / ۳۳۰، الكشاف ۱ / ۵۳۶، تفسير الرازي ۱۰ / ۱۵۴ و....

۴. تاریخ مدینة دمشق ۳۶ / ۲۶۱.

۵. لَمَا مات أبو بكر ... قام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب [ﷺ]، على باب البيت الذي هو مسجّي

* و رجوع شود به عنوان آینده : «بر عرش خدا و ... چه نوشته»؟

تذکر دو نکته

نکته اول :

مستفاد از روایات : «الصدیقون ثلاثة ...» که پیش از این گذشت، انحصار «صدیق» در سه نفر است - حبیب نجار، مؤمن آل فرعون و علی (ع) - که برترین آنان امیرالمؤمنین (ع) می باشد.^۱

نکته دوم :

بنابر تصریح زهری ، اولین کسی که لقب «فاروق» را درباره عمر بکار برده اهل کتاب بوده‌اند و از پیامبر (ص) در این زمینه حدیثی وجود نداشته است .

[۱۸۸۷ / ۸۷] قال ابن شهاب الزهري : بلغنا أن أهل الكتاب كانوا أول من قال لعمر: الفاروق، وكان المسلمون يأثرون ذلك من قولهم ، ولم يبلغنا أن رسول الله (ص) ذكر من ذلك شيئاً.^۲

[۱۸۸۸ / ۸۸] ولی خطیب تبریزی روایتی را با آب و تاب فراوان نقل کرده که عمر خودش گفته : پیامبر (ص) مرا فاروق نامید .^۳

→ فيه ، فقال : كنت واللّه يعسوباً للمؤمنين ... (حياة الحيوان الكبرى ۲ / ۵۶۴)
أو : كنت - واللّه - للدين يعسوباً... (الرياض النضرة ۱ / ۲۶۳ ، النهاية لابن الأثير ۳ / ۲۳۴)
۱ . رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۴۹۳ - ۴۹۴ روایت شماره ۲۶۱ و روایات پاورقی آن .
۲ . الطبقات الكبرى لابن سعد ۳ / ۲۷۰ ، تاریخ مدینه دمشق ۴۴ / ۵۱ ، أسد الغابة ۴ / ۵۷ ، أنساب الأشراف ۱۰ / ۲۹۷ ، تاریخ المدینه لابن شبة ۲ / ۶۶۲ ، تاریخ الطبري ۳ / ۲۶۷ ، المنتخب من ذیل المذیل من تاریخ الصحابة والتابعين للطبري ۱۱ .
۳ . الإكمال في أسماء الرجال (المشكاة) ۶ / ۲۵۵۲ .

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۱۵

بر عرش خدا، درب بهشت و ... چه نوشته؟

در روایات اهل تسنن آمده که نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بر عرش خدا، بر درب بهشت و ... در کنار توحید و رسالت - نوشته شده است.

الف (عرش خدا)

[۱۸۸۹ / ۸۹] مکتوب علی العرش: «لا إله إلا أنا وحدي، لا شريك لي، محمد عبدي ورسولي، أيده بعلي»،^۱ وذلك قوله: «هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» [الأنفال (۸) ۶۲]^۲ [علي وحده].^۳

[۱۸۹۰ / ۹۰] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتَهُ بِعَلِيٍّ».^۴

[۱۸۹۱ / ۹۱] وفي رواية: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِي سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ [صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي]، أَيَّدْتَهُ بِعَلِيٍّ وَنَصَرْتُهُ [بِهِ / أَيَّدْتَهُ بِعَلِيٍّ / نَصَرْتَهُ بِعَلِيٍّ]».^۵

۱. در فتح القدير للشوكاني ۲ / ۳۲۳ عبارت: «أيده بعلي» تحريف شده به: أيده بعلمي!
۲. و خدا بود که تو را با یاری خود و به مؤمنان تأیید (وتقویت) نمود.
۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۳۹۳، منابع روایت شماره ۱۸۳۱ - ۱۸۳۲.
۴. الشفا بتعريف حقوق المصطفى صلى الله عليه وسلم للقاضي عياض ۱ / ۱۷۴.
۵. المعجم الكبير للطبراني ۲۲ / ۲۰۰، تاريخ بغداد ۱۱ / ۱۷۳، تاريخ مدينة دمشق ۴۷ / ۳۴۴، ۳۳۶، شواهد التنزيل ۱ / ۲۹۳، تهذيب الكمال ۳۳ / ۲۶۰، نظم درر السمطين ۱۲۰، الدر المنثور ۴ / ۱۵۳، كنز العمال ۱۱ / ۶۲۴.
قال الهيثمي: وفيه عمرو بن ثابت وهو متروك. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۱).
نگارنده گوید: در مورد اعتبار عمرو بن ثابت رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۲۱۱۹ و از جهت

ب) درب بهشت

- [٩٢ / ١٨٩٢] قال رسول الله ﷺ : على باب الجنة مكتوب : « لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، عليُّ أخو رسول الله » .^١
- [٩٣ / ١٨٩٣] وفي رواية : مكتوب على باب الجنة : « محمد رسول الله ، عليُّ أخو رسول الله » ، قبل أن تخلق السماوات بألفي سنة .^٢
- [٩٤ / ١٨٩٤] وفي رواية أبواب الجنة : على الباب الأول مكتوب : « لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، علي ولي الله » ... وهكذا إلى الباب الثامن .^٣
- [٩٥ / ١٨٩٥] وفي رواية : رأيت على باب الجنة مكتوباً : « لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، عليُّ حبيب الله ، الحسن والحسين صفوة الله ، فاطمة أمة الله ، علي باغضهم لعنة الله » .^٤

→ أن كه اين روايت را سيوطي در كفاية الطالب نقل کرده نيز اعتبار آن تقويت مي شود ، ففي كفاية الطالب للسيوطي ٧ / ١ : عن أنس ، قال رسول الله ﷺ : «لَمَّا عَرَجَ بِي رَأَيْتُ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، أَيْدَتُهُ بَعَلِي» .

قال الكنتاني : وذكره السيوطي في كتابه في الخصائص والمعجزات مع قوله في خطبته : إنه نزهه عن الأخبار الموضوعة . (تنزيه الشريعة ١ / ٤٠١)

و رجوع شود به دفتر پنجم ، صفحه های ٢٠٦١ ، ٢٠٧٠ ، ٢١٢٠ روایت های شماره ١٤٧٢ ، ١٤٨٦ ، ١٥٤٨ .

- ١ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٢٨٩ ، ٢٩٤ شماره ٢٥٤ ، ٢٦٢ (تحقيق محقق طباطبائي) ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ٨٢٧/٢ ، ٨٣٢ شماره ١١٣٤ ، ١١٤٠ (الطبعة الثالثة ، دار ابن الجوزي ، الرياض) ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٦٢ و ٥٦ / ٧٣ ، ذخائر العقبى ٦٦ - ٦٧ ، الرياض النضرة ٣ / ١٢٥ ، جواهر المطالب ١ / ٧٢ ، كنز العمال ١٣ / ١٣٨ .
- ٢ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٢٩٤ شماره ٢٦٢ (تحقيق محقق طباطبائي) ، الرياض النضرة ٣ / ١٢٥ ، ذخائر العقبى ٦٦ - ٦٧ ، و مراجعه شود به جواهر المطالب ٧٢ / ١ .
- ٣ . نظم درر السمطين ١٢٢ - ١٢٣ ، و مراجعه شود به كنز العمال ١١ / ٦٢٤ .
- ٤ . الفردوس للدليمي ٢ / ٣٨١ شماره ٣٠١٨ .

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۱۷

[۹۶ / ۱۸۹۶] وفي رواية : مكتوب علي باب الجنة - قبل أن يخلق السماوات والأرض بألفي عام - : « لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، أيدته بعلي »^۱ .
روایات ساختگی :

در مقابل روایات گذشته احادیثی جعل کردند که:

[۹۷ / ۱۸۹۷] علي العرش مكتوب : لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، أبو بكر الصديق ، عمر الفاروق ، عثمان الشهيد ، عليّ الرضا^۲ .

[۹۸ / ۱۸۹۸] عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه [رضي الله عنه]، قال: قال رسول الله ﷺ: ليلة أُسرى بي فرأيت علي العرش مكتوباً: لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، أبو بكر الصديق ، عمر الفاروق ، عثمان ذو النورين ، يقتل ظلماً [مظلوماً]^۳ .
که برخی از عامّه نیز آن را تکذیب نموده‌اند^۴ .

و نیز روایاتی ساخته شد که:

[۹۹ / ۱۸۹۹] رأيت ليلة أُسري بي حول العرش فريدة خضراء مكتوب فيها - بقلم من نور أبيض - : لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، أبو بكر الصديق^۵ .

۱. شواهد التنزيل ۱ / ۲۹۵ - ۲۹۶ و رجوع شود به دفتر پنجم ، صفحه‌های ۲۰۳۳ ، ۲۱۰۲ ، ۲۱۵۸ ،

روایت‌های شماره ۱۴۲۸ ، ۱۵۱۹ - ۱۵۲۰ ، ۱۶۰۲ .

۲. الرياض النضرة ۱ / ۵۴ .

۳. الرياض النضرة ۱ / ۶۳ ، تاریخ بغداد ۱۰ / ۲۶۳ ، تاریخ مدینه دمشق ۳۹ / ۵۱ .

۴. في كنز العمال ۱۳ / ۲۳۶ : وفيه محمد بن عامر كذاب .

قال ابن الجوزي : هذا حديث لا يصح عن رسول الله ﷺ . وأبو بكر الصوفي ومحمد بن مجيب

كذابان ، قاله يحيى بن معين . (الموضوعات ۱ / ۳۳۷)

ورأيه أبو بكر عبد الرحمن بن عفان ، كذبه يحيى بن معين . (رجوع شود به تاریخ بغداد

۱۰ / ۲۶۳ ، لسان الميزان ۳ / ۴۲۳ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵۱)

۵. كنز العمال ۱۱ / ۵۴۹ ، المجروحين لابن حبان ۱ / ۳۵۶ .

[۱۹۰۰ / ۱۰۰] إِنْ لَلَّهِ عَلَمًا مِنْ نَوْرِ مَكْتُوبٍ عَلَيْهِ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ،
أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ .^۱

[۱۹۰۱ / ۱۰۱] مَا فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةٌ - وَفِي رِوَايَةٍ : وَرَقَةٌ - إِلَّا مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا : لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ، عُمَرُ الْفَارُوقُ ، عَثْمَانُ ذُو النُّورَيْنِ .
الْبَتَّةُ عَامَةٌ هُمْ كَفْتَهُانِدُ : كَرَّحَهُ اَيْنِ مَطْلَبٍ مَشْهُورٍ شَدَّهُ وَلِيٌّ بَاطِلٌ اسْت .^۲

پایداری در احد

صحابه در جنگ احد پیامبر (ص) را تنها گذاشتند و فرار کردند که در آیه
شریفه : ﴿إِذْ تَضَعِدُونَ وَلَا تُلَؤُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ﴾^۳ [آل عمران
(۳): ۱۵۳] به آن اشاره شده، ولی امیرالمؤمنین (ع) ثابت و استوار ماند .^۴

و از ابن عباس گذشت که : امیرالمؤمنین (ع) را ویژگی هایی است که هیچ کس
در آن شریک نیست ، از جمله آن که در جنگ احد همه پیامبر (ص) را تنها گذاشته

۱ . قال سبط ابن العجمي : محمد بن يحيى بن عيسى السلمي ، أتى بخبر موضوع أنهم به ، وقد
ذكره الذهبي بإسناده إليه ، ثم إلى أبي هريرة مرفوعاً ... (الكشف الحثيث ۲۵۲)

۲ . قال ابن حبان : وهذان خبران باطلان موضوعان لا شك فيهما ، وله مثل هذا أشياء كثيرة يطول
الكتاب بذكرها . (المجروحين لابن حبان ۲ / ۱۱۶)

وقال الذهبي وابن حجر : هذا باطل . (میزان الاعتدال ۱ / ۵۴۰ ، لسان الميزان ۲ / ۲۹۵)
وقال في موضع آخر : هذا موضوع ، لكنه مشهور ... (میزان الاعتدال ۴ / ۱۴۶ ، لسان الميزان
۶ / ۶۱ ، و مراجعه شود به الكامل لابن عدي ۵ / ۲۱۵ و ۶ / ۳۲۵ ، الموضوعات لابن الجوزي ۱ /
۳۲۷ ، ۳۳۷ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵۰)

۳ . و هنگامی که (فرار کرده و از کوه) بالا می رفتید و (از شدت اضطراب) به هیچ کس توجه
نمی کردید ، و پیامبر (ص) شما را از پشت سرتان فرامی خواند .

۴ . رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۸۹۹ .

و فرار کردند ولی او ثابت و استوار باقی ماند.^۱

روایات ساختگی:

[۱۹۰۲ / ۱۰۲] مخالفان سعی کرده‌اند عده‌ای را در این فضیلت شریک کنند و مطالبی متناقض نقل کرده‌اند. ۱۴، ۱۲، ۱۱ نفر^۲ یا اصلاً چهار نفر^۳ و برخی به دروغ ابوبکر و عمر را هم از کسانی معرفی کرده‌اند که ثابت و استوار باقی ماندند. غافل از آن‌که ابوبکر خودش اعتراف کرده که بین فرارکنندگان، من اولین کسی بودم که برگشتم!^۴

در روایتی دیگر تصریح ابوبکر به فرار همه صحابه نیز افزوده شده که: لَمَّا كَانَ يَوْمَ أَحَدٍ انصرف الناس كلهم عن النبي [ﷺ]، فكنت أول من فاء إلى النبي ﷺ.^۵ و بنابر نقل طبری و دیگران، عمر نیز به فرار خویش اعتراف نموده و گفته: روز احد من فرار کرده از کوه بالا رفتم و مانند بز کوهی جست و خیز می‌کردم.^۶

۱. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۵۱۹، روایت شماره ۳۱۳.

۲. کنز العمال ۱۰ / ۴۳۲ - ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۴۱.

۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۲۰۵ روایت شماره ۱۶۱۶.

۴. کتاب الأوائل للطبرانی ۹۱ و رجوع شود به أنساب الأشراف ۶۹/۱۱، الأوائل لابن أبي عاصم ۲۳، مسند أبي داود ۳، حلیة الأولیاء ۱ / ۸۷، المستدرک ۳ / ۲۷، ۲۶۶، ۳۷۶، الطبقات الكبرى لابن سعد ۳ / ۲۱۸، دلائل النبوة للبيهقي ۳ / ۲۶۳، تاریخ مدینة دمشق ۷۵/۲۵، ۴۴۷، تاریخ الإسلام للذهبي ۲ / ۱۹۰ - ۱۹۱، الوافی بالوفیات ۱۶ / ۲۷۳، تهذیب الکمال ۱۳ / ۴۱۷، البدایة والنهایة ۴ / ۳۳، السیرة النبویة لابن کثیر ۵۸/۳، تفسیر ابن کثیر ۱ / ۴۲۵، فتح الباری ۷ / ۲۷۸، کنز العمال ۱۰ / ۴۲۵.

۵. تاریخ مدینة دمشق ۲۵ / ۷۵، الأحادیث المختارة ۱ / ۱۳۵، تاریخ الخلفاء للسيوطي ۴۲.

۶. تفسیر الطبری ۱۹۳/۴، المحرر الوجیز لابن عطیة الأندلسی ۱ / ۵۲۹، تفسیر البحر المحیط ۹۷/۳، الدر المنثور ۲ / ۸۸، کنز العمال ۲ / ۳۷۶، سبل الهدی والرشاد ۴ / ۲۰۶.

کاتب عهدنامه حدیبیه

گذشت که عهدنامه حدیبیه به دست مبارک امیرالمؤمنین (ع) نوشته شد.^۱
[۱۹۰۳ / ۱۰۳] مَعْمَر از زُهری پرسید: کاتب عهدنامه صلح حدیبیه کیست؟
او خندید و گفت: علی (ع)، ولی اگر از بنی امیه پرسی می گویند: عثمان.^۲
بعضی - برای انتقال این فضیلت! - محمد بن سلمه را کاتب عهدنامه گفته اند
که ابن حجر عسقلانی آن را از اوهام شمرده و گفته: من از ترس آن که خیال
شود مطلب اختلافی است لازم دانستم تذکر دهم که این توهمی بیش نیست.^۳

قاتل مرحب خیبری

بنابر نقل صحیح مسلم و روایاتی که عامه اعتراف به صحت و تواتر آن
کرده اند، قاتل مرحب یهودی در جنگ خیبر، مولا امیرالمؤمنین (ع) است.^۴
روایات ساختگی:

[۱۹۰۴ / ۱۰۴] گذشت که برخی به دروغ زبیر و عده ای از خوارج محمد بن
مسلمه را قاتل مرحب معرفی کرده اند.^۵

-
۱. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۱۸۳۷.
 ۲. فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۱۸۸ (تحقیق محقق طباطبائی)، المصنف لعبدالرزاق ۳۴۲ / ۵ - ۳۴۳، الرياض النضرة ۳ / ۱۵۶.
 ۳. قال ابن حجر: ومن الأوهام ما ذكره عمر بن شبة - بعد أن حكى أن اسم كاتب الكتاب بين المسلمين وقريش علي بن أبي طالب (ع) [من طرق - ثم أخرج من طريق أخرى: - أن اسم الكاتب محمد بن سلمة ... ثم قال ابن حجر بعد كلام له: وإنما كتبت ذلك هنا خشية أن يغتر بذلك من لا معرفة له فيعتقده اختلافاً في اسم كاتب القصة بالحديبية. (فتح الباري ۵ / ۲۵۲)
 ۴. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۷۶۱ واکتف پنجم: «سكوت از قاتل مرحب یا معرفی دیگران!»
 ۵. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۷۶۲ - ۷۶۴.

جمع آوری قرآن در زمان پیامبر ﷺ

پیش از این گذشت که ابن حجر مکی (متوفی ۹۷۴) گفته: علی ﷺ قرآن را از بر نمود و بر پیامبر ﷺ عرضه داشت. او پس از رحلت آن حضرت خلوت گزید و کتابی نگاشت که عمده علوم را در آن گرد آورد. ابن سیرین می گفت: اگر به آن کتاب دسترسی داشتم به تمام علم و دانش دست می یافتم.^۱

روایات ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساخته و جمع قرآن به دیگران نسبت داده شد.

[۱۹۰۵ / ۱۰۵] عن أنس : جمع القرآن على عهد رسول الله ﷺ أربعة كلهم من الأنصار : أبي [بن كعب] ومعاذ بن جبل وأبو زيد وزيد بن ثابت .^۲

درباره مراد از این حدیث به تکاپو افتاده و وجوه مختلفی ذکر کرده اند.^۳ و ابن حجر می نویسد: جماعتی از پیشوایان حدیث آن را منکر دانسته اند.^۴

[۱۹۰۶ / ۱۰۶] و نیز از انس روایتی دیگر نقل شده که: مات النبي ﷺ ولم يجمع القرآن غير أربعة: أبو الدرداء ومعاذ بن جبل وزيد بن ثابت وأبو زيد.^۵

توجه داشته باشید که:

الف) این دو روایت بخاری از انس با یکدیگر نیز متعارض است.^۶

۱. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۷۱۱.

۲. صحیح البخاری ۲۲۹/۴ و ۱۰۲/۶ - ۱۰۳، صحیح مسلم ۱۴۹/۷، مسند احمد ۲۳۳/۳، ۲۷۷.

۳. فتح الباری ۴۶/۹.

۴. وقد استنكره جماعة من الأئمة. (فتح الباری ۴۸/۹)

۵. صحیح البخاری ۱۰۳/۶.

۶. فقال الإسماعيلي: هذان الحديثان مختلفان، ولا يجوزان في الصحيح مع تباينهما بل الصحيح أحدهما. (فتح الباری ۴۸/۹)

ب) انس بن مالک که خود از انصار است دوست دارد این فضیلت مربوط به افراد قوم خودش باشد نه دیگران!

[۱۹۰۷ / ۱۰۷] و روایاتی دیگر نیز در این زمینه ساخته شد!^۱

چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله است؟

روایات صحیح و معتبر فراوان - در فضیلت‌های شماره ۴ و ۵ و ۱۵ - نقل شد که: «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ» و دلالت دارد که: «فقط علی علیه السلام از پیامبر است» و حاکی از منزلت خاص امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است.^۲

روایات ساختگی:

در برابر آن حدیثی جعل کردند که:

[۱۹۰۸ / ۱۰۸] أبو بکر مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ.^۳

[۱۹۰۹ / ۱۰۹] مناوی می‌گوید: مؤلف - یعنی سیوطی - گفته این روایت ضعیف است ولی سزاوار بود آن را حذف می‌کرد؛ زیرا راوی آن دروغگو است. سپس گفته: البته سیوطی تذکر داده که رجالیین او را دروغگو می‌دانند.^۴

۱. جمع القرآن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله خمسة من الأنصار: معاذ بن جبل وعبادة بن الصامت وأبي بن كعب وأبو الدرداء وأبو أيوب الأنصاري. (فتح الباري ۹ / ۴۸، قال: وإسناده حسن)
جمع القرآن ستة من أصحاب النبي صلی الله علیه و آله كلهم من الأنصار: أبي بن كعب ومعاذ بن جبل وزيد بن ثابت وأبو زيد وسعد بن عبيد. (المعجم الكبير للطبراني ۶ / ۵۴)

۲. رجوع شود به دفتر نخست صفحه‌های ۲۳۱ - ۲۳۲، ۲۳۶ - ۲۳۷، ۲۷۱، دفتر دوم صفحه‌های ۷۹۵ - ۷۹۶، ۷۹۸ - ۸۰۵ و بیان این فضیلت اختصاصی در دفتر دوم صفحه ۸۰۵ - ۸۰۷ گذشت.

۳. الجامع الصغير ۱ / ۱۵، كنز العمال ۱۱ / ۵۴۴.

۴. فيض القدير ۱ / ۱۲۰ - ۱۲۱: فيه عبد الرحمن بن جبلة كذبوه.

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۲۳

[۱۹۱۰ / ۱۱۰] وعده‌ای برای کاستن از شأن مولا امیرالمؤمنین علیه السلام این مطلب را برای عده‌ای دیگر نیز جعل کرده‌اند ، مانند : عباس ،^۱ جلیبیب ، اشعریین ، بنی ناجیه.^۲

تذکر : بنابر روایت صحیح ، جلیبیب شخصی فاسق بوده است!^۳

آزار چه کسی آزار پیامبر صلی الله علیه و آله است ؟

روایات فراوان در منابع فریقین دلالت دارد بر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي.^۴

[۱۹۱۱ / ۱۱۱] و نیز فرمود: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي ، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي.^۵

روایات ساختگی :

۱. کنز العمال ۱۱ / ۶۹۸ ، ۷۰۰-۷۰۳ .
۲. قال هذا القول في شأن جليبيب ... طُلب في القتلى فوجدوه إلى جنب سبعة قد قتلهم ثم قتلوه، فأتى النبي صلی الله علیه و آله فوقف عليه فقال: قتل سبعة ثم قتلوه، هذا مني وأنا منه. ورواه مسلم ... وقال هذا القول في شأن الأشعريين ففي حديث أبي موسى: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن الأشعريين ... فهم مني وأنا منهم . رواه مسلم ...
۳. في حديث سعد: قال لبني ناجية: أنا منهم وهم مني . رواه أحمد في مسنده ... (تحفة الأحمدي ۱۰ / ۱۴۵ - ۱۴۶ و رجوع شود به منهاج السنة ۵ / ۲۹ - ۳۰)
۴. عن أبي بركة الأسلمي: ان جليبيبا كان يدخل على النساء يمر بهن ويلاعبهن ، فقلت لامرأتي: لا يدخلن عليكم جليبيب ؛ فإنه إن دخل عليكم لأفعلن ولأفعلن ... (مسند أحمد ۴ / ۴۲۲ ، قال الهيثمي: رواه أحمد ورجاله رجال الصحيح . (مجمع الزوائد ۹ / ۳۶۸)
۵. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۳۶۱ ، فضیلت ۲۹: «آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله». .
۵. برای نمونه رجوع شود به مسند أحمد ۲ / ۵ ، صحیح مسلم ۷ / ۱۴۱ ، السنن الكبرى للبيهقي ۱۰ / ۲۰۱ - ۲۰۲ ، کنز العمال ۲ / ۱۱۱ - ۱۱۲ .

در برابر آن روایات متعدد جعل شد که :

۱. [۱۱۲ / ۱۹۱۲] من أذى العباس فقد أذاني .

۲. [۱۱۳ / ۱۹۱۳] من أذى غازياً فقد أذاني .

۳. [۱۱۴ / ۱۹۱۴] ... ومن آذاهم - يعني أصحابه - فقد أذاني .

۴. [۱۱۵ / ۱۹۱۵] من أذى جاره فقد أذاني .

۵. [۱۱۶ / ۱۹۱۶] من أذى المسلمين فقد أذاني .

۶. [۱۱۷ / ۱۹۱۷] من أذى مسلماً فقد أذاني .

۷. [۱۱۸ / ۱۹۱۸] من أذى ذمياً فكأنما أذاني .

که در مورد حدیث اخیر ، عامّه هم تصریح به ساختگی بودن آن نمودند.^۸

و شگفت آن که در برابر روایت معتبر شماره ۸۵۳ از عمرو بن شاس: «هر کس

علی را بیازارد مرا آزرد» از زبان خودش روایتی در گزارش سفر یمین با همان

تفصیل جعل شد که در آن آمده: هر کس مسلمانانی را بیازارد مرا آزرد است!^۹

۱. کنز العمال ۱۱ / ۷۰۱ .

۲. کنز العمال ۴ / ۳۱۳ .

۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۳۹۷ روایت شماره ۱۸۴۲ و حکم به عدم اعتبار آن گذشت .

۴. کنز العمال ۹ / ۵۷ .

۵. کنز العمال ۷ / ۷۴۸ .

۶. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۰۱ ، کنز العمال ۱۶ / ۱۰ .

۷. شرح ابن ابی الحدید ۱۷ / ۱۴۷ .

۸. الأسرار المرفوعة ۴۶۰ ، طبقات الشافعية الكبرى للسبكي ۲ / ۱۵۰ ، مجموعة الفتاوى

لابن تیمیة ۲۸ / ۶۵۳ .

۹. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۳۶۵ به نقل از تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۰۱ .

سرقت حدیث منزلت

حدیث منزلت از روایات متواتر و مشهور است که پیامبر ﷺ خطاب به امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: أنت مني بمنزلة هارون من موسى^۱.

روایات ساختگی:

[۱۱۹ / ۱۹۱۹] در برابر آن روایاتی ساخته شد که: أبو بكر مني بمنزلة هارون من موسى^۲.

[۱۲۰ / ۱۹۲۰] یا: أبو بكر وعمر مني بمنزلة هارون من موسى^۳.

که ذهبی و دیگران اعتراف به دروغ بودن آن نموده‌اند.

سرقت احادیث شباهت به انبیا ﷺ

امیرالمؤمنین ﷺ در حدیث منزلت به حضرت هارون ﷺ و در احادیث متعدد دیگر به انبیای عظام ﷺ تشبیه شده است^۴.

روایات ساختگی:

گذشت که ابن تیمیه و دهلوی ادعا کرده‌اند که: ابوبکر در احادیث تشبیه به ابراهیم و عیسی ﷺ و عمر تشبیه به نوح و موسی ﷺ شده است^۵.

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۴۳۵، فضیلت ۶: «حدیث منزلت و جانشینی علی ﷺ».

۲. میزان الاعتدال ۳ / ۱۲۲، الكشف الحیث ۱۸۶.

۳. قال الذهبي في میزان الاعتدال ۳ / ۱۷۱ - ۱۷۲: هذا كذب. وقال في میزان الاعتدال ۳ / ۳۹۰: حدیث منكر، وفي كنز العمال ۱۱ / ۵۶۷ عن ابن الجوزي في الواهيات.

۴. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۱۸۶۱: «انكار حدیث تشبیه امیرالمؤمنین ﷺ به انبیا ﷺ».

۵. منهاج السنة ۵ / ۴۳، تحفه اثناعشریه ۲۱۳ - ۲۱۴.

گفته شد که عامّه به نقل این روایات متفردند و برخی از آن روایات نزد خودشان هم اعتباری ندارد.^۱

وزیر پیامبر (ص)

در روایات متعدد آمده است که علی (ع) وزیر پیامبر (ص) است.^۲

روایات ساختگی:

[۱۹۲۱ / ۱۲۱] عده‌ای در برابر آن روایاتی ساخته‌اند که ابوبکر و بنابر نقلی ابوبکر و عمر وزیر آن حضرت هستند.

و البته اهل تسنن نیز این روایات را معتبر نمی‌دانند.^۳

پرچمدار جنگ‌های بدر و احد و ... چه کسی بود؟

روایات متعدد دلالت بر پرچمداری امیرمؤمنان (ع) دارد.

محبّ طبری عنوان بابی را چنین نگاشته: ذکر اختصاصه بحمله رایة النبي (ص)
یوم بدر وفي المشاهد كلها، یعنی: اختصاص امیرالمؤمنین (ع) به پرچمداری

۱. برای نمونه رجوع شود به الكامل لابن عدي ۳ / ۱۷۱ .

۲. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۵۵۳: «علی (ع) تنها وزیر پیامبر (ص)». .

۳. أبو بکر وزیري . هذا حدیث موضوع ، وكادح لیس بشي ء . (الموضوعات لابن الجوزي ۴۰۴ / ۱)

إن لكلّ نبیّ وزیرین من أهل السماء ووزیرین من أهل الأرض ، وإن وزیري من أهل السماء جبریل ومیکائیل ، وإن وزیري من أهل الأرض أبو بکر وعمر .

تکلم یحیی بن معین في تلید ورماه . (التاریخ الكبير للبخاري ۲ / ۱۵۹)

در همین زمینه رجوع شود به شوارق النصوص ۲ / ۷۷۷ - ۷۹۵ .

پیامبر ﷺ در جنگ بدر و همه جنگ‌ها.^۱

او در بیان ویژگی‌هایی که هیچ کس در آن با امیرالمؤمنین ﷺ مشترک نیست - از زبان ابن عباس - پرچمداری در تمامی جنگ‌ها را یادآور می‌شود.^۲

[۱۹۲۲ / ۱۲۲] قال رسول الله ﷺ : عليُّ أخي وصاحب لوائي .^۳

و در روایت شماره ۳۲۸ به سند صحیح گذشت که : مرّ سعد بن أبي وقاص برجل يشتم علياً ﷺ - والناس حوله في المدينة - فوقف عليه، وقال: يا هذا ، علي ما تشتم علي بن أبي طالب ؟ ! ألم يكن أول من أسلم ؟ ! ... ألم يكن صاحب راية رسول الله ﷺ في غزواته ؟^۴

این مطلب در روایات معتبر^۵ و کلمات بزرگان اهل تسنن آمده است^۶ بلکه آن حضرت پرچمدار پیامبر ﷺ در دنیا و آخرت است .^۷

۱. الرياض النضرة ۳ / ۱۵۶ .

۲. ذخائر العقبی ۸۶، الرياض النضرة ۳ / ۱۷۳ : ذکر اختصاصه بأربع لیست لأحد غیره ... سپس روایت شماره ۳۱۳ را نقل کرده که در ضمن آن آمده: وهو الذي كان لواؤه معه في كل زحف .

۳. فضائل امیرالمؤمنین ﷺ لأحمد بن حنبل ۲۹۰ شماره ۲۵۶ ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۲۸ شماره ۱۱۳۵ (الطبعة الثالثة ، دار ابن الجوزی ، الرياض)

۴. حاکم و ذهبی حکم به صحت آن کرده‌اند . (المستدرک ۳ / ۴۹۹ - ۵۰۰ ، إمتاع الأسماع ۱۲ / ۳۵) .
۵. رجوع شود به دفتر پنجم ، صفحه ۱۸۱۵ ، روایت شماره ۱۱۸۳ .

۶. وكان يحمل راية رسول الله ﷺ العظمى في القتال ، فيقدم بها في بحر [نحر] العدو ، وشهد معه مشاهدته كلها ، وأبلى فيها بلاءً حسناً ، وشهد وقعة أحد ، وبايعه على الموت ، وكان من أشجع الناس ، لم يبارز أحداً [قرناً] قط [إلا قتله إلا من العتصم منه بالفرار] . (رجوع شود به سبل الهدى والرشاد للصالحي الشامي ۱۱ / ۲۸۸ ، مرآة الزمان للسبط ابن الجوزی ۴۳۴ / ۶)

و نیز مراجعه شود به الصحیح من سیرة الإمام علي ﷺ للسید جعفر مرتضی ﷺ ۳ / ۱۳۹ - ۱۴۸ .

۷. رجوع شود به دفتر چهارم ، صفحه ۱۵۴۲ - ۱۵۴۸ : «پرچمدار پیامبر ﷺ در قیامت» .
و فی کتاب سلسله الأحادیث الصحیحة والحسنة فی فضائل الإمام علي ﷺ بروایة أهل السنة

وروايات معتبر دلالت بر پرچمداری آن حضرت در خصوص جنگ بدر دارد.

[١٩٢٢/١] بنابر روایت معتبر، ابن عباس می گوید: دفع رسول الله صلى الله عليه وآله الراية إلى علي بن أبي طالب عليه السلام [١] يوم بدر، وهو ابن عشرين سنة^١.

→ صفحه ٤٠٥ - بعد قوله صلى الله عليه وآله: « يا علي! أنت صاحب لوائي في الدنيا والآخرة » - : يُروى هذا الحديث الشريف عن عدّة من الصحابة، منهم: أنس بن مالك، وجابر بن سمرة، ويعسوب المؤمنين عليه السلام، وأبو سعيد الخُدري، وجابر بن عبد الله الأنصاري، وابن عباس، وعبد الرحمن المزني، وغيرهم. وكونه صلى الله عليه وآله صاحب لوائه في الدنيا من مُسَلّمات الأمور.

١. المعجم الكبير للطبراني ١/ ١٠٦، تاريخ مدينة دمشق ٧٢/٤٢، ورجوع شود به الأحاد والمثاني ١/ ١٤١، السنن الكبرى للبيهقي ٦/ ٢٠٧، تاريخ مدينة دمشق ٧١/ ٤٢، الاستيعاب ٣/ ١٠٩٧، المناقب للخوارزمي ١٦٧، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ٢٥٨، تهذيب الكمال ٢٠/ ٤٨٣، الدراية في تخريج أحاديث الهداية ٢/ ١٣٧، البداية والنهاية ٧/ ٢٥٠، إرواء الغليل ٨/ ١٣٣، نصب الراية للزيلعي ٤/ ٣٥٥، السيرة النبوية لابن سيد الناس ١/ ٣٢٦، السيرة الحلبية ٢/ ٣٨٢. قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ووافقه الذهبي. (المستدرک ٣/ ١١١) وقال الهيثمي: رواه الطبراني، وإسناده حسن. (مجمع الزوائد ٩/ ١٢٥)

[١٩٢٢/٢] قال ابن عباس: كان المهاجرون يوم بدر سبعة وسبعين رجلاً... وكان صاحب راية رسول الله صلى الله عليه وآله علي بن أبي طالب. (فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل ٣٠٩ شماره ٢٨١) [١٩٢٢/٣] وقال ابن عباس: كان علي آخذاً راية رسول الله صلى الله عليه وآله يوم بدر، قال الحكم: يوم بدر والمشاهد كلها. (مراجعهُ شود به فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل ٢٦٧ شماره ٢٢٨، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ٢/ ٨٠٧ شماره ١١٠٦ (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض)، المعجم الكبير للطبراني ١١/ ٣١١، الرياض النضرة ٣/ ١٥٦، جواهر المطالب ١/ ١٨٩) وفي رواية ابن عساكر عن ابن عباس، قال: كان علي بن أبي طالب صاحب راية رسول الله صلى الله عليه وآله يوم بدر، وكان الحكم يقول: كان صاحب رايته يوم بدر والمشاهد كلها. (تاريخ مدينة دمشق ٧٢/ ٤٢) [١٩٢٢/٤] عن قتادة: ان علي بن أبي طالب عليه السلام كان صاحب لواء رسول الله صلى الله عليه وآله يوم بدر وفي كل مشهد. (الطبقات الكبرى ٣/ ٢٣، تاريخ مدينة دمشق ٧٤/ ٤٢، تاريخ الإسلام للذهبي ٣/ ٦٢٥، أنساب الأشراف ٢/ ٩٤)

[١٩٢٢/٥] وقال الطبري وغيره: وكان صاحب راية رسول الله صلى الله عليه وآله - أي يوم بدر - علي بن أبي طالب عليه السلام. (تاريخ الطبري ٢/ ١٣٨، تفسير أبي السعود ٢/ ١٣، المنتظم ٣/ ١٢٨)

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۲۹

و در روایت شماره ۱۰۳۶ گذشت: کسرت ید علی علیه السلام یوم أحد ، فسقط اللواء من یده، فقال علیه السلام : «ضعوه فی یده الیسری، فإنه صاحب لوائی فی الدنیا والآخرة» .
و در روایت شماره ۱۵۷۴ گذشت که : کانت رایة رسول الله صلی الله علیه و آله یوم أحد مع علی بن أبی طالب رضی الله عنه .
روایات ساختگی :

[۱۹۲۳ / ۱۲۳] عده‌ای در برابر این فضیلت، روایاتی ساختند که در جنگ بدر زیر^۱ و در جنگ احد مصعب بن عمیر پرچمدار بوده است .^۲
[۱۹۲۴ / ۱۲۴] و برخی مصعب را در هر دو جنگ پرچمدار دانسته‌اند .^۳
این روایات گذشته از تعارضش با یکدیگر ، با روایات معتبر و متعدد در پرچمداری امیر مؤمنان علیه السلام در خصوص این جنگ‌ها تنافی روشن دارد .
[۱۹۲۵ / ۱۲۵] و شگفت آن‌که فضل بن روزهان (متوفی ۹۲۷) در ردّ علامه حلی رحمته الله علیه - بدون استناد به هیچ مدرکی حتی ضعیف ! - ادعا کرده که در جنگ حنین ابوبکر پرچمدار مهاجران بوده است .^۴

۱. السیرة الحلبیة ۲ / ۳۸۴ .

۲. تفسیر البغوی ۱ / ۳۵۷، تفسیر ابی‌السعود ۲ / ۸۸، تفسیر آلوسی ۴ / ۶۶، التفسیر الحدیث ۷ / ۲۳۶ .

۳. تفسیر الثعلبی ۳ / ۱۷۲، ۱۷۵ و ۵ / ۸۶ .

۴. قال: وأما ما ذکر من أمر یوم حنین وأنّ أبابکر عانهم؛ فهذا من أكاذیبه، وکیف یعین أبوبکر أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وكان هو ذلك الیوم شیخ المهاجرین وصاحب رایتهم. (احقاق الحق ۲۰۷ به نقل از ابطال الباطل)

نگارنده گوید: پرچمدار بودن ابوبکر در هیچ مصدری یافت نشد، ولی چشم زخم زدن ابوبکر به لشکر اسلام - که با تعبیر: (وأنّ أبابکر عانهم) از علامه حلی رحمته الله علیه نقل کرد - در منابع اهل تسنن فراوان آمده است، مراجعه شود به الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۱۵۰، شرح ابن ابی الحدید ۱۵ / ۱۰۶، تخریج الأحادیث والآثار للزیلعی ۲ / ۶۲، الکشاف للزمخشری ۲ / ۱۸۲، زاد المسیر

جانشین پیامبر (ص) در مدینه در غزوه تبوک!

بنابر روایات معتبر در غزوه تبوک جانشین پیامبر (ص) در مدینه امیر مؤمنان (ع) بود. در روایت معتبر شماره ۱۹۵ گذشت که بنابر نقل ابن سعد (متوفی ۲۳۰) پیامبر (ص) به امیر مؤمنان (ع) فرمود: «إِنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ أَنْ أُقِيمَ أَوْ تُقِيمَ»، یعنی: چاره‌ای نیست یا من باید (در مدینه) بمانم یا تو؛ [زیرا موقعیت شهر از ناحیه منافقین در خطر است].^۱

و در روایت معتبر شماره ۱۹۶ گذشت که: (استخلف (ص) عَلِيًّا (ع) [عَلِيٌّ] عَلَى الْمَدِينَةِ) و این تصریح به جانشینی امیر مؤمنان (ع) است.^۲
روایت ساختگی:

[۱۹۲۶ / ۱۲۶] با این همه، خود ابن سعد در ضمن وقائع سال نهم هجری در مورد غزوه تبوک می‌نویسد: واستخلف رسول الله (ص) عَلِيَّ الْمَدِينَةَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، وَهُوَ أَثْبَتُ عِنْدَنَا مِمَّنْ قَالَ اسْتَخْلَفَ غَيْرَهُ.^۳

یعنی پیامبر (ص)، محمد بن مسلمه را جانشین خود در مدینه قرار داد. این نقل نزد ما ثابت‌تر است از روایت کسانی که می‌گویند شخص دیگری را جانشین نمود! پیش از این در این زمینه به تفصیل صحبت شد.^۴

→ ۳ / ۲۸۲ - ۲۸۳، تفسیر البیضاوی ۳ / ۱۳۷ - ۱۳۸، تفسیر البحر المحیط ۵ / ۲۵، تاریخ الاسلام للذهبی ۲ / ۵۷۴، البدایة والنهایة ۴ / ۳۶۹، السیرة النبویة لابن کثیر ۳ / ۶۱۰، سبل الهدی والرشاد ۵ / ۳۱۷، السیرة الحلبیة ۳ / ۶۹، تفسیر الألوسی ۱۰ / ۷۳ - ۷۴، شرح تجرید العقائد قوشچی ۳۷۶.

۱. الطبقات الكبرى ۳ / ۲۳ - ۲۵، قال ابن حجر: وإسناده قوي. (فتح الباري ۷ / ۶۰)

۲. مسند أحمد ۱ / ۱۷۷، فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۱۵۵ - ۱۵۶ شماره ۷۹، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۷۰۰ - ۷۰۱ شماره ۹۵۶ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض)، المصنف لعبد الرزاق الصنعاني ۵ / ۴۰۵ - ۴۰۶، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۴۳.

۳. الطبقات الكبرى ۲ / ۱۶۵.

۴. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۴۶۴: «انکار جانشینی امیرالمؤمنین (ع) در غزوه تبوک!»

جانشین پیامبر ﷺ

احادیث متواتر تصریح به جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام دارد.

و پیش از این گذشت که بنابر روایات اهل تسنن، پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از وفات می خواست نوشته‌ای برای امت باقی بگذارد که گمراه نشوند. عمر که از شنیدن این سخن به شدت ناراحت شده بود گفت: این مرد هذیان می گوید، قرآن برای ما کافی است. با مخالفت صریح عمر، حاضرین در مجلس به نزاع و خصومت و کشمکش پرداخته، هیاهو، سر و صدا، جار و جنجال و داد و فریادشان بلند شد، جمعی از صحابه به تأیید عمر پرداخته و بعضی با او مخالفت نمودند. بالاخره پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناک و خشمگین - و بنابر نقلی غمناک - گردید و به عمر فرمود: «مرا محزون نمودی» و آنها را بیرون کرده، سپس به حاضرین فرمود: «بلند شوید و بیرون روید؛ سزاوار نیست که نزد پیامبر نزاع و مشاجره کنید».

ابن عباس هنگام نقل این مطلب چنان می‌گریست که ریگ‌های زمین از اشک او خیس می‌شد و می‌گفت: مصیبت واقعی همان بود که با نزاع، کشمکش، هیاهو و سر و صدا مانع نوشتن آن مطلب شدند (که از گمراهی امت جلوگیری می‌کرد).

درخواست کاغذ و قلم برای بجای گذاشتن یک سند رسمی مکتوب با گواهی صحابه برای تعیین امامان هدایت بود که می‌توانست مانع هر ادعای بیجایی باشد و گریستن ابن عباس قرینه‌ای روشن برای تعیین مراد از آن است.^۱

روایت ساختگی:

بعضی در برابر روایات جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام و روایت درخواست کاغذ و قلم، روایتی جعل کردند که:

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه: ۱۷۰۶: «دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله».

[۱۹۲۷ / ۱۲۷] پیامبر (ص) به عایشه فرمود: پدر و برادرت را بگو بیایند تا نوشته‌ای بنویسم ، می ترسم کسی آرزویی (در باب خلافت) در سر داشته باشد، و پس از آن فرمود: **و یأبی الله والمؤمنون إلا أبا بکر**، یعنی : خدا و مؤمنان غیر از ابوبکر کسی را برای خلافت نمی پذیرند!^۱

بگذریم که^۲:

۱. بنابراین باید بسیاری از صحابه را که با خلافت ابوبکر مخالفت کردند، از دائرة ایمان خارج بدانند!^۳
۲. خلافت چیزی نیست که با نقل یک زن - آن هم عایشه! - اثبات شود بلکه باید در حضور هزاران نفر و آن هم با نقل متواتری چون حدیث غدیر باشد!!
۳. بین عامه مشهور است که پیامبر (ص) کسی را برای خلافت انتخاب نفرمود.^۴
۴. مسلم در باب استخلاف و بخاری در همین باب بلافاصله پس از روایت جعلی گذشته هر دو از عمر نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) جانشین تعیین نکرد.^۵

۱. عن عائشة، قالت: قال لي رسول الله (ص) - في مرضه -: ادعي لي أبا بکر أبانك وأخاك حتى أكتب كتاباً؛ فإني أخاف أن يتمنى متمنٌ ويقول قائل: أنا أولى، ويأبی الله والمؤمنون إلا أبا بکر. (صحیح مسلم ۷ / ۱۱۰) وفي البخاري: لقد هممت - أو أردت - أن أرسل إلى أبي بکر وابنه فأعهد أن يقول القائلون أو يتمنى المتمنون، ثم قلت: يأبی الله ويدفع المؤمنون، أو يدفع الله ويأبی المؤمنون. (صحیح البخاري ۸ / ۱۲۵ - ۱۲۶)

ابن ابی الحدید تصریح به جعلی بودن آن کرده است. (شرح ابن ابی الحدید ۱۱ / ۴۹)

۲. با استفاده از بیان استاد طبیبیان: پژوهشی در صحاح سته، خلفا در صحاح ۱ / ۱۱۴.

۳. مخالفت اهل بیت (ع) و بسیاری از صحابه در منابع معتبر عامه آمده است. (رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه (ع) ۷۵ - ۸۴، ۸۵ - ۹۲ و ترجمه آن هجوم به خانه صدیقه طاهره (ع) ۳۸)

۴. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۹۵.

۵. قيل لعمر: ألا تستخلف؟ قال: إن أستخلف فقد استخلف من هو خير مني أبو بکر، وإن أترك

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۳۳

۵. اگر این روایت صحیح بود چرا - بنابر نقل بخاری - خود ابوبکر در سقیفه می‌گوید: قد رضیت لکم أحد هذین الرجلین - یعنی عمر أو أبا عبیده - یعنی من برای خلافت یکی از این دو نفر را می‌پسندم: عمر یا ابوعبیده جراح!

۶. اگر این روایت صحیح بود چرا در سقیفه بدان استناد نشد؟!۱

۷. اگر این روایت صحیح بود چرا - بنابر نقل اهل تسنن - ابوبکر پیش از مردن - البته با تجاهل نسبت به قضیه غدیر!!! - می‌گفت: ای کاش از پیامبر ﷺ پرسیده بودیم که خلافت از آن کیست تا کسی با او به نزاع بر نمی‌خاست!۲

ولی جالب آن است که با وجود مخالفت حدیث جعلی: (ویأبی الله والمؤمنون إلا أبا بکر) با مسلمات، احمد بن حنبل امام حنابله و حدیث‌شناس بزرگ اهل تسنن می‌گوید:

اگر مرا توانی بود و زاد و راحله‌ای، به نیشابور سفر می‌کردم تا این حدیث را از (ناقلش) یحیی بن یحیی فرا گیرم!۳

تذکر

[۱۹۲۸ / ۱۲۸] برخی از نویسندگان و یا شارحین بخاری گفته‌اند: مقصود پیامبر ﷺ در حدیث درخواست کاغذ و قلم،^۴ نوشتن جانشینی ابوبکر بود که

→ فقد ترك من هو خير مني رسول الله ﷺ. (صحيح البخاري ۸ / ۱۲۵ - ۱۲۶)
وفي لفظ: وإن أترككم فقد ترككم من هو خير مني رسول الله ﷺ. (صحيح مسلم ۶ / ۴)
وقال في ضمن كلام آخر: ... فإن رسول الله ﷺ لم يستخلف. (صحيح مسلم ۶ / ۵)
۱. صحيح البخاري ۸ / ۲۷.
۲. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۹۱.
۳. الأباطيل و المناكير و الصحاح و المشاهير للجورقاني ۱ / ۲۸۶.
۴. که صفحه ۲۴۳۱ گذشت.

در حدیث: (و یأبی الله والمؤمنون إلا أبا بکر) بیان شده است.^۱

اشکال

حضرت در آن حدیث فرمود: «أکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده» پس چرا با آن که ابوبکر به خلافت رسید باز امت به گمراهی کشیده شد؟!

روایت ساختگی دیگر در برابر حدیث درخواست کاغذ و قلم

در برابر حدیث درخواست کاغذ و قلم، حدیثی دیگر - آن هم از زبان امیرالمؤمنین (ع) - ساخته شد و برای ردّ گم کردن، توصیه به اموری غیر از خلافت در آن آورده شد که هیچ ربطی به جلوگیری از ضلالت امت ندارد، بلکه سفارش به نماز، زکات، رعایت حال بردگان، اهمیت گواهی و شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر (ص) است.

[۱۲۹ / ۱۹۲۹] روی ابن سعد، عن علي بن أبي طالب (ع): ان رسول الله (ص) لما ثقل قال: يا علي، ائتني بطبق أكتب فيه ما لا تضلّ أمتي بعدي، قال: فخشيت أن تسبقني نفسه، فقلت: إني أحفظ ذراعاً من الصحيفة، قال: فكان رأسه بين ذراعي وعضدي، فجعل يوصي بالصلاة والزكاة، وما ملكت أيمانكم، قال كذلك.. حتى فاضت نفسه، وأمر بشهادة لا إله إلا الله، وأن محمداً عبده ورسوله.. حتى فاضت نفسه، من شهد بهما حرم على النار.^۲

۱. دلائل النبوة للبيهقي ۱۸۴/۷، البداية والنهاية ۲۴۸/۵، عمدة القاري ۱۷۱/۲، إمتاع الأسماع ۴۵۰/۱۴، منهاج السنة ۲۳/۶.
۲. الطبقات الكبرى لابن سعد ۲۴۳/۲، كنز العمال ۲۵۵/۷.

وصی و وارث پیامبر ﷺ

در روایات فراوان گذشت که امیر مؤمنان علیه السلام وصی و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله است.^۱
روایت ساختگی:

در برابر آن روایتی ساخته شد که عباس وصی و وارث آن حضرت است.

[۱۳۰ / ۱۹۳۰] العباس وصی و وارثی.^۲

و البته اهل تسنن نیز این روایت و راوی آن را تکذیب نموده‌اند.^۳

خدا به چه کسی مباحات می‌کند؟

از حضرت فاطمه علیها السلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در عصر یا شام عرفه، خطاب به حاجیان فرمود: خدا به شما مباحات کرده و همه شما را آمرزید و بویژه علی را. من پیام‌آور از جانب خدا هستم و چنین نیست که بنخواهم به ناحق خویشان خویش را امتیاز دهم. (یعنی این پیام از جانب خداست که): خوشبخت واقعی که سعادت کاملاً شامل حال او شده کسی است که علی را در حیات او و پس از شهادتش دوست بدارد و بدبخت واقعی که شقاوت تمام وجود او را فرا گرفته کسی است که علی را در حیات او و پس از شهادتش دشمن بدارد.^۴

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۴۸۷، ۱۵۵۸.

۲. تاریخ بغداد ۱۳/۱۳۸، تاریخ مدینه دمشق ۲۶/۳۳۹ و ۶۰/۳۵۰، کنز العمال ۱۱/۶۹۹، ۷۰۲.

۳. الموضوعات لابن الجوزي ۲/۳۱، فیض القدير ۴/۴۹۱.

۴. انَّ السَّعِيدَ كُلَّ السَّعِيدِ حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ، وَأَنَّ الشَّقِيَّ كُلَّ الشَّقِيِّ مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ. (مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۲۸۰ شماره ۲۴۳، فضائل الصحابة لابن حنبل ۲/ ۸۱۸ شماره ۱۱۲۱، المعجم الكبير ۲۲/ ۴۱۵،

روایت ساختگی:

در مقابل آن حدیثی جعل شد که :

[۱۳۱ / ۱۹۳۱] ... إن الله باهى [ببهاى] بالناس عشية عرفة عامة وباهى بعمر خاصة.

وفي لفظ: ... باهى ملائكته بعبده عشية عرفة عامة وباهى بعمر خاصة.^۱

اهل تسنن هم این روایت را تکذیب کرده‌اند.^۲

چه کسی محبّ و محبوب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است ؟

در فضیلت پرچمداری خیبر به نقل از صحیحین و منابع معتبر گذشت که:

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ ...^۳.

روایات ساختگی:

[۱۳۲ / ۱۹۳۲] در برابر آن روایتی از ابوهریره نقل شده که: قام رسول الله صلی الله علیه و آله على

المنبر وبیده کتاب فقال : لأُعْطِينَ هذا الكتاب رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّهُ الله

ورسوله ، قم يا عثمان بن أبي العاص ، فقام عثمان بن أبي العاص فدفعه إليه.^۴

ولی گذشته از ابوهریره، راوی دیگر آن اسماعیل بن یعلی نیز ضعیف است.

→ المناقب للخوارزمي ۷۹، الفصول المهمة ۵۸۶/۱، مجمع الزوائد ۱۳۲/۹، شرح ابن أبي الحديد

۱۶۹/۹، الرياض النضرة ۱۳۷/۳، كنز العمال ۱۳/۱۴۵-۱۴۶

۱. السنة لابن أبي عاصم ۵۷۲، تاريخ مدينة دمشق ۱۴/۲۳ و ۴۴/۱۱۷ و ۵۶/۹۲، المعجم الأوسط

۱۸/۷، مجمع الزوائد ۹/۶۹-۷۰، كنز العمال ۱۱/۵۸۵ و ۱۲/۵۹۴.

۲. ذهبی و حافظ عسقلانی دربارهٔ راوی آن - ابوسعید، خادم حسن بصری - گفته‌اند: معلوم نیست

او چه کسی است و روایتش باطل و دروغ است. (میزان الاعتدال ۴/۵۲۹، لسان المیزان ۷/۵۱)

۳. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۷۲۷، فضیلت ۱۳.

۴. المعجم الأوسط للطبرانی ۱/۲۳۹-۲۴۰، مجمع الزوائد ۹/۳۷۱ و فيه إسماعيل ابن یعلی

أبو أمية وهو ضعيف .

دوست و دشمن پیامبر ﷺ

گذشت که طبرانی به سند صحیح نقل کرده پیامبر ﷺ به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:
... مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي.^۱

روایت ساختگی:

[۱۳۳ / ۱۹۳۳] در برابر آن حدیثی جعل شد که: من أبغض عمر فقد أبغضني ومن أحبَّ عمر فقد أحبَّني . و عامه نیز این روایت و راویان آن را تکذیب کرده‌اند.^۲

امان امت

[۱۳۴ / ۱۹۳۴] در روایات معتبر عامه آمده است: ... وأهل بيتي أمان لأمتي فإذا ذهب أهل بيتي أتاهم ما يوعدون^۳. یعنی: اهل بیت من باعث امنیت امت من هستند، هنگامی که از دنیا بروند وعده الهی بر امت من فراخواهد رسید .

۱. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۴۱۳ - ۱۴۱۴، روایت شماره ۸۸۳.

۲. قال الذهبي في ترجمة أحمد بن بكر البلسي، ويقال له: ابن بكرويه أبو سعيد: قال أبو الفتح الأزدي: كان يضع الحديث. قال ابن عدي: روى مناكير عن الثقات ... منها ... عن أبي سعيد مرفوعاً: من أبغض عمر فقد أبغضني ومن أحبه فقد أحبني . (سير أعلام النبلاء ۶۵/۱۳، میزان الاعتدال ۸۶/۱، لسان الميزان ۱ / ۱۴۰، و مراجعه شود به الكامل لابن عدي ۱۸۸/۱، كنز العمال ۵۸۴/۱۱)

وقال في ترجمة عبد الواحد بن أبي عمرو الأسدي: [روى] ... مرفوعاً: أنا مع عمر وعمر معي حيث حللت، من أحبه فقد أحبني، ومن أبغضه فقد أبغضني . قال الذهبي: وهذا كذب . (میزان الاعتدال ۲ / ۶۷۵، و مراجعه شود به لسان الميزان ۴ / ۸۲)

۳. قال الحاكم: صحيح الإسناد، ولم يخرجاه (المستدرک ۲ / ۴۴۸ و مراجعه شود به ۴۵۷/۳، المعجم الكبير للطبراني ۲۲/۷، نظم درر السمطين ۲۳۴، الجامع الصغير ۲ / ۶۸۰، كنز العمال ۹۶/۱۲، ۱۰۱ - ۱۰۲، فيض القدير ۳۸۶/۶).

وقال الصالحي الشامي: روى ابن أبي شيبة ومسدد وأبو يعلى والحكيم الترمذي والطبراني وابن عساكر عن سلمة بن الأكوع، قال: قال رسول الله ﷺ: «النجوم أمان لأهل السماء، وأهل بيتي أمان لأمتي». (سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۶)

روایت ساختگی:

در برابر آن حدیثی ساخته شد که:

[۱۹۳۵ / ۱۳۵] وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوْعَدُونَ.^۱

یعنی: اصحاب من سبب امنیت برای امت هستند ...

همراهان پیامبر (ص) در مباحله

روایات متعدد فریقین دلالت بر شرکت پنج وجود مقدس (ع) در مباحله با نزاری نجران دارد.^۲

روایت ساختگی:

در برابر آن روایتی از زبان معصومین (ع) ساخته شد که:

[۱۹۳۶ / ۱۳۶] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ (ع) - فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» [آل عمران (۳): ۶۱] - قَالَ: فَجَاءَ بِأَبِي بَكْرٍ وَوَلَدَهُ وَبِعْمَرَ وَوَلَدَهُ وَبِعِثْمَانَ وَوَلَدَهُ، وَبِعَلِي (ع) وَوَلَدَهُ.^۳

و البته برخی از عامه تصریح به مخالفت آن با سایر روایات نموده^۴ و عده‌ای راوی آن - هیثم بن عدی - را کذاب و روایاتش را جعلی می‌دانند.^۵

۱. صحیح مسلم ۱۸۳/۷.

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۰۵: «ویژگی‌های علی (ع) به روایت سعد بن ابی وقاص».

قضیه مباحله در روایات معتبر فراوان آمده که به جهت نقل آن در صحیح مسلم نیازی به استقصاء و تتبع آن نیست. قال الحاكم: وقد تواترت الأخبار في التفاسير ...: أن رسول الله (ص) أخذ يوم

المباحلة بيد علي وحسن وحسين (ع) وجعلوا فاطمة (ع) وراءهم. (معرفة علوم الحديث ۵۰)

۳. تاریخ مدینه دمشق ۱۷۷/۳۹، الدر المنثور ۴۰/۲، کنز العمال ۳۷۹/۲، تفسیر المنار ۳۲۲/۳.

۴. ففی تفسیر آلوسی ۱۹۰ / ۳: وهذا خلاف ما رواه الجمهور.

۵. لسان المیزان ۲۰۹ / ۶ - ۲۱۰.

اصحاب کساء چه کسانی بودند؟!

بنابر روایات معتبر در حدیث کساء، پیامبر ﷺ جامه‌اش را بر سر حضرات علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین ﷺ کشید و آیه تطهیر را قرائت فرمود^۱ و با این کار فهماند که فقط اینها «اهل بیت» من هستند و با منع ام سلمه از قرار گرفتن زیر آن، به تبیین بیشتر پرداخته و نشان داد که همسرانش از عترت نیستند.

پیش از این گذشت که: ام سلمه گفت: من به پیامبر ﷺ عرض کردم: من هم از اهل بیت هستم و گوشه‌ عبا را گرفتم تا (زیر آن رفته و) در کنار آنان قرار گیرم، حضرت آن را از دستم کشید [و از رفتن زیر آن ممانعت فرمود].

او می‌گوید: حضرت به من فرمود: «أنت علی مکانک، وأنت علی [إلی] خیر» تو سر جاییت باش، تو بر خیر و نیکی هستی. ام سلمه می‌گوید: فوالله ما أنعم، یعنی: به خدا سوگند پیامبر ﷺ به خواسته من پاسخ مثبت نداد (و مرا از اهل بیت ندانست). بلکه تصریح می‌کند که حضرت نفرمود که تو از اهل بیت من هستی. نظیر این مطلب از برخی همسران دیگر آن حضرت - مانند عایشه و زینب - نیز نقل شده است.^۲

روایات ساختگی:

آلوسی ادعا می‌کند که: حدیث کساء دلالت بر حصر ندارد، سپس به روایات ساختگی ذیل استناد نموده و می‌گوید:

[۱۹۳۷ / ۱۳۷] بنابر روایتی پیامبر ﷺ، عباس و فرزندان، و بنابر روایت دیگر بقیه دختران، بستگان و همسرانش را نیز تحت کساء داخل نمود. ام سلمه پرسید: من از اهل بیت تو نیستم؟ حضرت پاسخ داد: چرا ان شاء الله هستی!

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۱۷، ۱۶۲۶، ۱۶۷۴ - ۱۶۸۰.

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۷۴ - ۱۶۸۰.

و بنا بر روایتی پس از تمام شدن دعا برای پنج تن او را هم زیر کساء قرار داد!^۱
 [۱۹۳۸ / ۱۳۸] و بعضی گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از صحابه را هم زیر کساء
 قرار داد لذا مجبور شده‌اند بگویند: آیه شریفه دو مرتبه نازل شده است!^۲
 [۱۹۳۹ / ۱۳۹] و برخی ادعا کرده‌اند اهل بیت دو اطلاق دارد یکی خاص - که
 مراد ثانی الثقلین باشد - و دیگری اعم که مقصود از آیه تطهیر باشد و گفته‌اند که
 اهل بیت بنا بر اطلاق دوم شامل همسران آن حضرت نیز می‌شود.^۳

بستگان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی بودند؟

در فضیلت شماره ۸ ملاحظه فرمودید که پس از نزول آیه شریفه: ﴿وَأَنْزِلُ
 عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء (۲۶): ۲۱۴] حضرت فقط بنی عبدالمطلب - و بنا بر
 روایتی بنی هاشم - را دعوت فرمود.^۴

۱. وقد سمعت بعضها كحديث الكساء ولا دلالة فيه على الحصر . وكالحديث الحسن أنه صلی الله علیه و آله اشتمل على العباس وبنیه بملاءة ، ثم قال : يا رب هذا عمي وصنو أبي ، وهؤلاء أهل بيتي فاسترهم من النار كستري إياهم بملاءتي هذه ، فأمنت أسكفة الباب وحوائط البيت فقالت: آمين - ثلاثاً - . وجاء في بعض الروايات : أنه صلی الله علیه و آله ضم إلى أهل الكساء: علي وفاطمة والحسين رضي الله تعالى عنهم [صلی الله علیه و آله] بقية بناته وأقاربه وأزواجه .

وصح عن أم سلمة في بعض آخر أنها قالت : فقلت : يا رسول الله ، أما أنا من أهل البيت ؟ فقال : بلى إن شاء الله تعالى . وفي بعض آخر أيضاً : أنها قالت له صلی الله علیه و آله : ألسنت من أهلك ؟ قال : بلى . وأنه صلی الله علیه و آله أدخلها الكساء بعد ما قضى دعاءه لهم . (تفسير الألو سي ۲۲ / ۱۵)

۲. على تقدير صحة بعض الروايات المختلفة الحمل على أن النزول كان مرتين ، وقد أدخل صلی الله علیه و آله بعض من لم يكن بينه وبينه قرابة سببية ولا نسبية في أهل البيت توسعاً ... وجاء في رواية صحيحة أن وائلة قال : وأنا من أهلك يا رسول الله ؟ فقال صلی الله علیه و آله : وأنت من أهلي . (تفسير الألو سي ۲۲ / ۱۵)

۳. تفسير الألو سي ۲۲ / ۱۶ .

۴. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۵۸۱ .

روایات ساختگی:

[۱۴۰ / ۱۹۴۰] در صحیح بخاری آیه را مربوط به همه قبایل قریش دانسته و در باب مربوط به تعیین اقارب گفته: قال ابن عباس: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ ينادى: يا بني فهر، يا بني عدي [...] لبطون قریش.

[۱۴۱ / ۱۹۴۱] وقال أبو هريرة: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ قال رسول الله ﷺ: يا معشر قریش [...] ۱.

و بدین ترتیب همه قبایل قریش را نزدیکان پیامبر ﷺ معرفی نموده است.

[۱۴۲ / ۱۹۴۲] وقال معاوية: أيها الناس، إن الله حبا قریش بثلاث، فقال لنبیه ﷺ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ ، ونحن عشيرته الأقربون ... ۲.

چه کسی در آخرین لحظات زیر بازوی پیامبر ﷺ را گرفته بود؟

در روایات متعدد در مورد کیفیت ورود پیامبر ﷺ به خانه عایشه در بیماری وفات، یا ورود آن حضرت به مسجد در آخرین نماز، از عایشه نقل شد که آن حضرت با تکیه بر دو نفر حرکت نمود و در حالی که پاهایش بر زمین کشیده می شد وارد شد،^۳ و مسلم است که یکی از آن دو نفر امیر مؤمنان رضی الله عنه بود.

روایات ساختگی:

[۱۴۳ / ۱۹۴۳] عده‌ای برای مقابله با این فضیلت - غیر از واکنش کتمان که گذشت - به نحوی دیگر رفتار کرده و بجای امیرالمؤمنین رضی الله عنه شخص دیگری را

۱. صحیح البخاری ۳ / ۱۹۰ باب «إذا وقف أو أوصى لأقاربه، و من الأقارب»؟ من كتاب الوصايا، و نیز مراجعه شود به ۳ / ۱۹۱ و ۴ / ۱۶۱ و ۶ / ۱۶ - ۱۷.

۲. المستطرف في كل فن مستظرف للأبشيهي ۱ / ۱۱۰.

۳. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۱۸۳۸ - ۱۸۴۰.

معرفی نموده‌اند و هر کسی هر شخصی را که دوست داشته معرفی کرده: فضل بن عباس، اسامة، ثوبان، بريرة و نُوبة!^۱

پیامبر (ص) در آخرین لحظات چه کسی را صدا زد؟

بنابر روایات عامه، پیامبر (ص) در بیماری وفات فرمود: «ادعوا لي أخي» یا «حیبي» یا «علیاً»، حاضرین علی (ع) را - پس از خلفای ثلاثه - خبر کردند، امیرالمؤمنین (ع) نزد پیامبر (ص) آمده، و آن حضرت او را در آغوش گرفت و ...^۲.
روایت ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساختند که:

[۱۴۴ / ۱۹۴۴] عن عائشة، قالت: قال رسول الله (ص): ادعوا إليّ أخي! قلنا: أبوبكر؟ قال: ادعوا إليّ أخي! قلنا: عمر؟ قال: ادعوا إليّ أخي! قلنا: عثمان؟ قال: نعم.^۳
[۱۴۵ / ۱۹۴۵] وفي رواية أخرى عنها: قال (ص) - في مرضه الذي مات فيه -: وددت

۱. قال العيني: في خبر عبد الله بن جريج: بين رجلين أحدهما العباس والآخر علي (ع) [ص]. وفي خبر مسروق: خرج بين بريرة ونوبة ... وذكر الدارقطني في سننه: ... يهادي بين الرجلين: أسامة والفضل. (عمدة القاري ۵ / ۱۸۸) وفي شرح مسند أبي حنيفة للقاري ۵۷ - ۵۸: وفي رواية مسلم عن عائشة: فخرج بين الفضل بن عباس ورجل آخر. وفي أخرى: رجلين أحدهما أسامة، وعند الدارقطني: أسامة والفضل، وعند ابن سعد: الفضل وثوبان، وعند ابن حبان في أخرى: بريرة ونوبة ... اسم أمة.
۲. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۴۵۴، ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰، روایات: ۹۰۸، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵.
۳. الرياض النضرة ۳ / ۱۵.

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۴۳

ان عندي بعض أصحابي ، قلنا : يا رسول الله ، ألا ندعو لك أبا بكر؟ فسكت، قلنا: يا رسول الله، ألا ندعو لك عمر؟ فسكت ، قلنا : يا رسول الله، ألا ندعو لك علياً؟ فسكت، قلنا : لا ندعو لك عثمان؟ قال : بلى ، قال : أرسلنا إلى عثمان، فجاء فخلاً به فجعل يكلمه ووجه عثمان يتغير^۱.

چه کسی تا آخرین لحظات با پیامبر ﷺ همراه بود؟

به سند صحیح نقل شد که امّ سلمه سوگند یاد می‌کرد که امیرالمؤمنین ﷺ تا آخرین لحظات با پیامبر ﷺ همراه بود.^۲
روایات ساختگی:

در برابر این مطلب روایاتی ساخته شد که فضیلت همراهی با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات را به عایشه منتقل کند.

عایشه گفته : پیامبر ﷺ در خانه من و در نوبت من و بر سینه من جان داد، در حالی که - به اراده خدا - (لب بر لب او نهاده بودم و) آب دهان من و او یکی شده بود! و بنابر نقلی گفته: پیامبر ﷺ بر سینه من یا در دامان من جان داد، کجا به علی وصیت کرد!!^۳

پاسخ این مطلب از زبان ابن عباس گذشت^۴ و گفته شد که روایات عایشه نیز

۱. مسند أحمد ۶ / ۲۱۴ - ۲۱۵ ، سنن ابن ماجه ۱ / ۴۲ و رجوع شود به روایات مشابه آن در مسند أبي يعلى ۱۲ / ۴۷۴ ، مجمع الزوائد ۵ / ۱۸۴ .

۲. این مطلب در منابع اهل تسنن فراوان نقل شده، رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۴۴۷ - ۱۴۴۸: «همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات» .

۳. رجوع شود به دفتر چهارم ، صفحه ۱۴۵۰ .

۴. رجوع شود به دفتر چهارم ، صفحه ۱۴۵۰ - ۱۴۵۱ .

با آن تنافی روشن دارد؛ زیرا خدا حق را بر زبان خود عایشه جاری کرده و مکرر به این فضیلت امیرمؤمنان (ع) اعتراف کرده و گفته است که: پیامبر (ص) در آغوش علی جان سپرد و بنابر روایتی: در دست او جان داد.^۱

تجهیز پیامبر (ص)

بنابر روایت معتبر شماره ۹۸۳ پیامبر (ص) فرمود: «مردان خاندانم که به من نزدیک‌ترند مرا غسل دهند... پس از آن، اول آنها بر من نماز بگزارند سپس شما»....
پرسیدند: چه کسی شما را در قبر گذاشته و به خاک می‌سپارد؟ فرمود: «مردان خاندانم با فرشتگان فراوان که شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید».^۲

گرچه در این روایت لفظ: «رجال أهل بیتی» نقل شده ولی در روایات دیگر - چه در روایات وصیت پیامبر (ص) و چه در بیان گزارش‌های حاکی از واقعه تجهیز آن حضرت - به نام مبارک امیرمؤمنان (ع) تصریح شده است.

روایات ساختگی:

در برابر آن روایتی ساخته شد که:

[۱۹۴۶ / ۱۴۶] اولین کسی که بر جنازه آن حضرت نماز خواند عباس بود.^۳
و خواهد آمد که برخی آن مراسم را به گونه‌ای نقل کرده‌اند که دیگران را در تجهیز با آن حضرت شریک نشان دهند.^۴

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰، ۱۴۶۵، روایات شماره ۹۱۴، ۹۲۳.

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۵۱۲.

۳. أول من صلی علیہ العباس بن عبد المطلب وبنو هاشم، ثم خرجوا، ثم دخل علیہ المهاجرون ثم الأنصار. (إمتاع الأسماع ۱۴ / ۵۸۲، نهاية الأرب ۱۸ / ۳۹۲)

۴. رجوع شود به همین دفتر، صفحه ۲۴۸۵: «اشتراک دیگران در تجهیز پیامبر (ص)».

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۴۵

و نیز در روایات اهل تسنن آمده که امیر مؤمنان علیه السلام - هنگام تجهیز یا دفن پیامبر صلی الله علیه و آله - خطاب به آن حضرت فرمود: **بأبي أنت وأمي طبت حياً وميتاً**^۱.
روایات ساختگی:

[۱۹۴۶/۱] در برابر آن روایتی ساخته شد که این سخن از ابوبکر است.^۲

چه کسی از تسلیت حضرت خضر علیه السلام خبر داد؟

در منابع فریقین آمده است که پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله ندایی شنیده شد که فقدان آن حضرت را تسلیت داد. در روایتی آمده است:

[۱۹۴۷ / ۱۴۷] **لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَجَاءَتِ التَّعْزِيَةُ جَاءَ آتٍ يَسْمَعُونَ حَسَّهُ** ولایرون شخصه، فقال: السلام عليكم أهل البيت ورحمة الله، في الله عزاء من كل مصيبة، وخلف من كل هالك، ودرك من كل ما فات، فبالله ثقوا، وإياه فارجوا؛ فإن المحروم محروم الثواب، وإن المصاب من حرم الثواب، والسلام عليكم . قال علي رضي الله عنه:
هل تدرون من هذا؟ قالوا: لا، قال: هذا الخضر عليه السلام [يعزيكم عن نبيكم].^۳

پس امیر مؤمنان علیه السلام خبر دادند که گوینده این سخن حضرت خضر علیه السلام بود.

-
۱. در برخی مصادر: «ميتاً وحيّاً» نقل شده است، رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبة ۳ / ۲۰۵ و ۸ / ۵۶۷، أنساب الأشراف ۱ / ۵۶۹، ۵۷۱، الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۲۷۷، ۲۸۰ - ۲۸۱، النهاية لابن الأثير ۳ / ۱۴۸، تاريخ أبي الفداء ۱ / ۱۵۲، الوافي بالوفيات ۱ / ۶۶، نهاية الأرب ۱۸ / ۳۸۹، ۳۹۱، إمتاع الأسماع ۱۴ / ۵۷۲ - ۵۷۳، الشفا ۱ / ۶۴، كفاية الطالب لليبب للسيوطي ۲ / ۲۷۵ - ۲۷۶، كنز العمال ۷ / ۲۵۵، سبل الهدى والرشاد ۱۲ / ۳۲۲ - ۳۲۴.
 ۲. فجاء أبو بكر فكشف عن رسول الله صلی الله علیه و آله فقبله فقال: بأبي أنت وأمي طبت حياً وميتاً. (صحيح البخاري ۴ / ۱۹۴ و منابع فراوان دیگر)
 ۳. كنز العمال ۷ / ۲۵۱ و رجوع شود به أنساب الأشراف ۱ / ۵۶۴، تفسير ابن أبي حاتم ۳ / ۸۳۳ و ۹ / ۳۰۷۷، تفسير ابن كثير ۱ / ۴۴۴، الإصابة ۲ / ۲۶۶ - ۲۶۷.

روایات ساختگی :

[۱۴۸ / ۱۹۴۸] در برابر آن روایاتی ساخته شد که آن حضرت و ابوبکر هر دو از این موضوع خبر دادند : فقال بعضهم لبعض : تعرفون الرجل ؟ فقال أبو بكر وعلي : نعم هذا أخو رسول الله (ص) الخضر (ع).^۱ و در مصادر گذشته تصریح به عدم اعتبار آن شده است .

و بعضی آن را فقط به ابوبکر نسبت داده‌اند که هیثمی و عسقلانی آن را سست و ضعیف دانسته‌اند.^۲

چه کسی محل دفن پیامبر (ص) را تعیین کرد ؟

[۱۴۹ / ۱۹۴۹] بنابر روایات فریقین ، امیرمؤمنان (ع) با نقل کلام پیامبر (ص) محل دفن آن حضرت را به مردم خبر داده و اختلاف آنها بر طرف فرمود.^۳

روایات ساختگی :

[۱۵۰ / ۱۹۵۰] در برابر آن از عایشه نقل شد که ابوبکر از این مطلب خبر داد،^۴

۱ . دلائل النبوة للبيهقي ۷ / ۲۶۹ ، تاريخ مدينة دمشق ۱۶ / ۴۲۴ ، بغية الطلب ۷ / ۳۲۸۵ ، فتح الباري

۶ / ۳۱۱ ، البداية والنهاية ۱ / ۳۸۷ و ۵ / ۲۹۸ ، إمتاع الأسماع ۱۴ / ۵۶۴ .

۲ . المعجم الأوسط للطبراني ۸ / ۱۱۰ ، مجمع الزوائد ۳ / ۳ ، الإصابة ۲ / ۲۶۸ - ۲۶۹ .

۳ . وخاض المسلمون في موضع دفنه فقال علي (ع) : إن الله لم يقبض نبياً في مكان إلا وارتضاه لرمسه فيه . (إعلام الوری ۱۳۷ ، بحار الأنوار ۲۲ / ۵۲۹) وقال : قال (ع) : إني أدفن في البقعة التي أُقبضُ فيها . (الكافي ۱ / ۴۵۱ ، بحار الأنوار ۲۲ / ۵۴۰)

واختلفوا في دفنه فقال علي (ع) : إن أحبَّ البقاع إلى الله مكان قبض فيه نبيّه . (مسند أبي يعلى ۲۷۹/۸ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲/۳۹۴ ، مجمع الزوائد ۹/۱۱۲ ، كفاية الطالب للسيوطي ۲/۲۷۸)

۴ . قال ابوبكر: ما قبض نبي إلا دفن حيث يقبض . أو : فإنه لم يقبض الله روحه إلا في مكان طيب ...

أو : أحبَّ البقاع إليه . (السنن الكبرى ۴ / ۳۰ ، فتح الباري ۱ / ۴۴۲ ، الرياض النضرة ۱ / ۱۴۴)

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۴۷

با آن که او در مراسم دفن حضور نداشت و به نزاع در امر خلافت مشغول بود!^۱

اولین کسی که در قیامت با پیامبر ﷺ محشور می شود

اولین کسی که از این امت در قیامت بر پیامبر ﷺ وارد می شود علی بن ابی طالب علیه السلام است . این مطلب با تعبیر مختلف نقل شده است .^۲

در روایتی آمده است : پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ... ان أول من تنشق عنه الأرض يوم القيامة أنا وأنت معي .^۳ یعنی : اولین کسی که روز قیامت زمین برای او شکافته می شود من هستم و تو با من هستی .

روایت ساختگی :

در برابر آن روایتی ساختند که :

[۱۹۵۱ / ۱۵۱] أول من تنشق عنه الأرض أنا ، ثم أبو بكر ، ثم عمر .^۴

[۱۹۵۲ / ۱۵۲] و برخی بر آن افزودند : ثم عثمان .^۵

و البته اهل تسنن نیز حکم به بطلان آن کرده اند .^۶

۱ . روی ابن ابی شیبیه (المتوفی ۲۳۵) ، عن عروة أنه قال : إن أبابكر وعمر لم يشهدا دفن النبي ﷺ ، وكانا في الأنصار [يعني في سقيفة بني ساعدة الذين هم من الأنصار] فدفن قبل أن يرجعا . (المصنّف لابن أبي شيبه ۸ / ۵۷۲ ، جامع الأحاديث ۱۳ / ۲۶۷ ، كنز العمال ۵ / ۶۵۲)

۲ . رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۵۲۷ ، فضیلت ۴۰ : «علی علیه السلام در قیامت» .

۳ . رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۵۳۳ روایات شماره ۱۰۱۳ - ۱۰۱۷ .

۴ . المستدرک ۲ / ۴۶۵ و ۳ / ۶۸ ، الرياض النضرة ۱ / ۱۶۳ ، كنز العمال ۱۱ / ۴۲۶ .

۵ . الرياض النضرة ۱ / ۵۲ .

۶ . كنز العمال ۱۳ / ۲۳۳ - ۲۳۴ ، وقال المناوي : حديث منكر جداً . (فيض القدير ۳ / ۵۴)

وقال ابن الجوزي : هذا حديث لا يصح ، ومدار الطريقة منه على عبد الله بن نافع . قال يحيى :

و در روایات درباره امیرالمؤمنین (ع) آمده: أول من يصفحني يوم القيامة ١.

روایت ساختگی:

در برابر آن روایتی ساختند که:

[۱۹۵۳ / ۱۵۳] أول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يصفحه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يؤخذ بيده فينطلق به إلى الجنة عمر بن الخطاب ٢.
که اهل تسنن نیز آن را جعلی دانسته‌اند.

ساقی کوثر

روایات متعدد دلالت دارد که ساقی کوثر امیرالمؤمنین (ع) است ٣.

روایت ساختگی:

مخالفان در برابر آن روایتی ساختند که خلفا هم در این مطلب شریک آن حضرت هستند.

[۱۹۵۴ / ۱۵۴] عن أنس، قال: قال رسول الله (ص): لحوضي أربعة أركان: الركن الأول في يدي أبي بكر الصديق، والثاني في يدي عمر الفاروق، والثالث في يدي عثمان ذي النورين، والرابع في يدي علي بن أبي طالب ٤.

→ ليس بشيء، وقال علي: يروي أحاديث منكورة، وقال النسائي: متروك. ثم مدارهما أيضاً على عاصم بن عمر، ضعفه أحمد ويحيى، وقال ابن حبان: لا يجوز الاحتجاج به. (العلل المتناهية في الأحاديث الواهية ٢ / ٩١٤ و درباره عاصم بن عمر نیز رجوع شود به میزان الاعتدال ٢ / ٣٥٥)

١. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ١٥٢٨ - ١٥٢٩.

٢. المستدرک ٣ / ٨٤، قال الذهبي: موضوع، وفي إسناده كذاب.

٣. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ١٥٣٦ - ١٥٤٠ روایات شماره ١٠١٩ - ١٠٣٤ و شواهدش.

٤. تاریخ مدینه دمشق ٣٠ / ١٥٧ و ٣٩ / ١٣٢، الرياض النضرة ١ / ٥٣.

و البته اهل تسنن نیز آن را تکذیب کرده و جعلی دانسته‌اند.^۱
و نیز به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند که فرمود: أما ترضی - یا ابا بکر - أنك
كنت معي في الغار، وأنت صاحبی علی الحوض؟!^۲

کلید بهشت و دوزخ به دست چه کسی سپرده می‌شود؟!

در روایات فریقین آمده است که در روز قیامت رضوان، خازن بهشت
و مالک، خازن دوزخ - به فرمان خدا - کلیدهای بهشت و دوزخ را به پیامبر ﷺ
تحویل داده و آن حضرت آن را به دست مبارک امیرالمؤمنین ﷺ می‌سپارد و آن
حضرت تقسیم‌کننده دوزخ و بهشت است .

[۱۹۵۵ / ۱۵۵] عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله ﷺ: ... فينادي المنادي -
يسمع نداءه جميع الخلاق - : «هذا حبيب الله محمدٌ ، وهذا ولي الله عليٌّ» ، فيأتي
رضوان خازن الجنة فيقول : «أمرني ربي أن آتيك بمفاتيح الجنة فأدفعها إليك يا
رسول الله» ، فأقبلها أنا فأدفعها إلى أخي علي ، ثم يأتي مالك خازن النار فيقول :
«أمرني ربي أن آتيك بمقاليد النار فأدفعها إليك يا رسول الله» ، فأقبلها أنا فأدفعها
إلى أخي علي ، فيقف علي على عجرة جهنم ، ويأخذ زمامها بيده ، وقد علا زفيرها
واشتد حرها ، فتنادي جهنم: يا علي ، ذرني فقد أطفأ نورك لهبي ، فيقول لها علي :
«ذرني هذا وليي ، وخذي هذا عدوي» ، فلجهنم يومئذ أشد مطاوعة لعلي فيما يأمرها
به من رق أحدكم لصاحبه ، ولذلك كان علي قسيم النار والجنة .^۳

۱ . تنزيه الشريعة ۴۰۶ .

۲ . تاريخ الطبري ۲ / ۳۸۲ - ۳۸۳ .

۳ . ينابيع المودة ۱ / ۲۵۰ - ۲۵۱ ، فرائد السمطين ۱ / ۱۰۶ - ۱۰۸ حدیث ۷۶ (با قدری اختلاف) .

روایت ساختگی:

مخالفان در برابر آن روایتی ساختند و این فضیلت را به ابوبکر انتقال دادند:
[۱۹۵۶ / ۱۵۶] إذا كان يوم القيامة ينصب منبران، فيجيء ملك من الملائكة فيرتقي على أحدهما فيقول: معشر الخلاق، من كان لا يعرفني فليعرفني فأنا رضوان خازن الجنة، وهذه مفاتيحها، أمرني ربِّي أن أدفعها إلى محمد، وأمرني محمد أن أدفعها إلى أبي بكر ليدخل الجنة محبِّبه ومحبِّي عائشة بغير حساب، قال: ثم يجيء ملك آخر فيرتقي على المنبر الآخر فيقول: معشر الخلاق، من كان لا يعرفني فليعرفني فأنا مالك خازن جهنم، وهذه مفاتيحها، أمرني ربِّي أن أدفعها إلى محمد، وأمرني محمد أن أدفعها إلى أبي بكر ليدخل النار مبغضه ومبغض عائشة بغير حساب.^۱

پیامبر (ص) از بدگویی در مورد چه کسی نهی فرمود؟

بنابر روایات معتبر، پیامبر (ص) فرمود: دعوا علیاً، دعوا علیاً، [دعوا علیاً] إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَ أَنَا مِنْهُ ... ۲.

یعنی: علی را رها کنید (ودست از بدگویی او بردارید)! این جمله را تکرار و پس از آن فرمود: علی از من است و من از او هستم.

روایت ساختگی:

مخالفان در برابر آن روایاتی ساختند که حضرت فرمود:

[۱۹۵۷ / ۱۵۷] دعوا لي أصحابي....

۱. تاریخ مدینه دمشق ۳۰ / ۱۵۶.

۲. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۲۳۱: «علی (ع) سرپرست مؤمنان پس از پیامبر (ص)»، روایت شماره ۱۲۶.

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۵۱

[۱۵۸ / ۱۹۵۸] دعوا لي أصحابي وأصهاري

[۱۵۹ / ۱۹۵۹] دعوا لي صويحيبي ...^۱.

یاری فرشتگان

بنابر روایات متعدد و معتبر، امام مجتبیٰ علیه السلام در ضمن روایتی فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله (هنگام نبرد) پرچم را به دست امیر مؤمنان علیه السلام می داد، جبرئیل در جانب راست و میکائیل در جانب چپ او قرار می گرفت.^۲

روایات ساختگی:

در برابر آن حدیثی ساختند که:

[۱۶۰ / ۱۹۶۰] در جنگ بدر به امیر مؤمنان علیه السلام و ابوبکر گفته شد: همراه یکی از شما جبرئیل و با دیگری میکائیل و اسرافیل هستند.^۳

[۱۶۱ / ۱۹۶۱] ابن عبدالبرّ از حق چشم پوشی و با کمال بی انصافی ادعا کرده که این روایت ساختگی، از روایت امام حسن علیه السلام صحیح تر است!^۴ و به این هم راضی نشده و از زبان همان راوی روایت دیگری ساخته شد که:

[۱۶۲ / ۱۹۶۲] این مطلب در جنگ بدر به ابوبکر و عمر خطاب شد

۱. کنز العمال ۱۱ / ۵۲۹ - ۵۳۰، ۵۵۵ و ۱۳ / ۲۲۴ و ۱۴ / ۷۳.

۲. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۹۲۷، فضیلت ۲۰: «ترجیح ... بر گذشتگان و آیندگان».

۳. عن أبي صالح الحنفي، عن علي عليه السلام، قال: قيل لأبي بكر وعلي يوم بدر: مع أحدكما جبرئيل ومع الآخر ميكائيل وإسرافيل ... (الاستيعاب ۳ / ۱۱۰۱)

۴. وقد روي أن جبرئيل وميكائيل عليهما السلام مع علي عليه السلام، والأول أصح إن شاء الله تعالى. (الاستيعاب ۳ / ۱۱۰۱)

(نه امیرالمؤمنین (ع) و ابوبکر)!!^۱ و البته بطلان هر دو روایت روشن است؛ زیرا در جنگ بدر از آن دو هیچ حرکتی صادر نشده است!

صادقین در آیه قرآن چه کسانی هستند؟

روایات متعدد ذیل آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» [التوبة (۹): ۱۱۹] وارد شده که مقصود از «صادقین» پیامبر (ص) ، امیرالمؤمنین (ع) ، اهل بیت (ع) و اصحاب آنها می‌باشند .

[۱۹۶۳ / ۱۶۳] عن جعفر بن محمد [ع] ، قال : [مع] محمد [ع] و علي [ع] .^۲

[۱۹۶۴ / ۱۶۴] عن أبي جعفر [ع] ، قال : مع علي بن أبي طالب .^۳

[۱۹۶۵ / ۱۶۵] عن ابن عباس [قال :] نزلت في علي بن أبي طالب [ع] خاصة .^۴

[۱۹۶۶ / ۱۶۶] و عنه ، قال : مع علي بن أبي طالب [ع] وأصحابه .^۵

[۱۹۶۷ / ۱۶۷] عن أبي جعفر [ع] ، قال : مع آل محمد [ع] .^۶

[۱۹۶۸ / ۱۶۸] عن عبد الله بن عمر قال : أمر الله أصحاب محمد [ع] بأجمعهم أن

يخافوا الله، ثم قال لهم : «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» يعني محمداً [ع] وأهل بيته [ع] .^۷

۱ . عن أبي صالح الحنفي، عن علي [ع]، قال : قال رسول الله ﷺ - يوم بدر لأبي بكر وعمر - : عن

يمين أحدكما جبرئيل والآخر ميكائيل وإسرافيل ... (كنز العمال ۱۰ / ۴۲۱)

۲ . شواهد التنزيل ۱ / ۳۴۱ .

۳ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۶۱ ، شواهد التنزيل ۱ / ۳۴۴ .

۴ . شواهد التنزيل ۱ / ۳۴۲ ، الدر المنثور ۳ / ۲۹۰ بدون لفظ خاصة .

۵ . تفسير الثعلبي ۵ / ۱۰۹ ، نظم درر السمطين ۹۱ - ۹۲ ، شواهد التنزيل ۱ / ۳۴۲ ، ۳۴۴ .

۶ . تفسير الثعلبي ۵ / ۱۰۹ ، شواهد التنزيل ۱ / ۳۴۳ ، الدر المنثور ۳ / ۲۹۰ .

۷ . شواهد التنزيل ۱ / ۳۴۵ .

روایت ساختگی:

در برابر آن روایاتی ساخته شد که مراد از «صادقین» صحابه، ابوبکر و عمر و یاران‌شان هستند:

[۱۹۶۹ / ۱۶۹] مع محمد ﷺ وأصحابه .

[۱۹۷۰ / ۱۷۰] مع أبي بكر وعمر .

[۱۹۷۱ / ۱۷۱] أمروا أن يكونوا مع أبي بكر وعمر وأصحابهما.^۱

جعل حدیث در برابر حدیث ثقلین

حدیث ثقلین: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وأهل بيتي» از احادیثی است که امت اسلام بر نقل آن اتفاق نظر دارند.^۲

روایات ساختگی:

[۱۹۷۲ / ۱۷۲] در برابر آن روایاتی ساخته شد که عبارت «وستی» و مانند آن را

جایگزین «وعترتی» نمودند.^۳

اشکال

اولاً: این روایت بی سند یا به نقل از ابوهریره معلوم الحال و امثال او، نمی‌تواند با اسناد صحیح و متواتر حدیث ثقلین برابری نماید.

وثانیاً: آیا سنت نیاز به مبین ندارد؟! آیا صرف اطلاع از قرآن و سنت - بدون پیشوایی که آن را برای مردم تبیین کرده و آنان را به انجام آن راهنمایی نماید

۱. الدر المنثور ۳ / ۲۸۹ - ۲۹۰.

۲. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۴۷، پیوست ۶: «حدیث ثقلین».

۳. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۶۵ - ۱۶۶۶ به نقل از کنز العمال ۱ / ۱۸۵ - ۱۸۸ و ...

و خودش ضامن اجرای آن در جامعه اسلامی باشد - مانع از گمراهی است؟!

جعل حدیث در برابر نهی از تقدّم بر اهل بیت (ع)

گذشت که پیامبر (ص) درباره عترت و خاندانش (ع) فرمود: «ولا تعلّموهم؛ فإنهم أعلم منكم» و یا: «... ولا تعلّموهم، ولا تتقدّموهم، ولا تخلّفوا عنهم؛ فإنهم مع الحقّ والحقّ معهم، لا یزایلوه ولا یزایلهم»^۱.

روایات ساختگی:

[۱۷۳ / ۱۹۷۳] در برابر آن روایاتی ساختند که: یا ایها الناس لا تعلّموا قریشاً، وتعلّموا منها، فإنهم أعلم منكم^۲.

[۱۷۴ / ۱۹۷۴] و برخی بر آن افزودند: ولا تتقدّموا قریشاً ولا تتأخروا عنها^۳. بخاری گفته این روایت صحیح نیست^۴.

تزوید به فرمان خدا

در روایت صحیح نقل شد که: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ^۵. یعنی: خدای تعالی به من دستور داد که فاطمه را به علی تزویج نمایم.

۱. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۲۲۲ روایات شماره ۱۲۳ - ۱۲۴.

۲. السنة لابن أبي عاصم ۶۲۲.

۳. المصنف لعبد الرزاق ۱۱ / ۵۴ - ۵۵، و رجوع شود به السنن الكبرى للبيهقي ۳ / ۱۲۱، كنز العمال ۱۲ / ۳۱ - ۳۲.

۴. لا تعلّموا قریشاً، وهذا لا یصحّ. (التاریخ الكبير ۵ / ۲۱۹)

۵. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۹۱۵، فضیلت ۱۹: «پیوند آسمانی» روایت ۶۴۱.

روایات ساختگی :

- [۱۷۵ / ۱۹۷۵] در برابر آن روایتی جعل کردند که: ما تزوجت شیئاً من نسائي، ولا زوجت شیئاً من بناتي إلا بإذن جائي به جبريل عن الله عزوجل .
- یعنی: من با هیچ یک از همسرانم ازدواج نکردم و هیچ از دخترانم را شوهر ندادم مگر به اذن و اجازه‌ای که جبرئیل از جانب خدای تعالی برای من آورد.^۱
- [۱۷۶ / ۱۹۷۶] و روایت دیگری نیز ساخته شده که: قالت عائشة: سمعت خليلي رسول الله ﷺ يقول: أوحى الله إلي أن أزوج كريمتي عثمان بن عفان .
- قال يوسف المسفر: يعني رقية وأم كلثوم .^۲
- [۱۷۷ / ۱۹۷۷] وفي رواية: ما زوجت عثمان أم كلثوم إلا بوحى من السماء.^۳
- [۱۷۸ / ۱۹۷۸] وعن أبي هريرة رفعه: أتاني جبرائيل فقال: إن الله يأمرك أن تزوج عثمان أم كلثوم على مثل صداق رقية، وعلى مثل صحبتها .^۴

حدیث سدّ الابواب

- روایات معتبر و متواتر دلالت دارد که: پیامبر ﷺ فرمان داد درب خانه‌های اصحاب به مسجد بسته شود جز درب خانه امیر مؤمنان ﷺ .^۵

۱. تاریخ مدینه دمشق ۶۹ / ۱۴۹، کنز العمال ۱۲ / ۹۹ .

قال ابن عدي: وهذا الحديث باطل بهذا الإسناد. (الكامل لابن عدي ۱ / ۳۰۴ - ۳۰۵)

۲. کنز العمال ۱۳ / ۵۳ به نقل از ابن عساکر .

۳. قال ابن منده: غريب، لا يُعرف إلا بهذا الإسناد. (الإصابة ۸ / ۴۶۱ و رجوع شود به التاريخ الكبير للبخاري ۳ / ۳۰۸، المعجم الأوسط للطبراني ۵ / ۲۶۴، المعجم الكبير ۲۵ / ۹۲، تاريخ بغداد ۱۲ / ۳۵۹، تاريخ مدینه دمشق ۳۹ / ۴۶، مجمع الزوائد ۹ / ۸۳، کنز العمال ۱۱ / ۵۸۶، ۵۸۸ .

۴. الإصابة ۸ / ۴۶۱: قال: قال ابن منده: غريب تفرّد به محمد بن عثمان بن خالد العثماني .

۵. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۸۳۱، فضیلت ۱۶: «بازگذاشتن درب خانه علی ﷺ به فرمان خدا».

روایات ساختگی:

برخی برای مقابله با آن، روایاتی را به همین مضمون درباره ابوبکر جعل کردند که پیامبر (ص) امر فرمود که همه درب‌ها به مسجد بسته شود مگر در خانه ابوبکر. این مطلب پیش از این به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار گرفت.^۱

و در روایت ۶۳۱ گذشت که: جایز نیست که جنب و حائض در این مسجد باشند مگر برای (من) پیامبر (ص)، علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین (ع).
بیهقی می‌گوید: حضرت فرمود: «ألا قد بیئت لکم الأسماء أن لا تضلوا». یعنی من این افراد را به نام ذکر کردم تا مطلب روشن شود و گمراه نشوید.

روایات ساختگی:

[۱۷۹ / ۱۹۷۹] در برابر آن حدیثی ساخته شد که در بخشی از سند باروایت گذشته مشترک است، و در آن افزوده شده: «إلا لمحمد (ص) وأزواجه وعلي وفاطمة...»^۲ تا همسران پیامبر (ص) نیز از این فضیلت بهره‌مند باشند!!

مدح و منقبت پس از شهادت

مردی ناشناس - که او را حضرت خضر (ع) دانسته‌اند - پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع) کلام مفصلی در مدح و منقبت آن حضرت بیان نمود.^۳

روایت ساختگی:

[۱۸۰ / ۱۹۸۰] برخی همان مطالب را با همان سند به امیرالمؤمنین (ع) نسبت دادند که پس از مردن ابوبکر در مدح او فرمود.

۱. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۸۵۸، واکنش ششم: «جعل روایت برای ابوبکر».

۲. المعجم الكبير ۲۳ / ۳۷۳ - ۳۷۴، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۴۱، کنز العمال ۱۲ / ۱۰۰.

۳. الکافی ۱ / ۴۵۴، الأمالی للشيخ الصدوق (ع) ۳۱۲، کمال الدین ۳۸۸، بحار الأنوار ۳۰۳/۴۲.

و البته برخی از عامه نیز آن را تکذیب کرده‌اند.^۱

تذکر

گاهی در برابر برخی از فضائل - برای خالی نماندن عریضه از نام دیگران! - مطلبی ساخته شده به غیر الفاظ آن فضیلت، به عنوان مثال:

[۱۸۱ / ۱۹۸۱] در برابر فضیلت - برگرداندن ابوبکر و واگذار کردن تبلیغ سوره براءت به امیر مؤمنان رضی الله عنه - روایاتی در نصب ابوبکر بر امارت حجاج جعل شد.^۲
[۱۸۲ / ۱۹۸۲] بعضی برای مقابله با حدیث منزلت گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله در تبوک ابوبکر را برای امامت جماعت نصب فرمود.^۳

با مراجعه به روایت معتبر شماره ۹۰۷ و شواهد آن روشن است که پس از آمدن امیر مؤمنان رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت از دنیا رفت.^۴

ولی روایاتی جعل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن توصیه به نماز جماعت با

۱. وعن أسيد بن صفوان صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله، قال: لما توفي أبو بكر سجي بثوب فارتجت المدينة بالبكاء، ودهش كيوم قبض رسول الله صلی الله علیه و آله، وجاء علي بن أبي طالب رضی الله عنه مسترجعاً مسرعاً - وهو يقول: اليوم انقطعت خلافة النبوة - حتى وقف على باب البيت الذي فيه أبو بكر فقال: رحمك الله يا أبا بكر كنت أول القوم إسلاماً... (البحر الزخار للبخاري، ۱۳۸/۳، تاريخ مدينة دمشق، ۴۳۸/۳۰، ۴۴۰، ۴۴۲ و ۳۲ / ۳۹۶، الرياض النضرة ۱ / ۲۶۲، إعجاز القرآن للباقلاني، ۱۴۳، أسد الغابة ۱ / ۹۰، كنز العمال ۱۲ / ۵۴۲ - ۵۴۵)

قال الهيثمي: رواه البزار، وفيه عمر بن إبراهيم، وهو كذاب. (مجمع الزوائد ۹ / ۴۷ - ۴۸) وقال محقق كتاب الأحاديث المختارة ۲ / ۱۱: إسناده تالف.

۲. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۸۱۰.

۳. استخلف على عسكرة أبا بكر... يصلي بالناس. (الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۱۶۵)

۴. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۴۴۷: فضیلت ۳۷: «همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات».

ابوبکر نمود و برخی از آنان این دروغ را به مطالب روایت شماره ۹۱۵ ضمیمه و آن را یکجا نقل کرده‌اند.^۱

[۱۹۸۳ / ۱۸۳] از آن روی که ابوبکر به نزاع در امر خلافت مشغول بود^۲ و نمی‌شد گفت که او در تجهیز حضرت مشارکت داشته است، لذا گفتند: خاندان پدری پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را به دستور ابوبکر غسل دادند!^۳

نسبت دادن کلمات ، خطبه‌ها و نامه‌های حضرت به دیگران

کسی که آشنایی با کتب عامه داشته باشد به موارد فراوانی برخورد می‌کند که عین کلمات دُرربار امیرمؤمنان علیه السلام - با قدری تصرف و یا نقل به معنا - به دیگر صحابه نسبت داده شده است. ناگفته روشن است کسانی که از فهم و درک ساده‌ترین مطالب عاجز و ناتوان بوده‌اند، صدور چنین مفاهیم بلند و معارف بی‌ظنیر از آنان ممکن نیست ولی سیاست تبلیغاتی بنی‌امیه توانسته است حقائق را وارونه نشان دهد. به دو نمونه توجه نمایید:

[۱۹۸۴ / ۱۸۴] پس از کشته شدن محمد بن ابی‌بکر، نوشته‌هایی که همراه او بود نزد معاویه فرستاده شد، در بین آن، نامه معروف امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام انتخاب او برای حکمرانی مصر - نامه شماره ۲۷ نهج البلاغه - وجود داشت که معاویه آن را خواند و از مطالب آن شگفت‌زده شد. از او خواستند آن را بسوزاند ولی او نپذیرفت. به او گفتند: آیا درست است که مردم بفهمند تو احادیث ابوتراب را نگهداری نموده و از آن علم و دانش می‌آموزی؟! معاویه پاسخ داد:

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۴۶۱.

۲. رجوع شود به صفحه ۲۴۴۷ پاورقی اول.

۳. روی ابن المنذر، عن ابی بکر أنه أمرهم أن يغسل النبي صلی الله علیه و آله بنو أبیه و خرج من عندهم. تلخیص الحبیر لابن حجر ۵ / ۱۱۶، نیل الأوطار للشوکانی ۴ / ۵۹)

به خدا سوگند علمی جامع تر ، کامل تر و محکم تر - یا حکیمانانه تر - از این نشنیده‌ام. به او گفتند: پس چرا با او می‌جنگی؟ معاویه (برای ساکت کردن آنها) گفت: به جهت آن که عثمان را کشت ... و پس از لحظه‌ای سکوت رو به اطرافیان خویش کرد و گفت: ما نمی‌گوییم که این مطالب از نوشته‌های علی بن ابی طالب است، می‌گوییم: این مطالب از ابوبکر صدیق است که نزد فرزندش محمد بن ابی‌بکر بوده و ما از آن استفاده می‌کنیم [!] هنگامی که عمر بن عبدالعزیز سر کار آمد افشا کرد که این نامه از امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.^۱

شایان ذکر است که گفته شده: این نامه - که به «عهدنامه مالک اشتر» معروف است - به عنوان تنها منشور گسترش عدالت در طول تاریخ بشریت در سازمان ملل به ثبت رسیده و به زبان‌های مختلف منتشر شده است .

[۱۸۵ / ۱۹۸۵] امیرالمؤمنین علیه السلام پس از غسل پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به آن حضرت فرمود: **بأبي وأمي ما أطيبك حيّاً وميتاً!**^۲

[۱۸۶ / ۱۹۸۶] این کلام در منابع عامه به ابوبکر نسبت داده شده است.^۳

۱. شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۷۲ .

۲. مسند أحمد ۱ / ۲۶۰، الثقات لابن حبان ۲ / ۱۵۸، السيرة النبوية لابن هشام ۴ / ۱۰۷۶، تاریخ الطبری ۲ / ۴۵۱، المنتظم ۴ / ۴۵، الرياض النضرة ۳ / ۱۴۰، الكامل لابن الأثير ۲ / ۳۳۲، البداية والنهاية ۵ / ۲۸۱، إمتاع الأسماع ۲ / ۱۳۶ و ۱۴ / ۵۷۴، الاكتفاء للكلاعي ۲ / ۵۹، كفاية الطالب ۲ / ۲۷۶، سبل الهدى والرشاد ۱۲ / ۳۲۴ .

۳. فأقبل أبو بكر ... فدخل فكشف عن وجه رسول الله صلی الله علیه و آله يقبله ويبكي، ويقول: ... يا رسول الله ما أطيبك حيّاً وميتاً! وفي رواية: فجاء فكشف الثوب عن وجهه، فقبله، وقال: فداؤك أبي وأمي ما أطيبك حيّاً وميتاً. (رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۳۰ / ۲۷۲ - ۲۷۳، تاریخ الطبری ۲ / ۴۴۳، الرياض النضرة ۱ / ۱۴۵، البداية والنهاية ۵ / ۲۶۳، ۲۶۸، السيرة النبوية لابن كثير ۴ / ۴۸۲، ۴۹۱، مجمع الزوائد ۵ / ۱۹۱، تاریخ الخلفاء للسيوطی ۷۸، كنز العمال ۵ / ۶۳۷)

ج (فضیلت تراشی برای صحابه ، و هم‌درجه قرار دادن آنها با حضرت^۱)

از مهم‌ترین شگردهایی که برای پنهان ساختن واقعیت‌ها بکار رفته ، جعل و نشر فضیلت‌های ساختگی برای صحابه است ؛ عاری بودن آنان از هر فضیلتی در برابر بیکران منقبت‌ها و مکرمت‌های خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال برانگیز بوده ؛ از این رو مدافعان نفاق به سازش و پردازش اکاذیب بسیار دست زدند و با طرح و اجرای این توطئه اذهان مردم را از توجه به فضائل اهل بیت علیهم السلام باز داشتند . پس جعل فضیلت برای صحابه ، و هم‌درجه قرار دادن آنها با امیرمؤمنان علیه السلام ، و انتشار وسیع آن روایات ساختگی ، باعث بی‌توجهی به فضائل امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام شده ، و چنان‌که گذشت در مقام پاسخ از دلایل شیعه ، آن روایات ساختگی را مطرح کرده و مدعی تعارض آن با دلایل شیعه هستند .

[۱۹۸۷ / ۱۸۷] بنابر نقل ابن ابی‌الحدید ، ابو جعفر اسکافی (متوفی ۲۴۰) در

ضمن کلام مفصّلی گفته است :

همه می‌دانند که دولت‌ها و حاکمان با نظر آنان (مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام) موافق بوده و مشایخ ، علما ، امیران و حاکمانی که با آنان هم‌عقیده بودند از جایگاه بلندی برخوردار می‌شدند . آنان غالب بودند و هیچ‌گاه نیاز به تقیه نداشتند . هر کس در فضیلت ابوبکر

۱ . در همین زمینه رجوع شود به کتاب شوارق النصوص ، تألیف میر حامد حسین ، الفضائل الموضوعه ، محاضرات شیخ نجم‌الدین طوسی به قلم سمائی ، الصراط المستقیم ۱۴۲/۳ - ۱۶۶ ، کامل بهائی ۱۲۸ (باب هشتم فضیلت‌های ساختگی) ، الغدیر ۲۹۷/۵ - ۳۵۷ (سلسله الموضوعات علی النبی صلی الله علیه و آله) و ۱۰ / ۳ - ۴ ، ۷۳ - ۱۳۲ (سلسله المناقب أو وصمات الغلو) . بسیاری از فضائل ساختگی خلفا در موسوعه الأحادیث والآثار الضعیفة والموضوعه که توسط علی حسن علی الحلّبی با همکاری دکتر ابراهیم طه و دکتر حمدی محمد نگاشته شده به صورت پراکنده آمده است که در پایان فهرست شده است ، رجوع شود به ۴۴۵/۱۴ ، ۴۹۶ .

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۶۱

حدیث و روایتی نقل می‌کرد مورد احترام قرار می‌گرفت و از جوایز آنان بهره‌مند می‌گشت. این مطلب در دستور کار بنی‌امیه و مورد تأکید آنها بود. راویان برای رسیدن به متاع ناچیز دنیا احادیثی ساختند!^۱

و ناگفته پیداست که از جمله آثار نشر این روایات ساختگی نزد مردم، هم‌درجه قرار دادن دیگران با امیرمؤمنان علیه السلام است .

[۱۹۸۸ / ۱۸۸] از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود :

من در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همانند پاره‌ای از وجود آن گرامی بودم ، نگاه مردم به من بسان نگاه به ستاره‌ها در بلندای آسمان بود ، ولی پس از آن ، روزگار آن قدر از ارزش من کاست که مرا با فلانی و فلانی - اشاره به اولی و دومی - هماورد و همتا شمرد ، سپس (در شورای شش نفره) من در کنار پنج نفر دیگر شمرده شدم که برترینشان [نزد مردم] عثمان بود ... پس از آن ، روزگار به این هم اکتفا نکرد و آن قدر مرا پایین آورد که همتای پسر هند (جگرخوار) و پسر نابغه (بدکار) - یعنی معاویه و عمرو بن عاص - قرار داد.^۲

[۱۹۸۹ / ۱۸۹] و در نهمین نامه نهج البلاغه آمده است : شگفتا از روزگار که من با کسانی برابر شمرده شوم که (برای دین) کوششی مانند من نکرده و

۱ . شرح ابن ابی الحدید ۱۳ / ۲۱۹ .

۲ . كنت في أيام رسول الله صلی الله علیه و آله كجزء من رسول الله صلی الله علیه و آله ينظر إلي الناس كما ينظر إلى الكواكب في أفق السماء ، ثم غصّ الدهر منّي فقرن بي فلان و فلان ، ثم قرنت بخمسة أمثلهم عثمان ، فقلت : واذفراه ، ثم لم يرض الدهر لي بذلك حتى أردلني فجعلني نظيراً لابن هند وابن النابغة ! لقد استنتت الفصال حتى القرعى . (شرح ابن ابی الحدید ۲۰ / ۳۲۶)

سابقه‌ای چون من ندارند، سابقه‌ای که هیچ کس مانند آن را نداشته است.^۱

[۱۹۹۰ / ۱۹۰] و ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) می‌نویسد: عده‌ای علی (ع) را در فضیلت با دیگر افراد شورا برابر دانسته و گفتند: اگر عمر او را برتر می‌دانست بر دیگران مقدمش می‌داشت و کار را به شورا واگذار نمی‌کرد.^۲

[۱۹۹۱ / ۱۹۱] ابن ابی‌الحدید به نقل از ابن عرفه - معروف به نبطویه که از بزرگان محدثین است - می‌نویسد: بیشتر روایات دروغین فضیلت‌های صحابه در دوران بنی‌امیه و برای تقرّب به آنان ساخته و پرداخته شد، به هر مطلبی که گمان می‌رفت بتوان با آن بنی‌هاشم (یعنی اهل بیت (ع)) را خوار کرد.^۳

برخی از فضیلت‌های ساختگی شیخین و ...

ابن الجوزی (متوفی ۵۹۷) - که از متعصبین مخالفان بشمار می‌رود - می‌گوید: من (در صدد بیان روایات ساختگی هستم ولی) روایات فراوانی را رها کرده و پرداختن به آن را بی‌فایده می‌دانم و اصلاً ارزشی ندارد (که وقت، صرف نقد آن شود، مانند) روایاتی که همیشه از مردم شنیده می‌شود به پیامبر (ص) نسبت می‌دهند که فرمود:

آنچه خدا در سینه من ریخت به سینه ابوبکر سرازیر نمودم.

۱. فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ إِذْ صِرْتُ يُقْرَأُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي وَلَمْ تُكُنْ لَهُ كَسَابَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا. (نهج البلاغة ۳۶۹، شرح ابن ابی‌الحدید ۱۴ / ۴۷ و شرح آن صفحه ۵۰)
۲. وسوّوا بينه في الفضل وبين أهل السورى؛ لأن عمر لو تبين له فضله لقدمه عليهم ولم يجعل الأمر سوري بينهم. (الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبّهة ۳۴ - ۳۶)
۳. إن أكثر الأحاديث الموضوععة في فضائل الصحابة افتعلت في أيام بني أمية تقريباً إليهم بما يظنون أنهم يرغمون به أنوف بني هاشم. (شرح ابن ابی‌الحدید ۱۱ / ۴۶)

هرگاه مشتاق بهشت می شوم ریش ابوبکر را می بوسم.
من و ابوبکر مانند دو اسب مسابقه بودیم که من از او جلو افتادم و او
از من تبعیت نمود، اگر او جلو افتاده بود من از او پیروی می کردم [!!]
اثری از این مطالب حتی در روایات جعلی هم نیست.^۱
عجلونی و دیگر دانشمندان اهل تسنن اعتراف کرده اند که مشهورترین
مطالب در فضائل ابوبکر، ساختگی است.^۲

[۱۹۹۲ / ۱۹۲] ابن ابی الحدید - در توضیح سخن امیر مؤمنان علیه السلام که: «در دست
مردم مجموعه روایاتی است مشتمل بر حق و باطل و راست و دروغ» - می نویسد:
دانشمندان علم حدیث بسیاری از احادیث جعلی را جدا کرده اند، ولی آنان جرأت
حرف زدن درباره صحابه را نداشته اند.^۳

-
۱. قال ابن الجوزي: وقد تركت أحاديث كثيرة يروونها في فضل أبي بكر... ومنها ما ليس بشيء، وما أزال أسمع العوام يقولون: عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: ما صبَّ الله في صدري شيئاً إلا وصببته في صدر أبي بكر. وإذا اشتقتُ إلى الجنة قبلتُ شيبَةَ أبي بكر. وكنْتُ أنا وأبو بكر كفرسي رهان سبقته فاتبعني ولو سبقني لاتبعته [!!]
في أشياء ما رأينا لها أثراً في الصحيح ولا في الموضوع [!!] ولا فائدة في الإطالة بمثل هذه الأشياء. (الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۱۹)
 ۲. قال العجلوني وغيره: وباب فضائل أبي بكر... أشهر المشهورات من الموضوعات كحديث: إن الله يتجلى للناس عامة ولأبي بكر خاصة. وحديث: ما صبَّ الله في صدري شيئاً إلا وصببته في صدر أبو بكر [أبي بكر ظ]. وحديث: كان صلى الله عليه وسلم إذا اشتاق إلى الجنة قبل شيبَةَ أبي بكر. وحديث: أنا وأبو بكر كفرسي رهان. وحديث: إن الله لما اختار الأرواح اختار روح أبي بكر. وأمثال هذا من المفتريات المعلوم بطلانها ببديهة العقل. (كشف الخفاء ۲ / ۴۱۹ - ۴۲۰)
 ۳. شرح ابن أبي الحدید ۱۱ / ۴۲.

وی جملات ذیل را ساختگی می‌داند که به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند:
اگر من برای خود دوستی انتخاب می‌کردم، ابوبکر بود!
خدا و مؤمنان غیر از ابوبکر را نمی‌پذیرند!
خدا می‌گوید: ابوبکر! من از تو راضی هستم، آیا تو از من راضی هستی؟!^۱

نگارنده گوید: از جمله این روایات ساختگی، مطالبی است که در کتب اصولی عامه آمده است. غزالی (متوفی ۵۰۵) و رازی (متوفی ۶۰۶) می‌نویسند:
[۱۹۳ / ۱۹۹۳] إنه (ص) أثنی علی آحاد الصحابة، ولا يتميرون عن بقية الصحابة بجواز التقليد أو وجوبه، كقوله (ص): لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان العالمين لرجح .
وقال : إن الله قد ضرب بالحقّ على لسان عمر وقلبه ، يقول الحق وإن كان مرّاً .
وقال لعمر : والله ما سلكتَ فجّاً إلاّ سلك الشيطان فجّاً غير فجّك .
وقال - في قصة أسارى بدر حيث نزلت الآية على وفق رأي عمر - : لو نزل بلاء من السماء ما نجا منه إلاّ عمر .
وقال : إن منكم لمحدثين ، وإن عمر لمنهم .
وكان علي (ص) وغيره من الصحابة يقولون : ما كنّا نظنّ إلاّ أن ملكاً بين عينيه يسدّده ، وأن ملكاً ينطق على لسانه .
وقال (ص) - في حق علي (ص) - : «اللهم أدر الحق مع علي حيث دار» .
وقال : «أقضاكم علي» ، وأفرضكم زيد ، وأعرفكم بالحلال والحرام معاذ بن جبل .
وقال : رضيت لأمتي ما رضي ابن أم عبد .
وقال - لأبي بكر وعمر - : لو اجتمعا على شيء ما خالفتهما ، وأراد في مصالح

الحرب ، وكلّ ذلك ثناء لا يوجب الاقتداء أصلاً^۱.

کمی تأمل برای اهل انصاف کافی است که پیامبری که خدا درباره‌اش فرموده: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [النجم (۵۳): ۳] چگونه ممکن است مطالبی ضدّ و نقیض بگوید که: خدا حقّ را بر زبان عمر جاری نموده، و باز بگوید حقّ دایر مدار علیؑ است و ...!

چگونه ممکن است امیرالمؤمنینؑ - که حاضر نشد در شورای شش نفره، شرط رفتار بر طبق سیره ابوبکر و عمر را از عبدالرحمن بن عوف بپذیرد^۲ - بفرماید: فرشته بر زبان عمر سخن می‌گوید!

آری تمام این بافته‌ها برای آن جعل شده است که قانون اشتراک جا بیفتد!

و البته عدم ایمان و اعتقاد مخالفین به آنچه نقل کرده‌اند از سخن خودشان هویدا و روشن است که در آخر گفته‌اند: این مطالب دلیل لزوم اقتدا به آنان نیست! اگر واقعاً همیشه راه عمر از راه شیطان جدا است، خدا حقّ را بر دل و زبان او جاری نموده به گونه‌ای که صحابه تصور کنند فرشتگان او را راهنمایی نموده و بر زبان او سخن می‌گویند، چرا اقتدا به او لازم نباشد!؟

روایاتی ساختگی از زبان امیرالمؤمنینؑ

روایات فراوانی درباره شیخین ساخته و بین مردم شایع گردید تا جایی که به دروغ مطلبی را از زبان محمد بن حنفیه شایع کردند که:

۱. المستصفی ۱۷۰، المحصول ۶/ ۱۳۴.

۲. ان عبد الرحمن بن عوف ولی علیاً بالخلافة بشرط الاقتداء بالشیخین، فأبى. (المستصفی للغزالی ۱۶۹، الاحکام للآمدی ۴/ ۱۵۳)

[۱۹۴ / ۱۹۹۴] امیرالمؤمنین (ع) شیخین را برترین مردم پس از پیامبر (ص) معرفی کرده و آن دو را از خودش نیز برتر و خود را با مردم عادی برابر دانسته و فرموده: من مانند بقیه مسلمانان هستم (و با مردم عادی هیچ تفاوتی ندارم)!^۱
[۱۹۵ / ۱۹۹۵] و به این هم اکتفا نکرده و گفته: اگر کسی مرا برابر ابوبکر برتری دهد بر او حدّ مفتری جاری نموده و شلاقش می‌زنم!^۲

نگارنده گوید: پاسخ این یاوه‌ها را علامه امینی داده و ما در صدد بیان آن نیستیم.^۳ گرچه در این زمینه دروغ فراوان بر امیرمؤمنان (ع) بسته شده^۴ ولی نظریه امیرالمؤمنین (ع) درباره شیخین از روایات صحیحین

۱. عن محمد بن الحنفية، قال: قلت لأبي: أي الناس خير بعد رسول الله (ص)؟ قال: أبو بكر، قلت: ثم من؟ قال: ثم عمر، وخشيت أن يقول عثمان، قلت: ثم أنت؟ قال: ما أنا إلا رجل من المسلمين. (صحيح البخاري ۴ / ۱۹۵)

قال ابن عبد البر: ولا ينكر فضل علي (ع) مؤمن، ولا يجهل سابقته وموضعه من رسول الله (ص) ومن دين الله عالم، وقد ثبت عنه (ع) أنه فضل أبا بكر على نفسه من طرق صحاح، وقال: خير الناس بعد رسول الله (ص) أبو بكر ثم عمر. وحسبك بهذا منه (ع). (التمهيد ۲۲ / ۱۳۳ و رجوع شود به كنز العمال ۱۳ / ۲۰ - ۲۴)

۲. لا أجد أحداً يفضّلني على أبي بكر إلا جلدته جلد المفترى. (الرياض النضرة ۱ / ۹۰)

۳. رجوع شود به الغدير ۹ / ۳۸۹ و هم چنین ۵ / ۲۹۷ - ۳۷۵ و ۸ / ۳۶ و ...

۴. به عنوان نمونه رجوع شود به بلوغ الأمانی ۴ / ۴۲۷۰ (كتاب المناقب)

روی ابن عساکر بسنده عن حکیم بن جبیر، قال: قلت لعلي بن الحسين (ع): يا سيدي، إن الشعبي حدث عن أبي جحيفة وهب الخير أن أباك سعد المنبر فقال: خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر، وعمر! فقال: أين يذهب بك يا حكيم؟ حدثني سعيد بن المسيب، عن سعد: أن النبي (ص) قال له: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»، إن المؤمن يهضم نفسه. (تاريخ بغداد ۹ / ۳۷۰، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۵۳)

وزاد ابن عساکر في رواية: «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لاني بعدي»،

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۶۷

و منابع معتبر اهل تسنن روشن است که عمر به آن حضرت گفت:
شما ابوبکر را دروغگو، گنهکار، نیرنگ‌باز و خائن دانستید، و پس از او نیز
مرا دروغگو، گنهکار، نیرنگ‌باز و خائن می‌دانید.^۱

[۱۹۶ / ۱۹۹۶] روایت دیگری نیز - به قصد یکسان نشان دادن آن حضرت با
صحابه - به دروغ به آن حضرت نسبت داده شده که: قال النبي ﷺ: إن كل نبي
أعطى سبعة نجباء رفاء - أو قال رقباء - وأعطيتُ أنا أربعة عشر، قلنا: من هم؟ قال -
يعني قال علي ﷺ - : أنا وابناي وجعفر وحمزة وأبو بكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال
وسلمان وعمار والمقداد وحذيفة و عبد الله بن مسعود .

و هر کسی آن را به گونه‌ای که مایل بوده نقل نموده است!^۲
هدف آنها از ساختن این روایات بر لسان آن حضرت آن است که مطلب به
آسانی در اذهان جای بگیرد!

→ ثم [قال علي بن الحسين ﷺ]: [هل كان في بني إسرائيل بعد موسى أفضل من هارون
صلی‌الله‌علیهما‌وسلم؟ [قال حكيم]: قلت: لا، فضرب على كتفي، ثم قال لي علي بن حسين ﷺ]:
فأين ذهب بك؟! (تاریخ مدینه دمشق ۳۰ / ۳۵۹)
قال ابن عساکر: قد صحَّ حدیث سعید عن سعد من طرق لكن تأویل علي بن الحسين ﷺ] فيه
نظر؛ فإنه إنما شبهه بهارون حين استخلفه على قومه حين خرج إلى تبوك كما استخلف موسى
هارون ﷺ] حين ذهب إلى مناجاة ربه فقبل في علي ﷺ]: كرهه ومله، فقال له ذلك تطيباً لقلبه
فأما التفضيل فيتلقى من أحاديث أخر. (تاریخ مدینه دمشق ۳۰ / ۳۵۹)
نگارنده گوید: پاسخ ابن عساکر از آنچه در دلالت حدیث منزلت گفته شد روشن می‌شود، رجوع
شود به دفتر نخست، صفحه ۴۳۸.

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۵۶۵ - ۱۵۶۸ به نقل از صحیح مسلم ۱۵۱/۵ - ۱۵۲ و ...
۲. سنن الترمذی ۵ / ۳۲۹، المعجم الكبير للطبراني ۶ / ۲۱۶، تاریخ مدینه دمشق ۱۲ / ۲۷۱ و
۱۵ / ۳۸۰ و ۴۱ / ۱۷ و ۴۳ / ۳۸۴ و ۴۴ / ۱۲۵ و ۵۸ / ۱۹۴، الرياض النضرة ۱ / ۳۹ - ۴۰، كفاية
الطالب اللیب للسیوطی ۲ / ۲۰۰، كنز العمال ۱۱ / ۶۴۰، سبل الهدی والرشاد ۱۰ / ۳۲۳.

نظیر این، مطلبی ساختگی است که ذهبی به امام صادق (ع) نسبت داده و گفته: [۱۹۷ / ۱۹۹۷] این آقامناقب فراوان دارد. از بهترینش مطلبی است که حفص بن غیاث نقل می‌کند که او فرمود: من از شفاعت علی (ع) به چیزی امیدوار نیستم مگر آن که همان را از شفاعت ابوبکر امیدوارم!^۱

گزافه‌گویی تفسیر رازی درباره عمر

نگارنده گوید: به کلامی در تفسیر رازی برخورد کردم که عمر را یگانه روزگار معرفی نموده است.

[۱۹۸ / ۱۹۹۸] قال في ضمن كلام له: هذه الوقائع رویت بالآحاد، وهانها ما هو معلوم بالتواتر وهو أنه - مع بعده عن زينة الدنيا واحترازه عن التكاليف والتهويلات - ساس الشرق والغرب وقلب الممالك والدول، لو نظرت في كتب التواريخ علمت أنه لم يتفق لأحد من أول عهد آدم إلى الآن ما تيسر له فإنه مع غاية بعده عن التكاليف كيف قدر على تلك السياسات، ولا شك أن هذا من أعظم الكرامات.^۲

شما را به وجدانتان سوگند اگر کسی چنین سخنی درباره امیرالمؤمنین (ع) می‌گفت به شدت مورد هجوم مخالفان قرار نمی‌گرفت که: تو با این سخن آن حضرت را بر همه پیامبران (ع) ترجیح داده‌ای؟! آری؛ او سیاست‌هایی را از اعظم کرامات دانسته است که بر خلاف عقل، وجدان، روش عقلا، کتاب خدای تعالی و در نقطه مقابل روش و سیره پیامبر (ص) است!^۳

۱. مناقب هذا السيد جمّة، ومن أحسنها رواية حفص بن غياث أنه سمعه يقول: ما أرجو من شفاعة علي (ع) شيئاً إلا وأنا أرجو من شفاعة أبي بكر مثله. (تذكرة الحفاظ ۱ / ۱۶۶ - ۱۶۷)

نگارنده گوید: با مراجعه به سند این روایت در کتاب تاریخ الاسلام ذهبی ۹ / ۹۱ روشن می‌شود که این روایت نزد خودش نیز اعتبار ندارد که ناقل آن محمد بن الحسین الحبیبی توثیقی ندارد.

۲. تفسیر الرازی ۲۱ / ۸۸.

۳. به عنوان نمونه رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۹۰۹: «سنجش رفتار حضرت و رفتار دیگران».

ترویج فضیلت تراشی برای عثمان

[۱۹۹۹ / ۱۹۹۹] ابن ابی الحدید از کتاب الأحداث مدائنی گزارشی طولانی نقل می‌کند که در ضمن آن آمده است:

معاویه به کارگزاران خود نوشت: شیعیان، دوستان و پیروان عثمان و کسانی که فضائل و مناقب او را نقل می‌کنند باید تشویق و احترام شده و مقرب گردند و هر فضیلتی که نقل کنند همراه با نام راوی، نام پدر و قبیله‌اش برای او فرستاده شود.

این دستور اجرا شد و به جهت جایزه‌هایی که برای این افراد قرار داده شد، روایات فراوانی درباره عثمان ساخته و شایع گردید.^۱

تلاش مذبحخانه و پاسخ کوبنده!

[۲۰۰۰ / ۲۰۰۰] هشام بن عبدالملک نامه‌ای برای اعمش^۲ نوشت که: برای من مناقب عثمان و رفتارهای بد علی را بنویس. هنگامی که نوشته را به دست اعمش دادند آن را گرفت و در دهان گوسفندی (که آنجا بود) گذاشت، گوسفند آن را جوید و خورد. اعمش به فرستاده هشام گفت: پاسخ او همین است.^۳

۱. و كتب إليهم أن انظروا من قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه وأهل ولايته والذين يروون فضائله ومناقبه فادنوا مجالسهم وقربوهم وأكرمواهم وكتبوا لي بكل ما يروي كل رجل منهم واسمه واسم أبيه وعشيرته، ففعلوا ذلك حتى أكثروا في فضائل عثمان ومناقبه لما كان يبعثه إليهم معاوية من الصلوات والكساء والحباء والقطائع ويفيضة في العرب منهم والموالي فكثر ذلك في كل مصر ... (شرح ابن أبي الحديد ۱۱/ ۴۴ - ۴۶)

۲. ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۶/ ۲۲۶ - ۲۴۸ او را به: الإمام، شیخ الإسلام، شیخ المقرئین والمحدثین ستوده است.

۳. بعث هشام بن عبد الملك إلى الأعمش أن اكتب لي مناقب عثمان ومساوي علي، فأخذ

فضیلت تراشی برای معاویه !!

[۲۰۱ / ۲۰۱] ابن قتیبہ (متوفی ۲۷۶) می نویسد: عده‌ای به جمع آوری فضائل عمرو بن عاص و معاویه اهتمام گماردند، گویا هدفشان بالا بردن آن دو نبود بلکه می خواستند از منزلت علی (ع) بکاهند.^۱

شارحین بخاری در شرح «باب ذکر معاویه»^۲ گفته‌اند: لم يقل فضل ولا منقبة؛ لأنه لم يصح في فضائله شيء. یعنی این که بخاری عنوان باب را به صورت گذشته مطرح کرد و نگفت: «باب فضل معاویه» یا «باب مناقب معاویه» به جهت آن است که هیچ روایت صحیحی در این باره وجود ندارد.^۳

[۲۰۲ / ۲۰۲] پسر احمد بن حنبل از پدرش پرسید: نظرت درباره علی (ع) و معاویه (و روایاتی که درباره آن دو نقل شده) چیست؟ او سرش را پایین انداخت و قدری تأمل کرد، سپس گفت: (پسرم)

→ الأعمش القرطاس وأدخلها في فم شاة فلاكتها ، وقال لرسوله : قل له : هذا جوابك . (وفيات الأعيان ۲ / ۴۰۲ ، مرآة الجنان ۱ / ۲۳۹ ، حياة الحيوان الكبرى ۲ / ۵۷)

۱ . وعنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص ومعاوية كأنهما لا يريدونهما بذلك وإنما يريدونه . (كتاب الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة ۳۴ - ۳۶)

۲ . صحيح البخاري ۴ / ۲۱۹ .

۳ . قال ابن حجر العسقلاني : عبّر البخاري في هذه الترجمة بقوله : (ذكر) ولم يقل : فضيلة ولا منقبة؛ لكون الفضيلة لا تؤخذ من حديث الباب ... إلى أن قال : لم يصح في فضائل معاوية شيء ، فهذه النكتة في عدول البخاري عن التصريح بلفظ : (منقبة) اعتماداً على قول شيخه ... وقصة النسائي في ذلك مشهورة ... وقد ورد في فضائل معاوية أحاديث كثيرة لكن ليس فيها ما يصحّ من طريق الإسناد وبذلك جزم إسحاق بن راهويه والنسائي وغيرهما . (فتح الباري ۷ / ۸۱) وقال العيني : فإن قلت : قد ورد في فضيلته أحاديث كثيرة . قلت : نعم ، ولكن ليس فيها حديث يصحّ من طريق الإسناد نصّ عليه إسحاق بن راهويه والنسائي وغيرهما ، فلذلك قال : باب ذكر معاوية ، ولم يقل : فضيلة ولا منقبة . (عمدة القاري ۱۶ / ۲۴۹)

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۷۱

بدان که علی [ع] دشمنان بسیاری داشت. آنها می‌خواستند از او عیبجویی کنند ولی نتوانستند برای او عیبی پیدا کنند، لذا به سراغ کسی رفتند که به جنگ علی [ع] رفته و با او دشمنی و مبارزه نمود، او را مدح و ثنا گفتند به خاطر دشمنی با علی [ع].^۱

[۲۰۳ / ۲۰۳] ابن حجر عسقلانی - پس از نقل مطلب فوق - می‌نویسد: احمد در این کلام اشاره کرده به فضائل ساختگی و جعلی معاویه که هیچ اصل و اساسی ندارد گرچه آن روایات فراوان است ولی هیچ کدام سند صحیحی ندارد. این مطلب نزد (علمای بزرگ اهل تسنن مانند) اسحاق بن راهویه (استاد بخاری)، نسائی و دیگران مسلم و قطعی است.

سپس از اسحاق بن راهویه نقل می‌کند که: اصلاً در فضیلت معاویه هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد!^۲

۱. سألت أبي: ما تقول في علي [ع] ومعاوية؟ فأطرق ثم قال: اعلم أن علياً [ع] كان كثير الأعداء، ففتش أعداؤه له عيباً فلم يجدوا، فعمدوا إلى رجل قد حاربه فأطروه كياداً منهم لعلي [ع]. (رجوع شود به المنتظم ۵ / ۱۲۹، تاریخ الخلفاء للسيوطي / ۲۱۷، المنح المكية في شرح الهمزية ۵۸۳، تحفة الأحوذی ۱۰ / ۲۳۱)

وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل: كنت أصبو فأخذ أبي بيدي وعبر بي الجسر فمضى إلى جامع الرصافة، فلما انتهينا إلى جامع الرصافة رأينا حباباً فيها السويق والسكر والماء المبرد بالثلج، وخدماء في أيديهم الطاسات يقولون للناس: اشربوا على حب معاوية بن أبي سفيان! قال [قلت]: يا أبة من معاوية؟ فقال: هؤلاء قوم بغضوا رجلاً لم يكن لهم إلى الطعن عليه سبيل فأحبوا أعداءه. قال الشيخ: احفظ هذه الحكاية عن ابن مالك، فهذه حكاية عجيبة ظريفة من قول أحمد. (ذيل تاريخ بغداد لابن النجار ۴ / ۴۴)

۲. فتح الباري ۷ / ۸۱.

قال الألباني: روى الحافظ ابن عساكر بسنده الصحيح عن اسحاق بن راهويه أنه قال: لا يصح عن النبي ﷺ في فضل معاوية شيء. (سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني ۷ / ۲ / ۶۹۴ ورجوع

سپس عسقلانی گفته: داستان نَسائی در این زمینه مشهور است.^۱

[۲۰۴ / ۲۰۰۴] با وجود مطالب گذشته باز ابن کثیر دمشقی - شاگرد و شیفته ابن تیمیه - در کتاب تاریخش بابی را به فضائل معاویه اختصاص داده و صفحاتی را به یاد مولایش - که خدا با او محشورش نماید - سیاه کرده،^۲ چنانکه ابن تیمیه نیز برای معاویه و حتی یزید فضیلت تراشی نموده و در این زمینه تألیفی دارد با نام: «قاعدة فی فضل معاویة وابنه»!^۳

[۲۰۵ / ۲۰۰۵] ابن کثیر درباره حدیث نبوی شریف: «لَا أُشْبِعُ اللَّهَ بَطْنَهُ» خدا شکمش را سیر نکند، می‌گوید: این دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای معاویه سودمند بود هم در دنیا و هم در آخرت! اما در دنیا؛ زیرا هنگامی که امارت شام به او واگذار شد روزانه هفت وعده غذا می‌خورد، برای او سینی پر از گوشت و پیاز

→ شود به تاریخ مدینه دمشق ۱۰۶/۵۹، الموضوعات لابن الجوزي ۲ / ۲۴، سير أعلام النبلاء ۳ / ۱۳۲، الأسرار المرفوعة للقاري ۴۵۵، أضواء على السنة المحمدية لمحمود أبورية ۱۲۸، تنزيه الشريعة المرفوعة للكناني ۲ / ۷)

حاکم نیشابوری نیز به نقل از مشایخش می‌گوید: لا یصح فی فضل معاویة حدیث . (تذکره الموضوعات ۱۰۱ و مراجعه شود به کشف الخفاء للعجلونی ۲ / ۴۲۰)

۱ . فتح الباري ۸۱/۷ و مراجعه شود به تحفة الأحوذی ۱۰ / ۲۳۰ - ۲۳۱ . نگارنده گوید: داستان نَسائی در دفتر پنجم صفحه ۱۹۲۹ تحت عنوان: «سبب وفات نَسائی ...» گذشت .

۲ . البداية والنهاية ۲۳ / ۸ .

۳ . رجوع شود به فوات الوفيات ۱ / ۱۲۷ .

با آنکه ابن تیمیه خودش اعتراف کرده است که: و معاویة لیس له بخصوصه فضیلة فی الصحیح . (منهاج السنة ۷ / ۴۰)

قال ابن خلدون: وقد كان ينبغي أن تلحق دولة معاوية وأخباره بدول الخلفاء وأخبارهم فهو تاليهم في الفضل والعدالة والصحة [!!!] ولا ينظر في ذلك إلى حديث الخلافة بعدي ثلاثون سنة فإنه لم يصح، والحق أن معاوية في عداد الخلفاء ... وحاشى الله ان يشبه معاوية بأحد ممن بعده، فهو من الخلفاء الراشدين . (تاريخ ابن خلدون ۲ / ۲ ق / ۱۸۸)

می‌آوردند به همراه حلوا (و شیرینی جات) و میوه‌های بسیار، می‌خورد و می‌گفت: به خدا سیر نشدم بلکه از (پُر) خوردن خسته شدم. ابن کثیر می‌گوید: آرزوی پادشاهان است که از چنین نعمت و چنین معده‌ای برخوردار باشند!

اما سود آخرت او شرحش آن است که مسلم پس از حدیث فوق - «لا أشبع الله بطنه» - روایتی را که بخاری و دیگران نقل کرده‌اند ذکر می‌کند که پیامبر ﷺ فرموده: خدایا من هم بشری هستم (مانند دیگران گاهی عصبانی می‌شوم) پس اگر بی‌جهت به بنده‌ای ناسزا گفتم، تازیانه زدم، یا او را نفرین کردم، این کار مرا کفاره گناهانش و باعث تقرب به خودت در قیامت قرار ده. پس در حقیقت مسلم با قرار دادن این دو حدیث کنار یکدیگر خواسته فضیلت معاویه را بیان نماید [!!]^۱

ابن کثیر پس از آن قیافه افراد با انصاف را به خود گرفته و می‌گوید:

البتة ابن عساکر روایات جعلی فراوانی در فضیلت معاویه در تاریخ مدینة دمشق نقل کرده که ما از آن اعراض کرده و به همین روایات صحیح و معتبر اکتفا نمودیم!^۲

با آن‌که گذشت که درباره او هیچ روایت معتبری وجود ندارد.

[۲۰۶ / ۲۰۶] ذهبی که همیشه در صدد تضعیف و انکار فضائل مسلم امیرالمؤمنین ﷺ و ایجاد شک و تردید در آن است و تحمل دیدن و شنیدنش را ندارد وقتی نوبت به معاویه می‌رسد می‌گوید: ویروی فی فضائل معاویه أشیاء ضعیفة تحتمل!^۳ در فضائل او روایات ضعیفی نقل شده ولی قابل تحمل است.

۱. البداية والنهاية ۸ / ۱۲۸ .

۲. البداية والنهاية ۸ / ۱۳۰ - ۱۳۱ .

۳. سیر أعلام النبلاء ۳ / ۱۳۱ تذکر: اصطلاح «ضعف محتمل» در جایی بکار می‌رود که حدیث ضعیف شاهی - دست کم مانند خودش - داشته باشد .

[۲۰۰۷ / ۲۰۰۷] او درباره حدیث: «اللهم لا تشیع بطنه» گفته: ممکن است این فضیلتی برای معاویه باشد...^۱ به شرحی که در کلام ابن کثیر گذشت. ولی عدم ایمان آنها به آنچه می‌گویند: از تعابیر: «لعل»، «والله أعلم»، «گذشتگان چنین فهمیده‌اند» و ... ظاهر است!

[۲۰۰۸ / ۲۰۰۸] البانی نیز درباره روایت: «اللهم لا تشیع بطنه» گفته: این حدیث سندش صحیح است و مسلم هم آن را نقل کرده، بعضی از فرقه‌ها (یعنی شیعه) خواسته‌اند از آن طعنی برای معاویه بسازند ولی از این حدیث چنین چیزی استفاده نمی‌شود، بلکه این حدیث دلالت دارد که او نویسنده پیامبر (ص) بوده لذا ابن عساکر می‌گوید: این صحیح‌ترین حدیث در فضیلت معاویه است!^۲

نگارنده گوید: دلالت آن بر طعن معاویه روشن است که نفرینی است برای او به سیر نشدن و آزار او از خستگی پرخوری! اما عدم دلالت آن بر فضیلت از آنچه فریقین در مذمت عبدالله بن سعد بن ابی سرح - ذیل سوره انعام آیه ۹۳ - نقل کرده‌اند، روشن می‌گردد.

اهمیت نقل فضائل جعلی معاویه!

[۲۰۰۹ / ۲۰۰۹] در شرح حال ابو عمر زاهد بغدادی معروف به غلام ثعلب نوشته‌اند: او در فضائل معاویه جزوهای نوشته بود که نمی‌گذاشت کسی نزد او چیزی بخواند مگر آن که اول آن جزوه را قرائت کند! ابن حجر گفته: جماعتی

۱. لعل هذه متقبة معاوية لقول النبي (ص): اللهم من لعنته أو شتمته فاجعل ذلك له زكاة ورحمة. (تذكرة الحفاظ ۲ / ۶۹۹). لعل أن يقال: هذه متقبة لمعاوية! (سير أعلام النبلاء ۱۴ / ۱۳۰) وفي المنيحة بسلسلة الأحاديث الصحيحة للحويني ۲ / ۴۸۹: وليس هذا ذمًا لمعاوية... بل متقبة... وهذا ما فهمه أئمة السلف، كمسلم والذهبي وغيرهما، والله أعلم.

۲. سلسلة الأحاديث الصحيحة ۱ / ق ۱ / ۱۶۴ - ۱۶۵.

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۷۵

از اهل ادب برای او ارزش و اعتباری قائل نبودند ولی عده‌ای از مشایخ حدیث او را توثیق و تصدیق می‌کردند. من جزوۀ او را در فضائل معاویه دیده‌ام، بسیاری از مطالبش ساختگی بود ولی مشکل از ناحیه مؤلف نبود (دیگران آن را جعل کرده‌اند و او فقط نقل کرده است. یعنی ترویج احادیث ساختگی معاویه ضرری به وثاقتش نمی‌زند برخلاف نقل فضائل معتبر امیرمؤمنان علیه السلام)!!!^۱

و گذشت که پس از آن‌که حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) متهم به تشیع شد، منبرش را شکستند و جرأت خارج شدن از خانه‌اش را نداشت، به او گفتند: اگر برای مردم فضائل معاویه را نقل کنی مشکل حل می‌شود!^۲

شروع فتنه اشتراک

[۲۰۱۰ / ۲۱۰] شروع فتنه اشتراک و شیوع آن از صحابه بلکه از ابوبکر بوده؛ زیرا او در سقیفه برای گرفتن خلافت از این شگرد استفاده نمود و مطلب را برای انصار این گونه مطرح کرد که: ما مهاجران، در ایمان، اسلام و عبادت بر شما مقدم بوده‌ایم و (علاوه بر آن) از نزدیکان و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله بشمار می‌رویم!!^۳

۱. رجوع شود به تذکرة الحفاظ ۳/ ۸۷۴، سیر أعلام النبلاء ۱۵/ ۵۱۰، لسان المیزان ۵/ ۲۶۸.

۲. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۱۹۱۷.

۳. وکنا معشر المهاجرین أول الناس إسلاماً، ونحن عشیرته وأقاربه وذوو رحمہ. (السنن الکبری للبیهقی ۶/ ۱۶۵، الریاض النضرة ۱/ ۲۳۶، شرح ابن أبی الحدید ۶/ ۷، فتح الباری ۷/ ۲۴، الاکتفاء للکلاعی ۲/ ۵۳، سبل الهدی والرشاد ۱۲/ ۳۱۲، السیرة الحلبيية ۳/ ۴۸۰) إن رسول الله صلی الله علیه و آله لمّا بُعث عظم علی العرب أن یتروکوا دین آبائهم فخالقوه، وشاقّوه، وخصّ الله المهاجرین الأولین من قومه بتصدیقہ والإیمان به، والمواساة له، والصبر معه علی شدّة أذى قومه، ولم یستوحشوا لکثرة عدوهم، فهم أول من عبد الله فی الأرض، وهم أول من آمن برسول الله صلی الله علیه و آله، وهم أولیاءه وعترته [وعشیرته]، وأحقّ الناس بالأمر بعده، لا ینازعهم فیہ إلا ظالم ...

البته نتیجه این احتجاج چیزی جز تقدم و شایستگی امیرالمؤمنین (ع) برای خلافت نیست؛ زیرا این اوصاف اختصاص به آن حضرت دارد، كما قال (ع) :

فإن كنت بالشورى ملكت أمورهم فكيف بهذا والمشيرون غيب
وإن كنت بالقربى حججت خصيمهم فغيرك أولى بالنبي وأقرب^۱

اشتراک در عمل به آیه نجوا

گذشت که به دروغ ادعا شده دیگران نیز به آیه نجوا عمل نموده‌اند.^۲

اشتراک دیگران در عدم بت پرستی

[۲۰۱۱ / ۲۱۱] در روایت شماره ۲۶۱ و روایات پاورقی آن گذشت که امیرالمؤمنین (ع) هیچ گاه به خدا کفر نورزیده و در روایت شماره ۳۷۰ گذشت که آن حضرت هیچ گاه بت نپرستید. برخی برای سلب این امتیاز ویژه، به دروغ ادعا کرده‌اند که : عده‌ای دیگر نیز برای بتان سجده نکرده‌اند و به خصوص از ابوبکر نام برده‌اند.^۳

اشکال

اولاً: سجده نکردن آنان برای بت، منافات با کافر بودنشان ندارد، ممکن است

→ (السقيفة وفدك للجوهري ۵۸ - ۵۹، تاريخ الطبري ۴۵۷/۲، الإمامة والسياسة ۲۳/۱ - ۲۴، نهاية

الأرب ۳۳/۱۹، شرح ابن أبي الحديد ۷/۶ - ۸، جمهرة خطب العرب ۱ / ۱۷۴ - ۱۷۵)

۱. شرح ابن أبي الحديد ۱۸ / ۴۱۶ .

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۲۲۶ - ۲۲۲۷ .

۳. قال الحلبي : قيل أيضاً إن أبا بكر لم يسجد لصنم قط ، وقد عدّ ابن الجوزي مَنْ رَفَضَ عبادة

الأصنام الجاهلية أي لم يأت بها : أبا بكر الصديق وزيد بن عمرو بن نفيل وعبيد الله بن جحش

وعثمان بن الحويرث وورقة بن نوفل ورباب بن البراء وأسعد بن كريب الحميري وقس بن

ساعة الإيادي وأبا قيس ابن صرمة . (السيرة الحلبيّة ۱ / ۴۳۴ - ۴۳۵)

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۷۷

کسی به بت سجده نکرده باشد لکن این غیر از مؤمن بودن و موحد بودن اوست، و دیگران قطعاً سابقه کفر داشته‌اند و این قابل انکار نیست .
ثانیاً: این ادعایی بیجاست که روایات اهل تسنن آن را تکذیب می‌کند .

[۲۰۱۲ / ۲۱۲] ابوبکر - در جمع مهاجرین و انصار ، نزد پیامبر ﷺ - ادعا کرد که: ای پیامبر، به جان شما سوگند ، من هیچ‌گاه برای بتان سجده نکرده‌ام .
عمر عصبانی شد (و آبروی او را بُرد) و به او گفت: به جان پیامبر ﷺ سوگند می‌خوری که برای بتان سجده نکرده‌ای، در حالی که در جاهلیت چنین و چنان بوده‌ای (و من عبادت تو را در برابر بت‌ها دیده‌ام)!^۱

[۲۰۱۳ / ۲۱۳] بلکه ابوبکر پیش از اظهار اسلام به پیامبر ﷺ اعتراض نمود که:

آیا این مطلبی که قریش از تو نقل می‌کنند درست است که بت‌های ما را رها کرده و ما را بی‌خرد دانسته و پدران ما را تکفیر می‌کنی؟!^۲

این روایت به روشنی دلالت بر بت‌پرستی او دارد ؛ زیرا او با بکار بردن لفظ: «آلهتنا» اعتراف به بت‌پرستی خویش نموده و در هر سه جمله، پیامبر ﷺ را در جبهه مقابل خود و پدرانش دانسته است !

۱ . اجتماع المهاجرون والأنصار عند رسول الله ﷺ، فقال أبو بكر: وعيشك - يا رسول الله، - إني لم أسجد لصنم قط، فغضب عمر بن الخطاب، وقال: تقول: وعيشك يا رسول الله، إني لم أسجد لصنم قط، وكنت في الجاهلية كذا وكذا سنة؟ (رجوع شود به بهجة النفوس والأسرار للمرجاني (المتوفى بعد ۷۷۰) ۲ / ۸۴۴، المصباح المضيء للأنصاري (المتوفى ۷۸۳) ۱ / ۳۸، إرشاد الساري للقسطلاني (المتوفى ۹۲۳) ۶ / ۱۸۷، باب اسلام أبي بكر) در مرقاة المفاتيح ۳۸۹۲/۹ (چاپ دارالفکر) ۱۱ / ۱۷۸ (چاپ دارالکتب العلمية) مطلب تحريف و تقطيع شده است .

۲ . عن ابن إسحاق: إن أبا بكر الصديق لقي رسول الله ﷺ فقال: أحق ما تقول قریش - يا محمد - من تركك آلهتنا، وتسفيهك عقولنا، وتكفيرك آباءنا؟! (السيرة النبوية لابن كثير ۱ / ۴۳۲)

[۲۰۱۴ / ۲۱۴] ابن تیمیه از راه دیگر وارد شده و گفته :

همه بت پرست بوده اند : کودکان و بزرگان ، خلفا، و علی!^۱

و پاسخ او از آنچه گذشت روشن است که در منابع متعدد عامه درباره امیر مؤمنان (ع) آمده است که: «لم یعبد الأوثان قطّ، أو لم یسجد لصنم قطّ» یعنی آن حضرت هیچ گاه بت پرستید.^۲

ادعای بیجای اشتراک در آیه مودّت!

اشاره شد که در تفسیر رازی ذیل آیه شریفه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» [الشوری (۴۲): ۲۳] آمده است :

کلام خدای تعالی دلالت بر منصب عظیمی برای صحابه دارد؛ چون فرموده: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» [الواقعة (۵۶) ۱۰ - ۱۱] پس هر کسی که اطاعت خدا نماید مقرب نزد خداست و آیه شریفه شامل حال او می شود. نتیجه آن که این آیه دلالت دارد بر وجوب محبت آل پیامبر (ع) و محبت اصحاب آن حضرت. و جز اهل تسنن از آن بهره ندارند؛ زیرا جمع کرده اند بین محبت عترت و صحابه.^۳

ملاحظه فرمودید که با تفسیر «الْقُرْبَىٰ» به مقرب نزد خدا و سپس با استناد به آیه شریفه: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» و تطبیق آن بر صحابه بر

۱. قبل أن یبعث الله محمداً (ﷺ) لم یکن أحدٌ مؤمناً من قریش ، لا رجلٌ ولا صبیٌّ ولا امرأةٌ ، ولا الثلاثة ولا علیٌّ ! وإذا قبل عن الرجال : إنهم كانوا یعبدون الأصنام ، فالصبيان كذلك ، علیٌّ وغيره !! (منهاج السنة ۸ / ۲۸۵ - ۲۸۶)

۲. رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۵۷۲ ، منابع روایت شماره ۳۷۰ .

۳. تفسیر الرازی ۲۷ / ۱۶۶ - ۱۶۷ المسألة الثانية .

طبق میل خویش، صحابه را با عترت در وجود محبت شریک دانسته است! نگارنده گوید: پیش از این درباره آیه موَدّت به تفصیل سخن گفته شد.^۱

ادعای اشتراک حتی در موالات غدیر!

[۲۱۵ / ۲۰۱۵] مخالفین ادعا کرده‌اند که:

از حدیث غدیر لزوم موالات - به معنای دوستی، یاری و تأیید علی [ع] - استفاده می‌شود و این وصف برای علی [ع] در حیات پیامبر ﷺ و پس از وفات آن حضرت و در حیات علی [ع] و پس از وفاتش ثابت است (ولی توجه به این نکته لازم است که) فالحدیث یدلّ علی أن علیاً [ع] ولیّ من أولیاء الله تجب له الموالاته، حدیث غدیر دلالت دارد که علی [ع] یکی از اولیاء الهی است که موالاتش واجب است (و شخص او موضوعیت ندارد، این وصف برای همه صحابه هست؛ لذا تأکید می‌کنند که) این حدیث حجّت علیه کسانی که موالات خلفا را مانند موالات علی [ع] پذیرفته‌اند نیست بلکه حجّت علیه کسانی است که کینه خلفا را به دل گرفته و از آنان بیزارند.^۲

اشکال

روشن است که در حدیث غدیر شاهدی برای اشتراک وجود ندارد؛ آنان به امری استناد می‌کنند که دلیلی بر آن نیست، بلکه دلایل فراوان بر خلاف آن

۱. صفحه ۲۲۴۸ - ۲۲۵۶.

۲. كما أن الموالاته وصف ثابت لعلی [ع] في حياة الرسول ﷺ وبعد وفاته وبعد وفاة علي [ع] ... فالحدیث یدلّ علی أن علیاً ولیّ من أولیاء الله تجب له الموالاته، وهي المحبة والنصرة والتأييد. (بیان الإسلام / القسم الثالث / ۴ / ۱۰۳)
فالحدیث لیس حجّة علی من والاهم مثله بل حجّة علی من بیغضهم یتبرأ منهم. (همان ۱۰۲)

وجود دارد و آن ادعای موالات و نصرت علی (ع) نسبت به خلفاست.^۱
 روایات فریقین حاکی از تظلم خاندان رسالت (ع) از خلفاست که با موالات و نصرت تنافی دارد، و مطالبی که تحت عنوان «بی احترامی به امیرمؤمنان (ع) در دوران خلفا» خواهد آمد بیانگر گوشه‌ای از روابط آنان و حضرت است.
 بی انصافی یا کج فهمی است که نصرت و یاری دین توسط امیرمؤمنان (ع) در زمان خلفا، نصرت و یاری خلفا تلقی شود که خود حضرت فرمود: فَخَشِيْتُ إِنَّ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ - أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَكْبَرَ...^۲

اشتراک در پرسش از ولایت در قیامت

[۲۰۱۶ / ۲۱۶] بنابر نقل اهل تسنن - ذیل آیه شریفه: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ» [الصفات (۳۷): ۲۴] - از امام باقر (ع) ، ابن عباس، ابوسعید خدری و انس بن مالک از پیامبر (ص) : در قیامت مردم از ولایت امیرمؤمنان (ع) بازخواست می شوند.^۳

۱. وقد نصر علي (ع) [أبا بكر وعمر وعثمان ووالاهم. (بيان الإسلام / القسم الثالث / ۴ / ۱۰۲)
۲. ... فلما مضى (ع) تنازع المسلمون الأمر من بعده ، فوالله ما كان يلقي في روعي ولا يخطر ببالي أن العرب تزعج هذا الأمر من بعده (ع) عن أهل بيته ، ولأنهم منحوه عني من بعده ، فما راعني إلا انثيال الناس على فلان [أبي بكر] يبائعونه ، فأمسكت يدي حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الإسلام يدعون إلى محق دین محمد (ص) ، فخشيت إن لم أنصر الإسلام وأهله أن أرى فيه ثلماً أو هدماً تكون المصيبة به علي أعظم من فوت ولايتكم ... (رجوع شود به نهج البلاغة ۳ / ۱۱۸ نامه ۶۲ و من کتاب له (ع) إلى أهل مصر مع مالك الأشر، الغارات ۱ / ۳۰۵ ، شرح ابن أبي الحديد ۶ / ۹۵ و ۱۷ / ۱۵۱ ، بحار الأنوار ۳۳ / ۵۶۸ ، ۵۹۶ - ۵۹۷)
- و في رواية ابن قتيبة : فما راعني إلا إقبال الناس على أبي بكر ، وإجفالهم عليه ، فأمسكت يدي ، ورأيت أني أحق بمقام محمد (ص) [في الناس ممن تولي الأمور علي]. (الامامة والسياسة ۱ / ۱۳۳ - ۱۳۴) (تحقيق الزيني) ۱ / ۱۷۵ (تحقيق الشيري)
۳. رجوع شود به شواهد التنزيل ۱ / ۴۲۳ و ۲ / ۱۶۰ - ۱۶۱ ، النور المشتعل من كتاب ما نزل من

چنان‌که در روایتی گذشت: لا تزول [یزول] قدما عبد يوم القيامة حتى يُسأل عن أربع : ... وعن حبّنا أهل البيت. ۱

قيل : يا رسول الله ، فما علامة حبّكم ؟ فضرب بيده على منكب علي عليه السلام [۲].
بسیاری از اهل تسنن از نقل مطلب ذیل آیه گذشته امتناع کرده‌اند. آلوسی آن روایت را به امامیه نسبت داده - با آن‌که به نقل از اهل تسنن گذشت - سپس گفته:

[۲۰۱۷ / ۲۱۷] بهترین قول آن است که پرسش در قیامت از عقائد و اعمال است، در رأس آنها لا إله إلا الله و از مهم‌ترین آن ولایت علی کرم‌الله‌تعالی وجهه عليه السلام [۳] وهم چنین ولایت دیگر خلفای راشدین است. ۳

اشکال

→ القرآن في علي لأبي نعيم الأصبهاني ۱۹۶ ، النكت والعيون - تفسير الماوردي (المتوفى ۴۵۰) - ۴۴/۵ ، تفسير العزّ بن عبد السلام الشافعي (المتوفى ۶۶۰) ۵۲ / ۳ (چاپ دیگر ۱۳۴ / ۲)
وقال ابن حجر الهيتمي المكي : الآية الرابعة : ... وكأن هذا هو مراد الواحدي بقوله : روي في قوله تعالى : ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ﴾ أي عن ولاية علي عليه السلام [۴] وأهل البيت عليهم السلام ؛ لأن الله أمر نبيه أن يعرّف الخلق أنه لا يسألهم على تبليغ الرسالة أجراً إلا المودة في القربى ، والمعنى أنهم يُسألون : هل والوهم حق الموالاة كما أوصاهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم [۵] أم أضاعوها وأهملوها فتكون عليهم المطالبة والتبعة . (الصواعق المحرقة ۱۴۹)
وقال السدي في قوله تعالى : ﴿فَوَرَبِّكَ لَسَأَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الحجر (۱۵) : ۹۲] : عن ولاية علي . (شواهد التنزيل ۱ / ۴۲۳)

۱ . المعجم الأوسط للطبراني ۹ / ۱۵۶ ، المعجم الكبير للطبراني ۱۱ / ۸۴ مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي ۳۴۶ ، كنز العمال ۱۴ / ۳۷۹ .

۲ . المعجم الأوسط لطبراني ۲ / ۳۴۸ ، مجمع الزوائد ۱۰ / ۳۴۶ .

۳ . وروى بعض الإمامية عن ابن جبير ، عن ابن عباس : يُسألون عن ولاية علي كرم الله وجهه عليه السلام ، ورووه أيضا عن ابي سعيد الخدري ، وأولى هذه الأقوال أن السؤال عن العقائد والأعمال ، ورأس ذلك لا إله إلا الله ، ومن أجله ولاية علي كرم الله تعالى وجهه عليه السلام ، وكذا ولاية إخوانه الخلفاء الراشدين . (روح المعاني ۲۳ / ۸۰)

اگر غیر از ولایت امیرمؤمنان (ع)، ولایت کس دیگری مورد پرس و جو و بازخواست قرار می‌گرفت چرا پیامبر (ص) ذیل آیه شریفه یا جداگانه مانند: «لا تزول قدما عبد يوم القيامة ...» بیان نفرمود؟!

اشتراک دیگران در آیه تطهیر

[۲۰۱۸ / ۲۱۸] در روایات متعدد به دروغ ادعا شده که واثله از حضرت پرسید: آیا من هم از خاندان شما - که مشمول تطهیر الهی شده‌اند - هستم؟ پیامبر (ص) به او پاسخ مثبت دادند!^۱

اشتراک در پرچمداری

اختصاص امیرالمؤمنین (ع) به پرچمداری پیامبر (ص) در جنگ‌ها بلکه پرچمداری آن حضرت در دنیا و آخرت در روایات متعدد و کلمات اعیان اهل تسنن آمده است.^۲

[۲۰۱۹ / ۲۱۹] برخی با اختصاص این فضیلت به آن حضرت مخالفت نموده و گفته‌اند:

در روایات صحیح ثابت است که پیامبر (ص) پرچم را به دست دیگر

۱. صحیح ابن حبان ۱۵ / ۴۳۳، المعجم الكبير ۳ / ۵۵، ۶۶، تفسیر الطبری ۲۲ / ۱۰ - ۱۱، شواهد التنزیل ۲ / ۶۴، ۷۱، سیر أعلام النبلاء ۳ / ۳۸۵، فضل آل البيت (ع) مقریزی ۲۷ - ۲۸، تفسیر ابن کثیر ۳ / ۴۹۲، موارد الظمان ۷ / ۲۰۳، مجمع الزوائد ۹ / ۱۶۷، و رجوع شود به موسوعة الإمامة في نصوص أهل السنة ۲ / ۱۶۲ احادیث ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۰.
۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۴۲۶ - ۲۴۲۹.

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۸۳

مسلمانان هم داده و پرچمداری اختصاص به یک نفر نداشته است .

سپس به مناقشه روایت مالک بن دینار در این زمینه پرداخته و گفته‌اند:

در روایان آن دو مشکل وجود دارد: یکی راستگو است ولی توهماتی دارد و دیگری نیز راستگو ولی شیعه است لذا بعید می‌نماید که این عبارت صحیح باشد.^۱

[۲۰۲۰ / ۲۲۰] گذشته از آن‌که از برخی روایات استفاده می‌شود که لشکر اسلام دارای دو پرچم بوده : امیرالمؤمنین علیه السلام پرچمدار مهاجرین و سعد بن عبادہ پرچمدار انصار بوده است.^۲

پاسخ

۱ . تعلیقه علوش بر المستدرک ۴ / ۱۱۱ چاپ دارالمعرفة .

۲ . وعن ابن عباس : ... وصاحب رایة المهاجرین علي علیه السلام [في المواطن كلها . (مجمع الزوائد ۵ / ۳۲۱ - ۳۲۲ و رجوع شود به المعجم الأوسط ۵ / ۲۴۱ ، المعجم الكبير ۱۱ / ۳۱۱) وفي رواية ابن عساکر عن ابن عباس : إن رایة المهاجرین كانت مع علي علیه السلام [في المواطن كلها : يوم بدر ويوم أحد ويوم خیبر] [حنین] ويوم الأحزاب ويوم فتح مكة ، ولم يزل معه في المواطن كلها . (تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۷۲ و رجوع شود به كفاية الطالب للکنجي ۳۳۵) وروی ابن كثير عن ابن عباس ، قال : وكانت تكون معه رایة المهاجرین في المواطن كلها ، ثم قال ابن كثير : وكذلك قال سعيد بن المسيب و قتادة . (البداية والنهاية ۷ / ۳۷۱) وعن ابن عباس ، قال : كانت رایة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم في المواطن كلها رایة المهاجرین مع علي بن أبي طالب علیه السلام [، و رایة الأنصار مع سعد بن عبادة . (المعجم الكبير ۶ / ۱۵ ، تاریخ مدينة دمشق ۲۰ / ۲۴۹ ، تهذیب الكمال ۱۰ / ۲۸۰ ، تهذیب التهذیب ۳ / ۴۱۲ ، و رجوع شود به كنز العمال ۱۰ / ۵۰۶)

وكان صاحب رایة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - أي يوم بدر - علي بن أبي طالب علیه السلام وصاحب رایة الأنصار سعد بن عبادة . (تاریخ الطبری ۲ / ۱۳۸ ، تفسیر أبي السعود ۲ / ۱۳ ، المنتظم ۳ / ۱۲۸) و در کتب تراجم و رجال درباره سعد بن عبادہ گفته شده : وصاحب رایة الأنصار في المشاهد كلها . (أسد الغابة ۲ / ۲۸۳ ، خلاصة تذهیب تهذیب الكمال ۱۳۴)

الف) در این حرفی نیست که در بین راه پرچمدار انصار سعد بن عباده بوده یا دیگران پرچم را به دوش می گرفته‌اند ولی هنگام رویارویی با دشمن، پرچمدار کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است.^۱

ب) گاهی خدای حکیم برای روشن شدن حقایق و کنار رفتن پرده از چهره دیگران، مصلحت را در آن دیده که هنگام مبارزه، حضرت بیمار شود و نتواند در رزمگاه حاضر گردد و بنابر روایات اهل تسنن، دیگران - از پیش خود و نه به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله! - پرچم را به دست گرفته و وارد میدان کارزار شوند و با خواری و رسوایی برگردند و ترس و هراس خویش را آشکار نمایند، و پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام به برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله عافیت یافته و پرچم را به دوش گرفته به میدان رود و فتح و ظفر به دست مبارک و با کفایتش میسر گردد!^۲

پس این‌که پرچمداری از ویژگی‌های آن حضرت بوده جای تردید نیست به شرحی که گذشت، و اگر روایتی یا عبارتی حاکی از پرچمداری دیگران باشد، اشاره به نکته‌های گذشته دارد.

ج) اما روایت مالک بن دینار؛ پیش از این گذشت که حاکم نیشابوری حکم به صحت آن نموده و برخی از معاصرین نیز آن را معتبر و نیکو دانسته‌اند.^۳

۱. کان سعد بن عبادة صاحب رایة رسول الله صلی الله علیه و آله فی المواطن کلها ، فإذا کان وقت القتال أخذها علی بن أبی طالب علیه السلام . [أسد الغابة ۴ / ۲۰] وعن مالک بن دینار ، قال : قلت لسعيد بن جبیر : من کان صاحب رایة رسول الله صلی الله علیه و آله ، قال : إنک لرخو اللبب ، فقال لی معبد الجهني : أنا أخبرک کان یحملها مسير بن مسرة العبسي ، فإذا کان القتال أخذها علی بن أبی طالب علیه السلام . [الطبقات الكبرى ۳ / ۲۵ و رجوع شود به أنساب الأشراف ۲ / ۱۰۶]

۲. رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۷۷۷ .

۳. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۷۲۷ - ۷۲۸ ، فضیلت ۱۳ : علی علیه السلام پرچمدار خبیر و ...

۴. المستدرک ۳ / ۱۳۷ ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۴۶ - ۸۴۷ شماره ۱۱۶۳ (الطبعة الثالثة ، دار ابن الجوزی ، الرياض) تعلیقه وصی الله بن محمد عباس .

اشتراک دیگران در تجهیز پیامبر ﷺ

روایات متعدد و معتبر دلالت دارد که تجهیز - یعنی غسل و کفن و دفن - پیامبر ﷺ - بنا بر وصیت آن حضرت - توسط امیر مؤمنان ﷺ انجام شد.^۱

ولی در برخی از روایات این مراسم را به گونه‌ای بیان کرده‌اند که دیگران را هم با آن حضرت شریک نمایند. مثلاً فضل بن عباس، اسامة بن زید را - که با چشم بسته آب می‌آوردند و یا ...^۲ - شریک در غسل معرفی نموده‌اند.^۳

ادعای اشتراک و عدم اختصاص در مکتب ابن تیمیه!

ابن تیمیه و پیروان مکتبش ادعا می‌کنند که:

- [۱] عمده روایات معتبر در فضائل علی [ع] مطالبی است که بین او و دیگران مشترک است (و امتیازی برای آن حضرت بشمار نمی‌آید).
- [۲] آنچه درباره ابوبکر و عمر روایت شده عمده‌اش ویژگی‌هایی است که دیگران از آن بی‌بهره‌اند، به خصوص ابوبکر.
- [۳] در فضائل علی [ع] حدود ده حدیث صحیح نقل شده که هیچ

۱. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۵۱۲: عنوان: «تجهیز پیامبر ﷺ».

۲. قال علی [ع]: فكان الفضل وأسامة يناولاني الماء من وراء الستر، وهما معصوبا العين ... عن عامر، قال: كان علي [ع] يغسل النبي ﷺ والفضل وأسامة يحجبانه. (الطبقات الكبرى لابن سعد ۲/ ۲۷۷ - ۲۷۸)

۳. عن عامر، قال: غسل رسول الله ﷺ علي بن أبي طالب [ع] والفضل بن العباس وأسامة بن زيد، وكان علي [ع] يغسله، ويقول: بأبي أنت وأمي طبت ميتاً وحيّاً. (الطبقات الكبرى لابن سعد ۲/ ۲۷۷ - ۲۷۸)

توجه شود که این روایت و روایت دوم پاورقی قبل، هر دو از یک نفر - یعنی عامر - نقل شده. این سعد روایات دیگری نیز نقل کرده که عباس و دیگران در این فضیلت شریک بوده‌اند! وقال ابن تیمیه: وأما غسله وإدخاله قبره، فاشترك فيه أهل بيته. (منهاج السنة ۵/ ۶۵)

کدام امتیاز ویژه‌ای برای او نیست .

[۴] برای ابوبکر بیست حدیث نقل شده که غالب آن فضیلت‌ها به او اختصاص دارد .

[۵] روایات متواتری که در فضائل شیخین نقل شده به اتفاق محدثان بیش از روایات صحیحی است که در فضائل علی (ع) نقل شده و از جهت سند صحیح‌تر و از جهت دلالت صریح‌تر است !^۱

پاسخ مطلب اول :

اگر فضائلی که درباره امیرالمؤمنین (ع) نقل شده اختصاص به آن حضرت ندارد، چرا از پیامبر (ص) به تعبیر عام نقل نشده است ؟!

آیا این اغراء به جهل و باعث مشتبه شدن امر بر مردم نیست ؟!

آیا ممکن است کسی که مأمور به «بلاغ مبین» است عباراتی را درباره فرد معینی استعمال کند که مقصود از آن همه صحابه باشند و آن مطالب بین او و دیگران مشترک باشد ؟!

مثلاً: همه صحابه نسبت به پیامبر (ص) مانند هارون به حضرت موسی (ع) باشند ولی آن حضرت این لفظ را فقط درباره امیرالمؤمنین (ع) بفرماید که : أنت مني

۱. إن الفضائل الثابتة في الأحاديث الصحيحة لأبي بكر وعمر أكثر وأعظم من الفضائل الثابتة لعلی (ع) ... والصحيح الذي فيها - أي في فضائل علی (ع) - ... ليست من خصائصه بل هي فضائل شاركة فيها غيره بخلاف ما ثبت من فضائل أبي بكر وعمر ؛ فإن كثيراً منها خصائص لهما لا سيما فضائل أبي بكر ؛ فإن عامتها خصائص لم يشركه فيها غيره . (منهاج السنة ۵ / ۶ - ۷ ، الآثار المروية عن أئمة السلف في العقيدة ۸۷۲ - ۸۷۵ دكتور حميد بن أحمد نعيجات)
وقال ابن تيمية : والذي فيه من الصحيح ليس هو من خصائص الأئمة ، بل ولا من خصائص علي ، بل قد شاركة فيه غيره ، مثل كونه يحب الله ورسوله ، ويحب الله ورسوله ومثل استخلافه وكونه منه بمنزلة هارون من موسى ، ومثل كون علي مولى من النبي مولاة . (منهاج السنة ۵ / ۳۶)

بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي .

خدا دل همه صحابه را به حق هدایت و زبانشان را بر آن استوار داشته ، ولی پیامبر ﷺ فقط درباره امیرالمؤمنین ﷺ بفرماید : یثبت لسانک و یهدی قلبک .

همه صحابه از پیامبر ﷺ باشند ولی حضرت دربرگرداندن ابوبکر از رساندن سوره براءت و ابلاغ آن توسط امیرالمؤمنین ﷺ فقط درباره آن حضرت بفرماید : أمرت ألا یبلغه إلا أنا أو رجل منی .

همه صحابه بر تأویل قرآن بجنگند ولی پیامبر ﷺ فقط درباره امیرالمؤمنین ﷺ بفرماید : یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله .

حبّ و بغض همه صحابه میزان تشخیص ایمان و نفاق باشد، ولی پیامبر ﷺ فقط درباره امیرالمؤمنین ﷺ بفرماید : لا یحبُّک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق . و نیز بفرماید : من أحبک فقد أحببني ، ومن أبغضک فقد أبغضني ...

قاتلان همه صحابه اشقی آخرین باشند ولی پیامبر ﷺ فقط درباره قاتل امیرالمؤمنین ﷺ بفرماید : «أشقی آخرین» یا : «أشقی الناس» و ...^۱

چرا در مناشدات ، امیرالمؤمنین ﷺ دیگران را قسم می داد که آیا چنین مطلبی درباره کسی جز من است؟ آیا پیامبر ﷺ درباره دیگران چنین چیزی فرمود؟ و همه پاسخ می دادند: نه.^۲

۱. به ترتیب رجوع شود به دفترهای پیشین ، فضیلت های شماره : ۶ ، ۱۱ ، ۱۵ ، ۲۵ ، ۳۱ ، ۳۶ .

۲. رجوع شود به دفتر نخست : مُنَشَدَه به حدیث غدیر صفحه ۳۲۷ و صفحه های ۱۶۹ ، ۱۹۱ ، دفتر دوم ، ۴۹۰ ، ۵۱۴-۵۱۵ ، ۶۱۰-۶۱۱ ، ۷۳۴ ، ۸۴۰-۸۴۱ ، ۸۸۵ ، ۹۲۳-۹۲۴ ، دفتر سوم ، ۹۵۲ ،

چرا عمر، ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و ... آرزوی داشتن آن را داشتند و از شتران سرخ‌موی - که ثروت مهمی نزد عرب محسوب می‌شد - یا از آنچه خورشید بر آن می‌تابد، یا از دنیا و آنچه در آن است، نزد آنان محبوب‌تر و ارزشمندتر بوده است؟!^۱

اگر این فضائل اختصاص به امیرالمؤمنین (ع) نداشته چرا نویسنده‌ای چون نسائی عنوان «خصائص» برای کتاب خویش بر می‌گزیند؟!

چرا نویسندگان - از بخاری و مسلم گرفته تا سیوطی و متقی هندی و ... - همه آن را در بخش مخصوص به آن حضرت نقل کرده‌اند؟ بهتر نبود آن را تحت عنوانی که مربوط به عموم صحابه است ذکر کنند تا مردم به اشتباه نیفتند!

در بسیاری از آثار، «ترجیح بر دیگران»، «نفی غیر» و «انکار دیگران» به روشنی دیده می‌شود، یعنی بسیاری از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین (ع) در کلام پیامبر (ص) و ... همراه با قرائنی است - حالیه، مقالیه و یا هر دو با هم - و به گونه‌ای عظمت و فضیلت و برتری آن حضرت بر دیگران بیان شده که معلوم شود دیگر صحابه، قابل مقایسه با آن حضرت نیستند.

و این خود دلیل نفی اشتراک است. و دقیقاً همین نکته از اساسی‌ترین اسباب انکار، تکذیب، تحریف لفظی و معنوی و ... روایات فضائل بشمار می‌آید.^۲

→ ۹۸۳، ۱۰۱۳، دفتر چهارم ۱۴۷۰، ۱۵۰۳، ۱۵۷۲، دفتر پنجم صفحه ۱۷۷۸ شماره ۱۱۵۰، صفحه ۲۰۳۷ شماره ۱۴۴۵، صفحه ۲۰۵۷ شماره ۱۴۷۰ و همین دفتر صفحه ۲۲۱۶ - ۲۲۱۷ و صفحه ۲۶۷۱ شماره ۲۱۶۹.

۱. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۵۹۱ پاورقی روایت شماره ۱۰۷۶، صفحه ۱۶۰۵، ۱۶۰۷، ۱۶۱۰ - ۱۶۱۱ و صفحه ۱۶۴۱.

۲. لذا فضل بن رزبهان گفته: ما روایات فضائل امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت (ع) را می‌پذیریم تا

از نمونه‌های بارز و روشن آن موارد ذیل است :

۱. تصریح به برتری امیرالمؤمنین علیه السلام از دیگران در قضاوت و اعتراف صحابه حتی عمر به آن !
۲. برگرداندن شیخین در حدیث طبر،
۳. شکست و بازگشت شیخین قبل از فتح خیبر و کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله در تعریض به آن دو ،
۴. برگرداندن ابوبکر از تبلیغ سوره براءت و واگذار کردن کار به امیرمؤمنان علیه السلام ،
۵. اخبار از مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام بر تأویل قرآن و انکار وقوع آن از شیخین،
۶. پاسخ منفی دادن به شیخین در خواستگاری از حضرت زهرا علیها السلام و پاسخ مثبت به امیرالمؤمنین علیه السلام به ضمیمه : **إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ .**

پاسخ مطالب دوم ، چهارم و پنجم

استناد به روایاتی که در فضائل شیخین وارد شده وجهی ندارد ؛ زیرا این روایات ساختگی است !
شگفتا که استدلال شیعه به احادیث مورد اتفاق فریقین پذیرفته نشود ؛ ولی انتظار دارند مطالب دروغین از آنان پذیرفته شود!!

پاسخ مطلب سوم :

اما این که گفته شده : در فضائل علی علیه السلام [حدود ده حدیث صحیح نقل شده که

→ جایی که طعن بر فضایل صحابه نباشد . (إحقاق الحق ۲۱۰ - ۲۱۱ ، دلائل الصدق ۶ / ۴۸۳ - ۴۸۴
به نقل از ابطال الباطل)

هیچ کدام امتیاز ویژه‌ای برای او نیست .

کمال بی‌انصافی است که فضائل بیشمار نادیده گرفته شود و به ۱۰ حدیث اکتفا گردد! فقط در یک روایت معتبر از ابن عباس ۱۰ ویژگی برای آن حضرت شمرده شده و تصریح شده که هیچ کس دارای آن نیست .^۱

و گذشت که احمد بن حنبل و دیگر دانشمندان اهل تسنن گفته‌اند : فضائلی که درباره‌ی علی بن ابی طالب (ع) به سند معتبر نقل شده، درباره‌ی هیچ یک از اصحاب پیامبر (ص) روایت نشده است .^۲

و حکم به اعتبار روایات فضائل آن حضرت در دفترهای پیشین گذشت .

اما اختصاص آن فضائل به امیرالمؤمنین (ع) ، در پاسخ مطلب اول گذشت .

پاسخ ابن تیمیه و پیروانش با استفاده از کلمات دانشمندان اهل تسنن

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲) می‌نویسد :

[۲۲۱ / ۲۰۲۱] نسائی [متوفی ۳۰۳] به تتبع ویژگی‌ها و فضائلی که مخصوص امیرالمؤمنین (ع) است و دیگر صحابه را از آن بهره‌ای نیست پرداخته و در این زمینه مطالب فراوانی جمع‌آوری کرده که بسیاری از آن روایات سندهای نیکو دارد.^۳

و نیز ابن حجر عسقلانی و به تبع او سندی (متوفی ۱۱۳۸) و شنقیطی

(متوفی ۱۳۶۳) استاد جامع الازهر می‌نویسند :

۱. رجوع شود به دفتر چهارم ، صفحه ۱۶۲۵ ، پیوست ۴ به نقل از المستدرک ۳ / ۱۳۲ و
۲. رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۵۰ - ۵۳ .
۳. وتتبع النسائي ما خص به دون الصحابة، فجمع من ذلك شيئاً كثيراً بأسانيد أكثرها جيداً .
(الإصابة ۴ / ۴۶۵)

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۹۱

[۲۰۲۲ / ۲۲۲] وأوعب من جمع مناقبه من الأحاديث الجياد النسائي في كتاب الخصائص.^۱ کسی که بیش از همه مناقب و فضائل آن حضرت را از احادیث نیکو جمع آوری کرده نسائی در خصائص است.

پس هم اعتبار کتاب «خصائص» معلوم شد و هم امتیاز آن حضرت از دیگر صحابه در این ویژگی‌ها؛ زیرا نسائی تصریح کرد: «ما خصَّ به دون الصحابة». ناگفته پیداست که انتخاب نام «خصائص» برای کتاب، صریح در ویژگی‌ها و امتیازات مخصوص آن حضرت است، حال قضاوت با شما، چگونه دانشمندی چون نسائی خود را رسوا و مفتضح نماید و مطالبی را در کتابی با عنوان فوق نقل کند که مشترک بین حضرت و دیگران باشد!!

[۲۰۲۳ / ۲۲۳] محبّ طبری (متوفی ۶۹۴) بخشی از کتابش را با این عنوان مطرح کرده: الفصل السادس في خصائصه.^۲

[۲۰۲۴ / ۲۲۴] عمر بن علی معروف به ابن الملقّن (متوفی ۸۰۴) می‌گوید: ویژگی‌ها (و فضائل مخصوص) علی [ع] فراوان است، من در شرح حال آن حضرت آن را به صورت روشن - در کتابی که بدان اشاره کردم - آورده‌ام. محقق کتاب نوشته: مراد او کتاب العدة في معرفة رجال العمدة است.^۳

و گذشت که احمد بن حنبل درباره امیرالمؤمنین ع می‌گوید:

او از اهل بیت است و خلفا با او قیاس نمی‌شوند.^۴

۱. فتح الباري ۶۱ / ۷، سنن ابن ماجه بشرح السندي ۸۶ / ۱، كفاية الطالب للشنقيطي ۷۹.

۲. الرياض النضرة ۱۱۳ / ۳.

۳. شرح بخاری (التوضیح بشرح الجامع الصحیح) ۳۰۴ / ۲۰.

۴. دفتر نخست صفحه ۱۵۰ به نقل از مناقب الإمام أحمد لابن الجوزي ۱۶۴، ينابيع المودة ۲۹۸ / ۲.

کسی با اهل بیت قابل قیاس نیست.^۱

خلافت زینت او نیست بلکه او زینت خلافت است.^۲

درباره علی علیه السلام چیزی روایت شده که تن انسان را می لرزاند.^۳

[۲۲۵ / ۲۰۲۵] ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) در بحث تفضیل بین

خلفا پس از اشاره به تعارض روایات اهل تسنن می نویسد: بل علی کرم الله وجهه علیه السلام ورد فيه من الأحادیث المشعرة بفضله ما لم یرد فی الثلاثة .

یعنی: روایاتی که اشعار به فضیلت و برتری علی علیه السلام بر دیگران دارد، حاوی

مطالبی (مهم) است که درباره خلفای سه گانه نقل نشده است.^۴

و گذشت که مناوی (متوفی ۱۰۳۱) - پس از نقل روایت شماره ۲۶۰:

سابقین (کسانی که در ایمان به پیامبران علیهم السلام سبقت گرفته اند) سه نفر هستند.

یوشع به حضرت موسی علیه السلام، صاحب (سوره) یاسین به حضرت عیسی علیه السلام و

علی بن ابی طالب علیه السلام به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم - می گوید:

۱. التبصرة لأبي الفرج عبد الرحمن بن الجوزی ۱/ ۴۵۳.

۲. التبصرة ۱/ ۴۴۳.

۳. دفتر نخست صفحه ۴۴۵ به نقل از السنّة للخلال ۴۰۷ شماره ۶۰۲.

۴. الفتاوی الحدیثیة لابن حجر الهیتمی ۱۵۵ (چاپ البابی الحلبي). او در ادامه به توجیه مطلب

پرداخته که پیشوایان ما گفته اند: سبب آن بوده که آن حضرت تا زمان فتنه زنده ماند و دشمنانش

فراوان بودند لذا صحابه ای که حافظ احادیث بودند به نشر آن فضائل مبادرت نمودند ولی در

مورد آن سه چنین پیش آمدی نشد.

نگارنده گوید: هرگز چنین نیست، آنها اصلاً فضیلتی نداشته اند. اگر ابوبکر فضیلتی داشت چرا

در سقیفه مطرح نشد؟! اگر برای عمر فضیلتی بود چرا هنگامی که ابوبکر مورد اعتراض قرار

گرفت: استخلفت علینا فظاً غلیظاً! (المصنف لابن ابی شیبة ۴۸۵/۷ و ...) آن را مطرح نکرد؟!

درباره عثمان مشکلات فراوان پیش آمد، چرا آن زمان فضیلتی برای او نقل نشد؟!

فأعظم بها من منقبة لعليّ [ع] ، وكم له من مناقب لا يشارك فيها .

این منقبت عظیمی برای علی [ع] به شمار می‌رود! و چه بسیار است مناقب آن حضرت که هیچ کس با او در آن شریک نیست .^۱

[۲۰۲۶ / ۲۲۶] عینی (متوفای ۸۵۵) در شرح صحیح بخاری از تلویح - شرح حافظ علاءالدین مغلطای حنفی (متوفی ۷۶۲) بر صحیح بخاری - نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علی [ع] را خواص و ویژگی‌هایی است ، مانند آن که :

[۱] او داناترین صحابه به قضاوت بوده است .

[۲] پیامبر [ص] (هنگام هجرت) به انتظار علی [ع] توقف و از اصحاب تخلف نمود (و این بدان معناست که ابوبکر از آن حضرت جدا شد و به مدینه رفت).^۲

۱ . در دفتر دوم صفحه ۵۴۲ به نقل از فیض القدير ۴ / ۱۷۸ گذشت .

۲ . گرچه سعی در کتمان این فضیلت شده ولی با توجه به چند نکته مطلب روشن می‌شود:

نکته اول : توقف پیامبر [ص] نزد قبیله بنی عمرو بن عوف پیش از ورود به مدینه : بخاری و دیگران گفته‌اند : فلبث رسول الله [ص] في بني عمرو بن عوف بضع عشرة ليلة . (صحیح البخاری ۴ / ۲۵۸ ، المصنف لعبد الرزاق ۵ / ۳۹۶ ، البداية والنهاية ۳ / ۲۲۸ ، الدر المنثور ۳ / ۲۴۵ ، سبل الهدی والرشاد ۳ / ۲۶۹)

و ابن حجر و دیگران افزوده‌اند : وبنو عمرو بن عوف يزعمون أكثر من ذلك . (فتح الباري ۷ / ۱۹۰ - ۱۹۱ ، و رجوع شود به تاریخ الطبري ۲ / ۱۰۷ ، دلائل النبوة للبيهقي ۲ / ۵۱۲ ، تخريج الأحاديث والآثار ۴ / ۱۴ ، تاریخ الإسلام للذهبي ۱ / ۳۳۶)

نکته دوم : ملحق شدن برخی از صحابه به آن حضرت

ابن سعد می‌نویسد : فلما هاجر رسول الله [ص] ونزل في بني عمرو بن عوف نزل على كلثوم بن الهمد ... ونزل على كلثوم أيضاً جماعة من أصحاب رسول الله [ص] . (الطبقات الكبرى ۳ / ۶۲۳ ، و رجوع شود به تاریخ الطبري ۲ / ۱۰۶)

نکته سوم : جدا شدن ابوبکر از پیامبر [ص] و رفتن به سنح :

[۳] او دروازه شهر دانش پیامبر (ص) است (اشاره به حدیث: مدینه العلم).

[۴] هنگام شکستن بت‌های کعبه مکرمه پا بر دوش پیامبر (ص) گذاشت!

→ ابن سعد می‌نویسد: نزل أبو بکر علی خارجه بن زید بن أبی زهیر ، وتزوج ابنته ، ولم یزل ... بالسبح حتی توفي رسول الله (ص). (الطبقات الكبرى ۳ / ۱۷۴) وقال الطبري: ونزل أبو بکر بن أبی قحافة علی خیب بن أساف أخي بنی الحارث بن الخزرج بالسبح ، ويقول قائل: كان منزله علی خارجه بن زید بن أبی زهیر أخي بنی الحارث بن الخزرج. (تاریخ الطبري ۲ / ۱۰۶)

نکته چهارم: ملحق شدن امیرالمؤمنین (ع) - پس از انجام وظایف - به پیامبر (ص)
قال ابن جریر الطبري: وأقام علي بن أبی طالب (ع) [بمكة ثلاث لیل وأيامها حتی أَدَى عن رسول الله (ص) الودائع التي كانت عنده إلى الناس حتی إذا فرغ منها لحق برسول الله (ص) فنزل معه علی كلثوم بن هدم. (تاریخ الطبري ۲ / ۱۰۶)

قال مولانا علي بن الحسين (ع): ... هاجر رسول الله (ص) إلى المدينة وخلف علياً (ع) في أمور لم يكن يقوم بها أحد غيره ... وقدم المدينة لاثنتي عشرة ليلة خلت من شهر ربيع الأول ... فنزل بقبا لم يزل مقيماً ينتظر علياً (ع) ... وكان نازلاً علی عمرو بن عوف فأقام عندهم بضعة عشر يوماً يقولون له: أتقيم عندنا فتتخذ لك منزلاً ومسجداً فيقول: «لا، إني أنتظر علي بن أبی طالب، وقد أمرته أن يلحقني، ولست مستوطناً منزلاً حتى يقدم علي، وما أسرع إن شاء الله»، فقدم علي (ع) والنبي (ص) في بيت عمرو بن عوف فنزل معه ثم ... تحوّل من قبا ... ثم راح يومه إلى المدينة ... وعلي (ع) معه لا يفارقه ... فقال سعيد بن المسيب لعلي بن الحسين (ع): جعلت فداك كان أبو بکر مع رسول الله (ص) حين أقبل إلى المدينة فأين فارقه؟ فقال: ... لمّا قدم رسول الله (ص) إلى قبا فنزل بهم ينتظر قدوم علي (ع) فقال له أبو بکر: انهض بنا إلى المدينة فإن القوم قد فرحوا بقدومك وهم يستريثون إقبالك إليهم فانطلق بنا ولا تقم هاهنا تنتظر علياً فما أظنه يقدم عليك إلى شهر، فقال له رسول الله (ص): «كلاً ما أسرع، ولست أريم حتى يقدم ابن عمي وأخي في الله عزوجل وأحب أهل بيتي إلي فقد وقاني بنفسه من المشركين»، فغضب عند ذلك أبو بکر واشمأز ودخله من ذلك حسدٌ لعلي (ع) وكان ذلك أول عداوة بدت منه لرسول الله (ص) في علي (ع) وأول خلاف علي رسول الله (ص)، فانطلق حتى دخل المدينة وتخلّف رسول الله (ص) بقبا ينتظر علياً (ع).

(الكافي ۸ / ۳۳۹ - ۳۴۰، بحار الأنوار ۱۹ / ۱۱۵ - ۱۱۶)

برای اطلاع بیشتر رجوع شود به إعلام الوری ۱ / ۱۵۰ ، ۱۵۲ - ۱۵۳، قصص الأنبياء للشيخ الراوندي (ع) ۳۳۵، جواهر التاريخ (السيرة النبوية) للشيخ الكوراني ۱ / ۴۸۷ - ۴۸۹.

۱. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۷۲۳، فضیلت ۱۲: «تنها یار بت‌شکن».

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۹۵

[۵] در جنگ تبوک (هنگام تقسیم غنائم) سهم جبرئیل علیه السلام به حضرت علی علیه السلام واگذار شد و لذا گفته شد:

عليّ حوى سهمين من غير أن غزا غزاة تبوك حبّذا سهم مسهم^۱
یعنی: علی علیه السلام در غزوه تبوک بدون آن که به کارزار پردازد بر دو سهم دست یافت، به به چه سهمی نصیب او گردید!

[۶] دیدن صورت مبارک علی علیه السلام عبادت است.

[۷] او محبوب‌ترین خلایق نزد خدا - پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله - است.

[۸] پیامبر صلی الله علیه و آله او را یعسوب و سرور بزرگ دین نامید.

[۹] پیامبر صلی الله علیه و آله او را: «رزء الأرض» یا «رزّ الأرض» نامید.

بنابر اول، معنایش صدای زمین است. از جهت آن که صوت، جمالی برای انسان بشمار می‌آید، گویا فرموده: تو جمال (و زیبایی) زمین هستی.
و بنابر دوم، ممکن است به معنای منفرد و وحید باشد، گویا فرموده: تو یکتای زمین (و بی‌همتا در آن) هستی.

یا آن که تو میخ زمین هستی (که کنایه از رسوخ، ثبات و استحکام باشد).^۲

۱. در همین زمینه رجوع شود به السیرة الحلیبیه ۳ / ۱۱۹، جواهر المطالب ۱ / ۷۸، ملحقات إحقاق الحق ۲۳ / ۲۸۳، الصحیح من سیرة النبی الأعظم صلی الله علیه و آله للسید جعفر مرتضی ۳۰ / ۱۰۵، الصحیح من سیرة الإمام علی علیه السلام ۶ / ۲۹۸.

۲. شیخ طریحی در ماده رز - به تقدیم راء مهمله - می‌نویسد: وفي الحديث: «أنت - يا علي - رزّ الأرض»، أي عمادها. (مجمع البحرین ۴ / ۲۱، مستدرک سفینة البحار ۴ / ۴۷) در برخی از روایات تعبیر «رزّ الأرض» - به تقدیم زاء معجمه - نیز آمده است. قال صلی الله علیه و آله: «وأنت - يا علي - رزّ الأرض، یعنی [أعني] أوتادها وجبالها، بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها ولم يُنظروا». (الكافي ۱ / ۵۳۴)

[۱۰] هنگام ولادت، نامگذاری او توسط پیامبر (ص) انجام گرفت.

[۱۱] پس از ولادت امیرالمؤمنین (ع) تا مدتی پیامبر (ص) تغذیه او را به عهده گرفته و از آب دهان مبارکش او را سیر می نمود.^۱

ابو حفص ابن شاهین (متوفی ۳۸۵) - که او را با تعبیری چون: امام، حافظ، مفید، مكثر، ثقه، امین که هیچ کس به اندازه او تصنیف نداشته، ستوده‌اند^۲

→ و مراجعه شود به کتاب الغیبة للشیخ الطوسی (ع) ۱۳۹، الأصول الستة عشر ۱۴۰، بحار الأنوار (۲۵۹/۳۶)

وفي حديث: «سَلَّمُوا عَلَيَّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّهُ زَرَّ الْأَرْضَ الَّذِي تَسْكُنُ إِلَيْهِ...». (كتاب سليم ۲۷۱، بحار الأنوار ۱۲۷/۲۸ - ۱۲۸ و مراجعه شود به كتاب سليم ۱۳۰، بحار الأنوار ۶۹/۵۳)

وفي حديث ثالث: «هُوَ زَرَّ الْأَرْضَ بَعْدِي وَسَكَنَهَا». (كتاب سليم ۳۸۰، كتاب الغيبة للشيخ النعماني ۸۵ - ۸۶، بحار الأنوار ۲۲ / ۱۴۹)

وفي حديث رابع: «هُمْ زَرَّ الْأَرْضَ الَّذِينَ تَسْكُنُ إِلَيْهِمُ الْأَرْضَ». (كتاب سليم ۲۷۶، بحار الأنوار ۸۷/۳۷)

قال ابن الأثير: وفي حديث أبي ذر: قال - يصف علياً (ع) - : «وإنه لعالم الأرض وزرّها الذي تسكن إليه»، أي قوامها، وأصله من زرّ القلب، وهو عظم صغير يكون قوام القلب به. وأخرج الهروي هذا الحديث عن سلمان. (النهاية ۲ / ۳۰۰ - ۳۰۱)

۱. عمدة القاري ۱۶ / ۲۱۵.

نگارنده گوید: قال الحلبي: وفي خصائص العشرة للزمخشري: إن النبي (ص) تولى تسميته ب: علي، وتغذيته أياماً من ريقه المبارك بمصّه لسانه، فعن فاطمة بنت أسد أم علي رضي الله تعالى عنها أنها قالت: لما ولدته سمّاه: علياً، وبصق في فيه، ثم إنه ألقمه لسانه فما زال يمصّه حتى نام، قالت: فلما كان من الغد طلبنا له مرضعة فلم يقبل ثدي أحد فدعونا له محمداً (ص) فألقمه لسانه فنام، فكان كذلك ما شاء الله عزّ وجلّ. (السيرة الحلبية ۱ / ۴۳۲)

۲. الحافظ، الامام، المفيد، المكثر، محدث العراق، أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن أحمد البغدادي الواعظ المعروف ب: ابن شاهين صاحب التصانيف ... قال ابن مأكولا: ثقة مأمون سمع

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۴۹۷

و هم چنین دانشمند مشهور اهل تسنن، حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰) - مکرر هنگام ذکر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام می گویند :

[۲۰۲۷ / ۲۲۷] فضیلة لأمیر المؤمنین علی علیه السلام لم یشرکه فیها أحد !
یا: تفرّد علی بن أبی طالب علیه السلام بهذه الفضیلة لم یشرکه [یشارکه] فیها أحدٌ .
این فضیلتی است ویژه علی علیه السلام که هیچ کس در آن با او مشترک نیست.

مانند حدیث منزلت : أنت منی بمنزلة هارون من موسى ... ۱ .

حدیث عمران بن حصین: علی منی وأنا من علی، وهو ولی کل مؤمن بعدی . ۲
حدیث غدیر : ألا إن الله ولیّی، وأنا ولی کل مؤمن . من كنت مولاة فعلي مولاة
... اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه . ۳ .

و بنابر نقل ابونعیم : «أيها الناس ، من مولاكم » ؟ قالوا : الله ورسوله أعلم ، قال :
«من كنت مولاة فإن علياً مولاة ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» . ۴ .

حدیث : النظر إلى وجه عليّ عبادة . ۵ .

→ بالشام وفارس والبصرة ، جمع الأبواب والتراجم وصنّف شيئاً كثيراً ، قال أبو الحسين ابن المهدي بالله : قال لنا ابن شاهين : صنفت ثلاث مائة مصنف و ثلاثين مصنفاً ... وقال ابن أبي الفوارس : ثقة

مأمونٌ صنّف ما لم يصنّفه أحد . (تذكرة الحفاظ ۳ / ۹۸۷ - ۹۸۸)

۱ . شرح مذاهب أهل السنة ، صفحہ ۷۴ شماره ۷۹ (مؤسسہ قرطبہ ، چاپ اول) ، فضائل الخلفاء

الراشدين لأبي نعیم صفحہ ۳۸ شماره ۸ (چاپ دار البخاری، المدينة المنورة، چاپ اول)

۲ . شرح مذاهب أهل السنة ۸۹ شماره ۸۳ ، فضائل الخلفاء الراشدين ۴۰ شماره ۱۳ .

۳ . شرح مذاهب أهل السنة ۱۰۳ شماره ۸۷ .

۴ . فضائل الخلفاء الراشدين ۴۳ شماره ۱۷ .

۵ . شرح مذاهب أهل السنة ۱۴۵ شماره ۱۰۳ ، فضائل الخلفاء الراشدين ۵۶ شماره ۳۸ .

حديث تشبيه : من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه ، وإلى نوح في حكمه ، وإلى إبراهيم في حلمه فلينظر إلى هذا .^١

حديث طير : اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك ...^٢

حديث : فيك مثلٌ من عيسى أبغضته اليهود حتى بهتوا أمّه ، وأحبّته النصارى حتى أنزلوه بالمنزلة التي ليس به .^٣

حديث : لا يحبّك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق .^٤

حديث : ما سألتُ ربّي شيئاً إلا أعطاني ، وما سألتُ شيئاً إلا سألتُ لك .^٥

حديث : من أحبّ أن يحيى حياتي ، ويموت موتي [ميتتي] ، ويدخل الجنة التي وعدني ربّي فإن الله غرس قصبانها بيده فليتولّ علي بن أبي طالب ؛ فإنه لن يخرجكم من هدى ، ولن يدخلكم في ضلالة .^٦

و فضائل ديگر .^٧

١ . شرح مذاهب أهل السنة ١٥١ شماره ١٠٧ ، فضائل الخلفاء الراشدين ٥٩ شماره ٤٢ .

٢ . شرح مذاهب أهل السنة ١٦٠ - ١٦١ شماره ١١٥ ، فضائل الخلفاء الراشدين ٦٥ شماره ٥٠ .

٣ . شرح مذاهب أهل السنة ١٦٦ - ١٦٧ شماره ١١٩ ، فضائل الخلفاء الراشدين ٦٨ شماره ٥٤ .

٤ . شرح مذاهب أهل السنة ١٧٦ شماره ١٢٧ ، فضائل الخلفاء الراشدين ٧٦ شماره ٦٦ .

٥ . شرح مذاهب أهل السنة ١٩١ شماره ١٣٥ ، فضائل الخلفاء الراشدين ٨٥ شماره ٧٩ .

٦ . شرح مذاهب أهل السنة صفحہ ٢٠٣ شماره ١٤٢ ، فضائل الخلفاء الراشدين ٩١ شماره ٨٩ .

٧ . مانند روایات آينده :

إن أبا بكر وعمر خطبا الى النبي ﷺ فاطمة ﷺ ، فقال: «إنها صغيرة» ، فخطبها عليٌّ فزوجها منه .

(شرح مذاهب أهل السنة ١١٩ شماره ٩٢ ، فضائل الخلفاء الراشدين ٤٧ شماره ٢٥)

لَمَّا كَانَ لَيْلَةَ بَدْرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ يَسْتَقِي لَنَا مِنَ الْمَاءِ؟ فَاحْجَمِ النَّاسَ فَقَامَ عَلِيٌّ [ﷺ]

→ فاعتصم القرية ، ثم أتى بئراً بعيدة القعر مظلمة فأغدر [فانحدر] فيها ، فأوحى الله إلى جبريل وميكائيل وإسرافيل تأهبوا لنصر محمد ﷺ وحزبه ، ففصلوا من السماء ، لهم لغط يذعر من سماعهم ، فلما مرّوا بالبئر سلّموا عليه من آخرهم إكراماً وتبجيلاً . (شرح مذاهب أهل السنة ١٣٢ شماره ٩٥ ، فضائل الخلفاء الراشدين ٤٩ شماره ٢٩)

ألا ترضى - يا علي - إذا جمع الله الناس في صعيد واحد عراً حفاةً مشاةً قد قطع أعناقهم العطش ، فكان أول من يُدعى إبراهيم ، فيُكسى ثوبين أبيضين ، ثم يقوم عن يمين العرش ، ثم تفجر لي مشعب [شعب] من الجنة إلى الحوض ، حوض أعرض مما بين بصرى وصنعاء ، فيه عدد نجوم السماء قدحان من فضة ، فأشرب وأتوضأ ، ثم أُكسى ثوبين أبيضين ، ثم أقوم عن يمين العرش ، ثم تُدعى فتشرب وتتوضأ ، ثم تُكسى ثوبين أبيضين ، فتقوم معي ، ثم لا أدعى لخير إلا دُعيت له . (شرح مذاهب أهل السنة ١٥٦ شماره ١١١ ، فضائل الخلفاء الراشدين ٦٢ شماره ٤٦)

عن عبد الله بن مسعود ، قال : انتهى إلينا رسول الله ﷺ ذات ليلة - ونحن في المسجد جماعة من أصحابه ، فينا أبو بكر وعمر وعثمان وحمزة بن عبد المطلب وطلحة والزبير وسعد وجماعة من أصحابه بعد ما صلينا العشاء - فقال : « ما هذه الجماعة » ؟ قالوا : يا رسول الله ، قعدنا نتحدّث ، منّا من يريد الصلاة ، ومنّا من ينام ، فقال : « إن مسجدي لا ينام فيه ، انصرفوا إلى منازلكم ، ومن أراد الصلاة فليصل في منزله راشداً ، ومن لم يستطع الصلاة فليتم ؛ فإن صلاة السرّ تضعف على صلاة العلانية . » قال [ابن مسعود] : فقمنا نفرّق وفينا علي بن أبي طالب ﷺ فقام معنا ، قال : فأخذ ﷺ بيد علي ﷺ وقال : « أمّا أنت فلا ، إنه يحلّ لك في مسجدي هذا ما يحلّ لي ويحرم عليك ما حرم عليّ » ، فقال له حمزة بن عبد المطلب : يا رسول الله ، أنا عمّك ، وأنا أقرب [إليك] من علي ، قال : « صدقت يا عمّ إنه - والله - ما هو عني ، إنّما هو عن الله عزّ وجلّ » . (شرح مذاهب أهل السنة، ١٧٢ شماره ١٢٣)

أمر رسول الله ﷺ بسدّ الأبواب التي في المسجد فشقّ ذلك على أصحاب رسول الله ﷺ فلما بلغ ذلك رسول الله ﷺ دعا : « الصلاة جامعة » حتى إذا اجتمعوا صعد المنبر - ولم يسمع لرسول الله ﷺ تحميداً وتعظيماً في خطبة مثل يومئذٍ - فقال : « يا أيها الناس ، ما أنا سدّتها ولا أنا فتحتها بل الله عزّ وجلّ سدّها » ، ثم قرأ : « وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * [النجم (٥٣) : ١ - ٤] . فقال رجل : دع لي كوة يكون في المسجد ، فأبى ، وترك باب علي ﷺ مفتوحاً ، فكان يدخل ويخرج منه وهو جنب . (فضائل

[۲۰۲۸ / ۲۲۸] فضل بن روزبهان نیز درباره فضیلت پرچمداری خبیر^۱ گفته:

حدیث خبیر صحیح ، وهذا من الفضائل العلیّة لأمریر المؤمنین ، لا یکاد

یشارکه فیها أحد ، وکم له من فضائل مثل هذا!^۲

→ الخلفاء الراشدين (۷۱ شماره ۵۹)

روایت مفصلی که در آن آمده : عباس به سقاییت حاجیان و شبیه به کلیدداری کعبه بر یکدیگر افتخار می کردند، پس از آن که مطلب را با امیرمؤمنان (ع) در میان گذاشتند ، حضرت فرمود : أنا أشرف منکم ، أنا أول من آمن بالوعید من ذکور هذه الأمة وهاجر وجاهد ... فنزل بعد أيام : ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [التوبة (۹) : ۱۹] . (شرح مذاهب أهل السنة ، ۱۸۵ شماره ۱۳۱ ، فضائل الخلفاء الراشدين ۸۱ شماره ۷۳)

عن ابن عباس قال : كنا نتحدّث - معشر أصحاب رسول الله (ص) - أن النبي (ص) عهد إلى علي ثمانين عهداً لم يعهده إلى غيره . (شرح مذاهب أهل السنة ۱۹۷ شماره ۱۳۹ ، فضائل الخلفاء الراشدين ۸۸ شماره ۸۴)

لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ (ص) ثُمَّ هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَضَى لِدَلِكِ زَمَانٍ . ثُمَّ إِنَّ فَاطِمَةَ (ع) أَتَتْ النَّبِيَّ (ص) فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا الَّذِي رَأَيْتَ لِي ؟ فَقَالَ : يَا فَاطِمَةُ أَنْتِ خَيْرُ نِسَاءِ الْبَرِيَّةِ وَسَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ . فَقَالَتْ : يَا أَبُهِ فَمَا لِبُعْلِيِّ ؟ فَقَالَ : رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ . قَالَتْ : فَمَا لِحَسَنِ وَحُسَيْنِ ؟ فَقَالَ : سَبْطِيُّ وَوَلَدِيُّ وَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ . قَالَتْ : ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا (ع) أَتَى النَّبِيَّ (ص) فَقَالَ : مَا الَّذِي رَأَيْتَ لِي ؟ قَالَ : أَنَا وَأَنْتِ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ وَفَاطِمَةُ فِي قَبَةِ مَنْ دَرَّ ، أَسَاسُهَا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ، وَأَطْرَافُهَا مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَهِيَ تَحْتَ عَرْشِ اللَّهِ . يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ كَرَامَةِ اللَّهِ بَابٌ ، تَسْمَعُ صَوْتًا وَهَيْئَةً ، وَقَدْ أَلْجَمَ النَّاسُ الْعِرْقَ ، وَعَلَى رَأْسِكَ تَاجٌ مِنْ نُورٍ ، قَدْ أَضَاءَ مِنْهُ الْمُحَشَّرُ ، تَرْفَلُ فِي حَلِيَّتَيْنِ : حَلَّةٌ خَضْرَاءُ وَحَلَّةٌ وَرْدِيَّةٌ . خُلِقْتُ وَخُلِقْتُمْ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ .

ابن شاهین این فضیلت را مختص به آن حضرت و خانواده اش دانسته و گفته : تفرّد علی و أهله وولده [ع] بهذه الفضيلة لم یشرکهم فیها أحد . (شرح مذاهب أهل السنة ۱۳۷ - ۱۳۸ شماره ۹۹) و ابونعیم اصفهانی گفته : فضیلة أخرى لأمریر المؤمنین علی (ع) [ع] لم یشرکه فیها أحد! (فضائل الخلفاء الراشدين ۵۳ شماره ۳۳)

۱ . رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۷۲۷ ، فضیلت شماره ۱۳ .

۲ . دلائل الصدق ۶ / ۹۱ ، ملحقات إحقاق الحق ۷ / ۴۳۳ به نقل از ابطال الباطل .

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۵۰۱

حدیث خیبر صحیح است و از فضائل عالی امیرمؤمنان علیه السلام بشمار می‌رود که می‌توان گفت کسی در آن شریک نیست، و چه بسیار است این‌گونه فضائل برای آن حضرت!

* برخی از روایات ساختگی در اشتراک دیگران در فضائل تحت عنوان: «روایات ساختگی در سرقت و انتقال فضائل به دیگران» گذشت.^۱

تذکر

در واکنش ۱۳ خواهد آمد که مخالفان به آنچه گذشت اکتفا نکرده‌اند و با تبلیغات سوء وانمود کرده‌اند که دیگران در رتبه از امیرالمؤمنین علیه السلام بالاترند و آن حضرت یک مسلمان عادی بیش نیست!

البته آنها در مقام عمل حرمت اسلام را هم برای آن حضرت قائل نیستند؛ زیرا روشن است که مسلمان احترام دارد، خودش، جانش، ناموسش، خانه‌اش و ... نمی‌شود به خانه‌اش هجوم برد، نمی‌شود همسرش را کتک زد. نباید بر منابر او را لعن و نفرین کرد، ناسزا گفت و ...

۱. مانند روایات شماره: ۱۸۲۰، ۱۸۲۳، ۱۸۳۴، ۱۸۳۷-۱۸۳۸، ۱۸۴۲، ۱۸۴۶-۱۸۴۷، ۱۸۴۹-۱۸۵۰، ۱۸۵۷، ۱۸۶۷-۱۸۶۸، ۱۸۷۲، ۱۸۹۷، ۱۹۰۲، ۱۹۱۴، ۱۹۱۶-۱۹۱۷، ۱۹۳۵-۱۹۴۲، ۱۹۴۸، ۱۹۵۷-۱۹۶۰، ۱۹۶۹، ۱۹۷۳-۱۹۷۵، ۱۹۷۹.

د) لزوم احترام دیگران هنگام نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

در کتب و روایات اهل تسنن مکرر دیده شده که اگر کسی بخواهد فضیلتی برای امیرمؤمنان علیه السلام نقل کند باید در کنارش از فضائل ساختگی دیگران بگوید یا دست کم از آنان به نیکی یاد نماید تا امتیازی برای آن حضرت قائل نشده باشد. به نمونه‌هایی از این مطلب توجه فرماید :

در روایت شماره ۱۰۹۹ گذشت که ابن عمر ویژگی‌هایی برای امیرمؤمنان علیه السلام ذکر کرده که :

علی بن ابی طالب علیه السلام سه ویژگی دارد که اگر یکی از آنها برای من بود از شتران سرخ موی نزد من محبوب‌تر و ارزشمندتر بود .
همسری دختر پیامبر صلی الله علیه و آله (فاطمه علیها السلام) و فرزنددار شدن از او .
بستن درب خانه‌ها به مسجد جز درب خانه او .
به دست گرفتن پرچم در روز خیبر .
او پیش از بیان فضائل آن حضرت می‌گوید :

ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ترجیح و برتری صحابه بر یکدیگر می‌گفتیم ابوبکر، عمر و عثمان^۱ .

۱. کُنَّا نقول في زمن النبي صلی الله علیه و آله : رسول الله خير الناس، ثم أبو بكر، ثم عمر - وفي بعض المصادر : ثم عثمان ، ثم نسكت - ولقد أوتي ابن أبي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم : زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله ابنته وولدت له ، وسد الأبواب إلا بابه في المسجد ، وأعطاه الراية يوم خیبر . (مراجعته شود به مسند أحمد ۲ / ۲۶ ، مسند أبي يعلى ۹ / ۴۵۲ - ۴۵۴)
قال الهيثمي : رواه أحمد وأبو يعلى ، ورجالهما رجال الصحيح . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۰)
وقال ابن حجر : أخرجه أحمد وإسناده حسن . (فتح الباري ۷ / ۱۳ ، تحفة الأحوذی ۱۰ / ۱۳۹)
ورجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۴۱ و همین دفتر صفحه ۲۵۵۰ .

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۵۰۳

ذکر این مطلب در کنار ویژگی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام برای آن است که از ارزش و اهمیت آن بکاهد و به شنونده چنین القا کند که با وجود این فضائل ویژه و مهم، باز هم دیگران برترند! در حالی که ابن عمر در آن زمان از هیچ موقعیتی برخوردار نبوده است که بگوید ما چه کسی را مقدم و چه کسی را مؤخر می‌داشتیم. لذا برخی از بزرگان عامه - مانند علی بن الجعد و یحیی بن معین - از عبارت او عصبانی شده و با یادآوری شرایط سنی او در آن زمان و جهل او به احکام شرعی گفته‌اند:

این بچه که نمی‌دانسته چگونه زنش را طلاق بدهد [چگونه] می‌گوید: ما قائل به برتری و ترجیح ... بودیم!!^۱

البته احتمال ضعیفی هست که راوی - با آن‌که خود از عامه بوده - دیده

۱. قال أبو عمر: من قال بحديث ابن عمر: كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم: أبو بكر، ثم عمر، ثم عثمان ثم نسكت - يعني فلا نفاضل - وهو الذي أنكر ابن معين، وتكلم فيه بكلام غليظ! ثم قال: وفي إجماع الجميع الذي وصفنا دليل على أن حديث ابن عمر وهم وغلط، وأنه لا يصح معناه، وإن كان إسناده صحيحاً. (الاستيعاب ۳ / ۱۱۱۶)

قال أبو غسان المروزي: كنت عند علي بن الجعد، فذكروا عنده حديث ابن عمر: كنا نفاضل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم، فنقول: خير هذه الأمة بعد النبي صلى الله عليه وسلم أبو بكر وعمر وعثمان، فيبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فلا ينكره.

فقال علي - يعني ابن الجعد -: انظروا إلى هذا الصبي، هو لم يحسن يطلق امرأته يقول: كنا نفاضل! (ضعفاء العقيلي ۳ / ۲۲۴ - ۲۲۵، تاريخ بغداد ۱۱ / ۳۶۳، طبقات الحنابلة ۱ / ۱۵۸، تهذيب الكمال ۲۰ / ۳۴۷، سير أعلام النبلاء ۱۰ / ۴۶۴)

نگارنده گوید: قال الذهبي: علي بن الجعد، الإمام، الحافظ، الحجة. (سير أعلام النبلاء ۱۰ / ۴۵۹) وقال: قال محمد بن حماد المقرئ: سألت يحيى بن معين عن علي بن الجعد، فقال: ثقة صدوق، ثقة صدوق، قلت: فهذا الذي كان منه؟ فقال: أيش كان منه؟ ثقة صدوق. إلى أن قال الذهبي: ... فعلي إمام كبير، حجة. (سير أعلام النبلاء ۱۰ / ۴۶۶)

فضای جامعه به گونه‌ای است که مردم تحمل شنیدن فضائل امیرالمؤمنین (ع) را ندارند، لذا دو مطلبی را که از پسر عمر شنیده در کنار هم نقل کرده تا با احترام گذاشتن به خلفا، وفاداری و پایداری خویش را در تسنن اعلام کند و سپس به نقل فضائل آن حضرت بپردازد!

گاهی برای نقل یک فضیلت از امیرالمؤمنین (ع) مطالبی برای دیگران ساخته شده تا فضائل آن حضرت آن‌گونه که باید به چشم نیاید.

مثلاً در کنار فضیلت: «اللهم أدر الحق معه حيث دار»^۱ گفته‌اند:

[۲۲۹ / ۲۰۲۹] عن علي (ع)، قال: قال رسول الله (ص): رحم الله أبا بكر زوجني ابنته، وحملني إلى دار الهجرة، وأعتق بلالاً من ماله، رحم الله عمر يقول الحق وإن كان مرأاً، تركه الحق وما له صديق، رحم الله عثمان تستحييه الملائكة، رحم الله علياً؛ اللهم أدر الحق معه حيث دار.^۲

و در کنار فضیلت: «وأقضاهم علي بن أبي طالب» گفته‌اند:

[۲۳۰ / ۲۰۳۰] وقال (ص): أرحم أمتي بأمتي أبو بكر، وأشدّهم في دين الله عمر، وأصدقهم حياء عثمان، وأقضاهم علي بن أبي طالب، وأقروهم لكتاب الله أبي بن كعب، وأعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل، وأفرضهم زيد بن ثابت، ألا وإن لكل أمة أميناً، وأمين هذه الأمة أبو عبيدة بن الجراح.^۳

۱. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۱۸۹ - ۱۹۰، ۱۹۵ - ۱۹۶.

۲. سنن الترمذي ۵ / ۲۹۷، مسند أبي يعلى ۱ / ۴۱۸ - ۴۱۹، المعجم الأوسط ۶ / ۹۵، الرياض النضرة ۱ / ۴۸، و مراجعه شود به الجامع الصغير ۲ / ۹، كنز العمال ۱۱ / ۶۴۲ - ۶۴۳.

۳. سنن ابن ماجه ۱ / ۵۵.

نگارنده گوید: در برخی از منابع عبارت: «وأقضاهم علي بن أبي طالب» نیست، مانند: مسند

واکنش ۱۲ / تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک / ۲۵۰۵

[۲۰۳۱ / ۲۳۱] عطاء بن مسلم می‌گوید: وارد شهر رقه^۱ شدم و در بازار مجلسی تشکیل داده و به ذکر فضائل علی^{علیه السلام} مشغول شدم. پس از آن نزد جعفر ابن یرقان (یکی از مشایخ حدیث) رفتم، او گفت: شنیده‌ام یکی از صحابه را به فضیلتی یاد کرده و از دیگر صحابه نامی نبرده‌ای؟! گفتم: سفیان ثوری به من گفت که در بازار رقه فضائل علی^{علیه السلام} را نقل کنم؛ زیرا اباضیه (خوارج) در آنجا زیاد هستند. جعفر (زبان به نصیحت گشود و) گفت: هرگاه خواستی فضیلتی برای یکی از صحابه (یعنی علی^{علیه السلام}) نقل کنی دیگر صحابه را هم یاد کن!^۲

[۲۰۳۲ / ۲۳۲] حافظ ابن عساکر در شرح حال طبری می‌نویسد: هنگامی که او شنید ابوبکر سجستانی در حدیث غدیر اشکال کرده است، مشغول تألیف «کتاب فضائل» شد و [روش کارش چنین بود که] به ترتیب شروع به نگارش فضائل ابوبکر، عمر، عثمان و علی^{علیه السلام} نمود، سپس به تصحیح حدیث غدیر پرداخت و از صحت و اعتبار آن دفاع کرد و فضائلی را که درباره امیر مؤمنان علی^{علیه السلام} به او رسیده بود در آن کتاب نقل کرد ولی کتاب ناتمام ماند!^۳

نکته جالب توجه آن‌که هدف طبری از تألیف کتاب، اثبات حدیث غدیر بوده ولی لازم دانسته که شروع آن با فضائل خلفا باشد حتی اگر پرداختن

→ أحمد ۳ / ۲۸۱، السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۶۷، فضائل الصحابة للنسائي / ۴۱، ۵۵، سنن الترمذي ۵ / ۳۳۰، مسند أبي داود الطيالسي ۲۸۱، السنن الكبرى للبيهقي ۶ / ۲۱۰، المستدرک ۳ / ۴۲۲.

۱. شهری است بر ساحل فرات که به آن «رافقه» نیز می‌گویند. (معجم البدان ۳ / ۱۵)

۲. تهذیب الکمال ۵ / ۱۶.

۳. تاریخ مدینه دمشق ۵۲ / ۱۹۷ - ۱۹۸، منابع دیگری برای آن صفحه ۲۶۲۴ خواهد آمد.

قال الحموي: وكتاب فضائل علي بن أبي طالب^{علیه السلام} [تکلم في أوله بصحة الأخبار الواردة في غدیر خم ثم تلاه بالفضائل ولم يتم]. (معجم الأدباء ۱۸ / ۸۰)

به آن موجب ناتمام ماندن اصل کتاب شود و نتواند در حدّ امکان فضائل امیرالمؤمنین (ع) را جمع آوری نماید و به اثبات حدیث غدیر پردازد پس باید اصل اشتراک حفظ شود گرچه به هدف اصلی لطمه بزند! [۲۰۳۳ / ۲۳۳] از گزارشی دیگر استفاده می شود که تأکید طبری بر نقل فضائل جعلی خلفا برای مخالفت با شیعه بوده است.^۱

و البته این از توصیه های مشایخ حدیث بوده است که :

[۲۰۳۴ / ۲۳۴] هرگاه خواستی فضیلتی درباره علی (ع) نقل کنی پیش از آن فضائل ابوبکر و عمر را نقل کن سپس فضائل علی (ع) را.^۲

بلکه اگر کسی می خواست فضائل امیرالمؤمنین (ع) را نقل کند چاره ای جز این نداشت که از دیگران شروع کند!

[۲۰۳۵ / ۲۳۵] یکی از دوستان سفیان ثوری می گوید: سالم در مجلس سفیان شرکت می کرد، ابتدا فضائل ابوبکر و عمر را نقل کرده و سپس به نقل فضائل امیرالمؤمنین (ع) می پرداخت. هنگامی که شروع می کرد درباره ابوبکر و عمر مطلبی بگوید، سفیان می گفت:

از او برحذر باشید، او مقصود دیگری دارد (و هدفش آن است که پس از آن، به نقل فضائل علی (ع) پردازد).^۳

۱. قال الحموي: فابتدأ بالكلام في فضائل علي بن أبي طالب (ع) وذكر طرق حدیث خم فكثر الناس لاستماع ذلك، واجتمع قوم من الروافض ممن بسط لسانه بما لا يصلح في الصحابة... فابتدأ بفضائل أبي بكر وعمر. (معجم الأدباء ۱۸ / ۸۵)

۲. قال وهيب بن الورد: إذا أردت أن تذكر فضائل علي بن أبي طالب (ع)، فابدأ بفضائل أبي بكر وعمر، ثم اذكر فضائل علي (ع). (تاریخ بغداد ۱ / ۲۷۶، تاریخ مدینه دمشق ۳۰ / ۳۹۹).

۳. ضعفاء العقيلي ۲ / ۱۵۳ - ۱۵۴، تهذيب الكمال ۱۰ / ۱۳۵ - ۱۳۶.

ذهبی در شرح حال حافظ ابوالقاسم حضر می مصری ، رؤیایی آمیخته با اوهام از او نقل کرده که ذکر آن خالی از لطف نیست .

[۲۰۳۶ / ۲۳۶] خلاصه مطلب آن که حضر می می گوید: روایاتی در فضائل علی [ع] جمع آوری کرده بودم تا در زمان مناسب آن را در تألیفی (به کیفیت مناسب) عرضه نمایم، دو ماه گذشت و فرصت نکردم کارم را شروع کنم تا آن که در خواب امیرالمؤمنین [ع] را دیدم، حضرت یادداشت های مرا نشان داد و فرمود: اینها چیست ؟ گفتم: فضائل شماست . فرمود : چرا فقط فضائل مرا جمع کرده ای؟! اگر خواستی این کار را انجام دهی از فضائل ابوبکر، عمر و عثمان شروع و سپس فضائل مرا نقل کن [!!!] گفتم : به چشم، فرمان شما را اطاعت می کنم . هنگامی که بیدار شدم سراغ نوشته هایم رفتم آن را نیافتم ، تا الان هم پیدا نشده است [!!!] از آن پس هر کس از فضائل علی [ع] سراغ می گرفت می گفتم: با فضائل خلفای دیگر!

۱ . قال في الملتقط في المختلف : جردت من فضائل علي [ع] نحو ثلاث مائة سحاة أو أكثر ، ونظمت ذلك في خيط حتى أولفها ، وأجعل كل شيء في موضعه ، وجعلتها في سقف . وأقمت في معاشي نحو شهرين وأنا مشغول ، فرأيت أبي في النوم ، فقال لي : أجب أمير المؤمنين علياً [ع] . فقلت : نعم . فتقدمني إلى ناحية المحراب من جامع عمرو ، فإذا بعلي [ع] جالس عند القبلة ... فقلت : السلام عليكم يا أمير المؤمنين . فرد علي السلام ونظر إلي وقال : اجلس . فجلست ... ثم مد يده إلى الحصير الذي في جوار القبلة ، فأخرج ذلك الخيط بعينه الذي فيه الرقاع فقال : ما هذه؟! قلت : فضائلك يا أمير المؤمنين . فقال : ولم أفردتني؟! كنت إذا أردت تبديء بفضائل أبي بكر ، وعمر ، وعثمان ، والفضائلي [وفضائلي ظ] . فقلت : السمع لك والطاعة يا أمير المؤمنين . وأنا بين يديه ما برحت ، ثم استيقظت ومضيت إلى المكان الذي فيه تلك الرقاع ، فما وجدتها إلى الآن [!!] وبقيت من سألني عن فضائله قلت له : مع فضائل أصحابه . (تاريخ الإسلام ۲۸ / ۴۱۲ - ۴۱۳)

[۲۰۳۷ / ۲۳۷] مراعات قانون اشتراک نزد آنان به حدی ضروری است که ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) - در المنح المکیة فی شرح الهمزیة - هرگاه نوبت به نقل فضیلتی از فضائل امیرمؤمنان (ع) می‌رسد ، شروع به نقل فضیلت‌های ساختگی خلفا می‌نماید با آن‌که در بخش‌های جداگانه به تفصیل اخبار جعلی و فضائل دروغین آنها را نقل کرده است، ولی نمی‌تواند بدون ادای احترام به آنان از کنار نام امیرالمؤمنین (ع) بگذرد! و با زبان حال و قال می‌گوید: دیگران هم فضائلی دارند!^۱

و شگفت آن‌که - پس از نقل روایت: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، وأبوهما خیر [أفضل] منهما» - می‌گوید:

[۲۰۳۸ / ۲۳۸] این کلام پیامبر (ص) حجت است بر عقیده اهل تسنن که خلفای چهارگانه از اهل بیت (ع) برتر هستند.^۲

شمارا به وجدانتان سوگند! آیا در این روایت جز برتری امیرمؤمنان (ع) بر امام حسن و امام حسین (ع) چیز دیگری می‌بینید؟! آن سه نفر از کجا پیدا شدند?!!

در روایت شماره ۱۲۷۲ گذشت که: محدث بزرگ عامه ، ابوبکر محمد بن أحمد بن خنب برای خلفای سه‌گانه فضائلی نقل کرد و سپس به نقل فضائل امیرالمؤمنین (ع) پرداخت. کسی دیر وارد مجلس او شد و فقط بخش پایانی سخنان او را شنید، از جا برخاست و فریاد کشید: مردم! این دجال و دروغ‌گوست! روایات او را ننویسید؛ و سپس از مجلس بیرون رفت.^۳

۱. رجوع شود به المنح المکیة صفحات ۵۷۶، ۵۷۹ - ۵۸۰، ۵۸۶ - ۵۸۷.

۲. المنح المکیة فی شرح الهمزیة ۵۱۰.

۳. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۱۹۰۸.

تذکر دو نکته :

نکته اول : پیامبر ﷺ هیچ کس را بر علی ﷺ مقدم نداشته

[۲۳۹ / ۲۰۳۹] ابن قتیبہ دینوری (متوفی ۲۷۶) در ضمن کلامی می‌گوید:
رافضیان در محبت علی ﷺ زیاده‌روی نموده و او را بر کسانی مقدم
داشتند که پیامبر ﷺ و صحابه آنها را بر علی ﷺ مقدم داشته‌اند.^۱
و این دروغی است روشن؛ زیرا پیامبر ﷺ هیچ کس را بر امیر مؤمنان ﷺ مقدم
نداشته و دلائل فراوان بر این مطلب دلالت دارد بویژه اولین فضیلتی که در دفتر
نخست گذشت به همراه شواهدش .

نکته دوم : افزودن عبارت : «وَأَزْوَاجِي أُمَّهَاتِهِمْ» در خطبه غدیر

[۲۴۰ / ۲۰۴۰] گذشت که در چند منبع اهل تسنن در ضمن نقل خطبه غدیر،
پس از عبارت: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» افزوده شده: «وَأَزْوَاجِي
أُمَّهَاتِهِمْ»؟ یعنی پیامبر ﷺ از مردم پرسید: آیا همسران من مادر مؤمنان نیستند؟^۲
این مطلب در منابع شیعه و بسیاری از منابع عامه نیست.^۳

۱. ... غلَوُ الرافضة في حبِّ علي ﷺ [وتقديمه على من قدمه رسول الله ﷺ] وصحابه عليه ...

(كتاب الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبّهة ۳۴ - ۳۶)

۲. مسند أحمد ۱ / ۱۱۹ .

۳. در منابع شیعه فقط در یکی از نسخه‌های کتاب سلیم این جمله از زبان عبدالله بن جعفر در
مجلس معاویه - ضمن حدیث شماره ۴۲ - نقل شده که آن هم محل تأمل است و نسخه‌های دیگر
کتاب سلیم فاقد آن بوده است، مانند نسخه علامه مجلسی رحمته، رجوع شود به همین حدیث در
بحار الأنوار ۳۳ / ۲۶۵ - ۲۶۶ .

اختلاف در نقل اهل تسنن نیز از عبارت این عساکر ظاهر است که در اسناد متعدد آمده:
(وفي أحد الحديثين: أليس أزواجي أمهاتكم). (تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۲۲۱ - ۲۲۲)

به نظرمی رسد افزودن این جمله برای تحت الشعاع قرار دادن امر ولایت و رهبری امیرمؤمنان علیه السلام و کاستن از اهمیت آن به همپراز قرار دادن شأن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله با امیرمؤمنان علیه السلام باشد که البته هدف اصلی کسی جز عایشه نیست! گرچه آیه شریفه: «التَّيْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» [الأحزاب (۳۳): ۶]^۱ دلالت دارد که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله [در حکم] مادر مؤمنان هستند و ازدواج با آنها حرام است^۲ ولی این موضوع هیچ ارتباطی با مطالب خطبه غدیر ندارد.

غرض آن که عبارت: «وَأَزْوَاجِي أُمَّهَاتُهُمْ» بعد از جمله: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» افزوده شده تا در کنار ولایت که از بالاترین فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز یاد شده باشد!

۱. پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنان سزاوارتر است، و همسران او [در حرمت نکاح مانند] مادران آنانند.

۲. در قرآن تصریح شده که: «إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ» [المجادلة (۵۸): ۲]، پس اگر مادر انسان فقط کسی است که او را به دنیا آورده، مراد از آیه فوق آن می شود که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت حرمت نکاح در حکم مادر مؤمنان هستند. شاهد مطلب آن که زنی به عایشه گفت: ای مادر، عایشه گفت: من مادر تو نیستم من فقط مادر مردان شما هستم. قال ابن العربي: ان امرأة قالت لعائشة: يا أمه، فقالت: لست لك بأم إنما أنا أم رجالكم. وهو الصحيح. (أحكام القرآن ۳ / ۵۴۲ و رجوع شود به مرآة الزمان لابن الجوزي ۷ / ۴۰۱، تفسیر الثعلبي ۸ / ۹، تفسیر السمعاني ۴ / ۲۶۰، تفسیر الماوردی ۴ / ۳۷۵، غایة السؤل فی خصائص الرسول صلی الله علیه و آله لابن الملتن ۱ / ۲۵۰، بهجة المحافل ۲ / ۳۹۹، الكوكب الوهاج شرح صحیح مسلم (۱۳ / ۴۲۶)

قال ابن الجوزي: فبان بهذا الحديث أن معنى الأمومة تحريم نكاحهن فقط. (زاد المسير ۶ / ۱۸۲)

شکستن حرمت امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام

خدا درباره دشمنان فرموده است:

آنها می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند ، ولی خدا نورش را کامل می گرداند هر چند کافران خوششان نیاید.^۱

دشمن می خواست با جسارت و بی احترامی به امیر مؤمنان علیه السلام کاری کند که از آن حضرت به نیکی یاد نشود^۲ ولی فضائل آن حضرت - بسان مطاعن دشمنانش! - شهره آفاق گردید!

بی احترامی به امیر مؤمنان علیه السلام در دوران خلفا

گذشت که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همانند پاره‌ای از وجود آن گرامی بودم ، نگاه مردم به من بسان نگاه به ستاره‌ها در بلندای آسمان

۱. قال الله تعالى: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» [الصف (۶۱): ۸]. وقال عز من قائل: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» [التوبة (۹): ۳۲].

گرچه تفسیر و تطبیق «نور الله» بر اهل بیت علیهم السلام و نیز و تطبیق «یُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا» - یعنی کسانی که در صدد خاموش نمودن آن نور بوده و هستند - بر دشمنانشان روشن است ، ولی روایات متعدد نیز در این زمینه وارد شده است ، به عنوان نمونه رجوع شود به : بحار الأنوار ، ۲۳ / ۳۲۰ و ۲۴ / ۱۹۶ و ۳۰ / ۳۱۱ - ۳۱۲ و ۳۲ / ۵۹۲ و ۳۳ / ۱۲۵ ، ۱۷۹ و ۳۵ / ۳۹۶ و ۳۶ / ۲۸۶ ، ۲۹۴ و ۴۴ / ۱۲۵ و ۴۸ / ۲۶۱ و ۴۹ / ۲۶۲ و ۵۱ / ۲۲۰ .

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۲۵ کلام معاویه : ... تا کسی از علی به نیکی یاد نکند و فضیلتی درباره اش نقل نشود!

بود، ولی پس از آن، روزگار از ارزش من کاست ...^۱.

اهل سقیفه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تمام فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را نادیده گرفته، حرمتش را شکستند و شخصیتش را خرد کردند، و آن حضرت را مجبور کردند که با ابوبکر بیعت نماید. آنها برای آن حضرت نقشه‌های خطرناک و شوم طراحی نموده و دستور به آوردنش با خشونت تمام دادند و برنامه خویش را به کیفیت ذیل عملی نمودند:

یورش به خانه حضرت، جمع آوری هیزم، آتش آوردن، تهدید به آتش زدن خانه حضرت، زدن حضرت زهرا علیها السلام، سقط حضرت محسن علیه السلام، بیرون آوردن امیرمؤمنان علیه السلام با وضع رقت‌بار و سخت، مانند: کشیدن، هل دادن، گرفتن یقه حضرت و...، اکراه و اجبار آن حضرت بر بیعت، نسبت تفرقه‌افکنی دادن به ایشان، تهدید به قتل، انکار اخوت و برادری آن حضرت با پیامبر صلی الله علیه و آله و ... تا جایی که ناله حضرت زهرا علیها السلام بلند شد که: ما از ابوبکر و عمر چه بلاها کشیدیم! و بر آنها فریاد زد که: چقدر زود بر خاندان پیامبران هجوم آوردید. و از عمر اعلام بیزاری نمود که: تا زنده‌ام با او حرفی نخواهم زد. و امیرمؤمنان علیه السلام نیز شکایت فرمود که: اینها مرا ضعیف شمرده و نزدیک بود مرا به قتل برسانند.^۲

[۲۰۴۱ / ۱] مصادره فدک، میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و باقیمانده خمس^۳،

[۲۰۴۲ / ۲] انکار میراث پیامبر صلی الله علیه و آله با حدیث ساختگی: نحن معاشر الانبياء

لا نورث، یعنی: ما پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم،^۴

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۴۶۱ روایت شماره ۱۹۸۸.

۲. تفصیل مطلب در کتاب الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام به نقل از منابع فریقین آمده است.

۳. رجوع شود به مصادر عامه در کتاب فذک والعوالی أو الحوائط السبعة، اثر دانشمند محترم سید محمدباقر حسینی جلالی.

۴. الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام ۴۲۹ به نقل از مصادر اهل تسنن مانند صحیح البخاری ۴ / ۴۲، ←

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۱۳

[۲۰۴۳ / ۳] امتناع از پرداخت سهم ذی القربی و خمس اهل بیت علیهم السلام از غنائم،^۱

[۲۰۴۴ / ۴] نپذیرفتن شهادت امیرمؤمنان علیه السلام در مورد فدک،^۲

[۲۰۴۵ / ۵] نپذیرفتن شهادت امام حسن و امام حسین علیهم السلام،^۳

[۲۰۴۶ / ۶] پاره کردن نامه فدک توسط عمر،^۴

[۲۰۴۷ / ۷] نهایت جسارت ابوبکر پس از خطبه فدکیه^۵ و ...

این بی حرمتی‌ها به گونه‌ای بود که باعث قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر و حرف نزدن با او تا آخر عمر شد و در مهم‌ترین مصادر عامه - حتی مثل بخاری و مسلم - آمده است که آن حضرت در حالی از دنیا رفت که بر ابوبکر غضبناک بود.^۶

نهایت بد رفتاری آنها از کلام عمر معلوم می‌شود که تصریح کرد:
امیرمؤمنان علیه السلام و عباس - عموی حضرت - در قضایای فدک، میراث و ... ابوبکر و عمر را دروغگو، گنهکار، حيله‌باز و خیانتکار دانسته‌اند.^۷

→ ۲۰۹ - ۲۱۰ و ۸۲ / ۵ و مصادر فراوان دیگر .

۱ . تفسیر الطبري ۱۱/۱۰ ، الدرالمشور ۱۸۷/۳ ، فتح الباري ۱۷۴/۶ ، شرح ابن أبي الحديد ۲۳۰/۱۶ - ۲۳۱ .

۲ . شواهد التنزیل ۴۴۴/۱ ، فتوح البلدان للبلاذري ۳۵/۱ ، تاریخ المدینة لابن شبة ۱۹۹/۱ .

۳ . تاریخ یعقوبی ۴۶۹ / ۱ .

۴ . شرح ابن أبي الحديد ۴۷۴ / ۱۶ ، السیرة الحلبيّة ۴۸۸ / ۳ ، مرآة الزمان ۲۷۶ / ۴ (چاپ دار الرسالة العالمية) .

۵ . شرح ابن أبي الحديد ۲۱۴ / ۱۶ - ۲۱۵ .

۶ . الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام ۴۲۹ به نقل از مصادر عامه مانند صحیح البخاري ۴۲/۴ ، ۲۰۹ -

۲۱۰ و ۸۲/۵ و بسیاری از مصادر دیگر .

۷ . رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۵۶۵ - ۱۵۶۸ به نقل از صحیح مسلم ۱۵۲/۵ - ۱۵۳ و ...

[۲۰۴۸ / ۸] آنها تصمیم گرفتند امیرمؤمنان (ع) را توسط خالد ترور کنند.^۱
 [۲۰۴۹ / ۹] عمر که امیرالمؤمنین (ع) را در شورای شش نفره قرار داد،
 جهات مختلفی را در نظر داشت از جمله انکار برتری و فضیلت آن حضرت بر
 دیگران. او می‌خواست و انمود کند که علی (ع) همانند دیگر افراد شورا است!^۲
 [۲۰۵۰ / ۱۰] با آن که عمر می‌دانست امیرالمؤمنین (ع) اولی و احق به خلافت
 است و اگر زمام امور را به دست گیرد مردم را به راه مستقیم هدایت می‌نماید،^۳
 ولی حاضر نشد حق را به اهلش واگذار نماید و این خیانتی بود آشکار!^۴

بنابر روایات معتبر اهل تسنن، صحابه با پیامبر (ص) عهد و میثاق بسته
 بودند که در خلافت و امامت با کسی که اهلیت آن را دارد نزاع نکنند
 و در هر حال حق را بگویند (و از آن دفاع کنند).^۵

۱. الأنساب للسمعانی ۱۷۶/۶ (ترجمه رواجنی)، در کتاب السنة للخلال ۵۰۵ نیز به آن اشاره شده.
۲. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ششقیه فرمود: حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي سِتَّةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ، فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى، مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَبُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ. (شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۱۸۴) وعنه (ع): إن عمر جعلني في خمسة نفر أنا سادسهم، لا يعرف لي فضلاً عليهم في الصلاح ولا يعرفونه لي. (رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۶۷۱ روایت ۲۱۶۹) و نیز رجوع شود به کلام ابن قتیبه صفحه ۲۴۶۲ شماره ۱۹۹۰.
۳. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه: ۲۲۰ روایت شماره ۱۲۱.
۴. عمر برای هر یک از افراد شورا عیبی ذکر کرد جز امیرمؤمنان (ع) که برای آن حضرت به چیزی جز مزاح نتوانست عیب بگیرد. (رجوع شود به منابع عامه در تشیید المطاعن ۱۵۶/۱۲ - ۱۵۷) و البته مزاح عیب نیست بلکه سیره پیامبر (ص) بوده است. (رجوع شود به تشیید المطاعن ۱۵۸/۱۲ - ۱۶۳) و اگر مراد مزاح باطل باشد، امیرمؤمنان (ع) پاسخ این شبهه را بیان فرموده‌اند که: عَجَبًا لَابْنِ النَّابِغَةِ يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً وَأَنِّي أَمْرٌ تَلْعَابَةٌ أَعَافِسُ وَأُمَارِسُ، لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا. (شرح ابن ابی الحدید ۲۸۰/۶)
۵. عن عبادة بن الصامت، قال: بايعنا رسول الله (ص) على السمع والطاعة في المنشط والمكره وأن

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۱۵

[۲۰۵۱ / ۱۱] عمر می دانست که تدبیر شوم او چه عواقب خطرناکی دارد، و امیرالمؤمنین علیه السلام با اختیار تن به بیعت با عثمان نخواهد داد؛^۱ لذا به آنچه گذشت اکتفا نکرد و غیر مستقیم آن حضرت را تهدید به قتل نمود و فرمان به کشتن کسی داد که با نظر اکثریت مخالفت نماید.^۲

→ لا ننازع الأمر أهله وأن نقوم أو نقول بالحق حيثما كنا ، لا نخاف في الله لومة لائم .
(صحيح البخاري ۸ / ۱۲۲ و مصادر فراوان دیگر)

والمراد بالأمر في قوله : «وأن لا ننازع الأمر أهله» : الملك والامارة . (رجوع شود به فتح الباري ۱۳ / ۶ ، عمدة القاري ۲۴ / ۱۷۹)

۱ . بنا بر برخی از منابع عامه حضرت خطاب به اصحاب شورا فرمود : وأنتم تريدون ان تستخلفوا [تبايعوا] عثمان؟! إذا لا أسمع ولا أطيع . (كفاية الطالب للكنجي ۳۸۶ ، فرائد السمطين ۱ / ۳۲۰)

۲ . این مطلب در منابع اهل تسنن به گونه های مختلف گزارش شده است :
وليجتمع هؤلاء الرهط فليخلوا ، فإن أجمعوا على رجل فاضربوا رأس من خالفهم . (المصنف لابن أبي شيبة ۸ / ۵۷۷ ، كنز العمال ۵ / ۷۳۱)

قوموا فتشاوروا في أمركم ، أمروا عليكم رجلاً منكم ، فمن خالفه فاضربوا رأسه . (المصنف لابن أبي شيبة ۸ / ۵۸۲ ، كنز العمال ۱۲ / ۶۹۴)

وتشاوروا في أمركم ، والأمر إلى هؤلاء الستة فمن بعل أمركم فاضربوا عنقه ، يعني من خالفكم . (الطبقات الكبرى لابن سعد ۳ / ۶۱ ، كنز العمال ۵ / ۷۳۳)

قوموا فتشاوروا فمن بعل عليكم أمركم فاقتلوه . أي من أبى وخالف . (النهاية لابن الأثير ۱ / ۱۴۲ ، لسان العرب ۱۱ / ۵۹ ، تاج العروس ۱۴ / ۵۸)

إن استقام أمر خمسة منكم وخالف واحد فاضربوا عنقه ... (الإمامة والسياسة ۱ / ۲۹ (تحقيق الزيني) ، ۴۳ / ۱ (تحقيق الشيري)

فإن اتفق خمسة وأبى واحد فاضرب عنقه ... (شرح ابن أبي الحديد ۱ / ۱۸۷)

فإن اجتمع خمسة ورضوا رجلاً وأبى واحد فاشدخ رأسه - أو اضرب رأسه - بالسيف ... فكونوا مع الذين فيهم عبد الرحمن بن عوف ، واقتلوا الباقيين إن رغبوا عما اجتمع عليه الناس . (تاريخ المدينة لابن شبة ۳ / ۹۲۵ و رجوع شود به العقد الفريد ۵ / ۳۱ (چاپ مكتبة العصرية ، بيروت) ۴ /

۲۷۴ - ۲۷۶ (چاپ دیگر) ، تاريخ الطبري ۳ / ۲۹۴ ، تجارب الأمم ۱ / ۴۱۸ ، الكامل لابن الأثير

[٢٠٥٢ / ١٢] عبدالرحمن بن عوف - پس از احضار سرلشكر بيان عمر^١ به عرض تهديد! - به آن حضرت گفت :

يا علي ، لا تجعل [لا تجعلن] على نفسك سيلاً^٢ مقصود آن كه اگر بيعت عثمان را نپذيري ما فرمان عمر را اجرا مي كنيم .

[٢٠٥٣ / ١٣] و در گزارشي ديگر تصريح شده كه عبدالرحمن بن عوف به ابوظلحه انصاري گفت : عمر به تو چه فرماني داده؟ ابوظلحه پاسخ داد: عمر دستور داده كسي را كه باعث اختلاف شود به قتل برسانم . عبدالرحمن به اميرالمؤمنين ﷺ گفت : پس بيعت كن و گرنه بر خلاف طريق اهل ايمان سلوك نموده‌اي و ما دستور عمر را اجرا مي كنيم !! اميرالمؤمنين ﷺ فرمود: قطعاً

→ ٦٧/٣، نهاية الأرب ٣٨٠/١٩، حياة الحيوان ٤٨١/١

بايعوا لمن بايع له عبد الرحمن بن عوف ... فمن أبى فاضربوا عنقه . (المعجم الأوسط للطبراني ٩٥/٨، مجمع الزوائد ١٨٤/٥، كنز العمال ٧٤٣/٥، سبل الهدى والرشاد ١١ / ٢٧٣ و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ٣٩ / ١٩٠)

إن اتفقوا على شيء وخالفهم واحد فاقتلوه . (المبسوط للسرخسي ١ / ١٧٧ ، بدائع الصنائع للكاشاني ١ / ٢٢٥)

وروى الشيخ المفيد^٣ عن أمير المؤمنين ﷺ: ثم إن عمر هلك وقد جعلها شوري، فجعلني سادس ستة كسهم الجدة، وقال: اقتلوا الأقل، وما أراد غيري، فكظمت غيظي وانتظرت أمر ربّي. (الأمالي ١٥٤، الشافي ٣ / ١١٠، تقريب المعارف ٢٤١، بحار الأنوار ٣٧٦/٢٨ و ٥٧٩/٢٩ و ٧١/٣١)

١ . وهم معاوية أمير الشام ، وعمير بن سعد أمير حمص، والمغيرة بن شعبة أمير الكوفة،

وأبو موسى الأشعري أمير البصرة، وعمرو بن العاص أمير مصر . (فتح الباري ١٣ / ١٧٠)

٢ . وأرسل إلى أمراء الأجناد ... فلما اجتمعوا تشهد عبد الرحمن ثم قال : أما بعد ؛ يا علي ، إنني قد

نظرت في أمر الناس فلم أرهم يعدلون بعثمان فلا تجعلن على نفسك سيلاً . (صحيح البخاري ٨

/ ١٢٣ و رجوع شود به المصنف لعبد الرزاق ٥ / ٤٧٧، السنن الكبرى للبيهقي ١٤٧/٨، تاريخ

المدينة لابن شبة ٣ / ٩٣٠، تاريخ الطبري ٣ / ٢٩٧، تاريخ مدينة دمشق ٣٩ / ١٩٣، الرياض النضرة

٣ / ٥٥، شرح ابن ابي الحديد ١٢ / ٢٦٤، تاريخ الإسلام للذهبي ٣ / ٣٠٤، تاريخ الخلفاء للسيوطي

١٧٠، الصواعق المحرقة ١٠٦)

می دانید که من سزاوارتر از دیگران هستم ...^۱

[۲۰۵۴ / ۱۴] بین عثمان و ابوذر نزاعی درگرفت، امیرمؤمنان علیه السلام به عثمان فرمود: او را به منزله مؤمن آل فرعون قرار بده. عثمان گفت: ساکت باش، خاک در دهانت. امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ او فرمود: خاک در دهان خودت.^۲

[۲۰۵۵ / ۱۵] عثمان به عنوان طعن به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: مگر تو نبودی که پیامبر در غزوه تبوک رهایت کرد و همراه خویش نبرد؟! حضرت در پاسخ فرمود: مگر تو نبودی که در جنگ احد فرار کردی؟!^۳

[۲۰۵۶ / ۱۶] نامه ای با مهر عثمان و خط کاتب او پیدا شد که سندی علیه او محسوب می شد، امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: چه کسی را متهم می دانی (و نوشتن نامه زیر سر کیست)؟ عثمان گفت: تو اولین متهم هستی! حضرت خشمناک گردید و فرمود: به خدا سوگند (دیگر کاری با تو ندارم) نه یاری ات می کنم نه علیه تو فعالیتی دارم.^۴

[۲۰۵۷ / ۱۷] نزاعی بین آن دو درگرفت، عثمان گفت: به من چه ربطی دارد که قریش تو را دوست ندارد، تو هفتاد نفر از آنها را در جنگ بدر کشته ای!^۵

۱. وقال عبد الرحمن بن عوف: يا علي، قد أبي الناس إلا علي عثمان، فلا تجعلن علي نفسك سبيلاً، ثم قال: يا أبا طلحة، ما الذي أمرك به عمر؟ قال: أن أقتل من شق عصا الجماعة، فقال عبد الرحمن لعلي: بايع إذن، وإلا كنت متبوعاً غير سبيل المؤمنين، وأنفذنا فيك ما أمرنا به، فقال علیه السلام: لقد علمتم أنني أحق بها من غيري ... (شرح ابن أبي الحديد ۱۶۸/۶ و رجوع شود به ۱/ ۱۹۴)

۲. المصنف لعبد الرزاق ۱۱ / ۳۴۹.

۳. وعن سعيد بن المسيب، قال: لقد رأيت علياً علیه السلام و عثمان ... يستبان سباباً ما أخبرت به أحداً بعد. (السنة لعبد الله بن أحمد ۱ / ۵۵۴)

۴. شرح ابن أبي الحديد ۵ / ۹.

۵. تاريخ المدينة لابن شبة ۴ / ۱۱۵۵.

۵. معرفة الصحابة لأبي نعيم ۸۶/۱، ۳۶۳ (چاپ دیگر: ۳۰۱).

- [۲۰۵۸ / ۱۸] در نزاع دیگری عثمان به حضرت گفت: تو سزاوار تبعیدی.^۱
- [۲۰۵۹ / ۱۹] بین آن دو بحث بالا گرفت و عثمان با تازیانه حضرت را تهدید کرد، و امام (ع) نیز عصای خود را بالا برد.^۲
- [۲۰۶۰ / ۲۰] پس از وداع ابوذر با امیر مؤمنان (ع)، عثمان به آن حضرت گفت: مگر خبر نداشتی که من صحبت کردن با ابوذر را ممنوع کرده‌ام؟! امیر مؤمنان (ع) به او فرمود: آیا باید از هر دستوری که از تو بر خلاف حق صادر می‌شود تبعیت کنیم؟!^۳
- [۲۰۶۱ / ۲۱] امیر مؤمنان (ع) در مراسم حج مشغول تلبیه بود،^۴ کسی گفت: این صدای کیست؟ عثمان گفت: احمق یا دیوانه!^۵

تذکر

- [۲۰۶۲ / ۲۲] پیامبر (ص) پیش از وفات به خاندانش فرموده بود که: پس از من شما مغلوب واقع شده و شما را خوار و ضعیف می‌شمارند.^۶

۱. أنساب الأشراف ۵/۵۴۴.

۲. مجمع الزوائد ۷/۲۲۶.

۳. شرح ابن أبي الحديد ۸/۲۵۴ - ۲۵۵.

۴. بنا بر این روایت آن حضرت در تلبیه بین حج و عمره جمع کرده بود: لَبَّيْ عَلِيٍّ [ع] بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ جَمِيعاً... و در روایتی قبل از این آمده: نهی عثمان أن يجمع بينهما، يعني الحج والعمرة.

۵. تاريخ المدينة لابن شبة ۳/۱۰۴۴.

۶. أئمة المستضعفون بعدى. (رجوع شود به مسند أحمد ۶ / ۳۳۹، المعجم الكبير للطبراني

۲۳/۲۵، أنساب الأشراف ۱ / ۵۵۱، مجمع الزوائد ۹/۳۴، كنز العمال ۱۱ / ۱۷۷)

وفي لفظ: أَمَا إِنَّكُمْ الْمُقَهَّورُونَ وَالْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي. (رجوع شود به شواهد التنزيل ۱/۵۵۵،

۵۵۹، كفاية الطالب اللبيب ۲/۱۳۵)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۱۹

[۲۳ / ۲۰۶۳] و اعلام فرموده بود که: خاندانم پس از من بلاها می بینند و مردم آنها را از خود می رانند و دور می نمایند!^۱

[۲۴ / ۲۰۶۴] در منابع اهل تسنن فراوان از زبان عایشه نقل شده است که: تا فاطمه علیها السلام زنده بود، علی علیه السلام در میان مردم از وجهه و آبرویی برخوردار بود؛ لیکن چون او از دنیا رفت، مردم از علی روی تافتند.^۲ و اخبار و آثار در بیان تظلم و شکوه اهل بیت علیهم السلام بسیار است.^۳

ناسزاگویی معاویه و بنی امیه برای حرمت شکنی

آثار و اخبار فراوان حاکی از رواج و شیوع جسارت به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام و سب و ناسزا گفتن و تنقیص آن حضرت از ناحیه معاویه و بنی امیه است که تتبع و استقصای آن از حوصله این نوشتار خارج است.^۴

۱. وان اهل بيتي سيلقون بعدي بلاءً وتشريداً وتطريداً. (سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۶۶، المصنف لابن أبي شيبة ۸ / ۶۹۷، السنة لابن أبي عاصم ۱۹۶، المعجم الكبير للطبراني ۱۰ / ۸۵، كنز العمال ۱۴ / ۲۶۷، كفاية الطالب للبيب ۲ / ۱۱۹، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۱۲) وروی الحاكم النيسابوري: ان اهل بيتي سيلقون من بعدي من امتي قتلاً وتشريداً، وان أشد قومنا لنا بغضاً بنو أمية وبنو المغيرة وبنو مخزوم. (المستدرک ۴ / ۴۸۷، كنز العمال ۱۱ / ۱۶۹، سبل الهدى والرشاد ۱۰ / ۱۵۲)

۲. صحيح البخاري ۵ / ۸۳، صحيح مسلم ۵ / ۱۵۴، صحيح ابن حبان ۱۱ / ۵۷۳ و ...

۳. الهجوم على بيت فاطمه علیها السلام ۳۶۵ و ترجمه آن هجوم به خانه صديقه طاهره علیها السلام ۲۱۱.

۴. وكان اهل حمص ينتقصون علياً علیه السلام حتى نشأ فيهم إسماعيل بن عياش فحدّثهم بفضائله فكفّوا عن ذلك. (تاريخ بغداد ۱۳ / ۸، تاريخ مدينة دمشق ۵۰ / ۳۶۶، تهذيب الكمال ۲۴ / ۲۷۱، سير أعلام النبلاء ۸ / ۱۴۸، ۳۱۶، وفيات الأعيان ۴ / ۱۳۰، تاريخ الإسلام ۱۲ / ۷۲، حياة الحيوان الكبرى ۲ / ۴۳۵)

[۲۵ / ۲۰۶۵] از سیوطی نقل شده که در ایام بنی امیه - بر اساس سنت معاویه - بیش از هفتاد هزار منبر بود که بر آن به امیرالمؤمنین علیه السلام نفرین می شد.^۱

ناسزاگویی و جسارت معاویه از مسلمات تاریخ است و کوشش مخالفان برای سرپوش گذاشتن بر آن تلاشی ناکام و بیهوده است. پیش از این گذشت که معاویه به سعد بن ابی وقاص فرمان داد که به امیرمؤمنان علیه السلام ناسزا گوید.^۲

→ قال المحقق الطهراني رحمته الله: مقالة في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام للحافظ أبي مسعود أحمد بن الفرات ابن خالد بن مسعود الرازي الشهيد، نزيل اصفهان والمتوفى بها سنة ۲۸۵ [۲۵۸ ظ] كما في الشذرات [۱۳۸/۲] وترجمة طبقات الحفاظ ۱۲۴/۲ [تذكرة الحفاظ ۲/ ۵۴۵]، دخل اصفهان حاجاً ولما رأى أهلها مجدداً [مجددين ظ] في سب أمير عليه السلام على المنابر رجع هديتهم على الحج فبقي فيها أربع سنوات، كل يوم يجلس في الجامع العتيق برنگرزان، ويحضره الناس، ويملي عليهم كل يوم أربع منقبة عن النبي صلى الله عليه وآله في حق صحابي لم يصرح باسمه، بعد المدة ألح عليه الناس بالكشف عن اسمه، فأنشأ هذه المقالة: إنه أول من آمن، وهاجر الهجرتين، وصلى القبلتين، ... رأيت النسخة ضمن مجموعة ... أول سنده ... حدثني الإمام الحافظ، قال: كنت في صحبة الإمام الشهيد أبي مسعود أحمد بن الفرات الرازي، خرجنا لطلب الحج فلما وصلنا اصفهان فرأينا أهلها مظهرين سب أميرالمؤمنين عليه السلام على المنابر فقال: ... رأيت الاشتغال بهداية هؤلاء أهم من الحج، فأقام أربع سنوات ... (الذريعة ۲۱/ ۴۰۵ - ۴۰۶ و رجوع شود به سير أعلام النبلاء ۱۲/ ۴۸۰)

نگارنده گوید: عامه او را از برترین حفاظ می دانند. قال أبو بكر بن أبي شيبة: أحفظ ما رأيت في الدنيا ثلاثة: أبو مسعود أحمد بن الفرات ... (الثقات لابن حبان ۸ / ۳۶ - ۳۷)

وقال أحمد بن حنبل: ما تحت أديم السماء أحفظ لأخبار رسول الله صلى الله عليه وآله من أبي مسعود الرازي. (سير أعلام النبلاء ۱۲ / ۴۸۵).

۱. نقل عن الحافظ السيوطي أنه قال: كان في أيام بني أمية أكثر من سبعين ألف منبر يلعن عليها علي بن أبي طالب عليه السلام بما سنه لهم معاوية من ذلك. (النصائح الكافية ۱۰۴)
- ابن حجر هيثمي مكي (متوفى ۹۷۴) در ضمن كلامی می نویسد: لكثرة أعدائه من بني أمية والخوارج الذين بالغوا في سبه وتنقيصه مدة ألف شهر على المنابر ... اشتغل جهابذة الحفاظ ببئ فضائله. (المنح المكية في شرح الهمزية ۵۷۸)
۲. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۰۵ روایت ۱۰۹۰.

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۲۱

[۲۰۶۶ / ۲۶] گزارش‌های بسیار حاکی از آن است که معاویه خود به آن حضرت جسارت و بی‌ادبی نموده^۱ و به کارگزاران خود نیز دستور می‌داد که این امر را سرلوحه برنامه خویش قرار دهند.^۲

۱. لَمَّا قَدِمَ مَعَاوِيَةَ الْمَدِينَةَ صَعِدَ الْمَنْبِرَ ، وَنَالَ مِنْ عَلِيٍّ علیه السلام . (رجوع شود به أنساب الأشراف ۱۱۳/۵ ، المستطرف ۱ / ۲۸۹ ، جواهر المطالب ۲ / ۲۱۵ ، جمهرة خطب العرب ۲ / ۱۵) ... ووقع معاوية في علي علیه السلام [وشرع في سبّه . (مروج الذهب ۱۴/۳ - ۱۵) كان معاوية وعمّاله يدعون لعثمان في الخطبة يوم الجمعة ويسبّون علياً علیه السلام] ويقعون فيه . (تاريخ أبي الفداء ۱ / ۱۸۶) وكان معاوية يسبّ أمير المؤمنين علیه السلام] ، فتورّع سعد عن ذلك . (مرآة الزمان ۶ / ۴۳۹) ۲. فلَمَّا مات سعد لعنه [أي لعن معاوية علياً علیه السلام] على المنبر ، وكتب إلى عمّاله أن يلعنوه على منابرهم ، ففعلوا . (العقد الفريد ۱۰۹/۵ چاپ مكتبة العصرية بيروت) إن معاوية كان يقول - في آخر خطبة الجمعة - : اللهم إن أبا تراب أُلحد في دينك ، وصدّ عن سبيلك ، فالعنه لعناً وبيلاً ، وعذّبه عذاباً أليماً ، وكتب بذلك إلى الآفاق ، فكانت هذه الكلمات يشار بها على المنابر إلى خلافة عمر بن عبد العزيز . (شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۵۶ - ۵۷) إن معاوية ... أمر يشتم علي علیه السلام . (نهاية الأرب ۲۰ / ۳۳۰) كتب معاوية نسخة واحدة إلى عماله - بعد عام الجماعة - : أن برئت الذمّة ممن روى شيئاً من فضل أبي تراب وأهل بيته ، فقامت الخطباء في كل كورة وعلى كل منبر يلعنون علياً علیه السلام] ، ويبرأون منه ويقعون فيه وفي أهل بيته . (شرح ابن أبي الحديد ۱۱ / ۴۴) لَمَّا بُويعَ لِمَعَاوِيَةَ بِالْكُوفَةِ أَقَامَ الْمَغِيرَةَ خُطْبَاءَ يَلْعَنُونَ عَلِيّاً علیه السلام] . (السنة لابن أبي عاصم ۶۰۴ - ۶۰۵ ، العثمانية للجاحظ ۲۸۳ ، شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۰) كتب معاوية إلى المغيرة : أَظْهَرُ شَتْمَ عَلِيٍّ وَتَنْفِصَهُ . (أنساب الأشراف ۵ / ۲۳) وفي لفظ : إِنِّي لَا أَدْعُ إِيْصَاءَكَ بِخِصْلَةٍ : لَا تَكْفُكْفَرَنَّ عَنْ شَتْمِ عَلِيٍّ وَذَمِّهِ . (أنساب الأشراف ۵ / ۲۴۳) وفي لفظ آخر : وَلَسْتُ تَارِكاً إِيْصَاءَكَ بِخِصْلَةٍ لَا تَتَّحِمُ عَنْ شَتْمِ عَلِيٍّ وَذَمِّهِ . (تاريخ الطبري ۴ / ۱۸۸ ، الكامل لابن الأثير ۳ / ۴۷۲ ، جمهرة خطب العرب ۲ / ۱۸۴ ، ورجوع شود به شيخ المضيرة ۱۹۸) روايات بسیاری در منابع حدیثی عامّه و در شرح حال سعید بن زید از او نقل شده که به حدیث عشره مبشره معروف است . او این مطلب را هنگامی گفت که مغیره به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا گفت یا نزد او به آن حضرت جسارت شد : لَمَّا خَرَجَ مَعَاوِيَةَ مِنَ الْكُوفَةِ اسْتَعْمَلَ الْمَغِيرَةَ بِنِ شَعْبَةَ ، فَأَقَامَ خُطْبَاءَ يَقْعُونَ فِي عَلِيٍّ علیه السلام] ... فغضب فقام - يعني سعید بن زید - ... فقال : أَلَا تَرَى إِلَى هَذَا

[۲۷ / ۲۰۶۷] او بارها به کسانی که در مجلس او حاضر می شدند فرمان به سب و لعن امیرمؤمنان علیه السلام داده است.^۱

[۲۸ / ۲۰۶۸] و این سنت سیئه بین خلفای بنی امیه و پیروانشان رایج بود.^۲

→ الرجل الظالم لنفسه الذي يأمر بلعن رجل من أهل الجنة ... (مسند أحمد ۱ / ۱۸۷، ۱۸۹، البداية والنهاية ۷ / ۳۹۳ و رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۴۷۴، مسند أحمد ۱ / ۱۸۷ - ۱۸۸، أنساب الأشراف ۱۰ / ۶۲، مسند أبي داود ۳۲، مسند أبي يعلى ۲ / ۲۵۹، حديث خيثمة ۹۳، صحيح ابن حبان ۱۵ / ۴۵۴، تاريخ مدينة دمشق ۲۱ / ۷۳ و ۱۸ / ۳۸۸ و ۲۰ / ۳۲۸ و ۲۱ / ۷۰، ۷۱، ۷۳ و ۲۷۴ / ۳۵ - ۲۷۵، تهذيب الكمال ۱۰ / ۴۵۰ و ۱۶ / ۵۰۴، سير أعلام النبلاء ۱ / ۱۰۳ - ۱۰۵) شایان ذکر است که روایات در این زمینه مختلف است، برخی از اهل تسنن گفته اند: جمع بین روایات به این نحو ممکن است که: مغیره به مناسبت منصوب شدنش به فرمانروایی کوفه محفلی تشکیل داد، و معاویه و بزرگان کوفه در آن شرکت نمودند. او به دستور معاویه در سخنرانی اش به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا گفت، سپس به عده ای از حاضرین نیز فرمان داد تا به آن حضرت جسارت نمایند و در آخر مردی از کوفه بر آنان وارد شد و او نیز لب به جسارت به مولا گشود. (بلوغ الأمانی من أسرار الفتح الرباني ۴ / ۴۲۷۸)

۱. قال ابن تيمية: أما سعد لما أمره معاوية بالسب، فأبى. (منهاج السنة ۵ / ۴۲) وقال ابن عبد ربّه: فقال معاوية: يا أحنف! ... فإيم الله لتصعدنّ على المنبر فتلعنه - أي علياً علیه السلام - طوعاً أو كرهاً. (العقد الفريد ۴ / ۲۸ - ۲۹، المستطرف ۱۰۱ - ۱۰۲) وقال معاوية لعقيل ... ولا نرضى منك إلا أن تلعنه على المنبر. (المستطرف ۱ / ۱۰۱، ورجوع شود به وفيات الاعيان ۲ / ۵۰۵)

قام شداد بن اوس، وقد أمره معاوية أن ينتقص علياً علیه السلام. (البيان والتبيين ۵۹۱) ان معاوية لما عاد من العراق إلى الشام ... خطب، فقال: أيها الناس! إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لي: إنك ستلي الخلافة من بعدي، فاختر الأرض المقدسة؛ فإن فيها الأبدال. وقد اخترتكم، فالعنا أبا تراب، فلعنوه. (شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۷۲)

۲. لا يقوم أحد [خليفة] من بني أمية إلا سب علياً علیه السلام فلم يسبه عمر بن عبد العزيز. (تاريخ مدينة دمشق ۵۰ / ۹۶، تاريخ الإسلام للذهبي ۷ / ۲۲۷)

قال الحموي: لعن علي بن أبي طالب علیه السلام [علیه السلام] على منابر الشرق والغرب. (معجم البلدان ۳ / ۱۹۱) وقال ابن عامر: إن بني أمية لعنوه على منابرهم ثمانين سنة. (شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۱)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۲۳

[۲۹ / ۲۰۶۹] تعداد بسیار کمی از مردم از ناسزاگویی و جسارت به

→ وروی عن علي بن الحسين علیه السلام ، قال : قال لي مروان : ما كان في القوم أدفع عن صاحبنا من صاحبكم ، قلت : فما بالكم تسبونه على المنابر !؟ قال : إنه لا يستقيم لنا الأمر إلا بذلك . (شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۰)

وقال ابن حزم - في تقديم بني أمية الخطبة على الصلاة - : واعتلوا بأن الناس كانوا إذا صلوا تركوهم ولم يشهدوا الخطبة ، وذلك لأنهم كانوا يلعنون علي بن أبي طالب علیه السلام [علیه السلام] ، فكان المسلمون يفترون ، وحق لهم ، فكيف وليس الجلوس للخطبة واجباً . (المحلى ۵ / ۸۶)

عن سهل بن سعد أن رجلاً جاءه فقال : هذا فلان - أمير من أمراء المدينة - يدعوك لتسب علياً على المنبر . (صحيح ابن حبان ۳۶۸/۱۵ ، الرياض النضرة ۱۰۵/۳ ، جواهر المطالب ۱ / ۳۰)

قيل لسهل بن سعد : إن أمير المدينة يريد أن يبعث إليك لتسب علياً عند المنبر . (الاستيعاب ۱۱۱۸/۳)

خطب مروان والحسن علیهما السلام جالس ، فنال من علي علیه السلام . (شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۰)

قال عمر بن عبد العزيز : كان أبي يخطب فلا يزال مستمراً في خطبته حتى إذا صار إلى ذكر علي علیه السلام [علیه السلام] وسبه تقطع لسانه ، واصفر وجهه ، وتغيرت حاله . (شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۱)

سب عدي بن أرطاة علياً علیه السلام على المنبر . (شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۱)

فخرج المغيرة فخطب ... ثم وقع في علي علیه السلام . (شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۱)

كان دعي لبني أمية يقال له : خالد بن عبد الله ، لا يزال يشتم علياً علیه السلام فلما كان يوم الجمعة ، وهو يخطب الناس ، قال : والله إن كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليستعمله ، وإنه ليعلم ما هو ولكنه كان ختنه . (شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۱ - ۲۲۲)

وولّى معاوية بسر بن أرطاة البصرة فكان يشتم علياً علیه السلام على المنبر ، قال أبو جعفر الطبري ... : خطب بسر على منبر البصرة فشم علياً علیه السلام . (النصائح الكافية ۱۰۲)

وفي رسالة المنصور إلى النفس الزكية : وكانت بنو أمية تلعنه كما تلعن الكفرة في الصلاة المكتوبة . (تاريخ الطبري ۶ / ۱۹۵ - ۲۰۰) وفي رواية : وكانت بنو أمية يلعنون أبانك في أدبار الصلوات المكتوبات كما تلعن الكفرة . (شرح ابن أبي الحديد ۱۱ / ۱۱۸)

و در دفتر دوم صفحه ۵۲۵ ، روایت شماره ۳۲۸ به سند صحیح گذشت که : مرّ سعد بن أبي وقاص برجل يشتم علياً علیه السلام والناس حوله في المدينة

ابو احمد جلودی در این زمینه تألیفی دارد با نام « کتاب من سبّ علياً علیه السلام من الخلفاء » . (الذريعة ۲۲۸/۲۲)

امیرمؤمنان علیه السلام امتناع می کردند.^۱

[۳۰ / ۲۰۷۰] زیاد بن ابیه آنها را به سختی مجازات می نمود.^۲

[۳۱ / ۲۰۷۱] او عده‌ای از آنان را به اتهام مخالفت با فرمان حاکم دستگیر

نمود و نزد معاویه فرستاد.^۳

[۳۲ / ۲۰۷۲] اوزاعی (متوفی ۱۵۷)^۴ می‌گوید: در صورتی سهمیه

بیت المال به ما پرداخت می‌شد که - العیاذ بالله - به نفاق علی علیه السلام گواهی

داده و از او اعلام تنفر و بیزاری نماییم. آنها ما را سوگند به عتق

۱. وكان حجر بن عدي الكندي، وعمرو بن الحمق الخزاعي وأصحابهما من شيعة علي بن أبي طالب علیه السلام إذا سمعوا المغيرة وغيره من أصحاب معاوية، وهم يلعنون علياً علیه السلام [على المنبر، يقومون فيردون اللعن عليهم، ويتكلمون في ذلك]. (تاريخ يعقوبي ۲ / ۲۳۰)

قال الحموي - عند ذكر سجستان -: لعن علي بن أبي طالب علیه السلام [على منابر الشرق والغرب ولم يُلعن علي منبرها إلا مرة، وامتنعوا على بني أمية ... وأي شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخي رسول الله صلی الله علیه وآله على منبرهم وهو يُلعن على منابر الحرمين مكة والمدينة! (معجم البلدان ۳ / ۱۹۱)]
۲. قد كان زياد جمع الناس بالكوفة بباب قصره يحرضهم على لعن علي علیه السلام، فمن أبي ذلك عرضه على السيف. (مروج الذهب ۳ / ۲۶)

قال زياد لصيفي بن فسيل: ما قولك في علي؟ قال: أحسن قول أنا قائله في عبد من عباد الله المؤمنين، قال: اضربوا عاتقه بالعصا حتى يلصق بالأرض، فضربوه حتى لصق بالأرض، ثم قال: أفلعوا عنه، ايه ما قولك في علي؟ قال: والله لو شرحتني بالمواسي والمدي ما قلت في علي إلا ما سمعت مني، قال: لتلعننه أو لأضربن عنقك. قال: إذا تضربها والله قبل ذلك، فإن أبيت إلا أن تضربها رضيتُ بالله وشقيت أنت، قال: ادفعوا في رقبتة، ثم قال: أوقروه حديداً وألقوه في السجن. (تاريخ مدينة دمشق ۲۴ / ۲۵۸ - ۲۵۹، ورجوع شود به أنساب الأشراف ۵ / ۲۵۱ - ۲۵۲، تاريخ الطبري ۴ / ۱۹۸، الكامل لابن الأثير ۳ / ۴۷۸)

۳. وأخذ زياد حجر بن عدي الكندي وثلاثة عشر رجلاً من أصحابه فأشخصهم إلى معاوية، فكتب فيهم أنهم خالفوا الجماعة في لعن أبي تراب، وزروا على الولاة، فخرجوا بذلك من الطاعة. (تاريخ يعقوبي ۲ / ۲۳۰)

۴. در دفتر پنجم صفحه ۱۷۵۶ اشاره‌ای به حال او شد.

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۲۵

و طلاق و ... می دادند (که به آنچه می گوئیم معتقد و پایبند باشیم)!

[۲۰۷۳ / ۳۳] از معاویه خواستند که از این کار دست بردارد ولی او اعتنایی

نکرد، بلکه هدف خویش را از این برنامه به صراحت اعلام کرد و گفت:

هرگز! من می خواهم کودکان با آن خوی بگیرند و بزرگان با آن پیر

شوند تا کسی از علی به نیکی یاد نکند و فضیلتی درباره اش نقل

نشود!

۱. الأوزاعي يقول: ما أخذنا العطاء حتى شهدنا على عليّ بالفسق وتبرأنا منه، وأخذ علينا بذلك العناق والطلاق وأيمان البيعة! (تاريخ الإسلام للذهبي ۹/ ۴۹۷، سير أعلام النبلاء ۷/ ۱۳۰ - ۱۳۱) تذكر: سوگند به عتق و طلاق بدین معناست که برده های ما آزاد باشند و همسران ما مطلقه و رها، اگر ما بر خلاف اعتقادمان چیزی اظهار کرده باشیم! این سوگند در مذهب شیعه اعتباری ندارد. (رجوع شود به باب أنه لا تنعقد اليمين بالطلاق والعناق والصدقة . (جامع أحاديث الشيعة ۱۹/ ۴۷۲، وسائل الشيعة ۲۲/ ۴۴ و ۲۳/ ۲۳، جواهر الكلام ۳۴/ ۱۱۴ - ۱۱۵)

۲. قالوا لمعاوية: إنك قد بلغت ما أمّلت، فلو كففت عن لعن هذا الرجل، فقال: لا والله حتى يربو عليه الصغير، ويهرم عليه الكبير، ولا يذكر له ذاك فضلاً. (شرح ابن أبي الحديد ۴/ ۵۷) وقال ابن عباس لمعاوية: ألا تكف عن شتم هذا الرجل! قال: ما كنت لأفعل حتى يربو عليه الصغير ويهرم فيه الكبير. (شرح ابن أبي الحديد ۱۳/ ۲۲۲) به آثاری دیگر در این زمینه توجه فرمایید:

قال ابن العديم: أبو أيوب، خالد بن زيد، بدريّ، وهو الذي نزل عليه النبي صلى الله عليه وآله مقدمه المدينة، وهو كان على مقدمة عليّ عليه السلام يوم صفين، وهو الذي خاصم الخوارج يوم النهروان، وهو الذي قال لمعاوية - حين سبّ علياً عليه السلام -: كَفَّ يا معاوية عن سبّ علي في الناس! فقال معاوية: ما أقدر على ذلك منهم، فقال أبو أيوب: والله لا أسكن أرضاً أسمع فيها سبّ علي عليه السلام، فخرج إلى ساحل البحر حتى مات عليه السلام. (بغية الطلب ۷/ ۳۰۳۳)

وكان الذي طلب الحسن عليه السلام من معاوية ... وأن لا يشتم علياً عليه السلام، فلم يجبه إلى الكف عن شتم علي عليه السلام، فطلب أن لا يشتم وهو يسمع، فأجابه إلى ذلك، ثم لم يف له به أيضاً. (المختصر في أخبار البشر ۱/ ۲۵۴، الكامل لابن الأثير ۳/ ۴۰۵ نهاية الأرب ۲۰/ ۲۲۷)

[۲۰۷۴ / ۳۴] کار به جای رسیده که لعن و نفرین به آن حضرت سنت دانسته

شد. ۱

[۲۰۷۵ / ۳۵] تا آن که عمر بن عبدالعزیز سر کار آمد و دستور ترک آن را

صادر نمود. ۲

[۲۰۷۶ / ۳۶] عده‌ای نپذیرفتند و گفتند: نماز بدون لعن او نماز نیست! ۳

→ فکتبت أم سلمة إلى معاوية: إنكم تلعونون الله ورسوله على منابركم و ذلك أنكم تلعونون علياً (ع) [ع] و من أحبّه، و أنا أشهد أن الله أحبّه ورسوله، فلم يلتفت إلى كلامها. (العقد الفريد ۱۰۹/۵ چاپ مكتبة العصرية بيروت)

۱. قال ابن حجر العسقلاني: ثم اشتد الخطب فتتقصوه، واتخذوا لعنه على المنابر سنة. (فتح الباري ۷/ ۵۷)

وقال المسعودي: ثم ارتقى بهم الأمر في طاعته - أي طاعة معاوية - إلى أن جعلوا لعن عليّ سنة ينشأ عليها الصغير ويهلك عليها الكبير. (مروج الذهب ۳/ ۳۲)

وكان للوليد بن عثمان بن عفان ابن يظهر التائه... وقام إلى هشام بن عبد الملك - وهو على المنبر عشية عرفة - فقال: يا أمير المؤمنين إن هذا يوم كانت الخلفاء تستحب فيه لعن أبي تراب. (أنساب الأشراف ۵/ ۶۱۳، و رجوع شود به العثمانية للجاحظ ۲۸۴، شرح ابن أبي الحديد ۴/ ۵۷ و ۱۳/ ۲۲۰ - ۲۲۱ و ۱۵/ ۲۵۶ - ۲۵۷)

۲. وكان الولاة من بني أمية - قبل عمر بن عبد العزيز - يشتمون علياً (ع) [ع] فلما ولي عمر أمسك عن ذلك. (الطبقات الكبرى لابن سعد ۵/ ۳۹۳، سير أعلام النبلاء ۵/ ۱۴۷)

إن معاوية أمر الناس بالعراق والشام وغيرهما بسب علي (ع) والبراءة منه، وخطب بذلك على منابر الإسلام، و صار ذلك سنة في أيام بني أمية إلى أن قام عمر بن عبد العزيز فأزاله. (شرح ابن أبي الحديد ۴/ ۵۶ و رجوع شود به الغدير ۱۰/ ۲۶۳)

كان بنو أمية يسبون أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) إلى أن ولي عمر بن عبد العزيز فترك ذلك وكتب إلى العمال في الأفاق بتركه. (الكامل في التاريخ ۵/ ۴۲، تاريخ ابن خلدون ۳/ ۷۵)

كان خلفاء بني أمية يسبون علياً (ع) [ع] من سنة إحدى وأربعين وهي السنة التي خلع الحسن [صلوات الله عليه] فيها نفسه من الخلافة إلى أول سنة تسع وتسعين آخر أيام سليمان بن عبد

الملك، فلما ولي عمر أبطل ذلك وكتب إلى نوابه بإبطاله. (تاريخ أبي الفداء ۱/ ۲۰۱)

۳. وقد كان أهل حران قاتلهم الله تعالى حين أزيل لعن أبي تراب - يعني علي بن أبي طالب (ع) [ع] - ←

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۲۷

[۲۰۷۷ / ۳۷] و گفتند : او سنت را کنار گذاشته است!^۱

از گزارش‌های متعدد معلوم می‌شود که کسی قدرت بر دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته و نمی‌توانسته از جسارت به مولا - با توجه به جایگاه رفیع آن حضرت و یادآوری آن - آنان را منع نماید ، لذا هنگامی که به آن حضرت جسارت می‌شده از راه‌های دیگر وارد می‌شدند . به عنوان مثال :

[۲۰۷۸ / ۳۸] بریده به معاویه گفته : تو امید به شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله داری ولی

علی علیه السلام ندارد؟!^۲

[۲۰۷۹ / ۳۹] سعید بن زید به عنوان اعتراض به مغیره بن شعبه گفت: آیا نزد

تو به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا گفته می‌شود و تو هیچ انکار و واکنشی نداری!^۳

[۲۰۸۰ / ۴۰] زید بن ارقم به مغیره می‌گوید : می‌دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دشنام

به اموات منع فرمود ، چرا به علی علیه السلام که از دنیا رفته جسارت می‌کنی؟!^۴

→ عن المنابر يوم الجمعة امتنعوا عن إزالته ، وقالوا : لا صلاة إلا بلعن أبي تراب ، وأقاموا على ذلك . (مروج الذهب ۳ / ۲۴۵)

۱ . فلما ولي عمر بن عبدالعزيز كَفَّ عن شتمه ، فقال الناس : ترك السنة ! (شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۲)

۲ . دخل بريدة على معاوية فإذا رجل يتكلم ، فقال بريدة : يا معاوية فاذن لي في الكلام ، فقال : نعم ، وهو يرى أنه سيتكلم بمثل ما قال الآخر ، فقال بريدة : سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول : «إني لأرجو أن أشفع يوم القيامة عدد ما على الأرض من شجرة ومدره» قال : أفترجوها - أنت يا معاوية - ولا يرجوها علي بن أبي طالب علیه السلام؟! (مسند أحمد ۵ / ۳۴۷)

۳ . ألا أسمع أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله يُسبّون عندك ، لا تنكر ولا تعير ! (مسند أحمد ۱ / ۱۸۷ ، المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۴۷۴ ، تاريخ مدينة دمشق ۲۱ / ۷۳)

۴ . إن المغيرة بن شعبه سبَّ علي بن أبي طالب علیه السلام فقام إليه زيد بن أرقم فقال : يا مغيرة ألم تعلم أن رسول الله صلی الله علیه و آله نهى عن سبِّ الأموات فلم تسبَّ علياً وقد مات؟! (المستدرک ۱ / ۳۸۵)

وفي رواية : سبَّ أمير من الأمراء علياً علیه السلام فقام زيد بن أرقم فقال : قد علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله نهى

[۲۰۸۱ / ۴۱] عمر بن عبدالعزیز در سن کودکی به آن حضرت جسارتی کرده بود، هنگامی که استادش فهمید، در اعتراض به او گفت: از کجا دانسته‌ای که خدا پس از آن که از اهل بدر و بیعت رضوان راضی و خوشنود شده، بر آنان خشمناک شده باشد؟!^۱

یک بار دیگر روایات گذشته را مرور فرمایید!

گویا امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ امتیاز و مقام منزلتی نداشته که بتوان با استناد به آن از جسارت به حضرت جلوگیری کرد جز آن که:

آن حضرت از دنیا رفته،

امید به شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد،

از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است،

و نهایت آن که از صحابه‌ای است که خدا از آنها خوشنود بوده است!

این سیره بنی‌امیه بود. بنی‌عباس نیز از آنان عقب نیفتادند.

→ عن سبِّ الموتی فلم تسبَّ علیاً وقد مات؟! (رجوع شود به مسند أحمد ۴ / ۳۷۱، المصنف لابن أبي شیبة ۳ / ۲۴۴، أنساب الأشراف ۲ / ۱۷۸ - ۱۷۹، المعجم الكبير للطبرانی ۵ / ۱۶۸، تعجیل المنفعة ۴۶۶ - ۴۶۷)

۱. متى علمت أن الله غضب على أهل بدر وبيعة الرضوان بعد أن رضي عنهم؟! (الكامل لابن الأثير ۵ / ۴۲) وفي رواية: متى بلغك أن الله سخط على أهل بدر بعد أن رضي عنهم. (تاريخ مدينة دمشق ۴۵ / ۱۳۶، المعرفة والتاريخ للفسوي ۱ / ۵۶۸، مرآة الزمان ۱۰ / ۱۹۱، سير أعلام النبلاء ۵ / ۱۱۷، تاريخ الإسلام للذهبي ۷ / ۱۸۸، الوافي بالوفيات ۲۲ / ۳۱۲، البداية والنهاية ۹ / ۲۱۸، السيرة الحلبية ۲ / ۴۷۰، سمط النجوم العوالي ۳ / ۳۱۳)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۲۹

[۲۰۸۲ / ۴۲] عبادۀ مخنث که از ندیمان متوکل بود، زیر لباس هایش مخدّۀ ای قرار می داد (تا شکمش بزرگ نشان داده شود) و سرش را که بدون مو بود برهنه می کرد و در برابر متوکل می رقصید و آوازه خوانان در غنائشان می گفتند: قد أقبل الأصلع البطين، خليفة المسلمين و به امیرالمؤمنین علیه السلام استهزا می کردند و متوکل مشروب می نوشید و قهقهه می زد! ^۱

[۲۰۸۳ / ۴۳] حاکم نیشابوری در ابتدای کتاب فضائل فاطمة الزهراء علیها السلام سبب تألیف کتابش را چنین بیان نموده که در مجلسی که علما و فقهای عامه حضور داشتند مطلبی در تنقیص امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد، سپس به دروغ مطلبی به بخاری نسبت داده شد که او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که: برترین دختران من زینب است! این نکته باعث شد که من این کتاب را به رشته تحریر درآورم.

تذکر

[۲۰۸۴ / ۴۴] به سند معتبر از مروان نقل شده که: هیچ کس به اندازه علی از عثمان دفاع نکرد، امام سجاد علیه السلام به او فرمود: پس چرا به آن حضرت ناسزا می گوئید و دشنام می دهید؟ گفت: تنها راه سامان گرفتن حکومت ما این است. ^۲

۱. وکان من جملة ندمائه عبادة المخنث، وکان یشد علی بطنه تحت ثیابه مخدّة، ویکشف رأسه - وهو أصلع - ویرقص بین یدی المتوکل، والمغنون یغنون: قد أقبل الأصلع البطين [البدین]، خليفة المسلمين، یحکی بذلك علیاً علیه السلام والمتوکل یشرب ویضحک. (رجوع شود به الكامل لابن الأثیر ۵۵/۷ - ۵۶، تاریخ ابي الفداء ۳۸/۲، مآثر الإنافة ۱ / ۲۳۱، نهاية الأرب ۲۲/۲۸۲)

۲. قال مروان: ما كان في القوم [أحد] [أدفع] [أكف] عن صاحبنا من صاحبكم - یعنی علیاً عن عثمان -، قال علي بن الحسين علیه السلام: فقلت: ما بالکم تسبّونه [فلم تشتمونه] علی المنابر؟! قال: لا یستقیم الأمر إلا بذلك [بهذا]. (رجوع شود به أنساب الأشراف ۲ / ۱۸۴، العثمانیة للجاحظ

[۲۰۸۵ / ۴۵] نظیر این مطلب گزارشی است از عمر بن عبدالعزیز که می‌گوید: من با بغض و کینه علی بزرگ شده و چیزی جز آن نمی‌دانستم، هنگامی که پدرم در خطبه از علی به بدی یاد می‌کرد، لکنت زبان پیدا می‌کرد، علت آن را از او جويا شدم، به من گفت: پسرم، اگر ما اطرافیان خویش را از آنچه درباره علی می‌دانیم با خبر کنیم از ما جدا می‌شوند.^۱

مقصود آن است که اطلاع مردم از فضائل امیرالمؤمنین (ع) باعث گرایش آنها به آن حضرت است، پس باید با ناسزا گفتن از ارزش و جایگاه او کاسته شود تا کسی به آن حضرت تمایل پیدا نکند. و گذشت که معاویه گفت: من می‌خواهم کودکان با این روش خوی بگیرند و بزرگان با آن پیر شوند تا کسی از علی به نیکی یاد نکند و فضیلتی درباره‌اش نقل نشود!^۲

پس هدف آنها از بی‌احترامی به امیرالمؤمنین (ع) آن بوده که فضای عمومی جامعه را مسموم نموده، مردم از واقعیت‌ها دور بمانند و نسبت به آن حضرت بدبین شده و تمایلی به ایشان پیدا نکنند تا پایه‌های حکومت غاصبانۀ خود را تقویت نمایند؛ لذا مروان گفت: تنها راه سامان گرفتن حکومت ما این است.

→ ۲۸۳، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۳۸، شرح ابن ابی الحدید ۱۳ / ۲۲۰)

قال الذهبي: رواه ابن أبي خيثمة بإسناد قوي. (تاريخ الإسلام ۳ / ۴۶۰ - ۴۶۱)

۱. قال عمر بن عبد العزيز: نشأت علي بغض علي لا أعرف غيره، وكان أبي يخطب فإذا ذكر علياً نال منه فلجلج، فقلت: يا أبا إنك تمضي في خطبتك فإذا أتيت علي ذكر علي عرف منك تقصيراً، قال: أفظنت لذلك؟ قلت: نعم. قال: يا بني إن الذين من حولنا لو نعلمهم من حال علي ما نعلم تفرقوا عنا. (أنساب الأشراف ۸ / ۱۹۵)

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۲۵.

بی‌احترامی به امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ احترام صحابه!

بی‌احترامی به امیرمؤمنان علیه السلام به قصد تکریم صحابه نمونه‌های فراوان دارد. ادعای لزوم سکوت از منازعات صحابه نیز بهانه‌ای بوده برای تحریف حقایق و مصادره تاریخ به سود صحابه^۱ تا رفتارهای ناپسند آنان در برابر امیرمؤمنان علیه السلام بازگو نشود و آبروی آنان محفوظ بماند؛ ولی در نقطه مقابل نسبت به آن حضرت هرچه بخواهند می‌گویند و می‌نویسند و هیچ باکی ندارند!^۲

[۴۶ / ۲۰۸۶] آنان از دوران حکومت حضرت، تعبیر به فتنه می‌نمایند!^۳

[۴۷ / ۲۰۸۷] ابن عمر می‌گوید: احدی را سراغ ندارم که در دوران فتنه، در

۱. رجوع شود به دفتر سوم صفحه ۱۱۶۶: «لزوم سکوت بلکه کتمان منازعات صحابه»!
۲. یکی از معاصرین - که از شیفتگان ابن تیمیه است - می‌گوید: باید زبان و قلم را از آنچه به صحابه نسبت داده می‌شود حفظ کرد ... به حقوق، منزلت و جایگاه آنان معترف بود و معرفت داشت، و رفتار آنها را بر بهترین محمل حمل نمود ... عده‌ای به نام نقد علمی یا آزادی در بحث و کاوش در سب و ناسزاگویی صحابه غوطه‌ور گشته‌اند ... آنچه امروز به اسم نقد علمی تاریخ صدر اسلام نامیده می‌شود همان چیزی است که در گذشته سب و ناسزا نامیده می‌شد. (مواقف الصحابة لمحمد أمحزون ۲ / ۱۳۴ - ۱۳۵)

ولی هنگامی که نوبت به امیرمؤمنان علیه السلام می‌رسد با بی‌شرمی تمام با هم‌کیشانش از نواصب هم‌نوا شده و می‌نویسد: سلامت در ترک مبارزه بوده ... علی علیه السلام می‌توانست برای ایجاد آرامش و اتحاد از راهکارهای دیگر استفاده نماید و دست به شمشیر نبرد، گرچه به این قیمت که از حق خودش بگذرد. (مواقف الصحابة ۲ / ۱۶۴ - ۱۶۶)

ناشر بر او اعتراض کرده که این تعبیر نقد امام علی علیه السلام است.

۳. قال ابن تیمیة یقولون: إنَّ الزمان زمان فتنة وفرقة، ولم یکن هناك إمام جماعة ولا خليفة. وهذا القول قاله كثير من علماء أهل الحديث البصريين والشاميين والأندلسيين وغيرهم. (منهاج السنة ۴ / ۴۰۱)

وقال القاضي عياض في شرح حديث: المراد بالشر الأول الفتنة التي وقعت بعد عثمان [!!!] وبالخير الذي بعده ما وقع في خلافة عمر بن عبد العزيز ويحتمل أن يراد بالشر زمان قتل عثمان وبالخير بعده زمان خلافة علي علیه السلام. (إرشاد الساري للقسطلاني ۱۰ / ۱۸۱)

خروج و جنگیدنش نیت (صاف و پاک و) الهی داشته جز عمار، البته نمی دانم
او هم کارش به کجا کشید (و آیا کارش درست بود یا اشتباه کرد)!!!^۱

[۴۸ / ۲۰۸۸] هنگامی که احمد بن حنبل نظرش را اعلام کرد و امیر مؤمنان (ع)
را به عنوان خلیفه چهارم معرفی و خلافتش را به رسمیت شناخت مورد
اعتراض و بازخواست قرار گرفت!^۲

[۴۹ / ۲۰۸۹] چرا بسیاری از اهل تسنن حاضر نشدند آن حضرت را در
شمار خلفا ذکر کنند با آن که معاویه و یزید را خلیفه می دانند؟!^۳
پاسخ این پرسش از کلام ابن تیمیه و روایت ذیل آن روشن می شود .

[۵۰ / ۲۰۹۰] ابن تیمیه می نویسد: عده ای با احمد بن حنبل مخالفت نمودند
که چرا می گویی : علی خلیفه چهارم است، امام واجب الطاعه دانستن علی
طعن بر طلحه و زبیر است که از او اطاعت نکردند بلکه با او جنگیدند!^۴

۱. قال ابن عمر: ما أعلم أحداً خرج في الفتنة يريد الله إلا عمار بن ياسر، وما أدري ما صنع!
(التاريخ الصغير للبخاري ۱ / ۱۰۹، تاريخ مدينة دمشق ۴۳ / ۴۵۴، سير أعلام النبلاء ۱ / ۴۲۴،
تاريخ الإسلام ۳ / ۵۸۱)

۲. مصادر آن در پاورقی های آینده خواهد آمد .

۳. برخی از مخالفین وجه پذیرفتن عنوان خلافت و امامت آنها را چنین توجه کرده اند که:
كان أبو بكر إماماً ثم عمر ثم عثمان ، وإن علياً (ع) لم يكن إماماً ؛ لأنه لم يجتمع عليه ، وإن
معاوية كان إماماً بعد علي (ع) ؛ لأن المسلمين اجتمعوا على إمامته . (مقالات الإسلاميين
لأبي الحسن الأشعري ۱ / ۴۵۶)

۴. اَحْتَجُّوا عَلَيَّ الْإِمَامَ أَحْمَدَ فِي تَرْكِ التَّرْبِيعِ بِخِلَافَتِهِ - أَي خِلَافَةِ عَلِي (ع) - فَإِنَّهُ لَمَّا أَظْهَرَ ذَلِكَ قَالَ
لَهُ بَعْضُهُمْ: إِذَا قُلْتَ كَانَ إِمَامًا وَاجِبَ الطَّاعَةِ فَفِي ذَلِكَ طَعْنٌ عَلَيَّ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ حَيْثُ لَمْ يُطِيعَاهُ بَلْ
قَاتَلَاهُ . (مجموعه الفتاوى لابن تیمیه ۴ / ۴۴۰)

قال وزيره بن محمد الحمصي: دخلت على أحمد بن حنبل حين أظهر التبريع بعلي (ع) [ع]

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۳۳

پس احترام به طلحه و زبیر اقتضا کرده که امیرمؤمنان علیه السلام خلیفه و امام دانسته نشود و همین موجب شده که امثال ابن تیمیه با حدیث غدیر بویژه بخش: «وال من والاه و عاد من عاداه» مخالفت و آن را انکار کنند.^۱

[۲۰۹۱ / ۵۱] در کلام ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) درباره جمعی از مخالفین آمده است: آنها هنگامی که غلو رافضیان را دیدند در برابرشان جبهه گیری کرده و از مقام علی علیه السلام کاستند و در تقدیم دیگران بر او زیاده روی نمودند ... آنها به سبب جهل و نادانی او را از زمره امامان هدایت خارج و از پیشوایان فتنه معرفی کرده و گفتند: نمی شود علی را «خلیفه» گفت؛ زیرا در خلافت او اختلاف شده و همه آن را نپذیرفته اند، با آن که یزید را «خلیفه» دانسته اند به این ادعا که خلافتش اجماعی بوده است! ... کار به جایی کشید که فرزندش حسین علیه السلام خارجی و تفرقه انگیز و مهدور الدم دانسته شد به استناد آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس بر امت من خروج نماید در حالی که آنها (بر خلیفه ای) اتفاق نظر داشتند، باید او را بکشید هر که خواهد باشد.^۲

→ فقلت له: يا أبا عبد الله إن هذا الطعن على طلحة والزبير، فقال: بئسما ما قلت، وما نحن و حرب القوم و ذكركها؟! فقلت: أصلحك الله إنما ذكرناها حين ربعت بعلي وأوجب له الخلافة وما يجب للأئمة قبله، فقال لي: وما يمنعني من ذلك؟! قال: قلت: حديث ابن عمر، فقال لي: عمر خير من ابنه قد رضي علياً للخلافة على المسلمين، وأدخله في الشورى، وعلي بن أبي طالب علیه السلام [علیه السلام] قد سمى نفسه: أمير المؤمنين فأقول أنا: ليس للمؤمنين بأمر! فانصرفت عنه. (طبقات الحنابلة لمحمد بن أبي يعلى ۱ / ۳۹۳ و رجوع شود به الجامع لعلوم الإمام أحمد ۴ / ۳۴۶ - ۳۴۷، اعتقاد أهل السنة لللالكائي ۸ / ۱۳۹۲، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة لللالكائي ۸ / ۱۴۷۵، المقصد الارشد لابن مفلح ۳ / ۸۴)

نگارنده گوید: کان أحمد بن حنبل يقول: من لم يثبت الإمامة لعلي علیه السلام فهو أضل من حمار أهله! (مناقب الإمام أحمد لابن الجوزي ۱۶۴، مجموعة الفتاوى لابن تیمیه ۴ / ۴۳۸، ۴۷۹)

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۳۵۷، ۳۶۰.

۲. وقد رأيت هؤلاء - أيضاً - حين رأوا غلو الرافضة في حبّ علي علیه السلام ... قابلوا ذلك أيضاً ←

بلکه به قصد پوشاندن عیوب صحابه، خلفا و ... روایات ساختگی در تنقیص امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمودند .

[۵۲ / ۲۰۹۲] ابن تیمیه بیشرمانه می گوید :

امکان ندارد طعنی متوجه خلفا شود مگر آن که مثل آن یا بزرگتر از آن بر علی وارد می گردد ! ... او برای رسیدن به ریاست جنگید !^۱

[۵۳ / ۲۰۹۳] آلوسی پس از نقل گریه عایشه هنگام یادآوری جنگ جمل یا آیه شریفه: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب (۳۳): ۳۳] با نادیده گرفتن روایاتی که حاکی از اظهار پشیمانی اوست و دلالت روشن بر خطای او دارد^۲ به دفاع از عایشه پرداخته و روایت جعلی در اظهار پشیمانی امیرالمؤمنین علیه السلام رانقل نموده

→ بالغلو فی تأخیر علی کرم الله وجهه وبخسه حقّه ... وأخرجوه بجهلهم من أئمة الهدى إلى جملة أئمة الفتن ، ولم يوجبوا له اسم الخلافة لاختلاف الناس عليه وأوجبوا ليزيد بن معاوية لإجماع الناس عليه ... وجعلوا ابنه الحسين علیه السلام [خارجياً شاقاً لعصا المسلمين حلال الدم لقول النبي صلی الله علیه و آله : من خرج علی أمتی وهم جميع فاقتلوه کائنا من کان . (کتاب الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمية والمشبهة ۳۴ - ۳۶)

۱ . فلا يمكن أن يوجه على الخلفاء الثلاثة من مطعن إلا وجه على علي ما هو مثله أو أعظم منه . (منهاج السنة ۵ / ۶ - ۷)

وقال ابن تیمية - أيضاً - : والأمر التي كان ينبغي لعلي أن يرجع عنها أعظم بكثير من الأمور التي كان ينبغي لعمر أن يرجع عنها ، مع أن عمر قد رجع عن عامة تلك الأمور ، وعلي عرف رجوعه عن بعضها فقط ، كرجوعه عن خطبة بنت أبي جهل . (منهاج السنة ۶ / ۲۹)

وقال : فلا ريب أن تطرق الظنون والتهم إلى ما فعله علي أعظم من تطرق التهم والظنون إلى ما فعله عثمان ... والمقصود هنا أن ما يعتذر به عن علي فيما أنكر عليه يعتذر بأقوى منه عن عثمان ، فإن علياً قاتل على الولاية ، وقتل بسبب ذلك خلق كثير عظيم ولم يحصل في ولايته لا قتال للكفار ، ولا فتح لبلادهم ، ولا كان المسلمون في زيادة خير ، وقد ولي من أقاربه من ولأه ، فولاية الأقارب مشتركة ، ونواب عثمان كانوا أطوع من نواب علي وأبعد عن الشر وأما الأموال التي تأول فيها عثمان فكما تأول علي في الدماء ، وأمر الدماء أخطر وأعظم . (منهاج السنة ۶ / ۱۸۶ ، ۱۹۱ - ۱۹۲)

۲ . رجوع شود به دفتر سوم ، صفحه ۱۰۵۵ - ۱۰۵۷ روایات شماره : ۷۶۵ - ۷۷۴ .

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۳۵

که: یضرب علی فخذیه ویقول: یا لیتنی مت قبل هذا وکنت نسیاً منسیاً.^۱

در واکنش مخالفان نسبت به مبارزات حضرت، تحت عنوان: «دروغ پردازی: نسبت اجتهاد، خطا و پشیمانی به حضرت» در این زمینه به تفصیل سخن گفته شد.^۲

روش‌های مختلف بی‌احترامی

مخالفان برای شکستن حرمت امیرالمؤمنین علیه السلام از روش‌های گوناگون استفاده نموده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

روش اول: مدح و توثیق دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام

اتهام به تشیع و رفض برای کنار گذاشتن راوی و روایاتش کافی است ولی کسانی که قطعاً با امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشته و آن را اظهار کرده‌اند به وثاقت ستوده می‌شوند.^۳

[۲۰۹۴ / ۵۴] در شرح حال ابراهیم بن یعقوب جوزجانی - معروف به «سعدی» که استاد نسائی ابوداود، ترمذی، طبری و ... است و در کتب تراجم و رجال اهل تسنن از او فراوان نقل و به کلامش استناد می‌شود - آمده است که او از ثقات حفّاظ است؛ با آن که تصریح کرده‌اند با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی داشته است!!^۴

۱. تفسیر الالوسی ۲۲ / ۱۰ - ۱۱.

۲. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۱۲۳۸.

۳. قال ابن حجر العسقلانی: وقد کنت استشکل توثیقهم الناصبی غالباً وتوهینهم الشیعة مطلقاً... (تهذیب التهذیب ۸ / ۴۱۱) متن کامل سخنانش در دفتر چهارم صفحه ۱۳۹۵ گذشت.

۴. کان من الحفّاظ المصنّفین والمخرجین الثقات لکن کان فیہ انحراف عن علی بن

ابن حبان می‌گوید: او به جهت صلابتی که در تسنن داشت گاهی از حدّ خودش تعدّی [و به امیرالمؤمنین (ع) و دوستانش توهین] می‌کرد!!^۱

ابن حجر عسقلانی او را متعصّب و افراطی دانسته، می‌نویسد: تعصب (و دشمنی) او علیه اصحاب امیر مؤمنان (ع) معروف است.^۲

و نیز گفته: کتابی که او در تضعیف راویان نوشته به روشنی دلالت بر عقیده‌اش دارد. سپس از ابن حبان نقل کرده که او حَرِيزِي المذهب یعنی ناصبی است.^۳ و دیگران درباره‌اش گفته‌اند: او تمایل شدیدی به مذهب اهل دمشق در بی‌انصافی نسبت به علی (ع) داشت.^۴

→ أبي طالب (ع). [تاریخ مدینه دمشق ۷ / ۲۸۱، تذکرة الحفاظ ۲ / ۵۴۹، إكمال تهذيب الكمال ۱ / ۳۲۵، تهذيب التهذيب ۱ / ۱۵۹، لسان الميزان ۶ / ۳۰۱ - ۳۰۲، معجم البلدان ۲ / ۱۸۳، تاریخ الإسلام للذهبي ۱۹ / ۷۲]

وقال الذهبي: الجوزجاني، الحافظ، الإمام، أبو إسحاق إبراهيم بن يعقوب السعدي، نزيل دمشق ومحدّثها... وتفقه بأحمد بن حنبل. حدّث عنه أبو داود والترمذي والنسائي وأبو زرعة ومحمد بن جرير وابن جوصاء وأبو بشر الدولابي وآخرون. وثقه النسائي. قال ابن عدي: سكن دمشق فكان يحدث على المنبر، ويكاتبه أحمد بن حنبل فيتقوي بذلك ويقرأ كتابه على المنبر، قال: وكان يتحامل على علي (ع). [تذکرة الحفاظ ۲ / ۵۴۹]

۱. قال ابن حبان: وكان حريزي المذهب ولم يكن بداعية إليه، وكان صلباً في السنة، حافظاً للحديث إلا أنه من صلابته ربّما كان يتعدّي طوره!! (الثقات ۸ / ۸۱ - ۸۲)

۲. تعصّب الجوزجاني على أصحاب علي (ع) معروف. (تهذيب التهذيب ۵ / ۴۰ - ۴۱ و رجوع شود به ۱ / ۸۱ - ۸۲)

۳. وكتابه في الضعفاء يوضح مقاله... حَرِيزِي المذهب نسبةً إلى حريز بن عثمان المعروف بالنصب. (تهذيب التهذيب ۱ / ۱۵۹) درباره حريز بن عثمان رجوع شود به صفحات آینده.

۴. وكان شديد الميل إلى مذهب أهل دمشق في التحامل على علي (ع). (الكامل لابن عدي ۱ / ۳۱۰، تاریخ مدینه دمشق ۷ / ۲۸۱، تهذيب الكمال ۲ / ۲۴۸، ميزان الاعتدال ۱ / ۷۶، تاریخ الإسلام ۱۹ / ۷۲)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۳۷

با تأمل در لفظ «مذهب اهل دمشق» معلوم می‌شود که این کینه‌توزی و دشمنی با حضرت، نزد دمشقیان در آن زمان رایج و متداول بوده است.^۱

آری آنان نصب، دشمنی، توهین، جسارت و لعن به آن حضرت را دلیل ضعف راوی نمی‌دانند! لذا احمد بن حنبل درباره حریز بن عثمان ناصبی - که به امیرمؤمنان علیه السلام دشنام می‌داده^۲ - می‌گوید: **ثَقَّةٌ ثَقَّةٌ ثَقَّةٌ**، و درباره دیگر نواصب نیز به همین روش سیر نموده‌اند.^۳

-
۱. مناسب است رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۲۵۷ روایات شماره ۱۶۷۸ - ۱۶۷۹، صفحه ۲۴۷۰ - ۲۴۷۱ روایات ۲۰۰۱ - ۲۰۰۲ و دفتر پنجم صفحه ۱۷۵۵: «نمونه‌هایی از تأثیر محیط».
 - البته ذهبی - این دشمنی را توقف و ناشی از اجتهاد آنها دانسته و - در دفاع از آنان می‌گوید: غالب الشامیین فیهم توقف عن أمير المؤمنين علي علیه السلام [علیه السلام] من يوم صفین، و یرون أنهم و سلفهم أولى الطائفتین بالحق. (میزان الاعتدال ۳ / ۵۵۱ - ۵۵۲)
 - نگارنده گوید: در مورد تعیین «أولی الطائفتین بالحق» از روایت و کلمات دانشمندان اهل تسنن، رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۱۰۹۷ - ۱۱۰۲.
 ۲. إن حریز بن عثمان کان یشتم علیاً علیه السلام علی المنابر. (تاریخ بغداد ۸ / ۲۶۱، تاریخ مدینه دمشق ۱۲ / ۳۴۸، تهذیب الکمال ۵ / ۵۷۶، الأنساب للسمعانی ۳ / ۵۱، بغیة الطلب فی تاریخ حلب ۵ / ۲۲۱۰، الوافی بالوفیات ۱۱ / ۲۶۸)
 ۳. قال الخطیب: وسئل علی بن المدینی عن حریز بن عثمان فقال: لم یزل من أدرکناه من أصحابنا یوثقونه. وقال أحمد بن حنبل: **ثَقَّةٌ ثَقَّةٌ ثَقَّةٌ**. (تاریخ بغداد ۸ / ۲۶۳، تاریخ مدینه دمشق ۱۲ / ۳۴۶)
 - قال الذهبی: حریز بن عثمان الحمصی، تابعی صغیر، ثبت، لکنه ناصبی. (المغنی ۱ / ۲۴۱)
 - وقال الذهبی: لمآزة بن زبار أبو لبید الجهضمی البصری ... حضر وقعه الجمل مع عائشة، و قد وثقه ابن سعد، و قال أحمد بن حنبل: صالح الحدیث. و قال: حماد بن زید: رأیت أبا لبید یصفر لचितه، و كانت تبلغ سرته. و قال وهب بن جریر، عن أبیه، عن أبی لبید، و كان شتأماً، قال ابن معین: نری أنه کان یشتم علیاً علیه السلام [علیه السلام]. (تاریخ الإسلام ۷ / ۲۳۰ - ۲۳۱ و ۵۳۸ / ۶، المغنی فی الضعفاء ۲ / ۶۰۷ و مراجعه شود به تاریخ ابن معین ۲ / ۲۴۱، ضعفاء العقیلي ۴ / ۱۸، تاریخ مدینه دمشق ۵۰ / ۳۰۶، تهذیب التهذیب ۸ / ۴۱۰)

شگفتا که حفظ حریم همه صحابه لازم است جز خاندان پاک پیامبر (ص)!!

نزد اهل تسنن، صحابه چنان محترم هستند که اگر وقایع تاریخی مربوط به آنان بازگو شده و کسی معصیتی را در مورد عمرو بن عاص، معاویه و امثال آنها گزارش دهد، رنگ رخسارشان دگرگون شده و با عصبانیت گویند: این اهل بدعت و رافضی است، سب صحابه کرده و گذشتگان را دشنام می دهد.^۱

آنان در دفاع از خلفا و صحابه بدیهیات تاریخی و حدیثی را منکر شده اند، و بر این زعم باطل نوشته هایی چون: «أباطیل يجب أن تمحى من التاريخ»، و یا: «أخطاء يجب أن تصحح في التاريخ» و غیره را تألیف کرده اند. ولی خاندانی که آیه تطهیر و ... در شأنشان نازل شده از این احترام استثنا هستند!

مراعات شدید مربوط به دیگر صحابه است اما نسبت به امیر مؤمنان (ع)،

→ وفي تهذيب الكمال ۲۴ / ۲۵۱ - ۲۵۲: عن مطر بن حمران: كنا عند أبي لبيد فقبل له: أتحب علياً؟ فقال: أحب علياً وقد قتل من قومي في غداة واحدة ستة آلاف؟! ... وذكره ابن حبان في كتاب الثقات. روى له أبو داود، والترمذي، وابن ماجه.

[وكان] أحمد بن حنبل يقول: كان أبو لبيد صالح الحديث، وأثنى عليه ثناءً حسناً.

وفي هامش مسند أبي يعلى ۲/ ۲۱۳: خالد بن عبد الله القسري، الأمير الكبير، قال الذهبي: صدوق لكنه ناصبي بغيض ظلوّم، ومع هذا فقد صحّح حديثه! (و رجوع شود به میزان الاعتدال ۱/ ۶۳۳)

وفي الكاشف للذهبي ۱ / ۳۱۹: علي بن الجعد، ثقة، له نحو مائتي حديث، وهو ناصبي.

وفي المغني ۱ / ۵۴۴: عبد الله بن شقيق العقيلي ثقة ناصبي.

وقالوا: أسد بن وداعة شامي، من صغار التابعين ناصبي يسب ... وقال النسائي: ثقة.

قال ابن معين: كان هو وأزهد الحراني وجماعة يسبون علياً (ع) ... وكان ثور لا يسب علياً (ع) فإذا لم يسب جزوا برجله ... (رجوع شود به میزان الاعتدال ۱ / ۲۰۷، لسان الميزان ۱ / ۳۸۵)

۱. آنها معاویه و عمرو بن عاص را تقدیس نموده و می گویند: کسی که حاضر شود به آن دو جسارت کند باطن بدی دارد. (تاریخ مدینه دمشق ۲۱۰/۵۹، البداية والنهاية ۱۴۸/۸ و مراجعه شود به شرح ابن ابی الحدید ۲۰ / ۳۲ - ۳۳، الايضاح ۵۲۴ - ۵۲۵ بخش تعلیقات)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۳۹

اهل بیت علیهم السلام و دوستانشان که از صحابه باشند، عیبجویی، خرده گیری، جسارت، سب و لعن که سهل است حتی مبارزه با آنها هیچ مشکلی ایجاد نمی کند!!^۱

[۵۵ / ۲۰۹۵] از جمله دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوالاعور سلمی، قاتل حجر بن عدی است^۲ که در جنگ صفین یاور معاویه و محور اصلی مبارزه بود و حضرت در قنوت نماز او را لعن و نفرین می فرمود.^۳ با آنکه بزرگان اهل تسنن تصریح کرده اند که او از صحابه نیست و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی نقل نکرده،^۴ ولی برخی او را توثیق نموده^۵ بلکه عده ای سعی و تلاش کرده اند که به دروغ او را از صحابه معرفی نمایند!^۶

-
۱. در همین زمینه رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۴۴۴ - ۱۴۴۵: واکنش مخالفان در برابر فضیلت ۳۶ «شقی ترین مردم قاتل علی علیه السلام».
 ۲. قتل حجر بن عدی علی یدی ابي الأعور السلمي. (سؤالات الآجری لأبی داود ۱ / ۳۳۱ - ۳۳۲ و ۲ / ۲۲۰)
 ۳. قال ابن عبد البر: كان مع معاوية بصفين، وعليه كان مدار حروب معاوية يومئذ. (الاستيعاب ۱۱۷۸/۳ و رجوع شود به أسد الغابة ۵ / ۱۳۸)
 - وقال: وكان من أشد من عنده على علي علیه السلام، وكان علي علیه السلام يذكره في القنوت في صلاة الغداة يقول: «اللهم عليك به» مع قوم يدعو عليهم في قنوته. (الاستيعاب ۴ / ۱۶۰۰)
 - وقال ابن معين: وكان علي علیه السلام يلعنه في الصلاة. (تاريخ ابن معين ۱ / ۳۸)
 ۴. قال ابن أبي حاتم: أبو الأعور عمرو بن سفيان أدرك الجاهلية، ليست له صحبة. (الاستيعاب ۱۱۷۸/۳ و رجوع شود به أسد الغابة ۵ / ۱۳۸)
 - وقال أبو حاتم الرازي: لا تصح له صحبة ولا رواية. (الاستيعاب ۴ / ۱۶۰۰)
 - وذكره البخاري فيمن اسمه عمرو ولكن لم يذكره في الصحابة. (الإصابة ۴ / ۵۲۹ - ۵۳۰)
 ۵. الثقات لابن حبان ۵ / ۱۶۹.
 ۶. قال ابن حجر: عمرو بن سفيان... أبو الأعور السلمي، مشهور بكنيته، قال مسلم وأبو أحمد الحاكم في الكنى: له صحبة، وذكره البغوي وابن قانع وابن سميع وابن منده وغيرهم في الصحابة... يحيى يقول: أبو الأعور السلمي رجل من أصحاب النبي صلی الله علیه و آله. (الإصابة ۴ / ۵۲۹ - ۵۳۰)

ابن تیمیه - با نادیده گرفتن تمام روایاتی که در جنگ‌های امیرالمؤمنین (ع) و جنگ با آن حضرت وارد شده بلکه انکار و تکذیب آن^۱ - به دروغ ادعا کرده که: مسلمانان اتفاق نظر دارند که کسانی که با علی جنگیدند از قاتلان عثمان افضل و برترند ، عده‌ای از آنها افراد زاهد و عابد بوده‌اند!^۲

روش دوم : مذمت ، تضعیف و توهین به دوستان و یاران امیرمؤمنان (ع)

[۲۰۹۶ / ۵۶] مولوی شاه عبدالعزیز دهلوی صاحب تحفه اثنا عشریه - در توجیه تهدید عمر بن الخطاب به احراق خانه حضرت زهرا (ع) - می‌نویسد :

این تخویف و تهدید کسانی را بود که خانه حضرت زهرا (ع) را ملجأ و پناه هر صاحب خیانت دانسته ، حکم حرم مکه معظمه داده ، در آنجا جمع می‌شدند، و فتنه و فساد منظور می‌داشتند ... هرگاه این قسم مردودان جناب الهی را در خانه خدا پناه نباشد، در خانه حضرت زهرا (ع) چرا پناه باید داد ؟ و حضرت زهرا (ع) چرا از سزادادن اشرار فسادپیشه مکدر گردد؟ ... این قسم خلافت منتظمه را در اول جوش اسلام - که هنگام نشو و نمای نهال دین و ایمان بود - برهم زدن و اراده‌های فاسد نمودن - البته - موجب قتل و تعزیر، لااقل موجب تهدید و ترهیب است ... اگر عمر بن الخطاب به سبب بودن مفسدان در آن خانه کرامت‌آشپانه و وقوع تدبیرات فتنه‌انگیز در آنجا، آن مردم را تهدید کند به احراق آن‌خانه، چه گناه بر وی لازم شود؟^۳

۱ . رجوع شود به دفتر سوم، فضیلت‌های ۲۳ - ۲۸ و شواهدش .

۲ . الذین قاتلوا علیاً كانوا أفضل باتفاق المسلمین من الذین حاصروا عثمان وقتلوه ، وکان فی المقاتلین لعلی أهل زهد وعبادة . (منهاج السنة ۸ / ۳۱۴)

۳ . تحفه اثنا عشریه : ۲۹۲ - ۲۹۳ .

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۴۱

چنان‌که ملاحظه فرمودید دهلوی در این چند سطر درباره امیرمؤمنان علیه السلام ، سلمان ، ابوذر ، مقداد و . . . که همگی از صحابه بودند الفاظ زشت و قبیحی بکار برده و آنها را اهل فتنه و فساد ، مردودان جناب الهی ، اشرار فسادپیشه ، مستحق قتل و تعزیر و . . . معرفی نموده است !!

[۲۰۹۷ / ۵۷] توهین و بی ادبی شعبی نسبت به یاران امیرمؤمنان علیه السلام به گونه‌ای بود که مورد اعتراض قرار گرفت و به او گفته شد: چرا از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام عیب‌جویی می‌کنی با آن‌که نزد آنان شاگردی کرده‌ای و دانشی که آموخته‌ای از آنان است؟!^۱

با نگاهی اجمالی به شرح حال یاران امیرمؤمنان علیه السلام در کتب رجال اهل تسنن روشن می‌شود که چگونه با بی‌انصافی با آنها رفتار شده^۲ و حتی اگر توثیق هم داشته باشند باز به بهانه‌های مختلف روایاتشان کنار گذاشته می‌شود بلکه گاهی از صحابی بودن هم ساقط می‌شوند. رجوع شود به آنچه درباره ابوالحمراء ، ابوالطفیل ، اصبع بن نباته ، حارث همدانی ، حَبَّه بن جُوین عُرْنی و رشید هجری گفته شده است.^۳

اکثر علمای رجال اهل تسنن حَبَّه را تضعیف کرده و گفته‌اند:

[۲۰۹۸ / ۵۸] حَبَّه و امثال او مانند رشید هجری و اصبع بن نباته

۱. حدَّثنا ابن أبي زائدة، قال: قلت للشعبي: ما لك تعيب أصحاب علي عليه السلام وإنما علمك عنهم؟! (ضعفاء العقيلي ۲ / ۶۳)

۲. قال أبو بكر بن عياش: الأصبع بن نباتة وهشم هؤلاء كلهم كذابون. (ضعفاء العقيلي ۱ / ۱۳۰) وقال يحيى بن معين: قد رأى الشعبي رشيداً الهجري، وحَبَّه العرني، والأصبع بن نباتة. ليس يساوي هؤلاء كلهم شيئاً. (تهذيب الكمال ۳ / ۳۰۸ - ۳۱۰)

۳. دفتر پنجم صفحه ۱۹۴۳ - ۱۹۴۴ ، ۱۹۸۹ - ۱۹۹۰ ، ۲۰۰۹ - ۲۰۱۰ ، ۲۰۱۱ - ۲۰۱۲ .

ورویاتشان هیچ ارزشی ندارد.^۱

ثعلبة بن یزید حمانی کوفی که نسائی او را ثقه دانسته و ابن حبان نیز او را در ثقات ذکر کرده و ابن عدی گفته: من روایت منکری در آنچه نقل کرده ندیده‌ام. در شرح حال او آمده است که:

[۲۰۹۹ / ۵۹] بخاری گفته: احادیث او اشکال دارد، احادیثی که او روایت کرده کسی نقل نمی‌کند. و ابن حبان گفته: او فرمانده نیروی انتظامی علی (ع) و شیعه غالی بوده و به روایاتی که فقط او از علی (ع) نقل کرده احتجاج نمی‌شود.^۲

[۲۱۰۰ / ۶۰] ابن تیمیه در سنجشی بیجا ادعا کرده:

صحابه‌ای که دست از یاری امیرالمؤمنین (ع) برداشتند از صحابه‌ای که به یاری او شناختند فضیلتشان بیشتر است ... سعد بن ابی وقاص از عمار بن یاسر برتر و افضل است!^۳

و این در حالی است که فضائلی که اهل تسنن درباره عمار بن یاسر نقل کرده‌اند قابل قیاس با دیگران نیست.

۱. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۲۰۱۲.

۲. قال النسائي ثقة . وقال ابن عدی : لم أر له حديثاً منكرأ في مقدار ما يرويه . وقد ذكره [ابن حبان] في الثقات [۹۸ / ۴] . قال البخاري : في حديثه نظر ، لا يتابع في حديثه ... وقال ابن حبان [في المجروحين ۱ / ۲۰۷] : وكان علي شرطة علي (ع) ، وكان غالباً في الشيع لا يحتج بأخباره إذا انفرد عن علي (ع) . (تهذيب التهذيب ۲ / ۲۳)

۳. وأما عليُّ فلا ريب أنه قاتل معه طائفة من السابقين الأولين ، كسهل بن حنيف ، وعمار بن ياسر لكن الذين لم يقاتلوا معه كانوا أفضل ، فإن سعد بن أبي وقاص لم يقاتل معه ، ولم يكن قد بقي من الصحابة بعد علي أفضل منه . وكذلك محمد بن مسلمة من الأنصار . (منهاج السنة ۷ / ۵۷)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۴۳

روش سوم : سلب امتیاز : علی علیه السلام مانند مردم عادی !

گذشت که آنها با بی شرمی تمام بر امیرالمؤمنین علیه السلام دروغ بستند که آن حضرت شیخین را برترین مردم معرفی کرده و خودش را با مردم عادی برابر دانسته و فرموده: ما أنا إلا رجل من المسلمین یعنی من مانند بقیه مسلمانان هستم (و با مردم عادی هیچ تفاوتی ندارم)!

و البته نظریه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره شیخین بر اهلش مخفی نیست.^۱

بنابر نقل عسقلانی ، ابن تیمیه حتی بلال را از امیرمؤمنان علیه السلام برتر دانسته و به خیال خویش با آیات قرآن بر مدعایش اقامه دلیل نموده است!^۲

به نمونه‌هایی از روش فوق توجه فرمایید :

نمونه یکم : نفی خلافت و نفی فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام

نشر و ترویج روایات ساختگی در فضائل خلفا با هدف نفی خلافت امیرمؤمنان علیه السلام و انکار برتری آن حضرت.^۳

-
۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۴۶۶ روایت شماره ۱۹۹۴ به نقل از صحیح البخاری ۱۹۵/۴ که با پاسخ گذشت و نیز رجوع شود به الغدیر ۳۸۹/۹ - ۳۹۰ و ۲۹۷/۵ - ۳۷۵ و ۳۶/۸ .
 ۲. أبو بکر بن بهادر بن سنقر الشاعر ... اجتمع باین تیمیه فقال له: بلغني انك تفضل بلالاً على علي! فقال ابن تیمیه: أنا ما فضلته ولكن الله فضله. (إنباء الغمر للعسقلانی ۲۴۶/۱) (چاپ دیگر: ۱۶۱)
 ۳. به عنوان نمونه رجوع شود به مجمع الزوائد ۱۷۵/۵ : باب الخلفاء الأربعة .
مجمع الزوائد ۵۱/۹ : باب فیما ورد من الفضل لأبي بكر وعمر وغيرهما من الخلفاء ...
کنز العمال ۶۲۸/۱۱ : فضائل الخلفاء مجتمعة .
سبل الهدی والرشاد ۱۱/۲۴۸ : بعض فضائل أبي بكر وعمر وعثمان ... على سبيل الاشتراك .

الف) روایات ساختگی متعدد که در آن آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت خلافت خلفای سه گانه را اعلام فرموده است.^۱

ب) در روایات جعلی متعدد آمده است: هنگامی که می خواستند مسجد مدینه یا مسجد قبا را بسازند، اولین سنگ بنای آن را پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده سپس ابوبکر، عمر و عثمان یکی پس از دیگری هر کدام سنگی گذاشتند.

و بنابر نقلی آنها به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به ترتیب اقدام به این کار نمودند، و پس از پرسش عایشه یا بدون آن، حضرت فرمود: اینها خلفای پس از من هستند.^۲

→ بلوغ الأمانی ۴ / ۴۲۷۲ (کتاب المناقب) ما اشترك فيه أبو بكر وعمر وعثمان.

الغدیر ۵ / ۳۳۳: سلسلة الموضوعات في الخلافة.

۱. عن علي عليه السلام، قال: قال: عهد إلي رسول الله صلی الله علیه و آله: أن أبا بكر يلي الخلافة من بعده فيجتمع الناس عليه، ثم يليها بعد أبي بكر عمر فيجتمع الناس عليه، ثم يليها عثمان. (كنز العمال ۱۳ / ۲۳۴)
يكون بعدي اثنا عشر خليفة، أبو بكر الصديق لا يلبث إلا قليلاً، وصاحب رحي دائرة العرب يعيش حميداً ويقتل شهيداً، فقال رجل: من هو يا رسول الله؟ قال: عمر بن الخطاب، ثم التفت إلى عثمان فقال: وأنت سيسألك الناس أن تخلع قميصاً كسك الله إياه، والذي نفسي بيده لئن خلعت لا تدخل الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط. (المعجم الكبير للطبراني ۹۰/۱، ورجوع شود به ۵۴/۱-۵۵، تاريخ مدينة دمشق ۳۹ / ۱۸۲، مجمع الزوائد ۵ / ۱۷۸، كنز العمال ۱۱ / ۶۲۹)
يا بلال، ناد في الناس أن الخليفة أبو بكر، ثم قال: يا بلال، ناد في الناس أن الخليفة بعد أبي بكر عمر، ثم قال: يا بلال، ناد في الناس أن الخليفة من بعد عمر عثمان، قال: فرفع رأسه إلى السماء وقال: يا بلال، امض أبي الله عز وجل إلا ذلك. (تاريخ مدينة دمشق ۳۹ / ۱۷۴، كنز العمال ۱۱ / ۶۲۸، قال الذهبي: فهذا موضوع. ميزان الاعتدال ۲ / ۱۵۰)

۲. عن قطبة، قال: مررت برسول الله صلی الله علیه و آله وقد أسس أساس مسجد قباء، ومعه أبو بكر وعمر وعثمان، فقلت: يا رسول الله، أسست هذا المسجد وليس معك غير هؤلاء نفر الثلاثة؟! قال: إنهم ولاة الخلافة من بعدي، وفي لفظ: إن هؤلاء أولياء الخلافة بعدي. (كنز العمال ۱۳ / ۲۳۷ ورجوع شود به امتاع الأسماع ۱۴ / ۲۰۸ و روایتی دیگر در مجمع الزوائد ۵ / ۱۷۷)

قالت عائشة: أول حجر حملة النبي صلی الله علیه و آله لبناء المسجد، ثم حمل أبو بكر حجراً آخر، ثم حمل

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۴۵

ج) به راویان متعدد نسبت داده‌اند که : همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، ابوبکر اجازه ورود گرفت، حضرت فرمود: درب را باز کنید - یا به او اجازه ورود دهید - و او را به بهشت بشارت دهید . و بنابر برخی از روایات او را به بهشت و خلافت پس از من بشارت دهید، سپس عمر اجازه گرفت، او را نیز به بهشت و خلافت پس از ابوبکر بشارت دادند ، و در آخر عثمان اجازه گرفت ، او را هم به بهشت و خلافت پس از عمر بشارت و از کشته شدن او نیز خبر دادند .^۱

→ عمر، ثم حمل عثمان حجراً آخر، فقلت: يا رسول الله، ألا ترى إلى هؤلاء كيف يساعدونك؟ فقال: يا عائشة، هؤلاء الخلفاء من بعدي. (المستدرک ۳/ ۹۶ - ۹۷، قال الذهبي: ولا يصح بوجه ...) وفي رواية: إن هؤلاء أولياء الخلافة بعدي . أو: هؤلاء الأمراء بعدي . (کنز العمال ۱۱ / ۶۲۹) وفي رواية: لما بنى رسول الله صلی الله علیه و آله مسجد المدينة جاء أبو بكر بحجر فوضعه، ثم جاء عمر بحجر فوضعه، ثم جاء عثمان بحجر فوضعه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: هؤلاء الخلفاء من بعدي . وفي لفظ: هؤلاء ولاة الأمر من بعدي .

وفي رواية أخرى: هؤلاء يلون الخلافة بعدي. (کنز العمال ۱۳ / ۲۴۰، ۲۴۲) وفي رواية ثالثة: لما بنى رسول الله صلی الله علیه و آله المسجد وضع في البناء حجراً، وقال لأبي بكر: ضع حجرك إلى جنب حجري ثم قال لعمر: ضع حجرك إلى جنب حجرك أبي بكر، ثم قال لعثمان: ضع حجرك إلى جنب حجر عمر، ثم قال: هؤلاء الخلفاء من بعدي . (رجوع شود به السنة لابن أبي عاصم ۵۳۶، تاريخ الإسلام للذهبي ۱۰ / ۱۴۱، تاريخ الخلفاء للسيوطي ۱۱، کنز العمال ۱۳ / ۲۴۰، السيرة الحلبية ۲/ ۲۵۳، دلائل النبوة للبيهقي ۲ / ۵۴۶ باب ما أخبر عنه المصطفى صلی الله علیه و آله عند بناء مسجده، كفاية الطالب اللبيب ۲ / ۱۱۳ باب اخباره صلی الله علیه و آله بالخلفاء بعده، سبل الهدى والرشاد ۱۰/ ۸۵ الباب الحادي عشر)

ابن حجر هيثمي روایت اخیر را در بخش خلافت ابوبکر (في النصوص السمعية الدالة على خلافته) و بخش مربوط به عمر (في حقيقة خلافته) نقل کرده و گفته: فهذه الأحاديث كلها فيها دلالة أي دلالة على حقيقة خلافة عمر ... لو فرض عدم الإجماع عليها فكيف وقد قام الإجماع عليها، ودلت عليها النصوص الدالة على خلافة أبي بكر كما مر. (الصواعق المحرقة ۲۴، ۸۸) ولكن البخاري قال: وهذا لم يتابع عليه أن عمر وعلياً رضي الله عنهما قالوا: لم يستخلف النبي صلی الله علیه و آله. (رجوع شود به ضعفاء العقيلي ۱/ ۲۹۷، تهذيب الكمال ۶/ ۵۰۸، الكامل ۲/ ۴۴۰، امتاع الاسماع ۱۴/ ۲۰۶ - ۲۰۷) ۱. عن أنس، قال: كنت مع النبي صلی الله علیه و آله في حائط فجاء آتٍ فدق الباب. فقال: يا أنس، قم فافتح له ←

روایات دیگری در بشارت این سه به بهشت ساخته و پرداخته شده است.^۱

→ وبشره بالجنة وبالخلافة من بعدي؛ فإذا أبو بكر. ثم جاء رجل فدق الباب فقال: يا أنس، قم فافتح له وبشره بالجنة وبالخلافة من بعد أبي بكر؛ فإذا عمر. ثم جاء رجل فدق الباب فقال: افتح له وبشره بالجنة وبالخلافة من بعد عمر وأنه مقتول؛ فإذا عثمان. (كفاية الطالب للبيبي للسيوطي ۱۲۲/۲، ورجوع شود به تاریخ بغداد ۳۴۰/۹، تاریخ مدينة دمشق ۱۴۷/۳۹، كنز العمال ۶۶/۱۳) قال الهيثمي: وفيه صقر بن عبد الرحمن وهو كذاب. (مجمع الزوائد ۱۷۶/۵ - ۱۷۷، ورجوع شود به الكامل ۹۱/۴ - ۹۲، سبل الهدى والرشاد ۱۱/۲۴۹)

عن أبي موسى: انه كان مع النبي صلى الله عليه وآله في حائط من حيطان المدينة... فجاء رجل يستفتح، فقال النبي صلى الله عليه وآله: افتح وبشره بالجنة، فذهبت فإذا أبو بكر، ففتحت له وبشرته بالجنة، فاستفتح رجل آخر، فقال: افتح له وبشره بالجنة، فإذا عمر، ففتحت له وبشرته بالجنة، ثم استفتح رجل آخر، وكان متكئاً فجلس فقال: افتح وبشره بالجنة على بلوى تصيبه أو تكون، فذهبت فإذا عثمان، ففتحت له وبشرته بالجنة... (صحيح البخاري ۱۲۳/۷ ورجوع شود به صحيح البخاري ۱۹۶/۴ - ۱۹۷، صحيح مسلم ۱۱۹/۷، سنن الترمذي ۲۹۵/۵)

وعن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: كنت عند النبي صلى الله عليه وآله بحش من حشان المدينة فجاء رجل فاستأذن فقال: قم فائذن له وبشره بالجنة، فقممت فأذنت له فإذا هو أبو بكر، فبشرته بالجنة... ثم جاء رجل فاستأذن، فقال: قم فائذن له وبشره بالجنة، فقممت فأذنت له فإذا هو عمر، فأذنت له وبشرته بالجنة... ثم جاء خفيض الصوت فقال: قم فائذن له وبشره بالجنة في بلوى تصيبه، فقممت فأذنت له فإذا هو عثمان، فبشرته بالجنة على بلوى تصيبه. (مجمع الزوائد ۵۶/۹)

۱. عن أبي سعيد الخدري، قال: وقف رسول الله صلى الله عليه وآله بالأسواف وبلال معه، فدلى رجله في البئر وكشف عن فخذه، فجاء أبو بكر يستأذن، فقال: يا بلال، ائذن له وبشره بالجنة، فدخل أبو بكر فجلس عن يمين رسول الله صلى الله عليه وآله ودلى رجله في البئر وكشف عن فخذه، ثم جاء عمر يستأذن، فقال: ائذن له يا بلال، وبشره بالجنة، فدخل فجلس عن يسار رسول الله صلى الله عليه وآله ودلى رجله في البئر وكشف عن فخذه، ثم جاء عثمان يستأذن، فقال: ائذن له يا بلال، وبشره بالجنة على بلوى تصيبه، فدخل عثمان فجلس قبالة رسول الله صلى الله عليه وآله ودلى رجله في البئر وكشف عن فخذه. (مجمع الزوائد ۵۷/۹)

روایت ساختگی دیگر به نقل از زید بن أرقم به نقل از عبدالأعلى بن ابی المساور که جمهور رجالیین او را تضعیف نموده اند. (مجمع الزوائد ۵۵/۹ - ۵۶)

روایت ساختگی دیگر به نقل از جابر بن عبد الله. (مجمع الزوائد ۵۷/۹)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۴۷

د) در مصادر اهل تسنن روایاتی ساختگی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا دید که آن حضرت در کفهای از ترازو نهاده شده و امت در کفهای دیگر و حضرت با آنان برابر است، سپس ابوبکر و پس از او عمر و عثمان به ترتیب هر کدام در کفهای از ترازو نهاده شده و امت در کفهای دیگر و هر یک با امت برابر هستند و در آخر ترازو به سوی عالم بالا برده شده است .

بنابر روایتی دیگر در این سنجش هر یک از پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا بر امت ترجیح داده شده اند .

در برخی از روایات به اختصار سنجش صحابه - بدون پیامبر صلی الله علیه و آله - ذکر و فقط نام سه خلیفه برده شده و بنابر نقل بعضی کفه عثمان از آن دو سبک تر بوده .

در روایتی این رؤیا به یکی از صحابه نسبت داده شده و در سنجش پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ابوبکر ، حضرت بر او ترجیح داده شده و نیز ابوبکر بر عمر و عمر بر عثمان . سپس ترازو به سوی عالم بالا برده شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله آن رؤیا را به خلافت و جانشینی نبوت تعبیر فرمود .^۱

۱ . قال رسول الله صلی الله علیه و آله : إني رأيت أني وُضعتُ في كفة وأمتي في كفة فعدلتها ، ثم وضع أبو بكر في كفة وأمتي في كفة فعدلتها ، ثم وضع عمر في كفة وأمتي في كفة فعدلتها ، ثم وضع عثمان في كفة وأمتي في كفة فعدلتها ، ثم رفع الميزان . (مجمع الزوائد ۹ / ۵۹ ، كنز العمال ۱۳ / ۲۳۸)

رأيت قبل الغداة كأنما أعطيتُ المقاليد والموازين ... فَوُضعتُ في إحدى الكفتين ووضعت أمتي في أخرى فوزنتُ فرجحتُ [بهم] ، ثم جيء بأبي بكر فوزن فوزنهم [فوزن بهم فوزن] ، ثم جيء بعمر فوزن فوزنهم [فوزن بهم فوزن] ، ثم جيء بعثمان فوزن فوزنهم [فوزن بهم] ، ثم استيقظت ورفعت .

رواه أحمد والطبراني إلا أنه قال : فرجح بهم في الجميع ، وقال ثم جيء بعثمان فوضع في كفة ووضعت أمتي في كفة فرجح بهم ثم رفعت . (مجمع الزوائد ۹ / ۵۸ - ۵۹ ، كنز العمال ۱۱ / ۶۳۲ - ۶۳۴ و ۱۳ / ۲۴۰ - ۲۴۱)

هـ) در روایاتی ساختگی نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کوه احد در مدینه یا کوه حراء در مکه بود که کوه به لرزه در آمد ، حضرت به کوه خطاب فرمود : ثابت یا آرام باش که بر تو قرار نگرفته مگر پیامبری یا صدیقی یا شهیدی . و در آن حال فقط پیامبر صلی الله علیه و آله ، ابوبکر ، عمر و عثمان بر کوه بودند .^۱

و) در روایاتی ساختگی نقل شده که کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید : پس از شما زکات و صدقات خویش را به چه کسی بپردازیم ؟ حضرت ، ابوبکر را معرفی فرمود ، پرسید : اگر او نبود ؟ فرمود : عمر ، گفت : اگر او هم نبود ، فرمود : عثمان .

آن حضرت بعد از عثمان کسی را معرفی نفرمود .

و بنابر روایتی فرمود : بعد از عثمان خودتان کسی را انتخاب کنید .

→ إن ناساً من أصحابي وزنوا الليلة ، فوزن أبو بكر فوزن ، ثم وزن عمر فوزن ، ثم وزن عثمان فوزن . (مجمع الزوائد ۹ / ۵۹ - ۶۰ ، كنز العمال ۱۱ / ۶۳۲ - ۶۳۳)

وزن أصحابي الليلة فوزن أبو بكر فوزن ، ثم وزن عمر فوزنه ، ثم وزن عثمان فجف [فحف / فنقص صاحبنا] وهو صالح [وهو رجل صالح] . (كنز العمال ۱۱ / ۶۳۳ و ۱۳ / ۲۴۳)
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذات يوم : أيكم رأى رؤيا ؟ فقال رجل : أنا يا رسول الله ، رأيت كأن ميزاناً دلي من السماء فوزنت أنت بأبي بكر فرجحت بأبي بكر ، ثم وزن أبو بكر بعمر فرجح أبو بكر بعمر ، ثم وزن عمر بعثمان فرجح عمر بعثمان ، ثم رفع الميزان ... فقال : خلافة نبوة ، ثم يوتى الله تبارك وتعالى الملك من يشاء . (مسند أحمد ۵ / ۴۴ ، ۵۰ و رجوع شود به مسند أبي داود ۱۱۶ ، سنن أبي داود ۲ / ۳۹۸ ، السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۴۳ ، المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۲۳۵ ، السنة لابن أبي عاصم ۵۲۴ ، المستدرک ۴ / ۳۹۳ - ۳۹۴ ، مجمع الزوائد ۵ / ۱۷۸)

۱ . أثبت أحد ، فما عليك إلا نبئ أو صديق أو شهيدان . (مجمع الزوائد ۹ / ۵۵)

أثبت حراء ، فإن ليس عليك إلا نبئ أو صديق أو شهيد . (مجمع الزوائد ۹ / ۵۵)

أهدأ حراء ، فما عليك إلا نبئ أو صديق أو شهيد . (كنز العمال ۱۱ / ۶۳۶)

اسكن حراء ، فما عليك إلا نبئ أو صديق أو شهيد . وكان عليه النبي صلی الله علیه و آله وأبو بكر وعمر وعثمان .

(كنز العمال ۱۳ / ۲۴۱)

واكنش ١٣ / شكستن حرمت امير مؤمنان عليه السلام و اهل بيت عليهم السلام / ٢٥٤٩

و بناير روايتي ديگر فرمود : اين سه خلفاي پس از من هستند ^١.

ز) روايات پراکنده ديگر که نقل آن خارج از حوصله کتاب است ^٢.

١. جاء رجل إلى رسول الله ﷺ فقال له : إلى من أودّي صدقة مالي ؟ قال : إليّ ، قال : فإن لم أجدك ؟ قال : إلى أبي بكر ، قال : فإن لم أجده ؟ قال : إلى عمر ، قال : فإن لم أجده ؟ قال : إلى عثمان ، ثم وليّ منصرفاً فقال النبي ﷺ : هؤلاء الخلفاء من بعدي . (كنز العمال ١٣ / ٢٣٩ - ٢٤٠)

... إلى من ندفع صدقاتنا (كنز العمال ١٣ / ٢٤١ - ٢٤٢)

... فإذا قبض الله عثمان فألى من ؟ قال : انظروا لأنفسكم . (مجمع الزوائد ٥ / ١٧٨ - ١٧٩ ، كنز العمال ١٣ / ٢٤٣)

وعن خراش بن أمية ، قال : كنت أطلب حاجة إلى النبي ﷺ ، قلت : فإن لم أجدك ؟ قال : فائت أبا بكر ، قلت : فإن لم أجد أبا بكر ؟ قال : فائت عمر ، قلت : فإن لم أجد عمر ، قال : فعثمان ، فسكت ، فأعدت ذلك مرتين أو ثلاثة يقول ذلك . (مجمع الزوائد ٥ / ١٧٧)

٢. مانند روايات ذيل : ما في الجنة شجرة - وفي رواية - ورقة - إلا مكتوب عليها : لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، أبو بكر الصديق ، عمر الفاروق ، عثمان ذو النورين . (قال الذهبي : هذا موضوع ، لكنه مشهور (ميزان الاعتدال ٤ / ١٤٦ ، لسان الميزان ٦ / ٦١ ، و مراجعه شود به ميزان الاعتدال ١ / ٥٤٠ ، لسان الميزان ٢ / ٢٩٥ ، الكامل لابن عدي ٥ / ٢١٥ و ٦ / ٣٢٥ ، الموضوعات ١ / ٣٢٧ ، ٣٣٧ ، تنزيه الشريعة ١ / ٣٥٠)

خلقتني الله من نوره وخلق أبا بكر من نوري وخلق عمر من نور أبي بكر وخلق عثمان من نور عمر وعمر سراج أهل الجنة . (لسان الميزان ١ / ٣٢٨)

أبو بكر وزير يري يقوم مقامي ، وعمر ينطق بلساني ، وأنا من عثمان وعثمان مني . (كنز العمال ١١ / ٦٢٨)

إن عند الله رجالاً مكتوبين بأسمائهم وأسماء آبائهم ، فقال أبو بكر : بأبي وأمي يا رسول الله ، أخبرنا بهم ، قال : أما إنك منهم وعمر منهم وعثمان منهم . (كنز العمال ١١ / ٦٣٧ و ١٣ / ٢٤٥)

وعن حذيفة ، قال : قبض رسول الله ﷺ فاستخلف الله أبا بكر ، ثم قبض أبو بكر فاستخلف الله عمر ، ثم قبض عمر فاستخلف الله عثمان . (مجمع الزوائد ٥ / ١٧٩)

عن أبي ذر ، قال : كنا عند النبي ﷺ فأخذ حصيات فسبحن في يده ثم وضعهنّ فخرسن ... ثم أعطاهنّ أبا بكر فسبحن في يده ثم وضعهنّ فخرسن ، ثم أعطاهنّ عمر فسبحن في يده ثم

ح) در بسیاری از مصادر اهل تسنن آمده است که پسر عمر می گفت: ما در زمان پیامبر ﷺ می گفتیم: برترین فرد امت ابوبکر است پس از او عمر و سپس عثمان و پس از آن سکوت می کردیم و کسی را بر دیگری ترجیح نمی دادیم. و بنابر نقلی افزوده: پیامبر ﷺ این مطلب را از ما می شنید و انکار نمی کرد. بعضی گفته اند: مقصود او از این سخن ترتیب آنها در خلافت است.^۱

→ وضعه فخرسن، ثم أعطاه عثمان فسبحن في يده، ثم أعطاهن علياً فوضعهن فخرسن [!!] قال الزهري هي الخلافة التي أعطاها الله أبا بكر وعمر وعثمان. (مجمع الزوائد ٥ / ١٧٩ ورجوع شود به ٨ / ٢٩٩ و تاريخ الإسلام للذهبي ٣ / ٤٧٤)

قال رسول الله ﷺ: أرى الليلة رجل صالح أن أبا بكر نيط برسول الله ﷺ، ونيط عمر بأبي بكر، ونيط عثمان بعمر. قال جابر: فلما قمنا من عند رسول الله ﷺ قلنا: أما الرجل الصالح فرسول الله ﷺ، وأما تنوط بعضهم ببعض فهم ولاة هذا الأمر الذي بعث الله به نبيه ﷺ. (سنن أبي داود ٢ / ٣٩٩، تنوط بعضهم ببعض أي تعلقهم واتصالهم. (عون المعبود ١٢ / ٢٥٤)

١. قال ابن عمر: كنا نقول - ورسول الله ﷺ حي -: أفضل أمة النبي ﷺ بعده أبو بكر، ثم عمر، ثم عثمان. (سنن أبي داود ٢ / ٣٩٧، السنة لابن أبي عاصم ٥٢٦، ٥٥٢، الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي ٤٦٢، فتح الباري ٧ / ١٤ - ١٥، تحفة الأحوذى ١٠ / ١٣٨)

وزاد الطبراني: ويسمع ذلك النبي ﷺ ما ينكره. (المعجم الكبير ١٢ / ٢٢١، مجمع الزوائد ٩ / ٥٨) وفي لفظ: كنا نقول في زمن النبي ﷺ: لا نعدل بأبي بكر أحداً، ثم عمر، ثم عثمان، ثم نترك [ندع] أصحاب النبي ﷺ لا تفاضل بينهم. (سنن أبي داود ٢ / ٣٩٧، تاريخ مدينة دمشق ٣٠ / ٣٤٦، فتح الباري ٧ / ١٥)

وفي لفظ آخر: كنا نقول: إذا ذهب أبو بكر وعمر وعثمان استوى الناس، فيسمع النبي ﷺ ذلك فلا ينكره. (فتح الباري ٧ / ١٤)

وقال بعضهم: ... كنا نقول على عهد رسول الله ﷺ: أبو بكر وعمر وعثمان، يعني في الخلافة. (المعجم الكبير للطبراني ١٢ / ٢٣٣، السنة لابن أبي عاصم ٥٢٥، فتح الباري ٧ / ١٥)

وقيل: هذا في التفضيل. وقيل: في الخلافة. (الاستيعاب ٣ / ١٠٣٩)

عن ابن عمر، قال: كنا نقول في عهد رسول الله ﷺ: من يكون أولى الناس بهذا الأمر؟ فنقول: أبو بكر، فنقول، رأيتم إن قبض أبو بكر من يكون أولى الناس بهذا الأمر؟ فنقول: عمر بن

هدف از ترویج این روایات - گذشته از تثبیت خلافت خلفای سه گانه و استناد آن به پیامبر صلی الله علیه و آله با نقل فضائل ساختگی - انکار خلافت امیرمؤمنان علیه السلام و انکار برتری آن حضرت است؛ لذا پسر عمر می گوید: مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین شخص را که ابوبکر بود برای خلافت انتخاب کردند، و پس از او بهترین را که عمر بود و سپس بهترین را که عثمان بود. پس از کشتن او بهتر از او را برای من بیاورید، به خدا سوگند نمی توانید بهتر از عثمان را بیاورید!^۱

نگارنده گوید: تنافی همه روایات گذشته با نظریه جمهور اهل تسنن و روایات صحیح آنها بر اهل دانش مخفی نیست؛ زیرا مشهور بین آنها آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را برای خلافت انتخاب نفرمود.^۲ بنا بر نقل بخاری و مسلم از عمر، پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین تعیین نکرد. اگر این روایات صحیح بود چرا در سقیفه بدان استناد نشد؟! چرا ابوبکر در سقیفه می گوید: من برای خلافت، یکی از این دو نفر را می پسندم: عمر یا ابو عبیده جراح! چرا ابوبکر پیش از مردن می گفت: ای کاش از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدیم

→ الخطاب، ثم نقول: رأيتم إن قبض عمر بن الخطاب من يكون أولى الناس بهذا الأمر فنقول: عثمان . (المعجم الكبير للطبراني ۱۲ / ۲۸۷) قال الهيثمي: رواه الطبراني وفيه يوسف بن خالد السمطي وهو كذاب . (مجمع الزوائد ۵ / ۱۷۷ ورجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۰۲)

وعن أبي هريرة - أيضاً - قال: كنا معاشر أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله ونحن متوافرون نقول: أفضل هذه الأمة بعد نبينا أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم نسكت . (كنز العمال ۱۳ / ۲۴۱)

۱. عن ابن عمر، قال: لما مات رسول الله صلی الله علیه و آله نظر المسلمون خيرهم فاستخلفوه، وهو أبو بكر، فلما مات نظروا خير المسلمين فاستخلفوه عليهم، وهو عمر، فلما مات أو قتل نظر المسلمون خيرهم فاستخلفوه، وهو عثمان، إن تقتلوه فائتوني بخير منه، والله ما أرى أن تفعلوا . (مجمع الزوائد ۵ / ۱۷۹)

۲. رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۹۵.

خلافت از آن کیست تا کسی با او به نزاع بر نمی خاست! و چرا عمر امر را به شورا واگذار نمود و عثمان را برای خلافت انتخاب نکرد؟!

نمونه دوم: تعابیر و رفتارهای متفاوت

به تعابیر و رفتارهای متفاوت آنها نسبت به امیرمؤمنان (ع) و خلفا توجه کنید، مثلاً در فهرست کتاب السنة ابن ابی عاصم در بخش مناقب، عنوان باب مربوط به دیگران را این گونه می نویسند: «فضائل أبي بكر ...» «فضل عمر ...» اما درباره حضرت نوشته شده: «باب ما ذكر في علي (ع)»!^۲

گذشت که از دوران خلافت حضرت، تعبیر به «فتنه» می نمایند!^۳ شگفتا که انکار خلافت خلفا عواقب بسیار بدی دارد^۴ ولی انکار خلافت امیرمؤمنان (ع)، تعبیر «فتنه» از آن و هرگونه بی ادبی به آن حضرت هیچ اشکالی ندارد!

نمونه سوم: حبّ و بغض متفاوت

آنها ابوبکر، عمر، عثمان و ... را دوست دارند و از دشمنشان هر که باشد بیزار و متنفرند، ولی نسبت به امیرمؤمنان (ع) اظهار علاقه و محبت می کنند اما از دشمنان آن حضرت تنفر و بیزاری ندارند بلکه دشمنانش را هم دوست دارند.^۵

۱. برای اطلاع از مصادر مطالب گذشته رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۴۳۳.
 ۲. کتاب السنة لابن ابی عاصم ۶۷۹ (چاپ المکتب الإسلامی) ۱۲۱۲ (چاپ دارالصمیعی).
 ۳. رجوع شود به صفحه ۲۵۳۱، صفحه ۲۶۰۸، ۲۷۰۲ - ۲۷۰۳ به رفتارهای دیگر اشاره می شود.
 ۴. أبو الولید عبد الله بن محمد الکنانی ... کان کثیر الحدیث مشهوراً بالطلب والکتابة ... ثم أنکر خلافة أبي بكر ... فأحضره والي أصبهان، وجمع مشایخ البلد، فناظروه فأبى أن يرجع عن قوله، فضربه أربعين سوطاً، فباينه الناس وهجروه، وبطل حدیثه. (رجوع شود به الأنساب للسمعاني ۵ / ۹۹، طبقات المحدثین بأصبهان ۲ / ۳۲۹، ذکر أخبار إصبهان ۲ / ۴۹، لسان المیزان ۳ / ۳۴۷)
 ۵. برای مثال رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۳۵، روش اول: «مدح و توثیق دشمنان ...».
- این مطلب برگرفته از فرمایش امام محمد باقر (ع) است. (احتجاج ۲ / ۶۷، بحار ۲۱ / ۲۳۹)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۵۳

با آن که خودشان روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا دشمنش را دشمن بدار ... هر کس به او کینه ورزد به من و خدا کینه ورزیده . هر کس به او ناسزا گوید به من ناسزا گفته . جنگ با او جنگ با من است و

نکته‌ای که در این مطلب نهفته آن است که بسیاری از صحابه و ... با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی داشته ، ناسزا گفته و جنگیده‌اند .^۱

نمونه چهارم : تخطئه حضرت

اهل تسنن - برای حفظ وجهه صحابه و پوشاندن معایب آنان - گفته‌اند: ما باید از مشاجراتی که بین صحابه واقع شده سکوت کرده و امر آنان را به خدا واگذار نماییم . چه ربطی به دیگران دارد که بخواهند در نزاع‌های آنها دخالت کنند؟!^۲

پس آنها نسبت به صحابه نهایت احترام را دارند ولی نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام کمال بی‌انصافی را روا داشته و در برنامه‌های آن حضرت خدشه نموده‌اند .

[۲۱۰۱ / ۶۱] کلامی از حسن بصری شایع شده که اگر علی در مدینه می‌ماند و از پست‌ترین خرمای آن می‌خورد (تا عمرش سپری گردد) بهتر بود از آنچه انجام داد (و به مبارزه با ناکثین و قاسطین و مارقین پرداخت).^۳

۱ . قال ابن تیمیة : ولم یکن كذلك علي ، فإن كثيراً من الصحابة والتابعين كانوا يبغضونه ويسبونه ويقاتلونهم . (منهاج السنة ۷ / ۱۳۷ - ۱۳۸)

۲ . رجوع شود به دفتر سوم صفحه ۱۱۶۶ : لزوم سکوت از منازعات صحابه و کتمان آن !

۳ . البته روایات اهل تسنن در این زمینه متعارض است ، برخی دلالت بر آن دارد که او اصلاً گفتن این مطلب را انکار کرده و برخی دیگر حاکی از آن است که او به جهت حفظ جانش این سخن را بر زبان جاری کرده و گفته : من با این سخن باطل از ریختن خونم جلوگیری کردم .

کلام در صحت انتساب آن به حسن نیست، غرض شیوع این جسارت است! [۲۱۰۲ / ۶۲] پسر احمد بن حنبل به سند معتبر روایت می‌کند که سفیان ثوری می‌گفت: اگر من زمان علی بودم او را یاری نمی‌کردم. به او گفتند: این سخن تو را نقل می‌کنند (و آبروی و حیثیت تو را می‌برد)! سفیان ثوری با بی‌اعتنایی گفت: با صدای بلند بر سر مناره آن را از من نقل کنید (اشکالی ندارد)!^۱ و گذشت که ابن تیمیه و هوادارنش با نواصب هم‌نوا شده^۲ چنین استنباط کرده‌اند که اگر آن حضرت با شامیان نمی‌جنگید بهتر بود!^۳

→ اَنْ رَجُلًا قَالَ لَهُ : إِنَّ إِخْوَتَكَ الشَّيْعَةَ يَنْسُبُونَكَ إِلَى تَنْقِصِ عَلِيٍّ وَيَقُولُونَ : قَالَ : لَوْ كَانَ عَلِيٌّ بِالْمَدِينَةِ يَأْكُلُ حَشْفَهَا كَانَ خَيْرًا لَهُ مِمَّا صَنَعَ ؟ فَبَكَا الْحَسَنُ وَقَالَ : وَأَنَا أَقُولُ هَذَا ؟ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ فَارَقَكُمْ بِالْأَمْسِ رَجُلٌ كَانَ سَهْمًا صَائِبًا مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّانِي هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَصَاحِبَ شَرَفِهَا وَفَضْلِهَا وَذَا الْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [غَيْرِ سَوْوَمٍ لِأَمْرِ اللَّهِ [نُوُومٍ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ] ، وَلَا سُرُوقَةَ لِمَالِ اللَّهِ ، أَعْطَى الْقُرْآنَ عَزَائِمَهُ فِيمَا عَلَيْهِ وَهُوَ ، فَأُورِدَهُ رِيَاضًا مُؤَنِّقَةً ، وَحَدَائِقَ مُعَدِّقَةً ، ذَاكَ عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ يَا لَكَّعِ . (المناقب لابن المغازلي ۸۵ (چاپ اسلامیة ۷۳) وقال غنبة القطان : شهدت الحسن ، وقال له رجل : بلغنا أنك تقول: لو كان علي بالمدينة يأكل من حشفيها لكان خيراً له مما صنع ! فقال الحسن : يا لكع ... (البيان والتبيين للجاحظ ۲۶۸ ، نزهة الأبصار ومحاسن الآثار للمامطيري ۳۹۳ ، البصائر والذخائر لأبي حيان التوحيدي ۸ / ۹۶ عن ثعلب في المجالسات ، نثر الدرر للآبي ۵ / ۱۱۸) قال عمرو بن عبید : كنا جلوساً عند الحسن بن أبي الحسن إذ أتاه رجل ، فقال له : ... انك سئلت عن علي بن أبي طالب فقلت له : لو كان بالمدينة يأكل من حشفيها وتمرها كان خيراً مما صنع ! فقال : كلمة باطل حققت بها دمي . أما والله لقد فقدتموه سهماً من سهام الله ، رباني هذه الأمة في علمها وفضلها . (الموفقيات لابن بكار ۱۹۲)

۱ . وأخبرنا المروذي ، قال : حدثنا يحيى القطان ، قال : سمعت يحيى بن آدم يقول : سمعت سفیان الثوري يقول : لو أدركت علياً ما خرجت معه ، قال : فذكرته للحسن بن صالح ، فقال : قل له : يُحكى هذا عنك ، فقال سفیان : ناد به عني على المنار ! (السنة لابن أحمد ۱۳۸ : إسناده صحيح)

۲ . رجوع شود به کلام عینی و عسقلانی در دفتر سوم صفحه ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ .

۳ . رجوع شود به دفتر سوم صفحه ۱۲۰۲ ، ۱۳۱۴ - ۱۳۱۷ و همین دفتر صفحه ۲۵۳۱ پاورقی ۲ .

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۵۵

[۶۳ / ۲۱۰۳] ابن تیمیه که در دفاع از دیگران - حتی معاویه و یزید! - سنگ تمام گذاشته ، با بی شرمی تمام درباره سیدالشهدا علیه السلام می نویسد :

اهل فضل در دین و دانش ، به او مشورت دادند که خروج نکند،
ومعلوم شد که نظریه آنان درست بوده است . اصلاً در خروج او
مصلحت دینی یا دنیوی وجود نداشت . او به اهدافش نرسید،

→ قال ابن تیمیه : وَالْأَحَادِيثُ الصَّحِيحَةُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَقْتَضِي أَنَّهُ كَانَ يَجِبُ الْإِصْلَاحُ بَيْنَ تَيْنِكَ
الطَّائِفَتَيْنِ ، لَا الْأَقْتِتَالَ بَيْنَهُمَا ... إِلَى أَنْ قَالَ : فَلَمْ يَأْمُرِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْقِتَالِ لِوَأَحَدِهِ مِنَ الطَّائِفَتَيْنِ كَمَا أَمَرَ
بِقِتَالِ الْخَوَارِجِ ، بَلْ مَدَحَ الْإِصْلَاحَ بَيْنَهُمَا . وَقَدْ ثَبَتَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ كَرَاهَةِ الْقِتَالِ فِي الْفِتَنِ
والتَّحْذِيرِ مِنْهَا مِنَ الْأَحَادِيثِ الصَّحِيحَةِ . (الفتاوى الكبرى ۳ / ۵۶۰ - ۵۶۱)

وقال في موضع آخر : وَهَذَا مَذْهَبُ أَهْلِ الْحَدِيثِ وَعَامَّةِ أُمَّةِ السُّنَّةِ حَتَّى قَالَ : لَا يَخْتَلِفُ أَصْحَابُنَا
أَنْ قَعُودَ عَلَيَّ عَنِ الْقِتَالِ كَانَ أَفْضَلَ لَهُ لَوْ قَعَدَ ... إِلَى أَنْ قَالَ : وَلَا جُلَّ هَذِهِ النُّصُوصِ لَا يَخْتَلِفُ
أَصْحَابُنَا أَنْ تَرَكَ عَلَيَّ الْقِتَالِ كَانَ أَفْضَلَ ؛ لِأَنَّ النُّصُوصَ صَرَّحَتْ بِأَنَّ الْقَاعِدَ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ
وَالْبُعْدَ عَنْهَا خَيْرٌ مِنَ الْوُقُوعِ فِيهَا . قَالُوا : وَرُجْحَانُ الْعَمَلِ يَظْهَرُ بِرُجْحَانِ عَاقِبَتِهِ وَمِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّهُمْ إِذَا
لَمْ يَبْدُؤْهُ بِقِتَالِ فَلَوْ لَمْ يَفَاتِلَهُمْ لَمْ يَقَعْ أَكْثَرُ مِمَّا وَقَعَ مِنْ خُرُوجِهِمْ عَنْ طَاعَتِهِ لَكِنْ بِالْقِتَالِ زَادَ الْبَلَاءُ
وَسَفِيكَتِ الدَّمَاءُ وَتَنَافَرَتِ الْقُلُوبُ وَخَرَجَتْ عَلَيْهِ الْخَوَارِجُ وَحُكِّمَ الْحَكَمَانِ حَتَّى سُمِّيَ مَنَارِعُهُ بـ :
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَظَهَرَ مِنَ الْمَفَاسِدِ مَا لَمْ يَكُنْ قَبْلَ الْقِتَالِ وَلَمْ يَحْصُلْ بِهِ مَصْلَحَةٌ رَاجِحَةٌ . (مجموعه
الفتاوى ۴ / ۴۳۹ - ۴۴۱)

نگارنده گوید : پاسخ او به تفصیل گذشت ولی مناسب است دو قول از علمای عامه نقل شود :
قال المناوي : قال عبد القاهر الجرجاني في كتاب الإمامة : أجمع فقهاء الحجاز والعراق من فريقي
الحديث والرأي منهم مالك ، والشافعي ، وأبو حنيفة ، والأوزاعي ، والجمهور الأعظم من
المتكلمين والمسلمين أن علياً عليه السلام [عليه السلام] مصيب في قتاله لأهل صفين . كما هو مصيب في أهل الجمل .
وأن الذين قاتلوه بغاة ظالمون له ، ولكن لا يكفرون ببيعتهم . (فيض القدير ۶ / ۴۷۴ ، التوفيق الرباني
لجماعة من العلماء ۸۷ - ۸۸)

وقال أبو بكر محمد بن عبد الله المعروف بـ : ابن العربي (المتوفى ۵۴۳) وتبعه القرطبي (المتوفى
۶۷۱) : . . . ففقر عند علماء المسلمين ، وثبت بدليل الدين ، أن علياً عليه السلام [عليه السلام] كان إماماً ، وأن كل
من خرج عليه باغ ، وأن قتاله - يعني الخارج - واجب حتى يفىء إلى الحق ، وينقاد إلى الصلح .
(أحكام القرآن ۴ / ۱۵۰ ، الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي) ۱۶ / ۳۱۸)

مفاسدی بر کارش مترتب شد و شرّ بیشتر گردید.^۱

اشکال

آیا آیه تطهیر در شأن آن حضرت نیست؟!

آیا پیامبر (ص) فرمود: «الحسن والحسين إمامان قاما أو قعدا»؟!^۲

آیا مأموریت الهی سیدالشهدا (ع) که در روایات اهل تسنن به عنوان رؤیای آن حضرت مطرح شده قابل انکار است؟!^۳

۱. منهاج السنة ۴ / ۵۳۰.

وقال ابن العربي: فنهاه ابن عباس... ولكنه لم يقبل نصيحة أعلم أهل زمانه ابن عباس وعدل عن رأي شيخ الصحابة ابن عمر... وما خرج إليه أحد إلا بتأويل، ولا قاتلوه إلا بما سمعوا من جدّه... إنه ستكون هنات وهنات فمن أراد أن يفرق أمر هذه الأمة وهي جميع فأضربوه بالسيف كائناً من كان، فما خرج الناس إلا بهذا وأمثاله... فكيف ترجع إليه بأوباش الكوفة وكبار الصحابة ينهونه وينأون عنه. (العواصم من القواصم ۲۳۱ - ۲۳۲)

وقال الشيخ الخضري: فإن الحسين أخطأ خطأ عظيماً في خروجه هذا الذي جرّ على الأمة وبال الفرقة والاختلاف... (الغدير ۳ / ۲۵۸)

۲. علامه ابن شهر آشوب مازندرانی (ع) فرموده: این حدیث به اتفاق اهل قبله از پیامبر (ص) ثابت است. (مناقب ۳/۳۹۴، بحار ۴۳/۲۹۱). نویسنده سنی معاصر توفیق ابو علم گفته: این حدیث از پیامبر (ص) به تواتر نقل شده است. (ملحقات احقاق الحق ۱۹/۲۱۶ به نقل از کتاب اهل البيت (ع) ۱۹۵ چاپ قاهره).

۳. قال ابن الأثير: فأتاه كتب أهل الكوفة - وهو بمكة - فتجهّز للمسير، فنهاه جماعة، منهم أخوه محمد ابن الحنفية وابن عمر وابن عباس وغيرهم، فقال: رأيت رسول الله (ص) في المنام، وأمرني بأمر فأنا فاعل ما أمر. (أسد الغابة ۲ / ۲۱)

وقال السخاوي (متوفى ۹۰۲): ... بعد نهى أقاربه وغيرهم له عن ذلك فأبى، وقال: إني رأيت رؤيا أمرني فيها النبي (ص) [بأمر وأنا ماضٍ له]. (التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة ۱/۱۹۸ و رجوع شود به الفتوح لابن أعمش ۵/۳۰، المقتل للخوارزمي ۱/۱۹۵)

و در منابع متعدد آمده: إني رأيت رؤيا، ورأيت فيها رسول الله (ص)، وأمرني بأمر أنا ماضٍ له،

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۵۷

آری کسانی که به آن حضرت مشورت دادند، کارشان یا از روی غفلت یا نادانی بود یا آن‌که تغافل و تجاهل نمودند^۱ که پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ خاندان پاکش صلی الله علیه و آله فرمود: «ولا تعلّموهم ؛ فإنهم أعلم منکم» و یا : «ولا تعلّموهم ، ولا تتقدّموهم، ولا تخلّفوا عنهم ؛ فإنهم مع الحقّ والحقّ معهم ، لا یزایلوه ولا یزایلهم»^۲. هیچ‌گاه نظریه آنان درست از آب در نیامد . آیا اگر حرکت و شهادت سیدالشهدا علیه السلام نبود الان نامی از اسلام باقی مانده بود؟!^۳

ابن تیمیه متعصّب و هوادار شجره ملعونه بنی امیه^۴ چگونه می‌تواند بفهمد که مصلحت اسلام و مسلمین در چیست و حقایق را آن‌گونه که هست درک کند؟ مطالب دیگری در این زمینه از ابن تیمیه وجود دارد که از حوصله این کتاب بیرون است و نگارنده از بیان آن شرم دارد!^۵

→ ولست بمخبر بها أحداً حتى أُلَاقِي عملي . (رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۲۰۹/۱۴ (ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من تاریخ ابن عساکر ۲۹۶)، تهذیب‌الکمال ۴۱۸/۶، تاریخ‌الاسلام للذهبی ۹/۵، البداية والنهاية ۱۷۶/۸، ۱۸۱، ترجمة الإمام الحسين علیه السلام من طبقات ابن سعد ۵۹، سير أعلام النبلاء ۲۹۷/۳، بغية‌الطلب ۲۶۱۰/۶، الفتوح لابن أعمش ۶۷/۵، المقتل للخوارزمي ۲۱۷/۱ - ۲۱۸، المقفّی الكبير للمقریزی ۵۷۷/۳)

۱. در کتاب انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام ۱۳۳ - ۱۸۲ به تبیین این مطلب پرداخته شده است .
۲. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۲۲۲ روایات شماره ۱۲۳ - ۱۲۴ .
۳. ابراهیم پسر طلحه - به عنوان شماتت - به امام سجاد علیه السلام گفت: (در نبرد عاشورا) چه کسی پیروز شد؟ حضرت به او فرمود : هنگام نماز، اذان و اقامه بگو تا بفهمی چه کسی پیروز شده است . (الأمالی للشیخ الطوسی علیه السلام ۶۷۷، بحار الأنوار ۴۵ / ۱۷۷ و نیز رجوع شود به مقتل الحسين علیه السلام للسید المقرّم علیه السلام ۶۶ عنوان : «الحسين علیه السلام فاتح»، انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام ۳۲۱ - ۳۲۵ .
۴. گذشت که او تألیفی دارد با نام : «قاعدة فی فضل معاوية وابنه»! (فوات الوفيات ۱ / ۱۲۷)
۵. قال السقاف : وكيف لا یلزم ابن تیمیه بالنفاق مع نطقه - قبحه الله تعالی - بما لا ینطق به مؤمن فی حقّ فاطمة سیدة نساء العالمین رضي الله عنهما [وحقّ زوجها أخي رسول الله صلی الله علیه و آله وسید

نمونه پنجم: بی اعتنایی و اظهار آن

[٢١٠٤ / ٦٤] ابن تیمیه می گوید: پیشوایان چهارگانه و دیگر فقهای اهل تسنن در فقه به امیرالمؤمنین (ع) استناد و رجوع نمی کنند.^١

او درباره دیگر امامان معصوم (ع) نیز به همین نحو سخن گفته است.^٢

[٢١٠٥ / ٦٥] شاه ولی الله دهلوی (متوفی ١١٧٦) در ضمن مطلبی می نویسد:

[١] باید دانست که في الحقيقة كثرت انتفاع در اسلام به شیخین

→ المؤمنین؟! فقد قال في السيدة فاطمة البتول (ع):

إن فيها شبها من المنافقين الذين وصفهم الله تعالى في قوله: ﴿فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ﴾ [التوبة (٩): ٥٨] قال - أي ابن تيمية - لعنة الله عليه: فكذلك فعلت هي إذ لم يعطها أبو بكر ... من ميراث والدها (ع). [منهاج السنة ٢ / ١٦٩]

أما علي (ع) فقال فيه: إنه أسلم صبياً وإسلام الصبي غير مقبول على قول، فراراً من إثبات أسبقيته للإسلام، وجحوداً لهذه المزية، وإنه خالف كتاب الله تعالى في سبع عشرة مسألة، وإنه كان مخذولاً أينما توجه، وإنه يحبّ الرياسة ويقاوم من أجلها لا من أجل الدين، وإن كونه رابع الخلفاء الراشدين غير متفق عليه بين أهل السنة، بل منهم من كان يربح بمعاوية ...

ثم حكى عنه - عامله الله بعدله - ما ننزه كتابنا عن نقله. (مراجعته شود به قاموس الشتائم للسقاف ١٩٩ - ٢٠٠)

١. فليس في الأئمة الأربعة ولا غيرهم من أئمة الفقهاء من يرجع إليه - أي إلى أمير المؤمنين (ع) - في فقهه. (منهاج السنة ٧ / ٥٢٩)

٢. قال - خذله الله -: وفضائلهما - يعني فضائلهما الحسنين (ع) - كثيرة، وهما من أجلاء سادات المؤمنين، وأما كونهما أزهّد الناس وأعلمهم في زمانهم فهذا قول بلا دليل. (منهاج السنة ٤ / ٤١)

وقال: وأما الفقه فهم - يعني الشيعة - من أبعد الناس عن الفقه. وأصل دينهم في الشريعة هي مسائل يقلونها عن بعض علماء أهل البيت، كعلي بن الحسين، وابنه أبي جعفر محمد وابنه جعفر بن محمد، وهؤلاء رضي الله عنهم من أئمة الدين وسادات المسلمين، لكن لا ينظرون في الإسناد إليهم، هل ثبت النقل إليهم أم لا؟ فإنه لا معرفة لهم بصناعة الحديث والإسناد [!!]

(منهاج السنة ٦ / ٣٨٠)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۵۹

واقع شده است؛ زیرا که جمع قرآن و حمل ناس بر روایت حدیث و تنقیح مسائل شرعیه و فتح عرب و عجم بر دست شیخین واقع شده. [۲] و اکثر اهل اسلام، مالکیان و حنفیان و شافعیان اند و اصل مذهب ایشان معتمد است بر مسائل اجماعیه فاروق [و] بجز در مسائل چند بر آثار مرتضی علیه السلام اعتماد ندارند!]

[۳] و بر دست مرتضی علیه السلام فتح اسلام واقع نشده ،

[۴] و در هیچ فنی از فنون شرع اعتماد کلی بر آثار مرتضی علیه السلام به ظهور نیامد پس انتفاع به شیخین اعظم است از انتفاع ایشان به مرتضی علیه السلام .

[۵] بلکه مقرر است که به کثرت اتباع ، ثواب به متبوع می رسد و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلاد اسلام ایشان اند .^۱

نگارنده گوید : مقصود از نقل کلام ابن تیمیه و دهلوی آن است که آنها برای بالا بردن شأن خلفا حاضر شده اند از شأن امیرالمؤمنین علیه السلام بکاهند و وانمود کنند که اهل تسنن برای نظریه آن حضرت ارزشی قائل نیستند .

در حالی که فخر رازی متعصب می گوید: هر کس در دین خود به علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا کند هدایت یافته است ، به دلیل آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! حق را بر محوری بگردان که علی می گردد .^۲

و رجوع خلفا و صحابه به آن حضرت در مشکلات نیز پیش از این گذشت .^۳

۱. قرۃ العینین ۱۶۹ .

۲. اللهم أدر مع الحق كيف ما دار . (تفسیر الرازی ۱ / ۲۰۵)

۳. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۶۹۸ کلام ابن الجوزی به نقل از کشف المشکل من حدیث الصحیحین ۱ / ۱۷۶ و کلماتی از دانشمندان اهل تسنن ، صفحه ۷۰۷ .

در برخی موارد تنها مدرک نزد آنها استناد به امیرالمؤمنین علیه السلام است ، به عنوان مثال ، بزرگان اهل تسنن گفته‌اند : اگر سیره و روش علی علیه السلام با باغیان و تجاوزگران نبود کسی نمی‌دانست که حکم شرعی در رفتار با آنان چیست .^۱

اما پاسخ یاوه‌سرایي دهلوی به اختصار آن‌که :

۱. الف) جمع آوری قرآن توسط امیرمؤمنان علیه السلام قابل انکار نیست .^۲

ب) منع ابوبکر از نقل احادیث بلکه آتش زدن آن^۳ و منع از نقل و تدوین حدیث توسط عمر از مسلمات است .^۴

۱. قال أبو حنیفة : ... ولولا ما سار علی علیه السلام [علیه السلام] فیهم ما علم أحد كيف السیرة فی المسلمین (بغیة الطلب ۱ / ۲۹۱) وقال : ولولا علی علیه السلام [علیه السلام] لم نكن نعرف كيف السیرة فی الخوارج . (تبصرة الادلة فی اصول الدین ۲ / ۱۱۷۴)

وقال الشافعی : أخذت السیرة فی قتال البغاة من علی علیه السلام [علیه السلام] . (مغنی المحتاج ۴ / ۱۲۳ ، مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول صلی الله علیه و آله ۱۳۸)

وقال الباقلائی : قال جلة أهل العلم : لولا حرب علی علیه السلام [علیه السلام] لمن خالفه لما عرفت السنة فی قتال أهل القبلة . (تمهید الأوائل ۵۴۷)

وفي الاستیعاب ۱ / ۱۶۶ : ... كان یرى - أي علی علیه السلام - فی قتال الباغین علیه من المسلمین ألا یتبع مدبر ، ولا یجهز علی جریح ، ولا یقتل أسیر ، وتلك كانت سیرته فی حروبه فی الإسلام . وعلی ما روى عن علی علیه السلام [علیه السلام] فی ذلك مذاهب فقهاء الأمصار فی الحجاز والعراق .

۲. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۷۱۱ .

۳. إن الصدیق جمع الناس بعد وفاة نبیهم فقال : إنکم تحدّثون عن رسول الله صلی الله علیه و آله أحادیث تختلفون فیها ، والناس بعدکم أشدّ اختلافاً فلا تحدّثوا عن رسول الله صلی الله علیه و آله شیئاً فمن سألکم فقولوا : بیننا و بینکم کتاب الله فاستحلّوا حلاله وحرّموا حرامه . (تذکرة الحفاظ للذهبی ۱ / ۲ - ۳)

وقالت عائشة : جمع أبی الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و آله ... فلما أصبح قال : أي بنية هلّمی الأحادیث التي عندک فجئته بها فدعا بنار فحرّقها [فأحرّقها] ، فقلت لم أحرّقها ؟ قال : خشیت أن أموت وهي عندی [عندک] فیکون فیها أحادیث عن رجل قد ائتمنته ووثقت ولم یکن كما حدّثنی فأكون قد نقلت ذاك . (تذکرة الحفاظ ۱ / ۵ ، کنز العمال ۱۰ / ۲۸۵)

۴. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۱۷۹۷ .

- ج) جهل خلفا به احکام و مسائل شرعیه از خورشید روشن تر است.^۱
- د) فتوحات چنگیزخان مغول بیش از شیخین بوده و فضیلتی بشمار نمی آید.^۲
- و فراموش نشود که اولین فتح آنان در هجوم به خانه حضرت زهرا علیها السلام بود!
۲. پیروی نکردن مخالفان از امیرمؤمنان علیه السلام و عدم اعتماد بر آثار آن حضرت دلیل گمراهی آنان و انحراف از حق است که: «علي مع الحقّ والحقّ مع علي».
۳. فتوحات زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر دست با کفایت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و آنها از فراریان بودند.

۴-۵. کدامین انتفاع، کوری عصاکش کور دگر شود؟! «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» [یونس (۱۰): ۳۵].^۳

و تبعیت همیشه مستلزم ثواب نیست که: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ» [النحل (۱۶): ۲۵].

«وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ» [العنكبوت (۲۹): ۱۳].^۴

۱. رجوع شود به تشیید المطاعن ۲۸۷/۱ و ۲۱/۵، الغدير ۸۳/۶ هر دو به نقل از اهل تسنن.

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به کتاب اساس ایمان ۶۴۱.

۳. آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوار پیروی است یا کسی که (خود) راه نمی یابد مگر آن که هدایت شود؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می نمایید!؟

۴. اشاره به آن که برخی هم بار سنگین گناهان خویش را به صورت کامل به دوش می کشند و هم سهمی از وزر و وبال سنگین گناهان کسانی که گمراهشان کرده اند.

نمونه ششم: علی (ع) عالم است نه سیاستمدار!

[۲۱۰۶ / ۶۶] بعضی وانمود کرده‌اند که دیگران - که با ظلم، ستم، خیانت، جنایت، و نیرنگ توانستند بر مردم مسلط شوند - زرنگ و سیاستمدار بوده‌اند و امیرالمؤمنین (ع) - با آن‌که دانشمند و حکیم و... بوده - سیاست نداشته است.^۱

[۲۱۰۷ / ۶۷] بر ابن عباس افترا بسته‌اند که - پس از بیان فضائل مولی که درون او سرشار از حکمت، دانش، شجاعت، دلاوری و نیرو و قوت بود، علاوه بر فضیلت خویشاوندی با پیامبر (ص) - گفته: علی (ع) فکر می‌کرد به هر چیزی که بخواهد می‌تواند دست یابد ولی به هر چه خواست نرسید!^۲

اشکال

این مطلب دروغی بیش نیست؛ زیرا انکار دانش الهی امیرالمؤمنین (ع) و عهد و پیمان پیامبر (ص) با آن حضرت است که بر طبق آن عمل می‌نمود و فرمود:

من راه و روش روشنی را می‌پیمایم که پروردگارم برای پیامبر (ص) و آن حضرت برای من به روشنی بیان فرموده است.^۳

۱. قال ابن تیمیة: والمعلوم باتفاق الناس أن الأمر انتظم للثلاثة ولمعاوية ما لم ينتظم لعلی، فكيف يكون الإمام الكامل والرعية الكاملة - علی رأيهم - أعظم اضطراباً وأقل انتظاماً من الإمام الناقص والرعية الناقصة بل من الكافرة والفاسقة علی رأيهم. (منهاج السنة ۵ / ۴۶۷)

۲. الاستيعاب ۳ / ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ قال: كان قد ملئ جوفه حكماً وعلماً وبأساً ونجدة مع قرابته من رسول الله (ص)، وكان يظن أن لا يمد يده إلى شيء إلا ناله، فما مد يده إلى شيء فناله. وأيضاً في الاستيعاب ۳ / ۱۱۰۹: ... فقل ما أشرف علی شيء من الدنيا إلا فاته. فقيل: إنهم يقولون: كان محدوداً. فقال: أنتم تقولون ذلك.

مراد از جمله اخیر آن است که به ابن عباس گفتند: مردم می‌گویند: او از حق خویش محروم (و به او ظلم شده) است! ابن عباس گفت: این حرف شما است!

ساختن این مطلب آن هم از زبان ابن عباس، برای تبرئه کسانی است که به مولا ستم کرده‌اند!

۳. وانی لعلی بیته من ربي بيته لنبه (ص) وبيته لي. (مراجعه شود به المعيار والموازنة ۶۱، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۳، ۳۹۶، ۵۳۴، شرح ابن أبي الحديد ۱ / ۲۶۵ و ۲۴۹ / ۵، كنز العمال ۱۳ / ۱۶۴)

آنها می خواهند با این دروغ امیرالمؤمنین علیه السلام را هم سطح با خلفا بلکه پایین تر از آنان معرفی نمایند که مانند تصوراتی که مردم عادی از آینده دارند رفتار می نمود و آرزوهایی را در سر می پروراند ولی نتوانست بدان دست یابد!

با آن که روشن است - گذشته از دانش الهی - امیرالمؤمنین علیه السلام نمی خواهد برای رسیدن به حکومت دست به هر کاری بزند و از هر طریقی وارد شود که خود فرمود: اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرک ترین مردم بودم.^۱

به خدا سوگند نمی خواهم برای اصلاح شما خود را به فساد بکشم.^۲

۱. لَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ عُدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ، وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِيَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَاللَّهُ مَا اسْتَعْفَلَ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا اسْتَعْمَرَ بِالشَّدِيدَةِ. (نهج البلاغه ۲ / ۱۸۰ - ۱۸۱، شرح ابن ابی الحدید ۱۰ / ۲۱۱)

۲. وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَيُقِيمُ أَوْدَكُمْ، وَلَكِنِّي - وَاللَّهِ - لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِفَسَادِ نَفْسِي. (أنساب الأشراف ۲ / ۴۵۸)

نگارنده گوید: بنابر روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام هفت روز پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیئات! لولا التقی لکنت أدهی العرب. (الکافی ۸ / ۱۸، ۲۴)

و در روایت از امام صادق علیه السلام آمده است: «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان»، قلت: فالذي كان في معاوية؟ فقال علیه السلام: «تلك النكراء! تلك الشيطنة، وهي شبيهة بالعقل، وليست بالعقل». (الکافی ۱ / ۱۱)

وقال ابن ابی الحدید: وإنما قال أعداؤه: لا رأي له؛ لأنه كان متقيداً بالشریعة لا يرى خلافها، ولا يعمل بما يقتضي الدين تحريمه. وقد قال علیه السلام: «لولا الدين والتقى لکنت أدهی العرب». وغيره من الخلفاء كان يعمل بمقتضى ما يستصلحه ويستوقفه، سواء أكان مطابقاً للشرع أم لم يكن [!!] ولا ريب أن من يعمل بما يؤدي إليه اجتهاده، ولا يقف مع ضوابط وقیود يمتنع لأجلها مما يرى الصلاح فيه، تكون أحواله الدنيوية إلى الانتظام أقرب، ومن كان بخلاف ذلك تكون أحواله الدنيوية إلى الانتثار أقرب. (شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۲۸)

در همین زمینه رجوع شود به آنچه در دفتر سوم صفحه ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ گذشت و نیز رجوع شود به تشیید المطاعن ۱۶ / ۴۰۸.

[۲۱۰۸ / ۶۸] یکی از متعصبین به حقیقت اعتراف کرده^۱ و می‌گوید:

بهترین دلیل بر خُبره بودن امیرالمؤمنین علیه السلام در سیاست آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای تبلیغ سوره براءت او را نزد مشرکین فرستاد و نیز او را به فرماندهی لشکر یمن نصب فرمود که بدون جنگ و خونریزی، بسیاری به دست او ایمان آوردند. پس کسی که در سیاست علی علیه السلام تردید نماید به پیامبر صلی الله علیه و آله جسارت کرده است!

او پس از ذکر رجوع خلفا به آن حضرت و مشکل‌گشایی از مشکلات آنان و بیان نکاتی از سیاستمداری علی علیه السلام در دوران حکومتش، از قاضی ابوبکر باقلانی (متوفی ۴۰۳) نقل کرده که: همه صحابه، علی علیه السلام

→ امام هادی علیه السلام در زیارت غدیریه خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام عرضه می‌دارد: ثُمَّ لِحَزْمِكَ الْمَشْهُورِ وَبَصِيرَتِكَ فِي الْأُمُورِ أَمْرَكَ فِي الْمَوَاطِنِ وَلَمْ تَكُنْ [يَكُنْ] عَلَيْكَ أَمِيرٌ، وَكَمْ مِنْ أَمْرٍ صَدَّكَ عَنْ إِمْضَاءِ عَزْمِكَ فِيهِ التَّقَى وَاتَّبَعَ غَيْرُكَ فِي مِثْلِهِ الْهَوَى، فَظَنَّ الْجَاهِلُونَ أَنَّكَ عَجَزْتَ عَمَّا إِلَيْهِ انْتَهَى، ضَلَّ - وَاللَّهِ - الظَّنُّ لِدَلِّكَ وَمَا اهْتَدَى، وَلَقَدْ أَوْضَحْتَ مَا أَشْكَلَ مِنْ ذَلِكَ لِمَنْ تَوَهَّمَ وَامْتَرَى بِقَوْلِكَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ - : قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبُ وَجَهَ الْحَيْلَةَ، وَدُونَهَا حَاجِزٌ مِنْ تَقْوَى اللَّهِ فَيَدْعُهَا رَأْيَ الْعَيْنِ، وَيَنْتَهِي فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيَجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ، صَدَقَتْ وَخَسِرَ الْمُبْطِلُونَ.

به خاطر تدبیر و کاردانی‌ات که امری مشهور بود، پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه تو را به فرماندهی منصوب می‌فرمود و هیچ‌گاه کسی بر تو امارت نداشت ... چه بسا اموری که تو به جهت تقوا آن را کنار گذاشتی ولی دیگران در مانند آن از هوای نفس پیروی کردند و همین سبب شد که نادانان خیال کنند تو از درماندگی کارت بدانجا منتهی گردید. به خدا سوگند کسی که چنین گمانی کرد گمراه شد و خطا نمود. شما پاسخ این توهم را به خوبی بیان فرمودی که: گاهی دوراندیش چاره‌جو راه چاره را می‌داند ولی تقوا مانع از اقدام او می‌شود پس دانسته و آشکارا دست از آن بر می‌دارد و کسی که مبالاتی در دین ندارد آن فرصت را غنیمت می‌شمارد. (بحار الأنوار ۹۷ / ۳۶۵)

۱. همین نویسنده کلام خودش را فراموش کرده و پس از ۶۰ صفحه می‌نویسد: سلامت در ترک مبارزه بوده ... علی علیه السلام می‌توانست برای ایجاد آرامش و اتحاد از راهکارهای دیگر استفاده نماید و دست به شمشیر نبرد، گرچه به این قیمت که از حق خودش بگذرد. (مواقف الصحابة لمحمد أمحزون ۱۶۶/۲) ناشر بر او اعتراض کرده که: این تعبیر انتقاد به امام علی علیه السلام است.

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۶۵

را احترام و تعظیم می‌کردند و اتفاق نظر بر دانش، فضل، درک و فهم عمیق، و رأی صائب و فقاہت آن حضرت داشته‌اند.

سپس - در ردّ بر کسانی که گفته‌اند: علی علیه السلام شدّت عمل بیجا داشته و جنگ را بر صلح ترجیح داده - می‌گوید: در سیاست علی علیه السلام شدّت عمل سراغ نداریم مگر جایی که ضرورت اقتضا کرده و چاره‌ای جز جنگ نداشته است و شواهدی بر آن اقامه کرده است.^۱

روش چهارم: چینش روایات برای تنقیص و توهین

یکی از روش‌های اهل خلاف برای بیان مراد و مقصودشان، چینش روایات و ترتیب احادیث یا ابواب است. به عنوان مثال، گفته‌اند نقل روایت: «لا اشبع الله بطنه» - که نفرین به معاویه بوده - پس از روایات ساختگی که نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله باعث رحمت برای نفرین شده است، از مناقب معاویه بشمار می‌رود، و این از چینش روایات استفاده می‌شود!^۲ پس از روشن شدن این مقدمه می‌گوییم:

[۶۹ / ۲۱۰۹] مسلم روایتی نقل می‌کند: کسی که شب تا صبح بخوابد و نماز شب نخواند شیطان در گوشش بول می‌کند.

[۷۰ / ۲۱۱۰] سپس روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام رفته و آنها را برای نماز شب بیدار کرد، علی علیه السلام عرض کرد: جان ما به دست خداست اگر بخواید ما را بیدار می‌کند - و بنابر نقل دیگران: ما به جز نماز واجب نمازی نخواهیم خواند^۳ - پیامبر صلی الله علیه و آله [با ناراحتی] دست بر ران مبارک

۱. رجوع شود به مواقف الصحابة لمحمد أمحزون ۲ / ۹۳ - ۱۰۴.

۲. رجوع شود به کلام ابن کثیر: مسلم با قرار دادن این دو حدیث کنار یکدیگر خواسته فضیلت معاویه را بیان نماید. (البدایة والنہایة ۸ / ۱۲۸)

۳. مسند أبي يعلى ۱ / ۳۰۱، کنز العمال ۸ / ۳۹۱.

زده و این آیه را قرائت فرمود: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الكهف (۱۸): ۵۴] که حاکی از جدال بیهوده برخی از انسان‌ها و عدم تسلیم آنها در برابر حق است. [۲۱۱۱ / ۷۱] مسلم به این هم اکتفا نمی‌کند و پس از آن روایتی دیگر در تسلط شیطان بر کسی که نماز شب را ترک کند ذکر کرده که در آخر آن آمده: او در حالی صبح می‌کند که نفسی خبیث و کسل دارد.^۱

شما را به خدا اگر کسی بگوید شیطان در گوش یکی از خلفا یا صحابه بول می‌کند، عامه با او چه می‌کنند؟! گرچه این مختصر گنجایش پاسخ به این یاوه‌ها را ندارد ولی چگونه ممکن است امیرمؤمنان علیه السلام نماز شب نخواند و علاوه بر آن با بی‌ادبی با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن بگوید؟!!

مگر حضرت نفرمود: ولقد علم المستحفظون من أصحاب محمد صلی الله علیه و آله أني لم أردّ على الله ولا على رسوله ساعة قطّ! ^۲ مگر نفرمود: ولقد علمتم أني لم أخالف رسول الله صلی الله علیه و آله ولم أعصه في أمر قطّ. ^۳ آری اگر زهری درباری، برای خوشایند حکام اموی - که هزاران سکه طلا به او بذل و بخشش می‌کردند ^۴ - این‌گونه یاوه‌سرایی نماید، عجیب نیست.

[۲۱۱۲ / ۷۲] نظیر مطلب گذشته - در چنین روایات - آن است که ابن ماجه نقل می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و آله دو غلام به امیرالمؤمنین علیه السلام داد که با هم برادر بودند.

۱. صحیح مسلم ۲ / ۱۸۷.

۲. شرح ابن ابی الحدید ۱۰ / ۱۷۹.

۳. شرح ابن ابی الحدید ۵ / ۱۸۱.

۴. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۱۸۱۶: «کتمان فضائل توسط زهری به سبب دنیاپرستی» و تعلیقه محقق طباطبایی علیه السلام بر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۲۲۴، ۳۳۴.

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۶۷

آن حضرت یکی از آن دو را فروخت، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آن را برگردان.
[۲۱۱۳ / ۷۳] ابن ماجه پس از آن از ابو موسی اشعری نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله
کسی را که بین مادر و فرزند یا دو برادر جدایی بیندازد لعنت کرده است.^۱

روش پنجم: نقل روایات در باب خاص برای تنقیص و توهین

گذشته از مضمون برخی از احادیث جعلی که برای تخریب وجهه امیرالمؤمنین علیه السلام ساخته شده است - مانند روایاتی که می گوید آن حضرت از دختر ابوجهل خواستگاری نمود - ذکر بعضی از روایات در باب خاص با عنوانی مخصوص، خود نوعی تنقیص، عیبجویی و بی احترامی بشمار می آید، مانند نقل روایات خواستگاری دختر ابوجهل در باب دفاع مرد از دخترش^۲ یا در بیان مواردی که جمع بین همسران شایسته نیست.^۳

[۲۱۱۴ / ۷۴] از همین قبیل است روایتی که ابوداود در باب: «سکوت در فتنه» نقل کرده که کسی به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: آیا در این مسیر (جنگ های دوران خلافت ظاهری) عهد و فرمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله داری یا نظر شخصی توست؟ حضرت پاسخ داد: نه عهدی در کار نبوده و نظر شخصی من است.^۴

۱. عن علي عليه السلام، قال: وهب لي رسول الله صلی الله علیه و آله غلامين أخوين، فبعتهما أحدهما. فقال: ما فعل الغلامان؟ قلت: بعتهما أحدهما. قال: ردّه.

عن أبي موسى، قال: لعن رسول الله صلی الله علیه و آله من فرّق بين الوالدة وولدها، وبين الأخ وبين أخيه. (سنن ابن ماجه ۲ / ۷۵۵-۷۵۶)

۲. صحيح البخاري ۶ / ۱۵۸، السنن الكبرى للبيهقي ۷ / ۳۰۷.

۳. سنن أبي داود ۱ / ۴۵۸-۴۵۹.

۴. سنن أبي داود ۲ / ۴۰۵-۴۰۶: باب ما يدل على ترك الكلام في الفتنة، عن قيس بن عباد، قال:

نقل روایت در باب: «سکوت در فتنه» بیانگر موضع ابوداود نسبت به رفتار امیرمؤمنان (ع) و فتنه دانستن آن است .

مسلم است که او هیچ‌گاه حاضر نمی‌شود چنین عبارتی را دربارهٔ خلفا داشته باشد! با آن که در روایات معتبر گذشت که تمام جنگ‌های امیرمؤمنان (ع) مطابق فرمان خدا، به حکم قرآن و به فرمان پیامبر (ص) بوده است.^۱

شگفتا که مبارزه با ابوبکر موجب ارتداد و مبارزه با خلفا فسق و فجور است، ولی در برابر کسانی که با امیرالمؤمنین (ع) می‌جنگند سکوت بهتر است!

روش ششم: شایعه‌پراکنی دربارهٔ امیرمؤمنان (ع) و اهل بیت (ع)

برچسب زدن، نسبت‌های ناروا و شایعه‌پراکنی از روش‌های متداولی است که در نزاع حق و باطل در طول تاریخ از آن استفاده فراوان شده است. تاریخ پیامبران (ع) مملو از اتهامات کافران و مشرکان است. این امت نیز پس از پیامبر (ص) بر همین روش سیر نموده و حاکمان جائر برای رسیدن به اهداف پلیدشان از هیچ تلاشی دریغ ننمودند. یکی از مهم‌ترین راهکارهایی که دستگاه حکومت اموی برای مقابله با بی‌کران فضائل امیرمؤمنان (ع) انتخاب کرده و بر آن اصرار و تأکید داشت انتشار مطالب دروغ و شایعات بی‌اساس در مذمت آن حضرت بود.

[۲۱۱۵ / ۷۵] ابن ابی‌الحدید می‌گوید: معاویه عده‌ای از صحابه و تابعین را مأمور کرد تا مطالب ناشایستی را به امیرمؤمنان (ع) نسبت داده و در این زمینه

→ قلت لعلي (ع): [ع]: أخبرنا عن مسيرك هذا، أعهد عهده إليك رسول الله (ص) أم رأي رأيت؟ فقال: ما عهد إلي رسول الله (ص) بشيء، ولكنه رأي رأيت .
۱ . مراجعه شود به دفتر سوم .

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۶۹

روایت جعل نمایند و برای آنان وجه قابل توجهی قرار داد، افرادی مانند: ابوهریره، عمرو بن العاص، مغیره بن شعبه، عروة بن الزبير و ...^۱

[۲۱۱۶ / ۷۶] معاویه صد هزار درهم به سمرة بن جندب داد که به دروغ ادعا کند آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» [البقرة (۲): ۲۰۴-۲۰۵]^۲ درباره علی علیه السلام و آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» [البقرة (۲): ۲۰۷]^۳ درباره ابن ملجم نازل شده است ولی او نپذیرفت. دویست هزار درهم داد باز هم قبول نکرد، در مرتبه سوم سیصد هزار درهم داد ولی سمره زیر بار نرفت تا آن که چهارصد هزار درهم به او پرداخت کرد و او مطابق میل معاویه مطلب را برای مردم نقل کرد.^۴

از زهری جیره‌خوار دربار بنی‌امیه نیز روایاتی ساختگی نقل شده، مانند:

عدم ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام،

بیدار نشدن حضرت علی و فاطمه علیهم السلام برای نماز شب و عصبانی شدن

۱. ان معاوية وضع قوماً من الصحابة، وقوماً من التابعين على رواية أخبار قبيحة في علي عليه السلام تقتضي الطعن فيه والبراءة منه، وجعل لهم على ذلك جعلاً يرغب في مثله، فاختلفوا ما أراضاه. (شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۶۲)

۲. و از جمله مردم کسی است که گفتارش در زندگی دنیا موجب اعجاب تو می‌گردد و خدا را بر (صدق) آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد در حالی که سرسخت‌ترین دشمنان است. و هنگامی که برمی‌گردد - یا هنگامی که سرکار می‌آید و به ریاست می‌رسد - می‌کوشد که در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود نماید و خدا فساد و تباهی را دوست ندارد.

۳. و از جمله مردم کسی است که جان خویش را برای درخواست خوشنودی خداوند می‌فروشد و خدا نسبت به بندگان مهربان است.

۴. شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۷۲ - ۷۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله و قرائت: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» [الكهف (۱۸): ۵۴]،^۱

و خواستگاری دختر ابو جهل ،

همه موارد گذشته در صحاح عامه نقل شده است .

و امثال ابن تیمیه به بزرگ‌نمایی آن با افزودن دروغ‌هایی دیگر پرداخته‌اند .^۲

[۲۱۱۷ / ۷۷] خواستگاری از دختر ابو جهل از داستان‌هایی است که دشمنان

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مخدوش کردن وجهه حضرت آن را ساخته‌اند .^۳

با آن که ابن حجر می‌نویسد: مسور بن مخرمه هنگام فتح مکه شش سال داشت - یعنی هنگام شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله هشت ساله بوده - ولی بنابر روایات عامه او می‌گوید: من بالغ بودم که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را بر منبر در این باره شنیدم .

پرسش ما آن است که : آیا این ازدواج برای امیرمؤمنان علیه السلام حلال بود یا حرام؟ اگر جایز بود که معنا ندارد پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت زهرا علیها السلام از آن دلگیر شوند و اگر حرام بود آیا امیرمؤمنان علیه السلام که هر روز و شب خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسید از وظیفه شرعی خویش غافل بود و از آن حضرت نپرسید!؟

بر فرض جواز ، آیا ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله با آنچه در قرآن آمده که : «فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» [النساء (۴) : ۳] مخالفت نماید و آیا ممکن است سرور بانوان بهشت تسلیم حکم خدا در قرآن نباشد!؟

۱ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۶۵ - ۲۵۶۶ روایت شماره ۲۱۱۰ .

۲ . رجوع شود به منهاج السنة ، المنتقى من منهاج الاعتدال للذهبي ۲۰۱ - ۲۰۲ .

۳ . إن علیاً علیه السلام [خطب ابنة أبي جهل ... (رجوع شود به مسند أحمد ۴ / ۳۲۶ ، صحیح البخاری ۴ / ۴۷ ، ۲۱۲ ، صحیح مسلم ۷ / ۱۴۱ - ۱۴۲ ، سنن ابن ماجه ۱ / ۶۴۴ ، سنن ابی داود ۱ / ۴۶۰ ، المستدرک ۳ / ۱۵۸ - ۱۵۹)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۷۱

آیا غیر از دختر ابوجهل کسی دیگری نبود که حضرت برای همسری انتخاب کند؟!

آیا صحیح بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن که به خود امیرمؤمنان علیه السلام تذکر دهد بالای منبر مطلب را مطرح کند و آبروی دامادش را ببرد و او را تهدید کند که اگر می خواهد دختر ابوجهل را بگیرد باید دختر مرا طلاق دهد؟!

آیا این تناقض نیست که بفرماید: من حرامی را حلال و حلالی را حرام نمی کنم ولی صریحاً بگویند: من اجازه نمی دهم چنین ازدواجی واقع شود؟!

بنابر روایات اهل تسنن در قضیه بریده آمده است: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هنگامی که غنائم را تقسیم کردم این کنیز (به قید قرعه) در سهم خمس و سپس نصیب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان علی شد لذا آن را به خود اختصاص دادم.^۱ هنگامی که بریده می خواست به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع دهد که علی علیه السلام کنیزی از خمس را به خود اختصاص داده، برخی از صحابه گفتند: بگو تا او را از چشم پیامبر صلی الله علیه و آله بیندازی!^۲ حضرت این سخنان را شنید، خشمگین بیرون آمد و فرمود: «چرا عده ای از علی عیجویی می کنند؟! هر کس از علی عیجویی کند از من عیجویی نموده است».^۳

پرسش این است که چرا آنجا از پیامبر صلی الله علیه و آله واکنش منفی دیده نشد بلکه آن حضرت به شدت بر معترضین غضب و از علی علیه السلام دفاع فرمود؟! آیا آن ماجرا پاسخ دندان شکنی برای دروغ پردازان خواستگاری از دختر ابوجهل نیست؟!^۴

۱. رجوع شود به صفحه ۲۳۰۶.

۲. بنابر روایت شیعه: فقال له عمر: امض لما جئت له؛ فإنه سیغضب لابنته مما صنع علی! (الإرشاد ۱ / ۱۶۱، كشف اليقين للعلامة الحلبي ۱۵۰، بحار الأنوار ۲۱ / ۳۵۸)

۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۳۱۱ - ۲۳۱۲.

۴. رجوع شود به خطبة أمير المؤمنين علیه السلام ابنة أبي جهل خیال لا حقیقة، تألیف رحیم حسین مبارک.

چند نکته درباره روایات خواستگاری از دختر ابوجهل

نکته اول :

عمده روایات خواستگاری از دختر ابوجهل از رویانی چون زهری درباری و ابوهریره دنیاپرست و عبدالله بن زبیر ناصبی و امثال آنان است!

نکته دوم :

از شواهد ساختگی بودن آن، روایت معتبر امام مجتبی علیه السلام است که: پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام با نهایت جلالت و احترام یاد می فرمود و هیچ گاه او را ناسزا نگفت.^۱

نکته سوم :

ابن عباس به عمر گفت: تو (خوب) می دانی که علی علیه السلام هیچ گاه تغییر حالت نداد و دست از دینش برنداشت و پیامبر صلی الله علیه و آله را خشمگین ننمود. عمر سخن او را قطع کرد و گفت: آیا او نبود که می خواست با وجود فاطمه با دختر ابوجهل ازدواج کند؟!^۲ بنابر این، او نیز از کسانی بوده که در این شایعه پراکنی نقش داشته است!!^۳

نکته چهارم :

این شایعه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته شد و کذب آن نیز معلوم گردید،^۴ ولی تکیه مخالفان بر آن، برای انحراف اذهان از غضب فدک و هجوم به خانه حضرت زهرا علیها السلام است تا وانمود کنند در روایت: «فاطمة بضعة مني من آذاها فقد آذاني» مشکل متوجه امیر مؤمنان علیه السلام می شود نه خلفا!

۱. رجوع شود به روایت معتبر ۲۱۴۶، متن و پاورقی صفحه ۲۵۹۶.

۲. شرح ابن ابی الحدید ۱۲ / ۵۰ - ۵۱.

۳. رجوع شود به علل الشرائع ۱۸۵ - ۱۸۶، بحار الأنوار ۴۳ / ۲۰۱ - ۲۰۲.

۴. رجوع شود به پاورقی قبل.

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۷۳

پاسخ این شبهه آن است که مورد مخصّص نیست، سبب صدور روایت هرچه باشد، حضرت زهراء علیها السلام همیشه پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و آزارش آزار آن حضرت است.

بنابر همین روایات ساختگی، امیرمؤمنان علیه السلام پس از صدور روایت: «فاطمة بضعة مني» خواستگاری را رها نمود^۱ ولی غاصبان فدک و مهاجمین به خانه حضرت زهراء علیها السلام با آن که این روایت را شنیده بودند، از غضب فدک و هجوم دست برداشتند، و هنگامی که به آنان گفته شد: فاطمه در این خانه است! پاسخ دادند: حتی اگر فاطمه در خانه باشد!^۲

و ابوبکر در لحظات جان کندن از هجوم به خانه آن حضرت اظهار پشیمانی می کرد و می گفت: ای کاش دست به چنین کاری نزده بودم.^۳

نکته پنجم:

بین امیرمؤمنان علیه السلام و حضرت زهراء علیها السلام هیچ اختلافی نبوده و چنین تفاهمی بین دو همسر در عالم هستی نظیر نداشته است.

۱. فترك علي عليه السلام [الخطبة]. (مسند أحمد ۴ / ۳۲۶، السنن الكبرى للبيهقي ۷ / ۳۰۸)

فرفض علي عليه السلام [ذلك]. (مسند أحمد ۴ / ۳۲۶)

فأمسك علي عليه السلام [عن الخطبة]. (مسند أبي يعلى ۱۳ / ۱۳۴)

فسكت عن ذلك النكاح وترك. (كنز العمال ۱۳ / ۶۷۸)

خطب علي عليه السلام [ابنة أبي جهل إلى عمها الحارث بن هشام، فاستشار النبي صلی الله علیه و آله فقال: أعن حسبها تسألني؟ قال علي عليه السلام]: قد أعلم ما حسبها، ولكن أأمرني بها؟ فقال: لا، فاطمة مضغة مني، ولأحسب إلا وأنها تحزن - أو تجزع -، فقال علي عليه السلام]: لا آتي شيئاً تكرهه. (المستدرک ۳ / ۱۵۸ - ۱۵۹، کنز العمال ۱۳ / ۶۷۴، قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه)

۲. فقيل له: يا أبا حفص! إن فيها فاطمة! قال: وإن!! (الإمامة والسياسة: ۱ / ۱۹)

۳. ... فوددت أنني لم أكشف [أفتش] بيت فاطمة ... (رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام)

۱۶۱ - ۱۶۵ و منابعی که در دفتر چهارم پاورقی صفحه ۱۶۹۱ گذشت)

در ضمن روایتی آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند هیچ‌گاه من او را ناراحت نکرده و به کاری وادار
نمردم و او نیز هیچ‌گاه مرا خشمگین نساخت و نافرمانی من نمود.
من هرگاه به او نگاه می‌کردم غم و اندوهم زائل می‌گردید.^۱

نکته ششم:

از آنچه گذشت ساختگی بودن روایاتی دیگر - مانند آنچه مخالفان در وجه
تسمیه امیرمؤمنان علیه السلام به ابوتراب و بدرفتاری آن حضرت با حضرت زهرا علیها السلام نقل
کرده‌اند - روشن می‌شود.^۲

شاید از اهداف دروغ‌پردازان آن باشد که وانمود کنند نظیر بدرفتاری‌هایی که
عایشه با پیامبر صلی الله علیه و آله داشته^۳ بین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و شوهرش نیز بوده است!^۴

۱. قال علی علیه السلام: فوالله ما أغضبْتُها ولا أكرهْتُها من بعد ذلك علی أمر حتی قبضها الله عزَّ وجلَّ إليه
ولأغضبْتُني ولا عصتْ لي أمراً، ولقد كنت أنظر إليها فتكشف [فتتكشف] عني الغموم
والأحزان ... (المناقب للخوارزمي ۳۵۳ - ۳۵۴، كشف الغمة ۱ / ۳۷۳، بحار الأنوار ۴۳ / ۱۳۴)

۲. كان بين علی و بین فاطمة علیها السلام [کلام]، وأنه هجرها فخرج من بينها فأتى المسجد فنام فی التراب
... فقال صلی الله علیه و آله له: یا أبا تراب ما نیمک فی التراب، والله لحجرة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله خیر من التراب.
(رجوع شود به فضائل سیده النساء لابن شاهین ۳۷، كشف الخفاء للعجلوني ۱ / ۲۳۵)

و فی روایة موضوعة أخرى: كان فی علی فاطمة علیها السلام [شدة]، فقالت: والله لأشکوَنک إلى
رسول الله صلی الله علیه و آله [فانطلقَ وانطلق علی علیه السلام] بأثرها ... قال علی علیه السلام: فكففتُ عما كنتُ أصنع،
وقلت: والله لا آتی شینا تکرهینه أبداً. (الطبقات الكبرى لابن سعد ۸ / ۲۶، الإصابة ۸ / ۲۶۸)

۳. مسند أحمد ۱۱۱/۶، ۱۱۷ - ۱۱۸، سنن النسائي ۷/۷۰، السيرة الحلیية ۳/۳۱۳، السبعة من السلف.

۴. قال بعض المعاصرين: ولعلَّ سرَّ وضع هذه الترهات هو: ... يريدون أن يظهرُوا ... كان فی بیت
علی علیه السلام من التناقضات ... مثل ... الذي كان فی بیت النبي صلی الله علیه و آله ... مما كانت تصنعه بعض زوجاته
... فزوجة النبي تتصرف كما ... تتصرف بنت النبي صلی الله علیه و آله فاطمة علیها السلام. (الصحيح من سيرة النبي
الأعظم صلی الله علیه و آله للسید جعفر مرتضی ۵ / ۲۳۶)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۷۵

[۷۸ / ۲۱۱۸] ابوهریره با بستن دروغی به امیرمؤمنان علیه السلام و تطبیق بیجای حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن حضرت ، به حکومت مدینه دست یافت !!^۱

[۷۹ / ۲۱۱۹] در طول ۹ سالی که مغیره حاکم کوفه بود، به سفارش معاویه به مذمت و عیبجویی از امیرمؤمنان علیه السلام و اصحابش می پرداخت.^۲

عده‌ای هم از روی کینه و دشمنی مطالبی ناروا به آن حضرت نسبت دادند .
[۸۰ / ۲۱۲۰] عبدالرزاق از استادش معمر نقل می‌کند که او گفت: زهری دو حدیث درباره علی علیه السلام به نقل از عروه بن زبیر، از عایشه داشت، وقتی از او درخواست کردم که برایم نقل کند به من گفت: تو را با آن دو - عروه و عایشه - و حدیثشان چه کار؟! - خدا بهتر می‌داند - من آن دو را - نسبت به بنی‌هاشم - متهم می‌دانم (و برای نقل آنها اعتباری قائل نیستم).

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: آن دو حدیث ساختگی عبارت است از :

۱ . قال الأعمش : لما قدم أبو هريرة العراق مع معاوية عام الجماعة جاء إلى مسجد الكوفة ، فلما رأى كثرة من استقبله من الناس جثا على ركبته ، ثم ضرب صلته مراراً ، وقال : يا أهل العراق أنزعمون أني أكذب على الله وعلى رسوله ، وأحرق نفسي بالنار؟! والله لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول : «إن لكل نبي حراماً ، وإن حرمي بالمدينة ما بين عير إلى ثور ، فمن أحدث فيها حدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين» . وأشهد بالله أن علياً أحدث فيها . فلما بلغ معاوية قوله ، أجازة ، وأكرمه ، وولاه إمارة المدينة . (شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۶۷)

۲ . وولّى معاوية المغيرة بن شعبة الكوفة ، فأقام بها تسع سنين وهو أحسن رجل سيرة وأشدّه حباً للعافية [!] غير أنه لا يدع ذمّ عليّ والوقعة فيه ، والعيب لقتلة عثمان واللعن لهم .
وكان معاوية حين أراد توليته قال له : يا مغيرة ... وقد أردت أن أوصيك بأشياء كثيرة ، فتركت ذلك اعتماداً على بصرك بما يرضيني ويشدّد سلطاني ويصلح رعيتي ، غير أنني لا أدع إيصاءك بخصلة : لا تكفكفن عن شتم عليّ وذمه ، والترحم على عثمان والاستغفار له ، والعيب لأصحاب عليّ والإقصاء لهم وترك الاستماع منهم ، والإطراء لشعبة عثمان والإدناء لهم والاستماع منهم .
(أنساب الأشراف ۵ / ۲۴۳ و رجوع شود به تاريخ الطبري ۴ / ۱۸۸)

[۲۱۲۱ / ۸۱] روى الزُّهري أن عروة بن الزبير حدّثه، قال: حدثني عائشة، قالت: كنت عند رسول الله ﷺ إذ أقبل العباس وعلي، فقال: يا عائشة، إن هذين يموتان على غير ملّتي أو قال: ديني. عايشه مى گوید: نزد پیامبر ﷺ بودم که علی و عباس وارد شدند، حضرت فرمود: ای عایشه، این دو در حالی از دنیا می روند که بر دین من نیستند.

[۲۱۲۲ / ۸۲] إن عروة زعم أن عائشة حدّثته، قالت: كنت عند النبي ﷺ إذ أقبل العباس وعلي، فقال: يا عائشة، إن سرّك أن تنظري إلى رجلين من أهل النار فانظري إلى هذين قد طلعا^۱.

عايشه مى گوید: نزد پیامبر ﷺ بودم که علی و عباس وارد شدند، حضرت فرمود: ای عایشه، اگر دوست داری دو نفر از اهل جهنم را ببینی به این دو نفر نگاه کن.

نگارنده گوید: مناسب بود به این دو حدیث عروة بن زبیر، از عایشه، که به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت داده، دو روایت دیگری نیز افزوده شود: روایت نخست: روایتی که در منابع اهل تسنن به سند صحیح نقل شده است:

[۲۱۲۳ / ۸۳] عن عروة، عن عائشة: ان رسول الله ﷺ قال: (زينب خير بناتي، أصيبت فيّ)، فبلغ ذلك علي بن حسين [رض] فأتاه، فقال: «ما حديث يبلغني عنك تنتقص فيه فاطمة [رض]؟! فقال عروة: ما أحب أن لي كذا وكذا [ما بين المشرق والمغرب] وإني أنتقص فاطمة حقاً هو لها، فأما بعد ذلك فلك عليّ أن لا أُحدّث به أبداً^۲.

۱. شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۶۳ - ۶۴.

۲. المعجم الأوسط ۵ / ۸۰، الذرية الطاهرة النبوية للدولابي ۷۲ - ۷۳، تاريخ مدينة دمشق ←

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۷۷

خلاصه آن که عروۀ بن زبیر از عایشه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین دختران من زینب است. امام سجاد علیه السلام نزد او رفته و به او اعتراض فرمود که چرا با نقل این حدیث (دروغین) از شأن حضرت فاطمه علیها السلام کاسته‌ای؟! او اظهار پشیمانی کرده و به حضرت قول داد که دیگر این مطلب را نقل نکند!

روایت دوم: عن محمد بن الضحاک بن عمرو بن أبی عاصم النبیل ، قال : أشهد علی محمد بن یحیی بن مندة بین یدی الله أنه قال لی : أشهد علی أبی بکر بن أبی داود بین یدی الله أنه قال لی: روی الزهري ، عن عروة ، قال : كانت قد حفیت أظافیر ... من كثرة ما کان يتسلق علی أزواج رسول الله صلی الله علیه و آله .

راوی می‌گوید: من نزد خدا شهادت می‌دهم که روایت فوق را ابوبکر سجستانی - فرزند ابوداود سجستانی صاحب سنن ابی داود - از زهری از عروه نقل کرد. نگارنده از ترجمه متن آن معذور است. مطلب به گونه‌ای زنده بوده است که عده‌ای از عامه حاضر نشده‌اند آن را کامل نقل کنند.

ذهبی در آثارش با الفاظ کنایی «رجل» و «فلان» این روایت را به این کیفیت نقل کرده: عن عروة أنه قال: حفیت أظافیر رجل من كثرة ما کان يتسلق ... الحدیث^۱. یا گفته: ... حفیت أظافیر فلان من كثرة ما کان يتسلق علی أزواج النبي صلی الله علیه و آله^۲.

→ ۱۴۸/۳، دلائل النبوة للبيهقي ۳ / ۱۵۶ - ۱۵۷. قال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه (المستدرک ۲ / ۲۰۱ و ۴ / ۴۴) وقال الهيثمي: رواه الطبراني في الكبير والأوسط بعضه، ورواه البزار، ورجاله رجال الصحيح. (مجمع الزوائد ۹ / ۲۱۳) و رجوع شود به سلسله الأحاديث الصحيحة للألباني ۷ / ق ۱ / ۱۹۳ - ۱۹۵ شماره (۳۰۷۱)

۱. تذكرة الحفاظ ۲ / ۷۷۱.

۲. میزان الاعتدال ۲ / ۴۳۳، سیر أعلام النبلاء ۱۳ / ۲۲۹، لسان المیزان ۳ / ۲۹۴.

در تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر در دو موضع از این روایت یاد کرده، در موضع اول به این کیفیت: عن عروة، قال: كانت [...] فذكر ...^۱

و در موضع دوم آمده: الخوارج والنواصب نسيوه إلى أن أظا ...^۲

ابن عدی وابن نجار آن را به صورت کامل و بدون کنایه نقل کرده‌اند،^۳ ابوالشیخ اصبهانی، حافظ ابونعیم اصبهانی و معلمی در التنکیل نیز آن را به گونه‌ای دیگر و روشن‌تر به نقل از ابوبکر سجستانی از نواصب ذکر کرده‌اند.^۴

ذهبی می‌گوید: من نمی‌پذیرم که عروه چنین روایتی را نقل کرده باشد، اگر ابن ابی داود - یعنی ابوبکر سجستانی - آن را روایت نموده سبک‌سر (وبی‌عقل) بوده؛ زیرا نزدیک بود به جهت نقل این بهتان سر از تنش جدا شود.^۵

او در موضعی دیگر ابوبکر سجستانی را بسیار ستوده و در دفاع از او گفته: از او سعایت کردند که به علی (ع) جسارت نموده ولی او چنین کاری نکرده مطلبی را از نواصب نقل کرده و اشتباه کرده که آن را روایت نموده است!^۶

نگارنده گوید: کلام در اعتقاد ابوبکر سجستانی به آنچه روایت کرده نیست،

۱. تاریخ مدینه دمشق ۲۹ / ۸۷.

۲. تاریخ مدینه دمشق ۲۹ / ۸۸.

۳. الكامل لابن عدی ۴ / ۲۶۶ الرد علی ابی بکر الخطیب البغدادی لابن النجار ۱۱۶.

۴. طبقات المحدثین بأصبهان ۳ / ۳۰۳، ذکر أخبار إصبهان ۲ / ۲۱۱، التنکیل بما فی تأنیب الكوثري من الأباطیل لعبد الرحمن المعلمي اليماني ۲ / ۵۲۰: ... أن أظفاره - أظافيره - حفیت من كثرة تسلقه علی أم سلمة - زوج النبي (ص) - .

۵. سیر أعلام النبلاء ۱۳ / ۲۲۹.

۶. سعوا علیه أنه نال من علي (ع)، ولم يقع ذلك منه، إنما روی شيئاً أخطأ بنقله من قول النواصب لا بآرك الله فيهم. (تذكرة الحفاظ ۲ / ۷۷۱)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۷۹

بلکه سخن در آن است که چگونه او حاضر به نقل آن شده و چگونه برخی مانند ابن عدی جرجانی، ابن نجار بغدادی، ابوالشیخ اصبهانی، حافظ ابونعیم اصبهانی و معلمی به خود اجازه داده‌اند توهین و جسارت صریح نواصب و شایعه آنان علیه امیرمؤمنان علیه السلام را به راحتی نقل کنند، در حالی که اگر چنین مطلبی مربوط به خلفا یا حتی معاویه بود جرأت اقدام به آن را نداشتند!

علاوه بر آن، مطلب به گونه‌ای زشت و زننده بوده که برخی از مخالفان هم از نقل آن امتناع داشته و با الفاظ کنایی «رجل» و «فلان» آن را نقل کرده یا - مانند ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق - روایت را تقطیع کرده و ناقص آورده‌اند.

و این مطلب نمونه‌های دیگر نیز دارد. یعنی برخی از روایات که در مذمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه دشمنان کینه‌توز آن حضرت و خاندانش جعل شده به گونه‌ای بوده که عامه هم از نقل آن شرم نموده و با تغییر الفاظ یا تقطیع و سفید گذاشتن قسمتی از مطلب - بر آن سرپوش نهاده‌اند!

[۲۱۲۴ / ۸۴] بخاری از عمرو بن عاص^۱ نقل کرده که :

شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله آشکارا - نه مخفیانه - فرمود : آل ابی ... اولیای من نیستند، فقط خدا ولی من است و افراد شایسته از مؤمنان.

بخاری از استادش نقل کرده که در کتابی که از آن روایت را نقل کرده بعد از کلمه «آل ابی» سفید است و مضاف الیه آن نوشته نشده.^۲

۱. في المحصول للرازي ۴ / ۳۴۰ - ۳۴۱: تكلم عمرو بن العاصي وذكر علياً عليه السلام ولم يترك شيئاً من المساوي إلا ذكر فيه ، وفيما قال : إن علياً شتم أبا بكر ، وشارك في دم عثمان [...] إلى أن قال - مخاطباً لمولانا الإمام الحسن بن علي عليه السلام] - : اعلم أنك وأباك من شرّ قریش .

۲. ان عمرو بن العاص قال: سمعت النبي صلی الله علیه و آله چهارا غیر سرّی قول: إن آل ابی ... قال عمرو: في كتاب محمد بن جعفر بياض - ليسوا بأوليائي إنما وليي الله وصالح المؤمنين. (صحیح البخاری ۷/۷۳)

- [۲۱۲۵ / ۸۵] در صحیح مسلم گفته: آل ابی ، مقصودش فلانی است.^۱
- [۲۱۲۶ / ۸۶] و در مسند احمد گفته : آل ابی فلان .^۲
- [۲۱۲۷ / ۸۷] ولی ابوبکر بن عربی تصریح کرده که در اصل ، لفظ حدیث : «آل ابی طالب» بوده و دیگران آن را تغییر داده‌اند .^۳
- ابن ابی الحدید نیز تصریح کرده که در نسخه‌های موجود نزد او لفظ : «آل ابی طالب» بوده است .^۴
- [۲۱۲۸ / ۸۸] ابن حجر کلام ابن عربی را نیز تحریف کرده و گفته: ابن عربی گفته: مقصود از «آل ابی فلان» آل ابوطالب است.^۵
- در حالی که ابن عربی نگفته «مقصود» ، بلکه تصریح کرده که در اصل مکتوب ، لفظ حدیث «آل ابی طالب» بوده است .
- نگارنده گوید : قریب به روایت گذشته عمرو بن العاص را طبرانی از معاذ بن جبل نقل کرده و هیشمی حکم به اعتبار آن کرده است !
- [۲۱۲۹ / ۸۹] عن معاذ بن جبل : التفت رسول الله ﷺ إلى المدينة ، فقال : إن بيتي هؤلاء يرون أنهم أولى الناس بي ، وليس كذلك ، إن أوليائي منكم المتقون ، من كانوا وحيث كانوا . اللهم إني لا أحلّ لهم فساد ما أصلحت [!!]

۱ . آل ابی ، یعنی : فلاناً . (صحیح مسلم ۱ / ۱۳۶)

۲ . مسند احمد ۴ / ۲۰۳ .

۳ . قال أبو بكر بن العربي في سراج المریدين : كان في أصل حدیث عمرو بن العاص : «إن آل ابی طالب» ، فُعَبِّرَ : «آل ابی فلان» ، كذا جزم به ، وتعقبه بعض الناس ، وبالغ في التشنيع ، ونسبه إلى التحامل على آل ابی طالب . (تعليقة إمتاع الأسماع ۵ / ۴۰۱)

۴ . شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۶۳ - ۶۴ .

۵ . قال ابن حجر : قال أبو بكر بن العربي : المراد آل ابی طالب . (مقدمة فتح الباري ۳۲۹)

قال الهیثمی : رواه الطبرانی ، وإسناده جيد .^۱

در سوره مبارکه نور آیاتی در مذمت عده‌ای از منافقین وارد شده که یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را به فحشا متهم کردند.^۲

[۲۱۳۰ / ۹۰] دروغ‌پردازان بنی‌امیه با کمال وقاحت امیرمؤمنان علیه السلام را از تهمت زندگان بلکه بزرگ آنان معرفی می‌کردند ولی ابن شهاب زهري - با آن که عالمی درباری بود - به صراحت آن را انکار کرد .^۳

[۲۱۳۱ / ۹۱] بخاری از معمر نقل می‌کند که زهري گفت: ولید بن عبدالمکک از من پرسید: شنیده‌ای که علی هم از جمله کسانی بود که عایشه را متهم نموده بودند؟! به او گفتم: نه، ولی دو نفر از طایفه خودت (بنی‌امیه) به من اطلاع دادند

۱ . مجمع الزوائد ۱۰ / ۲۳۱ - ۲۳۲ .

۲ . نگارنده گوید : شیخ مفید رحمته الله در این زمینه اثری دارند با نام : «رسالة حول خبر مارية» ، سید جعفر مرتضی عاملی رحمته الله نیز کتاب مستقلی با عنوان «حدیث الإفک» نگاشته است و بر خلاف آنچه در کتب عامه مشهور شده، آیات افک را در شأن ماریه می‌داند نه عایشه ، گزیده‌ای از مطالب کتاب ایشان در آخر رساله گذشته شیخ مفید رحمته الله آمده است .

۳ . دخل سلیمان بن یسار علی هشام فقال له : یا سلیمان [من] «الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ» [النور (۲۴) : ۱۱]؟ فقال له: عبد الله بن أبي بن سلول ، فقال له: كذبت هو علي بن أبي طالب . قال: أمير المؤمنين أعلم بما يقول ، فدخل ابن شهاب ، فقال : یا ابن شهاب ، من «الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ» ، فقال له : عبد الله بن أبي ، فقال له : كذبت هو علي بن أبي طالب . (تاریخ مدینه دمشق ۵۵ / ۳۷۱ ، سیر أعلام النبلاء ۳۳۹/۵ ، تاریخ الإسلام للذهبي ۸ / ۲۴۵ - ۲۴۶ ، الوافي بالوفيات ۵ / ۱۸ ، الدر المنثور ۵ / ۳۲ - ۳۳ ، السيرة الحلیبة ۲ / ۶۲۰ ، فتح القدير ۴ / ۱۵)

وفي رواية: قال الزهري : أصلح الله الأمير ، ليس الأمر كذلك . (فتح الباري ۷ / ۳۳۶)
وقال السيوطي : أخرج البخاري وابن المنذر والطبراني وابن مردويه والبيهقي في الدلائل عن الزهري ، قال: كنت عند الوليد بن عبد الملك فقال : «الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ» علي ؟ فقلت : لا . (الدر المنثور ۵ / ۳۲)

که عایشه گفته: رفتار علی درباره من مسالمت‌آمیز بود.^۱

برخی این عبارت بخاری را به لفظ: «مسیئاً» نقل کرده‌اند که ابن حجر این نظریه را تقویت کرده،^۲ یعنی زهری انکار کرد که امیرالمؤمنین (ع) تهمتی به عایشه زده باشد ولی از عایشه نقل کرد که علی در آن قضیه رفتار بدی داشت!

[۲۱۳۲ / ۹۲] ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) درباره جمعی از مخالفین می‌نویسد: آنها هنگامی که غلو رافضیان را دیدند در برابرشان جبهه‌گیری کرده ... و به کنایه - نه به صراحت - به علی (ع) نسبت ستم داده و در حق او تعدی نموده و گفتند: به ناحق خون دیگران را ریخته و در کشتن عثمان نیز مساعدت داشته است.^۳

[۲۱۳۳ / ۹۳] طبری می‌نویسد: (در نبرد جمل) احنف بن قیس به امیرالمؤمنین (ع) گفت: قبیله ما در بصره گمان می‌کنند که اگر بر آنان دست یابی مردانشان را کشته و زنانشان را به اسارت خواهی گرفت! حضرت فرمود: چنین رفتاری از کسی مثل من سر نخواهد زد ... من آنها را مسلمان (ظاهری) می‌دانم (و این رفتار با کسی که اظهار اسلام نماید روا نیست).^۴

۱. أخبرنا معمر عن الزهري ، قال : قال لي الوليد بن عبد الملك : أبلغك أن علياً كان في من قذف عائشة؟! قلت : لا ، ولكن قد أخبرني رجلا من قومه ... ان عائشة قالت لهما : كان علي مسلماً في شأنها ... (صحيح البخاري ۵ / ۶۰)

۲. ففي عمدة القاري ۱۷ / ۲۰۹ وفتح الباري ۷ / ۳۳۶ : أن النسفي رواه عن البخاري بلفظ «مسيئاً» وكذا رواه أبو علي بن السكن عن الفربري .

وقواه ابن حجر وقال : ويقوي رواية عبد الرزاق ما في رواية ابن مردويه المذكورة [عن عائشة] بلفظ : أن علياً أساء في شأنه .

۳. وقد رأيت هؤلاء - أيضاً - حين رأوا غلو الرافضة في حبّ علي (ع) ... قابلوا ذلك أيضاً ... ولحنوا في القول - وإن لم يصرّحوا - إلى ظلمه ، واعتدوا عليه بسفك الدماء بغير حقّ . (كتاب الاختلاف في اللفظ والردّ على الجهمية والمشبهة ۳۴ - ۳۶)

۴. فلما قدم علي (ع) أتاه الأحنف فقال له : يا علي ، إن قوما بالبصرة يزعمون أنك إن ظهرت ←

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۸۳

نگارنده گوید: این گمان ناپسند ناشی از شایعاتی بود که طلحه و زبیر در بین مردم منتشر کرده بودند که:

[۲۱۳۴ / ۹۴] اگر علی پیروز شود شما را نابود، حرمت‌ها را دریده، نسلتان را کشته و زنانتان را اسیر خواهد نمود.^۱

و پیش از این گذشت که: طلحه و زبیر بیعت خویش را شکستند و به دروغ ادعا نمودند که ما از روی اکراه با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نمودیم و روایاتی در این زمینه شایع شد.^۲

از جمله مطالبی که مخالفان شایع کردند آن‌که: تعداد بسیار کمی از صحابه در جنگ‌ها با آن حضرت همراه بوده‌اند.^۳

و نیز شایع کردند که: امیرمؤمنان علیه السلام مانند دیگران اجتهاد نموده است!^۴

→ علیهم غداً أنك تقتل رجالهم وتسبی نساءهم! فقال علیه السلام: ما مثلي يخاف هذا منه، وهل يحل هذا إلا ممن تولى وكفر، ألم تسمع إلى قول الله عز وجل: ﴿كُنتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ * إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكُفِرَ﴾ [الغاشية (۸۸): ۲۲ - ۲۳] وهم قوم مسلمون. (تاریخ الطبری ۳ / ۵۰۹ - ۵۱۰، الكامل لابن الأثیر ۳ / ۲۳۸ - ۲۳۹)

۱. در شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۲۵۶ پس از نقل رجز برخی از اهل بصره:

لا یغلبن سمّ العدو سمّمکم
وخصّکم بجوره وعمّمکم
إن العدو إن علاکم زمّمکم
لا تفضحوا الیوم فداکم قومکم

می‌نویسد: قال المدائنی والواقدي: وهذا الرجز یصدّق الروایة أن الزبیر وطلحة قاما فی الناس، فقالا: إن علیاً إن یظفر فهو فناؤکم یا أهل البصرة، فاحموا حقیقتکم، فإنه لا یبقی حرمة إلا انتھکها، ولا حریماً إلا هتکها، ولا ذریة إلا قتلها، ولا ذوات خدر إلا سباهنّ، فقاتلوا مقاتلة من یحمي عن حریمه، ویختار الموت علی الفضحة یراها فی أهله.

۲. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹.

۳. رجوع شود به دفتر سوم صفحه ۱۲۲۶ - ۱۲۲۹.

۴. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۱۲۳۸ - ۱۲۴۱.

و روایاتی ساختند که: هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله با شما درباره نبردهایت عهدی داشت؟ از پاسخ اعراض نمود یا گفت: کاری به این مطلب نداشته باشید و پس از اصرار سؤال کننده [که مجبور شد پاسخ بدهد!] گفت: نه به خدا پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهدی نداشت.^۱

[۲۱۳۵ / ۹۵] و دروغی دیگر بر آن حضرت بستند که فرمود: بهترین مردم - یا بهترین این امت - پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر هستند، ثم أحدثنا بعدهما أحداثاً، یعنی و ما پس از آن دو مرتکب کارهای منکری (بر خلاف سنت) شدیم.^۲

[۲۱۳۶ / ۹۶] در حالی که کلام حضرت بنابر روایات فریقین آن بوده که: «ثم ولّوا بعدهما الثالث فأحدث أحداثاً» یا: «ثم ولي بعدهما والٍ أحدث أحداثاً...» و با این کلام اشاره به عثمان فرمود که مرتکب کارهای منکری شد.^۳

۱. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۱۲۳۸ - ۱۲۴۰.

۲. خیر الناس کان بعد رسول الله صلی الله علیه و آله أبو بکر ثم عمر... ثم أحدثنا بعدهما أحداثاً... (مسند أحمد، ۱۱۵ / ۱، ۱۲۵، ۱۲۷، السنة لابن أبي عاصم ۴۶۶، ۵۵۸، تاریخ مدینه دمشق ۳۰ / ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۰ و ۴۴ / ۲۱۰، الاعتقاد والهدایة للبيهقي ۳۶۲، کنز العمال ۱۳ / ۲۱ - ۲۲)

۳. ثم ولي بعدهما والٍ أحدث أحداثاً فوجدت الأمة عليه مقالاً فقالوا، ثم نقموا عليه فغیروا. (رجوع شود به تاریخ الطبری ۳ / ۵۵۰، أنساب الأشراف ۲ / ۳۸۹، شرح ابن أبي الحديد ۶ / ۵۸، النجوم الزاهرة للأتابكي ۱ / ۹۷، البداية والنهاية ۷ / ۲۸۰)

و في رواياتنا: ثم إن بعض المسلمين أقاموا بعده رجلين رضوا بهديهما وسيرتهما، قاما ما شاء الله، ثم توفاهما الله عز وجل، ثم ولّوا بعدهما الثالث فأحدث أحداثاً و وجدت الأمة عليه فعلاً، فاتفقوا عليه، ثم نقموا منه فغیروا، ثم جاؤني كتتابع الخيل، فبايعوني فأنا أستهدي الله بهداه وأستعينه على التقوى. ألا وإن لكم علينا العمل بكتاب الله وسنة نبيه صلی الله علیه و آله، والقيام بحقه، وإحياء سنته، والنصح لكم بالمغيب والمشهد، وباللغة نستعين على ذلك، وهو حسبنا ونعم الوكيل. (رجوع شود به إرشاد القلوب للدبليمي ۲ / ۳۲۲، بحار الأنوار ۲۸ / ۸۸ - ۸۹ و نیز رجوع شود به نهج البلاغة خطبه ۴۳، شرح ابن أبي الحديد ۲ / ۳۲۲، بحار الأنوار ۳۲ / ۳۹۳)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۸۵

[۲۱۳۷ / ۹۷] در ضمن گفتگوی هاشم مرقال با جوانی شامی - که در نبرد صفین به امیرمؤمنان علیه السلام جسارت می کرد - آمده است : هاشم او را موعظه کرد که سزای این کار تو آتش است و باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشی .
او در پاسخ گفت : من به خدا می گویم : به من گفته اند که علی و اصحابش اهل نماز نیستند .

هاشم مرقال به او گفت : علی علیه السلام اولین کسی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده و اولین نمازگزار با آن حضرت است و اصحابش قاریان قرآن و شب زنده داران و عبادت کنندگان هستند . فریب این گمراهان شقاوت پیشه را نخور!^۱
آنها حضرت را به گونه ای معرفی کرده اند که انسان از کتابت آن شرم دارد!^۲

۱ قال الفتی : إذا سألتني ربي قلت : قاتلت أهل العراق ، لأن أصحابهم لا يصلوني كما ذكر لي ، وأنهم لا يصلون ... فقال هاشم : أما قولك : إنه لا يصلني ، فهو أول من صلى مع رسول الله صلی الله علیه و آله وأول من آمن به . وأما قولك : إن أصحابه لا يصلون ، فكل من ترى معه قراء الكتاب ، لا ينامون الليل تهجداً ، فاتق الله واخش عقابه ، ولا يغرك من نفسك الأشقياء الضالون . (شرح ابن أبي الحديد ۸ / ۳۶) وفي لفظ الطبري وغيره : وأما قولك : إن صاحبنا لا يصلني ، فهو أول من صلى ، وأفقه خلق الله في دين الله ، وأولى بالرسول صلی الله علیه و آله (تاريخ الطبري ۴ / ۳۰ - ۳۱ ، الكامل لابن الأثير ۳ / ۳۱۳ و رجوع شود به الفتوح لابن أعمش ۳ / ۱۱۸ - ۱۱۹)

۲ . قال المسعودي : وذكر بعض الأخباريين أنه قال لرجل من أهل الشام من زعمائهم وأهل الرأي والعقل منهم : من أبو تراب هذا الذي يلعنه الإمام على المنبر ؟ قال : أراه لصاً من لصوص الفتن . (مروج الذهب ۳ / ۳۲)

قال ابن أبي الحديد في ذكر المنحرفين عن علي علیه السلام : و كان عمرو بن ثابت عثمانياً من أعداء علي علیه السلام و مبغضيه ... روي عن عمرو أنه كان يركب ويدور القرى بالشام ويجمع أهلها ، ويقول : أيها الناس ، إن علياً كان رجلاً منافقاً ، أراد أن ينخس برسول الله صلی الله علیه و آله ليلة العقبة ، فالعنوه ، فيلعنه أهل تلك القرية ، ثم يسير إلى القرية الأخرى ، فيأمرهم بمثل ذلك ، وكان في أيام معاوية . (شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۱۰۲ - ۱۰۳)

و برخی از محدثین که به وثاقت و ... ستوده شده‌اند به نقل روایات دروغ در مذمت آن حضرت مشهورند ، مانند حریر بن عثمان .^۱

مطالب دیگری در این زمینه وجود دارد که از حوصله کتاب بیرون است.^۲

مخالفان با نقل روایت‌های جعلی و ساختگی به گونه‌ای وانمود کرده‌اند که همه حتی امام مجتبی علیه السلام ، عباس ، ابن عباس و ... بر امیرمؤمنان علیه السلام خرده گرفته و اشکال می‌کردند و کلمات توهین آمیز، تحقیر کننده و ... به آنها نسبت داده‌اند .

[۲۱۳۸ / ۹۸] به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند که او امیرالمؤمنین علیه السلام را

سب کرد و ناسزا گفت ، و برخی مقابله به مثل حضرت را نیز بر آن افزودند!^۳

→ نگارنده گوید : توجه شود که این عمرو بن ثابت غیر از عمرو بن ثابت بن هرمز العجلی البکری ، ابن ابي المقدم کوفی است .

۱ . وقد كان في المحدثين من يبغضه ويروي فيه الأحاديث المنكرة ، منهم : حرير بن عثمان ، كان يبغضه ويتقصه ، ويروي فيه أخباراً مكذوبة . (شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۶۹) .
و رجوع شود به آنچه درباره حریر بن عثمان صفحه ۲۵۳۷ - ۲۵۳۸ گذشت .

۲ . شعبی که مزدور بنی امیه و قاضی آنان در کوفه است دروغ‌هایی به حضرت نسبت می‌داد .
قال الشيخ المفيد رحمته الله : وبلغ من كذبه أنه قال : لم يشهد الجمل من الصحابة إلا أربعة ، فإن جاءوا بنخامس فأنا كذاب : علي وعمار وطلحة والزبير .

وقد أجمع أهل السير أنه شهد البصرة مع علي عليه السلام ثمان مائة من الأنصار وتسع مائة من أهل بيعة الرضوان وسبعون من أهل بدر ... وبلغ من نصبه وكذبه أنه كان يحلف بالله عز وجل لقد دخل علي بن أبي طالب اللحد وما حفظ القرآن . وهذا خلاف الإجماع ... (الفصول المختارة ۲۱۶ و مراجعه شود به أعيان الشيعة ۱۸ / ۳۶۹)

۳ . قال عباس [لأبي بكر] : يا أمير المؤمنين اقض بيني وبين هذا ، وهما يختصمان في الذي أفاء الله على رسوله صلی الله علیه و آله من مال بني النضير ، فاستب علي وعباس . (صحيح البخاري ۵ / ۲۳)
قال ابن حجر : فقال عباس : يا أمير المؤمنين اقض بيني وبين هذا . زاد شعيب ويونس : فاستب علي وعباس .

[۲۱۳۹ / ۹۹] بخاری به نقل از عکرمة خارجی می‌گوید :

عده‌ای از زناده را نزد علی علیه السلام آوردند آنها را به آتش سوزاند، هنگامی که خبر به ابن عباس رسید گفت: اگر من جای علی بودم آنها را نمی‌سوزاندم؛ زیرا بنا بر فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله این عذاب اختصاص به خداوند تعالی دارد، ولی آنها را می‌کشتم؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دست از دینش بردارد او را به قتل برسانید.^۱

آیا ممکن است ابن عباس که شاگرد آن حضرت است خود را داناتر به سنت بداند و بر آن حضرت اعتراض داشته باشد و ایشان را تخطئه کند؟!

گذشت که ابن عباس گفته: اگر مطلبی از علی علیه السلام برای ما ثابت شود ما جز آن را نمی‌پذیریم.^۲

این مطلب به سند صحیح نقل شده و از ابن عباس مشهور است، ولی از کسی چون عکرمة خارجی انتظاری بیش از این نیست، و از بخاری متعصب نیز توقع حق‌گرایی و دوری از باطل بیجا و بی‌مورد است!

→ وفي رواية عقيل، عن ابن شهاب، في الفرائض: اقض بيني وبين هذا الظالم، استبأ.

وفي رواية جويرية: وبين هذا الكاذب الأثم الغادر الخائن.

ثم قال ابن حجر: ولم أر في شيء من الطرق أنه صدر من علي في حق العباس شيء بخلاف ما يفهم [من] قوله في رواية عقيل: (استبأ). (فتح الباري ۱۴۳/۶)

۱. عن عكرمة، قال: أتني علي عليه السلام [بنا] بزنادقة فأحرقهم، فبلغ ذلك ابن عباس، فقال: لو كنت أنا لم أحرقهم لنهي رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا تعذبوا بعذاب الله»، ولقتلتهم لقول رسول الله صلی الله علیه و آله: «من بدل دينه فاقتلوه». (صحيح البخاري ۵۰ / ۸)

۲. رجوع شود به دفتر دوم صفحه ۶۸۸-۶۸۹ روایت صحیح شماره ۴۹۸ از فتح الباری ۷ / ۶۰ و

روش هفتم: نقل مطالب صریح در توهین به امیرالمؤمنین (ع) و خاندانش

جسارت صریح دهلوی در توجیه تهدید عمر و ... پیش از این گذشت.^۱
بی‌احترامی به آن حضرت برای آنان چنان سهل است که در صحیح مسلم در
بخش فضائل امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید:

[۲۱۴۰ / ۱۰۰] امیر مدینه - العیاذ بالله - فرمان به دشنام دادن و لعنت کردن به آن
حضرت داده که در آن آمده است: بگو: لعن الله أبا التراب.^۲

پرسش ما این است که اگر کسی گفته بود بگو: لعنت خدا بر فلان خلیفه
و کس دیگری از خلفا را نام برده بود، آیا مسلم حاضر می‌شد آن را نقل کند؟!
آیا اصلاً جرأت نقل آن را داشت؟! و آیا ناسخان و ناشران و شارحان و ... آن را
به همین سادگی نقل می‌کردند؟! پس نفرین بر کسانی که حاضرند به سادگی
لعن و نفرین بر بهترین صحابه و برادر پیامبر (ص) را ترویج کنند.

[۲۱۴۱ / ۱۰۱] بخاری می‌نویسد: ابو عبدالرحمن که عثمانی بود به حبان که
علوی بود گفت: من می‌دانم که چه چیزی صاحب تو - یعنی علی را -
بر خونریزی جری کرده است!^۳

۱. رجوع شود به صفحه ۲۵۴۰، صفحه ۲۳۰۵ نیز جسارت برخی به حضرت نزد بریده گذشت.
۲. عن سهل بن سعد، قال: استعمل علی المدینة رجل من آل مروان، قال: فدعا سهل بن سعد
فأمره أن یشتم علیاً (ع)، قال: فأبی سهل، فقال له: أما إذ أبيت فقل: لعن الله أبا التراب.
(صحیح مسلم ۱۲۳/۷ - ۱۲۴، السنن الکبری للبیهقی ۲ / ۴۴۶، الرياض النضرة ۳ / ۱۰۵، تاریخ
مدینة دمشق ۴۲ / ۱۷)
۳. عن سعد بن عبيدة، عن أبي عبد الرحمن - وكان عثمانياً - فقال لابن عطية - وكان علویاً -:
إنی لأعلم ما الذي جرأ صاحبك علی الدماء ... (صحیح البخاری ۴ / ۳۸ - ۳۹)
تنازع أبو عبد الرحمن وحبان بن عطية، فقال أبو عبد الرحمن لحبان: لقد علمت الذي جرأ

توجه شود که عبارت: (یعنی علی را) از بخاری است، قطعاً بخاری حاضر نیست این تعبیر را دربارهٔ خلفا، معاویه یا حتی خالد بن ولید بکار ببرد، پس چگونه حاضر است به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین جسارتی بنماید؟!

مَعْمَرُ از زهری می پرسد: علی برتر است یا عثمان؟ او اندکی درنگ کرده و سپس پاسخ می دهد: عثمان، و پس از آن می گوید: خونها! خونها! و بنابر نقلی: خون! خون!^۱

دیگری از ابوائل می پرسد: علی برتر است یا عثمان؟ او پاسخ می دهد: علی برتر بود پیش از حادثه.^۲

از مالک نقل شده که می گوید: من کسی را که در خون غوطه ور شده با کسی که از آن مبرا بوده یکسان نمی دانم!^۳

و نظیر این مطلب به عمر بن عبدالعزیز نیز نسبت داده شده است!^۴

→ صاحبك علی الدماء - یعنی علیاً - قال: ما هو لا أبالك، قال: شيء سمعته... أهل بدر وما يدريك لعل الله اطلع عليهم فقال: اعملوا ما شئتم فقد أوجب لكم الجنة. (صحيح البخاري ۸ / ۵۴)

۱. عن معمر، قال: سألت الزهري: عليّ أحب إليك أم عثمان؟ فسكت ساعة ثم قال: عثمان، الدماء الدماء! وفي لفظ: ... عن عثمان وعلي، أيهما أفضل؟ فقال: الدم الدم، عثمان أفضلهما.

قال: وكان يقال [يقول ظ] أبو بكر وعمر وعثمان، ثم يسكت. (تاريخ مدينة دمشق ۳۹ / ۵۰۴ - ۵۰۵)

۲. قيل لأبي وائل: أيما كان أفضل عليّ أو عثمان؟ قال: عليّ حتى أحدث. (كتاب السنة لعبدالله بن أحمد بن حنبل ۵۴۰، شماره ۱۲۶۴)

نگارنده گوید: ممکن است مراد او از احداث، بدعت باشد یا حادثه و اشاره به جنگها.

ابن حزم در اسباب تفضیل عثمان می گوید: ولم يتسبب بسفك دم مسلم. (الفصل ۴ / ۱۴۷)

۳. قال مالك: لا أجعل من خاض في الدماء كمن لم يخض فيها. (منهاج السنة ۸ / ۲۲۵)

۴. عن ميمون بن مهران، قال: كنت أفضل علياً على عثمان، فقال لي عمر بن عبد العزيز: أيهما أحب إليك: رجل أسرع في الدماء أو رجل أسرع في المال؟! فرجعت وقلت: لا أعود. (سير أعلام النبلاء ۵ / ۷۲، تاريخ الإسلام ۷ / ۴۸۶ و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ۶۱ / ۳۴۸، تهذيب التهذيب ۱۰ / ۳۴۹)

در نامه منصور عباسی به محمد بن عبدالله مشهور به نفس زکیه آمده:

تو به فضائل و سوابق علی افتخار می کنی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش دیگری را برای نماز تعیین فرمود، و مردم برای خلافت دیگران را انتخاب نمودند نه او را. در شورای شش نفره همه او را رها کردند و برای او حقی قائل نشدند... آیا گمان می کنی اگر ما فضائل علی را نقل کردیم او را بر حمزه و عباس و جعفر مقدم می داریم؟! چنین نیست، آنها با سلامتی از دنیا رفتند و کسی از ناحیه آنها آسیبی ندید و همه بر فضیلتشان اتفاق نظر داشتند ولی پدرت مبتلا به جنگ و مبارزه - و بنابر نقلی: مبتلا به خونریزی - شد. بنی امیه در نمازهای واجب او را - [العیاذ بالله] همانند کافران - لعن و نفرین نمودند و ما به دفاع از او احتجاج نموده و فضائل او را یادآور شدیم!^۱

ملاحظه فرمایید که منصور دوانیقی بی رحم خونریز^۲ برای سرکوب کردن مخالفانش - یعنی سادات بنی الحسن - به عیبجویی بیجا از جد بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته و مبارزات آن حضرت و ... را به رُخ آنان کشیده است!

۱. ... فکتب إليه - أي إلى محمد بن عبد الله - أبو جعفر [المنصور] ... وأما ما فخرت به من علي وسابقته فقد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله الوفاة فأمر غيره بالصلاة، ثم أخذ الناس رجلاً بعد رجل فلم يأخذوه، وكان في الستة فتركوه كلهم دفعاً له عنها، ولم يروا له حقاً فيها ... وظننت أننا إنما ذكرنا أباك وفضلناه للتقدمة منا له على حمزة والعباس وجعفر، وليس ذلك كما ظننت ولكن خرج هؤلاء من الدنيا سالمين، متسلماً منهم، مجتمعاً عليهم بالفضل وابتلي أبوك بالقتال والحرب. (تاريخ الطبري ۶ / ۱۹۵ - ۲۰۰)

۲. وفي شرح ابن أبي الحديد ۱۱ / ۱۱۸: ... أولئك مضوا سالمين مسلمين منهم وابتلي أبوك بالدماء!

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره او فرمود: «وثانیهم أفتكهم» اشاره به آنکه از میان خلفای بنی العباس، او بیش از دیگران با خدعه و نیرنگ مردم را به قتل می رساند. (بحار الأنوار ۴۱ / ۳۲۲ - ۳۲۳)

ابن تیمیه نیز پرده از نفاق پنهان خویش برداشته و می گوید :

نظریه علی در مورد خون اهل قبله از امور بسیار دشوار است.^۱

جوزجانی که به مناسبتی از او یاد شد،^۲ در جمع اصحاب حدیث می گوید:

سبحان الله ! یک نفر پیدا نمی شود این جوجه را ذبح کند، علی بن ابی طالب در نیم روزی هزاران نفر را سر برید!^۳

نگارنده گوید: بنابر روایات معتبر اهل تسنن مبارزات امیرالمؤمنین علیه السلام بر طبق فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، و گذشت که بسیاری از عامه تصریح کرده اند که آن حضرت در تمام مبارزات بر حق بوده است.^۴ بویژه در کلام قاضی ابوبکر باقلانی (متوفی ۴۰۳) در شرح حدیث: «من كنت مولاه فعلي مولاه» گذشت که:

۱. وكان رأي علي في دماء أهل القبلة من العظام . (منهاج السنة ۶ / ۱۱۱)

وقال - عامله الله بعدله - : فلا ريب أن تطرق الظنون والتهم إلى ما فعله علي أعظم من تطرق التهم والظنون إلى ما فعله عثمان ... إلى أن قال : ... فإن علياً قاتل على الولاية ، وقتل بسبب ذلك خلق كثير عظيم ولم يحصل في ولايته لا قتال للكفار ، ولا فتح لبلادهم ، ولا كان المسلمون في زيادة خير ، وقد ولّى من أقرابه من ولّاه ... وأما الأموال التي تأول فيها عثمان فكما تأول علي في الدماء ، وأمر الدماء أخطر وأعظم . (منهاج السنة ۶ / ۱۸۶ ، ۱۹۱ - ۱۹۲)

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۳۵ - ۲۵۳۶ .

۳. اجتمع على بابه أصحاب الحديث ، فخرج إليهم ، فأخرجت جارية له فرّوجة لتذبح فلم تجد أحداً يذبحها ، فقال [عامله الله بعدله]: سبحان الله ! لا يوجد من يذبحها ، وقد ذبح علي بن أبي طالب في ضحوة نيفاً وعشرين ألفاً [ألف مسلم] . (تاريخ مدينة دمشق ۷ / ۲۸۱ ، تذكرة الحفاظ ۲ / ۵۴۹ ، إكمال تهذيب الكمال ۱ / ۳۲۵ ، تهذيب التهذيب ۱ / ۱۵۹ ، لسان الميزان ۶ / ۳۰۱ - ۳۰۲ ، تاريخ الإسلام ۱۹ / ۷۲)

وفي رواية: يتعذر علي من يذبح لي دجاجة ، وعلي بن أبي طالب قتل سبعين ألفاً في وقت واحد. (معجم البلدان للحموي ۲ / ۱۸۳)

۴. رجوع شود به دفتر سوم ، بویژه صفحه ۱۰۸۷ - ۱۱۱۸ .

پیامبر (ص) این مطلب را فرمود تا هر اشکالی را از علی (ع) - برای همیشه، در حیاتش و پس از آن - نفی نماید؛ زیرا اگر خدا می دانست که او در آینده از دین جدا می شود به پیامبر (ص) فرمان نمی داد که اعلام نماید بر مردم لازم است موالات و محبت علی (ع) بر ظاهر و باطنش و اعتقاد و یقین به طهارت و پاکی او. فرمان پیامبر (ص) دلیل (روشنی) است بر ساقط بودن اشکالهای منافقان و گمراهان به آن حضرت.^۱

ابن تیمیه می گوید:

معلوم است که بسیاری از صحابه از علی عیب جویی داشته اند!^۲

البته او بزرگ نمایی کرده؛ زیرا تعداد کمی از آنان نفاق خود را به عیب جویی از آن حضرت آشکار نموده اند ولی محل شاهد، اعتراف او به جسارت صحابه به آن حضرت است.

و گذشت که حافظ ابن حجر عسقلانی می نویسد: ابن تیمیه برای تضعیف مطالب علامه حلی گاهی به عیب جویی از علی (ع) پرداخته است [!!]^۳

عسقلانی می نویسد: ابن تیمیه گفته: علی (ع) - العیاذ بالله - برای رسیدن به ریاست می جنگید نه برای دین و ... عسقلانی ادامه می دهد که: عده ای از

۱. فقال (ص) ذلك فيه لينفي ذلك عنه في وقته وبعده؛ لأن الله تعالى لو علم أن علياً (ع) سيفارق الدين بالتحكيم أو غيره - علي ما قرف به - لم يأمر نبيه (ص) أن يأمر الناس باعتقاد ولايته ومحبته علي ظاهره وباطنه والقطع علي طهارته وهو يعلم أنه يختم عمله بمفارقة الدين ... وفي أمر رسول الله (ص) بموالاته علي (ع) علي ظاهره وباطنه دليل علي سقوط ما قرفه أهل النفاق والضلال به. (تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل للباقلاني ۴۵۶ - ۴۵۷)

۲. وقد علم قدح كثير من الصحابة في علي. (منهاج السنة ۱۴۷/۷)

۳. وكم من مبالغة لتوهين كلام الرافضي أدته أحياناً إلى تنقيص علي (ع). (لسان الميزان ۳۱۹/۶ - ۳۲۰).

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۵۹۳

اهل تسنن به جهت جسارت هایش به امیرالمؤمنین علیه السلام حکم به نفاق او کرده اند.^۱

مالک - پس از برتر دانستن ابوبکر، عمر و عثمان و تساوی دیگران، در تعریض به امیرالمؤمنین علیه السلام - می گوید:

کسی که دنبال رسیدن به خلافت است با کسی که ریاست طلب نیست یکسان بشمار نمی آید!^۲

نگارنده گوید: کمال وقاحت و بی انصافی است که دیگران را با وجود ... با امیرالمؤمنین علیه السلام مقایسه نمایند، در حالی که آن حضرت - پس از کشته شدن عثمان، در مورد پیشنهاد بیعت و پذیرفتن خلافت - فرمود:

دعوني والتمسوا غيري؛ فإننا مستقبلون أمر له وجوه وألوان، لا تقوم له القلوب، ولا تثبت عليه العقول. وإن الآفاق قد أغامت، والمحجة قد تنكرت. واعلموا أنني إن أحببتكم ركبت بكم ما أعلم، ولم أصغ إلي قول القائل وعتب العاتب. وإن تركتموني فإننا كأحدكم ولعلي أسمعكم وأطوعكم لمن وليتموه أمركم. وأنا لكم وزيراً خير لكم مني أميراً.^۳

و فرمود: ... جئتموني تباعونني، فأبيت عليكم وأبيت علي، فنازعتوني ودافعتوني، ولم أمد يدي تمنعاً عنكم، ثم ازدحمت علي، حتى ظننت أن بعضكم قاتل بعض وأنكم قاتلي، وقلتم: لا نجد غيرك، ولا نرضى إلا بك فبايعنا لا نفترق ولا نختلف، فبايعتكم، ودعوتم الناس إلي بيعتي، فمن بايع طائعاً قبلت منه، ومن أبى

۱. و لقوله: إنه كان مخذولاً حيث ما توجه، وإنه حاول الخلافة مراراً فلم ينلها، وإنما قاتل للرياسة

لا للديانة ... فألزموه بالنفاق لقوله علیه السلام: «ولا يبغضك إلا منافق». (الدرر الكامنة ۱ / ۱۵۴ - ۱۵۶)

۲. وليس من طلب الأمر كمن لم يطلبه. (ترتيب المدارك وتقريب المسالك لمعرفة أعلام مذهب مالك للفاضل عياض ۱ / ۹۰) (چاپ دیگر: ۲ / ۴۶)

۳. نهج البلاغة ۱ / ۱۸۱ - ۱۸۲ (خطبة ۹۲) و رجوع شود به تاریخ الطبري ۳ / ۴۵۶، تجارب الأمم ۱ / ۴۵۸، المنتظم ۵ / ۶۵، الكامل لابن الأثير ۳ / ۱۹۳، نهاية الأرب ۲۰ / ۱۴.

تركته ، فأول من بايعني طلحة والزبير ، ولو أبا ما أكرهتهما ، كما لم أكره غيرهما .^١
 وفرمود : فما راعني إلا والناس كعرف الضبع إليّ ، ينثالون عليّ من كل جانب ،
 حتى لقد وُطئ الحسنان ، وشقّ عطفاي ، مجتمعين حولي كربيضة الغنم
 أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لولا حضور الحاضر ، وقيام الحجة بوجود
 الناصر، وما أخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم ، ولا سغب مظلوم ،
 لألقيتُ حبلها على غاربها ، ولسقيتُ آخرها بكأس أولها ، ولألقيتُ دنياكم هذه أزهـد
 عندي من عطفة عنز .^٢

وفرمود : اللهم إنك تعلم إنني لم أرد الإمرة ، ولا علو الملك والرياسة ، وإنما أردت
 القيام بحدودك، والأداء لشرعك ، ووضع الأمور في مواضعها ، وتوفير الحقوق على
 أهلها ، والمضي على منهاج نبيك ، وإرشاد الضالّ إلى أنوار هدايتك .^٣
 نگارنده گوید: با وجود شایستگی آن حضرت و نصّ قطعی بر خلافتش،
 شرایط پس از خلفای سه گانه به گونه ای بود که - به تعبیر خود حضرت - مردم
 به جاهلیت برگشته بودند ؛ چنانکه فرمود: «ألا وإن بليتكم قد عادت كهيتتها يوم
 بعث الله نبيكم»^٤ و پذیرش حکومت و خلافت ظاهری در صورتی لازم می شد
 که مردم از آن حضرت درخواست نمایند، چنانکه فرمود : «لولا حضور الحاضر،
 وقيام الحجة بوجود الناصر ... لألقيتُ حبلها على غاربها ...».^٥

١. الامامة والسياسة ١ / ١٣٤ (تحقيق الزيني)

٢. شرح ابن أبي الحديد ١ / ٢٠١ - ٢٠٢ .

٣. شرح ابن أبي الحديد ٢٠ / ٢٩٩ .

٤. نهج البلاغة خطبه ١٦، شرح ابن أبي الحديد ١ / ٢٧٢ و رجوع شود به الكافي ١ / ٣٦٩ و ٨ / ٦٧،
 شرح الأخبار ١ / ٣٧١ ، تقريب المعارف ٢٣٨ قال ابن أبي الحديد : وهذه الخطبة من جلائل
 خطبه ﷺ ومن مشهوراتها ، قد رواها الناس كلهم ، وفيها زيادات حذفها الرضي ، إمّا اختصاراً أو
 خوفاً من إيحاش السامعين . (شرح ابن أبي الحديد ١ / ٢٧٥)

٥. رجوع شود به بحار الأنوار ٣٢ / ٣٧ - ٣٨ ، منهاج البراعة (شرح نهج البلاغة) ٧ / ٦٣.

تذکر چند نکته :

نکته اول : هیچ کسی مانند امیرمؤمنان علیه السلام نیست !

مناسب است یادآوری شود که بی حرمتی دیگران از شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌کاهد، همان‌گونه که کفر و جحود منکران حق تعالی ذره‌ای از عظمت و جلالت و کبریایش نکاسته است .

امیرالمؤمنین علیه السلام یگانه روزگار است که با هیچ کس قابل قیاس نبوده و نیست.

[۲۱۴۲ / ۱۰۲] که در روایت معتبر آمده : «وإنما كان يذكره بغاية الجلالة

والعظمة»، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله از علی با نهایت عظمت و جلالت یاد فرموده است.^۱

۱ . وجاء بسند رجاله رجال الصحيح - إلا واحد فمختلف فيه لكن قواه الذهبي بقوله : إنه أحد الأثبات ، وما علمت فيه جرحاً أصلاً - : إن عمرو بن العاص صعد المنبر فوق علي عليه السلام ، ثم فعل مثله المغيرة بن شعبة ، فقبل للحسن عليه السلام : [صعد المنبر لترد عليهما ، فامتنع إلا أن يعطوه عهداً إنهم يصدقونه إن قال حقاً ، ويكذبونه إن قال باطلاً ، فأعطوه ذلك ، فصعد المنبر ، فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال : أنشدك الله يا عمرو ويا مغيرة ، أتعلمان أن رسول الله صلی الله علیه و آله لعن السائق والقائد [هما أبو سفيان و معاوية] أحدهما فلان ؟ قالوا : بلى ، ثم قال : أنشدك الله يا معاوية ويا مغيرة ، ألم تعلمنا أن النبي صلی الله علیه و آله لعن عمرواً بكل قافية قالها لعنة ؟ فقالوا : اللهم بلى ، ثم قال : أنشدك الله يا عمرو ويا معاوية ، ألم تعلمنا أن النبي صلی الله علیه و آله لعن قوم هذا ؟ قالوا : بلى ، قال الحسن عليه السلام : [فإني أحمد الله الذي جعلكم فيمن تبرأ من هذا - يعني علياً عليه السلام] - مع أنه صلی الله علیه و آله لم يسببه قط ، وإنما كان يذكره بغاية الجلالة والعظمة . (تطهير الجنان ۳۵۵ - ۳۵۶ ، ضميمة الصواعق المحرقة با تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف چاپ مكتبة القاهرة ، النصائح الكافية ۲۷)

نگارنده گوید : طبرانی این روایت را نقل و جمله : «وإنما كان يذكره بغاية الجلالة والعظمة» را حذف کرده و گفته : قال الحسن عليه السلام : [فإني أحمد الله الذي وقعت فيمن تبرأ من هذا] ، قال : [...] وذكر الحديث . (المعجم الكبير ۷۱/۳ - ۷۲ . قال الهيثمي في مجمع الزوائد ۲۴۷/۷ : رواه الطبراني عن شيخه زكريا بن يحيى الساجي ، قال الذهبي : أحد الأثبات ، ما علمت فيه جرحاً أصلاً ، وقال ابن القطان : مختلف فيه في الحديث ، وثقه قوم وضعفه آخرون ، وبقية رجاله رجال الصحيح .

[۲۱۴۳ / ۱۰۳] ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه ، از فضائل ویژه امیرمؤمنان (ع) ۲۴ حدیث نقل کرده و سپس می گوید:

بسیاری از منحرفین هنگامی که با کلماتی از آن حضرت روبرو می شوند که نعمت های الهی را ذکر و امتیازات خاص خویش، و ویژگی هایش را در ارتباط با پیامبر (ص) بیان می فرماید [العیاذ بالله] به آن حضرت نسبت تکبر و خودپسندی و فخرفروشی می دهند که البته برخی از صحابه (در این تهمت بیجا) بر آنان پیشی گرفته اند!

به عمر گفتند: کار جنگ و لشکر را به علی واگذار کن.
گفت: تکبر او بیش از آن است که چنین منصبی را بپذیرد.
و زید بن ثابت می گفت: ما مغرورتر از علی و اسامه ندیده ایم .

غرض آن که من خواستم با یادآوری عظمت جایگاه آن حضرت نزد پیامبر (ص) معلوم شود کسی که چنین مطالبی (بر لسان وحی) درباره او گفته شده اگر بر بلندای آسمان رفته و بر فرشتگان و پیامبران (ع) فخرفروشی نماید سزاست و ملامتی ندارد، چه رسد که آن بزرگوار هیچ گاه گرفتار تکبر و خودبینی نگشته و در لطافت اخلاق، بزرگواری، تواضع، بردباری، خوش اخلاقی و خوشرویی گوی سبقت را از همگان ربوده تا جایی که حضرتش را به مزاح و دعابه نسبت داده اند .

روشن است که مزاح و دعابه با تکبر و خودبینی سازگار نیست. پس اگر گاهی آن حضرت لب به بیان فضائل خویش بگشاید، نوعی گلایه و بیان مظلومیت [!!] یا شکر نعمت های الهی، یا تنبیه غافلان است.

این خود نوعی امر به معروف بشمار می رود تا مردم اعتقادشان درباره ایشان

تصحیح شده و حقانیتش روشن گردد. و نیز نهی از منکر است ؛ و منکر آن است که دیگران را در فضیلت بر او مقدم بدانند که خدای سبحان فرموده: آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوار پیروی است یا کسی که (خود) راه نمی یابد مگر آن که هدایت شود؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می نمایید؟!^۱

۱. واعلم أنا إنما ذكرنا هذه الأخبار هاهنا، لأن كثيراً من المنحرفين عنه عليه السلام إذا مروا على كلامه في نهج البلاغة وغيره المتضمن التحدث بنعمة الله عليه من اختصاص الرسول عليه السلام له، وتمييزه إياه عن غيره، ينسبونه إلى التيه والزهو والفخر، ولقد سبقهم بذلك قوم من الصحابة. قيل لعمر: ولّ علياً أمر الجيش والحرب، فقال: هو أتيه من ذلك!
وقال زيد بن ثابت: ما رأينا أزهى من علي وأسامه!

فأردنا بإيراد هذه الأخبار هاهنا عند تفسير قوله: «نحن الشعار والأصحاب، ونحن الخزنة والأبواب» أن ننبه على عظم منزلته عند الرسول عليه السلام، وأن من قيل في حقه ما قيل لو رقي إلى السماء، وعرج في الهواء، وفخر على الملائكة والأنبياء تعظماً وتبجحاً، لم يكن ملوماً، بل كان بذلك جديراً، فكيف وهو عليه السلام لم يسلك قط مسلك التعظم والتكبر في شيء من أقواله ولا من أفعاله، وكان أطف البشر خلقاً، وأكرمهم طبعاً، وأشدّهم تواضعاً، وأكثرهم احتمالاً، وأحسنهم بُشراً، وأطلقهم وجهاً، حتى نسبه من نسبه إلى الدعابة والمزاح، وهما خُلقان ينافيان التكبر والاستطالة، وإنما كان يذكر أحياناً ما يذكره من هذا النوع، نفثة مصدور، وشكوى مكروب، وتنفس مهموم، ولا يقصد به إذا ذكره إلا شكر النعمة، وتنبية الغافل على ما خصّه الله به من الفضيلة، فإن ذلك من باب الأمر بالمعروف، والحضّ على اعتقاد الحق والصواب في أمره والنهي عن المنكر الذي هو تقديم غيره عليه في الفضل، فقد نهى الله سبحانه عن ذلك فقال: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» [يونس (۱۰): ۳۵]. (شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۷۴ - ۱۷۵)

نگارنده گوید: مناسب است در این زمینه روایتی ذکر شود: روى أبو بكر الأنباري في أماليه أن علياً عليه السلام جلس إلى عمر في المسجد - وعنده ناس - فلما قام عرض واحد بذكره ونسبه إلى التيه والعجب، فقال عمر: حق لمثله أن يتيه! والله لولا سيفه لما قام عمود الإسلام، وهو بعد ألقى الأمة وذو سابقتها وذو شرفها، فقال له ذلك القائل: فما منعكم يا أمير المؤمنين عنه؟! قال: كرهناه على حدائث السنّ وحبّه بنى عبد المطلب. (شرح ابن أبي الحديد ۱۲ / ۸۲)

نکته دوم: جسارت و بی ادبی قریش به خود پیامبر (ص)!

قریش - حتی پس از اظهار اسلام! - از جسارت و بی ادبی به خود پیامبر (ص) فروگذار نمی کردند و تعابیری داشتند که انسان از نوشتن آن شرم دارد.

[۲۱۴۴ / ۱۰۴] قال العباس بن عبد المطلب : يا رسول الله ، إن قریشاً جلسوا فتذاكروا أحسابهم بينهم فجعلوا مثلك مثل نخلة في كبوة من الأرض . فقال النبي (ص) : «إن الله خلق الخلق فجعلني من خير فرقهم وخير الفريقين ، ثم خير القبائل فجعلني من خير القبيلة ، ثم خير البيوت فجعلني من خير بيوتهم فأنا خيرهم نفساً وخيرهم بيتاً»^۱.

نکته سوم: نقل مطالب نواصب در عیب جویی از امیرمؤمنان (ع)

[۲۱۴۵ / ۱۰۵] دهلوی در عیب جویی نواصب از امیرمؤمنان (ع) می نویسد:

خوارچ و نواصب ... دفاتر طویل و طوامیر کثیره - مثل چهره های ظلمانی خود - در این باب سیاه کرده اند ... و ایراد آن خرافات هرچند سوء ادب است ، اما بنا بر ضرورت ، نقل کفر را کفر ندانسته ، چیزی از کتب ایشان به طریق نمونه نقل می کند.^۲

او در ادامه با بی حیایی به نقل مطالب آنان می پردازد!!

۱ . سنن الترمذی ۵ / ۲۴۳ - ۲۴۴ . قال : هذا حديث حسن .

وقال ابن الزبير : إن قریشاً قالت : إن مثل محمد (ص) مثل نخلة في كبوة . (مجمع الزوائد ۸ / ۲۱۶ :

رواه البزار باسناد حسن) قال المناوي : كبوة أي كنانة . (فيض القدير ۲ / ۲۹۴)

إن ناساً من الأنصار قالوا له (ص) : إنا نسمع من قومك ، حتى يقول القائل : إنما مثل محمد مثل نخلة

تنبت في كبا . قال الزمخشري : الكبا : الكنانة . (الفايق في غريب الحديث ۳ / ۱۳۸)

تعبير : «ناساً من الأنصار» حاکی از آن است که این گفتگو مربوط به دوران پس از هجرت است.

۲ . تحفه اثناعشریه ۲۲۷ .

بارها این شگرد از مخالفان دیده می‌شود که جسارت و توهینی را از زبان نواصب و ... مطرح نموده‌اند . به عنوان مثال ابن تیمیه می‌نویسد:

بعضی از یاران معاویه بر او اعتراض داشتند که : تو سابقه و فضیلت علی را نداری (پس با او قابل قیاس نیستی) و او هم می‌پذیرفت ولی از این جهت او را یاری نمودند که گمان می‌کردند در لشکر علی کسانی هستند که به آنها ستم می‌کنند همان‌گونه که به عثمان ستم نمودند. ... کسانی که دنبال حقیقت بودند [!!!] می‌گفتند : ما نمی‌توانیم بیعت کنیم جز با کسی که عدالت را اجرا نماید و به ما ستم نکند، اگر با علی بیعت کنیم لشکریان او به ما ستم می‌کنند همان‌گونه که به عثمان ستم شد و علی نمی‌تواند یا نمی‌خواهد عدالت را اجرا کند و بر ما لازم نیست با چنین کسی بیعت نماییم . پیشوایان اهل تسنن می‌دانند که قتال نه واجب بوده نه مستحب، گرچه کسی را که اجتهاد کرده و خطا نموده معذور می‌دانند .^۱

۱ . وكان غير واحد من عسكر معاوية يقول له: لم ذا؟ تقاتل علياً وليس لك سابقته ولا فضله ولا صهره وهو أولى بالأمر منك؟! فيعترف لهم معاوية بذلك لكن قاتلوا مع معاوية لظنهم أن عسكر علي فيه ظلمة يعتدون عليهم كما اعتدوا على عثمان، وأنهم يقاتلونهم دفعاً لصيالهم عليهم ... وطالب الحق من عسكر معاوية يقول: لا يمكننا أن نبايع إلا من يعدل علينا ولا يظلمنا، ونحن إذا بايعنا علياً ظلمنا عسكره ، كما ظلم عثمان . وعلي إما عاجز عن العدل علينا أو غير فاعل لذلك ، وليس علينا أن نبايع عاجزاً عن العدل علينا ولا تاركاً له . فائمة السنة يعلمون أنه ما كان القتال مأموراً به لا واجباً ولا مستحباً ولكن يعذرون من اجتهاد فأخطأ. (منهاج السنة ۴ / ۳۸۳ - ۳۸۴) وقال - عامله الله بعدله - : وأما الراضي فإذا قدح في معاوية بأنه كان باغياً ظالماً ، قال له الناصبي : وعلي أيضاً كان باغياً ظالماً لما قاتل المسلمين على إمارته ، وبدأهم بالقتال ، وصال عليهم ، وسفك دماء الأمة بغير فائدة لهم ، لا في دينهم ولا في دنياهم ، وكان السيف في خلافته مسلولاً على أهل الملة ، مكفوفاً عن الكفار . (منهاج السنة ۴ / ۳۸۹)

ملاحظه فرمودید که :

او - العیاذ بالله - امیرالمؤمنین (ع) را مجری عدالت نمی داند .
علاوه بر آن ، برای هواداران معاویه عذرتراشی می کند .
سپس به پیشوایان اهل تسنن نسبت داده که جنگ نه واجب بوده نه مستحب ،
و در آخر بی شرمانه تصریح به خطای امیرالمؤمنین (ع) نموده است .

در حالی که - به حکم روایات مسلم فریقین - رفتار امیرالمؤمنین (ع) همیشه
مطابق قرآن و حق بوده و هیچ گاه در اجرای عدالت کوتاهی نفرموده است
و روایات اهل تسنن و اقوال دانشمندان آنها در تأیید و حقانیت آن حضرت در
همه مبارزات و تصریح عده ای از آنان به متجاوز بودن معاویه گذشت .^۱

نگارنده از ساحت مقدس امیرالمؤمنین (ع) پوزش می طلبد که
جسارت های امثال ابن تیمیه را نقل نمود، ولی برای روشن شدن
ماهیت آنها ناگزیر شد که برخی از یاوه هایشان را تذکر دهد .

→ وقال: لو قالت لكم النواصب: عليّ قد استحل دماء المسلمين، وقاتلهم بغير أمر الله ورسوله عليّ
رياسته . وقد قال النبي (ص): « سباب المسلم فسوق ، وقتاله كفر » وقال : « لا ترجعوا بعدي كفاراً
يضرب بعضكم رقاب بعض » . فيكون عليّ كافراً لذلك - لم تكن حجتكم أقوى من حجتهم ؛ لأن
الأحاديث التي احتجوا بها صحيحة ...

وأيضاً فيقولون : قتل النفوس فساداً ، فمن قتل النفوس على طاعته كان مريداً للعلو في الأرض
والفساد . وهذا حال فرعون . والله تعالى يقول : « تِلْكَ أَلْدَارُ الْأَخْرَةِ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً
فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ » [القصص (۲۸) ۸۳] ، فمن أراد العلو في الأرض والفساد
لم يكن من أهل السعادة في الآخرة . (منهاج السنة ۴ / ۴۹۹ - ۵۰۰)

۱ . رجوع شود به دفتر سوم ، بویژه صفحه ۱۰۸۷ - ۱۱۱۸ .

نکته چهارم: تنقیص در پوشش نقل فضائل!

گاهی تنقیص امیرمؤمنان علیه السلام به عنوان نقل فضائل مطرح شده. به عنوان مثال در ضمن روایاتی ساختگی - از ابوهریره و امثال او در وجه کنیه ابوتراب - آمده است: بین حضرت زهرا علیها السلام و ایشان مشکلی پیش آمده و باعث ناراحتی هر دو شد؛ لذا حضرت از خانه بیرون رفته و بر خاک خوابیده [و عبایش خاکی شده] بود، پیامبر صلی الله علیه و آله بالای سر ایشان آمده و فرمود: «قم أبا تراب»^۱ و پس از آن که حضرت او را به خانه برد و بین او و همسرش صلح داد با خوشحالی بیرون آمد که: توانستم بین دو نفر که محبوب ترین افراد نزد من بودند، اصلاح نمایم.^۲

شیخ صدوق رحمته الله می فرماید: من بر این روایت اعتماد ندارم. اعتقاد من آن است که امیرمؤمنان و حضرت زهرا علیها السلام در حسن خلق تاسی به پیامبر صلی الله علیه و آله نموده و مشکلی بین آن دو بزرگوار وجود نداشته که نیاز به اصلاح داشته باشد.

نکته پنجم: پاسخ دانشمندان از عیبجویی دشمنان

دشمنان مطالبی را به عنوان عیبجویی برای آن حضرت مطرح کرده اند^۳ که دانشمندان - مانند سید مرتضی رحمته الله در کتاب تنزیه الانبیاء علیهم السلام - به تفصیل از آن جواب داده اند.

-
۱. صحیح البخاری ۱/ ۱۱۴ و ۷/ ۱۴۰، صحیح مسلم ۷/ ۱۲۳ - ۱۲۴.
 ۲. أصلحت بین اثین أحب من علی وجه الأرض إلی. (علل الشرائع ۱/ ۱۵۵ - ۱۵۶، بحار الأنوار ۴۳/ ۱۴۶، غایة المرام ۱/ ۵۸)
 ۳. مانند عده‌ای از متکلمین اهل خلاف که - در بحث امامت، بخش مطاعن - در مقام دفاع از خلفا و صحابه و توجیه مطاعن و معایب آنها، جسارت‌های نواصب و دروغ‌پردازی‌های آنان را نشخوار نموده‌اند ولی نگارنده از بیان تفصیلی آن بی‌احترامی‌ها معذور است. در همین زمینه رجوع شود به کلام مسعودی درباره برخی از کتب جاحظ و ردیه‌های آن در مروج الذهب ۳/ ۲۳۷ - ۲۳۸.

نکته ششم: گلایه خاندان رسالت (ع) از حرمت شکنی دشمنان

در ضمن روایات تظلم و گلایه خاندان رسالت (ع) تصریح یا اشاره به حرمت شکنی دشمنان شده است^۱ که به ذکر چند مورد بسنده می شود. امیرمؤمنان (ع) می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ...» بار الها از تو می خواهم که مرا در

مقابل ستم های قریش یاری فرمایی که در حقم ستم نمودند...^۲

هر کینه و دشمنی که قریش با رسول خدا (ص) داشت بعد از وفات آن حضرت با من جبران نمود. و بعد از من هم این کینه ها را در حق فرزندانم آشکار خواهند کرد، مرا با قریش چکار؟!^۳

قریش برای از بین بردن رسول خدا (ص) نقشه ها ریخته و از هیچ ظلم و ستمی دریغ ننمودند، ولی چون من مانع (اجرای نیرنگ ها و نقشه های) آنها بودم، مرا بعد از وفاتش از پای در آوردند.^۴

بعد از وفات پیامبر (ص) من همیشه مظلوم بوده ام.^۵

۱. مراجعه شود به همین دفتر صفحه ۲۴۶۱ - ۲۴۶۲ روایات ۱۹۸۸ - ۱۹۸۹ و نیز رجوع شود به

الهیجوم علی بیت فاطمة (ع) ۳۶۵ - ۴۳۱، ترجمه آن هجوم به خانه صدیقه طاهره (ع) ۲۱۲.

۲. مجمع الأمثال للمیدانی ۲/ ۲۳۶، شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۱۰۳ - ۱۰۴ و ۶/ ۹۶ و ۹/ ۳۰۵ و ۱۰/ ۲۸۶ و ۱۱/ ۱۰۹ و ۲۰/ ۲۹۸.

۳. شرح ابن ابی الحدید ۲۰/ ۳۲۸.

۴. شرح ابن ابی الحدید ۲۰/ ۲۹۸.

۵. رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید ۹/ ۳۰۶ - ۳۰۷ و ۱۰/ ۲۸۶ و ۲۰/ ۲۸۳.

وقال (ع): فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْتِرًا عَلَيَّ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ (ع) حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا. (نهج البلاغه، خطبه ۶، شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۲۲۳)

وعنه (ع): ... ووالله ما زلت مقهوراً منذ ولدت. (تجارب الأمم للرازي ۱/ ۴۷۳)

و نیز رجوع شود به الامامة والسياسة ۱/ ۴۹ (تحقيق الزيني) ۱/ ۶۸ (تحقيق الشيرازي)

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۶۰۳

مورخ شهیر یعقوبی می‌گوید: عده‌ای از زنان پیامبر و جماعتی از زنان قریش برای عیادت خدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسیدند. وقتی جویای حال حضرت شدند، در جوابشان فرمود:

به خدا سوگند، از دنیای شما بیزار و از دوری شما خوشحالم. در حالی به دیدار خداوند متعال و ملاقات پدرم می‌روم که از شما حسرت‌ها به دل داشته (واز بی‌وفایی‌های شما سخت غمگینم). حقم مراعات نشد و به عهدی که راجع به من بسته شده بود، وفا نشد. سفارشات پدرم نادیده گرفته شد و حرمت ما رعایت نشد.^۱

سوز دل حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه روشن و نمودار می‌باشد؛ این خطبه را بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی در کتب معتبر خود نقل نموده‌اند. آن حضرت رو به جماعت انصار کرده و فرمود:

چرا شما از یاری من دست کشیدید و در حقم کوتاهی نمودید؟! آیا نشنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ» حفظ حرمت شخص به این است که فرزندان او نیز احترام شده و حقوقشان رعایت گردد.

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت، بایستی دین او را ضایع کنید؟! پس از او حرمت او را هتک نموده و به دخترش - که به واسطه او محترم بود - اهانت کنید!

۱. تاریخ‌الیعقوبی ۱۱۵/۲.

آری این فتنه و مصیبتی است که در قرآن به آن اشاره شده است:
﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْتَقَلَبْتُمْ
عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا﴾.
بدانید که آنچه گفتم اظهار نفرت و خشمی است که از شما به دل
دارم... و اتمام حجتی است برای شما....

فاطمه زهرا (ع) متوجه مزار پدر بزرگوار شد و با آهی جگرسوز اشعاری
قرائت فرمود که:

قد كان بعدك أنباء وهنيئة لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب
إنا فقدناك فقد الأرض وابلها واختل قومك فاشهدهم ولا تغب
فليت قبلك [بعدك] كان الموت صادفنا لما قضيت وحالت دونك الكتب
[أبدت رجال لنا نجوى صدورهم لما قضيت وحالت دونك الكتب]
تجهمتنا رجال واستخف بنا إذ غبت عنا فنحن اليوم نُغتصب

پس از تو شدائد ناگواری پیش آمد که اگر تو بودی چنین نمی شد.
بعد از تو مانند زمین بی باران شدیم. بین که چگونه قوم تو شیوه
انحراف و جهالت پیش گرفته (و سفارشات تو را فراموش کردند).
ای کاش ما قبل [بعد] از تو مرده بودیم...
دشمنان بعد از تو کینه‌های نهفته را (به بدترین وجه) ظاهر کردند،
و از هیچ تحقیری دریغ نکرده و حق مسلم ما را به یغما بردند.^۱

۱. برای آگاهی از منابع خطبه و اشعار مراجعه شود به الهجوم علی بیت فاطمة (ع) ۴۰۸ - ۴۱۳.

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۶۰۵

اشعار دیگری که از حضرت فاطمه علیها السلام در کتب عامه و خاصه ثبت شده، روشنگر این مظلومیت و حاکی از شکوه‌های اوست:

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيْالِيَا^۱

(پدر جان!) پس از تو مصائبی به سویم سرازیر شد که اگر بر روزها وارد می‌شدند، روزها به شب مبدل می‌شد.

قد كنت لي جبلاً ألوذ بظله فتركتني أمشي لأجرد ضاحي
قد كنت ذات حمية ما عشت لي أمشي البراز و كنت أنت جناحي
فاليوم أخضع للذليل وأتقي منه وأدفع ظالمي بالراح
وإذا دعت قمرية شجناً لها ليلاً على فتن دعوت صياحي^۲

(پدر جان!) تو بسان کوهی محکم بودی که من به آن پناه می‌بردم. تو رفتی و من تنها ماندم، مانند برهنه‌ای که در زیر آفتاب سوزان مانده باشد. تا تو را داشتم عزیز و سربلند بودم. تو پناهگاه و پشتیبان من بودی.

امروز باید در برابر کسانی که در زمان تو خوار و ذلیل بودند، خضوع کرده و از آنها بترسم (و چون یار و یآوری ندارم باید در مقابل آنها سکوت نموده) و با کف دست خویش ظالمین را از خود دور نمایم.

۱. المغني لابن قدامة ۴۱۱/۲؛ الشرح الكبير ۴۳۰/۲؛ نهاية الارب: ۴۰۳/۱۸؛ الوفا بأحوال

المصطفى عليه السلام ۸۰۲/۲، الغدير ۱۴۷/۵؛ ملحقات احقاق الحق ۵۱۹/۲۵-۵۲۵.

۲. اتحاف السائل للمناوی ۱۰۴؛ عيون الأثر ۴۳/۲؛ التذكرة الفخرية ۴۵؛ المناقب ۲۴۲/۱-۲۴۳

(باقدری اختلاف).

هنگامی که پرنده شب با صدایی حزین ناله سر می دهد، من نیز با ناله های دلسوزش هم ناله می شوم.

یکی از شیوه های حضرت فاطمه (ع) برای رسواسازی دشمنان و بیان مخالفت خویش با دستگاه خلافت، گریه های مستمر و شبانه روزی حضرتش بود که مخالفان را پریشان ساخته بود؛ چرا که مردم دو دسته بودند: یا بر او ظلم کرده بودند و یا در برابر ستم پیشگان بر حضرتش سکوت اختیار نموده بودند. لذا با شنیدن این گریه ها و ناله های جگرسوز دچار عذاب وجدان شده و تحمل شنیدن آن را نداشتند.

ابن ابی الحدید می نویسد:

برخی می گویند: فاطمه (ع) این گریه ها را با اظهار تظلم و شکوه آمیخته و ظلم هایی را که از طرف عده ای بر او شده بود، گوشزد می کرد. خدا بهتر می داند! شیعیان می گویند: عده ای از صحابه از این گریه های طولانی ناراحت شده و او را نهی کردند! بلکه از حضرت خواستند که برای گریه کردن از مجاورت مسجد دور شده و به اطراف مدینه برود.^۱

مقداد بن اسود می گوید: ستمی که بر خاندان پیامبر (ص) بعد از وفات آن گرامی از ناحیه دشمنان روا داشته شد، مانند آن را ندیده ام و سراغ ندارم.^۲

۱. شرح ابن ابی الحدید ۴۳/۱۳؛ و مراجعه شود به حبیب السیر ۴۳۴/۱.

۲. مروج الذهب ۳۴۳/۲؛ تاریخ الطبری ۲۳۳/۴؛ الکامل لابن الأثیر ۷۱/۳؛ و مراجعه شود به شرح ابن ابی الحدید ۱۹۴/۱ و ۵۶/۹.

واکنش ۱۳ / شکستن حرمت امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام / ۲۶۰۷

نمونه‌هایی از واکنش حرمت‌شکنی در دفترهای پیشین

مواردی از واکنش حرمت‌شکنی پیش از این گذشت مانند :

دفتر نخست ، صفحه ۴۷۶ حریر بن عثمان ناصبی درباره حدیث منزلت گفته :
راوی اشتباه شنیده ، آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده - العیاذ بالله - این بوده که : (أنت منی بمنزلة قارون من موسی).

دفتر دوم ، صفحه ۸۰۷ در ضمن گفتگوی عمر با ابن عباس آمده است که عمر
گفت : تصور من آن است که این قوم رفیقت - یعنی علی علیه السلام - را کم سن و سال
شمرند (و او را لایق خلافت ندانستند).

دفتر سوم ، صفحه ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ ابن تیمیه می‌نویسد: عموم اهل حدیث و
پیشوایان اهل تسنن گفته‌اند : اگر علی علیه السلام [نمی‌جنگید بهتر بود .
علی علیه السلام] خودش هم از جنگ پشیمان شده ، قاعدین را مذمت نکرده ، بلکه
به حال آنها غبطه خورده است .

او فرمانی برای اقدام به جنگ نداشت !

نزد دانشمندان اهل تسنن - مانند مالک و احمد بن حنبل - جنگ جمل و
صفین فتنه بود و فضلالی صحابه، تابعین و دیگر علما با آن مخالف بوده‌اند.
کسانی که در آن مبارزات - جمل و صفین - حضور داشته‌اند از آن دل
خوشی نداشته‌اند و بیشتر امت و برترین آنها آن را مذمت نموده‌اند!!

نتیجه این جنگ ، خونریزی، دشمنی مردم با یکدیگر، خروج خوارج و پیش
آمدن قضیه حکمین بود و مخالفش لقب امیرمؤمنان گرفت پس مصلحتی در
آن نبود، بهتر بود این جنگ پیش نمی‌آمد!

در دفتر پنجم صفحه ۱۷۳۶ گذشت که : ابن شهاب زهری می گوید: خالد بن عبدالله قسری از من درخواست تدوین سیره نمود، به او گفتم در آثار سیره نویسان به مطالبی درباره سیره علی بن ابی طالب صلوات الله علیه برخورد می کنم (آیا آن را بنویسم)؟ پاسخ داد : لا، إلا أن تراه في قعر الجحيم!

صفحه ۱۸۰۰ مغیره بن شعبه گفت: خلیفه از ما خواسته که نزد مردم از علی عیجوبی و بدگویی کنیم .

در همین دفتر صفحه ۲۲۴۱ - ۲۲۴۲ گذشت که جایی که صحبت از منع یاری امیرالمؤمنین (ع) بوده بخاری و مسلم حاضر شده اند روایتی نقل کنند که قاتل و مقتول جهنمی معرفی شوند .

و اگر کسی همین روایت را - که قاتل و مقتول جهنمی معرفی شوند - درباره جنگ با شیخین ذکر کرده بود هیچ گاه حاضر به نقل آن نمی شدند!

صفحه ۲۴۶۹ هشام بن عبدالملک برای اعمش نامه نوشت که: برای من مناقب عثمان و رفتارهای بد علی را بنویس .

از بین بردن آثار مربوط به امیر مؤمنان علیه السلام

دشمنان در صدد نابود کردن آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و به دست فراموشی سپردن نام و یاد آن حضرت و خاندانش بودند و در این کار با شکست مواجه شدند.^۱

۱. قال المغيرة لمعاوية - وقد خلا به - : إنك قد بلغت منا [سناً ظ] يا أمير المؤمنين ، فلو أظهرت عدلاً وبسطت خيراً فإنك قد كبرت ، ولو نظرت إلى إخوانك من بني هاشم فوصلت أرحامهم فوالله ما عندهم اليوم شيء تخافه ، فقال لي : هيهات هيهات !! ملك أخو تيم فعدل وفعل ما فعل ، فوالله ما عدا أن هلك فهلك ذكره ، إلا أن يقول قائل : أبو بكر ، ثم ملك أخو عدي ، فاجتهد وشمّر عشر سنين ، فوالله ما عدا أن هلك فهلك ذكره ، إلا أن يقول قائل : عمر ، ثم ملك أخونا عثمان فملك رجل لم يكن أحد في مثل نسبه ، فعمل ما عمل وعمل به فوالله ما عدا أن هلك فهلك ذكره ، وذكر ما فعل به ، وإن أخا هاشم يُصرّح به في كل يوم خمس مرات : أشهد أن محمداً رسول الله ، فأى عمل يبقى مع هذا ؟ لا أم لك [لا أبا لك] ، [لا] والله إلا دفناً دفناً . (مروج الذهب ۳ / ۴۵۴) شایان ذکر است که در شرح ابن ابی الحدید ۵ / ۱۳۰ به نقل از الأخبار الموفقیات زبیر بن بکار، به جای لفظ «أخا هاشم» تعبیر «ابن ابی کبشه» نقل شده است . مشرکین به جهت کینه‌ای که از پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند به قصد جسارت ، آن حضرت را به این نام می خواندند !

مقصود از نقل این روایت آن است دشمنان در صدد محو نام پیامبر صلی الله علیه و آله بودند ولی موفق نشدند .
 كما قالت زينب الكبرى علیها السلام - في خطبته خطاباً ليزيد لعنه الله - : كد كيدك ، واجهد جهدك فوالله الذي شرفنا بالوحي والكتاب والنبوة والانتخاب ، لا تدرك أمدنا ، ولا تبلغ غايتنا ، ولا تمحو ذكرنا . (الاحتجاج ۲ / ۳۷) وفي رواية : فوالله لا تمحو ذكرنا ولا تميت وحيناً . (مثير الأحزان ۸۰ - ۸۱)
 قالوا : كان من أعظم ما أنكر على عبد الله بن الزبير تركه ذكر رسول الله صلی الله علیه و آله في خطبته ، وقوله حين كَلَّم في ذلك : إن له أهيل سوء إذا ذكر استطالوا ومدّوا أعناقهم لذكره . (أنساب الأشراف ۷ / ۱۳۳ و رجوع شود به ۳ / ۲۹۱ و ۵ / ۳۱۷)

پس از آن سعی و تلاش نمودند تا نام و یاد خاندان آن حضرت و بویژه امیرالمؤمنین (ع) از صفحه روزگار محو شود ولی باز تلاشی بود بی حاصل.

اصلاً نام علی باید محو شود! / ایجاد رعب و وحشت

[۲۱۴۶ / ۱] عامه در شرح حال علی بن رباح نوشته‌اند که می‌گفت: کسی که مرا «علی» بگوید حلالش نمی‌کنم، اسم من «علی» است.

[۲۱۴۷ / ۲] سبب آن بود که بنی‌امیه از شنیدن نام آن حضرت متنفر بودند به گونه‌ای که اگر می‌شنیدند نام نوزادی «علی» است، او را به قتل می‌رساندند.^۱

[۲۱۴۸ / ۳] فرزند ابن عباس نامش علی و کنیه‌اش ابوالحسن بود، خلیفه اموی عبدالملک از او خواست که نام و کنیه‌اش را تغییر دهد و گفت: برای من قابل تحمل نیست که این نام و کنیه هر دو برای تو باشد، او پذیرفت که کنیه‌اش به ابو محمد تغییر داده شود.^۲ عبدالملک به جهت کینه‌ای که از حضرت علی (ع) به دل داشت بدش می‌آمد که نام و کنیه آن حضرت را بشنود.^۳ و بنابر نقلی معاویه پیش از این، کنیه فرزند ابن عباس را تغییر داده بود!^۴

۱. رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۱ / ۴۸۰ - ۴۸۱، تهذیب الکمال ۲۰ / ۴۲۹، سیر اعلام

النبلاء ۵ / ۱۰۲ و ۷ / ۴۱۳، تاریخ الإسلام للذهبی ۷ / ۴۲۸، تهذیب التهذیب ۷ / ۲۸۱.

و ذکر زین الدین العرّاقی ... انه كان في بعض أيام بني أمية إذا سمعوا بطفل سمي بـ: علي (ع) قتلوه فكان الناس يبدلون أسماء أولادهم. (النصائح الكافية ۱۵۴)

۲. كان علي بن عبد الله بن العباس يكتئب: أبا الحسن، فلما قدم علي عبد الملك قال له: غير اسمك وكنيتك فلا صبر لي علي اسمك وكنيتك! فقال: أما الاسم فلا، وأما الكنية فأكتني بـ: أبي محمد، فغير كنيته. (حلية الأولياء ۳ / ۲۰۷، تاريخ مدينة دمشق ۴۳ / ۴۵)

۳. قال ابن خلكان: وإنما قال له عبد الملك هذه المقالة لبغضه في علي بن أبي طالب (ع) [فكره أن يسمع اسمه وكنيته. (وفيات الأعيان ۳ / ۲۷۴ - ۲۷۵، السيرة الحلبية ۱ / ۱۰۷ - ۱۰۸)

۴. فلما كان زمن ولاية معاوية قال: ليس لكم اسمه وكنيته، وقد كتبت: أبا محمد فجرت عليه،

اظهار تنفر از نام امیرالمؤمنین علیه السلام

[۲۱۴۹ / ۴] گویند: نیازمندی سر راه حجّاج ایستاد و با صدای بلند گفت: ای امیر! خانواده‌ام به من جفا کرده و نام مرا علی گذاشته‌اند. اکنون من فقیری بینوا و نیازمند احسان امیر هستم. حجّاج خندید و گفت: روش مناسبی برای رسیدن به خواسته خویش انتخاب نموده‌ای. سپس فرمانروایی یکی از بلاد را به او واگذار نمود.^۱

نمی‌توانم نام علی را بر زبان بیاورم

[۲۱۵۰ / ۵] کسی از حسن بصری پرسید: تو هنگام روایت احادیث می‌گویی: (قال رسول الله صلی الله علیه و آله) در حالی که آن حضرت را درک نکرده‌ای! او پاسخ داد: برادرزاده ... من در زمانی واقع شده‌ام که می‌بینی (اشاره به زمان حجّاج)، مطالبی که من به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهم همه را از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده‌ام ولی من نمی‌توانم نام علی را بر زبان جاری کنم!^۲

→ هکذا قال المبرّد فی الكامل . (رجوع شود به مرآة الجنان ۱ / ۱۹۳، وفيات الأعیان ۳ / ۲۷۴، شرح ابن أبي الحديد ۷ / ۱۴۸، شذرات الذهب ۱ / ۱۴۸، السیرة الحلبيّة ۱ / ۱۰۷ - ۱۰۸)

وقال ابن عساکر: ولد أبو محمد علي بن عبد الله سنة أربعين بعد قتل علي بن أبي طالب علیه السلام [فسمّاه عبد الله بن العباس: عليّاً وكنّاه بـ: أبي الحسن، وولد معه في تلك السنة لعبد الله بن جعفر غلام فسّمّاه: عليّاً وكنّاه بـ: أبي الحسن، فبلغ ذلك معاوية فوجّه إليهما أن انقلا اسم أبي تراب وكنيته عن ابنيكما وسمّياهما باسمي وكنّياهما بكنيتي ... (تاریخ مدینه دمشق ۴۳ / ۴۴)

۱. شرح ابن أبي الحديد ۱۱ / ۴۶.

۲. الحسن يروي أحاديثه التي عن علي علیه السلام مرسلّة خوفاً من بني أمية. (النصائح الكافية ۱۵۴)

عن يونس بن عبيد: سألت الحسن، قلت: يا أبا سعيد، إنك تقول: (قال رسول الله صلی الله علیه و آله) وإنك لم تدركه؟! قال: يا بن أخي، لقد سألتني عن شيء ما سألتني عنه أحد قبلك، ولولا منزلتك مني ما

تخریب مسجد غدیر

از همین موارد است تخریب مسجد غدیر و منهدم کردن آن و تغییر مسیر راه حجّاج از آن به گونه‌ای که امروز اثری از آن یافت نمی‌شود. در مسجد و بُرجی که در شهر رابغ (بین جاده مکه و مدینه) است و گفته می‌شود محل ایراد خطبه بوده، تابلو و نوشته‌ای که اشاره به غدیر داشته باشد و آیه و روایتی در این باره بر آن ثبت شده باشد، دیده نمی‌شود.

تشکیک در محل دفن امیرمؤمنان (ع) و انکار آن

زیارت اهل بیت (ع) از اموری است که باعث ترویج مکتب و زنده ماندن نام و یاد آن بزرگواران است و اهتمام شیعه به آن برای مخالفان بسیار ناگوار و سخت آمده لذا به گونه‌های مختلف با آن مقابله شده است. بعضی دفن امیرمؤمنان (ع) در نجف اشرف را انکار و شبهاتی را در این زمینه مطرح نموده‌اند.^۱

→ أخبرتك، إني في زمان كما تری - وكان في عمل الحجاج - ، كل شيء سمعتني أقول : (قال رسول الله ﷺ) فهو عن علي بن أبي طالب (ع)، غير أنني في زمان لا أستطيع أن أذكر علياً (ع). (تهذيب الكمال ۶ / ۱۲۴ ، السيرة الحلبية ۲ / ۲۸۹ ، تحفة الأحوذی ۴ / ۵۷۱)

قال المعتمر بن سليمان : سمعت أبي يقول : كان في أيام بني أمية ما أحد يذكر علياً بخير إلا قطع لسانه . (الصراط المستقيم ۱ / ۱۵۱ - ۱۵۲)

پدر معتمر، سلیمان بن طرخان (متوفی ۱۴۳) است که در صحاح شش‌گانه اهل تسنن از او روایت شده و او را با الفاظی مانند : «الحافظ ، الامام ، شیخ الإسلام» ستوده و در علم و زهد و عبادت او را بی نظیر دانسته‌اند . (رجوع شود به الکاشف ۱ / ۴۶۱ ، تذکره الحفاظ ۱ / ۱۵۰ - ۱۵۲ ، سیر أعلام النبلاء ۶ / ۱۹۵ - ۲۰۲ ، تاریخ الإسلام ۹ / ۱۵۶)

و البته ذهبی می‌نویسد : وكان سليمان مائلاً إلى علي (ع). (سیر أعلام النبلاء ۶ / ۱۹۷)

۱ . قال ابن تیمیة : وأما مشهد علي فعامة العلماء على أنه ليس قبره ، بل قد قيل : إنه قبر المغيرة بن شعبة وذلك أنه إنما ظهر بعد نحو ثلاث مائة سنة من موت علي في إمارة بني بويه ، وذكروا أن أصل

واکنش ۱۴ / از بین بردن آثار / ۲۶۱۳

و البته نزد شیعه مسلّم است که قبر آن حضرت در نجف اشرف است. روایات صحیح و متواتر بر این مطلب دلالت دارد و فرزندان و دوستان آن حضرت بر این مطلب گواهی داده‌اند و مخفیانه به زیارت مولا مشرف می‌شدند تا آن‌که در زمان هارون الرشید بنایی برای آن ساخته و علنی شد. حضرت خود وصیت فرمود که قبرش مخفی باشد زیرا می‌دانست که بنی‌امیه سرکار می‌آیند و اگر قبرش را بشناسند آن را شکافته و به بدن مبارکش بی‌احترامی می‌نمایند.^۱

سنت‌هایی که باید فراموش نشود!

بنی‌امیه سنت‌ها و روش‌هایی را که باعث زنده ماندن نام و یاد امیرمؤمنان علیه السلام بود کنار گذاشتند که می‌توان برای آن مثال‌های متعدد ذکر کرد.^۲

→ ذلك حكاية بلغتهم عن الرشيد أنه أتى إلى ذلك المكان وجعل يعتذر إلى من فيه مما جرى بينه وبين ذرية علي، وبمثل هذه الحكاية لا يقوم شيء فالرشيد أيضاً لا علم له بذلك ولعل هذه الحكاية إن صحت عنه فقد قيل له ذلك كما قيل لغيره. وجمهور أهل المعرفة يقولون أن علياً إنما دفن في قصر الإمارة أو قريباً منه وهذا هو السنة، فإن حمل ميت من الكوفة إلى مكان بعيد ليس فيه فضيلة، أمر غير مشروع فلا يظن بأل علي رضي الله عنهم أنهم فعلوا به ذلك، ولا يظن أيضاً أن ذلك خفي على أهل بيته والمسلمين ثلاث مائة سنة حتى أظهره قوم من الأعاجم الجهال ذوي الأهواء. (مجموعة الرسائل لابن تيمية ۵۸/۱ - ۵۹، مجموعة الفتاوى لابن تيمية ۴۴۶/۲۷ - ۴۴۷)

۱. برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به کتاب فرحة الغري .

۲. روشن است که آن حضرت در تمام امور بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود بر خلاف دیگران. خلفا روش و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را در نماز هم کنار گذاشته بودند!

عن مطرف بن عبد الله، قال: صليت خلف علي بن أبي طالب عليه السلام [أنا وعمران بن حصين، فكان إذا سجد كبر، وإذا رفع رأسه كبر، وإذا نهض من الركعتين كبر، فلما قضى الصلاة أخذ بيدي عمراً بن حصين فقال: قد ذكرني هذا صلاة محمد صلی الله علیه و آله، أو قال: لقد صلى بنا صلاة محمد صلی الله علیه و آله.

(صحيح البخاري ۱ / ۱۹۱، ۲۰۱)

الف) کنار گذاشتن «بِسْمِ اللَّهِ...» در قرائت نماز!

[۲۱۵۱ / ۶] فخر رازی می نویسد: علی علیه السلام در بلند گفتن: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اصرار و مبالغه داشت؛ از این روی هنگامی که بنی امیه سرکار آمدند - به جهت تلاشی که در نابود کردن آثار آن حضرت داشتند! - از آن منع نمودند. رازی ادامه می دهد: این که از انس بن مالک مطالب متناقض در این زمینه نقل شده می تواند حاکی از ترس و وحشت او از حاکمان بنی امیه باشد.^۱

نگارنده گوید: هنگامی که معاویه به مدینه آمد و «بِسْمِ اللَّهِ...» را در نماز نخواند صحابه بر او انکار کردند.

شافعی گفته: اگر جهر به «بِسْمِ اللَّهِ...» مطلب مسلمی نبود نمی توانستند بر او - با توجه به شوکت و قدرتش! - مخالفت نمایند^۲ لذا شافعی جهر به «بِسْمِ اللَّهِ...» را سنت دانسته است.

[۲۱۵۲ / ۷] روایات متعدد از انس در ترک «بِسْمِ اللَّهِ...» یا عدم جهر

۱. إن علیاً علیه السلام كان يبالي في الجهر بالتسمية، فلما وصلت الدولة إلى بني أمية بالغوا في المنع من الجهر، سعيًا في إبطال آثار علي علیه السلام، فلعل أنسًا خاف منهم فلهذا السبب اضطربت أقواله فيه. (تفسير الرازي ۱ / ۲۰۶)

۲. ان معاوية قدم المدينة فصلّى بهم، ولم يقرأ (بسم الله الرحمن الرحيم)، ولم يكبر عند الخفض إلى الركوع والسجود، فلما سلم ناداه المهاجرون والأنصار: يا معاوية، سرقت منا الصلاة، أين (بسم الله الرحمن الرحيم)؟ وأين التكبير عند الركوع والسجود؟ ثم إنه أعاد الصلاة مع التسمية والتكبير. (تفسير الرازي ۱ / ۲۰۴، ورجوع شود به: كتاب الأم للشافعي ۱ / ۱۳۰، المسند للشافعي ۳۷، السنن الكبرى للبيهقي ۲ / ۵۰، معرفة السنن والآثار للبيهقي ۱ / ۵۱۹، أحكام القرآن للجصاص ۱ / ۱۸)

قال الشافعي: إن معاوية كان سلطاناً عظيم القوة، شديد الشوكة، فلولا أن الجهر بالتسمية كان كالأمر المتقرر عند كل الصحابة من المهاجرين والأنصار... لما قدروا على إظهار الإنكار عليه بسبب ترك التسمية. (تفسير الرازي ۱ / ۲۰۴)

واكنش ١٤ / از بين بردن آثار / ٢٦١٥

به آن نقل شده كه مستند فتواى مخالفان قرار گرفته، بلكه بنا بر برخى از روايات او «بِسْمِ اللَّهِ...» را از حمد نمى داند!^١

[٢١٥٣ / ٨] آنها ادعا کرده اند كه جهر نسخ شده است ، سنت نیست بلكه بدعت است .^٢

- ١ . عن أنس : ان النبي ﷺ وأبا بكر وعمر [وعثمان] كانوا يفتتحون الصلاة [القراءة] بـ (الحمد لله رب العالمين) . (صحيح البخاري ١ / ١٨١ ، مسند أحمد ٣ / ١٠١ ، ١١٤ ، ١٨٣) وفي سنن الدارمي ١ / ٢٨٣ : بهذا نقول ، ولا أرى الجهر بـ (بسم الله الرحمن الرحيم) . عن أنس ، قال : صلّيت مع رسول الله ﷺ وأبي بكر وعمر وعثمان فلم أسمع أحدا منهم يقرأ (بسم الله الرحمن الرحيم) . (مسند أحمد ٣ / ١٧٧ ، صحيح مسلم ٢ / ١٢) وفي رواية : وكانوا لا يجهرون بـ (بسم الله الرحمن الرحيم) . (مسند أحمد ٣ / ١٧٩) رواه أحمد والنسائي بإسناد على شرط الصحيح . (فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء ٦ / ٣٧٩) وقال مالك والأوزاعي وأبو حنيفة وداود : ليست البسملة في أوائل السور كلّها قرآناً لا في الفاتحة ولا في غيرها ... وقال أحمد : هي آية في أول الفاتحة ، وليست بقران في أوائل السور ، وعنه رواية أنها ليست من الفاتحة أيضاً . (المجموع للنووي ٣ / ٣٣٤) ونقل أهل المدينة بأسرهم عن آبائهم التابعين عن الصحابة افتتاح الصلاة بـ (الحمد لله رب العالمين) . (المجموع ٣ / ٣٣٥) وذهبت طائفة إلى أن السنة الاسرار بها في الصلاة السرية والجهرية . (المجموع ٣ / ٣٤٢) وقال العيني : إن مذهب أهل المدينة قديماً وحديثاً ترك الجهر بها - أي بالبسملة - ومنهم من لا يرى قراءتها أصلاً . (عمدة القاري ٥ / ٢٨٩)
- ٢ . قال الذهبي : لا يسنّ الجهر بها ، خلافاً للشافعي . (تنقيح التحقيق ١ / ١٤٦) قالوا : الجهر بها منسوخ ... وقال بعض التابعين : الجهر بها بدعة . (المجموع للنووي ٣ / ٣٤٣) قال وكيع : الجهر بالبسملة بدعه . (تاريخ الإسلام للذهبي ١٣ / ٤٤٤) الصحيح من أقوال العلماء أن المصلّي يقرأ بالبسملة سرّاً قبل قراءة الفاتحة في كل ركعة من صلاته سواء كانت الصلاة سرّية أم جهريّة . (فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء ٦ / ٣٧٩) وفي مسند أحمد ٥ / ٥٥ : حدّثني ابن عبد الله بن مغفل ، قال : سمعني أبي وأنا أقرأ : (بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين) فلمّا انصرف قال : يا بني إياك والحدث في الإسلام [!]!

[۲۱۵۴ / ۹] ابن تیمیه - که در دفاع از بنی‌امیه، شیعه را متهم به ساختن روایات جهر نموده - گفته :

شیعیان امر را بر مردم مشتبه کردند لذا امامان اهل‌تسنن مانند سفیان ثوری ترک آن را - در ردیف مقدم دانستن ابوبکر و عمر! - از [ارکان] سنت دانسته‌اند.^۱

ب) ترک تلبیه در عرفات

[۲۱۵۵ / ۱۰] سعید بن جبیر می‌گوید: در عرفات با ابن عباس همراه بودم، از من پرسید: چرا صدای تلبیه مردم به گوش نمی‌رسد؟! گفتم: از ترس معاویه! ابن عباس از خیمه بیرون رفت و صدایش را به تلبیه بلند نمود که: **لبيك اللهم لبيك لبيك** ... سپس گفت: آنها به جهت کینه‌ای که از امیرمؤمنان (ع) به دل دارند سنت (پیامبر (ص)) را ترک نموده‌اند!^۲

→ فإني صليت خلف رسول الله (ص) وخلف أبي بكر وخلف عمر وعثمان فكانوا لا يستفتحون القراءة بـ(بسم الله الرحمن الرحيم). ولم أر رجلاً قط أبغض إليه الحدث منه .

۱. وَإِنَّمَا كَثُرَ الْكُذْبُ فِي أَحَادِيثِ الْجَهْرِ؛ لِأَنَّ الشَّيْعَةَ تَرَى الْجَهْرَ، وَهَمْ أَكْذَبُ الطَّوَائِفِ، فَوَضَعُوا فِي ذَلِكَ أَحَادِيثَ لَبَسُوا بِهَا عَلَى النَّاسِ دِينَهُمْ؛ وَلِهَذَا يُوجَدُ فِي كَلَامِ أئِمَّةِ السُّنَّةِ مِنَ الْكُوفِيِّينَ كَسُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ أَنَّهُمْ يَذْكُرُونَ مِنَ السُّنَّةِ الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ، وَتَرْكَ الْجَهْرِ بِالْبَسْمَلَةِ، كَمَا يَذْكُرُونَ تَقْدِيمَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَنَحْوَ ذَلِكَ؛ لِأَنَّ هَذَا كَانَ مِنْ شِعَارِ الرَّافِضَةِ. وَلِهَذَا ذَهَبَ أَبُو عَلِيٍّ بِنُ أَبِي هُرَيْرَةَ أَحَدِ الْأئِمَّةِ مِنْ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ إِلَى تَرْكِ الْجَهْرِ بِهَا، قَالَ: لِأَنَّ الْجَهْرَ بِهَا صَارَ مِنْ شِعَارِ الْمُخَالِفِينَ. (الفتاوى الكبرى لابن تیمیه ۲ / ۱۷۴ و رجوع شود به مجموعه الفتاوى ۲۲ / ۴۲۳)

۲. عن سعيد بن جبیر، قال: كنت مع ابن عباس بعرفات فقال: مالي لا أسمع الناس يلبون؟! قلت: يخافون من معاوية، فخرج ابن عباس من فسطاطه فقال: لبيك اللهم لبيك لبيك؛ فإنهم قد تركوا السنة من بغض علي (ع). (السنن الكبرى للنسائي ۲ / ۴۱۹، المستدرک ۱ / ۴۶۴-۴۶۵، صحیح ابن خزيمة ۴ / ۲۶۰، الأحادیث المختارة ۱۰ / ۳۷۹)

واکنش ۱۴ / از بین بردن آثار / ۲۶۱۷

[۲۱۵۶ / ۱۱] در تعلیقه سنن نسائی تصریح شده که امیر مؤمنان علیه السلام مقید بود که سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را بجای آورد و آنان (اشاره به معاویه و بنی امیه) به جهت کینه آن حضرت (و مخالفت با او) سنت‌ها را کنار گذاشتند.^۱

و البته پیروانشان نیز بر همین روش سیر نموده‌اند!^۲

تحریف در روایت گذشته

در منابع گذشته لعن و نفرین ابن عباس بر بنی امیه و معاویه حذف شده ولی در سنن بیهقی آمده است که سعید بن جبیر گفت: روز عرفه نزد ابن عباس بودیم، پرسید: چرا مردم تلبیه نمی‌گویند؟! گفتم: از معاویه می‌ترسند! او از چادر بیرون آمد و گفت: **لبيك اللهم ليبيك** ... بر خلاف میل معاویه! خدایا آنها را لعنت کن که به جهت بغضی که با علی علیه السلام دارند سنت را ترک می‌کنند!^۳

در مسند احمد و برخی از مصادر دیگر از ذکر نام معاویه امتناع شده و لعن و نفرین ابن عباس بر او را نیز به صورت مبهم نقل کرده‌اند که: **لعن الله فلاناً**.^۴

۱. قال السندي: «من بغض علي عليه السلام»: أي لأجل بغضه، أي: وهو كان يتقيد بالسنن، فهؤلاء تركوها بغضاً له. (سنن النسائي بشرح السيوطي والسندي ۳ / ۲۶۴، چاپ دار الحديث، القاهرة)

۲. قال الشيخ الأميني رحمته الله: هذه النزعة الأموية الممقوتة بقيت موروثه عند من تولّى معاوية جيلاً بعد جيل فترى القوم يرفعون اليد عن السنة الثابتة خلافاً لشيعة أمير المؤمنين علي عليه السلام. (الغدير ۱۰ / ۲۰۵ - ۲۰۹)

۳. لبيك اللهم ليبيك ... وإن رغم أنف معاوية، اللهم عنهم؛ فقد تركوا السنة من بغض علي عليه السلام. (السنن الكبرى للبيهقي ۵ / ۱۱۳)

۴. قال ابن عباس: لعن الله فلاناً؛ عمدوا إلى [أعظم] أيام الحجّ فمحووا زينتته، وإنما زينة الحجّ التلبية. (مسند أحمد ۱ / ۲۱۷، المصنف لابن أبي شيبة ۴ / ۲۷۳، كنز العمال ۵ / ۱۵۲ به نقل از ابن جرير)

بعضی دیگر روایت را به صورت مجمل، مشوّش و به هم ریخته به نقل از ابن عباس چنین آورده‌اند:

انه ذکر معاوية ،

وأنه لبّي عشية عرفة ،

فقال فيه قولا شديداً ،

ثم بلغه أن علياً لبّي عشية عرفة فتركه .^۱

یعنی : او ذکری از معاویه به میان آورد .

او عصر عرفه تلبیه گفت .

درباره او - اشاره به معاویه - کلام شدید و مطلب تندی گفت .

سپس به او رسید که علی (ع) عصر عرفه تلبیه گفته لذا او تلبیه را ترک نمود .
ملاحظه فرمودید که مدافعان شجره خبیثه، روایت را با تشویش آورده‌اند تا مراد از آن معلوم نگردد و لعن ابن عباس بر معاویه را نیز حذف کرده‌اند!

صلوات ناقص و فراموشی خاندان پیامبر (ص)

در غالب کتب اهل تسنن صلوات بر پیامبر (ص) ناقص ذکر شده و بر اهل بیت (ع) درود فرستاده نمی‌شود، با آن‌که روایت کرده‌اند که:

[۲۱۵۷ / ۱۲] پیامبر (ص) فرمود: «لا تصلّوا علیّ الصّلاة البتراء» یعنی بر

من درود ناتمام نفرستید، پرسیدند : درود ناتمام چیست ؟ فرمود:

→ وعن ابن عباس قال: لعن الله فلاناً إنه كان ينهي عن التلبية في هذا - یعنی يوم عرفة - ؛ لأن علياً (ص)

كان يلبي فيه . (كنز العمال ۵ / ۱۵۲ به نقل از ابن جریر)

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۵۹ / ۱۳۸ ، البداية والنهاية ۸ / ۱۳۹ .

واکنش ۱۴ / از بین بردن آثار / ۲۶۱۹

این‌که بگویید: (اللهم صلّ علی محمد) و به آن اکتفا نمایید، بلکه بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد»^۱.

و شگفت آن‌که هنگام نقل همین روایت می‌گویند: (أن النبی صلی الله علیه وسلم قال) و از ذکر (وآله) کنار صلوات بر آن حضرت امتناع می‌نمایند.

[۲۱۵۸ / ۱۳] به عنوان نمونه در صحیحین نقل شده از حضرت پرسیدند: چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم^۲ فرمود: این‌گونه بگویید: «اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد، كما صلیت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید»^۳.

و این نیز از سیاست‌هایی است که بنی‌امیه اساس آن را گذاشته‌اند.^۴

نقل نکردن روایات امیرمؤمنان علیه السلام و اهل‌بیت علیهم السلام

از اموری که دلالت واضح بر دشمنی آنها با اهل‌بیت علیهم السلام دارد و تلاشی است برای از بین بردن آثار آن بزرگواران، آن‌که اهتمام دارند از آنان روایت نقل نکنند. مقایسه بین تعداد روایات نقل شده از دیگران و روایات اهل‌بیت علیهم السلام در مصادر آنها این واقعیت را برای ما روشن می‌نماید.^۵

۱. الصواعق المحرقة ۱۴۶.

۲. توجه شود بدون (وآله).

۳. صحیح مسلم ۱۶/۲ و رجوع شود به صحیح البخاری ۱۵۶/۶ (باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه وسلم).

۴. قال القاضي النعماني: قد كان الصحابة عند ذكره يصلون عليه وعلى آله، فلما تغلب بنو أمية قطعوا الصلاة عن آله في كتبهم وأقوالهم، وعاقبوا الناس عليها بغضاً لآله الواجبة مودتهم. (الصراط المستقیم ۱ / ۱۹۰)

۵. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۸۳ واکنش نهم: «مخالفت عملی با حدیث ثقلین».

از بین بردن روایات فضائل

پیش از این گذشت که علقمه کتابی مشتمل بر احادیثی دربارهٔ خاندان پیامبر (ص) را به عبدالله بن مسعود نشان داد، او طشت آبی درخواست نمود و آن را در طشت آب فرو برده و نوشته‌هایش را محو کرد.^۱

و چه بسیار از آثار و کتاب‌هایی که به چنین سرنوشتی دچار شده است.^۲

مفقود شدن کتاب طبری

یکی از کتاب‌هایی که معلوم نیست چه بر سرش آمده و از نسخه‌های آن هیچ اطلاعی در دست نیست کتابی از محمد بن جریر طبری (متوفی ۳۱۰) است که به جهت اهمیت آن مناسب است گزارشی هر چند کوتاه از آن ارائه شود.

۱. تفصیل مطلب را بنگرید در دفتر پنجم، صفحه ۱۷۹۹ - ۱۸۰۰، شماره ۱۱۵۹.
 ۲. قال الشيخ محمد تقي المجلسي (ع): والذي رأيت في فضائلهم أكثر من مائة ألف حديث، ورأيت كتاباً صنّفه فاضل من المخالفين كان ضخماً يقرب من خمسين ألف بيت [بيت: سطر ۵۰ حرفی] وذكر في ديوانه أن الروافض يطعنون علينا بأننا لا نحب أهل بيت رسول الله (ص) أردت أن أجمع هذا الكتاب رغماً لأنوفهم، ومن لا يحبهم فهو كافر وقد قال الله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشورى (۴۲): ۲۳]. (روضة المتقين ۸ / ۶۴۸)
- نگارنده گوید: این‌گونه آثار کم نبوده است ولی اکنون هیچ اثری از آنها باقی نیست.
- ابن اثیر، ابن کثیر، ابن الجوزی و ... در حوادث سنه ۴۸۸ - ۴۸۹ هجری اشاره به غارت خانه، بلکه به آتش کشیدن کتابخانه شیخ طوسی (ع) در محلهٔ کرخ بغداد کرده‌اند. قال ابن الأثير: وفيها نهبت دار أبي جعفر الطوسي بالكرخ، وهو فقيه الإمامية، وأخذ ما فيها. (الكامل ۹ / ۶۳۷ - ۶۳۸)
- وقال ابن الجوزي: وفي صفر هذه السنة: كبست دار أبي جعفر الطوسي متكلم الشيعة بالكرخ وأخذ ما وجد من دفاتره، وكرسي كان يجلس عليه للكلام ... فأحرق الجميع. (المنتظم ۱۶ / ۱۶)
- وقال ابن كثير: ... وأحرقت كتبه ومآثره، ودفاتره التي كان يستعملها في ضلّاته وبدعته ويدعو إليها أهل ملّته ونحلته، ولله الحمد. (البداية والنهاية ۱۲ / ۹۰)

نام کتاب طبری

شیخ نجاشی رحمته و سید ابن طاووس رحمته آن را: «الردّ علی الحرقوصیة»^۱ دانسته بلکه سید فرموده: طبری خودش این نام را برای آن انتخاب نموده است.^۲

سید ابن طاووس رحمته در برخی از تألیفاتش از آن با عنوان: «مناقب أهل البيت» یاد کرده و گفته که طبری آن را چنین نامگذاری کرده است.^۳

بعضی مانند علامه ابن شهر آشوب مازندرانی، ابن بطریق و ... گفته‌اند: طبری عنوان: «کتاب الولاية» را بر آن نهاده است.^۴

شیخ طوسی رحمته، ذهبی و ابن کثیر از آن با عنوان: «کتاب غدیر خم» یاد کرده‌اند.^۵

-
۱. در وجه تسمیه آن وجوه متعدد گفته شده است، رجوع شود به قاموس الرجال للشيخ التستري ۱۵۴ / ۹ - ۱۵۵، کتابخانه ابن طاووس إتان گلبرگ ۲۸۸ - ۲۸۹.
 ۲. أخبرنا القاضي أبو إسحاق إبراهيم بن مخلد قال: حدثنا أبي قال: حدثنا محمد بن جرير بكتابه الردّ علی الحرقوصية. (رجال النجاشي ۳۲۲)
 - ومن ذلك ما رواه محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ الكبير صنفه وسمّاه: كتاب الردّ علی الحرقوصية. (إقبال الأعمال ۲ / ۲۳۹، بحار الأنوار ۳۷ / ۱۲۶)
 ۳. اليقين ۴۸۷ - ۴۸۸.
 - وقال في الطرف ۱۸۶ - ۱۸۹ (الطرفة الخامسة والعشرون): وروى هذه الطرفة محمد بن جرير الطبري ... في كتابه الذي سمّاه: مناقب أهل البيت [رحمته]، ورتبه أبواباً على حروف المعجم.
 ۴. له كتاب غدیر خم وشرح أمره وسمّاه: كتاب الولاية. (معالم العلماء ۱۴۱ و رجوع شود به العمدة لابن البطریق الاسدي ۱۱۱ - ۱۱۲، الصراط المستقيم ۱ / ۳۰۱، المصابيح لأبي العباس الحسني الزيدي (المتوفى ۳۵۳) صفحہ ۲۱، مجموع رسائل للمنصور بالله الزيدي (المتوفى ۶۱۴) ۱ / ۴۱۰)
 ۵. قال الشيخ الطوسي رحمته: محمد بن جرير الطبري، يكنى: أبا جعفر، صاحب التاريخ، عامي المذهب. له كتاب غدیر خم وشرح أمره تصنيفه، أخبرنا به أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدوري، عن ابن كامل عنه. (الفهرست ۲۲۹) وقال الذهبي - عند نقله عنه -: ... قال محمد بن

و عده‌ای آن را: «کتاب الفضائل» گفته‌اند، مانند ابن عساکر، ذهبی، ابن کثیر سیوطی و ...^۱.

امکان دارد طبری کتابش را به نام‌های متعدد نامیده باشد، یا بعضی، عنوان برخی از اجزاء و بخش‌های کتاب بوده یا برای اشاره به موضوع کتاب باشد، مانند دو عنوان اخیر.

انگیزه طبری از تألیف کتاب

ابوبکر سجستانی معروف به ابن ابی داود - فرزند ابوداود سجستانی صاحب سنن - حدیث غدیر را انکار نموده و گفت: هنگام بازگشت پیامبر (ص) از حجة الوداع، علی (ع) در یمن بوده پس واقعه غدیر اصلاً صحت ندارد.

یاقوت حموی از ابوبکر سجستانی به عنوان بعضی از مشایخ بغداد یاد کرده ولی ابن عساکر دمشقی، ذهبی و ... او را نام برده و معرفی کرده‌اند.^۲

ابن جریر طبری - که با او دشمنی شدید داشته! - در برابر او جبهه‌گیری نمود و کتابی در اثبات حدیث غدیر و بیان اسناد آن تألیف کرد!

ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که بدون شک طبری سنی متعصب است.^۳

→ جریر الطبري في المجلد الثاني من كتاب غدیر خم له، وأظنه بمثل جمع هذا الكتاب نسب إلى التشيع! (طرق حدیث من كنت مولاه للذهبي، تحقيق العلامة السيد عبد العزيز الطباطبائي (ص) ۶۳) وقال ابن كثير: وقال أبو جعفر بن جریر الطبري في الجزء الأول من كتاب غدیر خم. (السيرة النبوية ۴ / ۴۲۳، البداية والنهاية ۵ / ۲۳۲)

۱. ان شاء الله منابع آن صفحه ۲۶۲۴ پاورقی ۱ خواهد آمد.

۲. معجم الأدباء ۱۸ / ۸۴ - ۸۵، تاریخ مدینه دمشق ۵۲ / ۱۹۷ - ۱۹۸، تذكرة الحفاظ ۲ / ۷۱۳.

۳. قال الشيخ التستري: الرجل في غاية العصبية. او شواهدی از کتاب تاریخ طبری بر این ادعا اقامه کرده است. (قاموس الرجال ۹ / ۱۵۳ - ۱۵۴)

واکنش ۱۴ / از بین بردن آثار / ۲۶۲۳

او فتوا داده : کسی که ابوبکر و عمر را از امامان هدایت نداند، باید کشته شود.^۱

هم‌کیشان او مانند ذهبی ، ابن حجر و ... تصریح کرده‌اند که طبری از بزرگان آنهاست.^۲ بلکه ابن خزیمه ادعا کرده در دانش کسی را برتر از او سراغ ندارد.^۳

طبری به قدری به نقل و ترویج فضائل ابوبکر و عمر اهتمام داشته که برایش دردسر ایجاد شده و مجبور شده از وطن خویش طبرستان (آمل) فرار کند.^۴

او حتی کتاب غدیر را با فضائل ابوبکر و عمر شروع کرده، پس داعی و انگیزه او برای تألیف این کتاب، عداوت او با ابوبکر سجستانی بوده است!^۵

۱. من قال إن أبا بكر وعمر ليسا بإمامي هدى يُقتل يُقتل . (لسان الميزان ۵ / ۱۰۱)

۲. قال الذهبي : وكان ابن جرير من رجال الكمال ، وشنع عليه بيسير تشيع ، وما رأينا إلا الخير منه . (سير أعلام النبلاء ۱۴ / ۲۷۷)

وقال : محمد بن جرير بن يزيد الطبري ، الإمام الجليل المفسر ، أبو جعفر ، صاحب التصانيف الباهرة ، ثقة ، صادق ، فيه تشيع يسير وموالاته لا تضر .

أفزع أحمد بن علي السليماني الحافظ ، فقال : كان يضع للروافض ، كذا قال السليماني : وهذا رجم بالظن الكاذب ، بل ابن جرير من كبار أئمة الاسلام المعتمدين ، وما ندعي عصمته من الخطأ ، ولا يحل لنا أن نؤذيه بالباطل والهوى ، فإن كلام العلماء بعضهم في بعض ينبغي أن يتأني فيه ، ولا سيما في مثل إمام كبير . (ميزان الاعتدال ۳ / ۴۹۸ - ۴۹۹ ، لسان الميزان ۵ / ۱۰۰ - ۱۰۱)

این‌که ذهبی گفته : مقدار بسیار کمی از تشیع در او وجود داشته مرادش محبت به امیر مؤمنان علیه السلام است گرچه آن حضرت را خلیفه چهارم بدانند به شرحی که در دفتر پنجم صفحه ۱۹۷۷ گذشت .

۳. رجوع شود به دفتر پنجم ، پاورقی صفحه ۱۹۲۸ .

۴. وقد كان رجوع إلى طبرستان فوجد الرفض قد ظهر وسب أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بين أهلها قد انتشر فأملی فضائل أبي بكر وعمر حتى خاف أن يجري عليه ما يكرهه فخرج منها من أجل ذلك . قال أبو جعفر : ... اني دخلت إلى طبرستان وقد شاع سب أبي بكر وعمر فيهما فسألوني أن أملي فضائلهما ففعلت ، وكان سلطان البلدة يكره ذلك فاجتمع إليه من عرفه ما أمليته فوجه إلي ...

فخرجت من وقتي عن البلد ولم يشعري بي . (معجم الأدباء ۱۸ / ۸۴ - ۸۶)

۵. به یاری خدای تعالی صفحه ۲۶۵۸ - ۲۶۵۹ در این زمینه توضیح بیشتری خواهیم داشت .

شیوه طبری در نگارش کتاب

پیش از این اشاره شد که حافظ ابن عساکر در شرح حال طبری می‌نویسد:

او شنید ابوبکر سجستانی در حدیث غدیر اشکال کرده، لذا مشغول تألیف «کتاب فضائل» شد و به ترتیب شروع به نگارش فضائل ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) نمود سپس به تصحیح حدیث غدیر پرداخت و از اعتبار آن دفاع کرد و فضائلی را که درباره امیر مؤمنان علی (ع) به او رسیده بود در آن کتاب نقل نمود ولی کتاب ناتمام ماند!^۱ نظیر مطلب گذشته در کلام یاقوت حموی نیز آمده است.^۲

از این کلام روشن است که روش نگارش او چنین بود که:

الف) کتاب مشتمل بر فضائل خلفای چهارگانه باشد.

ب) صحت و اعتبار حدیث غدیر اثبات شود.

ج) بقیه فضائل امیر مؤمنان (ع) نیز در آن کتاب نقل شود.

پس احتمال تعدد کتاب که یکی درباره حدیث غدیر باشد با عنوان: «کتاب الولاية» و دیگری مربوط به فضائل دیگر با عنوان: «فضائل علی (ع)» منتفی است.

۱. ولما بلغه أن أبا بكر بن أبي داود السجستاني تكلم في حديث غدیر خم عمل كتاب الفضائل فبدأ بفضل أبي بكر وعمر وعثمان وعلي (ع) ...، وتكلم على تصحيح حدیث غدیر خم، واحتج لتصحيحه، وأتى من فضائل أمير المؤمنين علي (ع) بما انتهى إليه ولم يتم الكتاب.

(تاریخ مدینه دمشق ۵۲ / ۱۹۷ - ۱۹۸، ورجوع شود به تاریخ الإسلام للذهبي ۲۳ / ۲۸۳، سير أعلام النبلاء ۱۴ / ۲۷۴، تذكرة الحفاظ ۲ / ۷۱۳، الدر الثمين لابن الساعي (المتوفى ۶۷۴) ۹۵ / ۱، طبقات الشافعية لابن كثير ۱ / ۲۱۹، المقفى الكبير للمقريزي ۵ / ۲۶۳، تحفة الأديب للسيوطي ۲ / ۵۷۲، طبقات المفسرين للداوودي ۲ / ۱۱۶ - ۱۱۷)

۲. وكتاب فضائل علي بن أبي طالب (ع) [ع] تكلم في أوله بصحة الأخبار الواردة في غدیر خم ثم تلاه بالفضائل ولم يتم. (معجم الأدياء ۱۸ / ۸۰)

یاقوت ، انگیزه طبری از نقل فضائل خلفا را نیز ذکر کرده و می‌گوید :

اگر طبری از کسی بدعتی می‌دید او را از خود دور کرده و می‌راند، هنگامی که شنید یکی از مشایخ (حدیث) بغداد حدیث غدیر را تکذیب کرده و گفته است که هنگام رجوع پیامبر از حجة الوداع علی [ع] در یمن بوده و قصیده‌ای نیز در ترویج مراسم سروده، شروع به نقل فضائل علی بن ابی طالب [ع] نمود و اسناد حدیث غدیر را ارائه کرد . جمعیت فراوان برای شنیدن آن گرد آمدند و گروهی از رافضی‌ها - که درباره صحابه زبان‌درازی می‌کردند - نیز حاضر شدند، از این روی ابتدا فضائل شیخین را بیان نمود ...^۱

جهت مفقود شدن کتاب طبری

با مراجعه به روایاتی که از کتاب طبری نقل شده و کلماتی که بزرگان فریقین درباره آن گفته‌اند ، سبب مفقود شدن و از بین رفتن آن به روشنی معلوم می‌گردد؛ زیرا آن کتابی است که دیدن بخشی از آن ، ذهبی (متوفی ۷۴۸) ، دانشمند نامی اهل تسنن را به شگفت آورده و از کثرت اسناد و طرق حدیث غدیر مات و مبهوت گشته و پس از اطلاع از آن به واقعه غدیر یقین نموده است!^۲

۱ . وكان إذا عرف من إنسان بدعة أبعده واطرحه ، وكان قد قال بعض الشيوخ ببغداد بتكذيب غدیر خم وقال : إن علي بن أبي طالب [ع] كان باليمن في الوقت الذي كان رسول الله ﷺ ببغدير خم ، وقال هذا الإنسان في قصيدة مزدوجة يصف فيها بلداً بلداً ومنزلاً منزلاً أبياتاً يلوح فيها إلى معنى حدیث غدیر خم فقال : ثم مررنا ببغدير خم / كم قائل فيه بزور جم / علی بن ابی طالب [ع] ، و ذکر طرق حدیث خم ، فكثر الناس لاستماع ذلك ، واجتمع قوم من الروافض ممن بسط لسانه بما لا يصلح في الصحابة ... فابتدأ بفضائل أبي بكر وعمر ... (معجم الأدباء ۱۸ / ۸۴ - ۸۵)

۲ . رأيت مجلداً من طرق الحديث لابن جرير فاندعشت له ولكثرة تلك الطرق . (تذكرة الحفاظ ←

قاضی نعمان مصری (متوفی ۳۶۳) پس از نقل روایاتی از آن گفته :

این روایات ثابت است (و قابل انکار نیست) و کسانی که - نزد عموم محدثین ، فقها و اهل فضل و دانش - ثقه و مورد اطمینان هستند آن را نقل کرده‌اند . من بنا را برآن گذاشته‌ام که در هر مطلب و موضوعی فقط یکی از آن احادیث را نقل و اسناد و متون تکراری را حذف کنم . این روایات به بهترین وجه دلالت دارد بر امامت علی علیه السلام و این‌که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله او سزاوارترین مردم به خلافت است . او وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است و وصی هر پیامبری پس از او جانشینش در امت او بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح فرموده که او امیرالمؤمنین است .

حال با وجود این روایات چگونه رواست که کس دیگری خود را امیرالمؤمنین یا خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بنامد یا بر علی علیه السلام امیر باشد؟!

کدامین نصّ، تأکید و بیان رساتر از این روایات است؟!

کدامین شبهه می‌تواند در برابر آن مقاومت کند؟!

مگر آن‌که خدا کسی را کوردل کرده باشد که به جهت پیروی از هوای نفس در برابر خدای عزوجل و پیامبر صلی الله علیه و آله بایستد .^۱

→ (۷۱۳/۲) وقال في موضع آخر : جمع طرق حديث غدیر خم في أربعة أجزاء ، رأيت شطره

فبهرني سعة رواياته وجزمت بوقوع ذلك . (سير أعلام النبلاء ۱۴ / ۲۷۷)

۱ . فهذه الأخبار ثابتة ، وكلها وما تقدم قبلها وما ذكره في هذا الكتاب بعدها مما قد رواه الثقات عند العامة من أصحاب الحديث والفقهاء منهم عندهم وأهل الفضل فيهم بعد أن اختصرت - كما شرطت في أول هذا الكتاب - أكثر مما جاء في ذلك ، واقتصرت على حديث واحد من كل فنّ ، وحذفت التكرار الذي يدخله أصحاب الحديث وغيرهم باختلاف الأسانيد وغير ذلك فيما يريدون به التأكيد ، وفيما ذكرته من ذلك وجئت به في هذا الباب أبين البيان على إمامة علي علیه السلام ،

او در جای دیگر می‌گوید :

یک روایت از این احادیث کافی است که حجّت باشد علیه کسانی که دیگران را بر امیرالمؤمنین علیه السلام مقدّم داشته‌اند .^۱

و سید ابن طاووس رحمته الله (متوفی ۶۶۴) پس از نقل روایتی از آن^۲ می‌فرماید:

آیا - پس از اطلاع از این روایت - باز فکر می‌کنی پیامبر صلی الله علیه و آله برای کسی عذری باقی گذاشت؟! آیا - با وجود این روایت - کسی نزد خدا حجّتی دارد؟! اگر در اسلام جز این روایت مورد اعتماد چیز دیگری نبود برای اتمام حجت کافی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان از نسل او علیهم السلام فرموده است .^۳

→ و أنه أولى الناس بها بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وبأنه وصيه من بعده وكل وصي كان لنبی تقدّم قبله فهو ولي أمته من بعده ، والذي يقوم لها مقامه ، فلا اختلاف بين الأمة في ذلك وبأنه نص عليه بأنه أمير المؤمنين ، فكيف ينبغي لغيره أن يتسمّى معه بهذا الاسم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله أو يتأمر عليه وقد جعله رسول الله صلی الله علیه و آله أمير المؤمنين وأمره بذلك عليهم أجمعين ونص - أيضاً - عليه فيما ذكرناه بأنه خليفته على أمته ، فمن أين يجوز لأحد أن يدّعي أنه خليفة رسول الله صلی الله علیه و آله بعده معه؟! بل أي نص وأي تأكيد وأي بيان يكون أبلغ من هذا؟! وأي شبهة فيه؟! إلا على من أعمى الله قلبه واتبع هواه وصرّح بالخلاف على الله عزّ وجلّ وعلى رسوله صلی الله علیه و آله ، نعوذ بالله من الحيرة والضلال والكون في جملة الجهال . (شرح الأخبار ۱ / ۱۲۶ - ۱۲۷)

۱ . وفي خبر واحد من هذه الأخبار حجة لله عزّ وجلّ على من روى ذلك ، وانتهى إليه ، ثم قدّم على

علي علیه السلام أحداً من البشر . (شرح الأخبار ۱ / ۱۶۴ - ۱۶۵)

۲ . روایت شماره ۳۴ که صفحه ۲۶۳۹ خواهد آمد .

۳ . فهل ترى ترك النبي صلی الله علیه و آله حجة أو عذراً لأحد على الله جلّ جلاله ، وعليه ولو لم يرد في الإسلام إلا هذا الحديث المعتمد عليه لكان حجّة كافية لعلي علیه السلام وللنبي صلی الله علیه و آله الذي نص عليه بالخلافة وعلى الأئمة من ذريته علیهم السلام ، وقد ذكرنا ما مدحوه به لمحمد بن جرير الطبري وشهدوا له من علمه وثقته . (اليقين ۴۸۷ - ۴۸۸)

آری روشن است که مخالفان وجود این گونه کتاب‌ها را بر نمی‌تابند و بر طبق نظر آنان باید چنین آثاری نیست و نابود شود!

برخی از روایات کتاب طبری^۱

برای اطلاع از جهت مفقود شدن کتاب طبری نقل روایاتی از آن مناسب است. بیش از همه قاضی نعمان مصری (متوفی ۳۶۳) - که نزدیک به عصر طبری بوده - در شرح الاخبار از او نقل کرده است. ما برخی از آن روایات را به صورت گزینشی و گاهی به اختصار از او نقل می‌کنیم و دو روایت دیگر را که سید ابن طاووس (متوفی ۶۶۴) از طبری نقل کرده نیز بر آن می‌افزاییم.

الف) روایات نبوی

نیازی به ذکر حدیث غدیر به نقل از طبری نیست که آن را با ۷۵ سند نقل کرده و شیعه و سنی آن را از او روایت کرده‌اند.^۲ شاید مفصل‌ترین متن خطبه

۱. شایان ذکر است که «شذرات من کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام» و «شذرات من کتاب الولاية» عنوان مجموعه روایاتی است که از کتاب طبری به کوشش آقای رسول جعفریان در دفترى با نام: «بخش‌های بر جای مانده کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام و کتاب الولاية» همراه با مقدمه‌ای نسبتاً مفصل به طبع رسیده است.

۲. قال ابن كثير: وقد اعتنى بأمر هذا الحديث أبو جعفر محمد بن جرير الطبري صاحب التفسير والتاريخ فجمع فيه مجلدين أورد فيهما طرقه وألفاظه... ونحن نورد عيون ما روي في ذلك... سپس روایات فراوانی از طبری و غیر او نقل کرده است. (البداية والنهاية ۵ / ۲۲۷ - ۲۳۳) وقال العلامة ابن شهر آشوب علیه السلام: وابن جرير الطبري من نيف وسبعين طريقاً. (المناقب ۲ / ۲۲۸) وقال الحافظ ابن البطريق (المتوفى ۶۰۰): وقد ذكر محمد بن جرير الطبري، صاحب التاريخ خبر يوم الغدير وطرقه من خمسة وسبعين طريقاً. (عمدة عيون صحاح الأخبار ۱۱۱) وقال العالم الجليل السيد ابن طاووس علیه السلام: ومن ذلك ما رواه محمد بن جرير الطبري... وروی ذلك من خمس وسبعين طريقاً. (إقبال الأعمال ۲ / ۲۳۹)

غدیر در روایات عامّه به نقل از او باشد که متن آن پیش از این گذشت.^۱

شماره یک:

جاء ... في هذا الكتاب بباب أفرد فيه الروايات الثابتة التي جاءت من رسول الله ﷺ بأنه قال - قبل حجة الوداع وبعدها - :

من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه ، وانصر من نصره، واخذل من خذله .

وقوله : علي أمير المؤمنين .

وعلي أخي .

وعلي وزيري .

وعلي وصيي .

وعلي خليفتي على أمتي من بعدي .

وعلي أولى الناس بالناس من بعدي .^۲

شماره دو:

... قال رسول الله ﷺ : هذا أخي ووصيي وخليفتي ووليي فيكم، فاسمعوا له

وأطيعوا.^۳

قاضی نعمان پس از نقل یک سند از طبری برای این روایت مفصّل - به

تفصیلی که پیش از این از تألیفات دیگر طبری گذشت^۴ - می‌گوید :

۱. رجوع شود به دفتر نخست ، پاورقی صفحه ۳۸۳ .

۲. شرح الأخبار ۱ / ۱۳۴ - ۱۳۵ .

۳. شرح الأخبار ۱ / ۱۱۶ .

۴. رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۵۸۱ ، فضیلت هشتم : «تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت» .

او برای این حدیث اسناد دیگری نیز ذکر کرده است . اگر من بخواهم اسناد و طرق همین یک حدیث را نقل کنم نیاز به تألیفی جداگانه دارد . این از مشهورترین روایات و روشن‌ترین آنها در اثبات امامت امیرالمؤمنین (ع) است که عامه آن را نقل کرده و اعتراف نموده‌اند که پیامبر (ص) آن حضرت را برادر، وصی، عهده‌دار امور و جانشین پس از خویش قرار داده و به دیگران فرمان داده که از او اطاعت نمایند^۱ .

شماره سه :

... فقال أبو بكر للعباس : ... أناشدك الله هل تعلم إن رسول الله (ص) أجمع بني عبد المطلب وأولادهم وأنت فيهم ، فقال : «يا بني عبد المطلب إن الله لم يبعث نبياً إلا جعل له أخاً ووزيراً ووارثاً ووصياً وخليفة في أهله ، فمن يقوم منكم فيبايعني على أن يكون أخي ووزير ووارث ووصي وخليفة في أهلي» ؟ فأمسكتم ، ثم أعاد الثانية فأمسكتم ، ثم أعاد الثالثة فأمسكتم ، فقال : «لئن لم يقم قائمكم ليكونن في غيركم ، ثم لتدمن» ، فقام هذا - يعني علياً (ع) - من بينكم ، فبايعه إلى ما دعاكم إليه وشرط له عليكم ما شرط ، أتعلم ذلك يا عباس ؟ قال : نعم^۲ .

شماره چهار :

... قال (ص) : وصي وخليبي وخليفتي في أهلي وخير من أترك بعدي ، مؤدّي ديني ومنجز عداتي علي بن أبي طالب^۳ .

۱ . وحكاية من طرق شتى غير هذا الطريق . ولو ذكرت من رواه لاحتاج ذلك إلى كتاب مفرد ، وهو من أشهر الأخبار وأوضحها وأثبتها في إمامة علي (ع) من رواية العامة بذلك وإقرارهم له بأن رسول الله (ص) جعله أخاه ووصيه ووليّه وخليفته من بعده وأمر الناس بالسمع والطاعة له .

(شرح الأخبار ۱ / ۱۱۶ - ۱۱۷)

۲ . شرح الأخبار ۱ / ۱۲۲ .

۳ . شرح الأخبار ۱ / ۱۱۷ .

شماره پنج:

... قال ﷺ: يا فاطمة ، أما علمت أن الله عز وجل اطلع إلى أهل الأرض إطلاعة واختار منهم أباك ، فبعثه نبياً ، ثم اطلع الثانية فاختار منهم بعلك ، فأوحى إلي أن أزوجه به ، فاختاره لي وصياً . يا فاطمة ، أما علمت أن لكرامة الله إياك زوجك أعظم الناس حتماً وأكثرهم علماً وأوفرهم فهماً وأقدمهم سلماً .

يا فاطمة ، إن لعلني سبعة أضراس قُطِّعَ ليست لأحد غيره: إيمانه بالله ورسوله ، وحكمته ، وعلمه بكتاب الله وفهمه ، وزوجته فاطمة بنت محمد ، وابناه الحسن والحسين سبطا هذه الأمة ، وأمره بالمعروف ، ونهيه عن المنكر .

يا فاطمة، إن الله عزوجل أعطانا خصالاً لم يعطها أحد من الأولين ولا يدركها أحد من الآخرين: نبينا خير الأنبياء وهو أبوك، ووصيتنا خير الأوصياء وهو بعلك ... ومنا المهدي - وضرب بيده على ظهر الحسين ، وقال : وهو من ولدك هذا - يقولها ثلاث مرات - ١ .

شماره شش:

قال ﷺ: هذا الوصي على الأموات من أهل بيتي والخليفة على الأحياء من أمتي . ٢ .

شماره هفت:

وروى قريباً منه في موضع آخر هكذا: يا أم سلمة ، اشهدي ، هذا علي أمير المؤمنين وسيد الوصيين وعيبة العلم ومنار الدين، وهو الوصي على الأموات من أهلي والخليفة على الأحياء من أمتي . ٣ .

١ . شرح الأخبار ١ / ١٢٢ - ١٢٣ رواه عن أبي سعيد الخدري . وروى في موضع آخر - بسند آخر ،

عن الطبري، عن أبي أيوب الأنصاري - ما يقرب منه . (شرح الأخبار ١ / ١١٨ - ١١٩)

٢ . شرح الأخبار ١ / ١١٩ .

٣ . شرح الأخبار ١ / ١٢٤ .

شماره هشت:

... فقال ﷺ: « يا أنس يدخل عليك الآن أمير المؤمنين ، وسيد المسلمين ، وخير الوصيين ، وأولى الناس بالناس أجمعين ». قال أنس : فقلت في نفسي : اللهم اجعله من الأنصار ، ف ضرب الباب ، ففتحته فإذا علي بن أبي طالب ﷺ ، فقام النبي ﷺ إليه فجعل يمسح من وجهه ويمسحه بوجه علي ﷺ ويمسح من وجه علي ﷺ فيمسح وجهه ، فدمعت عينا علي ﷺ ، فقال : يا نبي الله هل نزل في شيء مما رأيتك فعلت بي مثل هذا قط؟ ... فقال له رسول الله ﷺ : «ومالي لا أفعل بك وأنت تسمع صوتي ، وتبرء مني [ذمتي ظ] ، وتبين للناس ما اختلفوا فيه من بعدي»^١.

شماره نه:

... فقال ﷺ: هذان خير الناس أباً وأماً ، أبوهما علي بن أبي طالب أخو رسول الله ﷺ ووزيره ووصيه وابن عمه ، وخليفته من بعده ، وسابق رجال العالمين إلى الإيمان بالله ورسوله ، وأمهما فاطمة بنت رسول الله ﷺ أفضل نساء العالمين^٢.

شماره ده:

وقال ﷺ: ... قال جبرائيل: ... عليُّ سيد الوصيين^٣.

شماره يازده:

قال رسول الله ﷺ - لعلي - : «أما ترضى يا علي [أن تكون] أخي ووصيي ووزيري ووليي وخليفتي من بعدي»؟!^٤

١. شرح الأخبار ١ / ١١٩ .

٢. شرح الأخبار ١ / ١١٩ - ١٢٠ .

٣. شرح الأخبار ١ / ١٢٠ .

٤. شرح الأخبار ١ / ١٢١ .

شماره دوازده:

قالت صفة لرسول الله ﷺ: إنه ليس من نسائك إلا من لها إن كان كون من تلجأ إليه ، فإن كان كون فإلى من تلجأ صفة ؟ قالت : فقال ﷺ لي : «إلى علي عليه السلام»^۱.

شماره سیزده:

... فقال رسول الله ﷺ: «يا سلمان كنت قد سألتني من وصيبي في أمتي ، فمن كان وصي موسى؟ فقلت: يوشع ، وقال : «لم كان وصيه» ؟ قلت : الله ورسوله أعلم . قال : «لأنه كان أعلم أمته من بعده وأعلم أمتي من بعدي علي بن أبي طالب وهو وصيبي»^۲.

شماره چهارده:

عن أبي رافع ، قال : لما كان اليوم الذي قبض فيه رسول الله ﷺ ، أغمي عليه ، ثم أفاق وأنا أبكي وأقول: من لنا بعدك يا رسول الله ؟ فقال : «لكم بعدي الله تعالى ذكره ووصيبي علي ، صالح المؤمنين»^۳.

شماره پانزده:

... قال ﷺ : «اللهم ائني بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطعام» ... قال : فلما رآه رسول الله ﷺ عانقه ، ثم قال : «اللهم وإلي ، اللهم وإلي»^۴.

قاضی نعمان پس از نقل این حدیث - به صورت مفصل - می گوید:
طبری آن را با متون و اسناد دیگری نیز نقل کرده و دیگران نیز آن را
فراوان روایت کرده اند و این از اخبار و آثار مشهور است .

۱. شرح الأخبار ۱ / ۱۲۱ - ۱۲۲ .

۲. شرح الأخبار ۱ / ۱۲۵ - ۱۲۶ .

۳. شرح الأخبار ۱ / ۱۲۶ .

۴. شرح الأخبار ۱ / ۱۳۷ - ۱۳۸ قال: يعني إنه أحب خلقك إليك وإلي .

شماره شانزده:

قال رسول الله ﷺ: أيها الناس إني أُحدِّثكم حديثاً فاعرفوا وعرّفوا به الناس بعدي، إنه لا يحبّ علياً إلاّ من أحبّني ولا يبغض علياً إلاّ من أبغضني، فمن حدّثكم إنه يحبّني ويبغض علياً فهو كاذب ...^١

شماره هفده:

بعث النبي ﷺ علياً إلى اليمن أميراً، وأخرج معه عمرو بن شاس، فرجع وهو يلوم علياً ﷺ ويشكوه، فبلغ ذلك النبي ﷺ فبعث إليه، فأثاه، فقال له: «أخبرني عن علي، هل رأيت منه جوراً في حكم، أو حيفاً في قسم». قال: اللهم لا. قال ﷺ: «فبِمَ تنقمنّ عليه، وتقول ما بلغني إنك تقول فيه»؟ قال: لبغض له في قلبي لا أملكه. فغضب النبي ﷺ حتى التمع لونه، وعرّفنا الغضب في وجهه، ثم قال: «كذب من زعم إنه يحبّني ويبغض علياً، من أبغض علياً فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله، ومن أحبّ علياً فقد أحبّني ومن أحبّني فقد أحبّ الله [تعالى]». ^٢

شماره هجده:

عن عمرو بن شاس، قال: ... إني خرجت مع علي ﷺ إلى اليمن [فرأيت] منه جفوة، فانصرفت إلى المدينة، فجعلت أشكوه إلى من أجلس إليه في المسجد. وإني دخلت يوماً إلى المسجد، فرأيت رسول الله ﷺ ينظر إليّ حتى [جلست]، فلما اطمانت. قال: «أما - والله - يا عمرو بن شاس - لقد آذيتني»! فقلت: أعوذ بالله وبالإسلام أن أُؤذي رسول الله. قال: «بلى، من آذى علياً فقد آذاني» قلت: والله لا أؤذيه أبداً. ^٣

١. شرح الأخبار ١/ ١٥٣.

٢. شرح الأخبار ١/ ١٥٣ - ١٥٤.

٣. شرح الأخبار ١/ ١٥٤.

شماره نوزده:

قال ابن عباس : نظر رسول الله ﷺ إلى علي عليه السلام فقال [له] : «إنك سيد في الدنيا [و] سيد في الآخرة ، يا علي ، من أحبك فقد أحبني ومحبي حبيب الله ، ومن أبغضك أبغضني ومبغضي عدو الله ، والويل لمن أبغضك»^١.

شماره بیست:

قال رسول الله ﷺ: من سبّ علياً فقد سبّني ، ومن سبّني سبّ الله ، ألا - والله - لا يخلص الإيمان في قلب عبد أبداً حتى تخلص مودّتي إلى قلبه ، ولا تخلص مودّتي إلى قلب عبد أبداً حتى تخلص الله مودّة علي ، وكذب من زعم إنه يحبّني ويبغض علياً^٢.

شماره بیست و یک:

قال ابن عباس - في ضمن رواية طويلة - : أيكم السابّ لله تبارك وتعالى . قالوا: سبحان الله من سبّ الله فقد أشرك . فقال : أيكم السابّ رسول الله ﷺ . قالوا: سبحان الله من سبّ رسول الله فقد كفر . قال : فأيكم السابّ علي بن أبي طالب . قالوا : أمّا هذا فقد كان . قال ابن عباس : فأنا أشهد بالله لقد سمعت رسول الله ﷺ يقول : «من سبّ علياً فقد سبّني ، ومن سبّني فقد سبّ الله»^٣.

شماره بیست و دو:

قال رسول الله ﷺ: [والذي نفسي بيده] لا تزول قدم [عبد] يوم القيامة حتى يسأله الله عزّ وجلّ عن أربع : عن عمره فيما أفناه ، وعن جسده فيما أبلاه ، وعن ماله

١. شرح الأخبار ١ / ١٥٤ - ١٥٥ .

٢. شرح الأخبار ١ / ١٥٥ .

٣. شرح الأخبار ١ / ١٥٥ - ١٥٦ .

مما اكتسبه وفيما أنفقه ، وعن حبنا أهل البيت .

فقال عمر بن الخطاب : وما علامة حبكم يا رسول الله ؟ قال ﷺ : «هذا - ووضع يده على رأس علي بن أبي طالب ﷺ - [علامة حبي من بعدي]»^١.

شماره بیست و سه :

عن علي ﷺ، قال : قال لي رسول الله ﷺ : إن الله أمرني أن أدنيك فلا أقصيك ، وأن أعلمك فلا أجفوك ، وحق علي أن أطيع ربي عز وجل وحق عليك أن تعي .
يا علي ، من مات وهو يحبك كتب الله له بالأمن والأمان ما طلعت شمس وما غربت ، ومن مات وهو يبغضك مات ميتة الجاهلية وحوسب بعمله في الاسلام^٢.

شماره بیست و چهار :

قال رسول الله ﷺ : من جفا علياً فقد آذاني^٣.

شماره بیست و پنج :

قال رسول الله ﷺ : من زعم أنه آمن بي وما أنزل عليّ، وهو يبغض علياً فهو كاذب ليس بمؤمن^٤.

شماره بیست و شش :

عن أبي جعفر محمد بن علي ﷺ ، عن آباءه [ﷺ] ، عن رسول الله ﷺ ، إنه قال :
«إن الله [تعالى] عهد إليّ عهداً» ، فقلت : «يا ربّ بيّنه لي» ، فقال : «اسمع» ،

١. شرح الأخبار ١ / ١٥٧ .

٢. شرح الأخبار ١ / ١٥٧ - ١٥٨ .

٣. شرح الأخبار ١ / ١٦١ .

٤. شرح الأخبار ١ / ١٥٣ .

واكنش ١٤ / از بين بردن آثار / ٢٦٣٧

[فقلت: «قد سمعت»، فقال: «يا محمد، إن علياً راية الهدى بعدك، وإمام أوليائي، ونور من أطاعني، وهو الكلمة التي ألزمه الله المتقين، فمن أحبّه فقد أحبّني، ومن أبغضه فقد أبغضني، فبشّره بذلك»^١.

شماره بیست و هفت:

قال رسول الله ﷺ - لعليّ - : يا علي، إن الله عز وجل قد زينك بزينة لم يزين أحداً من العباد بزينة أحبّ إليه منها، وهي زينة الأبرار عند الله: الزهد في الدنيا فجعلك لا تزراً^٢ من الدنيا [شيئاً] ولا تزراً منك الدنيا [شيئاً]، ووهب لك حبّ المساكين فجعلك ترضى بهم [أتباعاً] ويرضون [بك إماماً]. فطوبى لمن أحبّك وصدق فيك وويل لمن أبغضك وكذب عليك، فأما من أحبّك وصدق فيك فأولئك جيرانك في دارك وشركاؤك في جنّتك، وأما من أبغضك وكذب عليك فحقّ [فيحقّ] على الله أن يوقفه موقف الكذّابين^٣.

شماره بیست و هشت:

قال عليّ - : عهد إليّ رسول الله ﷺ أن لا يحبّني إلّا مؤمن، ولا يبغضني إلّا كافر [أو] منافق^٤.

وفي لفظ: والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة لعهد [عهده] إليّ رسول الله ﷺ: لا يحبّك إلّا مؤمن، ولا يبغضك إلّا منافق^٥.

١. شرح الأخبار ١ / ١٦٣ - ١٦٤.

٢. معنای مناسبی برای آن در کتب لغت پیدا نشد، محقق شرح الأخبار در پاورقی گفته است:

الزراً: الإصابة من الخبر [الخير ظ].

٣. شرح الأخبار ١ / ١٥١.

٤. شرح الأخبار ١ / ١٥٢.

٥. شرح الأخبار ١ / ١٥٢ و رواه في صفحة ١٥٣ عن أم سلمة.

شماره بیست و نه :

سمعت علياً عليه السلام يقول : قال في رسول الله ﷺ : «عهد معهود إن الأمة ستغدر بك من بعدي . وإنك تعيش على ملتي ، وتقتل على سنتي ، من أحبك أحبتي ، ومن أبغضك أبغضني ، وأن هذه ستخضب من هذه» ، يعني لحبته من رأسه عليه السلام .^١

شماره سی :

قال رسول الله ﷺ - لعلي عليه السلام - : «أما ترضى أن تكون أخي في الدنيا والآخرة ، وإنك خير أمتي في الدنيا والآخرة» .^٢

شماره سی و یک :

قال رسول الله ﷺ : الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما .^٣

شماره سی و دو :

عن جابر ، أنه سأل عن علي عليه السلام فقال رسول الله ﷺ : «ذلك خير البشر» .^٤
وفي رواية أخرى عنه : ذلك خير البرية .^٥

شماره سی و سه :

قال رسول الله ﷺ : علي خير البشر ، ومن أبي فقد كفر .^٦

١ . شرح الأخبار / ١ / ١٥٢ .

٢ . شرح الأخبار / ١ / ١٤٣ .

٣ . شرح الأخبار / ١ / ١٤٣ .

٤ . شرح الأخبار / ١ / ١٤٣ - ١٤٤ .

٥ . شرح الأخبار / ١ / ١٤٣ - ١٤٤ .

٦ . شرح الأخبار / ١ / ١٤٤ .

شماره سی و چهار:

عن سلمان الفارسي ، قال : قلنا يوماً : يا رسول الله ، من الخليفة بعدك حتى نعلمه ؟ قال لي : « [يا] سلمان ، أدخل عليّ أبا ذر والمقداد وأبا أيوب الأنصاري» - وأم سلمة زوجة النبي من وراء الباب - ثم قال :

«اشهدوا وافهموا عني : إن علي بن أبي طالب عليه السلام وصيّي ووارثي وقاضي ديني وعدتي ، وهو الفاروق بين الحق والباطل ، وهو يعسوب المسلمين ، وإمام المتقين ، وقائد الغر المحجلين ، والحامل غداً لواء رب العالمين . هو وولده من بعده ، ثم من الحسين ابني أئمة تسعة، هداة مهديّون إلى يوم القيامة .

أشكو إلى الله جحود أمتي لأخي وتظاهرهم عليه وظلمهم له وأخذهم حقّه» .
فقلنا له: يا رسول الله، ويكون ذلك؟ قال: «نعم، يُقتل مظلوماً من بعد أن يملأ غيظاً، ويوجد عند ذلك صابراً». فلما سمعت ذلك فاطمة عليها السلام أقبلت حتى دخلت من وراء الحجاب ، وهي باكية، فقال [لها] رسول الله صلى الله عليه وآله : «ما يبكيك يا بنية» ؟ قالت: سمعتك تقول في ابن عمك وولدي ما تقول. قال: «وأنت تظلمين وعن حقك تدفعين، وأنت أول أهل بيتي لاحق [لحوقاً] بي بعد أربعين. يا فاطمة، أنا سلم لمن سالمك وحرب لمن حاربك، أستودعك الله تعالى وجبرئيل وصالح المؤمنين». قال [يعني سلمان]: قلت: يا رسول الله ، من صالح المؤمنين؟ قال : « علي بن أبي طالب»^١.

شماره سی و پنج:

عن أبي الحسن موسى ابن جعفر ، عن أبيه ، عن جده عليه السلام : إن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال : أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله أن أخرج فأنادي في الناس : «ألا من ظلم أجيراً أجره فعليه لعنة الله ، ألا من توالى غير مواليه فعليه لعنة الله ، ألا ومن سبّ

١ . اليقين ٤٨٧ - ٤٨٨ ، بحار الأنوار ٣٦ / ٢٦٤ - ٢٦٥ .

أبويه فعليه لعنة الله».

قال علي بن أبي طالب عليه السلام: فخرجت فناديت في الناس كما أمرني النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فقال لي عمر بن الخطاب: هل لما ناديت به من تفسير؟ فقلت: الله ورسوله أعلم.

قال: فقام عمر وجماعته [وجماعة ظ] من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فدخلوا عليه، فقال عمر: يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، هل لما نادى علي عليه السلام من تفسير؟

قال صلى الله عليه وآله وسلم: نعم، أمرته أن ينادي: «ألا من ظلم أجيراً أجره فعليه لعنة الله»، والله يقول: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشورى (٤٢): ٢٣] فمن ظلمنا فعليه لعنة الله.

وأمرته أن ينادي: «من توالى غير مواليه فعليه لعنة الله»، والله يقول: ﴿التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب (٣٣): ٦]، فمن كنت مولاه فعلي مولاه، ومن توالى غير علي وذريته فعليه لعنة الله.

وأمرته أن ينادي: «ومن سبَّ أبويه فعليه لعنة الله»، وإني أشهد الله وأشهدكم، أني وعلياً أبو [أبوا ظ] المؤمنين، فمن سبَّ أحدنا فعليه لعنة الله.

فلما خرجوا قال عمر: يا أصحاب محمد، ما أكّد النبي لعلي عليه السلام في الولاية، ولا في غدیر خم، ولا في غيره أشدّ من تأكّيده في يومنا هذا.

قال خبّاب بن الأرت: هذه الوقعة وكان ذلك قبل وفاة النبي صلى الله عليه وآله وسلم بسبعة عشر يوماً^١.

١. طرف من الأنباء والمناقب في شرف سيد الأنبياء صلى الله عليه وآله وسلم ١٨٦ - ١٨٨ (الطرفة الخامسة والعشرون) ورجوع شؤده بحار الأنوار ٤٨٩/٢٢ - ٤٩٠ (با قدرى اختلاف ودر آخر آمده: بتسعة عشر يوماً) قال السيد ابن طاووس عليه السلام: روى هذه الطرفة محمد بن جرير الطبري ... في كتابه الذي سمّاه: مناقب أهل البيت، ورتبه أبواباً على حروف المعجم، فقال في باب الياء ما هذا لفظه: أبو جعفر، قال: حدّثنا يوسف بن علي البلخي، قال: حدّثني أبو سعيد الأدمي بالري، قال: حدّثني عبد الكريم بن هلال، عن الحسين بن موسى بن جعفر ... الى آخر ما في المتن.

ب) روايات علوى

شماره سى و شش:

قال علي عليه السلام في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله عز وجل يقول: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» [آل عمران (٣): ١٤٤]. والله لا ننقلبنّ على أعقابنا بعد إذ هدانا الله، ولئن مات أو قتل لأقاتلنّ على ما قاتل عليه حتى أموت، والله لأنّي لأخو رسول الله صلى الله عليه وآله وولّيه وابن عمّه ووصيّّه ووارثه وخليفته من بعده، فمن أحقّ به مني^١.

شماره سى و هفت:

لَمَّا قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وكان من أمر الناس ما كان، قام علي عليه السلام خطيباً، فحمد الله وأثنى عليه، وصلى على النبي صلى الله عليه وآله، وذكر ما منح الله بهم أهل البيت؛ إذ بعث فيهم رسولاً منهم، وأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، ثم قال:

أنا ابن عمّ رسول الله صلى الله عليه وآله وأبو بنيه والصديق الأكبر وأخو رسول الله صلى الله عليه وآله لا يقولها أحد غيري إلا كاذب. أسلمت وصلّيت معه قبل الناس. وأنا وصيّّه وخليفته من بعده وزوج ابنته سيدة نساء العالمين. ونحن أهل بيت الرحمة. بنا هداكم الله من الضلالة وبصّرکم من العمى. ونحن نعم الله، فاتقوا الله يبقي عليكم نعمه^٢.

شماره سى و هشت:

قال علي عليه السلام لعثمان وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمان وعبد الله بن عمر: «أناشدكم الله هل تعلمون أن لرسول الله صلى الله عليه وآله وصياً غيري»، قالوا: اللهم لا^٣.

١. شرح الأخبار ١/ ١٢٣-١٢٤.

٢. شرح الأخبار ١/ ١٢١.

٣. شرح الأخبار ١/ ١١٧.

شماره سى و نه :

... فقال علي ﷺ : أفضل الخلق عند الله - يوم يجمع الله الخلق - الرسل ﷺ ، وأفضل الرسل نبينا محمد ﷺ .

وأفضل الخلق بعد الرسل الأوصياء ، وأفضل الأوصياء وصي نبينا ﷺ .
وأفضل الخلق بعد الأوصياء الأسباط ، وأفضل الأسباط سبطا نبيكم - يعني الحسن والحسين ﷺ - .

وأفضل الخلق بعد الأسباط الشهداء ، وأفضل الشهداء حمزة ابن عبد المطلب وجعفر بن أبي طالب ذو الجناحين المخضيين ، [هذه] تكريمة خصّ الله بها محمداً ﷺ .

والمهدي المنتظر في آخر الزمان لم يكن في أمة من الأمم مهدي ينتظر غيره.^١
شماره چهل :

... فقال عمار بن ياسر لعائشة : ... أما علمت أن رسول الله ﷺ جعل علياً ﷺ وصيه على أهله ، فبإذن من خرجت ؟ فاتقي الله وارجعي

فقال علي ﷺ : «يا عائشة ، اتقي الله ولا تسفكي هذه الدماء - اليوم - على يدك وبسببك ، فلست مما هنالك في شيء ، أنت امرأة ، فانصرفي ، فلم تجبه بشيء .

فقال : «أذكرك الله والقرآن الذي أنزله على رسوله في بيتك ، أما علمت أن رسول الله ﷺ جعلني وصياً على أهله ، فبإذن من خرجت ؟ فارجلي » ، فسكتت .^٢

شماره چهل و يك :

وقال علي ﷺ : نحن النجباء وأفراطنا أفراط الأنبياء ، وأنا وصي الأوصياء.^٣

١ . شرح الأخبار ١ / ١٢٤ .

٢ . شرح الأخبار ١ / ١٢٥ .

٣ . شرح الأخبار ١ / ١٢٦ .

شماره چهل و دو:

وقال ﷺ: لا يحبني ثلاثة: ولد زنا، ومناقق، ورجل حملت به أمه في بعض حيضها.^١
وفي رواية: لا يحبني كافر، ولا منافق، ولا ولد زنا.^٢

ج) مطالبی از صحابه و ...

شماره چهل و سه:

... فقال [الديراني]: وكنا نُخبر بأن هاهنا عيناً لا يخرجها إلا نبي أو وصي نبي،
قالوا: فهذا وصي نبينا [ﷺ]، هو الذي أخرجها.^٣

شماره چهل و چهار:

قالت عائشة: ما كان أحد من الرجال أحب إلى رسول الله ﷺ من علي بن أبي طالب، ولا في
النساء من فاطمة [ﷺ].^٤

شماره چهل و پنج:

قال جميع بن عمير: دخلت مع عمّتي [علي] عائشة فسألته: أيّ النساء كانت
أحبّ إلى رسول الله ﷺ؟ فقالت: فاطمة رضوان الله عليها. فقالت لها: فمن كان أحبّ إليه
من الرجال؟ قالت: بعلها علي بن أبي طالب، ولقد كان كما علمت [صواماً] قواماً.^٥

شماره چهل و شش:

وسألته امرأة في مقام آخر: من كان أحبّ أصحاب رسول الله ﷺ إليه؟ قالت: علي

١. شرح الأخبار ١ / ١٥٢.

٢. شرح الأخبار ١ / ١٥٢ - ١٥٣.

٣. شرح الأخبار ١ / ١١٧ - ١١٨.

٤. شرح الأخبار ١ / ١٤٠.

٥. شرح الأخبار ١ / ١٤٠.

ابن أبي طالب. ما ظنكم برجل سالت نفس رسول الله ﷺ في يده ، فمسح بها وجهه.^١

شماره چهل و هفت :

قيل لعائشة : كيف كانت منزلة علي فيكم ؟ قالت : سبحان الله ! أتسألوني عن رجل لما قبض رسول الله ﷺ قال الناس : أين يدفن ؟ فقال علي عليه السلام : إنه ليس بأرضكم هذه بقعة أحب إلي الله من البقعة التي قبض فيها رسول الله ﷺ ، فادفنه بها .

وكيف تسألوني عن رجل فاضت نفس رسول الله ﷺ في يده فمسح بها وجهه ؟ ... وكان أحب الناس إلي رسول الله ﷺ . فقيل لها : فكيف خرجت عليه مع علمك هذا فيه ؟ قالت : دعوني من هذا ، فلو قدرت أن أفتدي منه بما علي الأرض لفعلت .^٢

شماره چهل و هشت :

عن مسروق ، قال : دخلت على عائشة فقالت لي : يا مسروق : ... المخدج من قتله ؟ قلت : علي بن أبي طالب عليه السلام .

قالت : وأين قتله ؟ قلت : على نهر يقال لأعلاه : تامراً ، ولأسفله : النهروان ... قال مسروق : يا أمّاه ! فأني أسألك بحق الله [وبحق رسوله وبحقي] ، فأني ابنك لما أخبرتيني بما سمعت من رسول الله ﷺ فيهم .

قالت : سمعته يقول فيهم : «هم [أهل النهروان] شرّ الخلق والخليقة ، يقتلهم خير الخلق والخليقة ، وأقربهم إلى الله وسيلة» .^٣

شماره چهل و نه :

عن عائشة : لما احتضر رسول الله ﷺ قال : «ادعوا لي حبيبي» ، فدعوت [له]

١ . شرح الأخبار / ١ / ١٤٠ .

٢ . شرح الأخبار / ١ / ١٤٠ - ١٤١ .

٣ . شرح الأخبار / ١ / ١٤١ - ١٤٢ .

واكنش ۱۴ / از بین بردن آثار / ۲۶۴۵

أبا بكر، فلماً دخل ونظر^۱ إليه ، ثم أعرض عنه ، وقال : «ادعوا لي حبيبي» . فدعت حفصة له عمر ، فكان منه مثل ذلك . فقلت : ويحكم ، ادعوا له علي بن أبي طالب ، فوالله لا يريد غيره ، فدعوه . فلما رآه فرّج الثوب الذي كان عليه ثم أدخله معه فيه ، فلم يزل يحتضنه إلى أن قبض ويده عليه^۲ .

شماره پنجاه :

قال عطاء: سألت عائشة عن علي^{عليه السلام} فقالت: ذلك خير البشر، لا يشك فيه إلا من كفر^۳ .

شماره پنجاه و یک :

... فقالوا [لبريدة] : حدثنا أيّ الناس كان أحبّ إلى رسول الله^{صلى الله عليه وآله} ؟ قال : كان أحبّ الناس إليه علي بن أبي طالب^{عليه السلام} .^۴

شماره پنجاه و دو :

قال حذيفة : ذلك خير هذه الأمة بعد نبيها ، لا يشكّ فيه إلا منافق^۵ .

شماره پنجاه و سه :

قال ابن مسعود : ... وختمت القرآن على خير الناس بعده . فليل من هو؟ فقال : علي بن أبي طالب صلوات الله عليه^۶ .

شماره پنجاه و چهار :

... قال عبدالله بن عمرو بن العاص: ألا أخبركم بأحبّ أهل الأرض إلى أهل السماء؟

۱ . ظاهراً (واو) زايد است .

۲ . شرح الأخبار / ۱ / ۱۴۷ .

۳ . شرح الأخبار / ۱ / ۱۴۳ .

۴ . شرح الأخبار / ۱ / ۱۴۳ .

۵ . شرح الأخبار / ۱ / ۱۴۴ .

۶ . شرح الأخبار / ۱ / ۱۴۴ .

قلنا : بلى . قال : هو هذا المقفَى [الفتى]... قال له الحسين ﷺ: « [أ] فتعلم إني أحبّ أهل الأرض إلى أهل السماء وتقاتلني أنا وأبي يوم صفين؟! والله إن أبي لخير مني » ... ١ .
شماره پنجاه و پنج :

عن جابر بن عبد الله ، قال : والله ما كنتُ نعرف المنافقين على عهد رسول الله ﷺ إلاّ ببغضهم علياً ﷺ . ٢ .
شماره پنجاه و شش :

عن أبي سعيد الخُدري قال - في قوله عز وجل : «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» [محمد ﷺ (٤٧): ٣٠] ، قال - : ببغضهم لعلي ﷺ . ٣ .
شماره پنجاه و هفت :

عن فطر بن خليفة . قال : قال لي سعد بن مالك : إنه بلغني إنكم تعرضون على سبّ علي ﷺ ، فهل سببته ؟ [ثم] قال : معاذ الله ، والذي نفس سعد بيده لقد سمعت رسول الله ﷺ يقول في علي ﷺ شيئاً لو وضع المنشار على مفرقي علي أن أسبّه ما سببته أبداً . ٤ .
شماره پنجاه و هشت :

عن ابن عمر : إن رجلاً سأله عن علي ﷺ ، فقال : إذا أردت أن تسأل عن علي ﷺ فانظر إلى منزله من منزل النبي ﷺ الذي أنزله فيه فهذا منزل رسول الله ﷺ ، وهذا منزل علي ﷺ . ٥ .

١ . شرح الأخبار / ١ / ١٤٥ - ١٤٦ .

٢ . شرح الأخبار / ١ / ١٥٣ .

٣ . شرح الأخبار / ١ / ١٥٣ .

٤ . شرح الأخبار / ١ / ١٥٦ - ١٥٧ .

٥ . شرح الأخبار / ١ / ١٦٢ .

نمونه‌هایی از واکنش از بین بردن آثار در دفترهای پیشین

در دفتر پنجم صفحه ۱۷۳۶ گذشت که : ابن شهاب زهري می‌گوید: خالد بن عبدالله قسري از من درخواست تدوين سیره نمود، به او گفتم در آثار سیره‌نویسان به مطالبی درباره سیره علی بن ابی‌طالب صلوات‌الله‌علیه برخورد می‌کنم (آیا آن را بنویسم)؟ پاسخ داد: نه (هرگز)، مگر آن‌که او را ...!

صفحه ۱۸۷۰ ابن کثیر دمشقی - مانند دیگر همفکرانش برای فراموش شدن نام امیر مؤمنان علیه السلام! - می‌نویسد: مطلبی که بین مردم متداول است که یکدیگر را به نام علی علیه السلام سوگند داده و می‌گویند: تو را به علی سوگند می‌دهم که این را از من بگیری یا به من بدهی و امثال آن هیچ اساسی ندارد، بلکه گرفته شده از رافضی‌هاست. خوف آن می‌رود که کسی که به گفتن این مطالب عادت کند هنگام جان دادن ایمانش را از دست بدهد (وبی‌دین از دنیا برود)، سوگند به غیر خدا شرک است!

* عمده مطالب واکنش اول: «منع از نقل و تدوين»، واکنش دوم: «کتمان فضائل»، واکنش سوم: «انکار و تکذیب فضائل» به واکنش چهاردهم: «از بین بردن آثار» نیز مربوط می‌شود.

برخی از موارد واکنش دهم: «تحريفات لفظی» نیز حذف آثار مربوط به آن حضرت است.

پیوست‌ها

در آخر این دفتر به تبیین مطالبی می‌پردازیم که ذکر آن در کتاب مناسب یا لازم بود.

۱

عدم صداقت در نقل فضائل

باقی ماندن مناقب اهل بیت علیهم‌السلام - با وجود تلاش مخالفان برای محو و نابودی و یا تحریف آن - جلوه‌ای از مشیّت الهی برای فروزان ماندن مشعل هدایت است.^۱

۱. قال العلامة ابن شهر آشوب المازندرانی: ومن ذلك تسخير الجماعة اضطراراً لنقل فضائله مع ما فيها من الحجّة عليهم حتى إن أنكره واحد ردّ عليه صاحبه وقال: هذا في التواريخ والصحاح والسنن والجوامع والسير والتفاسير... ممّا أجمعوا على صحته، فإن لم يكن في واحد يكن في آخر. ومن جملة ذلك ما أجمعوا عليه أو روى مناقبه خلق كثير منهم حتى صار علماً ضرورياً، كما صنف ابن جرير الطبري كتاب الغدير، وابن شاهين كتاب المناقب وكتاب فضائل فاطمة عليها السلام،

یکی از معاصران اهل تسنن ، پس از نقل ۲۱۰ روایت در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام می گوید :

این فضائل از بسیاری صحابه مانند : ابوبکر، طلحه، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عمر و ... نقل شده است . کسانی که صحابه را متهم کرده اند به ستم به علی علیه السلام و بغض و کینه او و نادیده گرفتن و پایمال کردن حق او و انکار فضائلش، با این مطالب که قطعاً ثابت است چه می کنند؟ چگونه ممکن است کسی که کینه علی علیه السلام را دارد و او را فاسق یا کافر بداند، چنین احادیثی را در فضیلت او نقل کند؟!^۱

پاسخ

→ ويعقوب بن شيبه تفضيل الحسن والحسين عليهما السلام ومسند أمير المؤمنين عليه السلام وأخباره وفضائله ،
والجاحظ كتاب العلوي وكتاب فضل بني هاشم علي بني أمية ،
وأبو نعيم الأصفهاني مقبة المطهرين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام وما نزل في القرآن في أمير
المؤمنين عليه السلام ،
وأبو المحاسن الروياني الجعفریات ،
والموفق المكي كتاب قضايا أمير المؤمنين عليه السلام وكتاب ردّ الشمس لأمر المؤمنين عليه السلام ،
وأبو بكر محمد بن مؤمن الشيرازي كتاب نزول القرآن في شأن أمير المؤمنين عليه السلام ،
وأبو صالح عبد الملك المؤذن كتاب الأربعين في فضائل الزهراء عليها السلام ،
وأحمد بن حنبل مسند أهل البيت عليهم السلام وفضائل الصحابة ،
وأبو عبد الله محمد بن أحمد النطنزي الخصائص العلوية على سائر البرية ،
وابن المغازلي كتاب المناقب ،
وأبو القاسم البستي كتاب المراتب ،
وأبو عبد الله البصري كتاب الدرجات ،
والخطيب أبو تراب كتاب الحدائق. (المناقب ۲ / ۱۷۳ - ۱۷۴)
۱ . فضائل الصحابه للصاعدي ۷ / ۸۵ .

اولاً: آنها از اقیانوس بیکران مناقب مولا به کمتر از نمی اکتفا کرده‌اند و این بزرگ‌ترین خیانت و ظلم و ستم است، مانند همین نویسنده - با نادیده گرفتن مدلول روایاتی که خودش نقل کرده !! - دیگران را بر امیرالمؤمنین علیه السلام ترجیح داده و خلفا را برتر از آن حضرت دانسته است .

ثانیاً: آن‌قدر فضائل حضرت زیاد است که گاهی قابل انکار نبوده و انکار آن باعث ضایع شدن منکرین می‌شده ، پس مدح خورشید در حقیقت مدح خویش است به بینایی ! ولنعم ما قیل : الفضل ما شهدت به الأعداء .^۱

ثالثاً: از همه مهم‌تر آن‌که مشیت الهی بر آن قرار گرفته که گاهی برای اتمام حجت، حقیقت بر زبان دشمن جاری گردد . یعنی آنها ناخواسته یا از روی ناچاری و در شرایط خاص مطالبی را نقل کرده ، یا پس از نقل دیگران ، به آن اعتراف نموده‌اند و گاهی اصلاً توجه به مفاد آن نداشته‌اند .

شیعه و سنی ذیل آیه شریفه : «وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» [البقرة (۲): ۷۶-۷۷] نقل کرده‌اند که گاهی یهودیان اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله را - که در کتاب‌های آسمانی گذشته آمده بود - بازگو می‌کردند، پس از آن در خلوت یکدیگر را سرزنش می‌کردند که چرا به حقیقت اعتراف می‌کنید؟!^۲

از دشمنی یهود با پیامبر صلی الله علیه و آله روشن است که آنها هیچ صداقتی در این اعتراف نداشته‌اند . آیا اعتراف آنان ، علامت محبت آنان به حضرت است؟!

۱ . قال الباعوني الشافعي : وقد بالغ جماعة من أعدائه ومحاربيه له بالفضل والعلم ، والفضل ما شهدت به الأعداء ! (جواهر المطالب في مناقب الإمام الجليل علي بن أبي طالب عليه السلام ۱ / ۲۹۷)
۲ . برای نمونه رجوع شود به تفسیر الطبري ۱ / ۲۹۳ ، بحار الانوار ۹ / ۶۵ .

حقیقت آن است که اگر مخالفان مطلبی را در فضائل امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده و گاهی سند آن را صحیح دانسته و اعتبار آن را پذیرفته باشند، شرایط، نقل آن را ایجاب کرده، و غالباً توجه به مفاد آن نداشته‌اند و یا از توضیح مفاد آن سکوت کرده‌اند، لذا بسیاری از شارحین کتب حدیث در بخش مربوط به مناقب آن حضرت از شرح احادیث امتناع کرده‌اند مگر آن که بخواهند آن را تضعیف نموده، یا مُنکر معرفی کنند و یا در استدلال شیعه به آن مناقشه نمایند!! سید مرتضی (ع) و شیخ طوسی (ع) به مناسبتی فرموده‌اند:

مخالفان با خیال راحت به نقل روایات می‌پردازند ولی گاهی متوجه می‌شوند که در آن روایات مطالبی وجود دارد (که با عقائد باطلشان سازگار نیست) لذا از نقل آن دست می‌کشند.^۱

ذکر چند مثال در این زمینه مناسب است:

برخورد سعد بن ابی وقاص با معاویه

[۲۱۵۹ / ۱۴] در منابع اهل تسنن آمده که معاویه به سعد بن ابی وقاص، ابن عمر، و محمد بن مسلمه - که از یاری امیرالمؤمنین (ع) دست کشیده و به قاعدین معروف شده‌اند - نامه نوشته و از آنها درخواست یاری نمود، هر یک با کلامی مخالفت خویش را با او اعلام نمودند.

در ضمن پاسخ سعد بن ابی وقاص به معاویه آمده است:

۱. ولکنهم کانوا یروون ما سمعوا بالسلامة، وربما تنبّهوا علی ما فی بعض ما یروونه فکفّوا عنه!! (الشافی ۲۴۱/۳؛ تلخیص الشافی ۷۶/۳)

لیوم منه خیر منک حیاً ومیتاً ، أنت للمراء الفداء^۱

یعنی : یک روز از عمر علی علیه السلام از تمام وجود تو - زنده و مردهات - برتر است (و تو قابل قیاس با او نیستی)!

برای همه معلوم است که سعد از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام دست برداشت . و از سوی دیگر او یکی از افراد شورای شش نفره‌ای است که عمر برای خلافت تعیین نمود . پس او داعیه خلافت دارد و خود را شایسته این مقام و معاویه را نالایق بلکه غاصب می‌داند . با توجه به آنچه گفته شد، چرا هنگامی که در برابر معاویه قرار می‌گیرد لب به فضائل مولا می‌گشاید؟!^۲ برای ساکت کردن معاویه، برای تضعیف او و برای تخریب وجهه‌اش ، تا اعلام کند که دشنام او به مولا مخالفت صریح با پیامبر صلی الله علیه و آله است و او با این کار نشان داده که شایستگی منصب خلافت را ندارد.^۳

در روایت مسعودی گذشت که سعد صریحاً به معاویه گفت : به خدا سوگند، من از تو به خلافت سزاوارترم!^۴

پس خشم و غضب سعد بن ابی وقاص بر معاویه باعث شد که نتواند

۱ . الاستیعاب ۲ / ۶۱۰ ، أسد الغابة ۲ / ۲۹۲ ، وقعة صفین ۷۶ ، نهاية الأرب ۲۰ / ۲۳۵ .

۲ . رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۰۵ پیوست ۳ : «ویژگی‌های علی علیه السلام به روایت سعد ...» .

۳ . هنگامی که از سعد درباره متعه حج پرسیدند برای مخالفت با معاویه این‌گونه پاسخ داد : فعلناها وهذا - یعنی معاویه - یومئذ کافر . یعنی : زمانی که معاویه هنوز کافر بود ما متعه حج را درست دانسته و آن را انجام می‌دادیم ! (صحیح مسلم ۴ / ۴۷ ، السنن الکبری ۵ / ۱۷ ، شرح صحیح مسلم للنووی ۲۰۴/۸ ، البدایة والنهاية ۵ / ۱۵۳ ، ۱۵۹)

۴ . رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۶۱۱ ، روایت شماره ۱۰۹۳ ... فقال سعد : والله إنني لأحق بموضعك منك ، فقال معاوية : يأبي عليك ذلك بنو عذرة ، وكان سعد - فيما يقال - لرجل من بني عذرة ! (مروج الذهب ۳ / ۱۴ - ۱۵)

جوانب گوناگون مطالبش را بسنجد، و ناخواسته لب به بیان فضائل مولا بگشاید و سپس از او نقل و ثبت شود و برای همیشه در تاریخ باقی بماند. اگر معاویه یا سعد احتمال می‌دادند که این گفتگو چنین تأثیری داشته باشد، هیچ‌گاه او لب به جسارت و این لب به سخن نمی‌گشود. آری؛ عدو شود سب خیر اگر خدا خواهد!

[۲۱۶۰ / ۱۵] معاویه از سعد بن ابی وقاص پرسید: چرا ما را یاری نکردی؟! سعد گفت: خودم شنیدم پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «تو با حق هستی و حق با تو (هر دو در یک محور هستید) و از مدار حق جدا نمی‌شوی».

معاویه گفت: باید شاهد بیاوری که حضرت این سخن را فرمود. سعد گفت: ام‌سلمه همسر پیامبر (ص) گواه است، سپس همگی نزد ام‌سلمه رفتند. به او گفتند: دروغ بر پیامبر (ص) زیاد شده، سعد ادعا می‌کند که آن حضرت چنین حدیثی فرموده است، ام‌سلمه گفت: (آری درست است) پیامبر (ص) این مطلب را در خانه من فرمود. معاویه به سعد گفت:

الان چقدر سزاوار ملامت هستی! تو این کلام را از پیامبر شنیدی و دست از یاری علی برداشتی؟! اگر من این سخن پیامبر را شنیده بودم تا جان در بدن داشتم خدمتکار علی بودم!

[۲۱۶۱ / ۱۶] بنابر نقل ابن کثیر، سعد در مقام بیان امتناع از مبارزه با علی (ع)

۱. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۱۹۳ - ۱۹۴ روایت شماره ۹۹: ... یا أبا اسحاق، ما كنت أُلوم الآن؛ إذ سمعتَ هذا من رسول الله وجلست عن علي! لوسمعتُ هذا من رسول الله ﷺ لكنت خادماً لعلِّي حتى أموت. (تاریخ مدینه دمشق ۲۰ / ۳۶۰ - ۳۶۱، تطهير الجنان لابن حجر المكي ۳۵۱ و رجوع شود به كشف الأستار ۴ / ۹۶ - ۹۷ شماره ۳۲۸۲، مختصر زوائد مسند البزار ۲ / ۱۷۳ - ۱۷۴ شماره ۱۶۳۸، قال البزار: سعد غير متروك، مجمع الزوائد ۷ / ۲۳۵ - ۲۳۶)

حدیث منزلت را مطرح نمود - و بنا بر نقل مسعودی حدیث رایت را نیز بر آن افزود - معاویه گفت: اگر من این سخن را از پیامبر ﷺ شنیده بودم با علی نمی جنگیدم. و بنا بر نقلی: تمام عمر خادم علی بودم.^۱

پس این اعتراف معاویه مهم است که اگر کسی چنین مطالبی را از پیامبر ﷺ درباره علی ﷺ شنیده باشد باید تمام عمر خدمتگزار علی ﷺ باشد. و البته روشن است که کلام معاویه چیزی جز ظاهر سازی و عوام فریبی نیست؛ زیرا او در غدیر حضور داشت و سخنان پیامبر ﷺ را درباره علی ﷺ شنید، مطالبی که اقتضا دارد هر مؤمنی همیشه خدمتگزار آن حضرت باشد و پس از آن که ناخواسته به حقیقت اعتراف نمود باز بهانه می آورد که خودش این مطلب را نشنیده است! از جمله شواهد این که سعد ناخواسته لب به فضائل مولا گشوده، آن که در روایت معتبر شماره ۲۲۷ گذشت که:

سعید بن مسیب هنگامی که حدیث منزلت را در استخلاف امیرمؤمنان ﷺ بر مدینه از پسر سعد شنید، نزد سعد رفت و از او درخواست نقل آن را نمود. سعد بن ابی وقاص عصبانی شد و پرسید: چه

۱. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۴۴۴ - ۴۴۵ ... فقال سعد: ما كنت لأقاتل رجلاً قال له رسول الله ﷺ: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي»، فقال معاوية: من سمع هذا معك؟ فقال: فلان وفلان وأم سلمة. فقال معاوية: أما إنني لو سمعته منه ﷺ لما قاتلت علياً. وفي رواية: ... وأنهما قاما إلى أم سلمة فسألاها فحدتتهما بما حدث به سعد، فقال معاوية: لو سمعت هذا قبل هذا اليوم لكنت خادماً لعلي حتى يموت أو أموت. (البداية والنهاية ۸/ ۸۳- ۸۴) قال المسعودي: ... أن سعداً لما قال هذه المقالة لمعاوية ونهض ليقوم صرطاً له معاوية، وقال له: اقعدي حتى تسمع جواب ما قلت، ما كنت عندي قط الأم منك الآن، فهلاً نصرته، ولم قعدت عن بيعته؟ فإني لو سمعت من النبي ﷺ مثل الذي سمعت فيه لكنت خادماً لعلي ما عشت! (مروج الذهب ۳/ ۱۴- ۱۵، مرآة الزمان ۶/ ۴۳۹)

کسی آن را (از زبان من) برای تو نقل نمود؟! سعید می‌گوید: من دوست نداشتم به او بگویم فرزندان آن را نقل کرد؛ زیرا بر او خشمگین می‌گردید!^۱

نقل فضائل امیرمؤمنان علیه السلام توسط معاویه با وجود عداوت شدید

عداوت شدید معاویه با امیرالمؤمنین علیه السلام قابل انکار نیست. این مطلب شواهد فراوان دارد که برخی از موارد آن گذشت.^۲ ولی با وجود این عداوت گاهی شرایط به گونه‌ای بوده که لب به فضائل مولا می‌گشاید. گذشت که:

معاویه گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله علی را سرشار از علم و دانش می‌نمود، و درباره او فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون به موسی علیه السلام هستی...». عمر در مشکلات (به او مراجعه می‌کرد و حل مشکل را) از او یاد

۱. فغضب، فقال: من حدّثك به؟! فکهرت أن أخبره أن ابنه حدّثنيه فیغضب علیه. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۴۶۷. گذشت که عده‌ای از اهل تسنن حکم به صحت این روایت کرده‌اند.

۲. برای نمونه رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۱۹: «ناسزاگویی معاویه و بنی‌امیه...». و صفحه ۲۳۲۴ - ۲۳۲۵ گفته شد که بنابر روایت صحیح شماره ۱۳۲: معاویه از علی علیه السلام به بدی یاد کرد و خشم سعد بن ابی‌وقاص را برانگیخت.

و صفحه ۲۴۷۰ روایت ۲۰۰۲ کلام احمد بن حنبل گذشت که: علی علیه السلام [دشمنان بسیاری داشت. آنها نتوانستند برای او عیبی پیدا کنند، لذا به سراغ کسی رفتند که به جنگ علی علیه السلام رفته و با او دشمنی و مبارزه نمود - یعنی معاویه - او را مدح و ثنا گفتند به خاطر دشمنی با علی علیه السلام].

و صفحه ۲۵۲۵، روایت شماره ۲۰۷۳ معاویه گفت: من می‌خواهم کودکان با آن - یعنی سب و لعن به مولا - خوی بگیرند و بزرگان با آن پیر شوند تا کسی از علی به نیکی یاد نکند و فضیلتی درباره‌اش نقل نشود!

و صفحه ۲۵۶۸ - ۲۵۶۹، شماره‌های ۲۱۱۵ - ۲۱۱۶ فرمان معاویه به نسبت‌های ناروا دادن و شایعه‌پراکنی علیه امیرمؤمنان علیه السلام.

و صفحه ۲۶۱۶ - ۲۶۱۷ در روایت صحیح - شماره‌های ۲۱۵۵ - ۲۱۵۶ - گذشت که: معاویه و ... به جهت کینه‌ای که از امیرمؤمنان علیه السلام به دل داشتند سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک نمودند.

بیوست ۲ / عدم صداقت در نقل فضائل / ۲۶۵۷

می‌گرفت. من خودم نزد عمر بودم که برایش مشکلی پیش آمد،
سراغ علی را می‌گرفت؟!^۱
هنگامی که خبر شهادت حضرت به معاویه رسید گفت: ... مردم از
فضیلت و فقه و دانش چه چیزی را از دست دادند!^۲
و گفت: با رفتن علی بن ابی طالب دانش و فقاقت از بین رفت.^۳

اقدام ناخواسته به تألیف درباره غدیر!

گذشت که ابوبکر سجستانی حدیث غدیر را انکار نموده و گفت: هنگام
بازگشت پیامبر ﷺ از حجة الوداع، علی ﷺ در یمن بوده است. ابن جریر طبری -
سنی متعصب! - در برابر او جبهه‌گیری شدید نمود و کتابی در اثبات حدیث
غدیر و بیان اسناد آن تألیف کرد!^۴

۱. کان رسول الله ﷺ یغزّه العلم غزاً، ولقد قال له رسول الله ﷺ: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»، وكان عمر إذا أشكل عليه شيء يأخذ منه، ولقد شهد عمر وقد أشكل عليه شيء فقال: هاهنا علي؟!
(فضائل امیرالمؤمنین ﷺ لأحمد بن حنبل ۳۰۳ - ۳۰۴ شماره ۲۷۵ (تحقیق محقق طباطبائی)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۴۰ شماره ۱۱۵۳ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض)، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۱۷۱ و ۵۹ / ۷۴، مناقب علی بن ابی طالب ﷺ لابن المغازلی ۵۰ - ۵۱، ذخائرالعقبی ۷۹، الرياض النضرة ۳ / ۱۶۲، نظم درر السمطين ۱۳۴، الصواعق المحرقة ۱۷۹، فیض القدر ۳ / ۶۱، و مراجعه شود به تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۸۵، فتح الباری ۱۳ / ۲۸۵)
در مورد اعتراف معاویه به فضائل مولا رجوع شود به کتاب الإمام علی ﷺ فی آراء الخلفاء للشیخ مهدي فقيه إيماني صفحه ۱۴۷ - ۱۶۷، ترجمه آن امام امیرالمؤمنین علی ﷺ از دیدگاه خلفا صفحه ۱۴۴ - ۱۶۴.

۲. لَمَّا جاء خبر قتل علي [ﷺ] إلى معاوية ... فقال: ويحك، أنك لا تدري ما فقد الناس من الفضل والفقه والعلم! (البداية والنهاية ۸ / ۱۴۰).

۳. ذهب الفقه والعلم بموت ابن أبي طالب. (الاستيعاب ۳ / ۱۱۰۸).

۴. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۶۲۰.

آنچه ذهن انسان را مشغول می‌کند و واقعاً سؤال برانگیز است آن‌که طبری در برابر انکار ابن ابی داود - که رقیب بلکه دشمن آشکار او شمرده می‌شده^۱ - چنان جبهه‌گیری کرده و مشغول جمع‌آوری اسناد و طرق حدیث غدیر گردیده که کسی مثل حافظ ذهبی، دانشمند نامی اهل تسنن را به شگفت آورده و از دیدن آن و کثرت اسناد و طرق حدیث غدیر مات و مبهوت گشته است!^۲

ولی همین نویسنده توانا در آثار دیگرش جایی که لازم بوده حدیث غدیر را نقل کند مانند کتاب تاریخ یا تفسیر هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌کند!

اصرار بر اثبات در جایی و سکوت مطلق در جایی دیگر نشان چیست؟! آری؛ «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»، مشیت الهی بر آن قرار گرفته که کسانی که در نقل مطالب ملاحظه حال مردم را می‌کنند و خوشنودی خداوند را در نظر نمی‌گیرند،^۳ برخلاف میلشان و فقط برای سرجا نشانیدن رقیب، حق و حقیقت را آشکار نمایند تا سندی باشد برای حق‌جویان و حق‌پویان.

۱. ذهبی می‌گوید: لا یسمع قول ابن جریر فیہ فإن هؤلاء بینهم عدواة بیّنة ففقف فی کلام الأقران بعضهم فی بعض . یعنی کلام ابن جریر درباره ابن ابی داود پذیرفته نیست؛ زیرا این دو با یکدیگر دشمنی آشکار داشتند، اگر اقران (یعنی کسانی که رقیب یکدیگر شمرده شوند) درباره یکدیگر اظهار نظر کردند، تو توقف کن (و آن را نپذیر)!(تذکره الحفاظ ۲ / ۷۷۲)

او در جای دیگر نوشته: وقد وقع بین ابن جریر و بین ابن ابی داود، وکان کل منهما لا ینصف الآخر، وکان الحنابلة حزب ابی بکر بن ابی داود، فکثروا وشغبوا علی ابن جریر، وناله أذى، ولزم بیته، نعوذ بالله من الهوی. (سیر أعلام النبلاء ۱۴ / ۲۷۷) در همین زمینه رجوع شود به کلام شادروان علامه سید عزیز طباطبایی رحمته الله در «الغدیر فی التراث الإسلامی»، مجله تراثنا ۲۱ / ۱۷۲.

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۶۲۵.

۳. گذشت که طبری هنگامی که به نقل نامه‌های محمد پسر ابوبکر و معاویه می‌رسد، می‌گوید: من آن نامه‌ها را نمی‌آورم؛ چون عموم مردم تاب شنیدن آن را ندارند. (تاریخ الطبری ۳ / ۵۵۷)

او درباره درگیری‌های بین عثمان و ابوذر می‌نویسد: دیگران در این زمینه مطالب فراوان و چیزهای زشتی روایت کرده‌اند که نقل آن برای من خوشایند نیست! (تاریخ الطبری ۳ / ۳۳۷)

نقل فضائل امیر مؤمنان علیه السلام برای اعاده حیثیت!

ابوبکر سجستانی متهم به دشمنی با امیر مؤمنان علیه السلام است،^۱ نزدیک بود به جهت نقل روایتی از نواصب سرش را برباد دهد،^۲ حتی پدرش او را کذاب دانسته است،^۳ و اخیراً گذشت که ابن جریر طبری کتابی در ردّ بر او و اثبات حدیث غدیر نوشت.

[۲۱۶۲ / ۱۷] گویند: او را تبعید کردند، سپس به بغداد برگردانده شد، (اظهار توبه کرد و) مجلس حدیث خوانی به راه انداخت و شروع به نقل فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نمود و به عنوان شیخ حنابله شناخته شد.^۴

[۲۱۶۳ / ۱۸] طبری صداقت او را در نقل فضائل علی علیه السلام انکار کرده و گفته: تکبیرة من حارس، مقصود آن که او قصد تقرب ندارد و می خواهد اعاده حیثیت نماید!^۵

۱. قال الخطیب البغدادی: کان ابن ابي داود یتهم بالانحراف عن علي والمیل علیه . (تاریخ بغداد ۴۷۴/۹، تاریخ مدینة دمشق ۲۹ / ۸۷)

وقال ابن عدي: ونسب في الابتداء إلى شيء من النصب . (الكامل ۲۶۶/۴)
نگارنده گوید: سخن بی ربط او درباره حدیث طبر در دفتر نخست صفحه ۱۱۸ گذشت که گفته:
اگر حدیث طبر صحیح باشد نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله زیر سؤال می رود.

۲. در همین دفتر صفحه ۲۵۷۷ - ۲۵۷۹ گذشت که او روایتی را نقل کرد که: (حفت أظفیر ... من کثرة ما کان یتسلق علی أزواج النبی صلی الله علیه و آله) و نزدیک بود به جهت نقل آن اعدام شود!

۳. إن أبا داود السجستاني يقول: ابني عبد الله هذا كذاب . (الكامل لابن عدي ۲۶۵ / ۴)

۴. قال ابن عدي الجرجاني: وابن ابي داود قد تكلم فيه أبوه وإبراهيم الأصبهاني ونسب في الابتداء إلى شيء من النصب، ونفاه بن فرات من بغداد إلى واسط، وردّه علي بن عيسى، وحدث وأظهر فضائل علي علیه السلام، ثم تحنبل فصار شيخاً فيهم . (الكامل ۲۶۶ / ۴)

۵. كنت عند محمد بن جرير الطبري، فقال له رجل: إن ابن ابي داود يقرأ على الناس فضائل علي بن ابي طالب علیه السلام، فقال ابن جرير: تكبيرة من حارس . (تاریخ بغداد ۴۷۴ / ۹)

بنابر برخی از منابع، ابوبکر سجستانی گفته: طبری دروغ می‌گوید، من منکر حدیث غدیر نیستم، سخن من آن است که این مسجد غدیر خم قدمتی ندارد و ساخت آن متأخر است و در این زمینه تألیفی نیز داشته است.^۱

البته این مطلب با آنچه اهل تسنن از او نقل کرده‌اند که اصلاً حضور مولا در حجّة الوداع را انکار کرده و نیز با اشعاری که سروده سازگار نیست. ممکن است این عذرخواهی شبیه مطلبی باشد که از او - در جسارت به امیر مؤمنان (ع) - گذشت و گفتند: او مطلب را از زبان نواصب نقل کرده است!^۲

اصلاً خدا به دل او انداخته!

[۲۱۶۴ / ۱۹] سیوطی (متوفی ۹۱۱) درباره حدیث: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» می‌نویسد: من روزگاری دراز درباره این حدیث چنین پاسخ می‌دادم که حسن (و نیکو و معتبر) است ولی از زمانی که دیدم محمد بن جریر طبری در تهذیب الآثار و حاکم در مستدرک حکم به صحت این حدیث نموده‌اند از خدا

→ تکبیرة من حارس، یعنی الله اکبر گفتن نگهبان که برای یاد خدا تکبیر نمی‌گوید، می‌خواهد اظهار وجود کند تا سارقان برحذر باشند و بفهمند که او بیدار و به انجام وظیفه مشغول است. این مثل برای کسی است که از گفتارش قصد قربت نداشته و هدف دیگری را دنبال می‌کند.

۱. قال الشريف المرتضى (ع): قيل: إن ابن أبي داود لم ينكر الخبر وإنما أنكر كون المسجد الذي بغدير خم متقدماً، وقد حكى عنه التنصل من القدح في الخبر، والتبري مما قذفه به محمد بن جرير الطبري (الشافعي ۲ / ۲۶۴، الذخيرة ۴۴۴)

وقال الحلبي (ع): على أن المضاف إلى السجستاني من ذلك موقوف على حكاية الطبري مع ما بينها من الملاحاة والشنآن، وقد أكذب الطبري في حكايته عنه، وصرح بأنه لم ينكر الخبر، وإنما أنكر أن يكون المسجد بغدير خم متقدماً، وصنّف كتاباً معروفاً يعتذر فيه مما قرفه به الطبري ويتبرأ منه. (تقريب المعارف لأبي الصلاح الحلبي ۲۰۷ - ۲۰۸)

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۵۷۸.

طلب خیر کرده و به صحت این حدیث جزم نمودم.^۱

پس این که می‌گوید: «فاستخرت الله» استخاره کردن برای حکم به صحت روایت کردن، استخاره با قرآن و تسبیح نیست؛ زیرا میزان در مباحث علمی و اعتبار روایات به استخاره نیست، بلکه مراد آن است که از خدا درخواست خیر کردم تا آنچه را که حق است به دلم الهام کند. این مطلب حاکی از آن است که خدا به دل او انداخته که - درباره روایتی که مطابق میزان علمی صحت آن ثابت است و دیگران هم آن را صحیح دانسته‌اند - او به صحت روایت اعتراف کند.

شواهدی دیگر در نقل ناخواسته مخالفان

در روایت معتبر شماره ۲۱۴۲ گذشت: که پیامبر ﷺ از امیر مؤمنان ﷺ با نهایت عظمت و جلالت یاد فرموده است. ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) در کتاب تطهیر الجنان - که در دفاع از معاویه تألیف کرده - پس از ذکر صلح امام مجتبی ﷺ - بدون هیچ ارتباطی با مطالب قبل و بعد - این روایت را نقل نموده، پس خدا آن را بر قلمش جاری نموده و گرنه دیگران این بخش از روایت را تحریف و تقطیع و حذف کرده‌اند، چنان که گذشت.^۲

در روایت شماره ۱۱۱۴ گذشت: امیر مؤمنان ﷺ و عباس پس از وفات پیامبر ﷺ نزد ابوبکر آمدند. آن دو در مورد میراث پیامبر ﷺ نزاع داشتند، ابوبکر به عباس گفت: تو را به خدا می‌دانی که پیامبر ﷺ از بین قبائل قریش فقط فرزندان عبدالمطلب را - که تو هم در میان آنها بودی - جمع کرد و فرمود:

۱. جامع الأحادیث ۲۵۹/۱۶، کنز العمال ۱۴۸/۱۳ - ۱۴۹.

۲. رجوع شود به صفحه ۲۵۹۵.

«خدا پیامبری را نفرستاد مگر آن‌که برای او برادر، وزیر، وصی و جانشینی در خاندانش قرار داد. اکنون کدام یک از شما با من بیعت می‌کند تا برادر، وزیر، وصی و جانشین من در خانواده‌ام باشد؟ ... از بین شما (فقط) علی بلند شد و طبق همین شرط با او بیعت نمود ... عباس پاسخ داد: آری درست است. (غرض ابوبکر آن بود که به عباس بگوید: چرا آن روز پاسخ مثبت ندادی تا الان وارث پیامبر (ص) باشی؟)»^۱

و بنابر نقل شیعه عباس به او گفت: اگر چنین است، چرا تو بر علی مقدم شده و به او فرمان می‌دهی، در حالی که این مقام به او اختصاص دارد؟!^۲

و در روایت شماره ۱۲۰۱ گذشت که: عن جمیع بن عمیر، قال: أتیت ابن عمر فسألته عن علي [ع] فانتهرني، ثم قال: ألا أحدثك عن علي؟! هذا بيت رسول الله ﷺ في المسجد وهذا بيت علي [ع].^۳

لفظ: «فانتهرني» دلالت بر طرد نمودن و مایوس کردن او دارد و حاکی از آن است که ابن عمر ابتدا از بیان فضائل امیرالمؤمنین (ع) استنکاف و امتناع داشته و اگر پس از آن مطلبی نقل کرده بر خلاف خواسته و میل قلبی خودش بوده است.

و در روایت شماره ۶۲۴ گذشت که: نافع غلام عبدالله بن عمر می‌گوید: از عبدالله بن عمر پرسیدم: بهترین مردم پس از پیامبر (ص) کیست؟ او پاسخ داد: ای بی‌مادر! تو به این مطلب چکار داری؟! سپس استغفار نموده و با اشاره به حدیث سدّ الابواب گفت: بهترین مردم پس از پیامبر (ص) علی (ع) است.^۴

۱. تاریخ مدینه دمشق ۵۰/۴۲ و رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۵۶۳ و این دفتر صفحه ۲۶۳۲.

۲. المناقب ۴۹/۳، بحار الأنوار ۳/۳۸.

۳. المستدرک ۵۱/۳، شواهد التنزیل ۳۱۸/۱.

۴. عن نافع مولى ابن عمر، قال: قلت لابن عمر: مَنْ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قال: ما ←

دیده نشده که عبدالله بن عمر در مقابل دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام و کسانی که با آن حضرت جنگیده‌اند، دفاعی از آن حضرت داشته باشد ولی در غیاب آنان گاهی ناخواسته مطالبی بر زبانش جاری شده است!

[۲۱۶۵ / ۲۰] مثلاً پس از قضیه حکمین، معاویه در تعریض به او می‌گوید: هر کس می‌خواهد دربارهٔ خلافت سخنی بگوید سرش را بلند که ما از او و پدر به خلافت سزاوتریم! راوی به عبدالله بن عمر گفت: چرا پاسخ او را ندادی؟! گفت: خواستم به او بگویم: سزاوتر به این امر کسی است که با تو و پدرت در راه اسلام جنگید، ولی ترسیدم سختم باعث تفرقه و اختلاف و خونریزی شود.^۱

عینی در شرح تصریح کرده که مراد او از این سخن، علی علیه السلام است که در جنگ احد و خندق با معاویه و ابوسفیان که کافر بودند جنگید.^۲ پس با این که ابن عمر امیرمؤمنان علیه السلام را به لحاظ سابقه‌اش مستحق خلافت و سزاوتر از دیگران می‌داند ولی این مطلب را در دل نگاه داشته و هنگام خشم بر معاویه فقط برای یک نفر گفته نه، جایی که نقل آن لازم است. علاوه بر آن، با وجود اعتراف مذکور هیچ‌گاه حاضر نشد با آن حضرت بیعت یا به یاری آن بزرگوار اقدام نماید!!

و در روایت شماره ۱۱۷۶ گذشت که: جمیع بن عمیر حدیث رایت و

→ أنت وذاك لأُمَّ لك، ثم قال: أستغفر الله! خيرهم بعده من كان يحل له ما كان يحل له، ويحرم عليه ما كان يحرم عليه. قلت: من هو؟ قال: علي. (المناقب لابن المغازلي ۲۱۲ - ۲۱۳)

۱. وهممت أن أقول: أحق بهذا الأمر منك من قاتلك وأباك على الإسلام. (صحيح البخاري ۴۸ / ۵)

۲. (من قاتلك) يخاطب به معاوية. قوله: (وأباك) أراد به أبا سفیان والد معاوية؛ فإن علياً علیه السلام قاتل معاوية ووالده أبا سفیان يوم أحد ويوم الخندق وهما كانا كافرين في ذلك الوقت. (عمدة القاري ۱۷ / ۱۸۶)

حدیث پیمان برادری حضرت را از ابن عمر نقل کرد ، کثیر النوا شگفت زده پرسید: تو گواهی می دهی که ابن عمر چنین مطالبی را نقل کرد ؟ جمیع بن عمیر سه مرتبه سوگند یاد کرد که آن را از ابن عمر شنیده است !^۱

چرا کثیرالنوا تعجب کرده که ابن عمر فضائل آن حضرت را نقل کند؟!

[۲۱ / ۲۱۶۶] معاویه به عمرو بن عاص - که سابقاً روایات «تقتل عماراً الفتنه الباغية» و مانند آن را نقل کرده بود - اعتراض می کند که : تو شامیان را نسبت به من بدبین کرده ای ، چرا هر چه شنیده ای نقل می کنی؟! عمرو بن عاص می گوید: مگر من علم غیب داشتم ؟ من نمی دانستم که جنگ صفین اتفاق می افتد ، آن موقع که عمار با تو جنگ نداشت .^۲

از مطالبی که تحت عنوان : «کتمان نام مبارک امیرمؤمنان (ع)» از عایشه گذشت^۳ معلوم می شود که اگر او فضیلتی درباره آن حضرت نقل کرده^۴ خدا بر زبانش جاری کرده و یا به جهت اقتضای شرایط خاص بوده است .

[۲۲ / ۲۱۶۷] بعضی روایت معروف: «خاصف النعل»^۵ را به جهت آن نقل کرده اند که دلالت دارد بر جواز اشتغال به عمل غیر عبادی در مسجد؛ زیرا

۱. قلت: فأنت تشهد بهذا على ابن عمر؟! قال: نعم، قال: فشهد - ثلاث مرّات - بالله الذي لا إله إلا

هو لسمعه من ابن عمر . (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۹۶)

۲. شرح ابن أبي الحديد ۲۷/۸ .

۳. رجوع شود به دفتر پنجم ، صفحه ۱۸۳۸ - ۱۸۴۲ .

۴. مانند روایات گذشته: دفتر نخست ، صفحه ۱۲۹ روایت شماره ۳ ، صفحه ۲۰۰ - ۲۰۲ روایات

شماره ۱۰۲ - ۱۰۴ ، دفتر سوم صفحه ۱۱۷۸ ، ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ ، دفتر چهارم صفحه ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰ ،

۱۴۶۵ ، روایات شماره ۹۱۴ ، ۹۲۳ ، دفتر ششم صفحه ۲۲۸۹ روایت شماره ۱۷۱۱ صفحه ۲۶۴۳ -

۲۶۴۵ روایات شماره ۴۴ - ۵۰ .

۵. رجوع شود به دفتر سوم ، صفحه ۹۶۱ ، ۹۷۱ ، فضیلت های شماره ۲۵ - ۲۶ .

پیامبر ﷺ امیر مؤمنان ﷺ را از وصله زدن به کفش در مسجد نهی فرمود.^۱
پس مقصود آنها نقل فضائل حضرت نبوده است .

گویند: برخی از مصری‌ها به جهت آن‌که نام کشورشان مصر در نامه شماره ۲۷ نهج البلاغه ، عهدنامه مالک اشتر، وجود داشته ، آن را برای سازمان ملل فرستادند و سبب اشتها آن گردیدند!^۲

مناسب است این بخش را به روایتی که در منابع فریقین آمده ختم نماییم .

پیامبر ﷺ علی ﷺ را به عنوان پرچم (و پیشوای دین) نصب نمود و فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست . بارالها! دوستش را دوست بدار ، و دشمنش را دشمن بدار ، و خوار (و ذلیل نموده و به حال خویش رها) کن کسی که او را رها نماید و یاری کن هر کس او را یاری کند .

بارالها! تو گواه آنها باش (که من فرمانت را اجرا و پیامت را رساندم)».

عمر پس از نقل مطلب گذشته می‌گوید :

۱ . قال الطحاوي : قد روينا عن رسول الله ﷺ ما يدل على إباحة العمل الذي ليس من القرب في المسجد ، حدثنا فهد ، قال : حدثنا محمد بن سعيد الأصبهاني ، قال : حدثنا شريك ، عن منصور ، عن ربعي بن حراش ، عن علي ﷺ [] ، قال : سمعت رسول الله ﷺ يقول : «يا معشر قريش ، لبيعتن الله عليكم رجلاً امتحن الله به الإيمان ، يضرب رقابكم على الدين» فقال أبو بكر: أنا هو يا رسول الله ؟ قال : «لا» ، فقال عمر : أنا هو يا رسول الله ؟ قال : «لا ، ولكنه خصف النعل في المسجد» ، قال : وكان قد ألقى إلى علي ﷺ [] نعله يخصفها .

ثم قال : أفلا ترى أن رسول الله ﷺ لم ينه علياً [] عن خصف النعل في المسجد ، وأن الناس لو اجتمعوا حتى يعموا المسجد بخصف النعال كان ذلك مكروهاً . (شرح معاني الآثار ۴/ ۳۵۹ - ۳۶۰)
۲ . رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۲۴۵۹ .

در آن حال جوانی زیبا و خوش‌بو که در کنار من بود به من گفت :
«یا عمر، لقد عقد رسول الله صلی الله علیه و آله عقداً لا یحلّه إلا منافق» ، یعنی: ای
عمر، پیامبر صلی الله علیه و آله پیمانی بست که جز منافق آن را پیمان را نمی‌شکند .
ماجرای پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گذاشتم ، حضرت فرمود : «ای عمر، او
آدمیزاد نبود، جبرئیل بود که می‌خواست بر مطلبی که من درباره
علی علیه السلام گفتم تأکید نماید».

این روایت را محمد صالح حسینی ترمذی کشفی (قرن ۱۱) و شیخ سلیمان
قندوزی حنفی (متوفی ۱۲۹۳) از سید علی همدانی (متوفی ۷۸۶) نقل کرده‌اند،
و هر سه از علمای اهل تسنن هستند.^۱

نگارنده گوید : شایان ذکر است که برخی از موارد پیوست آینده نیز از
مصادیق «عدم صداقت در نقل فضائل» بشمار می‌آید که گاهی بر خلاف وجدان یا
اعتقاد خویش سخن گفته‌اند و گاهی برخلاف آنچه واقع شده است .

۱. مودّة القربى (المودة الخامسة) ، ینابیع المودة ۲ / ۲۸۴ ، مناقب مرتضوی ۱۲۹ .
تذکر : کتاب مودّة القربى [مودّة ذوی القربى] به صورت کامل در کتاب ینابیع المودة ۲ / ۲۵۵ -
۳۴۲ گنجانده شده است .
و رجوع شود به الاحتجاج ۱ / ۸۴ (چاپ دیگر ۱ / ۶۶-۶۷) ، تفسیر العیاشی ۱ / ۳۲۹ (چاپ دیگر
۱ / ۳۳۶) ، العقد النضید ۱۷۸ ، الدر النظیم ۲۵۳ ، بحار الأنوار ۳۷ / ۱۳۹ ، ۲۱۹ .

تناقضات

مخالفان اختلافات شدیدی در واکنش نسبت به روایات فضائل یا بررسی اسناد آن دارند، گاهی تناقضات حیرت‌انگیز از یک نویسنده دیده می‌شود که ممکن است برای مخالفت با شیعه، از روی لجاجت، ترس، طمع و ... مطلبی را گفته و در جای دیگر در شرایط عادی به صورت صحیح اظهار نظر کرده باشد؛ یا غافل از سخن گذشته مطلبی بر زبان و قلمش جاری شده، و یا آن‌که واقعاً حیران و سرگردان گشته و پریشانی درونی اش این گونه جلوه گر شده است. در هر صورت مشیت الهی بر آن قرار گرفته که گاهی - هر چند ناخواسته - به حقیقتی اعتراف نمایند.

تناقض در دلالت آیه نجوا بر کوتاهی صحابه^۱

عده‌ای از مفسرین - معاصرین و قدما - در تفسیر آیه نجوا - که آیا از آیه کوتاهی صحابه برداشت می‌شود یا نه - مطالبی متناقض گفته‌اند. بیضاوی می‌گوید: در این فرمان نکاتی وجود دارد: ... و (از جمله) تشخیص مؤمن (واقعی و) مخلص از منافق، و شیفته آخرت از دنیاطلب!

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۲۱۲ - ۲۲۳۰.

ولی بلافاصله گفته : البته - بنابر قول وجوب تقدیم صدقه - بر کسانی که صدقه ندادند طعنی متوجه نمی شود^۱ و نظیر آن در تفسیر رازی دیده می شود.^۲

چگونه ممکن است که فرمان خدا برای آزمایش صحابه و تشخیص مؤمن مخلص از منافق ، و شیفته آخرت از دنیاطلب باشد ولی بر کسانی که صدقه ندادند طعنی متوجه نشود ، آیا این تناقض آشکار نیست ؟ !!

و شگفت آن که در تفسیر رازی از قاضی نقل کرده که او گفته :

روایت شده که صحابه وقت داشتند و به آن عمل نکردند . اگر اختصاص امیرالمؤمنین (ع) به عمل به آیه اثبات شود (گوییم :) آنها فرصت عمل به آن را نداشته اند و گرنه بزرگان صحابه خود را از چنین فضیلتی محروم نمی کنند .^۳

نگارنده گوید : بنابر نقل تفسیر رازی ، قاضی خودش گفته : اکثر روایات دلالت بر تفرد امیرالمؤمنین (ع) در عمل به آیه نجوا دارد و دیگران نیز آن را مطلبی مشهور دانسته اند.^۴ پس ایجاد تردید با تعبیر : (اگر اختصاص امیرالمؤمنین (ع) به عمل به آیه اثبات شود) بی انصافی و تناقض است .

۱ والمیز بین المخلص والمنافق ومحَبّ الآخرة ومحَبّ الدنيا... وهو علی القول بالوجوب

لا یقدح فی غیره فلعله لم یتفق للأغنیاء مناجاة فی مدة بقائه . (تفسیر البیضاوی ۵ / ۱۹۵)

۲ . هذا التکلیف یشتمل علی أنواع من الفوائد : ... و سادسها : أنه یتمیّز به محَبّ الآخرة عن محَبّ الدنيا ، فإن المال محک الدواعی ... الی أن قال : علی تقدیر أن أفاضل الصحابة وجدوا الوقت وما فعلوا ذلك ، فهذا لا یجزّ إلیهم طعناً ... (تفسیر الرازی ۲۹ / ۲۷۱ - ۲۷۲)

۳ . تفسیر الرازی ۲۹ / ۲۷۲ .

۴ . قال القاضی : والأكثر فی الروایات : أنه (ع) تفرد بالتصدق قبل مناجاته . (تفسیر الرازی ۲۹ / ۲۷۲)

ولم یعمل بها علی المشهور غیره [ع] . (تفسیر آلوسی ۳۱/۲۸ ، التفسیر الوسیط ۱۴/۲۶۶)

تناقض دیگر آن که می‌گوید: قد روي أيضاً أن أفاضل الصحابة وجدوا الوقت وما فعلوا ذلك و بلافاصله می‌گوید: فلأن الوقت لم يتسع لهذا الغرض^۱.

پس خودش ابتدا گفته: روایت شده که صحابه وقت داشتند و به آن عمل نکردند. در حالی که اگر روایتی هم نبود این مطلب روشنی است که نمی‌شود خدای حکیم آنها را ملامت کند بر کاری که فرصت عمل به آن را نداشته باشند، پس چگونه به خود اجازه می‌دهد که بگوید: آنها فرصت عمل به آن را نداشته‌اند؟!

طنطاوی نیز مطلب گذشته تفسیر رازی و بیضاوی را از شیخ سائس و دیگران نقل (و تأیید) می‌کند^۲ و با آن که گفته: استفهام - در آیه شریفه: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ﴾ - در مطلبی شبیه ملامت و سرزنش استعمال شده^۳ ولی در ادامه - به نقل از شیخ سائس - می‌گوید: از آیه استفهام نمی‌شود که صحابه در انجام وظیفه کوتاهی کرده باشند؛ زیرا کوتاهی هنگامی صدق می‌کند که آنها با پیامبر ﷺ نجوایی داشته و صدقه نداده باشند^۴.

۱. قال القاضي: وإن كان قد روي أيضاً أن أفاضل الصحابة وجدوا الوقت وما فعلوا ذلك وإن ثبت أنه - يعني أمير المؤمنين عليه السلام - اختص بذلك فلأن الوقت لم يتسع لهذا الغرض، وإلا فلا شبهة أن أكابر الصحابة لا يقعدون عن مثله. (تفسیر الرازی ۲۹ / ۲۷۲)

۲. التفسیر الوسيط لطنطاوي ۱۴ / ۲۶۵ - ۲۶۶ به نقل از تفسیر آیات الأحكام ۴ / ۱۳۱ للشيخ السائس، صفوت البيان ۲ / ۴۱۲ للشيخ مخلوف.

نگارنده گوید: گرچه او مطالب دیگران را در تفسیرش تنظیم و نقل می‌کند ولی ظاهر آن است که بر آنچه نقل کرده اعتماد کرده و آن را پذیرفته است.

۳. والاستفهام مستعمل فيما يشبه اللوم والعتاب لتخلف بعضهم عن مناجاة الرسول ﷺ بسبب تقديم الصدقة. (التفسیر الوسيط لطنطاوي ۱۴ / ۲۶۵)

۴. ولا يشتم [يشتم ظ] من قوله تعالى: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...﴾ [المجادلة (۵۸): ۱۳] أن الصحابة قد وقع منهم تقصير؛ فإن التقصير إنما يكون إذا ثبت أنه كانت

تناقض ابن کثیر در اعتبار عطیه عوفی

گذشت که بنابر روایات شیعه و سنی آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة (۵): ۵۵] درباره خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و سیوطی اسناد و طرق متعدد آن را باعث تقویت یکدیگر (و حکم به اعتبار آن) می‌داند.^۱

ابن کثیر در تفسیر حکم به عدم اعتبار آن روایات کرده^۲ سپس می‌گوید:

[۲۳ / ۲۱۶۸] آنچه ما نقل کردیم دلالت بر نزول این آیات در شأن عبادۀ بن صامت دارد که از پیمان با یهودیان بیزاری جسته و به ولایت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان راضی گردید.^۳

شگفتا که روایتی که بدان اشاره و استناد کرده از عطیه عوفی نقل شده است و ابن کثیر هنگامی که به روایت: «یا علی، لا یحلّ لأحد یجنب فی هذا المسجد غیري وغیرک» می‌رسد در آن اشکال می‌کند که عطیه ضعیف است!^۴ چه شد که هر جا روایت مطابق میل ابن کثیر - و برای انکار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام - باشد عطیه عوفی معتبر می‌شود و جایی که نپسندد - و روایت در فضائل آن حضرت باشد - ضعیف می‌گردد!

→ هناك مناجاة لم تصحبها صدقة، والآية قالت: ﴿فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا﴾ أي: ما أمرتم به من الصدقة، وقد يكون عدم الفعل، لأنهم لم ينجوا، فلا يكون عدم الفعل تقصيراً. (التفسير الوسيط لطنطاوي ۱۴ / ۲۶۶ به نقل از تفسیر آیات الأحكام ۴ / ۱۳۳)

۱. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۱۸۷۲ - ۱۸۷۴.

۲. وليس يصح شيء منها بالكلية لضعف أسانيدها وجهالة رجالها. (تفسير ابن کثير ۲ / ۷۴)

۳. تفسير ابن کثير ۲ / ۷۴.

۴. فإنه حديث ضعيف لا يثبت فإن سالماً هذا متروك وشيخه عطية ضعيف. (تفسير ابن کثير

در مناشده اميرالمؤمنين عليه السلام آمده است :

[٢٤ / ٢١٦٩] عن أبي الطفيل عامر بن واثلة ، قال : كنت على الباب يوم الشورى ، فارتفعت الأصوات بينهم فسمعت علياً عليه السلام يقول : بايع الناس لأبي بكر وأنا والله أولى بالأمر منه وأحقّ به منه ، فسمعتُ وأطعتُ مخافة أن يرجع الناس كقاراً يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف ، ثم بايع الناس عمر وأنا والله أولى بالأمر منه وأحقّ به منه ، فسمعتُ وأطعتُ مخافة أن يرجع الناس كقاراً يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف ، ثم أنتم تريدون أن تبايعوا عثمان؟! إذاً أسمع وأطيع .^١

إن عمر جعلني في خمسة نفر أنا سادسهم ، لا يعرف لي فضلاً عليهم في الصلاح ولا يعرفونه لي ، كلنا فيه شرع سواء ، وأيم الله لو أشاء أن أتكلم - ثم لا يستطيع عريبيهم ولا عجميهم ولا المعاهد منهم ولا المشرك ردّ خصلة منها - لفعلت .

ثم قال : نَشَدْتُكُمْ بالله - أيها النفر جميعاً - أفيكم أحدٌ آخى رسول الله صلى الله عليه وآله غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

ثم قال : نَشَدْتُكُمْ بالله - أيها النفر جميعاً - أفيكم أحدٌ له عمٌّ مثل عمِّي حمزة أسد الله وأسد رسوله وسيد الشهداء ؟ قالوا : اللهم لا .

ثم قال : أفيكم أحدٌ له أخٌ مثل أخي جعفر ذي الجناحين الموشى بالجوهر يطير بهما في الجنة حيث شاء ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : فهل أحدٌ له سبطٌ مثل سبطي الحسن والحسين عليهما السلام [عليه السلام] سيدي شباب أهل الجنة ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : أفيكم أحدٌ له زوجةٌ مثل زوجتي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ قالوا : اللهم لا .

١ . في فرائد السمطين ١ / ٣٢٠ : إذاً لا أسمع ولا أطيع .

وفي كفاية الطالب للكنجي ٣٨٦ : وأنتم تريدون ان تستخلفوا عثمان؟! إذاً لا أسمع ولا أطيع .

قال : أفيكم أحدٌ كان أقتل لمشركي قريش عند كل شديدة تنزل برسول الله ﷺ منِّي ؟ قالوا : اللهم لا .

وقال : أفيكم أحدٌ كان أعظم غنى عن رسول الله ﷺ حين اضطجعت على فراشه ووقيته بنفسي وبذلت له مهجة دمي ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : أفيكم أحدٌ كان يأخذ الخمس غيري وغير فاطمة [عليها السلام] ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : أفيكم أحدٌ كان له سهم في الحاضر وسهم في الغائب غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : أكان أحدٌ مطهراً في كتاب الله غيري حين سدّ النبي ﷺ أبواب المهاجرين وفتح بابي فقام إليه عمّاه حمزة والعباس فقالا : يا رسول الله ، سدّدت أبوابنا وفتح باب علي؟! فقال رسول الله ﷺ : «ما أنا ففتحت بابه ولا سدّدت أبوابكم بل الله فتح بابه وسدّ أبوابكم» ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : أفيكم أحدٌ تمّم الله نوره من السماء غيري حين قال : ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ [الإسراء (١٧) : ٢٦] قالوا : اللهم لا .

قال : أفيكم أحدٌ ناجاه رسول الله ﷺ اثني عشرة مرة غيري حين قال الله تعالى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ...﴾ [المجادلة (٥٨) : ١٢] قالوا : اللهم لا .

قال : أفيكم أحدٌ تولّى غمض رسول الله ﷺ غيري ؟ قالوا : اللهم لا .

قال : أفيكم أحدٌ آخر عهده برسول الله ﷺ حين وضعه في حفرته غيري ؟ قالوا : اللهم لا .^١

١ . رجوع شود به ضعفاء العقيلي ١ / ٢١١ - ٢١٢ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٤٣٣ - ٤٣٥ ، ميزان الاعتدال ١ / ٤٤١ - ٤٤٢ ، لسان الميزان ٢ / ١٥٦ - ١٥٧ ، تنزيه الشريعة ١ / ٣٥٨ - ٣٥٩ .
در مورد اعتبار سند آن نیز رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ٢٠٥٩ پاورقی روایت شماره ١٤٧٠ .

بیوست ۲ / تناقضات / ۲۶۷۳

متقی هندی به تبعیت از سیوطی می‌گوید: ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان احتمال داده که اشکال این روایت از ناحیه زافر باشد یعنی او را متهم به جعل و ساختن این روایت کرده است. سپس می‌گوید:

عسقلانی خودش در کتاب امالی تصریح کرده که زافر متهم به دروغگویی نیست و اگر برای روایت او شاهی باشد حکم به اعتبار و حسن آن می‌شود.^۱

نگارنده گوید: غرض بیان تناقض ابن حجر عسقلانی است که اینجا زافر را متهم به جعل حدیث نموده و در جای دیگر تصریح کرده که او متهم به دروغگویی نیست.

اما شواهد روایت مناشده روز شورا پیش از این گذشت.^۲

۱. قال المتقي الهندي - تبعاً للسيوطي في جامع الأحاديث الكبير ۱۲ / ۵۶ - : وقال ابن حجر في اللسان: لعل الآفة في هذا الحديث من زافر مع أنه قال في أماليه: إن زافرا لم يتهم بكذب وأنه إذا توبع على حديث كان حسناً. (كنز العمال ۵ / ۷۲۴ - ۷۲۷)

۲. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۲۰۳۷ روایت شماره ۱۴۴۵ و صفحه ۲۰۵۷ روایت شماره ۱۴۷۰.

نمونه‌هایی از تناقضات مخالفان در دفترهای پیشین

دفتر نخست، صفحه ۱۱۲ - ۱۱۴ نظرات متفاوت ذهبی درباره حدیث طبر.

صفحه ۳۶۴ قاری در مرقاة المفاتیح، در باب مناقب [حضرت] علی بن ابی طالب [صلوات الله علیه]، در دو موضع متعرض شرح حدیث غدیر شده و در عین اعتراف به صحت حدیث و نقل تواتر آن از حافظان حدیث، باز به تشکیک در صحت آن پرداخته و آن را خبر واحد دانسته! و شگفت آن که باز در ادامه گفته: این که بعضی گفته‌اند: «وال من والاه» ساختگی است، مردود است؛ زیرا با اسناد متعدد نقل شده و بسیاری از آن‌سندها را ذهبی صحیح دانسته است. چگونه طرق کثیره - که ذهبی را مات و مبهور نموده - خبر واحد است؟!

پاورقی صفحه ۴۶۴ عینی در شرح بخاری می‌نویسد: واستخلف علی المدینة محمد بن مسلمة، وهو أثبت عندنا. و از تنافی این مطلب با آنچه خودش صفحه بعد در شرح حدیث می‌گوید غافل است!

قال في شرح قوله: (واستخلف علياً [ع]) يعني: المدينة. قوله: «ألا ترضى ...»: معناه أن تكون خليفة عني في سفري هذا بمنزلة استخلاف موسى أخاه هارون [ع] على بني إسرائيل حين توجه إلى الطور.

دفتر دوم، صفحه ۵۳۸ قال ابن شهاب، و عبد الله بن محمد بن عقيل، وقتادة، وابن إسحاق: أول من أسلم من الرجال علي [ع]. و عده‌ای گفته‌اند: ابن شهاب زهري (متوفی ۱۲۴) بر این عقیده است ولی بعد از حضرت خدیجه [ع].

صفحه ۵۴۷ ولی در روایتی آمده: مَعْمَرُ از زُهْرِي پرسید که ابن عباس گفته:

بیوست ۲ / تناقضات / ۲۶۷۵

«اولین مسلمان علی علیه السلام است» او - برای خوشایند امویان و یا به هر دلیل دیگری - پاسخ داد: ما سراغ نداریم کسی پیش از زید بن حارثه مسلمان شده باشد!

صفحه ۵۵۴ بسیاری از روایات تقدّم اسلام دیگران - و به ویژه ابوبکر - را از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام و صحابه و تابعینی نقل کرده‌اند که به سند صحیح از آنان ثابت شده که قائل به تقدّم اسلام علی علیه السلام بوده‌اند، بلکه گاهی با جعل سندی مشابه همان سند!

صفحه ۷۸۵ اشاره کردیم که ابن تیمیه می‌گوید: دانشمندان، محققین و کسانی که با حدیث آشنایی دارند حدیث بازگشت خورشید برای علی علیه السلام را ساختگی و دروغ می‌دانند.

با آن که چند سطر پیش از این نوشته: بعضی چون طحاوی و قاضی عیاض [از بزرگان محدّثین اهل تسنن!] آن را از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شمرده‌اند.

دفتر سوم، صفحه ۹۹۸ بخاری برای تضعیف حدیث: «اللهم هؤلاء أهل بيتي» شهر بن حوشب را تضعیف نموده است در حالی که بنابر نقل ترمذی خود بخاری او را تقویت کرده و حسن الحدیث می‌داند!

صفحه ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانست که صحابه با یکدیگر می‌جنگند. و صریحاً اعلام فرمود که علی علیه السلام بر حق است. بر خلاف کسانی که با او جنگیده‌اند، البته آنها هم به جهت تأویل (و اجتهاد مبارزه کرده‌اند لذا آنها هم) بر حق هستند!

چگونه می‌شود گفت: (یصرح صلی الله علیه و آله و سلم بأن علیاً علیه السلام) [علی علیه السلام بخلاف الذین قاتلوه] سپس گفته شود: (فإنهم متأولون فهم محقون أيضاً)؟!

صفحه ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ عینی در ردّ بر اجتهاد معاویه که در کلام کرمانی آمده -

می‌گوید: معاویه در اجتهادش اشتباه کرده؟! اجتهاد او مستند به کدامین دلیل است؟! او کلام پیامبر (ص) را شنیده بود که: «فرزند سمیه (یعنی عمار) را گروه تجاوزگر خواهد کشت»، گروه معاویه و یاران او بودند که او را کشتند. آیا باید برای معاویه (در این مبارزه) پاداشی باشد؟!

ولی در جای دیگر می‌گوید: آنها اجتهاد کرده و گمان می‌کردند که او را (یعنی عمار را) به بهشت دعوت می‌کنند، گرچه واقع مطلب بر خلاف تصور آنان بوده پس نمی‌شود آنها را ملامت کرد؛ زیرا مطابق اجتهاد و ظن خویش رفتار کرده‌اند. اگر بگوییم: مجتهد مصیب دو پاداش و مجتهدی که خطا نموده یک پاداش دارد، اینجا حکمش چیست (یعنی چگونه ممکن است کسی که دیگران را به آتش دعوت می‌نماید پاداش داشته باشد)؟!

می‌گوییم: پاسخ گذشته اقماعی است، درباره صحابه غیر از این نمی‌شود گفت!

صفحه ۱۳۱۳ - ۱۳۱۷ ابن تیمیه درباره روایت: «تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» می‌نویسد: این روایت دلالت بر صحت امامت و وجوب اطاعت علی (ع) دارد. دعوت به او دعوت به بهشت و دعوت به جنگ با او دعوت به آتش است گرچه از روی اجتهاد باشد، پس جنگ با او جایز نیست.

ولی باز می‌گوید: در اتصاف لشکر شام به ظلم و بغی - به جهت حدیث: «تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» - تردید شده که آنها اجتهاد نموده و از روی تأویل جنگیده‌اند!

عموم اهل حدیث و پیشوایان اهل تسنن این نظر را پذیرفته و گفته‌اند که: اگر علی (ع) نمی‌جنگید بهتر بود.

نزد دانشمندان اهل تسنن - مانند مالک و احمد بن حنبل - جنگ جمل و صفین فتنه بود و بیشتر امت و برترین آنها آن را مذمت نموده‌اند!!

نتیجه این جنگ خونریزی، دشمنی مردم با یکدیگر، خروج خوارج و پیش آمدن قضیه حکمین بود و مخالفش لقب امیرمؤمنان گرفت پس مصلحتی در آن نبود، بهتر بود این جنگ پیش نمی‌آمد!

و در آخر، در وقاحت سنگ تمام را گذاشته و می‌نویسد:

در نهایت - پس از قضیه حکمیت که باغی بودن لشکر شام روشن شد - پیروان عثمان (شامیان) بر آنان (لشکر علی علیه السلام) ترجیح داشته و از آنان بهتر بودند، لذا آنها پیروز شدند.

چگونه این مطالب بویژه مطلب اخیر او با اولین مطلبی که از او گذشت قابل جمع است، آیا این تناقضی آشکار نیست!؟

صفحه ۱۳۴۲ - ۱۳۴۹ یکی از معاصرین که از شیفتگان ابن تیمیه است در کتابش تناقضات متعدد دارد که به برخی اشاره می‌شود:

پس از نقل روایت: «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلَتْ عَلِيَّ تَنْزِيلَهُ» و حکم به صحت و اعتبار آن در پاورقی و بعد از نقل روایات صحیحین: «تمرق مارقة عند فرقة من المسلمین ، یقتلها أولى الطائفتین بالحق» که پیش از این با نقل کلمات عامه درباره آن گذشت، می‌نویسد: بنابر این، به دلیل شرعی نزد اهل تسنن مقرر است که علی علیه السلام امام است و هر کسی بر او خروج نماید باغی و متجاوز بشمار می‌آید و جنگ با او واجب است تا برگشته و تسلیم حق گردد. ولی بلافاصله می‌گوید: برخی خلط کرده‌اند بین بیعت با علی علیه السلام که بیعت شرعی است و کسی حق مخالفت با آن را ندارد؛ و بین قتال فتنه که محل

بحث و اختلاف گذشته و صحابه در آن اجتهادهای گوناگون داشته‌اند.

در فتنه ، ترک قتال بهتر و موافق احتیاط بوده است.

او در جای دیگر می‌نویسد : در سنجش علی (ع) با مخالفینش در نبرد جمل و صفین ، او اقرب به صواب و حق بوده ولی نمی‌شود گفت: او کاملاً برحق بوده است به این دلیل که سلامت در ترک مبارزه بوده است

سپس با نواصب هم‌نوا شده و گفته : کمال فقاہت صحابه آن است که فرق گذاشته‌اند بین صحت امامت علی (ع) و بین وجوب بلکه صحت جنگیدن با اهل قبله به همراهی (و یاری) او ؛ زیرا لازمهٔ این‌که او را امام شرعی بدانند آن نیست که در نبرد جمل و صفین او مطلقاً برحق بوده باشد .

ملاحظه می‌فرمایید که هیچ یک از این مطالب با اولین مطلب او سازگار نیست ؛ زیرا تصریح کرد که: علی (ع) امام است و کسی که بر او خروج نماید متجاوز بشمار می‌آید و جنگ با او واجب است تا برگشته و تسلیم حق گردد.

گذشته از آن که خودش گفته : باید زبان و قلم را از آنچه به صحابه نسبت داده می‌شود حفظ کرد ... به حقوق، منزلت و جایگاه آنان معترف بود و معرفت داشت ، و رفتار آنها را بر بهترین محمل حمل نمود ... عده‌ای به نام نقد علمی یا آزادی در بحث و کاوش در سب و ناسزاگویی صحابه غوطه‌ور گشته‌اند ... آنچه امروز به اسم نقد علمی تاریخ صدر اسلام نامیده می‌شود همان چیزی است که در گذشته سب و ناسزا نامیده می‌شد .

پس چرا هنگامی که نوبت به امیرمؤمنان (ع) می‌رسد می‌نویسد :

سلامت در ترک مبارزه بوده ... علی (ع) می‌توانست برای ایجاد آرامش و اتحاد از راهکارهای دیگر استفاده نماید و دست به شمشیر نبرد ، گرچه به این قیمت که از حق خودش بگذرد .

بلکه با مطالبی که از همین نویسنده در مورد سیاست امیرمؤمنان علیه السلام نقل شد نیز تناقض دارد؛ زیرا او گفت: کسی که در سیاست علی علیه السلام تردید نماید به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جسارت کرده، در سیاست علی علیه السلام شدت عمل سراغ نداریم مگر جایی که ضرورت اقتضا کرده و چاره‌ای جز جنگ نداشته است.

دفتر چهارم، صفحه ۱۴۴۹ - ۱۴۵۰ عایشه گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه من و در نوبت من و بر سینه من جان داد... و بنابر روایتی: در دامان من جان داد. ولی خدا حق را بر زبان خودش جاری کرده و مکرر به این فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام اعتراف کرده و - چنان که صفحه ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰ روایت شماره ۹۱۴ و صفحه ۱۴۶۵ روایت شماره ۹۲۳ گذشت - گفته است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آغوش علی جان سپرد. و بنابر روایتی: در دست او جان داد.^۱

۱. از جمله تناقضات عایشه آن است که - بنابر روایات اهل تسنن - او می‌گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اللهم الرفیق الأعلى» فهمیدم که آن حضرت از دنیا رفت. قالت: كان النبي صلی الله علیه و آله و سلم يقول - وهو صحيح - : «انه لم يقبض نبی حتى یری مقعده من الجنة ثم یخیر»، فلما نزل به ورأسه علی فخذی غشی علیه، ثم أفاق فأشخص بصره إلى سقف البيت ثم قال: «اللهم الرفیق الأعلى» فقلت: إذا لا یختارنا، وعرفت انه الحدیث الذي كان یحدثنا به وهو صحيح. (صحيح البخاري ۵ / ۱۴۴ و ۷ / ۱۵۵، ۱۹۲، صحيح مسلم ۷ / ۱۳۸)

ولی در روایات دیگر آمده: هنگامی که عمر و مغیره بر او وارد شدند و از حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند، او - از باب مصلحت‌اندیشی! - پاسخ داد: حضرت غش کرده (و نمرده) است. فقال عمر: یا عائشة، ما لنبی الله؟ قلت: غشی علیه منذ ساعة، فكشف عن وجهه فقال: واغماه، إن هذا لهو الغم [وفي مسند أحمد ۶ / ۲۱۹: فنظر عمر إليه فقال: وا غشياه! ما أشد غشی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم] ثم غطاه، ولم یتکلم المغیره، فلما بلغ عتبة الباب، قال المغیره: مات رسول الله یا عمر، فقال: کذبت، ما مات رسول الله، ولا یموت حتى یأمر بقتال المنافقین، بل أنت تحوسك فتنة. (تاریخ الإسلام للذهبی ۱ / ۸۱۹ (تحقیق بشار) ۱ / ۳۷۹ - ۳۸۰ طبعه التوفیقیة)، و رجوع

صفحه ۱۴۵۴ - ۱۴۵۷ در روایت شماره ۹۰۸ گذشت که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «پیامبر (ص) هزار باب از دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر باز می‌شود». عده‌ای این روایت را منکر و مشککش را از ناحیه عبدالله بن لهیعه دانسته و او را به اتهام تشیع تضعیف کرده‌اند.

ذهبی می‌گوید: من ندیدم کسی قبل از احمد بن عدی او را به تشیع نسبت داده باشد. ابن لهیعه متهم به جعل حدیث نیست و شیعه افراطی هم نبوده است! ولی بنابر نقل کنانی، ذهبی در جای دیگر گفته: نقل این روایت و امثال آن باعث شده که ابن لهیعه متروک واقع شود!

پاورقی صفحه ۱۴۵۶ اختلاف نظر ذهبی در مورد ابوالصلت هروی که در میزان الاعتدال گفته: او مردی صالح و شایسته است جز آن که در تشیع سرسخت است. ولی در تلخیص المستدرک می‌گوید: او نه ثقه است و نه امین!

صفحه ۱۶۲۸، ۱۶۳۵ ذهبی با آن که خودش اعتبار روایت ۱۰۰۳ - ویژگی‌های علی (ع) به نقل ابن عباس - را پذیرفته ولی در کتاب المنتقی به تبع ابن تیمیه گفته: این روایت - اگر ثابت شود که عمرو بن میمون آن را نقل کرده - باز مرسل است!

دفتر پنجم، صفحه ۱۸۵۷ ابن الجوزی روایت شماره ۱۲۱۳: «یا أهل الجمع غصوا أبصاركم عن فاطمة بنت محمد (ص) حتی تمر» را در کتاب الموضوعات به جهت عباس بن بکار ساختگی دانسته است با آن که آن را در کتاب العلل

→ شود به دلائل النبوة للبيهقي ۲۱۴/۷، سير اعلام النبلاء ۲/ ۳۳۰ (طبعة الحديث)، إمتاع الأسماع (۵۱۰/۱۴)

و از این روایات نیز استفاده می‌شود که انکار وفات پیامبر (ص) توسط عمر، حيله‌ای بوده که عایشه - با اظهار آن که حضرت غش کرده و نمرده - به او القا نموده است!

المتناهية نیز ذکر کرده و این با ساختگی بودن آن منافات دارد؛ زیرا او متعهد شده که روایات ساختگی را در آن نقل نکند.

بلکه در کتاب المدهش به روایت: «غَضُوا أَبْصَارَكُمْ» استناد نموده که حاکی از آن است که اعتبار آن را پذیرفته است!

نگارنده گوید: سیوطی نقل کرده که برخی بر ابن الجوزی خرده گرفته‌اند که او روایاتی را در کتاب موضوعات در شمار روایات ساختگی ذکر می‌کند سپس همان روایات را در کتاب العلل المتناهية ذکر کرده با آن که متعهد شده که روایات ساختگی را در آن نقل نکند، و این تناقض است.

سیوطی از جمله این موارد، روایت: «أَوْلُّكُمْ وَرُوداً عَلَيَّ [وَأَرِدُ عَلَيَّ] الْحَوْضِ أَوْلُّكُمْ إِسْلَاماً عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» را شمرده که ابن الجوزی آن را جعلی دانسته و گفته: مشکل آن از ناحیه ابومعاویه زعفرانی کذاب است، البته شاهد دیگری دارد که آن را سیف بن محمد نقل کرده که از ابومعاویه بدتر است.

سیوطی گفته: شواهد و متابعات آن قوی است (و باعث حکم به اعتبار آن می‌شود). سپس می‌گوید: ابن الجوزی این روایت را در کتاب العلل المتناهية ذکر کرده پس چرا باز در کتاب موضوعات آورده است؟!^۱

نگارنده گوید: از همین قسم است روایت ابوالحمراء، که ابن الجوزی آن را در کتاب الموضوعات^۲ و العلل المتناهية^۳ هر دو

۱. اللآلئ المصنوعة ۱/ ۳۲۶.

۲. من أمثال ما وضعه في مناقب علي [عليه السلام] من الأحاديث المكذوبة ... إلى أن قال: وخرج الملاء أيضاً في سيرته، عن أبي الحمراء، قال: ... إلى آخر ما في المتن. (الموضوعات ۱/ ۱۴)

۳. العلل المتناهية ۱/ ۲۳۴ - ۲۳۵.

ذکر کرده است :

[۲۵ / ۲۱۷۰] قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ليلة أسرى بي إلى السماء نظرتُ إلى ساق العرش الأيمن فرأيت كتاباً فهمته : «محمد رسول الله ، أيّده بعلي ونصرته به» .

صفحه ۱۹۵۳ - ۱۹۵۴ بعضی برای تضعیف روایت شماره ۱۳۲۷ : «... عليّ راية الهدى ، ومنار الإيمان ...» چنان با شتاب وارد عمل شده‌اند که گفته‌اند: راوی آن - لاهز - مورد اطمینان و امین نیست، و البته مجهول و ناشناخته است .

آیا شگفت نیست که شخص ناشناس و مجهول مورد طعن قرار گیرد که امین و ثقه نیست؟ آیا این جمع بین متناقضین نیست؟!

نگارنده گوید : مناسب است از جمله موارد تناقض شمرده شود آنچه - در دفتر سوم ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ - از ابوغادیه جهنی قاتل عمار گذشت که از پیامبر صلی الله علیه و آله حرمت ریختن خون مسلمانان ، و روایت: «ألا لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض» را نقل کرد سپس کیفیت کشتن عمار را مشروح بیان نمود. ابوغادیه اعتراف کرده است که اگر همه اهل زمین در کشتن عمار دخالت داشتند همه جهنمی می‌گردیدند!

ادعاهای بی‌اساس و نسبت‌های ناروا

مخالفان برای رسیدن به اهداف خویش فراوان به دروغ متوسل شده‌اند. به عنوان مثال، ابن تیمیه برای اغراض فاسد خویش مکرر به اجماع و اتفاق اهل حدیث و دانشمندان^۱ و ... تمسک می‌کند بدون آن‌که هیچ مستندی ارائه دهد، بلکه در بسیاری از موارد عده‌ای متعرض مطلب نشده و در منابع کلامی از آنها نقل نشده است!

قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: سمعت أبي يقول: ما يدعي فيه الرجل الإجماع فهو كذب، ومن ادعى الإجماع فهو كاذب، لعل الناس اختلفوا - ما يدريه؟ - ولم ينته إليه، فليقل: لا نعلم الناس اختلفوا.^۲

و جالب آن‌که ابن تیمیه خودش در ضمن کلامی مفصل می‌گوید: عدم علم، علم به عدم نیست بویژه در اقوال بی‌شمار امت اسلام که جز پروردگار کسی از آن اطلاع ندارد؛ لذا احمد بن حنبل مدعی اجماع را دروغگو دانسته است!^۳

۱. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۱۸۷۶ - ۱۸۸۲.

۲. إعلام الموقعين ۱ / ۳۰.

۳. قال ابن تیمیه: ... عَدَمُ الْعِلْمِ لَيْسَ عِلْمًا بِالْعَدَمِ لَا سِيَّما فِي أَقْوَالِ عُلَمَاءِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ الَّتِي لَا يُحْصِيهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ وَلِهَذَا قَالَ أَحْمَدُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ: مَنْ ادَّعَى الْإِجْمَاعَ فَقَدْ كَذَبَ ... (مجموعه الفتاوى لابن تیمیه ۱۹ / ۲۷۱)

دهلوی می نویسد:

حدیث هشتم : روایت کنند که آن حضرت (ع) فرمود : «كنت أنا وعليّ نوراً بين يدي الله تعالى من قبل أن يخلق آدم...» و این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است.^۱

در حالی که اتفاقی در این زمینه وجود ندارد بلکه جمعی از اهل سنت آن را نقل کرده اند.^۲

او در جایی دیگر ادعا می کند که:

روایات فضائل و مناقب ابوبکر در کتب شیعه مروی و صحیح است.^۳ و روشن است که شیعه هیچ گاه روایات ساختگی مناقب ابوبکر را قبول ندارد. یکی از متعصبین معاصر که به شدت در برابر روایات فضائل اهل بیت (ع) جبهه گیری می کند، مکرر به روایت ساختگی :

الله الله في أصحابي ، الله الله في أصحابي ، لا تتخذوهم غرضاً بعدي ،

۱ . تحفه اثناعشریه ۲۱۵ .

۲ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۲۹۳ - ۲۲۹۴ ، ۲۳۸۶ .

۳ . پنجم : آن که این یک دو طعن که بر ابوبکر و امثال او شیعه از روایات اهل سنت ثابت می کنند، اول ثابت نمی شود، و بالفرض اگر ثابت هم می شود، پس جمیع روایات اهل سنت را که در حق ابوبکر از فضائل و مناقب و بشارت به درجات عالیات جنت از روی آیات و احادیث پیغمبر (ص) و اخبار ائمه دیگر اهل بیت (ع) می آرند و بعضی از آن در کتب شیعه هم مروی و صحیح است در یک پله ترازو باید نهاد و این دو سه طعن را در پله دیگر و با هم باید سنجید بعد از آن جواب باید طلبید . (تحفه اثناعشریه ۲۶۶)

نگارنده گوید: اولاً: مطاعن در کتب اهل تسنن فراوان نقل شده و منحصر در یکی دو تا نیست . ثانیاً: پیش از این گذشت که ما اقرار و اعتراف آنها را علیه خودشان می پذیریم ولی روایات ساختگی و ادعاهای بی جایشان را هرگز . (رجوع شود به دفتر چهارم صفحه ۱۷۲۳)

پیوست ۳ / ادعاهای بی‌اساس و نسبت‌های ناروا / ۲۶۸۵

فمن أحبهم فبحبي أحبهم ، ومن أبغضهم فببغضي أبغضهم ، ومن آذاهم فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله ، ومن آذى الله فيوشك [أوشك] أن يأخذه.

استناد کرده و شگفت آن‌که آن را به بخاری و مسلم و ... نسبت داده^۱ با آن‌که از ارباب صحاح کسی جز ترمذی آن را نقل نکرده و حکم به عدم اعتبار آن پیش از این گذشت.^۲

مناسب است که در این بخش ، ابتدا برخی از ادعاهای بی‌اساس و نسبت‌های ناروا که در دفترهای پیشین گذشت مرور نموده و سپس به مطالبی که - با وجود روایات آن در کتب اهل تسنن - به شیعه نسبت داده‌اند پردازیم .

۱ . رواه مسلم عن أبي موسى . (التفسير الحديث لمحمد عزة دروزة ۷ / ۳۱۷)

رواه البخاري ومسلم والترمذي وأبو داود . (همان ۸ / ۳۲۵)

۲ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۳۹۷ .

نمونه‌هایی از ادعاهای بی‌اساس و نسبت‌های ناروا در دفترهای پیشین

صفحه ۹۹ به دروغ ادعا شده که:

هیچ شخص ثقه‌ای حدیث طبر را نقل نکرده است .

صفحه ۱۰۹ دکتر رشاد در تعلیقه منهاج السنه پس از نقل روایات طبر از مجمع الزوائد می‌نویسد :

هیثمی دو روایت دیگر به نقل از سفینه و ابن عباس نقل کرده و گفته: این دو نیز ضعیف است .

در حالی که هیثمی می‌نویسد: روایت سفینه را بزار و طبرانی - به اختصار - نقل کرده‌اند و راویان روایت طبرانی رجال صحیح هستند به جز فطر بن خلیفه و آن هم ثقه است .

پاورقی صفحه ۳۱۸ قال الثعلب : ... تقول الرافضة : إن عليًا مولی الخلق ومالكهم، وكفرت الرافضة ثعلب به شیعه نسبت داده که آنها می‌گویند: علی علیه السلام مولای خلائق و مالک آنهاست و این کفر است.

پاورقی صفحه ۴۶۱ در غزوه تبوک، منافقین شایع کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از علی رنجیده لذا او را همراه خویش نبرده است. امیرمؤمنان علیه السلام خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانده و عرض کرد:

منافقین می‌گویند: برای آن‌که از چشم‌ت دور باشم و مرا نبینی مرا با خود نبرده و در مدینه گذاشته‌ای؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ می‌گویند، «خَلَّفْتُ لِمَا [تَرَكْتُ] وَرَائِي».

پیوست ۳ / ادعاهای بی‌اساس و نسبت‌های ناروا / ۲۶۸۷

دفتر دوم، صفحه ۵۱۳ امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن سخنی فرمود: شنیده‌ام گفته‌اید: علی دروغ می‌گوید. خدایتان بکشد! من بر چه کسی دروغ ببندم، بر خدا؟! من اولین کسی هستم که به او ایمان آوردم؛ یا بر پیامبر صلی الله علیه و آله؟! من اولین کسی هستم که او را تصدیق نمودم.

صفحه ۵۵۶ در نامه احمد بن حنبل به عنوان عقیده اهل تسنن - بلکه در پاسخ به سؤال از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله! - رسماً اعلام شده است:

قائل به تقدّم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام دروغگو است!

صفحه ۵۶۳ انتشار روایات دروغین در تأثیر اسلام ابوبکر - به جهت شخصیت داشتن او بین قریش - در هدایت آنان و انفاق‌های او در راه پیشرفت اسلام.

صفحه ۵۷۴ ابن تیمیه می‌گوید:

همه بت‌پرست بوده‌اند کودکان، بزرگان، خلفا، و علی!

صفحه ۶۴۲ شگفت آن‌که برخی به یحیی بن معین نسبت داده‌اند که روایت: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» را تکذیب نموده و گفته: لا أصل له . در حالی که حکم به اعتبار آن از یحیی بن معین - حتی در کلام کسانی که اعتبار آن را پذیرفته‌اند - آمده است .

صفحه ۶۵۳ میمون نسفی به دروغ ادعا کرده است که:

نقل نشده که دانشمندان صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنان بوده‌اند، به قول و نظریه علی علیه السلام [] اخذ کرده باشند .

صفحه ۸۱۰، ۸۱۴-۸۱۵ به دروغ ابوبکر را امیرالحاج معرفی کرده‌اند: (فأمره [فأتی] علی الموسم، وأمر علیاً أن ینادی ...).

دفتر سوم، صفحه ۱۱۳۸ طلحه و زبیر به دروغ ادعا نمودند که:
ما از روی اکراه بیعت نمودیم.

صفحه ۱۱۴۰-۱۱۴۱، ۱۱۴۵-۱۱۴۶ عایشه، طلحه، زبیر، معاویه و یارانسان به دروغ ادعای خونخواهی عثمان را داشته‌اند.

صفحه ۱۱۷۲ ذهبی (متوفی ۷۴۸) می‌نویسد:

کتاب‌ها و نوشته‌ها لبریز از مطالبی است که حکایت از مشاجره و درگیری و نزاع بین اصحاب دارد و رویدادهای جنگ و ستیزگی‌های بین آنان را رقم زده؛ لیکن بسیاری از این روایت‌ها ضعیف، بدون سند و یا دروغ است. باید آنها را پنهان و حتی باید آنها را نابود کنیم.

صفحه ۱۱۷۴ سوگند دروغ طلحه و زبیر و اقامه شهادت بیجا بر آن‌که این مکان که سگان پارس کرده‌اند «حواب» نیست.

صفحه ۱۲۰۵ گفته شده: در جنگ صفین نزاع شخصی بوده و صبغه دینی نداشته است، و به دروغ به شیعه نسبت داده شده که آنها به جهت آن که علی پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده او را یاری نموده‌اند.

صفحه ۱۲۴۵ آرزوی آن‌که: ای کاش بیست سال پیش از این مرده بودم، کلامی است که عایشه پس از جنگ جمل و عمرو بن العاص و پسرش پس از کشته شدن عمار در صفین گفته‌اند و دروغ‌پردازان آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام بسته‌اند!

صفحه ۱۲۸۰ گفته‌اند :

أم زمل سلمی ، دختر مالك بن حذیفه ، یکی از کسانی بود که پیامبر ﷺ به آنها فرمود: «إن إحدانك تستنبح كلاب الحوآب» و قضیه مربوط به اوست؛ کارش به ارتداد کشید و خالد بن ولید با او جنگید. و تعجب از طبری است که خودش روایت «کلاب الحوآب» و اعتراف عایشه را در جنگ جمل نقل کرده ، چگونه حاضر شده دروغی به این روشنی را از سیف بن عمر معلوم الحال نقل نماید؛ زیرا حوآب در راه بصره واقع شده است و قوم مالک بن حذیفه بین شام و مدینه بوده‌اند!!

صفحه ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ذوالکلاع - از سرداران لشکر شام - با یادآوری روایت : «عمار، تقتله الفئة الباغية» به عمرو گفت : عمار در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام و در مقابل ما قرار گرفته است !

عمرو به دروغ به او گفت: او به سوی ما برمی‌گردد (پس ما فئه باغیه نیستیم)!

صفحه ۱۳۵۱ عمرو بن عاص در نامه‌ای به دروغ به عایشه نوشته :
من ذوالثدیه را در کنار رود نیل در مصر کشتتم .

دفتر چهارم، پاورقی صفحه ۱۴۸۹ قاضی شوکانی می‌گوید: دشمنان شیعه گفته‌اند: وصی بودن علی از خرافات شیعه است .

پاورقی صفحه ۱۷۱۱ به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دادند که فرمود: لا یجتمعُ لأهلِ بَیتي الخِلافَةُ وَ التُّبُوَّةُ .

همین دفتر صفحه ۲۲۲۶ بعضی به دروغ اظهار کرده‌اند که دیگران نیز به آیه نجوا عمل کرده‌اند.

صفحه ۲۳۶۳ دهلوی به دروغ می‌گوید: در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده‌اند - و هو قوله (ع): إِنْكَ يَا عَلِي، تَقَاتِلْ عَلِي تَأْوِيلُ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُمْ عَلِي تَنْزِيلُهُ - اشاره به این ... امتیاز - یعنی برای شیخین - است .

* برخی از ادعاهای بی‌اساس و نسبت‌های ناروای آنها در دفتر پنجم، در واکنش سوم: «انکار و تکذیب فضائل» گذشت.

* و بسیاری از موارد در همین دفتر، در واکنش دوازدهم: «تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک» گذشت.

* توجه شود که برخی از موارد تناقضات، دروغ نیز بشمار می‌آید.

نسبت مطالبی به شیعه با وجود روایات آن در کتب اهل تسنن

در کتب مخالفان فراوان دیده می‌شود که روایات فضائل را به رافضی‌ها و شیعیان نسبت می‌دهند در حالی که در منابع اهل تسنن نقل شده و گاهی بزرگان‌شان حکم به صحت و اعتبار آن نیز نموده‌اند!

به عنوان نمونه به مطالبی اشاره می‌شود که یکی از متعصبین معاصر در کتاب تفسیرش به شیعه نسبت داده است.^۱ او گاهی شیعه را متهم به جعل روایاتی کرده که در کتب اهل تسنن - حتی در صحاح - نقل شده است.

او می‌گوید: مفسران و محققان شیعه معتقدند که بسیاری از تعبیرهای آیات قرآن اشاره و رمزی است که مراد از آن امیرالمؤمنین، [حضرت] فاطمه، [امام] حسن و [امام] حسین [علیهم‌السلام] هستند.^۲

نگارنده گوید: گذشت که این مطلب اختصاص به شیعه ندارد و در روایات اهل تسنن نیز وجود دارد^۳ به عنوان نمونه رجوع شود به کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی (قرن پنجم) و النورالمشتمل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی [علیه‌السلام] برگرفته از کتاب ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰).^۴

۱. برای اطلاع از میزان آگاهی او از مذهب شیعه همین بس که می‌نویسد: شیعه می‌گوید:

هر کسی می‌تواند ۹ زن دائمی داشته باشد متن عبارت او را بنگرید: وذهب الشيعة ... - علی ما ذكره ابن كثير - إلى جواز جمع تسع نساء حيث اعتبروا كلمات مثنى وثلاث ورباع - [يعني في قوله تعالى: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»] [النساء (۴): ۳] - معدولة عن اثنين وثلاث وأربع، وجمعوا هذه الأرقام فصار الجمع تسعاً. (التفسير الحديث ۸/ ۱۵)

۲. ورأى مفسرو الشيعة وباحثوهم في كثير من آيات القرآن وعباراته إشارات ورموزاً إلى علي وفاطمة والحسن والحسين [علیهم‌السلام]. (التفسير الحديث ۱/ ۲۴۳ - ۲۴۴)

۳. دفتر نخست، صفحه ۳۸ - ۴۸ بویژه شماره‌های ۵، ۶، ۷، ۳۰ - ۳۱، ۳۵.

۴. «ما نزل من القرآن فی علی [علیه‌السلام]» یا «المتترع من القرآن العزيز في مناقب مولانا أمير المؤمنين [علیه‌السلام]»

او می‌گوید: برخی از شیعیان گفته‌اند: مراد از ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ در آیه: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر (۳۹): ۳۳] امیرالمؤمنین علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود.^۱

نگارنده گوید: گذشت که بنابر روایات اهل تسنن امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، مجاهد، ابوهریره و جماعتی بر این عقیده‌اند.^۲

او روایتی را نقل کرده که در ضمن آن آمده: امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: سوره قدر بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و خدا می‌فرماید: شب قدر (برای تو) بهتر از هزار ماه حکومت بنی‌امیه است. سپس می‌گوید:

اعتقاد ما آن است که این از روایاتی است که شیعه برای تأیید عقیده‌اش ساخته، و این که ترمذی آن را نقل کرده باعث توقف (واحتیاط) ما نمی‌شود؛ زیرا احتمال تدلیس همیشه هست!^۳

پس با وجود نقل ترمذی باز آن را ساخته شیعه می‌داند!

→ عنوان کتابی است از حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰) که به دست ما نرسیده است، ولی روایاتی از آن را که در مصادر دیگر نقل شده، شیخ محمدباقر محمودی رحمته الله جمع‌آوری نموده و با عنوان: «النورالمشتعل ...» به طبع رسانده است.

۱. التفسیر الحدیث ۱ / ۲۰۸.

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۳۹۱: «تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله».

۳. قام رجل إلى الحسن بن علي علیه السلام ... فقال علیه السلام ... فنزلت ... ليلة القدر خير من ألف شهر، يملكها بعدك بنو أمية يا محمد.

... والذي نعتقده أن الرواية من روايات الشيعة التي يخترعونها لتأييد مقالاتهم على ما نهنا عليه في مناسبة سابقة مهما كان بين ما يروونه وبين فحوى العبارة القرآنية وسياقها مفارقة. وهذا يظهر قويا في هذه الرواية. ورواية الترمذي للرواية ليس من شأنها أن تجعلنا نتوقف في ذلك فاحتمال التدليس في ذلك وارد دائماً. (التفسیر الحدیث ۲ / ۱۳۰ - ۱۳۱)

او می‌گوید:

مفسرین شیعه می‌گویند: مراد از آیه شریفه: ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ [سورة ق (۵۰): ۲۴] بنا بر روایت پیامبر ﷺ آن است که: روز محشر پیامبر ﷺ و علی [رضی] دشمنانشان را به دوزخ می‌افکنند.^۱

نگارنده گوید: این مطلب در منابع اهل تسنن نیز وجود دارد.^۲

او می‌گوید: شیعه گفته: ابوطالب [رضی] قبل از مردن ایمان آورده است.^۳

نگارنده گوید: این مطلب نیز اختصاص به شیعه ندارد.^۴

۱. فإن مفسري الشيعة يؤولونها تأويلاً متسقاً مع هواهم حيث رووا عن عطاء بن أبي رباح أن رسول الله ﷺ سئل عن هذه الجملة فقال: «أنا وعلي نلقي في جهنم كل من عادانا». وهذا الحديث لم يرد في الكتب الخمسة ولا في أي كتاب من كتب الأحاديث المعتبرة، وهو موضوع على رسول الله ﷺ لتأييد الهوى الحزبي. (التفسير الحديث ۲ / ۲۴۰)

۲. المناقب للكلابي (المتوفى سنة ۳۹۶) المطبوع في خاتمة المناقب لابن المغازلي ۴۲۷ (طبعة المكتبة الاسلامية)، شواهد التنزيل ۲ / ۲۶۱ - ۲۶۲.

۳. ونبه على أن الشيعة يروون أن أبا طالب [رضی] قد أسلم قبل موته. (التفسير الحديث ۳ / ۳۲۷)

۴. في تاريخ أبي الفداء (المختصر في أخبار البشر) ۱ / ۱۲۰: فلما تقارب من أبي طالب [رضی] الموت جعل يحرك شفثيه فأصغى إليه العباس بأذنه وقال [لرسول الله ﷺ]: واللّه يا ابن أخي لقد قال الكلمة التي أمرته أن يقولها، فقال رسول الله ﷺ: «الحمد لله الذي هدانا لهذا هذا». هكذا روي عن ابن عباس ... ومن شعر أبي طالب ممّا يدلّ على أنه كان مصدقاً لرسول الله ﷺ قوله:

ودعوتني وعلمت أنك صادق

ولقد علمت بأن دين محمد

وروي الحاكم النيسابوري في المستدرک ۲ / ۶۲۳ - ۶۲۴: قال أبو طالب [رضی] أبيتاً للنجاشي

يخصّهم على حسن جوارهم والدفع عنهم:

ليعلم خيار الناس أن محمداً

أتانا بهدي مثل ما أتيا به

وأنكم تتلون في كتابكم

بصدق حديث لا حديث المبرجم

برای اطلاع بیشتر رجوع شود به الغدير ۷ / ۳۳۱.

او در دفاع از شجره ملعونه بنی امیه سنگ تمام گذاشته و با آنکه روایات وارده ذیل آیه: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّثُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» [الإسراء (۱۷): ۶۰] را خودش از منابع اهل تسنن نقل کرده باز می گوید:

اعتقاد ما آن است که این روایت ساختگی از شیعیان است.^۱

او می گوید:

راویان شیعه بدون هیچ مناسبتی گفته: مقصود از «شاهد» در آیه:

«وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» [هود (۱۱): ۱۷] علی بن ابی طالب (ع) است.^۲

نگارنده گوید: این مطلب در روایات اهل تسنن نیز آمده است.^۳

او روایت: «أنا المنذر وعلي الهادي» را به شیخ طبرسی (ع) نسبت داده و روایتی دیگر به نقل از شیخ طبرسی (ع) از حاکم حسکانی نقل کرده و - به تبع از ابن کثیر - آن را منکر دانسته و گفته:

گرایش های شیعی از آن روشن است.^۴

۱. ونحن نعتقد أن الرواية من مصنوعات الشيعة . (التفسير الحديث ۳ / ۴۰۴)

۲. ومنها أن معنى «وَيَتْلُوهُ»: يؤيده ويتبعه . ومنها أن المقصود من «شَاهِدٌ مِنْهُ»: هو ... أو علي بن أبي طالب (ع) ... واسم علي بن أبي طالب (ع) مقحم إقحاماً بدون أي مناسبة . وهذا دیدن رواة الشيعة . (التفسير الحديث ۳ / ۵۱۵ - ۵۱۶)

۳. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۲۰۵۷ روایت شماره ۱۴۶۸ .

۴. ولقد أورد الطبرسي - وهو من مفسري الشيعة - حديثاً عن ابن عباس جاء فيه: أنه لما نزلت الآية قال رسول الله (ص): «أنا المنذر وعلي الهادي من بعدي ، يا علي ، بك يهتدي المهتدون» ، وحديثاً آخر قال: إنه رواه الحاكم أبو القاسم الحسكاني في كتاب شواهد التنزيل ، عن أبي بردة الأسلمي جاء فيه: «إن رسول الله (ص) ... فأخذ بيد علي (ع) ... فألزمها بصدرة ثم قال: «إنما أنت

و روایت معتبر آن به نقل از اهل تسنن گذشت.^۱

او ذیل آیه شریفه: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ» [الرعد (۱۳): ۴۳] می‌گوید:

[۲۶ / ۲۱۷۱] شیخ طبرسی [رحمه الله] از امام باقر و امام صادق [رحمه الله] نقل

می‌کند که مراد از آن علی بن ابی طالب و ائمه هدی [رحمه الله] هستند.

سپس گفته: گرایش‌های شیعی و تکلف از آن روشن است.^۲

در حالی که روایت آن به نقل از اهل تسنن گذشت.^۳

او می‌گوید:

شبیعه آیه: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» [الرحمن (۵۵): ۱۹] را به [حضرت]

علی و [حضرت] فاطمه [رحمه الله] و آیه: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»

[الرحمن (۵۵): ۲۲] را به [امام] حسن و [امام] حسین [رحمه الله] تفسیر

می‌کند و روشن است که این سخنی گزاف و نارواست.^۴

در حالی که این روایت در منابع اهل تسنن نیز وجود دارد.^۵

→ منذر» ثم ردها إلى صدر علي [رحمه الله] ثم قال: «ولكل قوم هاد» ثم قال: «إنك منارة الأنام، وغاية الهدى، وأمير القرى، وأشهد على ذلك إنك كذلك».

والتكلف والهوى الحزبي بارزان على هذه الأحاديث... ولقد أورد ابن كثير هذه الأحاديث وقال: إن فيها نكارة شديدة. (التفسير الحديث ۵ / ۵۱۹ - ۵۲۰)

۱. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۶۵۸ - ۶۵۹.

۲. فإن الطبرسي المفسر الشيعي أورد في سياقها فيما أورد رواية عن إمامي الشيعة أبي جعفر وأبي عبد الله [رحمه الله]: أن المراد به علي بن أبي طالب وأئمة الهدى [رحمه الله]... والهوى الحزبي والتكلف

والخروج عن الصدد بارز على الرواية كما هو واضح. (التفسير الحديث ۵ / ۵۵۰ - ۵۵۳)

۳. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۱۸۳۵.

۴. وفي هذا كذلك ما هو واضح من الشطط والتعسف. (التفسير الحديث ۶ / ۹۶)

۵. مناقب علي بن أبي طالب [رحمه الله] لابن المغازلي ۲۹۴، شواهد التنزيل ۲ / ۲۸۴ - ۲۸۹.

او می‌گوید :

برخی از مفسران شیعه - مانند شیخ طبرسی و شیخ طوسی - آیه :
 ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ [الإسراء (۱۷): ۲۶] و آیه : ﴿فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾
 [الروم (۳۰): ۳۸] را مربوط به سهم نزدیکان پیامبر (ص) از غنائم
 دانسته‌اند و با آن‌که این دو سوره مکی است برای توجیه قولشان -
 از جهت آن‌که تقسیم غنائم مربوط به مدینه است - می‌گویند: این
 آیه مدنی است و سند محکمی برای این مطلب وجود ندارد.^۱

در حالی که این مطلب به گونه‌های مختلف - به عنوان روایت یا نظریه - در
 منابع اهل تسنن نقل شده است.^۲

۱. ویروی بعض مفسري الشيعة ... أن جملة : ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ ... قصدت أقارب رسول الله (ص) في الفيء والغنائم ، والآيتان في سورتين مكيتين ويروي القائلون أن الآيتين أو إحداهما مدنيتان لتبرير قولهما ؛ لأن تشريع الفيء والغنائم مدني وليس لما رآه سند وثيق . (التفسير الحديث ۷ / ۶۰)

۲. أخرج البزار ، وأبو يعلى ، وابن أبي حاتم ، وابن مردويه ، عن أبي سعيد الخدري ، قال : لَمَا نزلت هذه الآية : ﴿ وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ﴾ دعا رسول الله (ص) فاطمة (ع) فأعطاها فدك . وأخرج ابن مردويه ، عن ابن عباس ، قال : لَمَا نزلت هذه الآية : ﴿ وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ﴾ أقطع رسول الله (ص) فاطمة (ع) فدكاً . (مراجعته شود به مسند أبي يعلى ۳۳۴/۲ ، شواهد التنزيل ۴۳۸/۱ - ۴۴۲ ، ۵۷۰ ، تفسير ابن كثير ۳۹/۳ ، الدر المنثور ۴/۱۷۷ ، لباب النقول للسيوطي ۱۲۳ ، ۱۳۶ ، كنز العمال ۳/۷۶۷ ، شرح ابن أبي الحديد ۱۶/۲۶۸ ، فتح القدير للشوكاني ۳/۲۲۴) قال ابن أبي الحديد : وقد روى من طرق مختلفة غير طريق أبي سعيد ... وإذا كان ذلك مروياً فلامعنى لدفعه بغير حجة . (شرح ابن أبي الحديد ۱۶ / ۲۷۵)

وقال علي بن الحسين (ع) - في قوله تعالى : ﴿ وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ﴾ - : هم قرابة النبي (ص) ، أمر (ص) بإعطائهم حقوقهم من بيت المال ، أي : من سهم ذوي القربى من الغزو والغنيمة ، ويكون خطاباً للولادة أو من قام مقامهم . (تفسير تفسير ابن أبي حاتم ۱۲ / ۶۳۲ و مراجعه شود به زاد

او می‌گوید: شیعه می‌خواهد آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری (۴۲): ۲۳] را به گونه‌ای تأویل کند که آیه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...﴾ [الأنفال (۸): ۴۱] را تأویل کرده است (یعنی آن را مربوط به ذوی القربى و نزدیکان پیامبر ﷺ می‌داند) ولی جمهور مفسرین با آن مخالفت کرده‌اند.^۱

نگارنده گوید: روایات و نظریه برخی از علمای اهل تسنن در مورد آیه مودت گذشت.^۲ اما در مورد آیه خمس، این نظر نیز اختصاص به شیعه ندارد، شافعی به آن قائل شده، در تفسیر رازی آن را مطابق ظاهر بلکه صریح آیه^۳ و تفتازانی آن را مطابق نص و اجماع دانسته است.^۴

بنابر روایات صحیح ک در مصادر فراوان نقل شده، ابن عباس می‌گوید: ما بر این عقیده‌ایم که مراد از ذی القربى ما هستیم، ولی قوم ما (یعنی خلفا) از پرداختن خمس به ما امتناع کردند.^۵

→ المسیر فی علم التفسیر لابن الجوزی ۵ / ۲۱، تفسیر القرطبی ۱۰ / ۲۴۷، تفسیر العز بن عبد السلام ۲ / ۵۳۰ - ۵۳۱، التسهیل لعلوم التنزیل للغرناطی الکلبی ۱ / ۴۴۴ - ۴۴۵) و فی تفسیر الرازی ۲۰ / ۱۹۳: القول الأول: أنه خطاب للرسول ﷺ فأمره الله أن یؤتی أقرابه الحقوق التي وجبت لهم فی الفیء والغنیمة ...

۱. ولقد حاول الشيعة أن یؤولوا آية الشوری التي جاء فيها: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ بمثل ما حاولوا تأویل الآية التي نحن فی صددھا وخالفهم جمهور المفسرین. (التفسیر الحدیث ۶۲ / ۷)

۲. همین صفحه دفتر ۲۲۵۱ - ۲۲۵۴.

۳. تفسیر الرازی ۱۵ / ۱۶۵.

۴. وأما الخمس فقد كان لذوی القربى - وهم بنو هاشم، وبنو المطلب من أولاد عبد مناف - بالنص والإجماع. (شرح المقاصد ۵ / ۲۸۳)

۵. إن نجدة الحروري أرسل إلى ابن عباس يسأله عن سهم ذي القربى الذين ذكرهم الله، فكتب

او می‌گوید :

قضیه مباحله حجم فراوانی از استدلال شیعه را به خود اختصاص داده، آنها تصور می‌کنند که این حقیقتی یقینی است که مراد از ﴿وَأَنْفُسَنَا﴾ علی علیه السلام است و او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در جایگاه وی قرار دارد و از همه پیامبران صلی الله علیه و آله برتر است. مقصود از ﴿وَنِسَاءَنَا﴾ [حضرت] فاطمه علیها السلام است ؛ زیرا حضرت هیچ یک از زنانش را همراه نبرد . و ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ فقط [امام] حسن و [امام] حسین علیهما السلام هستند با آن که از صلب پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند و با آن که مباحله فقط بین مکلفین است. از این ماجرا معلوم می‌شود که کودکی آن دو منافاتی با کمال عقلشان و ... ندارد .

سپس این استدلال شیعه را تکلف (زحمت بیهوده) ، تجوّز (مجازگویی) ، تعسّف (و تأویل بی‌رویه) و جدایی و دوری از واقعیت و حقیقت دانسته است و گفته :

→ إلیه: انا کنا نری أنّا هم ، فأبی ذلك علینا قومنا . وفي رواية : وکتبت تسألني عن الخمس لمن هو ؟ وإنا نقول : هو لنا ، فأبی علینا قومنا ذلك .

مراجعه شود به مسند احمد ۱ / ۲۴۸ ، ۲۹۴ ، ۳۰۸ ، صحیح مسلم ۵ / ۱۹۷ - ۱۹۸ ، المصنف لابن أبي شیبة ۷ / ۷۰۰ ، سنن النسائي ۶ / ۴۸۴ ، سنن البيهقي ۶ / ۳۴۵ و ۹ / ۲۲ ، ۵۳ ، سنن الدارمي ۲ / ۲۲۵ ، المعجم الاوسط ۷ / ۵۵ ، المعجم الكبير ۱۰ / ۳۳۵ - ۳۳۶ ، تاريخ المدينة لابن شبة ۲ / ۶۵۰ ، معرفة السنن والآثار بيهقي ۶ / ۵۰۰ ، المحلي ۷ / ۳۲۹ ، كتاب المسند شافعي : ۳۱۹ ، شرح ابن ابی الحديد ۱۲ / ۲۱۲ ، تهذيب الكمال ۲۷ / ۳۱۸ ، الجوهر النقي ماردینی ۶ / ۳۴۵ ، المغنی لابن قدامة ۷ / ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، الشرح الكبير عبد الرحمن بن قدامة ۱۰ / ۴۹۴ - ۴۹۵ ، تخريج الاحاديث والآثار للزليعي ۲ / ۳۰۵ ، نيل الاوطار ۸ / ۲۳۰ ، شرح مسلم للنووي ۱۲ / ۱۹۱ ، المفهم ۳ / ۶۸۹ ، تفسير الطبري ۱۰ / ۹ ، زاد المسير لابن الجوزي ۳ / ۲۴۵ ، تفسير ابن كثير ۲ / ۳۲۵ ، الدر المنثور ۳ / ۱۸۶ ، تفسير الثعلبي ۴ / ۳۵۸ ، فتح القدير للشوكاني ۲ / ۳۱۲ و ...

البته این‌گونه رفتارها از شیعیان بارها دیده شده که مواردی از آن در این کتاب گذشت .

و اشکالاتی را در این زمینه مطرح کرده از جمله می‌گوید:

ابن هشام که قضیه هیئت اعزامی نصاری نجران را نقل کرده ، مهیا شدن پیامبر ﷺ برای مباحله و دعوت از [حضرات] علی ، فاطمه [رضی] ، [امام] حسن و [امام] حسین [رضی] را ذکر نکرده است .^۱

او پس از اشاره به روایاتی در صحاح و غیر آن که به مناسبت آیه تطهیر نقل شده و ذکر برخی از آن روایات^۲ - با ادعای صراحت دلالت آیات - می‌گوید :

ما در این احادیث توقف می‌کنیم که همسران پیامبر ﷺ را از «أهل البیت» - در آیه تطهیر - خارج نموده و آن را منحصر در [حضرات] علی ، فاطمه [رضی] ، [امام] حسن و [امام] حسین [رضی] کرده ، چنان‌که در روایت مباحله همسران حضرت را از «نِسَاءَنَا» خارج و آن را منحصر در [حضرت] فاطمه [رضی] نموده است .

۱ . ولقد شغل هذا الأمر حيزاً كبيراً في احتجاجات الشيعة وتاويلاتهم . وكانت رواية أخذ النبي ﷺ الحسن والحسين وفاطمة وعلياً [رضی] معه إلى المباحلة عمادهم في ذلك . واعتبروها حقيقة يقينية ... والتكلف والتجوز والتعسف بل والمفارقة ظاهرة في كل ذلك مما يقع الشيعة في مثله وأكثر منه على ما مر منه أمثلة كثيرة ... وابن هشام الذي يروي خبر ما كان بين النبي ﷺ [رضی] ووفد نجران بالتفصيل ويورد آيات سورة آل عمران في سياق ذلك لم يذكر أن النبي ﷺ [رضی] استعد للمباحلة فعلاً كما لم يذكر أنه أخذ فاطمة وعلياً والحسن والحسين [رضی] للمباحلة ... وكل هذا يجعلنا نشك في الرواية ونرجح أنها من صنع الشيعة لتأييد أهوائهم كما فعلوا مثل ذلك كثيراً . (التفسير الحديث ۱۶۰ / ۷ - ۱۶۱)

۲ . شبیه روایات شماره ۱۱۰۹ - ۱۱۱۹ که در دفتر چهارم صفحه ۱۶۷۴ - ۱۶۷۹ گذشت توجه شود که روایت شماره ۱۱۱۱ صفحه ۱۶۷۵ - ۱۶۷۶ به نقل از صحیح مسلم ۱۳۰ / ۷ است .

شیعه به این روایات تمسک شدیدی دارد.^۱

نگارنده گوید: پیش از این به تفصیل در مورد قضیه مباهله صحبت شد.^۲

حاکم نیشابوری می نویسد: این مطلب بنابر روایات متواتر ثابت است.^۳

در تفسیر رازی آمده: گویا مفسران و محدثان اتفاق نظر دارند که این روایت

صحیح است.^۴ و زمخشری می گوید: آیه مباهله دلیل فضیلت و برتری

اصحاب کساء (ع) است و دلیلی از این قوی تر وجود ندارد!^۵

پس روشن شد که تمام اهانت‌هایی که نویسندۀ مزبور به شیعه کرده متوجه

بزرگان اهل تسنن می شود!

در مورد روایات مربوط به آیه تطهیر پیش از این صحبت شد.^۶

۱. ان هناك أحاديث أخرى وردت في الصحاح ... تروى في مناسبة آية سورة الأحزاب ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ ... ونحن نتوقف في هذه الأحاديث وفي الحديث الأول معاً التي فيها إخراج لنساء النبي (ص) من تعبیر ونساءكم في الحديث الأول من تعبیر أهل البيت في الأحاديث الأخرى وحصر الأول في فاطمة وحصر الثاني في علي وفاطمة والحسن والحسين (ص)؛ لأن هذا مناقض لصراحة الآيات القرآنية. (التفسير الحديث ۷ / ۱۶۱ - ۱۶۲) ونقف أمام هذه الأحاديث - وبخاصة أمام ما يخرج نساء النبي (ص) من مدلول تعبیر أهل البيت ومنها والذي يتمسك به الشيعة تمسكاً شديداً - موقف الحيرة بل التحفظ والتوقف إزاء دلالة الآيات الصريحة وسياقها. (التفسير الحديث ۷ / ۳۸۰ - ۳۸۱)

۲. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۱۵۳ و دفتر چهارم صفحه ۱۶۱۵ - ۱۶۱۷.

۳. قال الحاكم النيسابوري: وقد تواترت الأخبار في التفسير، عن عبد الله بن عباس وغيره: أن رسول الله (ص) أخذ يوم المباهلة بيد علي وحسن وحسين (ص) وجعلوا فاطمة (ص) وراءهم، ثم قال: «هؤلاء أبناؤنا وأنفسنا ونساؤنا»، فهلموا أنفسكم وأبناءكم ونساءكم، ﴿ثُمَّ نَبَّهَلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ [آل عمران (۳): ۶۱]. (معرفة علوم الحديث ۵۰)

۴. واعلم أن هذه الرواية كالمتفق على صحتها بين أهل التفسير والحديث. (تفسير الرازي ۸ / ۸۵)

۵. وفيه دليل - لا شيء أقوى منه - على فضل أصحاب الكساء (ع). (الكشاف ۱ / ۴۳۴)

۶. رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه ۱۶۱۷، ۱۶۲۶، ۱۶۷۴ - ۱۶۸۰.

ادعای صراحت آیات در مقصودش نیز ادعایی بیجاست.

سخن او به آن ماند که کسی بگوید: پسر نوح از خاندان او بوده چگونه ممکن است گفته شود: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ [هود (۱۱): ۴۶]؟!^۱

یا گفته شود: حضرت ابراهیم یک نفر بیشتر نبود چگونه می‌شود گفت: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾ [النحل (۱۶): ۱۲۰]؟!^۲

او ادعای صراحت دلالت آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [البینة (۹۸): ۷] را بر همه مؤمنانی که عمل شایسته دارند نموده و می‌گوید: ولی مفسران شیعه مطابق میلشان دو روایت نقل کرده‌اند که در منابع روایی صحیح یافت نمی‌شود:

[۲۷ / ۲۱۷۲] عن ابن عباس: نزلت في علي بن أبي طالب وأهل بيته [عليه السلام].

[۲۸ / ۲۱۷۳] «يا علي ... هم شيعتك ، وموعدي وموعدكم الحوض إذا اجتمعت الأمم للحساب يدعون غرّاً محجلين».^۳

در حالی که این مطلب در روایات متعدد عامه آمده و سند برخی معتبر است^۴

۱. پاسخ از اشکال خروج همسران از آیات .

۲. پاسخ از اشکال او که : نمی‌شود پیامبر ﷺ دخترش را «نساءنا» بگوید : ولقد تغافلوا في تأويلاتهم عن كون النبي ﷺ [عليه السلام] لا يمكن أن يناقض القرآن في تسمية بنته الوحيدة بنساءه .

۳. ورغم أن نص الآيات صريح بأن الآية قد جاءت مقابلة لآلية لتكون شاملة لجميع الذين آمنوا وعملوا الصالحات مقابل الذين كفروا من أهل الكتاب والمشركين فإن مفسري الشيعة لم يمنعوا أنفسهم من رواية روايتين في صدد الآية السابقة متسقتين مع هواهم لم يردا في كتاب من كتب الأحاديث الصحيحة . (التفسير الحديث ۸ / ۳۵۱)

۴. رجوع شود به شواهد التنزيل ۲ / ۴۵۹ - ۴۷۳ روایات شماره ۱۱۲۵ - ۱۱۴۸ .

و پیش از این گذشت که بعد از فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه علی علیه السلام وارد می شد صحابه می گفتند: بهترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آمد.^۱

او می گوید:

با آن که ظاهر آیه: «وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» [التحریم (۶۶): ۴] آن است که مراد از «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» همه مؤمنان شایسته هستند، ولی مفسران شیعه - طبق عادت همیشگی - آن را مخصوص علی علیه السلام دانسته اند.^۲

نگارنده گوید: گذشت که روایات شیعه و سنی دلالت دارد که مراد از آن فقط امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۳

و شگفت آن که این مفسر متعصب خود را به بیراهه می زند و اصلاً اشاره ای نمی کند که بسیاری از مفسرین اهل تسنن نقل کرده اند که مقصود از آن، عمر و ابوبکر هستند!^۴

→ وقال ابن عساکر: أخبرنا شريك، عن الأعمش، عن سالم، عن جابر، قال: سئل عن علي علیه السلام فقال: ذلك خير البرية لا يبغضه إلا كافر. (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۳)
در کتاب سلسله الأحادیث الصحیحة والحسنة فی فضائل الإمام علی علیه السلام بروایة أهل السنة صفحه ۴۵۰ سند روایت اخیر را بررسی کرده و گفته: وسنده حسن كالصحيح.

۱. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۱۷۰ روایت شماره ۶۵ به نقل از شواهد التنزیل ۲ / ۴۶۷ -

۴۶۸، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۷۱، المناقب للخوارزمي ۱۱۱ - ۱۱۲، الدر المنثور ۶ / ۳۷۹.

۲. وبرغم ما هو ظاهر الدلالة من أن جملة «وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» تعني في مقامها جمهور المؤمنين الصالحين فإن مفسري الشيعة صرفوها كعادتهم إلى علي بن أبي طالب علیه السلام [دون سائر أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله]. (التفسير الحديث ۸ / ۵۳۶)

۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۲۳۹۴.

۴. تفسير الطبري ۲۸ / ۲۰۷ - ۲۰۸، تفسير ابن أبي حاتم ۱۰ / ۳۳۶۲، تفسير السمرقندي ۳ / ۴۴۶،

چرا کلام مفسران شیعه با ظهور آیه تنافی دارد و باید در برابر آن ایستاد ولی متعرض کلام مفسرین اهل تسنن نمی‌شود؟!۱

نظیر این برخورد از ابن کثیر نیز دیده می‌شود که روایات ساختگی که آیه را مربوط به شیخین دانسته نقل کرده و بدون هیچ اشکالی از آن می‌گذرد ولی در مورد روایت مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: سندش ضعیف و متنش به شدت منکر است!۱

او می‌گوید :

بنابر نقل ابن کثیر ، برخی از شیعیان به ابن عباس نسبت داده‌اند که گفته: «تمام آیاتی که در آن آمده : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ مهتر و بزرگ و شریف و امیر آن مؤمنان، علی علیه السلام است. خدا همه صحابه را در قرآن سرزنش نموده بجز از علی علیه السلام .»

این سخن غلو شگفتی است که با منطق و حقیقت سازگار نیست.۲

→ تفسیر التعلبی ۳۴۸ / ۹ ، تفسیر الواحدی النیسابوری ۱۱۱۲ / ۲ ، تفسیر السمعانی ۴۷۴ / ۵ ، تفسیر البغوی ۳۶۶ / ۴ ، زاد المسیر فی علم التفسیر لابن جوزی ۵۲ / ۸ ، تفسیر الرازی ۴۴ / ۳۰ ، تفسیر العز بن عبد السلام ۳۳۶ / ۳ ، تفسیر القرطبی ۱۸ / ۱۸۹ ، التسهیل لعلوم التنزیل للقرنطی الکلبی ۲ / ۳۹۱ ، تفسیر البحر المحیط لأبی حیان الأندلسی ۸ / ۲۸۷ ، تفسیر ابن کثیر ۴ / ۴۱۵ ، تفسیر الجلالین ۷۵۲ ، الإیتقان للسیوطی ۲ / ۳۹۳ ، الدر المنثور ۶ / ۲۴۳ ، تفسیر أبی السعود ۸ / ۲۶۷ .

۱ . إسناده ضعیف ، وهو منکرٌ جدًّا . (تفسیر ابن کثیر ۴ / ۴۱۵)

۲ . ولقد روی ابن کثیر عن بعض الشیعة ... عزوا إلى ابن عباس أنه قال « ما فی القرآن آیه : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إلا أن علیاً سیدها وشریفها وأمیرها وما من أصحاب النبی صلی الله علیه و آله أحدٌ إلا قد عوتب فی القرآن إلا علی بن أبی طالب . « وفي هذا ما فيه من غلو عجيب لا يتسق مع منطق وحق . مع الاحترام لجلال قدر علي بن أبی طالب علیه السلام [علیه السلام] . وقد أنکر ابن کثیر القول وعزاه إلى غلو الشیعة . (التفسیر الحدیث ۱۸ / ۹)

نگارنده گوید: این مطلب در منابع اهل تسنن از ابن عباس معروف است^۱ و اختصاص به شیعه ندارد و غلوی در آن نیست بلکه مطابق با حقیقت است.

او می گوید :

شگفت آن که شیعیان با نادیده گرفتن اطلاق آیه : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» [المائدة (۵): ۳] آن را مطابق میل خویش تأویل کرده اند و گفته اند که این آیه پس از نصب علی (ع) در غدیر خم نازل شده است و به ابوسعید خدری نسبت داده شده که پیامبر (ص) پس از نزول آیه فرمود: «الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضا الرب برسالتى وولاية علي بن أبي طالب من بعدى فمن كنت مولاه فعلي مولاه. اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله».

سپس از ابن کثیر نقل کرده که : این روایت صحیح نیست .^۲

نگارنده گوید : این مطلب در روایات اهل تسنن نیز آمده است .^۳

۱. برخی از منابع آن در دفتر نخست صفحه ۱۴۷ روایت ۲۹ گذشت .

۲. ومن العجيب أن رواة الشيعة ومفسريهم لم يتركوا هذه الآية أو هذا المقطع على رواه وسنائه وإطلاقه وهتافه العام فأولوه بما فيه تأييد لهوهم . حيث روى الطبرسي عن الإمامين أبي جعفر وأبي عبد الله (ع) : « أن الآية نزلت بعد أن نصب النبي (ص) علياً (ع) [علماً للأمام يوم غدیر خم منصرفه من حجة الوداع ، وكان ذلك آخر فريضة أنزلها الله تعالى] ، كما روى قولاً معزواً إلى أبي سعيد جاء فيه : أن الآية لما نزلت قال رسول الله (ص) : «الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضا الرب برسالتى وولاية علي بن أبي طالب من بعدى ، فمن كنت مولاه فعلي مولاه . اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله» . ولقد أورد ابن كثير نص هذا الحديث ، وقال : إنه غير صحيح . والهوى الشيعي بارز عليه . (التفسير الحديث ۹ / ۲۹ - ۳۰)

۳. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۱۸۹۵ - ۱۸۹۶ شماره ۱۲۶۳ ، صفحه ۲۱۳۶ شماره ۱۵۷۸ - ۱۵۷۹ و صفحه ۲۱۵۳ روایت شماره ۱۲۶۳ از مصادری دیگر .

او می‌گوید :

شیعه می‌خواهد با روایاتی که دربارهٔ نزول آیه : ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة (۵) : ۶۷] ذکر می‌کند امامت علی [ع] را با قرآن و نص صریح پیامبر [ص] اثبات نماید و چنین وانمود کند که جمهور اعظم مهاجرین و انصار با قرآن پیامبر [ص] مخالفت نموده‌اند.^۱

نگارنده گوید : بنابر روایات فریقین آیه شریفه گذشته در غدیر نازل شد.^۲ فخر رازی با تعبیر : «هذه الروایات وإن كثرت» به ورود روایات فراوان در نزول این آیه شریفه در غدیر و در فضل امیر مؤمنان [ع] اعتراف نموده است.^۳ او روایت نعمان بن حارث فهری در اعتراض به پیامبر [ص] در قضیه غدیر و نزول آیه : ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ...﴾ [المعارج (۷۰) : ۱-۲] در ولایت امیر مؤمنان [ع] را انکار کرده و آن را به شیخ طبرسی [ع] نسبت داده است . او چنین وانمود کرده که شیعه متفرد به نقل آن است^۴ در حالی که همین

۱ . يمكن أن نقول إن روايات الشيعة مقحمة على الآية وسياقها إقحاماً عجيباً والغاية منها ظاهرة وهي زعم كون خلافة علي [ع] بعد النبي [ص] مؤيدة بنصوص قرآنية ونبوية وزعم مخالفة الجمهور الأعظم من المهاجرين والأنصار للقرآن والنبي [ص] . (التفسير الحديث ۹ / ۱۸۰ ، ۱۸۴)

۲ . رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۴۳۱ - ۴۳۳ .

۳ . تفسیر الرازی ۱۲ / ۴۹ - ۵۰ .

۴ . ولقد روى المفسر الشيعي الطبرسي ... فقدم على النبي [ص] نعمان ... فقال : ... لم ترض حتى نصبت هذا الغلام ، فقلت : «من كنت مولاه فعلي مولاه» فهذا شيء منك أو أمر من عند الله ؟ ...

روایت به نقل از اهل تسنن گذشت.^۱

او روایت مفصل ابوذر در نزول آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ [المائدة (۵)]:
[۵۵] را که پیش از این گذشت^۲ از طبری نقل کرده و آن را ساختگی دانسته و
می‌گوید: از جمله روایاتی است که مفسران شیعه برای امامت علی و فرزندان
نقل می‌کنند.^۳

او ذیل آیه شریفه: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ﴾ [الدخان
(۴۴): ۲۹] روایتی را نقل کرده که پس از شهادت امام حسین (ع) سنگی را از
جایش حرکت ندادند مگر آن‌که زیر آن خون بود و ... و سپس به پیروی از
ابن کثیر آن را تکذیب نموده و می‌گوید:

این مطلب در کتب حدیثی معتبر و مشهور نقل نشده است.

بلکه در ادامه بقیه روایاتی را که در منابع اهل تسنن در گریه آسمان و زمین
وارد شده نیز زیر سؤال می‌برد و می‌گوید:

→ قال: وعلي بن أبي طالب (ع) [ع] لم يعد يوم الحديث المروي غلاماً فإنه جاوز الثلاثين سنين
عديدة حيث يبدو من ذلك غرابة الرواية وكونها من نوع مرويات الشيعة العديدة التي يروونها في
سياق التفسير لتأييد هواهم. (التفسير الحديث ۵ / ۳۹۳ - ۳۹۴)
نگارنده گوید: نعمان بن حارث از باب استهزا حضرت را نوجوان گفته است او می‌خواهد به
پیامبر (ص) بگوید: علی (ع) که سن و سالی ندارد چگونه بر این منصب عظیم منصوب می‌شود؟!
لذا بر سبیل تحقیر - العیاذ بالله - آن حضرت را غلام و نوجوان گفته، نه این‌که واقعاً آن حضرت در
آن زمان نوجوان باشد و این مطلبی روشن است.

۱. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۲۱۲۵، روایت شماره ۱۵۵۷. علامه امینی (ع) ۳۰ نفر از اعیان
اهل تسنن را نام برده که نزول آیه شریفه در غدیر را نقل کرده‌اند. (الغدیر ۱ / ۲۳۹ - ۲۴۶)
۲. دفتر پنجم صفحه ۲۰۷۳ شماره ۱۴۹۲ به نقل از شواهد التنزیل ۱ / ۲۲۹، تفسیر الطبری ۴ / ۸۰.
۳. التفسیر الحدیث ۹ / ۱۶۲ - ۱۶۴.

پیوست ۳ / ادعاهای بی‌اساس و نسبت‌های ناروا / ۲۷۰۷

ترس آن داریم که شیعه - برای آن‌که اثبات کند آنچه درباره امام حسین [ع] گفته سابقه دارد - دست به جعل آن زده باشد!^۱

نگارنده گوید: بزرگان عامه بسیاری از موارد سوگواری طبیعت در عزای امام حسین [ع] را نقل و گاهی به اعتبار آن روایات نیز تصریح کرده‌اند.

در مصادر متعدد پُر شدن ظروف آنها از خون آسمان به این عبارت آمده:
[۲۹ / ۲۱۷۴] لَمَّا أُقْتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [ع] مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا فَاصْبَحَتْ
[فَاصْبَحْنَا] وَكُلُّ شَيْءٍ لَنَا مَلَانٌ دَمَاءً.^۲

[۳۰ / ۲۱۷۵] بخاری از سلیم قاص نقل کرده است که: روز شهادت امام حسین [ع] - یا تا چند روز پس از آن - از آسمان خون می‌بارید.^۳

[۳۱ / ۲۱۷۶] هیشمی - با دو سند که یکی را موثق و دیگری را صحیح دانسته - از زهری نقل می‌کند که روز شهادت امام حسین [ع] در بیت المقدس، یا شام هیچ ریگی، یا سنگی برداشته نشد مگر آن‌که زیر آن خون تیره دیده شد.^۴

۱. ولم يرد من هذه الأحاديث في كتب الأحاديث الصحيحة المشهورة ... ونخشي أن يكون للشيعة يد في الأحاديث الأولى لإثبات أن ما اخترعوه في مقتل الحسين [ع] له أصل من سنة أقدم. (التفسير الحديث ۴ / ۵۴۹ - ۵۵۰ و رجوع شود به تفسیر ابن کثیر ۴ / ۱۵۴)

۲. رجوع شود به تذهیب التهذیب للذهبی ۳۵۱/۲، بغية الطلب ۲۶۳۸/۶، تاریخ مدینة دمشق ۱۴ / ۲۲۷، الثقات لابن حبان ۴۸۷ / ۵، ذخائر العقبی ۱۴۵، تهذیب الکمال ۶ / ۴۳۳، إمتاع الأسماع ۱۲ / ۲۴۱ و ۱۴ / ۱۴۹، سبل الهدی والرشاد ۸۰/۱۱، المنح المکیة فی شرح الهمزية ۵۲۰، ینابیع المودة ۳ / ۱۵.

۳. قال سلیم القاص: مطرنا أياماً - أو يوم قتل الحسين [ع] - دمًا. (التاریخ الكبير ۱۲۹/۴ و رجوع شود به الثقات لابن حبان ۳۲۹/۴، انساب الأشراف ۳ / ۴۱۳، الجرح والتعديل للرازي ۲۱۶/۴، ترجمة الإمام الحسين [ع] من طبقات ابن سعد ۹۰، نظم درر السمطين ۲۲۲، عبرات المصطفين ۱۶۹/۲)

۴. عن الزهري، قال: قال لي عبد الملك: أي واحد أنت إن أعلمتني أي علامة كانت يوم ←

[۲۱۷۷ / ۳۲] بنا بر نقل بعضی از عامه اولین مطلبی که باعث شناخته شدن زهری و علم و دانش او نزد ولید بن عبدالملک شد بیان همین مطلب بود.^۱

[۲۱۷۸ / ۳۳] اهل تسنن از ابن سعد نقل کرده‌اند که دائرة مطلب وسیع تر از شام و بیت المقدس بوده است و پس از شهادت امام حسین (ع) در هر جای دنیا سنگی برداشته شد زیر آن خون تیره مشاهده گردید و آسمان خون بارید به گونه‌ای که آثار آن بر لباس مردم باقی ماند.^۲

[۲۱۷۹ / ۳۴] بوصیری مغربی (متوفی ۶۹۴) در ضمن اشعاری سروده است:

وقست منهم قلوب علی من بکت الأرض فقدم والسماء

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) در شرح آن می‌نویسد: گریه آسمان و زمین که در این بیت آمده اقتباسی است از مفهوم آیه شریفه گذشته؛ زیرا مفهومش آن است که زمین و آسمان بر (فقدان) اهل ایمان می‌گریند... هیچ مانعی از حمل بر معنای حقیقی وجود ندارد؛ زیرا امر ممکن است که در لسان دلیل شرعی آمده است پس دست برداشتن از این ظهور نیاز به دلیل دارد.^۳

→ قتل الحسين! فقال: قلت: لم ترفع حصاة بيت المقدس إلا وجد تحتها دم عبيط. فقال لي

عبد الملك: إني وإياك في هذا الحديث لقرينان. رواه الطبراني، ورجاله ثقات.

وقال الزهري: ما رفع بالشام حجر يوم قتل الحسين بن علي (ع) إلا عن دم. رواه الطبراني،

ورجاله رجال الصحيح. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۶)

۱. تاریخ الاسلام للذهبي ۱۶/۵، سير أعلام النبلاء ۳ / ۳۱۴، تهذيب التهذيب ۳۰۵/۲،

تهذيب الكمال ۴۳۴/۶، امتاع الأسماع ۲۴۱/۱۲ و ۱۴۹/۱۴.

۲. قال ابن سعد: ما رفع حجر في الدنيا لَمَا قتل الحسين (ع) إلا وتحتة دم عبيط، ولقد مطرت السماء

دما بقي أثره في الثياب [مدة] حتى تقطعت. (معارج الوصول للزرندي الشافعي ۹۹ به نقل از

تذكرة الخواص ۲۷۴، الصواعق المحرقة ۲۹۵)

۳. المنح المكية ۵۲۷ - ۵۲۸.

پیوست ۳ / ادعاهای بی‌اساس و نسبت‌های ناروا / ۲۷۰۹

[۲۱۸۰ / ۳۵] قال البرزنجي الشافعي المدني (المتوفى سنة ۱۱۰۳): ومما ظهر يوم قتله أن السماء أمطرت دماً ، وإن أوانيهم ملئت دماً ، وانكسفت الشمس ، ورؤيت النجوم ، واشتدّ الظلام حتى ظنّ الناس أن القيامة قد قامت ، وإن الكواكب ضربت بعضها بعضاً ، وإنه لم يرفع حجر إلاّ رؤي تحته دمٌ عبيط ، وإن الورس انقلب دماً ، وإن الدنيا أظلمت ثلاثة أيام ... وأنشدوا :

أعين ابكى بعبرة وعويل واندبي إن ندبت آل الرسول
سبعة منهم لصلب علي قد أبيدوا وتسعة لعقيل^۱

برزنجی شافعی می‌نویسد: روز عاشورا آسمان خون بارید، ظروف آنها پر از خون شد، خورشید گرفت و آسمان تاریک شد تا جایی که ستاره‌ها به خوبی دیده می‌شد، چنان ظلمتی شد که مردم گمان کردند قیامت برپا شده، ستارگان به یکدیگر اصابت می‌کردند. سنگی از زمین برداشته نشد مگر آنکه زیر آن خون سیاه دیده شد، دنیا تا سه روز ظلمانی و تاریک بود.

و چنین سرودند که: ای چشم اشک بار و ناله و شیون کن.

اگر سوگواری داری برای خاندان پیامبر ﷺ گریان باش. برای هفت نفر از فرزندان علی، نه نفر از فرزندان عقیل که (همگی در کربلا) به شهادت رسیدند.

مواردی دیگر از سوگواری طبیعت نیز در مصادر عامه آمده است، نظیر خونین شدن

دیوار دارالاماره، کسوف خورشید، گریه آسمان، خون باریدن و غیر آن.^۲

۱. الإضاءة لأشراط الساعة ۱ / ۶۸.

۲. رجوع شود به تذكرة الخواص ۲۴۶ - ۲۴۵، جواهر العقدين ۳۷۸/۲ - ۳۸۱ (چاپ بغداد)، الصواعق المحرقة ۱۱۶، تاريخ الخلفاء للسيوطي ۱۳۸، فضائل الخمسة ۳/۳۴۵، ۳۶۱ - ۳۶۸، ملحقات احقاق الحق ۱۱/۳۶۳، ۴۵۸ - ۴۶۲، ۴۶۴ - ۴۶۶، ۴۶۸ - ۴۷۴، ۴۷۶ - ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۲ - ۴۸۳ و ۲۷/۲۹۱، ۳۶۱ - ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۶ - ۳۸۲، ۳۸۸ - ۳۹۳، ۴۱۴، المجازر والتعصبات الطائفية في عهد الشيخ المفيد ۳۱ - ۳۵ به نقل از مصادر عامه .

نتیجه آن که این روایات در کتب اهل تسنن فراوان نقل شده و اعتبار برخی از آن آثار نزد آنها تمام است ولی در کتاب التفسیر الحدیث به پیروی از ابن کثیر آن را دروغ و سخیف دانسته و گفته: شیعه آنها را جعل کرده است!^۱

تذکر

بسیاری از مؤلفین ضد شیعه با نسبت‌های ناروا و اتهامات بیجا به تبلیغات مسموم پرداخته و مردم را به گمراهی کشانده‌اند که از نمونه‌های بارز آن مطالب دهلوی در «تحفه اثنا عشریه» است. در مقدمه طبع اخیر کتاب «تشید المطاعن» موارد فراوان از تناقضات، ادعاهای بیجا، افتراها و اکاذیب، خیانت در نقل به حذف و اسقاط، تدلیسات، استدلال به روایات ساختگی و ... در تحفه اثنا عشریه نقل شده و تذکر داده است:

به نظر می‌رسد غرض دهلوی از به کار گرفتن این روش‌ها ارائه بحث عقیدتی یا حتی مناظره کلامی نیست. او می‌خواهد افراد خامی را که اهل کنکاش و تحقیق نیستند فریب دهد و اسباب عداوت و دشمنی بین آنها و شیعه را فراهم نماید تا از گرایش آنها به مکتب اهل بیت علیهم السلام جلوگیری نماید، چنان‌که خود در مقدمه به آن اشاره ای کرده است.^۲

۱. تفسیر ابن کثیر ۴ / ۱۵۴ و مراجعه شود به البداية و النهایة ۸ / ۲۱۹.

۲. مقدمه تشید المطاعن (جلد صفر) ۶۱ - ۱۶۲.

نمونه‌هایی از نسبت مطالبی به شیعه ... در دفترهای پیشین

دفتر اول ، صفحه ۲۴۴ ، ۴۲۲ محب طبری می‌گوید:

روایات خلافت ابوبکر نزد همه صحیح است، و این روایات (که شیعه به آن استدلال می‌کند) اگر معتبر باشد و بعضی آن را صحیح بدانند نمی‌تواند با آن روایات که مورد اتفاق است (برابری و) معارضه نماید (زیرا همه آن را صحیح نمی‌دانند)

در حالی که روشن است که روایاتی که شیعه به آن استدلال می‌کند مورد اتفاق فریقین است بر خلاف روایات خلافت ابوبکر .

دفتر دوم ، صفحه ۸۲۲ - ۸۲۳ یکی از معاصرین در انکار روایات تبلیغ سوره براءت اظهار کرده : ما ترجیح می‌دهیم که این آثار دستخوش هوی و هوس شیعه قرار گرفته که: «نمی‌شود جز من یا کسی از خاندانم از جانب من برای ابلاغ و رساندن برود»، «یا من می‌روم یا علی»، «یا من باید بروم یا کسی که از من باشد»، «جبرئیل از جانب خدا بر من نازل شد» ... «حضرت اول آیات را به ابوبکر داده و سپس علی [ع] را فرستاد و در بین راه آن را از او گرفت» .

اصلاً معقول نیست که پیامبر ﷺ ابوبکر را برای اعلام این آیات یا مسائل بفرستد سپس علی را بفرستد تا آن را از او بگیرد . و معقول نیست که عبارات: «لا يبلغ عني إلا رجل مني» یا «إلا من أهل بيتي» را در امری که ربطی به امور خانوادگی ندارد بلکه مربوط به رسالت عظمای الهی است بکار ببرد!

دفتر سوم ، صفحه ۹۶۵ - ۹۶۶ جابر جعفی رافضی به نقل روایت : «أنا أقاتل علی تنزيل القرآن وعلیُّ يقاتل علی تأويله» متفرد است.

۲۷۱۲ / فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۶

دفتر چهارم ، پاورقی صفحه ۱۴۴۴ ذهبی می‌گوید: ابن ملجم نزد رافضی‌ها شقی‌ترین خلائق در قیامت است .

صفحه ۱۶۷۳ البانی گفته: این‌که شیعه آیه تطهیر را مختص به علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام می‌داند نه زنان پیامبر علیهم السلام، تحریف معنای آیه است.

دفتر پنجم ، پاورقی ۱۸۶۰ مشهور بین شیعه آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه متولد شده است .

صفحه ۱۹۱۱ ، ۱۹۱۳ نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام دلیل رافضی بودن است .

* بسیاری از موارد واکنش سوم : «انکار و تکذیب فضائل» نیز از مصادیق عنوان گذشته است .

دفتر ششم ، پاورقی ۲۳۷۷ برخی از شیعیان خیال می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت علیهم السلام بویژه امیرالمؤمنین علیه السلام را به مطالبی از وحی اختصاص داده که دیگران از آن بی‌اطلاع هستند .

صفحه ۲۳۸۱ اختصاص امیرالمؤمنین علیه السلام به تحیت کرم الله وجهه بدعت و از غلو شیعه است !

صفحه ۲۴۷۴ بعضی از فرقه‌ها (یعنی شیعه) خواسته‌اند از روایت : «اللهم لا تشیع بطنه» طعنی برای معاویه بسازند .

پاورقی صفحه ۲۴۸۱ امامیه روایت کرده که پرسش در قیامت از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است .

صفحه ۲۶۱۶ شیعه متهم به ساختن روایات جهر در بسمله است .

فهرست اجمالی دفتر پنجم

پیشگفتار	۱۷۲۵
بخش پنجم: انگیزه‌های مخالفت با فضائل	۱۷۳۱
بخش ششم: بررسی انواع واکنش‌های مخالفان	۱۷۵۹
۱. منع از نقل و تدوین	۱۷۹۷
۲. کتمان فضائل	۱۸۰۵
۳. انکار و تکذیب فضائل	۱۸۵۱
۴. منکر دانستن روایات فضائل	۱۸۸۹
۵. برخورد با راویان فضائل	۱۹۰۵
۶. تضعیف راویان فضائل	۱۹۳۹

فهرست تفصیلی دفتر ششم

۷. تشکیک در روایات	۲۱۹۱
اشاره‌ای به شیوه ابن تیمیه در تشکیک	۲۱۹۱
تأسی به احبار یهود و الگو گرفتن از آنان!	۲۱۹۱
نمونه‌هایی از تشکیک در روایات در دفترهای پیشین	۲۱۹۶

- ۸ . تلاش در کم‌رنگ کردن و ناچیز نشان دادن فضائل ۲۲۰۱
- یک بام و دو هوا! ۲۲۰۱
- نمونه‌ای دیگر از رفتار بخاری و ۲۲۰۴
- دیگران هم خوب جنگیدند! ۲۲۰۵
- برخی از واکنش‌های نَسَفی ۲۲۰۶
- برخورد متفاوت نسبت به نقل فضائل حضرت و فضائل دروغین خلفا ۲۲۰۶
- واکنش نسبت به علم امیرالمؤمنین (ع) ۲۲۰۶
- واکنش نسبت به قضیه لیلۃ المییت ۲۲۰۸
- پوستین وارونه ۲۲۱۰
- واکنش ابن تیمیه درباره حدیث کساء ۲۲۱۰
- تلاش‌های گوناگون مخالفان در مورد آیه نجوا ۲۲۱۲
- آیه شریفه نجوا ۲۲۱۲
- اعتبار و اهمیت این فضیلت ۲۲۱۳
- تلاش در بی‌رنگ کردن این فضیلت ۲۲۱۵
- تذکر دو نکته : ۲۲۲۳
- نکته اول : ادعای گزاف علاقه صحابه به پیامبر (ص) ۲۲۲۳
- نکته دوم : تعصّب بیجای رازی و تشکیک در معجزه شق القمر ۲۲۲۳
- تلاش‌یهایی دیگر در مخالفت با این فضیلت ۲۲۲۴
- الف) روایت منسوب به سعد بن ابی وقاص ۲۲۲۴
- ب) تضعیف روایت صدقه دادن امیرالمؤمنین (ع) ۲۲۲۵
- ج) انکار صدقه دادن امیرالمؤمنین (ع) ۲۲۲۵
- د) کتمان فضیلت امیرالمؤمنین (ع) ۲۲۲۶
- هـ) تحریف سیره ۲۲۲۶
- نمونه‌هایی از تلاش در کم‌رنگ کردن فضائل در دفترهای پیشین ۲۲۳۰
- ۹ . تحریفات معنوی ۲۲۳۷
- تحریف به تفسیر بیجا ۲۲۳۸
- تحریف به تطبیق بیجا ۲۲۴۱
- تطبیق بیجا و تحریف معنای: «لا يزال هذا الدین عزیزاً ما تولی اثنای عشر خلیفة» ۲۲۴۵

۲۲۴۸	گسترش دامنه تحریف در تفسیر آیه مودّت
۲۲۵۷	تحریف عترت
۲۲۶۱	برخی از موارد انکار دلالت حدیث به تحریف معنوی
۲۲۶۳	توجیه و تحریف معنوی کلام احمد بن حنبل در کثرت فضائل
۲۲۷۶	نمونه‌هایی از تحریفات معنوی در دفترهای پیشین
۲۲۸۳	۱۰. تحریفات لفظی
۲۲۸۳	برخی از موارد حذف و تقطیع روایات
۲۲۸۹	حذف روایات از مصادر
۲۲۸۹	مواردی از محذوفات مسند احمد
۲۲۹۹	حذف و تحریف در الصواعق المحرقة
۲۲۹۹	حذف روایت ولادت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در کعبه
۲۳۰۰	حذف، اختصار و تغییر و تبدیل عبارات
۲۳۰۰	تحریف قضیه لیلۃ المبیّت به حذف و اختصار
۲۳۰۲	تحریف تظلم امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و حذف احقیت حضرت
۲۳۰۵	تحریف حدیث بریده به حذف و تغییر الفاظ
۲۳۱۸	تحریف به حذف و تغییر الفاظ به جهت حفظ وجهه معاویه صحابی!
۲۳۲۷	مواردی دیگر از تحریف به تغییر و تبدیل عبارات
۲۳۳۴	نمونه‌هایی از تحریفات لفظی در دفترهای پیشین
۲۳۵۱	۱۱. لزوم سنجش با مسلمات و ...
۲۳۵۱	سنجش با اجماع و اتفاق صحابه
۲۳۵۵	سنجش با آیاتی که ادعا شده مربوط به خلفا است!
۲۳۵۷	سنجش با روایات ساختگی!
۲۳۶۴	اشتراک با صحابه در فضیلت‌ها از امور مسلم!
۲۳۶۶	ادعای بیجای تعارض با روایات معتبر
۲۳۶۷	نمونه‌هایی از واکنش ادعای لزوم سنجش با مسلمات در دفترهای پیشین

- ۲۳۷۳ ۱۲ . تبلیغات دروغین مبتنی بر اشتراک
- ۲۳۷۶ الف) انکار فضائل ویژه با انتشار روایات ساختگی یا غیر آن
- ۲۳۷۶ واکنش در برابر تقدّم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۷۶ واکنش در برابر علم و دانش الهی امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۷۹ جمع بین اسم و کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۳۸۰ انکار وصیت
- ۲۳۸۰ انکار تحیت خاصّ برای اهل بیت علیهم السلام
- ۲۳۸۴ ب) انتشار روایات ساختگی در سرفقت و انتقال فضائل به دیگران
- ۲۳۸۵ خلقت از طینت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۳۸۶ تقدم آفرینش انوار عرشى
- ۲۳۸۷ کلماتی که حضرت آدم علیه السلام خدا را به آن قسم داد
- ۲۳۸۸ مولود کعبه
- ۲۳۸۹ اولین مسلمان
- ۲۳۹۰ مراد از (السَّابِقُونَ) در قرآن
- ۲۳۹۱ تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۳۹۲ آیه شریفه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) درباره چه کسی نازل شد؟
- ۲۳۹۲ مراد از آیه شریفه: (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)!
- ۲۳۹۳ مراد از آیه شریفه (هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ)
- ۲۳۹۴ مراد از (صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ) در آیه شریفه
- ۲۳۹۴ آیه تطهیر درباره چه کسانی نازل شده؟
- ۲۳۹۵ مولای پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟
- ۲۳۹۶ محبت چه کسی مهم و لازم است؟
- ۲۳۹۸ خدا به محبت چه کسی فرمان داده است؟
- ۲۳۹۹ علامت حلال زادگی و
- ۲۳۹۹ میزان ایمان و نفاق
- ۲۴۰۱ ایمان چه کسی بر ایمان همه ترجیح دارد؟
- ۲۴۰۱ برترین و محبوبترین شخص نزد پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۴۰۴ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به چه کسی باید رجوع کرد؟

- ۲۴۰۵ چه کسی دیون پیامبر ﷺ را ادا می‌کند؟
- ۲۴۰۶ بشارت به بهشت
- ۲۴۰۷ شهر علم پیامبر ﷺ
- ۲۴۰۸ حق دایره مدار کیست؟!
- ۲۴۰۹ آقای عرب
- ۲۴۱۰ ولی پیامبر ﷺ کیست؟
- ۲۴۱۰ برادر پیامبر ﷺ کیست؟
- ۲۴۱۳ سرقت ألقاب صدیق و فاروق و یعسوب
- ۲۴۱۵ بر عرش خدا، درب بهشت و ... چه نوشته؟
- ۲۴۱۸ پایداری در احد
- ۲۴۲۰ کاتب عهدنامه حدیبیه
- ۲۴۲۰ قاتل مرحب خیبری
- ۲۴۲۱ جمع آوری قرآن در زمان پیامبر ﷺ
- ۲۴۲۲ چه کسی از پیامبر ﷺ است؟
- ۲۴۲۳ آزار چه کسی آزار پیامبر ﷺ است؟
- ۲۴۲۵ سرقت حدیث منزلت
- ۲۴۲۵ سرقت احادیث شباهت به انبیاء
- ۲۴۲۶ وزیر پیامبر ﷺ
- ۲۴۲۶ پرچمدار جنگ‌های بدر و احد و ... چه کسی بود؟
- ۲۴۳۰ جانشین پیامبر ﷺ در مدینه در غزوه تبوک!
- ۲۴۳۱ جانشین پیامبر ﷺ
- ۲۴۳۴ روایت ساختگی دیگر در برابر حدیث درخواست کاغذ و قلم
- ۲۴۳۵ وصی و وارث پیامبر ﷺ
- ۲۴۳۵ خدا به چه کسی مباحثات می‌کند؟
- ۲۴۳۶ چه کسی محبّ و محبوب خدا و پیامبر ﷺ است؟
- ۲۴۳۷ دوست و دشمن پیامبر ﷺ
- ۲۴۳۷ امان امت
- ۲۴۳۸ همراهان پیامبر ﷺ در مباحله

- ۲۴۳۹ اصحاب کساء چه کسانی بودند؟!
- ۲۴۴۰ بستگان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی بودند؟
- ۲۴۴۱ چه کسی در آخرین لحظات زیر بازوی پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بود؟
- ۲۴۴۲ پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات چه کسی را صدا زد؟
- ۲۴۴۳ چه کسی تا آخرین لحظات با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود؟
- ۲۴۴۴ تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۴۴۵ چه کسی از تسلیت حضرت خضر علیه السلام خبر داد؟
- ۲۴۴۶ چه کسی محل دفن پیامبر صلی الله علیه و آله را تعیین کرد؟
- ۲۴۴۷ اولین کسی که در قیامت با پیامبر صلی الله علیه و آله محشور می شود
- ۲۴۴۸ ساقی کوثر
- ۲۴۴۹ کلید بهشت و دوزخ به دست چه کسی سپرده می شود؟!
- ۲۴۵۰ پیامبر صلی الله علیه و آله از بدگویی در مورد چه کسی نهی فرمود؟
- ۲۴۵۱ یاری فرشتگان
- ۲۴۵۲ صادقین در آیه قرآن چه کسانی هستند؟
- ۲۴۵۳ جعل حدیث در برابر حدیث ثقلین
- ۲۴۵۴ جعل حدیث در برابر نهی از تقدّم بر اهل بیت علیهم السلام
- ۲۴۵۴ ترویج به فرمان خدا
- ۲۴۵۵ حدیث سدّ الابواب
- ۲۴۵۶ مدح و منقبت پس از رحلت
- ۲۴۵۸ نسبت دادن کلمات ، خطبه ها و نامه های حضرت به دیگران
- ۲۴۶۰ (ج) فضیلت تراشی برای صحابه ، و هم درجه قرار دادن آنها با حضرت
- ۲۴۶۲ برخی از فضیلت های ساختگی شیخین و
- ۲۴۶۵ روایاتی ساختگی از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۴۶۸ گزافه گویی تفسیر رازی درباره عمر
- ۲۴۶۹ ترویج فضیلت تراشی برای عثمان
- ۲۴۶۹ تلاش مذبحخانه و پاسخ کوبنده!
- ۲۴۷۰ فضیلت تراشی برای معاویه!!
- ۲۴۷۴ اهمیت نقل فضائل جعلی معاویه!

۲۴۷۵ شروع فتنه اشتراک
۲۴۷۶ اشتراک در عمل به آیه نجوا
۲۴۷۶ اشتراک دیگران در عدم بت پرستی
۲۴۷۸ ادعای بیجای اشتراک در آیه مودت!
۲۴۷۹ ادعای اشتراک حتی در موالات غدیر!
۲۴۷۸۰ اشتراک در پرسش از ولایت در قیامت
۲۴۸۲ اشتراک دیگران در آیه تطهیر
۲۴۸۲ اشتراک در پرجمداری
۲۴۸۵ اشتراک دیگران در تجهیز پیامبر ﷺ
۲۴۸۵ ادعای اشتراک و عدم اختصاص در مکتب ابن تیمیه!
۲۴۹۰ پاسخ ابن تیمیه و پیروانش با استفاده از کلمات دانشمندان اهل تسنن
۲۵۰۲ (د) لزوم احترام دیگران هنگام نقل فضائل امیرالمؤمنین ﷺ
۲۵۰۹ تذکر دو نکته :
۲۵۰۹ نکته اول : پیامبر ﷺ هیچ کس را بر علی ﷺ مقدم نداشته
۲۵۰۹ نکته دوم : افزودن عبارت «وَأَزْوَاجِي أُمَّهَاتِهِمْ» در خطبه غدیر
۲۵۱۱ ۱۳ . شکستن حرمت امیرمؤمنان ﷺ و اهل بیت ﷺ
۲۵۱۱ بی‌احترامی به امیرمؤمنان ﷺ در دوران خلفا
۲۵۱۹ ناسزاگویی معاویه و بنی‌امیه برای حرمت شکنی
۲۵۳۱ بی‌احترامی به امیرالمؤمنین ﷺ برای حفظ احترام صحابه!
۲۵۳۵ روش‌های مختلف بی‌احترامی
۲۵۳۵ روش اول : مدح و توثیق دشمنان امیرمؤمنان ﷺ
۲۵۴۰ روش دوم : مذمت ، تضعیف و توهین به دوستان و یاران امیرمؤمنان ﷺ
۲۵۴۳ روش سوم : سلب امتیاز : علی ﷺ مانند مردم عادی!
۲۵۴۳ نمونه یکم : نفی خلافت و نفی فضیلت امیرمؤمنان ﷺ
۲۵۵۲ نمونه دوم : تعابیر متفاوت
۲۵۵۲ نمونه سوم : حبّ و بغض متفاوت
۲۵۵۳ نمونه چهارم : تخطئه حضرت

- ۲۵۵۸ نمونه پنجم: بی‌اعتنایی و اظهار آن
- ۲۵۶۲ نمونه ششم: علی (ع) عالم است نه سیاستمدار!
- ۲۵۶۵ روش چهارم: چینش روایات برای تنقیص و توهین
- ۲۵۶۷ روش پنجم: نقل روایات در باب خاص برای تنقیص و توهین
- ۲۵۶۸ روش ششم: شایعه‌پراکنی درباره‌ی امیرمؤمنان (ع) و اهل بیت (ع)
- ۲۵۷۲ چند نکته درباره‌ی روایات خواستگاری از دختر ابوجهل
- ۲۵۸۸ روش هفتم: نقل مطالب صریح در توهین به امیرالمؤمنین (ع) و خاندانش
- ۲۵۹۵ تذکر چند نکته:
- ۲۵۹۵ نکته اول: هیچ‌کسی مانند امیرمؤمنان (ع) نیست!
- ۲۵۹۸ نکته دوم: جسارت و بی‌ادبی قریش به خود پیامبر (ص)
- ۲۵۹۸ نکته سوم: نقل مطالب نواصب در عیب‌جویی از امیرمؤمنان (ع)
- ۲۶۰۱ نکته چهارم: تنقیص در پوشش نقل فضائل!
- ۲۶۰۱ نکته پنجم: پاسخ دانشمندان از عیب‌جویی دشمنان
- ۲۶۰۲ نکته ششم: گلابه‌خاندان رسالت (ص) از حرمت‌شکنی دشمنان
- ۲۶۰۷ نمونه‌هایی از واکنش حرمت‌شکنی در دفترهای پیشین
-
- ۲۶۰۹ ۱۴. از بین بردن آثار مربوط به امیرمؤمنان (ع)
- ۲۶۱۰ اصلاً نام علی باید محو شود! / ایجاد رعب و وحشت
- ۲۶۱۱ اظهار تنفر از نام امیرالمؤمنین (ع)
- ۲۶۱۱ نمی‌توانم نام علی را بر زبان بیاورم / ایجاد رعب و وحشت
- ۲۶۱۲ تخریب مسجد غدیر
- ۲۶۱۲ تشکیک در محل دفن امیرمؤمنان (ع) و انکار آن
- ۲۶۱۳ سنت‌هایی که باید فراموش شود!
- ۲۶۱۴ الف) کنار گذاشتن «بِسْمِ اللَّهِ...» در قرائت نماز!
- ۲۶۱۶ ب) ترک تلبیه در عرفات
- ۲۶۱۸ صلوات ناقص و فراموشی خاندان پیامبر (ص)
- ۲۶۱۹ نقل نکردن روایات امیرمؤمنان (ع)
- ۲۶۲۰ از بین بردن روایات فضائل

۲۶۲۰	مفقود شدن کتاب طبری
۲۶۲۱	نام کتاب طبری
۲۶۲۲	انگیزه طبری از تألیف کتاب
۲۶۲۴	شیوه طبری در نگارش کتاب
۲۶۲۵	جهت مفقود شدن کتاب طبری
۲۶۲۸	برخی از روایات کتاب طبری
۲۶۴۷	نمونه‌هایی از واکنش از بین بردن آثار در دفترهای پیشین

پیوست‌ها

۲۶۴۹-۲۷۱۶

۲۶۴۹	۱ . عدم صداقت در نقل فضائل
۲۶۵۲	برخورد سعد بن ابی وقاص با معاویه
۲۶۵۶	نقل فضائل امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> توسط معاویه با وجود عداوت شدید
۲۶۵۷	اقدام ناخواسته به تألیف درباره غدیر!
۲۶۵۹	نقل فضائل امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> برای اعاده حیثیت!
۲۶۶۰	اصلاً خدا به دل او انداخته!
۲۶۶۱	شواهدی دیگر در نقل ناخواسته مخالفان
۲۶۶۷	۲ . تناقضات
۲۶۶۷	تناقض در دلالت آیه نجوا بر کوتاهی صحابه
۲۶۷۰	تناقض ابن کثیر در اعتبار عطیه عوفی
۲۶۷۴	نمونه‌هایی از تناقضات مخالفان در دفترهای پیشین
۲۶۸۳	۳ . ادعاهای بی‌اساس و نسبت‌های ناروا
۲۶۸۶	نمونه‌هایی از ادعاهای بی‌اساس و نسبت‌های ناروا در دفترهای پیشین
۲۶۹۱	نسبت مطلبی به شیعه با وجود روایات آن در کتب اهل تسنن
۲۷۱۱	نمونه‌هایی از نسبت مطلبی به شیعه ... در دفترهای پیشین
۲۷۱۳	فهرست